ث ص - 142

560/1

اَلْقَوْلُ الْجَلِیْ
فِیْ ذِکْرِ اٰثَارِ الْوَلِیْ



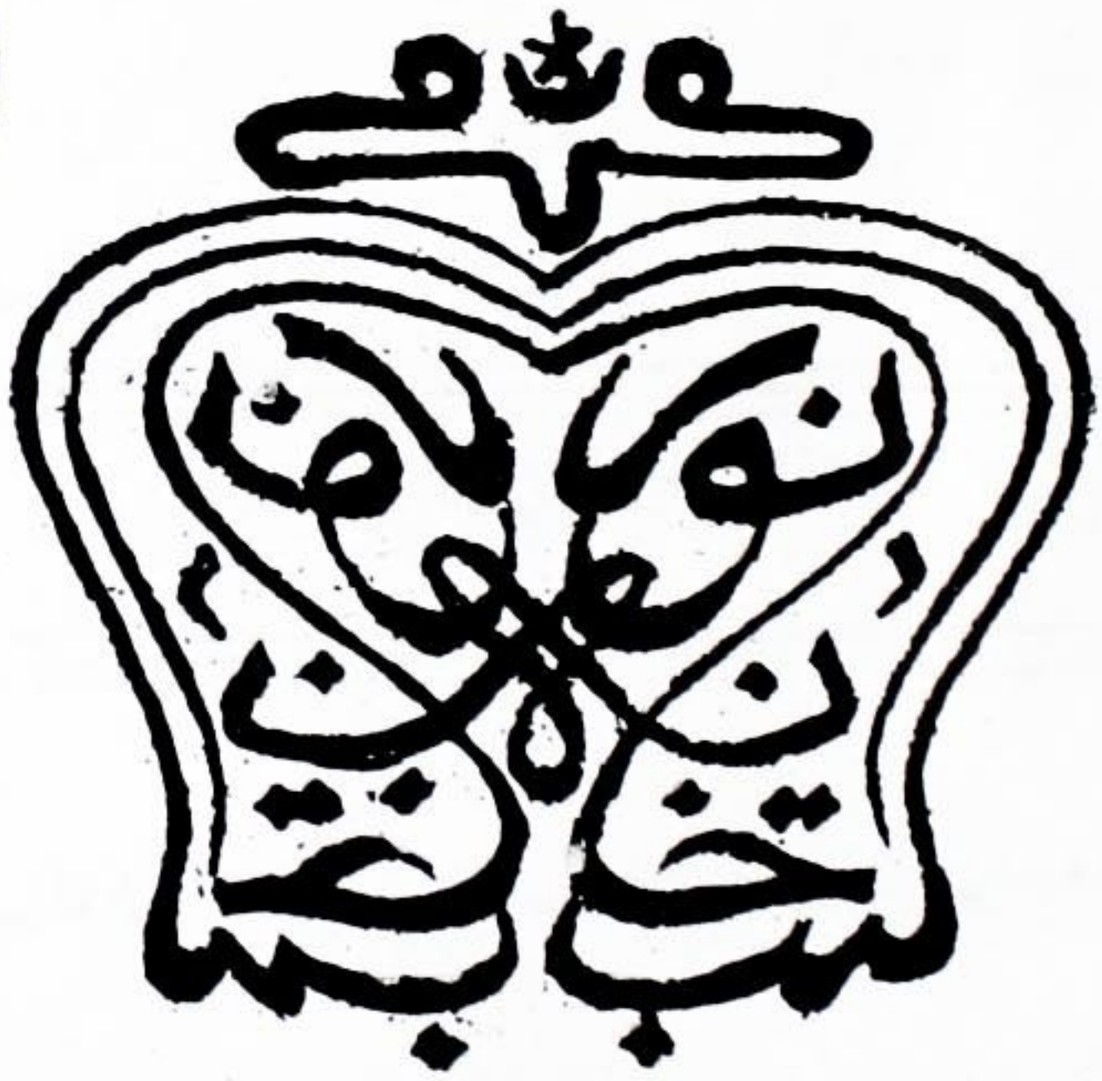

در بیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

از

شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

Marfat.com

560/1

Marfat.com

	Vegetation	Vegetation
	woodland	forêt
	park	parc
en	vineyard	vigne
pflanzung	hops	houblounniere
	heath	lande
oor mit Tort- sser Boden	swamp peat bog with peat cutting wet soil	marais tourbiere exploitee sol tres homide
gut le	orchard nursery	verger pepiniere

	Gewässer	Related Features	Hydro
	Quelle Bach bis 5 m über 5 m	spring streams up to 5m wide more than 5 m wide	source 5 m/plu
	Graben	ditch	fosse
	Kanal bis 5 m über 5 m	canals up to 5 m wide more than 5 m wide	canal plus de
	Wasserfall	waterfall	cascade
	Landungsbrücke Wehr	landing stage weir	embarc
	Talsperre Erddamm Mauerwerk	dams earthen masonry	barrage en maç
	Schiffsschleuse Siel	lock sluice	écluse
	Buhnen Wasserspiegelhöhe	groin water surface elevation	épi alt
	Mole Uferbekleidung	jetty bank material	môle re
	Watt	tidal flat	vasy
	Sand	sand	sable

Abkürzungen Abbreviations Abréviations

autobahn interchange 3-way	echangeur	
autobahn interchange 4-way	echangeur	
autobahn access exit point	point de raccordement	
observation tower	tour d observation	
former	abandonne	
hut house	remise maison	
main railroad station	gare centrale	
halt	point d arret	
sewage disposal plant	station d epuration	
national monument	monument historique	

NSG	Naturschutzgebiet	nature reserve
Rast	Raststätte	rest house
Scheune	Scheune	barn
StOÜPl	Standortübungsplatz	garrison training area
TrÜPl	Truppenübungsplatz	training area
Weiher	Weiher	pond
Wirtsbaus	Wirtshaus	inn
Wasserturm	Wasserturm	watertower
Wasserwerk	Wasserwerk	waterworks

Begriffe, die Teile von Eigennamen sind und nicht übersetzt werden sollen

llowing specific and generic terms of toponyms should not be translated Légende des abréviations utilisées avec des noms propres (sans traduction

	Berge	Gr.	Groß-	M.	Mühle	R.	Ruine
	Brunnen	Hp.	Haltepunkt	N.	Nieder-	S.	See
	Gemeinde	K.	Klein-	O.	Ober-	Schl.	Schloß
	Gebirge	Kp.	Kapelle	Q.	Quelle	St.	Sankt

GROSSENLUDER KIRCHE

senkrechte Gitterlinie

waagerechte Gitterlinie

Coordinate Conversions ED50 to WGS72

hen Datum 1950 (ED50) in das
tem 1972 (WGS72)

E

N

er geographischen Länge
er geographischen Breite

Transformation du Système géodésique européen
en système géodésique mondial 1972 (WGS72)

Blattübersicht

C 5118	C 5122	
L 5120	L 5122 L 5124	L 5126
L 5320	L 5322 L 5324	L 5326
C 5518	C 5522	C 55
L 5520	L 5522 L 5524	L 5526
L 5720	L 5722 L 5724	L 5726
C 5918	C 5922	C 59

Hessen

Regierungsbezirk Kassel

1 Landkreis Fulda
2 Landkreis Hersfeld-Rotenburg
3 Schwalm-Eder-Kreis

Regierungsbezirk Gießen

4 Vogelsbergkreis

Regierungsbezirk Darmstadt

5 Main-Kinzig-Kreis

Bayern

Regierungsbezirk Unterfranken

6 Landkreis Bad Kissingen
7 Landkreis Rhön-Grabfeld

Deutsche Demokratische Republik (DDR)

Bezirk Suhl

8 Kreis Bad Salzungen

Marfat.com

142

اَلقَولُ الجَلی

فِی ذِکرِ آثَارِ النَّبِی

دَربیانِ ملفوظات ومعارف حضرت شاہ ولی اللہؒ

مع مقدمہ

حضرت شاہ ابوالحسن زید فاروقی

ناشر

حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

Marfat.com

Serie M785

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

53223

اَلْقَوْلُ الْجَلِیْ

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الذي اصطفى نوع الانسان على ساير الخلايق وفضلهم تفضيلا وخص الكمل منهم
بمعرفة اسمايه وصفته وبمحبة كنه ذاته اجمالا وتفصيلا فاوليك من الانسان كالعين او الانسان
من العين تشريفا وتحويلا وافاض علوما جمة في سويداء قلوبهم من آيات قدرته واسرار حكمته
ونزلها هنالك تنزيلا وابرز على ظواهرهم وبواطنهم امارات يعرفون بها وعلامات يتميزون بها
انه كلهم تكميلا وجعلهم وسايط جوده وسحايب جوده ومنهم تنزل البركات وعلى ايديهم تظهر
الكرامات وتلك سنة الله ولن تجد لسنة الله تحويلا وصلى الله على افضل الرسل مكمل
الكمل هادي الخليقة من غوايات الطبيعة ترغيبا وتهويلا الذي جاء بالملة الحنيفية السمحة
السهلة والمعارف الجمة الجليلة ايضاحا وتسهيلا وعلى اله واصحابه الذين اتخذوا سنته
السنية في مجامع امورهم مسلكا وسبيلا وفازوا بالقدح الاوفى والسهم الاسنى من
علومه ومقاماته وحصلوها تحصيلا چون پیش ارباب علم وایقان واصحاب معرفة ووجدان

Marfat.com

ثابت و محقق گشته که هرگاه حق سبحانه و تعالی اراده ظهور تولی خود در باب هدایت ناس
بوجود ولی از کمل ورثه انبیا میفرماید او را بمنزله جارحه از جوارح خود ساخته مصدر آثار و
اقوالی که بینی و معرف کمالات خودش باشد میگرداند تا مردمان او را شناخته
بدو گرایند و بدلالت وی پی بمقصود خود برند و وی مرا این فیض را کانا رمثلهم می باشد
هیچ چیز از اینها راجع نیست و حکمت در این باب آنست که هرچند نسبت وی با سایر
ناس نسبت شمس بثمار ثابت است که اگرچه ثمر شعور بشمس ندارد اما بتاب او پخته
می شود لیکن چون کسی را وقوف بوجود وی حاصل شود و بر کمالات او اطلاع دست دهد
لابد ترش بفرض وی زیاده تر صورت بندد که علی حسب سنة الله از جانب قابل
هرچند اقبال بفیاض بیشتر قبول او مر فیض را کاملتر بنابرین فقیر الی رحمت الله الولی
محمد عاشق المخاطب بالعلی بن الشیخ عبد الله البارهوی البهلتی کان الله لهما و اصلح شانهما
الخفی و الجلی عرضی میدارد که شب یازدهم شهر شعبان سنه اربع و اربعین بعد الالف
والمایة بمنزله بالغ که مرحله خامسه از مکه معظمه جانب مدینه مطهره است در وقت مراجعت
از مدینه طیبه ازین کمترین را حضرت مرشدی و مولای او حد زمانه و مدار اوانه جامع کمالات
الانسان الالهی فخذی امهات حقایق الوجوبی والامکانی المکنی فی الملکوت بابی
الفیاض والمسمی من عبد الله النبی صلی الله علیه وسلم بالزکی و حکیم الامة الوارث من
جده الفاروق الاکبر سر ان الله ینطق علی لسان عمر الفرد بالله الشیخ ولی الله علما و قطب الدین
احمد باسما بر محمل ناقه که مرکب خاص آنجناب بود بخشیده بودند و تحدیثا بنعم الله از لسان
اعجاز بیان سخن در اظهار بعضی اسرار غامضه و معارف دقیقه خاصه ایشان میرفت
در این اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری شد که اگر کسی تدوین بعضی آثار که قریب

ادراک اکثر الناس هستند بپردازد هر آینه در ضمن آن سری مندرج یابد و فواید عظیم
مشاهده رو نماید زیرا که اکثر کتب مصنفه مرتبه آنها از آن بلندتر است که ادراک عامة
الناس بآن تواند رسید که آنها نصیب خواص اند بل بعضی از آنها حظ اخص الخواص
پس این خاکسار بمقتضای ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوها تعرض باین
نفحه الهیه واجب دید و این نفس رحمانی را فوز عظیم دانست که در ضمن این نفحه وهاب
منعام علمی بر این خاکسار مفتوح ساخت که برخی از آن مقدمه بست که اولاً تمهید
و تصمیم عزم همدر آن وقت باین امر جلیل القدر کرد و خامس عشر شهر مذکور در مکه معظمه
شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الهی از احاطه تحریر
و تقریر بیرون است که توفیق تحصیل این سعادت هم کرامت فرمود چنانچه تشرف جمع
و تبییض اکثر کتب اسراریه آنجناب نصیب این خاکسار نمود الحمد لله علی ذلک
حمداً کثیراً بعدد معلومات الله دائماً بدوام الله و این رساله را بذکر آثار و کرامتی که از ایام
ولادت باسعادت بظهور آمده بودند اهتدا نمود و آنرا سه قسم مقرر ساخت قسم اول
در کرامات از کشوف و اشرافات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی درباره از
کلمات ارشاد سمات معارف آیات و قسم ثالث که بمنزله ذیل قسم
اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص که بآنجناب نسبتی دارند بعضی بآن
مع القرابت و بعضی بارادت و قربت معنوی و هیچ چیز درین رساله بقید قلم نیامده
مگر که بر آنجناب مکرر عرض شده و بشرف اصلاح تشریف یافته و هم چنین در قسم
ثالث احوال کسی که تحریر نمود یا بروی گذرانیده یا بروایت ثقه اعتماد کرده محرر گردانید
و چون مقصود ازین تحریر و تقریر افاده فواید کبری طریقت و عواید عظمی حقیقت است

مرطالبان را

نام کتاب

مر طالبان را بنابر آن هر قصه را معنون بلفظ افاده کرده آید و تسمیتها بالقول الجلی فی ذکر آثار
الولی وهو حسبی ونعم الوکیل قسم اول در کرامات از کشوف وغیره افاده پوشیده نماند که قبل
از ولادت حضرت ایشان بعضی از آثار کمالات شان مثل بشارت بوجود
شریف ایشان از طرف ارواح بعضی اولیاء کبار ظاهر میشدند چنانچه روزی امام
الطریقة وقطب الحقیقة اعنی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهم
بتقریب زیارت مرقد منور حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره تشریف
برده بودند چون بمزار پر اسرار خواجه متوجه شدند روح شان ظاهر شد و گفت شما را
فرزندی پیدا خواهد شد او را قطب الدین نام کنید ایشان بملاحظه آنکه سن اهلیه مقتضی این
امر نبود این معنی را بحسب امور عادی وطبعی استفاد نموده ظن فرمودند که شاید مراد
از آن ابن الابن باشد یعنی شیخ صلاح الدین را که فرزند مهین ایشان بودند پسری متولد
گردد حضرت خواجه برین خطره مشرف شده فرمودند که این مراد من نیست بلکه از صلب
شما پیدا خواهد شد چون مدتی برین برآمد با وجود آنکه بکمال تجرد متصف بودند و اعراض از لذات
دنیه بالکل میداشتند و سن شریف هم به پیری رسیده بود لیکن سر این معنی که نفس
موسی اندر درخت آتش دید سبز تر میشد آن درخت از نار شهوة و حرص مرد
صاحبدل :: هم چنان دان و هم چنین انگار :: بظهور پیوست و داعیه تزوج دیگر پیدا شد
درج عصمت و اختر برج عفت دختر کلان قدوه ارباب ذوق و وجود عمده اصحاب
کشف و شهود میان شیخ محمد قدس سره که خلیفه بزرگ ایشان بودند این عقد صورت بست
پس حضرت ایشان متولد شدند و بعد از آن برادر خورد حضرت ایشان شاه
اهل الله که بکمالات ظاهری و باطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولا آن واقعه را

استبعاد

Marfat.com

فراموش کردند و حضرت ایشان را بشاه ولی الله موسوم ساختند و بعد از ان
بشارت مذکوره را یاد آوردند و بقطب الدین احمد نیز مسمی نمودند الحمد لله که ذات
مبارک ایشان مصداق هر دو اسم آمده پیش از ولادت حضرت ایشان
حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده شریفه شان
که بعلم شریعت از تفسیر و حدیث عالمه و بآداب طریقت متادبه و باقلیم حقیقت
عارفه و مصداق اسم خود فخر النسا بودند و در این معنی از بس رجال سبقت نموده
شبی بنماز تهجد برخاسته بودند و قریب یکدیگر نماز ادا می نمودند چون از صلوة فارغ
شده دست بدعا برداشتند مابین هر دو مصلی قدری مفاصله بود در انوقت
آنجا دو دست دیگر از غیب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند والده ماجده از مشاهده
این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره متوجه شده فرمودند
که این هر دو دست فرزند ماست که متولد خواهد شد وی با ما در این صلوة حاضر است
و شریک در دعاء ما و من بعد ان حضرت ایشان متولد شدند و در هفت سالگی
در نماز تهجد شریک والدین گردیدند و بعد فراغ مابین هر دو دست بدعا برداشته
به هر وضعی که پیش از ان بسنین مشاهده افتاده بود و انمعنی بی تفاوت صورت بست
پس والدین ماجدین از رویت این صورت ان واقعه یاد کردند و شکر حضرت
حق سبحانه بجا آوردند حضرت ایشان در بطن ام چنین بودند که روزی والده
ماجده ایشان بقسمت طعام بر اهل بیت مشغول بودند و در انوقت حضرت
بزرگ قدس سره قریب انمقام طعام تناول میفرمودند در اثناء آن مسکینه سایله
آواز داد و بنام خدا کره نان طلبید حضرت بزرگ قدس سره بدست خادمه اولا

دیرانم نان کر

Marfat.com

ویرا نیم نان فرستادند باز از میانه راه خادمه را بار طلبیده ثانیا نیمه باقیه نیز عطا کردند
و فرمودند که این طفل چنین میگوید که در راه تمام نان باید داد نه اقتصار بر نیمه باید کرد و خدا

فصل ولادت باسعادت حضرت ایشان در قریه پهابت بخانه جد یعنی ام الام روز
چهارشنبه مقابل چهارم شوال طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم صورت بست
منجم اختر شناسان بضاعت نمودارات حکم کردند که طالع ولادت باکرامت دوم
درجه از حوت بود و شمس در درجه طالع و زهره در هشتم ان و عطارد در بست و یکم
آن و زحل در دوم درجه حمل و مشتری در پانزدهم ان و ان سال سال قران علویین بوده
است و ان در اول درجه ثور و مریخ در دوم درجه ان و راس در سرطان و از جمله اعظم
کرامات ایشان انست که طالع نشان با طالع انحضرت صلی الله و علیه وسلم که اهل نجیم
باستخراج ان موفق شدند درین معنی که شمس و عطارد در برج حوت بودند موافق افتاد
و گویا همین جهت وراثت کمال نبوة علی الوجه الکمل ایشانرا حاصل گشت بعضی از اهل
سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافته و مولوی محمد اعظم کشمیری که از مریدان با اخلاص
حضرت ایشانست قصیده مدحیه ایشان نمودند بنهجی که اگر از سر هر مصراع ان حرفی گیرند مصرعه
مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد که ابر کرم بحر حکم عالی نسب والا مکان پیدا ابد
و همین را مصرعه اخیر قصیده گردانیدند سعید عیال که از یاران خاص ایام حضرت
ایشان بودند نقل کردند که چون حضرت ایشان متولد شدند و بروز سیوم برای زیارت
و مبارکباد از مقام خود بخدمت حضرت مرشدی آمدم چون شرف ملازمت حاصل شد
مراسم تهنیت ادا نمودم حضرت مولای و مرشدی بنهایت فرح و نشاست
تلفی فرموده بزبان کرامت بیان راندند که فلانی این مولود عجب طفلی پیدا شده که چون

متولد گشت در قماط پیچیده پیش ما آوردند هرگاه بجز ما نهادند و بر روی وی چشم
خود گشادم به نسبت خود متوجه گردیدم دران لحظه خویش را در ترقی یافتم و در نسبتی
که دارشم زیادتی احساس کردم و ان معنی ببرکت این مولود بود۔ از ابتداء
فطرت طبیعت حضرت ایشان نهایت صفای دوست و لطافت پسند افتاده بود
چنانچه در ایام طفولیت که هنوز لسان غیب ترجمان شان نبود۔ اشنا نشده بود
از اداماس و ارجاس تنفر میفرمودند و بثاب متوشحه چه بر خود و چه بر کسانی
که با نها اختلاطی قوی میداشتند نمی پسندیدند و بتساهل در امثال این امور راضی
نمی بودند پس همدران ایام وقتی بحسب اتفاق بر حضرت برزگ قدس سره
پوشاک پلین شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشستند
از بس که بزبان تکلم نمی کردند دامن را بدست گرفته بخلع ان اشارت میفرمودند
وکسی این معنی را فهم نمیکرد چون این قضیه مکرر شد از این صورت قوی دل تنگ شدند
و گریه آغاز بیدند و ناله می نمودند و کسی بآن سر نمی برد لاچار هر کس باداء حیل تسلی
میداد اما سود نمیداشت اخر ها تا روز دیگر هم چنان منغص خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
بحسب اتفاق حضرت برزگ قدس سره پوشاک پاکیزه و لباس خوب پوشیدند
حضرت ایشان هرگاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت منبسط خاطر گشتند
و همه کلال و ملال که میداشتند بالکلیه زایل شد و فرح و سرور هر چه تمامتر روی آورد
پس حاضران بملاحظه این حال غرابت اشتمالی این نکته را دریافتند و تجسس کردند
قریب قطام حضرت ایشان والده ماجده شان را همیشه رنجیا نمود
که گویا سر پری بنکیه دار گسترده است و بر این سر بر حضرت برزگ قدس سره

خواب والده ماجده صلی الله علیه وسلم مخبر از نیابت نبوت

Marfat.com

بنار مشغول اند چون ازان شغل فارغ شدند طایری فاخته رنگ که منقار سرخ دارد آمده
بر گوشه تکیه ان سریر نشست و از منقار خود پاره کاغذ پیش ایشان انداخت پس
انحضرت کاغذ مذکور را برداشته چون ملاحظه فرمودند دیدند که بران اسم الله بذهب
نوشته اند پس ازان ان طایر در هوا طیران نمود متعاقب ان جانوری طوطی رنگی که بالش
سبز و منقارش سرخ بود آمده هم درانجا نشست و بر طریق طایر اول پارچه قرطاس
در منقار خویش پیش شان انداخت انرا نیز برداشته تامل فرمودند در وی هم بذهب
مرقوم بود در سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون که اگر نبوة ختم نمیشد
ما این را نبی میکردیم والده ماجده حضرت ایشان میفرمودند که ما را دران وقت گمان
آن شد که این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سره هست لیکن همدران
ساعت ایشان ان پارچه قرطاس را ملاحظه نموده بطرف ما متوجه گشته فرمودند که
ما نمی گفتم که فرزند تو در کمال و بزرگی چنین و چنان خواهد بود این بشارت هم موید این معنی است
پس از کلام صدق نظام شان در همان منام معلوم شد که این بشارت در حق
حضرت ایشان بوده و بعد ازان بوضع پیوست که طایر اول مبشر حضرت بزرگ
قدس سره بوده که اسم الله دلالت بر شهود ذات صرف دارد و فاخته رنگی طیر بر خوش
لهجگی و صدق لحن در بیان معارف و تاثیر در نفوس و این معنی در ذات بابرکات
ایشان اظهر من الشمس بوده و طایر دیگر مبشر کمال حضرت ایشان بود زیرا که بعد وصول
بذات صرف وجدان کشف مراتب حضرات و احکام نشات از کمال نبوة
میخزد و طوطی که در سایر طیور بفصاحت و بیان امتیاز دارد بتقریر ان حقایق مشعر است
و این معنی از اذواق و مواجید و حقایق و دقایق که در مصنفات حضرت ایشان

Marfat.com

مبین شده اند کالشمس فی ظهیرة الصیف روشن است بیت دلیل این سخن گفتار اوبس
دلیل آفتاب انوار اوبس بلی خلف الصدق فاروق اعظم که بمنقبت لو کان بعدی
نبی لکان عمر مخصوص بودند الیق است که باین بشارت مبشر باشد والحمد لله علی ذلک

ذکر قوت کاشفه شاه ولی الله بعالم صبا مماثل بحضرات

در ایام طفولیت حضرت ایشان شخصی از مریدان حضرت بزرگ قدس سره
که بطرفی از نواحی دهلی از جانب سلطان خدمتی است برای حضرت ایشان ثیاب
طلاکاری هدیه فرستاد مردمان خانه بملاحظه آنکه یوم عید قریب بود پوشیدن آنها در آن روز
مستحسن شناخته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را باین معنی
اطلاع ندادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرمود و تجسس آنها نمودند
مردمان در اخفای آنها مبالغه کرده انکار آوردند حضرت ایشان بانکار شان التفات
نمیکردند و باخراج آن مبالغه می نمودند و میفرمودند که آن پارچه ها زری بنظر ما می آیند و بمقتضای
صبا گریه میکردند آخرها لاچار شده آن ثیاب را برآورده بایشان در پوشانیدند

ظهور خرق عادت بایام صبا

شیخ عبدالکریم نهتوری نقل کردند که روزی بخدمت حضرت بزرگ قدس سره
شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شخصی ذیشانی بیامد و بعد ادای مراتب
نیاز بتواضع در صف النعال نشست و عرض نمود که مرا حمی عارض شده توجهی در ازاله
آن مبذول شود در آنوقت حضرت ایشان که صغیر السن بودند در آنجا ببازی طفلانه
شغل داشتند بآن عزیز متوجه شده فرمودند که یک چیره سرخ رنگ و یک جامه از نو
اساوری برای ما بیارید تپ دفع خواهد شد آن عزیز همانوقت برخاست و چیره
و جامه موافق فرمایش حاضر ساخت همان ساعت شفا یافت

در ایام صبا حضرت ایشان در قریه پهلت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره

Marfat.com

بسوی بصیلی تشریف فرمودند و حضرت ایشانرا برای پیشوای شیخ ارسادات بارجه
نیاز کرده بود سوار ساخته روانه کرده بودند و خادمان از هر طرف مضبوط گرفته میرفتند
در اثنای راه مبارک نام صوفی که از مریدان جد حضرت ایشان بود و بر بعضی از اسرار
تصوف اطلاعی میداشت استکشاف پاره از ان اسرار نمود حضرت ایشان
اب ان بسی حقایق و دقایق بیان نمودند بوجهی که سامعان بحیرت افتادند و خیال
نشاء عارضه بزبان کرامت ترجمان در سلک بیان آوردند که از حوصله سایل خارج شدند
چنانکه بقوت حافظه هم ضبط ان متوانست کرد اما هر وقت این معنی یاد می آورد اورا
حیرت میگرفت و تعجبها میکرد
اخوند محمد دلیل که مردی فاضل و عارف از یاران حضرت
والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چار ساله
بودند روز جمعه بود سواری پالکی برای حضرت بزرگ قدس سره تیار کردند و در تهیه
وضو شدند حضرت قبل از همه وضو ساخته آمده بپالکی نشستند و قدری نشسته برخاستند
پرسیدم که بابا کی میروید جواب دادند که وضو منتقض گشته برای ساختن وضو میروم
بسبب استعجاب این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منتقض میشود ایشان نواقض که
در حدیث وارد شده اند و امام شافعی در مذهب خویش از انها اختیار فرموده نبی سبق
قلم همه را یکیک بیان نمودند بتفصیلی که مارا هم در ان وقت یاد نبود این صورت موجب
ازدیاد تعجب و حیرت گشت
در ایام صبا حضرت ایشان روزی در پهلوی
حضرت بزرگ قدس سره بر قبه نشسته در ان حال غیبت قوریه بحضرت ایشان رو نمود تا
دران غیبت حبت و دیگر اشیا از مغیبات مشاهده نمودند و بعد از ان وقت
بعضی اسرار از انها بقدر اقتضای ان وقت تقریر فرمودند
در ایام صغر حضرت ایشان

جب
از سی مستفاد است که مثا صبا
باسلاف ایشان شافعی بوده اند

مشاهده حبت بایام صبا

Marfat.com

شیخ فیروز شاه کار مشاهیر صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بجهت ملاقات
حضرت بزرگ قدس سره امدند و مشرب شان تجویز رویه بصری در دارد
بود درین مسله با حضرت بزرگ بحثی بمیان آمد حضرت ایشان با وجود صباکه ایام
لعب طفلانه بود قطع بحث نموده بشیخ فیروز شاه متوجه شده فرمودند که بصر ما باین
درغایت ضعف و ناتوانی است چیزی که خلف ما باشد نتواند دید بلکه اگر خلف ما
باشد بسبب بعد مسافت نتواند نظر کرد بلی انچه بالای سر ما باشد نتواند نگاه کرد
بل اقرب ببصر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این
ناتوانیها چه امکان باشد که لطیف اللطف را معاینه نماید ازین ترقیات ارادتی با
که در تقریر ایراد فرمودند شیخ در نهایت ارتیاح و انشراح آمده ترک ان مباحثه
نمودند بعد ازان همگی کلام شان ستایش حضرت ایشان بود و اکثر میفرمودند
که ما در زادولی که دیدم این طفل است محتب بلده شاه جهان اباد
که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت نجاب
حضرت بزرگ قدس سره اکثر می آمد و اشکالات تصوف استفسار می نمود
روزی چند از اشکالات دقیقه و سوالات مشکله چیده آورد و بخدمت حضرت
بزرگ قدس سره شروع در تقریر انها نمود حضرت ایشان انوقت در انجا
بباری لطفلانه مشغول بودند چون وی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان متوجه
خود گذاشته بسوی او متوجه شده قبل از انکه حضرت بزرگ قدس سره
جواب فرمایند خود منتصدی جوابش گشتند و جوابی وافی کافی تقریر فرمودند
چون سایل ازان اشکال جواب شافی یافت اشکال دیگر پیش آورد

Marfat.com

جواب ان هم مفصل بشنید هم چنین یکیک اشکال تقریر میکرد و جواب ان می یافت
پس چون ان اشکالات پیش انوزیر قوی صعب بودند از اجوبه شافیه حضرت
ایشان بان حداثت سن سخنش حیران بماند و تعجب نمود پرسید که صاحبا سن
شما مقتضی ان نیست که این اجوبه از کتابی معلوم کرده باشند زیرا که این سخنها بآن مثابه
نیستند که کسی باین سن و سال از کتابی ادراک تواند کرد یا از کسی استماع نموده
قوت حافظه انها تواند نگاه داشت پس این جوابها از کجا فرمودند حضرت ایشان
در جواب وی فرمودند که پیش ازین مجلس از معانی مذکوره هیچ معلوم ما نبود که شما
می پرسیدند جوابش بدل ما می افتاد می گفتم وی ازین حال تعجبها کرد و بکمال حضرت
ایشان اعتراف نمود درایام صبا چون حضرت ایشان سبق می خواندند دران مجلس
فضلا و علما و صوفیه عظما حاضر میشدند حضرت ایشان در اثنای سبق مباحثه میکردند
و کالات دقیقه پیش می آوردند که حل انها مشکل می افتاد روزی طالب علم در
بلده دنکیته در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنهای حضرت ایشان
استماع نمود بخاطرش افتاد که درین محفل همه علما و فضلا هستند و معتقد ایشانند
پس هر سخن که ایشان می گویند انرا از هر طرف تائید و تقویت نموده درست میکردانند
ازین خیال در کمین فرصت و بصدد تجسس آمد چون جای تنها یابد امتحان این معنی نماید
از مقتضای خورد سالی چون بازی هر جا هستند در جای تنها یافته چند سوال دقیق بطریق
امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی هر یک بتحقیق تمام بالبداهه تقریر
فرمودند انشخص از خیال باطل و ظن فاسد که داشت خجالت کشید و ندامت
ورزید و توبه نمود روزی در بلده دنکیته در مجلس درس حضرت بزرگ حضرت قدس سره

بهمن

یک

التماس نمودند که در این معنی چه سر توان خواهد بود زیرا که شیخ بایزید از اولیا بودند پس
چرا بموجب شرعی ان غلیواز را کشتند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شدند
و در فکر جواب بودند که محمد ماه نامی قاضی ان بلده که در ان مجلس حاضر بود و در علم و مناظره
و مباحثه کسی را نظیر خود نمیداشت گفت که صاحبزاده جواب این اشکال من میدهم
از من بشنوید که فیض الهی از عرش بسوی شیخ بایزید می آمد غلیواز انرا حایل گردید
ازین معنی ایشان بغضب بوی نظر انداختند پس هلاک شد حضرت سید
فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آمد ویرا عرش و همه افلاک مع کبر اجرامها
و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشت پر چگونه حجاب او تواند شد این امر را
هیچ عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند ویرا بار دیگر مجال سخن
نماند و خجل شده ساکت ماند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود حداثت
سن ذکر تعجبها کردند در ایام صاحضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
قدس سره ذکر رباعی مشهور که عاشقی چیست بجان بنده جانان بودن دل
بدست دگران دادن و حیران بودن سوی زلفش نگهی کردن و رویش دیدن گاه
کافر شدن و گاه مسلمان بودن افتاده بود و در معنی ان تامل میکردند حضرت
ایشان فرمودند که مصراع اول معنیش اسلام وجه عبادت حقیقی است که خود را تمام
صرف کردن است برای تعالی شانه بی مخالفت هیچ لطیفه و هیچ جهت و ثانی
اشاره بدوام توجه بحضرت حق است که مغز اداب طریقت است و ثالث بغیر از
مشاهده تجلیات جلال و جمال و رابع از در آمد انها و تاثیرشان اصل در لطیفه انسانیه
چون این را بیان فرمودند سامعان را این معنی مورث حیرت گردید حضرت

ایشان

Marfat.com

ایشان در شش هفت سالگی کتاب زنجانی در صرف می خواندند در اثنای سبق
حضرت بزرگ قدس سره اشکال تقریر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین تفتازانی
جواب این اشکال داده و تفرد بان مفاخرت کرده حضرت ایشان فرمودند که جوابش
سهل است و بالبداهة انرا تقریر نمودند چون مردمان انمجلس جواب ملا سعد الدین را
تجسس نموده برآورده تامل کردند معتبر همان بود که حضرت ایشان بلا تامل بیان فرمودند
پس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و صفا ذکا حضرت ایشان
تعجبها کردند زنی بود که زوجش ویرا نمی خواست و نزد خود نمی طلبید و حضرت ایشان
دران ایام صغیر السن بودند انزن هر وقت در خدمت ایشان التماس میکرد که صاحب
در حق ما دعا کنید طلب دعا مطلق میکرد و اظهار مدعا نمی نمود و سن حضرت ایشان
مقتضی تتبع قراین هم نبود و در حقیقت جمع قراین چه قالیه و چه حالیه منتفی بودند پس ویرا
حضرت ایشان فرمودند که ما را تنگ دل نکنی و تشویش ندهی فایده دعا نیست
که زوج تو ترا هرگز نخواهد طلبید و در حقیقت غرض از استدعا همان حضرت بود پس
همه کس از حاضران از کشف این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
که زوجش طول العمر بوی التفات نه نمود در ایام صغر حضرت ایشان حال کبیر
ایشان در منشره دیدند که گویا مردمان از جانب پادشاه حقیقی یعنی حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه وسلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمده گفتند که شما را
پادشاه می طلبد پس حضرت بزرگ قدس سره امتثال امر فرموده بتعجیل
در دیوان پادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز همراه اند و چون از ابحار جفت
یافتند و خلعت از جناب رسالت مآب عنایت شدند یکی برای حضرت

ظهور خرق عادت بایام صبا

مطلب

خواب عجیب

Marfat.com

بزرگ قدس سره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس آنحضرت منتهای بس
ان شدند و هنوز نه پوشیده بودند که حضرت ایشان بسرعت هرچه تمامتر ثیاب
اولی خود خلع نموده ان خلعت را پوشیدند سن شریف حضرت ایشان قریب
دوازده رسیده باشد با عزیزی بتقریبی فرمودند که انچه ارباب ریاضات را
از کشف و اشراقات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی تعمل ریاضت است
میدهد انعزیز گفت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که ان
انشاء الله تعالی چیزی بظهور خواهد آمد پس همانروز نماز ظهر یا عصر میخواندند صورت عملی که پیش
از ولادت باسعادت حضرت ایشان به بست سال یا زیاده از ان عزیز بمقتضای
جوانی بوجود آمده بود و در ستر و اخفای ان می کوشید پیش حضرت ایشان حاضر شد
که انصورت را معاینه فرمودند که وقت دوپهر است و افتاب گرم شده و هر کسی
بگوشه آرام گرفته در خانه که شبیه دالان است از زنی دراز قد میانه عمر نه بغایت
جوان و نه پیران عزیز در خور است نفسانی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
شدند صورت حال بانعزیز ظاهر ساختند وی اولا از انمعنی انکار ورزید حضرت
ایشان فرمودند که انچه بر من ظاهر ساختند گفته ام والعلم عند الله پس انعزیز معترف شد
و اقرار نمود که واقعه مذکوره هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز ازین واقعه انعزیز
بخانه یکی از اغیار رفت و با وی در خلوتی صحبت ناملایم اتفاق افتاد چون از انجا باز
بخدمت ایشان آمد از ان ماجرا هم ویرا تنبیه نموده فرمودند که این شاهد ثانی است
پس عزیز مذکور از انوقت معتقد قول حضرت ایشان شد و وی پیش
این فقیر هم اینقدر نقل میکرد که قصه که کسی جز من بران اطلاع نداشت و بران

خرق عادت

خرق عادت

Marfat.com

مدت گدا و گدا برآمده بود بی کم و کاشت بیان فرمودند و از قصه دیگر که بخانه آن امیر
اتفاق افتاد نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان
استماع افتاد حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه فراغی
حاصل نموده با حضرت بزرگ والد ماجد بیعت نمودند و باشغال صوفیه خصوصا طریقه
علیه نقشبندیه مشغول شدند و از حیثیت توجه و تلقین و تعلیم آداب طریقه و لبس خرقه
صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی حضرت بزرگ قدس سره طعام وافر مهیا ساخته
عام و خاص را دعوت فرموده در حق حضرت ایشان فاتحه اجازت درس خواندند
و سال هفتدهم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره ازین عالم
بدار البقا انتقال نمودند و در مرض موت بحضرت ایشان اجازت بیعت و ارشاد
دادند و کلمه نده کبدی مکرر فرمودند . حضرت ایشان فرمودند که در ابتدای سلوک
بخواب دیدم که حق سبحانه مفتوح ساخت بر من مقامی بس رفیع که عبارت از
حضور مجرد از زمان و مکان باشد پس بالکلیه مایل بوی گردیدم و همه چیز را ورای آن ترک
دادم و یقین شد که فوز بمطلب اقصی میسر آمد و باز روشن نمود بر من چیزی دیگر و آن
حقیقت جامعه اسمای غیبیه بود و این هنگام گمان کردم که حق سبحانه همین امر اقصی است
بعد از آن منکشف گردانید امری از آن هم لطیف تر که ملکه این افاضات بود بستر
واضح فرمود گویا امری سلبی است متحد به تنزیه بلکه عین حقیقت سلوب کاینات است
و بعد از زمانی گویا استعدادی است که انتشا همه سلبیات از وست پس از آن
ظاهر نمود امری بسیط حق البساط که در وی اعتبار تعدد و تکثر بوجه من الوجوه از محالات
است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب زمزمه هذا ربی میزدم و زبان ترقی از آن

Marfat.com

لطیفہ لذاحب الافلین بلند میشد بعد ازین حق سبحانہ وتعالی تعلیم فرمود کہ این سلوک
فنای لطائف بود حضرت ایشان فرمودند کہ ہم در مبادی سلوک
روزی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ والد ماجد قدس سرہ بمراقبہ نشستہ
بودم کہ الہام کردہ شد مرا نظر کن کہ بچہ چیز ادراک میکنی رب خود را گفتم کہ نہ
بحسن ظاہر و نہ بباطن و نہ بنفس ناطقہ گفتند پس بچہ چیز ادراک می نمائی
گفتم بتقرر وجود خود امر شد کہ تامل کن در حقیقت تقرر خود کہ آن چیست کہ
ان امر لابد ورای بدن و حواس و سوای نفس ناطقہ است پس تامل نمودم
وحدت وجود دران دریافتم انرا عین اللہ سبحانہ گفتم کہ مدرک و مدرک ہر دو یکی است پس
مامور شدم باظہار این مقابلہ و مسامتہ علمیہ و ایقانیہ، ہمان ذات سبحانہ با وحدۃ
صرفہ و علم حضوری بسیط فحصل الفخار التام و جرت بحر المعارف و منکشف
مقام الخصوصیت صلی اللہ علیہ وسلم و مقامات اولیا و علم اخرۃ و علم شرایع
و علم تکوین و علم الہیات و غیرہا از علوم عجیبہ و مکشوف گردید حکمتہ ربانیہ و ادب
آن و متحقق شدم بانہا والحمد للہ رب العالمین حضرت ایشان فرمودند
کہ در در واقعہ دیدم کہ گویا داخل شدم بمقامی رفیع کہ خدم و حشم ازان از حد زیادہ اند
ظاہرا مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و در انجا یک قبہ عالیہ است
کہ در حوالی آن مردمان بسیار نشستہ اند از انجملہ شیخ است کہ در دست خود
تصویرہا گرفتہ مردمان را می نماید و بدین حیلہ بسوی خود متوجہ میسازد ما از و
بسیار ناخوش شدہ از انجا برخاستہ داخل آن قبہ گشتم دیدم ہم انجا رسیدہ
و بر صدر نشست پس دران وقت حالتی عجیب در من ظاہر شد یعنی لسان

Marfat.com

حق گردیدم که او سبحانه بمن نطق میفرماید و بمن عتاب می نماید پس بسوی آن شخص برخاستم و گفتم انت من علمار زهره الحیوة الدنیا و این کلام الهی است که الله تعالی بآن ناطق شده بزبان من پس آن شخص سر خود بزیر انداخت و عظیم خجل و منفعل گردید و من از آن قبه بیرون آمدم و در آن حال خود را دیدم که زبان من عربی است ولباس هم عربی و مردمان کثیر مرا تهنیت این حال که حق سبحانه بر زبان من نطق فرمود می گویند و تعجبها می نمایند و تبرکا با مصافحه میکنند و در آن حال بمن الهام فرمودند که این کلام همان است که حق سبحانه ناطق شد بآن بر لسان رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق اخی ابن عباس را معاند بود و ابدا امید داد و تعبیر این رویا ظاهر گشت که معاتبت من بودم من حیث حقانیتی و معاتبم هم من بودم حیث لطلانیتی اما هیئت عربیه مناسبت بود برسول علیه الصلوة والسلام که بر من قرب فرائض افاضه فرمود اما مبنع الهام نبایتیه من بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بین معاتبه و ابن عباس هم من بودم من حیث فقاهتی فی الدین و برادرادیم من بودم من حیث حسبانیتی و تعلیم فرمود مرا حق سبحانه و تعالی که این بشارت وصول بمقام قرب فرائض است والحمد لله علی ذلک

وحدت وجود

حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه تعلیم فضل و وسیع احسان خود اطلاع نخشید بمن بمقامات متقربین مجملا و مفصلا و عطا فرمود طریقه که در آن امتثال رسل است صلوات الله وسلامه علیهم در احوال و مقامات ایشان و فنون و قوانین آن بیان نمود و تشریح طریقه مذکوره بدو رساند سبعه است که تمامی یکی بشروع دیگری دانسته است دوره اولی ایمان حقیقی است و آن عبارت از طهارت و خلوص نسمه است از شرور و نسبه که بسبب طغیان قوة عاقله

وعامله ویرا لاحق میگردد وعمود ان کف است از سرس بالله عبادة واستعانت
وکف است از ملکات سوء که اعظم انها شیخ مطاع وهوای متبع واعجاب برانیه
در خصومة وغدر در عهد وکذب در حدیث است واقدام بر عبادات است
نشاط وحسن راغبة وسعته احتسابا وسکینة وهو الذی اذا دخل بشاشته
القلب لم یخرج وهو الذی کانت له بضع وسبعون وهو یزید وینقص دوره
ثانیه شرح صدر است وحقیقت ان انکسار نسمیه است در جوهر خود از مصادمه
جذب الهی وامارة وی تجافی از دار الغرور وانابة بسوی دار الخلود است ودر اثنای
ان بعضی را توحید محبت وبعضی دوام حضور میسر میشود ودر اتمام این دوره بعضی اذکیا را فنا
لطائف سته روی می نماید دوره ثالثه قرب نوافل است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال الله لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الحدیث
وکنه وی انکسار جوهر نفس ناطقه است واین بچند نوع می باشد یکی انکه حق سبحانه
تجلی فرماید در صورة نفس ناطقه وی تجلیا متحققا خارجیا واین مقام خضر وشیخ عبد القادر
جیلی است دیگر حبوب جذب مصادفه نماید صلابت نفس او را تا انکه او را کحراقة
الحشیش گرداند که حقیقه وی بالکلیه برود ونماند مگر صورة ان واین مقام خواجه نقشبند
است دیگر انست که بما عطا شد که مضمحل گردید تقرر من در ذات الهی پس لامع
گشت که این تقرر از شروح وتماثیل ذات سازج است واین مقام مظنه بطوع
سنشنه حسین ابن منصور است وحقیقه عباده درین مقام حضور ذاته بذاته لذاته
است وهو المسمی بالتجلی الذاتی ودوره رابعه حکمت است قال الله تعالی ومن
یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وهمان است قرب وجود وکنه اش بقاء عبد است

برمی

Marfat.com

بر هیئتی که عین ثابته وی بران بود در ازل مقترنا بالله و نزها عن السوء والفحشاء و درین
مقام حصول علوم سابقه و عصمه کامله و وجاهه سابقه است و چون اقامت
بخشیدند مرا درین مقام منکشف گشت بر من علم اسما و علم تکوین و علم قرب بالله
و علم شرع و علم معاد و علم عجایب الانسان و ارتینا کاسا دهاقا من لذة ما کنا علیه
ازلا و جعلنا قانونا یونسی بنا فی التشرع و لما انتهت بنا هذه الدورة امرنا بلسانها
ان ندعو الخلق الی الله سبحانه و ینصح لهم و ادنی ما یجب ان یتحقق به العبد فی هذه الدورة
سکون القلب عن سر القدر دوره خامسه قرب فرایض است در حدیث قدسی
ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی من ادای ما افترضت علیه اشارة بدان است
و کنه آن تجلی فرمودن حق است در عین ثابته عبد تجلی وجوبی متحقق خارجی فسبح انا
اول ما سبح اسم متشعشع لا یکاد تمیز من الممکنات المقیدة ثم ربانی جل جلاله بتجلیات
جمالیه و جلالیه اما الجلال فکاد ان یذهب نفسی و تقطعت النسمة و انکسرت
و اما الجمال فینفخ فیها کما ینفخ فی الرق فکانت اوسع ما یکون فیها تمت و انعدمت
النسمة و عم الاسم و صار مطلقا لا هذه و لا ند و لما انتهت بنا هذه الدورة اخذ منها
المیثاق علی امور یکی تفریغ قلب و قالب دایم برای طاعت دیگر هدایة ناس
بسوی مقامات قرب و صد شان از عبادة بخیر و استعانة بغیر دیگر با هیچکس ربط
محبت نماند بصنع الله دیگر بسیره انبیا علیهم السلام بر آمدن و متبعیة سنن ایشان
دیگر از علما زهرة الحیوة نباشم که میل بدنیا دارند دوره ثالثه قرب ملکوت است
که در حدیث اذا احب الله عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبه الحدیث
اشاره بدان است و کنه وی بصادق اسم وی است که طالع از صدر وی گشته

Marfat.com

بعین تجلی الهی که در عین ثابته اش متحقق گردیده با اسمای که از صدور ملایکه مقربین و انبیا
مرسلین طلوع نمودند و انعکاس انوار شان و تحقق کمال شان دران ولما استطعت
هذه الدورة وضع فی کفنا العالم کله تدبیرا و تسخیرا و اطلعنا علی منبع الشریعة و شروح
الانبیاء لها تفصیلا و تفسیرا و لما انتهت العکس فی اسمی کل کمال کان و سیکون من
لدن ادم الی اخر رجل یوجد عند قرب القیامة فابتهجت ابتهاجا بکل کمال و تحملت
علومهم و احوالهم و مقاماتهم جملة وحدة و حقیقت بالمحبوبیة کنیه جمیل لیس جمیلا و جلی
جمیلا ثم راه من رای فدهشت من نفسه و لم یمیز یومه من امسه و قیل لی انا ولیک
فی کل امور کلیاتها و جزئیاتها ظاهرا و باطنا و ارحم لک من کل حمیم رحیم فایاک ان
تقبل علی من سواک و دوره سابعه دوره کمال است و در حدیث کمل من الرجال
کثیر الحدیث اشارة بدان است و کنه اش بوحدت عبد است بکمالات متشعبه متوجه
الی الله و سوال وی بلسان استعداد پس عطا نوعی اخر از کمال است که گویا از امتزاج
دورات سته حاصل شده و افاضه صورة مقدسه است بران و از همین و در وست
ابتدا انتشا انحضرت صلی الله علیه وسلم و خاصیت وقوع بدین دوره لباس
حقانیه است یعنی قدح نظام هر ملکه از ملکات است و ظهور حق در جمیع صفات
و قدح هر نسبتی از نسب وی حتی یکون کل من احبه فقد احب الله و کل من ابغضه
فقد ابغض الله و لما ابتدرت بنا هذه الدوره رایت و انا جالس بعد العصر کانه
سلب عنی لباس حتی صرت مجردا عریانا ثم حضر تجلی من تجلیات رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقام علی یساری و البست لباس الحقانیة فضاقت
النسمة و قالت حق حق حق ثم اطمانت فکان هذا افاضة الحقانیة مجملا ثم افیضت

53223

Marfat.com

الوایل المسندہم من قوفی سومن عن یمنی ومن عن یساری بما قد کلت الالسن عن
عن لیغتہ وضاقت الصدور عن وصفہ والحمد للہ رب العالمین حضرت ایشان
از ترقیات سلوک خویش ارشاد میفرمودند کہ کتب اعبر تجلیا بعد تجلی وسرا بعد
ومیدانا بعد میدان تا کہ حصول باسم رحمن کہ اصل تجلیات است متحقق گردید فبلغتہ
فحینئذ رایت کل مقام وکل علم حصل الاول الافراد الانسانیہ لست اقول ہذا الادم
بل اول الاوادم الی اخر رجل یوجد عن انقضاء الزمان وانفکاک الافلاک حصل لہ
فی ہذہ الدار او فی القبر او فی الحساب او فی الجنۃ احطت بہا کلہا بحیث الا تنازع
امرا مراد وذلک لان ہذا التجلی احاط بکل تجلی وکل مقام وکل علم وانا عانقت
ہذا التجلی بحیث سری فی سریان ایماء فی الورد او اقول صرت انا ہو وصار ہو انا
بل لا اجد لفظا یظہر ما اردت اظہارہ پس دریافتم کہ کدام تجلی پیش آمد در قبر
وکدام تجلی ظہور یابد در حساب وکدام تجلی روی نماید در جنۃ وجمیع این تجلیات
حاضر اند نزدیک من وقد احطت بہا احاطۃ الکلی للجزی واحطت لکمال الافلاک
والمعادن والاشجار والبہایم والجن والملایکۃ واللوح والقلم واسرافیل وکل ما دخل تحت
الوجود احاطۃ تامۃ وشاملۃ وچون تجلی مذکور وصول بوجہ مذکور بحصول پیوست حضرت
تعالی شانہ ظہور فرمود بعزہ وشانہ وقد احاطہ بالوف الوف الوف تجلی مثل الرحمن
بل لا نسبۃ للمتناہی الی غیر المتناہی فحصل ہنالک معاملۃ اطیب من کل معاملۃ ورحمۃ الذ من کل
وعلم اشمل من کل علم ففرقت فیہ بحسب کمالی عرفا لا عود بعدہ فمن فتشنی لم یجدنی
کمالا بل انا الکمال وفی الکمال وہل الکمال الا یدی ورجلی ووجہی وصدری وقلت
وعندی علوم لا یکاد یحیطہا سماء ولا بر وبحر وساحل ولکن ابناء الزمان وجدتہم تساوی

رحمۃ ص

لیدیم غافل تم غافل حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم حضرت لقمان حکیم را
پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان
ازین لفظ ان بوده که حق سبحانه مدرک باشد و مدرک نیز بعلم حضوری مقدس
گفتم که شان حکمت اعظم و برهان ان افخم است از انچه که بآن اشاره فرمودند گفتند
بجواب وی جناب امیر خیبر گیر اری ما هم سید ایم امر او تو خواهم گفت حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه را دیدم که مرا می طلب ساخته فرمودند انت اخونا وهذا منقطعنا و اشاره
فرمودند بسوی معانی که در کتاب خیر کثیر وغیره بقید کتابت در آمدند عالم عامل عارف
کامل شاه نور الله که از معین خلفاء حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت
ایشان مسله از مسایل خیر کثیر بیان میفرمودند در سینه ما از ان اختلاجی را یافت و قلب
ما بدان ایمان نیاورد چون مجلس منقضی شد برخاستم که جواب کنم بکوفت باین
مایل شدم سر ما بران هنوز قرار نگرفته بود که غفلتی آمد و مرا خواب در ربود و در ان حالت
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که ایستاده اند و بدان اشارت کرده میفرمایند
که انا اقول وقولی الحق همان ساعت آگاه شدم و تامل کردم خلش از دل دور شده
بود شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روز دیگر مسله از
مسایل تصوف بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان نگرفت پس بخواب دیدم
که گویا مقبره پیت کلان که در ان حال قبر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر انبیا
است علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام ویک بنی دیگر در انجا نشسته است
بروی سلام کردم جواب رد فرمود که ان مسله حق است و اعتقاد اهل قبور این همین
بود ایشان نیز نقل کردند که در مسایل خیر کثیر در دل ما خلشی پیدا شده و در دل ما

Marfat.com

خطور کرد که اولیاء کبار مثل شیخ عبد القادر جیلانی و خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله
اسرارهم باینها تکلم نکرده اند اعتماد بر صمت آنها چگونه باشد شبی بخواب دیدم
که گویا شیخی مرتاض نورانی استاده است از حال وی استفسار کردم گفتند که خلف الصدق
حضرت غوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبد الرزاق است پس بشوق تمام
پیش رفتم و سلام کردم و مصافحه نمودم و گویا دران حال در بغل ما کتاب خیر کثیر است
پرسیدند که این کدام کتاب است عرض کردم که فلان کتاب است پس انرا از ما
گرفته قدری مطالعه نموده فرمودند که همین بود عقیده پدر ما و عقیده دیگر اکابر گو که
بیان نفرمودند در ایامی که سن شریف حضرت ایشان بعشرین رسیده باشد
روزی بی سابقه تقریب بدل اسرار منزل ایشان دغدغه سفر افتاد و عزم
هجرت از یار و دیار مصمم گشت و چون در نشأ ناسوتی سیر الی الله سفر الی بیت
الله است انعزم را جهت حجاز متعین گشت اما چون دیدند که خویش و اقربا لا سیما
والده ماجده دست از دامن ایشان نخواهند داشت و بسیر و سفر نخواهند گذاشت
با خفای این عزیمت کوشیدند و از همگنان این امر را پوشیدند و بسیر جهتی دیگر
توریه نمودند و در باطن توجه بقبله مقصود فرمودند و بموجب اذا جاء نهر الله بطل
نهر عیسی رعایت حقوق جمیع ذوی الحقوق از نظر برانداخته راه دیار محبوب
پیش گرفتند وقت رحیل با اصحاب که کمر متابعت بر میان بسته بودند رمزی
از عزیمت مبارک خویش بمیان آوردند چون همگنان پرورش یافته جذبه ایشان
بودند با وجود آنکه هیچ یک از انجمله طاقت پیاده روی یکروزه هم نداشت
سعادت هم رکابی عظیمت دانسته بی زاد و راحله راه متابعت با شوق تمام

Marfat.com

پیش گرفتند و در این سفر پر ظفر از حضرت ایشان کرامات متعدده بظهور پیوستند
یکی آنکه وقت رحیل بزبان غیب بیان فرمودند که حق سبحانه و تعالی متکفل جمیع
امور ما شده در این سفر گرسنه نخواهد داشت و صحیح و سالم باز خواهد آورد و این
معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بجز سه چهار روپیه
بیش نبودند در تمام سفر گاهی فاقه نیفتاد بلکه همیشه طعام مرغن همه اصحاب میخوردند
و در بعض ایام چون بعض یاران نظر بر قلت خرچ راه کرده جنس ارزان
از غله خرید نمودند در آن روز به بعض تقریبات خرچ بیفایده زیاده از روزمره
اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعتماد
کرده ایم راضی نیست که در طعام جنس ردی اختیار کنیم تا کفایت خرچ باشد
بلکه برای هر کس از یاران هر چه رغبت دارد از طعام باید پخت دویم آنکه وقت
نهضت با اصحاب فرمودند که مرا عزیمت سفر دور و دراز مصمم گشته هر که برضا و رغبت
مشقت اختیار نماید فبها والا نه الزام نیست تکلیف نکنند پس جمیع اصحاب
با وجود آنکه هر یک نازپرور خانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده یا از طاقت
او بیرون می نمود آن سفر طویل بر خود گوارا کرد و چندان مشغوف بمحنت کشی گردید
و دل از یار و دیار برداشت که اگر وطن خود را تصور هم میکرد نفرت میگرفت
و وحشت می نمود سیوم آنکه حضرت ایشان با وجود آنهمه تنعم و رفاه که در احتمال
خرد قرار مشاق و متاعب بود در طی منازل بمشی از همه رفقا سبقت می نمودند
و در شدت و رخا هم چنان بیان معارف و اظهار اذواق و مواجید که بدولتخانه
میفرمودند بی تفاوت نقیر و قطمیر می نمودند و همگنان را این معنی موجب استغراب

واستعجاب

استعجاب می نمود که با وجود همه نازنینی در چنین محن و مشاق سفر مزاج تائید امتزاج
بر همان نضارت و طراوت باقی است و در میان اذواق و معارف هیچگونه
فتوری نه و این امر از حوصله بشر خارج می نمود چهارم آنکه چون بساحل بحر رسیدند
ریس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود و مرکبی که بجانب حجاز روانه
شود نمانده بالضرور در شهر کنهایت که یکی از بنادر است چند روز اقامت
نمودند و دران ایام روزی بعد نماز عصر بمراقبه نشستند در انحال استغراق
تمام روی نمود و بعد دیری افاقت حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
ارشاد فرمودند که واقعه عجیبه رویداد دیدم که گویا چیزی از من برکشیدند و نفس
ناطقه من خالی محض حیران و شش بماند ناگاه روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه
وسلم حاضر شد و خلعت حقانیه بمن در پوشانید و نفس ناطقه من بلفظ
الی حق حق ذاکر شد و ثلج و اطمینان دست داد پس معلوم چنان میشود
غرض ازین سفر تحصیل همین مقام بود که حق سبحانه حصول هر چیز را موقوف
باسباب آن گردانیده و اکنون دل ازین سفر سرد گشته پس همان لحظه دل
اصحاب نیز از سفر برگردید و داعیه آن مطلق مفقود شد پس با وجود آنکه
بساحل بحر رسیده بودند بی تحصیل حج عزیمت وطن فرمودند پس چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وعده فتح مکه اسباب مهیا ساخته بطرف
معظمه نهضت فرمودند پس دران سال صلح حدیبیه واقع شد و فتح
بظهور دست نداد اما آن صلح مفتاح چندین فتوح گردید و بعد مدتی آن مقصود
بحصول انجامید همچنین در این سفر اگرچه حج میسر نیامد اما آن سیر و سلوک

چه

مورث فتوحات عالیات باطنیه گردید و بعد از ان سال هفتم دولت حج هم
میسر گشت از بسکه کمال متابعت سنت سرور جهان علیه افضل الصلواة
والتسلیمات ظاهراً و باطناً از طفولیت پیش نهاد همت عالیه حضرت ایشان
بوده و گویا بر این امر مجبول و مفطور شده بودند حق سبحانه این سنت را هم بی اختیار
از ایشان بوجود آورد پنجم انکه وقت مراجعت ازین سفر پر طعام بمقام مفهمة
و محدثیة که حدیث نبوی کانوا فی الامم السابقة مفهمون و محدثون ان کان فی
امتی احد یکون عمر او کما قال علیه الصلوة والسلام از ان معنی خبر میدهد مشرف شدند
چنانچه اسرار و علوم ان مقام در تفهیمات الهیه که از تصانیف حضرت ایشان
است و هر کلمه از ان گنجینه جواهر اسرار و معارف است به ترقیم کلک کرامت
سلک در آمده و هر یک تفهیم از ان معنون بلفظ فهمتی ربی گشته ششم انکه همدران
سفر حق سبحانه و تعالی بحضرت ایشان الهام فرمود که دل فلانکس از اصحاب شما
بسبب تفریط در تعظیم امر الهی بآفتی عظیم پر شده ویرا امر نمائید که دریابد نفس
خود را والا فاسد شد دین وی پس حضرت ایشان بی تقریب ظاهری بروی
غضبناک شده باین امر خبر دادند پس العزیز معترف شد به بعضی خطات
که ازین قبیل او را عارض شده بودند و از ان توبه کرد فتاب الله علیه هفتم انکه وقت ایاب
یکی از اصحاب از غایت ضعف بنیه طاقت پیاده روی نداشت در انحالت
مرض شدید او را دریافت حتی تاب و طاقت نشستن هم نماند و سواری موجود نبود
ازین جهت خاطر رفقا منشتت گشت حضرت ایشان بعضی یاران را بطلب
سواری بجهت المریض بطرف بعضی قری فرستادند چون شب هنگام شد این

ظفر

فاکر

خاکسار که کاتب حروفست بجناب حضرت ایشان معروض داشت که وعده
الهیه آنست که جمیع رفقا ازین سفر سالم و غانم بوطن باز رسند و اکنون عجب کیفیت
رویداده که نه پای رفتن و نی رای ماندن این عزیز مریض از نهایت ضعف
تاب قیام نمیدارد تا بمشی چه رسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانند و در این ملک
راجپوتانه که تمام کفرستان است کسی آشنائی نیست که از وی توقع تدبیر سواری باشد
مگر آنکه دعائی فرمایند و توجهی و همتی مبذول دارند تا بود که همین این عقیده منحل گردد
فرمودند حاضر باش وقتی که نماز عشا بخوانیم این مقدمه را یاد دهی تا در این باب
دعا کرده شود این خاکسار وقت موعود امر معهود بعرض اقدس رسانید همان
وقت دستهای کرامت پیمای برداشتند و دعای فرمودند ما خادمان امین میکردیم
چون از دعا فارغ شدند حق سبحانه بحضرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
شرف اجابت یافت و در بسته کشاده شد پس باین معنی باصحاب اعلام
فرمودند همه را ازین مژده سروری عظیم حاصل گردید و از همان وقت بران مریض
آثار شفا ظاهر شدند و روز دویم یارانی که بجهت سواری رفته بودند یک نرگاو
از جائی که حصول آن متصور نبود بیاوردند پس از آن روز آن عزیز دم بدم روبه بهی
میداشت و هر روز فرق بدیهی ظاهر میشد تا آنکه در پنج شش روز قوی یافت
که سه چهار کروه پیاده پا قطع راه میکرد و درین سرعت معاودت قوت خرق
عادت حضرت ایشان معاینه میشد و حضرت ایشان باز ملهم شدند که این
آفت مقتضی گشته بود شفای این مریض بمحض همت شما حاصل گردیده و دعا
این قضا را رد کرده اما ظهور این قضا فی الجمله از ضروریات است یا بصورت

رد قضا از دعا

Marfat.com

موت شخصی باشد یا ضیاع شیء و در تعیین آن شما را اختیار است حضرت
ایشان با اصحاب این معنی بیان فرمودند این بنده عرض کرد که ما عاجزان طاقت
این بار نداریم زیرا که اگر موت باشد هر یک از رفقا از دیگر عزیزتر است و ما
نیست که ضیاع آن اختیار کرده شود مگر دعای فرمایند و همتی مبذول دارند تا
که روی آورده بود در ظهور آن معنی مقتضی کافی بود حضرت ایشان بار دیگر متوجه
شدند و دعا کردند پس بشارت قبول یافتند و ما خادمان شکر بار
جل و علا بجا آوردیم و با وجود آنکه راه بس پر خطر بود و غنیم طریق را بر مردمان مسدود
ساخته اما بیمن توجه حضرت ایشان بوطن سالم و غانم باز آمدیم فالحمد لله علی
ذلک حمدا یوافی نعمه و یکافی کرمه در اثنای سفر مذکور چون عبور حضرت ایشان
باحمدآباد افتاد در آنجا دو نفر از طلبه علم بملازمت کیمیا خاصیت حضرت ایشان
مشرف شدند و باول ملاقات اوشان را جذب صحبت فیض موهبت
در ربود خواست که همه چیز را گذاشته شرف مرافقت اختیار نمایند حضرت
ایشان بنابر مصلحت وقت ازین معنی امتناع نموده بوطن مبارک تشریف
آوردند آخرها آنها هم همه ترک داده بشاه جهان آباد رسیده بسعادت
بوسی مستسعد گشتند و التماس شغلی از اشغال طریقت نمودند حضرت
التماس شان اجابت فرموده و هر یک را مقدار ترقی کمال وی بیان
که اگر جهد بتقدیم خواهید رسانید باین مرتبه خواهید رسید و زیاده از آن
استعداد شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هر یک را بر آن معنی مقید
یکی را از ایشان بعضی احوال حسب الارشاد روی دادند پس وی

الارشاد

رحلت

رحلت نمود وان دیگر اولا بطلب ترقی از موعود سرگردانی بسیار کشید و بدیگر درویشان
رجوع نمود و هیچ فایده نکرد آخرها مایوس شده فروکش کرد و بر همان معنی موعود استقامت
ورزید پس ثمرات ان ظاهر شدند و از وی در ملک سنده در نواحی ٹٹه مردمان
استفادها کردند و بقدر استعدادات بهره گرفتند دو شخص از سادات
بارهه بنابر طلب دو کس از امرا که از قبیله شان بودند بقصد نوکری در شاه جهان
اباد رسیدند پس اولا بجناب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بنابر
استدعاء این هر دو امیر آمده ایم که هر یک بجد و تاکید تمام ما را طلبیده و یکی از ان هر دو
درین شهر است و دیگری بجای دیگر هر کجا که جمعیت ما مقدر باشد ارشاد
فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما فردا گفته خواهد شد پس
علی الصباح باز معروض داشتند که موافق وعده منتظر جواب هستیم حضرت ایشان
فرمودند امیری که در شهر است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
و انجا دیگر هم جمعیت معلوم نمیشود پس ان هر دو عرض نمودند که ما را بخواهش تمام
طلب داشته اند مع هذا توقع مروت قرابت هم منظور است باز فرمودند که
سخن همان است که گفته شد القصه همدر انروز رفته با میری که در شهر بود در خوردند
وی بمجرد ملاقات گفت که اکنون گنجایش نیست پس در اول صحبت از انجا
مایوس گردیده باز آمدند و قصد جای دیگر نمودند در انجا هم ان امیر هر چند سعیها کرد
و در باب نوکری شان تلاشها نمود سعی وی بجای نرسید و جمعیت روی
ننمود بعد شدت محنت یاس حاصل کرده بخانه خویش باز آمدند و این قصه را
از ان هر دو عزیز پیش این فقیر نقل کردند روزی حضرت ایشان

حرف عادت

در مجلسی نشسته بودند که بتقریبی شیرینی در انجا آورده بودند پس انرا بیاران قسمت
فرمودند و قدری از ان حصه خود گرفتند ناگاه مردی آمد و در مجلس بنشست
قاسم ویرا هم نصیبی بداد در انوقت بخاطر انشخص افتاد که اگر حضرت ایشان
شیرینی که پیش ایشانست مرا عنایت کنند یقین کنم که ایشان از اولیاء هستند
و از ایشان راه خدا استفاده نمایم حضرت ایشان بر خطره وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند که اگر بحسب خاطر وی بعمل آورده شود این فعل خالی
از خودنمایی نخواهد بود پس از وی اعراض فرموده ان حلاوة را بر خلاف عادة
یکباره بدهن مبارک انداخته بخوردند و بعد از انکه انشخص از ان مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصه را بیان نمودند پس از ان ظاهر شد
که ان مقدمه هم چنان بود که بزبان غیب ترجمان اظهار فرمودند افاده روزی کتابی
بس نادر به بیع پیش حضرت ایشان کسی آورد چون نسخه عجیبه بود و بثمن رخیص
بدست می آمد میل باشتراء آن فرمودند اما چیزی از نقود موجود نبود که بقیمت
ان داده شود پس باندرون محل تشریف برده فرمودند که کسی که اینقدر
مبلغ بدهد ویرا وعده می کنم که حق سبحانه او را عوض آن چیزی عنایت فرماید
خادمان حرم مبلغ مطلوب از جای تلاشیده پیش آوردند پس ان کتاب را
اشتراء فرمودند بعد از دو سه روز شخصی از اهل دول یک جفت پارچه پوشاک
زنانه قیمتی پیش حضرت ایشان نیاز آورد انرا اندرون محل برده فرمودند که
این پارچه همان بدل موجود است افاده روزی در ماه شعبان بخانه فیض آشیانه
حضرت ایشان چیزی میسر نیامد که برای خرج فقرا و طلبه علم بکار آید خدمه محل

خرق عادت

رخیص

خرق عادت

Marfat.com

این معنی بحضور کرامت ظهور معروض داشت حضرت ایشان قدری تامل نموده
فرمودند که حق سبحانه مقداری از مبلغ عطا فرمود انشاء الله تعالی عنقریب میرسد
فادمان استان انتظار امر موعود میکشیدند که شخصی قدری مبلغ که موعود
بود پیش حضرت ایشان نیاز آورد که برخدام حضور صرف نموده آید حضرت
ایشان بوی فرمودند که ای عزیز ترا چه بخاطر افتاد که این نیاز آوردی وی التماس
نمود که بخاطرم بود که درماه مبارک رمضان برای فقرا طعامی خواهم پخت امروز
خطور کرد که غرض لطعام فقراست تخصیص رمضان چیزی نیست باز بدلم افتاد
که حاجت طعام نچنین نیست این مبلغ را بجناب حضرت باید برد تا بهر وصیی
که باشد خرج فقرا خانقاه شود که ازین امر چیزی احسن نیست پس این را بحضور
آوردم حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو قبول افتاد زیرا که حق سبحانه
قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ کذا و کذا از ستاده آم خواهد رسید پس
ما انتظار ان میداشتم اکنون از دست تو فرستاد تا شکر این نعمت
در حمت الهی بجا آورد افاده بر قریه نهلهت که وطن کاتب حروف است قطاع
طریق اکثر تاخت می آوردند و بنهب اموال و قتل نفوس اهل ان قریه را اذیت
میرسانیدند ازین معامله همکنان بتنگ آمده بانواع تدابیر و حیل تشبث می
نمودند و سود نمیکرد پس خبایق الکاه شاه نورالله که وطن شریف ایشان نیز
همین قریه است بحضور کرامت صدور حضرت ایشان این قصه را معروض داشته
التماس دعا و در یوزه همت درباره رفع ان بلیه کردند حضرت ایشان
التماس شان مبذول داشته دران باب دعا فرمودند و گوشه خاطر کرامت

Marfat.com

ذخایر انسوی داشتند پس از جناب الهی الهام یافتند که مواشی ان قریه را
محفوظ داشتیم پس از انوقت تا این زمان که مدت قریب یک قرن برآمده
نقصان یک نرکاو هم از اموال نشده و با وجود انکه باطراف وجوانب قریه
مذکوره برقری و دیهات قطاع طریق و مفسدین فی الارض زیر شبها می نمایند
و غارتها می کنند بیمن همت خادمان حضرت ایشان مردمان قریه همه وجوه مامون
می مانند والحمد لله علی ذلک افاده محمد قطب رهتکی را که از عقیدتمندان جناب
حضرت ایشانست دو پسر توامان متولد شدند یکی از ان هر دو به بهیکها ملقبست
و دویمی را کهیا می گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند که کهیا
دلالت بر محمود نفی میکند با وجود انکه این سخن از اداب محاوره دور بود و نیز
این کلمه مورث حزن مخاطب گشت اما بنوعی از بی اختیاری بر لسان غیب
ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب انحرف را استماع نموده بسیار
محزون خاطر گردید پس عنقریب این ماجرا انفرزند وی وفات یافت و بعد از
مدت باز حضرت ایشان بقصبه رهتک تشریف بردند و برای اطفال مخلصان
انجا تعویذها نوشتند دران اثنا بطرف محمد قطب متوجه شدند دیدند که وی طلب
تعویذ نمیکند و می ترسد که مبادا باز بر زبان ایشان کلمه جاری شود که موجب
اندوه گردد پس درانوقت نیز بنوعی از بی اختیاری زبان غیب ترجمان
باین کلمه گویا شد که فلانی تو چرا از ما تعویذ درخواست نمی کنی چون محمد قطب این
کلمه را بشنید اثر اندوه و حزن در وی پیدا شد که تعویذ مشعر است بنوعی از کسل
و معروض داشت که همت خاطر عالی که در حق این بندگان مصروفست تعویذ دین

خرق عادت

خرق عادت

Marfat.com

ودنیا ایشان است بتعویذ دیگر حاجت ندارند پس چندی برنیامد که طفل وی
بیمار شد و محتاج بتعویذ گشت و من بعد شفا یافت افاده حضرت ایشان
فرمودند بخواب دیدم خواجه محمد سلطان را که امیری بود از مریدان حضرت بزرگ
قدس سره و ازین جهان انتقال نموده که با ثیاب رثه و هیئت نا ملایم آمده
و استدعای مکانی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
خود می طلبید و اهل ان موضع مضایقه با وی می کنند چون بیدار شدم دلم
بسیار بجوشید پس سوره یسین برای ثواب ان بخواندم و در حق وی دعا کردم
شب دیگر باز وی را بخواب دیدم با ثیاب فاخره و هیئت جمیله گویا دو چیز
کره شکل از بلور صاف بدست دارد و می گوید یکی ازین هر دو بمجرد انتقال
از دنیا مرا از جناب حضرت بزرگ قدس سره عنایت شده و دیگر این
نوبت ازین جناب رسیده افاده عبد الرحیم نام کشمیری بسبب ناخوشی
از بعضی اقارب خویش زهر خورد و هلاک شد و بموت منکر جان داد
و از بعض اثارات معلوم شد که بسوء حال مبتلا گردید پس خویش و اقربای
وی بجناب حضرت ایشان الحاح و زاری نموده التماس دعا و شفاعت
کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و همت علیا بحال او مصروف
داشتند پس شب هنگام در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
باین کلمه هندی تکلم میفرمایند که بنائی کی بات و باین لفظ مراد خلاصی وی
میدارند و بشارت نجاتش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
که بر من حالتی بس عجیبه ظاهر شد که بمردم ازین عالم شمار و باقی ماندم بغیر بدن

خواب شاه ولی الله

تصرف بعالم دیگر

اظهار مقامات غریبه
انه موت چند مرتبه
بعالم خواب که موت
بعد موت واقع شده

Marfat.com

ودران تا ذم بسوی هیچ چیز التفات نبود الا بتجلیاتی که کسب کرده بودم و برفت
از من قوة اکل و شرب و هر شی که متعلق بجثه بود و در آن وقت یافتم مردمان را
که بعضی نایم اند نوم غریق لا یقظه بعده و بعضی بیدارند اما متاسف و بعضی نگرانند بسوی
عالمی که از وی رحلت کرده اند پس باز بمردم از عالم روح و باقی ماند انانیت
و در آنکه عرش و کسی نیست که باقی ماند آنجا بلکه مکان بقای بعضی حس مشترک
عرش است و قوی را متخیله آن و برفی در واهمه اش و مرة اخری از عالم نفس و انانیت
هم بمردم پس گشتم چنانکه بودم در ازل فصرت حینئذ لا انا و لا هو بل انسانا و هو انا
و تفصیلا بیشتر باز بمردم فذهبت فی الذاهبین الی الله افاده قضت عیون مهاة الرمل
فی جسدی ان لیس یبقی له عین و لا اثر بعد از آن زنده ساخت مرا الله تعالی
یعنی ایجاد فرمود مرتبه دوم و صرت رجلا الهیا ناسوتیا جامعا للوصفین پس اگر مشغول
شوم بناسوت ضرر نرساند مرا و اگر مشغول گردم بالالهیه غافل نگرداند مرا از ناسوت
و این واقعه خوابی نبود بلکه موقی بود حقیقی الا آن است که آن هر دو نوع می باشد
نوعی است که عام است مر قاطبه ممکنات را و آن با نفکاک نسمه باشد از بدن
که از وی بنیاد بنیه منتشر شود و قسم دیگر خاص با فراد کمل است از اولیا و آن
انفکاک روح است از بدن بحیثیتی که از وی انتشار بدن لازم نیاید و اینجا همین
قسم اخیر مراد است افاده روزی مجلس حضرت بزرگ بود قدس سره
حضرت ایشان بر مزار اسرار نشسته بودند که ناگاه حق سبحانه بحضرت ایشان
الهام فرمود که این تقریر را بمردم برسانید و هو هذا این فقیر انسته شی و از دیگر
لسان ولی الله من عبد الرحیم است و بدیگری انسان است و بدیگر حیوان و بدیگر

بالجمع انا

دعوی غریب دور از شریعت

نامی

Marfat.com

نامی و بدیگر جسم و بدیگر جوهر و بلسان آخر هست است و باعتبار ان لسان
هم حجرم هم شجر هم فرس هم فیل و هم بعیر و هم غنم تعلیم اسما مر آدم را من بودم
و آنچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد مَن بُودَم آنچه بر ابراهیم کاندار گشت
من بودم توریت موسی مَنْ بُودَم احیاء عیسی میت را مَن بودم قران مصطفی
صلی الله علیه وسلم من بودم والحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
این کلام بر گران آمد که عادت شریف اخفای امثال این امور بود اما معلوم فرمودند
که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چیزی خواهد بود مضطر شده انرا بیان فرمودند
و دران حال آثار شدت و کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهده
می افتاد چنانچه بعض اوقات در حال وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شدتی
طاری میشد بسر من اسرار الله تعالی هم چنین کمل ورثه در بعض احیان از انمعنی خالی
نمی باشند افاده حضرت ایشان را الهام شد که تو از کسان هستی که سوال کرده
نشود از وی روز حساب و داخل شوی جنت را بلا حساب و لا کتاب و چون داخل
شوی قبر را بگذاری هر علم و هر تجلی را سوی تجلی ذاتی که ان فوق اسم رحمن است
پس مضمحل شوی اضمحلال تمام و این معنی است کبری که دست امید از فوق ان کوتاه
است و وقتی که داخل شوی جنت را انجا مردمان دو صفت خواهند بود یکی ارباب
علم و تجلی و دیگری اصحاب عمل و احوال و تو از اهل تجلیات هستی و فرق در میان
حال و تجلی انست که تجلی امر الهی است و حال امریست ناسوتی والحمد لله علی ما انعم
افاده حضرت ایشان در بعض مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
علمی است از نور و بسوی بیت الله میروند انا فانا ان علم بلندی میگرفت

دعوی غریب مستلزم عصمت و بالا ارادن

وشعشعان انوار او زیاده میشد تا که باسمان رسید و از آفتاب روشن تر گردید
و نورش بمرتبه شد که زبانها از بیانش عاجز آمد پس مردمان نفاد گردیدند و صلحا
و علما استفاده نمودند و نعم الهی ظاهرا و باطنا زیرش فرمودند و این واقعه مبدا عزیمت
سفر حرمین شریفین دیگر بار گردید و آنچه مشاهده فرموده بودند همه بوقوع انجامید والحمد لله
علی ذلک افاده چون داعیه سفر مبارک حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما استقرار
یافت و عزیمت این امر مصمم گردید ثامن ربیع الثانی سنه ثلث و اربعین و مایة
والف باتفاق حال کبیر قدوة اصحاب المعرفة و لانتباه عمده ارباب حقیقت
اهل من الله شیخ عبدالله سلمهم الله تعالی از راه بلده لاهور نهضت فرمودند و در اثنای
این سفر پر ظفر هر کجا مزار صاحب ولی بود بروی میگذشتند و ساعتی انجا می نشستند
پس آنچه ویرا با حق سبحانه نسبتی می بود منکشف میشد آنرا مفصل بیان می فرمودند
اولا چون در شهر پانی پت رسیدند بر قبر شاه شرف بوعلی قلندر و شاه
شمس ترک و شاه جلال قدس الله اسرارهم گذر نمودند باز در سهرند مزار
حضرت مجدد شیخ احمد شهرندی قدس سره زیارت فرمودند پستر در لاهور
مرقد پیر علی هجویری را قدس سره دیدند بعده در ملتان بر تربتهای مخدوم بهاء الدین
و شاه رکن العالم قدس الله اسرارهما رفته نشستند و احوال هر یک از ارباب
مزارات بیان فرمودند و در بلده ملتان اکثری از طلبه علم بجناب حضرت ایشان
شرف بیعت حاصل نموده شغل طریقت استفاده نمودند بعضی از آنان در یک
توجه بمرتبه بیخودی رسیدند و بعد مدتی بافاقت آمدند و بعضی بی اختیار نعرها میزدند
و وقت رحیل از آن مقام اکثری از آنها از بسکه کمند خدمه صحبت در گردن شان

عزیمت دوباره بسفر حجاز

افتاده بود

افتاده خواستند که همه یار و دیار گذاشته در رکاب سعادت این سفر اختیار نمایند
اما حضرت ایشان بحسب مصلحت وقت نسبت شان فرموده از ان معنی موقوف
داشتند و چون در ملک سنده عبور فرمودند از همه جا علما و طلبا خبر قدوم فیض لزوم
ایشان شنیده می دویدند و سعیها می نمودند بعضی بحسب قسمت بدولت دیدار
فیض بار فایز میشدند و بعضی محروم می ماندند و چون در نواحی نصرپور که از مضافات
بلده ٹٹه است گذر فرمودند جمعی از علما باستماع این خبر بهجت اثر از اوطان خود
برآمده دویدند و بر مسافت پنج شش کروه بوقت شب رسیده شرف ملازمت
حاصل نمودند و همان ساعت خود را منتظم سلک بیعت ساختند و شغلی گرفته
بقدر استعداد بهره برداشتند و وقتی که در بلده ٹٹه شرف نزول فرمودند جمیع
علما و صوفیه آن شهر بملازمت حضرت ایشان مشرف شدند و جماعه بسعادت
بیعت مستسعد گردیده اشتغال و اکتساب طریق تصوف استفاده نمودند مخدوم
محمد معین که از اعاظم علمای آنجا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سنت و معقول و منقول
تبحری تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم
حقایق ذهنی ثاقب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت کبری شمرده شیفته
جمال با کمال ایشان گردیده بسی فیضها اخذ نمود و شرف اجازت یافت و درین
میان بسبب رفاقت قافله چون در سیر و فقها واقع میشدند و موسم رحیل مراکب
بر نزدیک رسیده بود ما خادمان را اکثر اوقات اضطراب گلوگیر میشد که مبادا
قبل از وصول ما بساحل بحر مراکب روانه شوند و دولت حج امثال روی نماید
حضرت ایشان بزبان کرامت بیان میفرمودند که انشاء الله تعالی امثال حج خواهیم کرد

Marfat.com

پس چون در بندر سورت داخل شدند از بسکه در اثنای راه درنگ واقع شده
بود همه مراکب حجاز روانه شده بودند و موسم رحیل آخر گشته مگر یک مرکب که
انهم از حجاج و تجار پر گردیده و در وی چندان گنجایش دیگران نمانده و اکثر اهل
ان قافله از جهت عدم وجدان مکان ان سال در شهر سورت رخت اقامت
انداختند اما چون فضل الهی شامل حال بود خدماء حضرت ایشان را دران
مرکب جا بدست آمد پس چون قصد رکوب ان فرمودند اکثر دوستداران
بعرض رسانیدند و موسم رحیل آخر شده بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این مرکب
تباهی شود بل یقین این امر توان کرد زیرا که اولا این مرکب بس کم راه است
دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مراکب منقضی شد مصلحت در
توقف است و اهل جهاز هم اگرچه از فرط حرص سفر اختیار کرده بودند اما باهم
می گفتند که اگرچه شهر جده که بندر حجاز است میداریم اما باید دید که چگونه خواهد
رسید اگر یقین عدم وصول انجا خواهد شد به بندر دیگر خواهیم برد حضرت ایشان
بکلام هیچکس التفات نه نموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که انشاء الله تعالی
امسال حج خواهیم کرد القصه چون لنگر برداشتند مرکب روانه شد و باد موافقت
نمود تا که در مدت چهل و پنج روز بجده رسیده لنگر انداختند پس ازین معنی
همه تعجب میکردند که این مرکب گاهی در اول موسم هم باین سرعت سیر نکرده
و خامس عشر ذی قعده داخل مکه معظمه شده عمره تمتع بجا آوردند پس در ذیحجه
حج ادا نمودند و چون در مکه اقامت فرمودند همه علماء ان مقام فیض نظام بحضرت
ایشان ملاقی شده اول بطریق امتحان از هر علم سوالها کردند چون هر مسئله را جواب

امسال

شافی

Marfat.com

شافی یافتند و در جمیع علوم معقول و منقول ایشانرا از همه فایق دانستند
بخدمت شریف شان التماس درس نمودند و تلمذ اختیار کردند پس حضرت
ایشان و مردمان بسبب اقتراح شان در مسجد الحرام قریب مصلی حنفی درس
شروع علوم نمودند چنان هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در حل دقایق و کشف
تعلقات چنان شهرت گرفتند که علماء رئیس انجا چیزی که مشکل میشد پیش
حضرت ایشان می آوردند و حل آن درخواست میکردند و مفتی حنفیه و شافعیه
مقدمه مشکله بایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان مفخم و معظم ان دیار
شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشانرا غنیمت دانسته بانواع تعظیم و تکریم پیش
می آمدند و باهم می گفتند که والله بالله از همه اهل مکه اعظم و افخم حضرت ایشانند
اکثر التماس میکردند که همین جا توطن اختیار نمایند و باشه یعنی صوبه آنجا مونت
شی بر خود میگرفت و حضرت ایشان قبول این معنی نمی فرمودند پس اکابر انجا
می گفتند که اگر حق سبحانه باهل مکه خیر اراده کرده مکه شما را اینجا خواهد داشت
روزی یکی از علماء اهل سودان که از مدت مجاور مکه معظمه بود بخواب دید که عزیزی
ویرا می گوید اگر خواهی که عقیده اقطاب بیاموزی از شیخ ولی الله استفاده نمائی
پس عالم مذکور بعد ازین رویا بشرف بیعت مشرف شد و اخذ طریق نمود و بعضی
اسرار استفاضه کرد و مردمان کثیر از حرمین سعادت بیعت حاصل نمودند و اشغال
طریق اخذ کردند و چون بعد از حج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه منوره برای زیارت
رسول صلی الله علیه وسلم عزیمت نمودند در اثناء راه بسی اسرار بر حضرت ایشان
کشف شدند و هرگاه بشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحبه افضل الصلوات

Marfat.com

والتسلیمات مشرف شدند عنایات وکرامات بی غایات آنجناب خاتمیه
برایشان مبذول گشتند وهر روز که در مواجهه شریفه جلوس میفرمودند اسرار
جدیده استفاضه می نمودند چنانچه هیچ مجلس از آن معنی خالی نمیرفت وقبل از وصول
بمدینه منوره شیخ عبدالکریم انصاری از اولاد حضرت انس رضی الله عنه که از اکابر اهل
مدینه بود حضرت ایشانرا در خواب دید ودر مواجهه نبویه علی صاحبها الصلوات
انها ومن التسلیمات اکملها عظمت وفخامت ایشان معلوم نمود بنابر منتظر قدوم
میمنت لزوم ایشان می بود پس چون داخل طیبه طیبه گشتند از مردمان قافله
تجسس کرده بحضرت ایشان ملاقات نموده وقصه رویای خود باز گفت وحدیث
مسلسل بالاولیه قریب روضه منوره در مقام اصحاب صفه رضی الله عنهم بسندی
که او را رسیده بود روایت نمود واجازت روایتش داد واز مدرسین حضرت
نبوی شیخ طیب نام که از مشاهیر فضلا واستاد شهر بود حضرت ایشانرا دعوت
کرد چون بخانه وی تشریف بردند ودر مجلس نشستند در انجا علما وفضلا جمع
بودند بحضرت ایشان گفت که شمارا تکلم بلسان عربی هم می آید حضرت ایشان
تواضع را کار بسته فرمودند آری چیزی می آید بعد از ان وی گفت که اکثر مردمان
دعوای تبحر بعلوم وحل دقایق می کنند اما بعضی مسایل هستند از معقول که آنرا
کسی نیک بیان نمی کند وجای دخل بجای می ماند چنانچه مثله تجدد امثال که اشاعره
در اعراض بدان قایل شدند ودر جواهر لغرا تجویز نمی نمایند تحقیق این چیست
وموجب تفرقه بینهما چه پس حضرت ایشان بزبان عربی چنان بفصاحت وبلاغت
انرا تقریر فرمودند که هر که فضلاء عرب از انجا حاضر بود از ان فصاحت تعجبها نمود

ودر تحقیق

Marfat.com

در تحقیق ان مسئله انچنان نکات دقیق و تدقیقات عمیق بمیان آوردند که ان عزیز را
هم انمعنی را غنیمت کبری دانست چه جای دخل و اعتراض پس از انوقت کاهی
ذکر علمی پیش حضرت ایشان نیاورد و همدران ایام شخصی از قول حضرت غوث
الاعظم رضی الله عنه در غنیة الطالبین که در باب فرقه حنفیه فرموده اند بخدمت حضرت
ایشان سوال کرد و تحقیق ان التماس نمود پس حضرت ایشان ان مقام را بر طریق
تحریر فرمودند که همه علما انجا پسند نمودند و هو هذا سوال کرد و سایلی از قول امام الطریقه
قطب الحقیقه شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه جای که ذکر فرموده فرق غیر ناجیه را در غنیة
الطالبین که تقسیم نموده مرجیه را بدوازده فرقه و حنفیه را از انها معدود ساخته و در تفصیل
فرق مذکور فرموده و اما حنفیه و اصحاب این حنیفه نعمان اند که زعم کرده که ایمان همان اقرار
و تصدیق است و اقرار بالله و رسله و بما جاء من عنده چنانچه ذکر کرده است برهونی
در کتاب الشجره و بر این قول بدو وجه اعتراض وارد می شود یکی انکه حنفیه از اهل سنت اند
باتفاق کسانی که بر قول شان اعتماد است پس چه طور صحیح باشد شما انها از مرجیه
و تفصیل ایشان و حکم بعدم نجات شان دیگر انکه فرموده عقاید را که موجب تسمیه
مرجیه شد و حنفیه را در ایشان داخل نموده پس مقتضی کلام ان شد که حنفیه بان
عقاید قائل کنند و اعتقاد ان میدارند و حال انکه این چنین نیست زیرا که بیان فرموده
که وجه تسمیه مرجیه است که زعم می کنند که اگر یکی از مکلفین گفت لا اله الا الله محمد رسول
الله بعد از ان مرتکب همه معاصی شد داخل نشود بدوزخ و شک نیست که حنفیه پاک
و بری هستند ازین اعتقاد پس در جواب ان بگفتم که رجا دو قسم است قسمی است
که قابل بدان خارج می شود از سنت و قسم دیگر قابل ان از سنت خروج نمی نماید

ذکر مخالفت شیخ عبد القادر جیلانی با ابو حنیفه کوفی

Marfat.com

اما قسم اول السنت که اعتقاد نماید که هر که اقرار بلسان کرد و تصدیق بدل نمود او را هیچ معصیت ضرر نمیرساند هرگز و قسم ثانی انکه معتقد باشد بانکه عمل داخل ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مترتب میشوند و بر تخطیه و تضلیل اهل رجا اول اجماع کردند صحابه و تابعین و اما رجا ثانی پس ظاهر نشده است و دوے اجماع از سلف بلکه دلایل متعارضه اند بسیاری از ایات و احادیث و اثار دلالت می کنند بر انکه ایمان غیر عمل است و بسا از دلایل دال بر اطلاق ایمان است بر مجموع قول و عمل و در حقیقه این نزاع لفظی است زیرا که اتفاق است بر عدم خروج عامه از ایمان و بر استحقاق ان عقوبت و عذاب را و دلایلی که دال بر حقیقت اطلاق ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف انها از ظاهر بادنی توجه و امام ابو حنیفه رضی الله عنه از قائلان باین قسم است و از کبار اهل سنت است و لقب ایشان اما پیدا شدند و در اهل مذهب وی رضی الله عنه و تابعان او را انها مختلفه پس بعضے از ایشان معتزله شدند مثل حیائی و ابو هاشم و زمخشری و بعضے مرجیه گشتند و بعضے غیر ان و همه انها تابع بودند امام اعظم ابو حنیفه را رضی الله عنه در فروع فقیه نه در اصول اعتقادیه و لیکن عقاید باطله خود را نسبت میدهند بامام بجهت ترویج مذاهب کاسده خود و تعلق می کرفتند به بعضے اقوال امام و چون اهل حق از حنیفه مثل طحاوی وغیره این فتنه را ادراک نمودند بیان کردند مذهب امام را در اصول و دفع ساختند انچه نسبت کردند مبتدعه بوی وی رضی الله عنه چنانچه بنقول کثیره شاهد این منع اند و این امر ظاهر است بر متتبع کتب جمیع مذاهب پس بعد تمهید این مقدمات باید دانست که شیخ رضی الله عنه ذکر فرموده در فرق ضاله مرجیه را که اهل از جار خارج اند از سنت و لهذا وجه تسمیه

لشان

شان ذکر فرمود به بیان عقاید اینها و داخل فرمود در انها حنفیه را یعنی قومی که تابع امام
ابی حنیفه اند در فروع و دعوی می کنند که امام موافق ایشانست در این مذهب
پستر ذکر نمود انچه بدان تعلق میگیرند از اقوال وی رضی الله عنه و فرمود که زعم کرد اینکه
ایمان همان اقرار است و بدین تقریر هر دو اعتراض مضمحل گشتند و ظاهر شد که
حضرت شیخ رضی الله عنه متهم نکرده است امام را و انچه نسبت فرموده بان قوم مرضیه است
و خود را منسوب می کنند بامام در فروع و تعلق میگیرند بظاهر اقوال وی رضی الله عنه
و حمل می نمایند کلام او را علی غیر محمله و الحمد لله علی ما انعم باظهار الحق و چون از طفولیت
پیش نهاد همت علیا حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود و مدینه مطهره
منبع این علوم آمده خواستند که از شیخی که عالی السند باشد کتب حدیث روایت
نمایند و سند آن اخذ فرمایند پس شیخ ابو طاهر کردی مدتی که مردی معمر جامع علوم
ظاهری و باطنی متصوف ثقه محدث بودند که در حرمین کسی از ایشان بجهت
استاد عالی تر نبود رجوع این طلب نمودند و بخاری را بتمامه در پنجاه مجلس سردا
گذراندند بعضی از ان سماعا و برخی از ان قراءة و مسند دارمی تمام در مسجد نبوی
قریب محراب عثمانی در هشت مجلس سماع فرمودند و باقی کتب را از اوایل خوانده
اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم بخاری مجلس ترتیب کردند و طعامی مهیا
ساختند و تعظیم و توقیر زاید الوصف بجا آوردند بسا می بود که در اثنای قرائت
شیخ تحقیق غوامض معانی از حضرات ایشان میکردند و بالبداهة جوابهای بلند
شافی می یافتند و تعجبها می نمودند که با این حداثت سن این علوم از کجا حاصل
کردند آخرها چون بر بعضی اسرار باطنیه حضرت ایشان اطلاع یافتند معتقد گشتند

بخاری را بتمامه

Marfat.com

وبا وجود استنادی طریقہ شادی پیش میگرفتند وبعض اشکالات تصوف
وغیرہ کہ از حضور والدایشان کہ یکی از علماء محققین بود لاحل ماندہ بودند از حضرت
ایشان کشف انہا درخواست نمودند پس جوابہای شافی یافتند وحل کما ینبغی
حاصل کردند وچون حضرت ایشان پیش شیخ می رفتند بمجرد انکہ نظر شیخ بر ایشان افتاد سر وقد معظم برمیخاستند وبدست خود سجادہ گسترده وتکیہ نہاده
بہ توقیر وتکریم تمام می نشاندند وخود بملازمت در مقابلہ می نشستند وچون حضرت
ایشان اجازت نامہ درخواست کردند گفتند کہ ما قابل این نیم کہ برای شما اجازت
نامہ نویسیم کہ ما از خدمت شما استفادہ نمودہ ام اما چون از حضرت ایشان صدور این
امر معلوم کردند بالضرور انرا نوشتند ودرانجا اظہار نمیخ نمودند چنانچہ بعض اشعار از ان
اجازت نامہ کہ درینجا مرقوم می شوند مشعر بدان ہستند ۱ اجرتک لکنی مثلکم من بحرنی
ولم تستفدمنی ولکن تفیدنی ۲ واکثر ما اوتینی انت فی وفی غیبتی فی جلتہ انت
فقنی ۳ فکم حکمۃ منکم تلقفتہا ولم تستفد منی ما قد افدتنی ۴ وما کنت اہلا ان اجیبک
انما دعوت فلبیت الندا الذی دعوتنی ۵ وکم لو دوا لامانات الی اہلہا لاجازات
طریق کثیرۃ مثل شطاریہ وشہروردیہ وکبرویہ وشاذلیہ ورفاعیہ وحدادیہ ومدینیہ
وغیرہا کہ از والد ایشان شیخ ابراہیم کردی قدس سرہ کہ از مشاہیر صوفیہ ومحدثین
زمان خود بودند بشیخ موصوف رسیدہ بود وحضرت ایشان داشتند وخرقہ کلاہ قریب
منبر نبوی بسر ایشان پوشانیدند وبنابر درخواست شیخ حضرت ایشان یک
رسالہ ورد وظیفہ مبتدعیہ بنام شیخ تصنیف فرمودند وانرا بالمقدمۃ النسیبۃ فی الانبعۃ
الفرقۃ النسیبۃ موسوم ساختند از فصاحت وبلاغت عبارت ان از اہل عرب

نگاہ سوم

۱۲ المجرم

سید بید تعجبها میکرد و شیخ ان رساله را بخط این فقیر که کاتب حروف است نوشته
پیش خود داشتند و رساله دیگر مسمی بالقول الجلیل فی بیان سواء السبیل که
در بیان اشتغال و دیگر فواید طریق نقشبندیه و چشتیه تصنیف حضرت
ایشان است و دیگر مشاهده و اسرار که از جناب ربانی مآب استفاضه
نموده بقید کتابت آورده بودند شیخ انها را بدست خود تحریر نموده پیش حضرت
خواندند و چون حضرت ایشان رخصت شده بطرف مکه معظمه متوجه شدند شیخ
از خانه خود برآمده تا مسافت بعیده مشایعت نمودند و در بندر شیخ دیگر اجاره
طلب کرده بر کاب سعادت راهی شدند و در ان اثنا هر جا که جلوس میفرمودند تها
خویش بقدم مبارک حضرت ایشان می انداختند و بدان تبرک می جستند
و وقت رخصت بر فوت فیض صحبت تاسفها میکردند پس خامس عشر شهر
اربع واربعین بعد الالف والمائة بمکه رسیده عمره بجا آوردند و در شهر رمضان عمرها
منعقد و ادا نمودند و در عشره اخیره در مسجد الحرام بمواجهه کعبه شریفه باعتکاف نشستند
و تا که بمکه معظمه بودند مردمان از مقام کرامت نظام از جناب ایشان فیوض ظاهریه
و باطنیه اخذ می نمودند و هم انجا کتب رساله مسمی بفیوض الحرمین تصنیف نمودند
و در وی انچه از حقایق و دقایق و غوامض اسرار در حرمین شریفین ظاهر شده بودند
بیان فرمودند اگرچه اکثر مطالب رساله مذکوره از ان عالی تر اند که ادراک
هر کس بلکه وجدان هر اهل معرفت پیرامون ان بگردد اما نقلی چند از بعضی مشایخ
این فقیر موافق فهم قاصر خود مجرد از تحقیقات اسرار سهل الادراک انتخاب
نموده بعد از اتمام این قصه تبرکا خواهد نوشت تا خوانندگان این رساله هم بهره

سنه ۱۱۶۴ شهر شعبان

Marfat.com

الحقیر

از اسراران مشرف اطلاع یابند دیگر انکه رساله القول الجلی فی بیان سوار السبیل در رساله المقدمة السنیة فی انتصار الفرقة السنیة در حرمین اشتهار تمام یافتند و رساله اولی را ازین هر دو بدیار مغرب و بصره و مصر و فلان و غیرها مردمان نقل کرده بردند و اجار انها کرفتند و رساله ثانیه تا ملک تاتار که انطرف روم است رسیده و نسخه فیوض الحرمین نیز بعض اهل خصوصیت عنایت شد پس حج ثانی ادا نموده عزیمت وطن کرامت موطن فرمودند و در ایام مجاورت بیت الله کاه کاه باین فقیر مسفر مودند که چون هر کاه بسوی خانه خود توجه کرده میشود یک کونه تیرکی غم و اندوه و تشتت نظام منزلی بنظر می آید پس بعد ایام معدود خبر وفات والده ماجده حضرت ایشان رسید عظمای مکه همه آمده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند پس حضرت ایشان مرا الهام بیان فرمودند که ان تیرکی که معلوم میشد شبش همین بوده و چون وقت ایاب بمرکب بر سوار شدند شرط پوزیدند تا که انکه مرکب سابق از جمیع مراکب در عرصه بیست و سه روز به بندر مبارک سورت رسید پس همین در برت درانجا فرود آمده چند کاه توقف فرموده از راه دکهن بسوی وطن نهضت فرمودند در اثنای راه بهر شهری که عبور نمودند هر کس که ازین علما و مشایخ ازین منبع اکاهی یافت بانواع تعظیم و تکریم پیش آمد چون بشهر کوالیار رسیدند مزار خواجه خانو و شیخ محمد غوث را قدس الله سرهما زیارت کردند و نسبت هر یک معلوم کرده زبان نمودند و در مستقر الخلافه اکبر آباد بر مزار پر انوار امیر ابو علی رسیده و زیارت حاصل کرده احوال فیض اشتمال آن دریافت نموده برهان غریب بیان اظهار فرمودند و رابع عشر شهر رجب سنه خمس واربعین ومایة والف باخیر و خوبی در دار الخلافه

شاهجهان اباد

Marfat.com

شاه جهان آباد شرف نزول نموده مردمان این دیار را مشرف ساختند تاریخ برآمدن
از وطن بقصد ادای حج و تاریخ مراجعت که حضرت ایشان خود نظم فرمودند ؎ ز دهلی
برآمد ولی بهر حج ؛ بهشتم صباح از ربیع دویم ؛ هزار صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه گشت
با فعل ضم ؎ ولی چون پس از حج بدهلی رسید و سر آمد سفر منقطع گشت رنج ؛ بتاریخ
رابع عشر از رجب ؛ ز سال و هزار و صد و چهل و پنج ؛ و تاریخ اول که خود بوجدان الهام
توامان یافته اند و شاه اهل الله برادر خورد ایشان آنرا بنظم بسته اند این است ؎
بدل میداشتم عمری که در احرام حج کوشم ؛ بحمد الله والمنة بدان مقصد هم آغوشم ؛ ز هاتف
سال تاریخ نخستین طوف می جستم ؛ قبلت منک طاعاتک رسید از غیب در گوشم
اکنون مشاهده موعوده مرقوم می شوند افاده از آنجمله آنست که حضرت ایشان ارقام
فرمودند که بخواب دیدم جمعی را از اولیا که دو فرقه اند یکی از آنها اصحاب اذکار و یاد داشت
بودند و بتوحید وجودی اعتقاد نداشتند بر دلهای ایشان نوری و بر روی شان
سروری و گروه دیگر معتقد توحید وجودی و مشغول بنوعی از فکر باین معنی بر قلوب ایشان
خجالتی فی جنب الحق القایم بتدبیر العالم و بر چهره شاه غیرتی پس هر دو فریق باهم
محاجات کردند قول فریق اول آنکه آیا نمی بینید این انوار بر ما فنحن اهدی طریقه منکم
که این انوار از ثمرات اهتدا بصراط مستقیم است و فریق ثانی می گفتند که اضمحلال
جمیع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را علم بسری حاصل شد
که شما بدان جاهل هستند بدین معنی فضل ما بان راست نه شما را و این مشاجرت
بامتداد کشید آخر هر دو فریق ما را حکم گرفتند و رضا بر قول ما مقرر کردند پس برخاستم
در میان ایشان و گفتم که بعضی علوم صادقه چنان هستند که ثمره آن تهذیب نفس است

Marfat.com

وبرخی از علوم اگرچه نفس الامری وواقعی هستند اما از انها این معنی حاصل نمی شود
زیرا که حق سبحانه نفوس ضلالتی را بر استعدادات شتی مخلوق ساخته وهر نفس را
مشربی خاص از علوم داده اگر در همان عالم مستغرق گردد نفس وی تهذیب یابد
واصلاح پذیرد واگر در وی خود را مستغرق نگذارد این معنی محروم ماند و هر تهذیب
نفس است واین مسئله توحید وجودی اگرچه نفس الامری است ومطابق واقع اما این
علم مشرب هیچ یک از این هر دو فریق نیست بلکه مشرب هر یکی از شما ان است که
بوی حقیقت جامعه متوجه شوید موافق ومناسب بتوجه ملایکه ملا اعلا یعنی توجه منصبغ
ومتلون بتعظم ربوبیت واین گروه که اهل یادداشت هستند اگرچه از ان مسئله جهل
کردند اما مشرب خود را خطا نمودند لهذا نفوسشان مهذب شده اند وشعشعان
انوار تجرد همان است اما اهل وحدة وجود اگرچه بمسئله قایل شدند اما مشرب
خود را خطا کرده اند که چون بکذا نقص خود در سریان وجود تامل کردند تعلم ومحبت
وتشریه که ملا اعلا بدان حق سبحانه را شناخته از دستشان رفته واین معرفت
ملا اعلا سری است که عالم از ان مالا مال گردیده واین علم وحدة وجود مشرب انیس ا
که در وی وجهه حق که ان سری است مودوع در هر انسان تر و تازه باشد یعنی در احکام
نشات مغلوب نگشته وسر وجود او را کدورت تعینات مترا کمه کهنه نکرده باشد
ودر شما ان چیز بر نضارت وطراوت خود نمانده بلکه ممسوخ گردیده پس فهمیدند
این امر را واذعان باین معنی نمودند وگفتم که این از اسرار الهی است باین مخصوص فرموده
مرا الله تعالی که حکم کنم باین در میان شما والحمد لله رب العالمین افاده وازانجمله انست
که حضرت ایشان ارقام فرمودند بخواب دیدم لیله عاشره از صفر سنه اربع واربعین

Marfat.com

بخواب دیدن جناب حسن

و مایة والف که گویا حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما بخانه من شرف
نزول کرامت شمول فرمودند و در دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
مکسور اللسان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا ان قلم بمن عنایت فرمایند
و بزبان فیض ترجمان فرمودند که هذا قلم جدی رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند که باشید
تا که امام حسین درست کنند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه انرا اصلاح
فرموده بمن عنایت نمودند پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
از وصف آن قاصر است باز یک رداء مخطط آوردند که در وی یک خط سفید است
دیگر سبز و انرا پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
ان چادر را بر داشته بر لسان غیب بیان راندند که هذا رداء جدی رسول الله صلی الله
علیه وسلم و در پوشانیدند انرا بمن پس نهادم انرا بر سر به تعظیم و تکریم و شکر این
نعمت عظمی بجناب الهی بجا آوردم باز بیدار شدم افاده از انجمله انست که ارقام فرمودند
که رسیدم روزی بروح شمس و دیدم او را و باهم مکالمه کردم و او را دیدم فیاض بالطبع
و هم چنین دیدم ارواح افلاک باهم پیچیده و موافق در علوم و همم و تفصیل کلام شمس
در فیوض الحرمین مرقوم است افاده از انجمله انست که ارقام فرمودند که دیدم هر یک را
از شعایر الله نوری که بالای او ظاهر است و حقیقت ان نیک دریافتم و مردمان
چون بان شعایر متوجه میشوند انتفاع بعضی به نیت است فقط یعنی باعتقاد انکه این از
شعایر الله است و طایفه را صدقی روحی مفتح شده پس ان نور و ادراک می
نمایند و بسبب ان قوة ملکیه ایشان غالب می شود بر قوه بهیمیه شان و فرقه چون در ان
نور امعان نظر کردند واصل شدند بتبدلی الهی که اصل ان نور است و این فریق اعلی

Marfat.com

واکمل اند افادہ از انجملہ انست کہ ترقیم فرمودند مطلع کردانیدمرا اللہ تعالی بر حقیقت
تبدلی عظیم طویل خود کہ متوجہ است بنوع بشر تا ممکن شود ایشانرا وصول و قرب باو سبحانہ
وان تبدلی متمثل است در عالم مثال و گاہی ظہور میفرماید بصور انبیا و صور کتب و شمائم
واطلاع یافتم بر حقیقت نبوۃ و حقایق انبیا علیہم السلام عموما و حقیقت خاتمیہ علیہا
افضل الصلوات والتسلیمات خصوصا و حقایق کتب الہیہ عموما و حقیقت قرآن عظیم
خصوصا و حقیقہ کعبہ و حقیقہ صلوۃ و مطلع ساختہ مرا اللہ سبحانہ بر حکمت ظہور ان تبدلی
بصور این اشیاء مفصل و التفصیل یطلب من فیوض الحرمین افادہ و از انجملہ انست کہ
تحریر فرمودند کہ گفت فرمود اللہ سبحانہ در روح من اسرار عظیمہ کہ متمیز گشت از انہا این
من بعضے از انہا کیفیت و طریق تحصیل کمال ملا اعلی و طریقہ کسب کمال ملا سافل ا
و من آنرا دا الاطلاع علیہ فلیرجع الی فیوض الحرمین افادہ و از انجملہ انست کہ بتقید
کتابت آوردند کہ چون زیارت کردم شہدا بدر را رضی اللہ عنہم در اثنای ذہاب
بطرف مدینہ منورہ و استادہ شدم مقابل قبور کرامت ظہور ایشان ساطع شدند
انوار از مراقد شان بسوی من دفعۃ واحدۃ مثل انوار محسوسہ حتی کہ متردد شدم در اینکہ
این انوار را بحس ظاہر ادراک کردہ میشود یا ببصر روح و چون تامل در حقیقت ان
انوار واقع شد منکشف شد کہ انوار رحمت بودند افادہ و از انجملہ انست کہ بتقریم
آوردند کہ چون زیارت کردہ شد قبری را کہ منسوب بابی در غفاری است رضی اللہ عنہ
و رضوا کہ منزلی است در راہ مدینہ منورہ و نشستم بمواجہہ آن و توجہ نمودم ظاہر شد
روح شان مثل ہلال لیلۃ ثالث و چون تامل واقع شد دران دیدم انوار مختلط انوار
اعمال و انوار رحمت اما انوار رحمت اغلب و اظہر بودند افادہ و از انجملہ انست

فضیلت ابا ذر غفاری رضی اللہ عنہ

Marfat.com

که مرقوم فرمودند که در مکه معظمه روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مولد شریف
مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و ارهاصات آنجناب مشغول بوده ناگهان در آن
بقعه کریمه انوار ساطعه دیدم و تردد شد در ادراک آنها که ببصر است یا به بصیرت
و چون تامل کردم یافتم آنها را انوار ملایکه که موکل بدان مکان متبرک بودند و نیز ممزوج
بودند با آنها انوار رحمت و تفصیل فتلک الانوار فی فیوض الحرمین افاده و از آنجمله آنست
که ارقام فرمودند که چون بمدینه منوره داخل شده بشرف زیارت روضه مقدسه علی
صاحبها الصلوات والتسلیمات مشرف گشتم دیدم روح پر فتوح آنسرور را ظاهر و بارز
اما نه در عالم اجساد و نه در عالم ارواح فقط بلکه در مثال که قریب بحسن باشد پس معلوم شد
سر آنچه عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوات و غیرها نشان میدهند
که از همین جهت است پس متوجه گشتم بمرقد مقدس مرة بعد اخری و ظهور میفرمود
آن ذات قدسی صفات در صور مختلفه گاهی در لباس هیبت و مجرد عظموت و وقتی
بهیئه جذب و محبت و انس و زمانی در صورت سریان و چنان متخیل میشد گویا فضای
آن مکان ممتلی است بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موج میزند بموج ریح عاصف
حتی که ناظر در وی نفس خود را گم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه او صلی الله علیه وسلم
که در عالم ناسوت بود با وجود آنکه همت من بسوی روحانیت متعلق می بود پس تفطن
کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و بهمین معنی اشارة است
ان الانبیاء لا یموتون وانهم یصلون ویحجون فی قبورهم و گاهی سلام نکردم بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مگر که انبساط فرمودند و ظاهر شدند برای من و ذلک لانه رحمة للعالمین
افاده و از آنجمله آنست که مرقوم ساختند که چون یوم ثالث از دخول بمدینه منوره

زیارت جناب رسالت مآب بچشم ظاهر

سلام کردم بر انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بر صاحبیہ رضی اللہ عنہما عرض کردم یا رسول اللہ
افاضہ فرمایا بر ما آنچہ حق سبحانہ بر تو افاضہ فرمودہ کہ بجناب تو محتاج ایدیم و انت رحمۃ للعالمین
دیدم کہ انبساط فرمود لبوی من انبساطی عظیم و بپوشید مرا بگوشہ چادر مبارک خود و ظاہر
ساخت بمن اسرار عظیمہ و امداد فرمود مرا و شناسا شاکرد مرا بکیفیت استمداد بذات مبارک
خود صلی اللہ علیہ وسلم در جوابح و بکیفیت جواب خویش مر مصلین را و بکیفیت انبساط
خود لبوی کہ مبانوہ می کند در مدح نفس نفیس وی صلی اللہ علیہ وسلم و دیدم مظہریۃ
انحضرت علیہ افضل الصلوات والتسلیمات مرتبہ الٰہی را کہ انرا صوفیہ حقیقۃ محمدیہ و
الانبیاء میگویند و دیدم ہمہ مذاہب ائمہ شریفہ و طرق صوفیہ پیش وی صلی اللہ علیہ وسلم
علی السواء بی ترجیح یکی بر دیگری و مشاہدہ نمودم بر انحضرت لباس عظموت و ظہور و
تصور شیئی بحسب تعدد کمالات خویش و بحسب توجہ ناس بذا الجناب باستعدادات
مختلفہ و عطا فرمود مرا در ان مجلس مقام مجددیۃ و وصایۃ و قطبیۃ و ارشادیہ و کرد مرا
مرا امام و نصوب فرمود طائفہ و مذہب مرا و دیدم انحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم
محض فیض ماخذہ مشائخ بر مریدین خود و این ہمہ مقدمات در یک مشہد بود
و اسرار غامضہ این مشہد در فیوض الحرمین مفصل مبین مرقوم اند افادہ و ازانجملہ است
کہ تحریر فرمودند کہ سوال کردم بجناب خاتمیۃ علی صاحبہا افضل الصلوات والتسلیمات
از معنی حدیث شریف کہ کنت نبیا و آدم منجدل بین الماء و الطین پس نمود مرا انحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم صورۃ کریمہ مثالیہ خود و کیفیت انتقال ان از عالم مثال بعالم اجساد
و نمود صور و اشباح انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و کیفیت افاضہ نبوۃ بر ایشان از
حضرت تدبیریہ الٰہیہ و آنچہ مفاض شدہ بر انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در عالم مثال

شاہدہ دوبارہ بچشم سر

برابر بودن مذاہب اربعہ ائمہ اہل سنت مر وفاق را حسب اثر نبوت

دعوی حصول آنہا

Marfat.com

از حضرت تدبیریه الهیه و نمودار فرمود صور اولیاء و کیفیت افاضه علوم و معارف بر ایشان
بعد وی علیه الصلواة و السلام پس واضح شد بر من حقیقة الامر و معلوم شد مراد وی صلی
الله علیه وسلم ازین نمایشها و تحقیق الاسرار فی فیوض الحرمین افاده و از انجمله انست
که ارقام فرمودند که هر وقت که متوجه شدم بمرقد مقدس انحضرت صلی الله علیه وسلم
میدیدم انذات مظهر اسرار و ایات را ظاهر و بارز و متوجه گشتم روزی و سوال نمودم
از حقیقة انچه بر من ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر فرمود حقیقت انها و روز
نمودار شد مرا نوری مثل انوار ملایکه سافله و دیدم که ان نور از مرقد منور میجوشد افاده
و از انجمله انست که ترقیم فرمودند که روزی نماز میگذاردم صلوة ضحی در محراب نبوی فیما بین
منبر و روضه مقدسه وی صلی الله علیه وسلم دران اثنا ظاهر شدند اسرار قرب ملا اعلی
و سر قول وی صلی الله علیه وسلم اما السجود فاجتهدوا فی الدعاء و ظاهر گشت حقیقت
حدیث شریف هل تضارون فی القمر لیلة البدر قالوا لا قال وکذلک ترون ربکم ولا تغلبن
علی الصلوة قبل طلوع الشمس و صلوة قبل غروبها و دیدم در انوقت هر ایة را و هر حدیثی را
بحر مواج که اگر تحریر غوامض یکی از انها کرده شود مجلدات ضخمه حاصل شوند و بعد از ان ظهور
فرمود تدلی اعظم غیر متناهیه الا رجاء دیافتم نفس ناطقه خود را نیز غیر متناهی که مقابله نمود
ان تدلی را و فرو گرفت انرا پس حیرتم روی نمود از عظمة نفس ناطقه خود و چون از ان
حالت افاقت دست داد دیدم خود را ملان از نور که میریزد از فوق و تحت و یمین
و شمال من نور و جوش میزند از دل و چشم و دست و پای من افاده و از انجمله انست
که تحریر فرمودند که روزی تجلی فرمود بر من روح مظهر انحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد از همه
البسه پس باهم تراشیدیم از روح خود صورت روحیه مجرده علی شاکلتها و مشاهده

زیارت آن حضرت بچشم سر

تقابل روح شاه صاحب با روح مقدس آن سرور

نمودم از انجذاب و شموخ که زبان از بیان ان قاصر است افاده و از انجمله انست که شب
فرمودند که افاضه فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بر من تا که وسیع گردید نفس ناطقه را
ولاحق گشتم بوراثت انجناب علیه الصلوة والسلام بصورة مثالیه تدلی اعظم که منتقل
شده است بانتقال وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات بسوی ناسوت و متصل
شدم بآن و مختلط گردید نفس من بوی تا که خود را یک شیخ وی دیدم و مسمی فرمود مرا
انوقت باسم زکی و باسم آخر نقاط العلم والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله انست که ترقیم
فرمودند که استاده شدم روزی در مواجهه مقدسه و سلام کردم بر انحضرت و تضرع
نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از آنجناب سری از اسرار مثل برق و در گرفت انرا
روح من بتمام در لمحه واحده تا که تعجب آمد از سرعت تلقی وی و احاطه با جدل و فرع ان
در آن واحد و ان بارقه تجلی حقیقه ان جدل ممدود بود که تمام عالم بسته اوست و اصل
و سنخ ان حقیقت تدبیر الهی است و ان تدبیر انست که تمام عالم تفصیل اوست و دانستم
که هیچ قطب محدث و نبی متکلم نیست مگر که او را حظی و نصیبی است از وی که باید دانست
این خاکسار که کاتب حروف است در وقت ظهور این مشهد بجنب حضرت ایشان
استاده بود و بعضی آثار بر ایشان مشاهده میکرد والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله
انست که مثبت فرمودند که سلوک کنانید مرا انحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس
نفیس خود و تربیت فرمود ما را بذات مبارک خویش پس ما اویسی انحضرتیم
و تلمیذ وی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه بینی و بینه و تفصیل سلوک مذکور انست
که اولا بنمود بمن روح مکرم خود و شناسا ساخت بان پستر افاضه فرمود بر من تجلی
از تجلیات حق که در عالم مثال ظهور نموده بود بوجود وی صلی الله علیه وسلم و مستغرق

اتحاد نفس ساحت با نفس آن حضرت اعنی اتحاد روحین

ایضا ایضا

هم ما نا بدان

گردیدم

گردیدم دران تجلی تا که فنا ر کلی در وی دست داد و بقا بوی حاصل شد باز افاضه
نمود آن اصل تجلی که ان نقطه فرد شیخ افعال و تدبیرات الهیه است در عالم وفا
گردیدم دران و باقی گشتم بدان بعد از ان مفاض گردید نقطه ذاتیه الهیه مع لون من
الجبروت و در وی فنا تام روی نمود و بقای اکمل میسر شد پس از ان القا فرمود
نقطه منعقده در روحانیات که انها کون اندراج الهدایة فی النهایة دران هم فنا و بقا
محصول پیوست بعده عطا نمود نقطه منعقده در احوال نسمه محاذی آن نقطه روحیه که
گویا همان است و دانستم که ان حقیقت اصل قوة تاثیرات بس تمام شد صعود
و هبوط والحمد لله رب العالمین افاده و از انجمله انست که ثبت نمودند که عطا فرمود
مرا حق سبحانه تعالی طریقه در سلوک بواسطه انحضرت صلی الله علیه وسلم و روح کریمه
انجناب مباشر این عطا گردید و اطلاع بخشید بر حقیقت ان و در این طریقه علیه اول
کسی که بشرف بیعت انجناب ولایت مآب مشرف گردید این عاجز بود که کاتب
حروف است و کانت تلک البیعة فی النصف الاخیر من لیلة القدر بالحطیم تحت
میزاب الرحمة والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله انست که در سلک تحریر کشیدند
قال النبی صلی الله علیه وسلم که مشاهده نمودم در انجا انوار غالب تر از همه انوار مشهود
گردید که هر که در انمکان نماز میگذارد مستغرق می شود در بحر انوار افاده و از انجمله انست
که مرقوم کلک فیض سلک گردیده که دیدم حق سبحانه و تعالی را نظری خاص بر انحضرت
صلی الله علیه وسلم که لولاک لما خلقت الافلاک گویا تعبیر از همان نظره است و مشتاق
گردیدم بان نظر پس طفیلی شدم انجناب را و ملاصق گردانیدم خود را و منزله عرض
گشتم از جوهر و مسامت ان نظر شدم و منتظر ان گردیدم و کنه ان ادراک نمودم

Marfat.com

والحمد لله علی ذلک افاده وازانجمله انست که ارقام فرمودند که دیدم تشفع بسوی انحضرت
صلی الله علیه وسلم بعلماء حدیث وتوسل بدخول در عداد ایشان وتوسل بعلم حدیث
وحفظان عروة وثقی وحبل ممدود که انقطاع پذیر نیست پس لازم است بر مومن
که یا محدث شود ویا طفیلی ایشان افاده وازانجمله انست که ارقام فرمودند که منتظر
بودم معنی حدیث را که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق
الخلق قال کان فی عمی الحدیث پس افاضه فرمودند بر من این سر را ومتمثل شد نوری
عظیم بر اعالی بعد هیولانی که ان نور مجامع اورا احاطه نموده بخط شعاعیه ممتده بجمیع نواحی
وی گفته شد که همین حقیقت است مشار بقول انحضرت صلی الله علیه وسلم لحان
فی عماء که این بعد هیولانی عماست واین خطوط شعاعیه ان قهر است که از ایه کریمه
وهو القاهر فوق عباده مفهوم می شود پس ثبج والحمیان حاصل شد وشبهه باقی
نماند افاده وازانجمله انست که تحریر فرمودند که افاضه فرمود بر من انحضرت صلی الله
علیه وسلم کیفیت ترقی از حیز طبیعت بحیز قدس که قدم صدق عبارت از انست و
افاضه فرمود کیفیت انحدار از انقدم صدق بحیز طبیعت ومشاهده نمودم درمیان این
ترقی وهبوط تولد هاتف وخاطر ورویاء صادقه وفراسته وادراک کردم میزان ومقدار
هریک افاده وازانجمله انست که مرقوم فرمودند متوجه بودم بسوی انحضرت صلی الله علیه
وسلم پس ناگاه ظاهر شد نوری پس عالی که پر گردید ومالامال گشت از انخیال من ومتحیر
ساخت مرا شعشعان او وگفته شد مرا از باطن من که این نور عرش است وانرا مدخلی
عظیم است در نبوة ان جناب ومعرفت حقیقت انحضرت صلی الله علیه وسلم
موقوفست بر معرفت این افاده وازانجمله انست که محرر فرمودند که متوجه گردیدم

مشاهده نور عرش

توجه بمراقد اهل بیت

بصور متتابع

بقبور متابع النور اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین پس یافتم ایشانرا طریقه موفقه
که ان اصل و سنخ و طرق اولیا الله است افاده و از انجمله انست که مکتوب فرمودند
که طواف بیت الله میکردم که از نفس ناطقه من نوری عظیم پیدا شد که همه عالم را فرو گرفت
و ادراک نمودم که صحیفه قطبیه ارشادیه باین نور می باشد و دیدم بیت الله را که
همم ملا اعلی و ملا سافل متعلق اند بوی بر مثال تعلق نفس ناطقه ببدن و دیدم ان
بیت را مالامال از همم ایشان چنانچه برگ گل از گلاب افاده و از انجمله انست
که ترقیم فرمودند که مطلع ساخت مرا حق سبحانه بر انچه معامله خواهد فرمود و عطا خواهد نمود
از نعم ظاهره و باطنه و عطا فرمود مرا عصمت از مواخذه در دنیا و اخرت و منت
داشت بر من ازین نعمت که کم کسی باین دولت فایز شده و عطا نمود مرا بر دا لعیش
و گردانید برای من از هر سعادت نصیبی و حظی معتدبها و در پوشانید بمن خلعت
خلافت باطنیه افاده و از انجمله انست که مثبت فرمودند که یافتم روح خود را گویا دو چند شد
و عظمتی بی اندازه یافت و سعتی بی پایان گرفت و ادراک نمودم سران که مثمر این
عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الهیه اند که منعقد شدند و در ملا اعلی و
نزول برکات اسما الهیه که منعقد گردیدند در مدارک کلیه افاده و از انجمله انست
که تحریر آوردند که مفاض شدند بر من اسرار مبدا و معاد و سر الباس اهل جهنم سر اهل
از قطران و سر الباس اهل جنت سندس و حریر سر سواد وجوه اهل نار و سر نضارت
اهل بهشت افاده و از انجمله انست که ارقام فرمودند که افاضه نمودند بر من اسرار
ظهور طرق کرامات و فرق در میان کرامات اهل هر دیار و سر قول علیه الصلوة
والسلام لابی رافع لما طلب منه الذراع فی المرة الثالثة فقال یا رسول الله انما

معامله با جناب ایزدی بلا توسط با دعوی عصمت

Marfat.com

مشاهده صراط

للشاه ذراعان اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا بعد ذراع افاده و از انجمله انست
که ترقیم فرمودند که داخل شدم اندرون بیت الله و متوجه شدم انجا بسوی باطن خویش
پس تجلی کرد بر من حقیقت صراط مستقیم و یافتم صراط را که منصوب است بر ظهر جهنم
تمثالی از تماثیل همین حقیقت و دیدم که جوف بیت الله را خصوصیتی است بآن
حقیقت تمام شدند مشاهده موعوده و اسرار و غوامض هر مشهد بتفصیل در فیوض
الحرمین مرقوم کلک کرامت سلک گشته من سره ان یطلع علیها فلیرجع الیه افاده
چون حضرت ایشان از سفر مبارک حرمین بخانه فیض آشیانه تشریف آوردند
حقایق و معارف آگاه فضایل و کمالات دستگاه شاه صدر العالم که نبیره عم بزرگ
حضرت ایشانند نقل کردند که چون مطالعه کردم اول مشهد از فیوض الحرمین بخاطر
افتاد که کاشکی اطلاع یابم بر مقام صاحب رساله پس متوجه شدم بسوی حق سبحانه
و این باب بعد الصلوة الصبح بتوجه تام و فراغ اکمل پس نازل فرمود الله سبحانه بر من این
عبارت که اقمناه فی مقام الصدیقیة الکبری پستر ندا کرده شد در سر من که واسطه
اقامت در این مقام روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود چنانچه جبریل علیه
السلام واسطه وحی فهنا له ثم وطوبی ثم طوبی بعده مطالعه کردم بقیه رساله پس یافتم
جمیع مشاهد مقدسه آن مطابق واقع آن والحمد لله رب العالمین افاده حقایق و معارف
آگاه شاه نور الله نقل کردند که دران ایام که حضرت ایشان بطرف حرمین شریفین
تشریف برده بودند درین دیار رویا شد و قحط افتاد و امساک باران روی نمود
چنانچه مردمان عاجز شدند و دعا و ناله میکردند سود نمیداد دران ایام روزی بمراقبه
نشسته بودم بمعامله دیدم که مردی آمد و گفت که حضرت ایشان از حجاز این طرف

نزول امر الهی بلا توسط

توهم فرمودند

Marfat.com

توجه فرمودند اکنون باران خواهد بارید پس همدران ایام باران خاطر خواه ریزش نمود
و زراعت بسیار پیدا شد و قحط برطرف گردید و چون حضرت ایشان باین ملک
شرف نزول فرمودند تحقیق واضح گشت که در همان ایام که این واقع روی نموده
بود حضرت ایشان از حرمین توجه این طرف فرموده بجهاز سوار شده بودند افاده

نقل عجیب و غریب

عزیزی محمد یوسف نام که مردی عالم و درویش و متدین بود نقل میکرد از شخصی دوست محمد
نام که ان نیز فاضل و صالح است که وی گفت ما اکثر اوقات پیش عزیزی که
مشهور بتصوف بود میرفتم و معلوم است که ان عزیز عقاید سیئه داشت و نزد شخصی
دیگر که تاثیر صحبت میداشت و بظاهر بحلیه شرع متحلی نبود نیز امد و رفتی میکردم و بهر دو
عزیز مرا اعتقاد تمام بود روزی برای نماز صبح برخاستم و همه مردمان مستعد صلوة بودند
و قریب بود که اقامت گفته شود خواستم که دو رکعت سنت ادا نموده داخل جماعت
شوم پس قصد تحریمه سنت کردم ان هر دو متمثل شدند و حاضر آمدند و مرا از نماز منع نمودند
هر چند می خواستم که از انها اعراض نموده نماز بگذارم اما این معنی میسر نیامد که یک شخصی
از ان هر دو بجای سجده نشست نمی گذاشت که سجده بیارم و دیگری بجنب استاده
مرا منع میکرد و چون عقیده حقیقت ارکان شرعیه در دل راسخ میداشتم ازین
معامله پر شک امدم و چاره نبود مضطرب شده لاحول می خواندم سود نمیکرد و اضطراب
بر اضطراب می افزود که میدانستم که نماز از دست میرود بزرگان سابق را از انبیا و
اولیا نام می بردم و از انها استمدادها می نمودم هیچ نفع نمی بخشید اخر الامر مرا یاد امد که روزی
حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صعوبت مرا یاد میکرده باشند پس دران
حال نام حضرت ایشان بردم و استمداد نمودم بمجرد این معنی دیدم که حضرت ایشان

Marfat.com

حاضر شدند و بیک دست خود گوش و بدیگری گوش دیگری گرفته ان هر دو را از پیش
ما راندند و ما را از ان بلیه نجات بخشیدند پس شکر سبحانه بجا آوردم و نماز بگذاردم
و مشاهده این حال موجب ازدیاد عقیدت بجناب حضرت ایشان گشته نوشته
حافظ عبد النبی که از خواص مریدان حضرت ایشان شد نقل کردند که شبی بزیارت
انحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام مشرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدمهای
مبارک انجناب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند افاده حضرت ایشان
در قریه پهلهت که وطن فقیر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عصر
در مسجد نشسته بودند فرمود که در این مکان انوار مشهود می شوند شبیه بانوار ملایکه
سفلا که محیط اند با هل این بقعه وارشاد نمودند که چنان معلوم می شود که در این نور
حضور را دخالیست بلکه انتشار این قسم انوار از محض اعمال حمیده است که گویا ان
اعمال با لخاصیته منشا این انوار گشتند بعد از چند بر مزار کرامت آثار جد الوالد خود
تشریف برده حلقه نموده فرمودند که در اینجا انوار شهود مشاهده می افتند لطیف
تر از قسم اول و فرق میان هر دو نوع انوار آن است که نوع اول گویا از اشیاء
این عالم است و ثانی گویا از اشیا عالم اخر است افاده حقایق و معارف اگاه
شاه نور الله نقل کردند که بخواب دیدم که جایی است مرتفع مردمان می گویند که در اینجا
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم رفتم و از دور استاده شدم دیدم که کودکی که
طاقت نشست برخاست ندارد گفتم عین است پیغمبر علیه الصلوة والسلام
در این اثنا از آسمان مردی با هیبت نزول کرد گفتند که این خدا است شکر
کردم که خدا را نیز دیدم پس آنمرد رفتند ان کودک را بگرفت و بطریق حاضرات

انحضرت با ان حضرت

دیدن خدا و رسول بوضع غریب

باطفال

Marfat.com

با طفال معامله کرد یعنی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاده کرد بعده انمرد
برفت خواستم که نزدیک رفته زیارت بکنم چون قریب تر شدم که دیدم که مرشد
و مولای ماست یعنی حضرت ایشانند ادام الله ظلال ارشاده افاده حضرت ایشان
یکمرتبه در رمضان در پهلهت تشریف میداشتند چون لیل سابع و عشرین
رسید در اثنای نماز تراویح بطرف این فقیر که کاتب حروفست متوجه شده بگوش
این مدهوش القا نمودند که این وقت انتشار روحانیات است و باین کلمه
کنایت از ظهور لیلة القدر فرمودند بمجرد این اخبار کرامت آثار بتصرف خطاب
ازین فقیر لباس غفلت برداشته خلعت حضور در پوشانیدند و از همان وقت
آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد نماز حلقه ذکر شد اصحاب حلقه را انشراح تمام حاصل گشت
و بر بعضی وجد و بکا غالب آمد علی الصباح ان از معنی ان کلمه که فرموده بودند این فقیر
استفسار کرد از زبان غیب ترجمان ارشاد نمودند که معنی ان ظهور حقیقی است که از ان
در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوات والتسلیمات بفتح ابواب سما تعبیر رفته است
که از خواص ان ظهور اختلاط ملایکه و روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودم ظهور کرده بود تا انکه چهار دوگانه
ادا کردیم باقی بود بعد از ان انمعنی مختفی گشت و انوار ان باقی ماندند افاده حضرت
ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از حظیره قدس نزول می فرماید
و از عالم مثال بسوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض منبسط می شوند
و این معنی وقتی مشاهده افتاد که قومی باهم مشاجرت کردند چنانچه عداوت و کینه
یکدیگر بسر حد غایت رسید بمرتبه که مصالحه شان بحسب جری عادة محال می نمود

Marfat.com

مگر بعد مدد متطاوله وازمنه متباعده پس درباب رفع معاداة ایشان بجناب حضرت
حق سبحانه التجا نموده شد دیدم که یک نقطه نورانیه مثالیه از حظیره القدس بسوی
ارض نزول فرمود و شیئا فشیئا انبساط می نمودند و بحسب انموجب زوال حقد
ایشان میشد تا انکه ازان مجلس برنخاستم که باهم ملاطفت کردند و الفت
ورزیدند و مضمون ایه کریمه وهو الذی الف بین قلوبهم لو انفقت فی الارض جمیعا ما الفت
بین قلوبهم انه عزیز حکیم متحقق گردید الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند
که بعض الحفال مرا مرضی عارض شد خاطر ما بانطرف مشغول گردید پس نماز ظهر میگذاردم
دران اثنا مشاهده افتاد که موت وی از عالم مثال نازل شد بعد ازان چون شب
رسید وفات یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار مرا به نسبت شخصی
انقباض خاطر ظاهر شد و این حال قریب یکدو ساعت ممتد گردید و در ظهور
این معنی خود را کالمجبور می یافتم پس درانوقت معلوم شد که این انقباض موجب
هلاک کس شده ناگاه شخصی دیگر بدل او بمرد و او بسلامت ماند و کان ذلک
بسر دقیق لا یمکن اظهاره فی هذا المقام افاده حضرت ایشان فرمودند که شرور
بنی آدم مجتمع می شوند و در عالم مثال نزدیک حقیقه انسانیه که دران عالم تمثیل دارد
پس اولا شرور مذکوره متمثل می شوند بصورة حیوانی ضعیف پس همیشه با وی لاحق
می شده باشند عصاة زمانا بعد زمان و بحسب ان صور وی متبدل میگردند تا که
شرور هم
اخر الصورة انسان ظهور می یابد و همان است حقیقه و حالیه که بصورة ناسوتیه وی
متحد خواهد شد شبی بخواب دیدم که قومی در شرور افتادند و بافعال ارتکاب
ورزیدند تا انکه انشرور متمثل شدند بصورة حیوانی از حشرات ارض نحیف و یابس

من الله الف بینهم ص

ایه منظر

گریه منظر پس عزم قتل ان نمودم مردمان گفتند که کشتن ان فایده ندارد زیرا که اگر این
مقتول خواهد شد اشد از وی ظاهر خواهد گردید بجهت انکه هرگاه این امر بوجود می آید
زوال ان ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود و از انجا بطرفی متوجه شدم
دیدم که حضرت لوط علی نبینا و علیه الصلواة والسلام در انجا نشسته اند بخدمت ایشان
اظهار این معنی نمودم فرمودند که ما بهمین انذار میکردیم ایشانرا یعنی قوم خود را پس از برکت
صحبت شریف ایشان انخوف زایل گشت و اطمینان حاصل آمد و در انوقت واضح شد
که سر قیامت نیز همین است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار دنیا را در قیام
بصورت زنی دیدم که مردمان فوج فوج شیفته و مفتون او شدند بعضی از ایشان در عشق
او لباس جوکیه برآمده اند و بعضی زار و نزار گشته و او را بسوی شان التفاتی نه و گویا او بما مشغوف
شده و مرا بسوی خود می خواند و طلاب او پیش ما حرقت و شغف وی بیان می کنند
و مرا از و اعراض و نفرت تمام است و حیا و خجالت ازین معنی زیاده از بیان و چون طلب
از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از انجا گریزان شدم و تا بمقطع ارض رسیدم
و چون حضرت جبرئیل علیه السلام مرا از انجا برداشته بمقام ما رسانیدند و ان زن را قتل
نموده مرة اخری زنده ساختند و بعقد ما در آوردند و گفتند که اکنون بتو ضرر نخواهد کرد
پس ان نفرت و وحشت از من زایل گشت افاده در ایامی که سید عبدالله خان
قطب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سریر سلطنت نشاند بعد چند گاه وی را
مرض صعب روی نمود بیماری او اشتداد یافت حتی که امید حیات از وی منقطع
گشت پس خان مذکور فکر کرد که کسی دیگر را از سلاطین پادشاه سازد خواجه
محمد سلطان بجناب کرامات مآب حضرت ایشان معروض داشت که پادشاه

نزول جبرئیل و مکالمه

خرق عادت

Marfat.com

زادها بسیارند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام خواهد شد امیدواریم
که توجه وجیه بطرف کشف این معنی مبذول داشته بشرف اخبار از حقیقة الامر مشرف
سازند حضرت ایشان زبان عیب بیان فرمودند که تخت سلطنت سلطان
روشن اختر است و پادشاه مستقل وی خواهد شد چون خواجه محمد سلطان
نوکران قدیم پدر او جمعه آخر بوده از این خبر بشارت اثر نهایت فرحان و بشاشت مبتهج
این معنی را بخدمت پادشاهزاده مذکور التماس داشت و وی از آنوقت امیدوار
این امر جلیل القدر شد پس چون بعد رفیع الدرجات بحسب اتفاق اولا رفیع الدرجات را
که برادر او بود بر تخت نشاندند این معنی موجب اضطراب خواطر ایشان گردید اما منتظر
ظهور ان بشارت می بودند اخرها بعد ایام معدودی بمرد و برکت نفس نفیس ایشان
جلوه گری نمود و روشن اختر که اکنون ملقب بمحمد شاه است بر سریر سلطنت
مستقر و مستقل گردید افتاده در آن ایام که سید حسین علیخان را مغلیه کشتند و پادشاه را
با خود گرفته اجتماعی نمودند و سید عبد الله خان برای مقابله پادشاه و مغلیه فوجی
عظیم هم آورده و سلطان ابراهیم را بر تخت نشانده مستعد حرب گردید خواجه
محمد سلطان بجناب ولایت مآب حضرت ایشان بعرض رسانیدند که در این موکه
فتح و نصرت کرا خواهد شد حضرت ایشان متوجه شده فرمودند که مرا نمودند که همه
فوج عبد الله خان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم میشود
که فوج وی هزیمت خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد اخرها چون
فیما بین محاربه واقع گردید همان صورت که بلسان غیب بیان اظهار فرموده بودند
بر منصه ظهور آمد افتاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام حالتی الهیه دارد

خرق عادت

Marfat.com

وکیفیتی عجیبه روی نمود دران وقت این شعر بزبان بی اختیار جاری گشت ؎ رایتک
ربی فی المواطن کلها ؛ فبالقلب اوراکا وبالعین ابصارا ؛ وباین عبارت تعبیر ازان
حالت رفت چون ازان خواب بیدار شدم بیت مذکور بیاد بوده این فقیر بجناب
ولایت مآب معروض داشت که ان حالت ببیان واضح تر ارشاد شود فرمودند که انکشاف
حقیقت الحقایق بود با جمیع تجلیات او دران واحد بحیثیتی که اگر ان ادراک را احاطه توان
گفت دور نباشد افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بچند وجه است یکی از انجمله
شرک عبادت است وان عبارت از غایت تذلل است که ناشی می شود از اعتقاد
کمال قدرت وتدبیر غنی کلی من السموات الی الارض در معبود وخضوعی وتذللی که منشأ
ان این چنین اعتقاد نباشد داخل شرک نبود شبی بخواب دیدم که قومی پیش زنبور
زهرناک سجده می کنند ووی دم خود می جنباند وبازوها میزند پس حق سبحانه وتعالی
نفث فرمود در قلب من که ایا می یابی تو در این قوم ظلمت شرک را وایا فرو گرفته است
ایشانرا خطیات چنانچه می یابی ظلمت انرا در بت پرستان گفتم نمی یابم در ایشان
ان ظلمت را زیرا که ایشان اگرچه این زنبور را قبله خود ساخته اند اما خلط نکردند
اندرجه تذلل را که ان عبادت است بتذللی که ان عبادت نیست پس فرمودند مرا که
مهتدی شدی بسوی سر عظیم ودر انروز منتبش شد دل ما بلباس این علم وگردیدم
علی بصیرة من الامر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون مسکینی از حاجت
صعب پیش می آید ودر باب انجاح ان بجناب الهی تضرع می نماید جود الهی جوش میزند
پس گاهی باشد که بدل مردی که صاحب استعداد باشد الهام فرموده می شود
تا سد حله وی کند وبروفق ان رضا الهی منبعث میگردد وبرکات از هر جهت

Marfat.com

فایض می شوند و روزی مسکینی از من سوال کرد پس یافتم در دل خود الهام الهی که
یا عطاء حاجت وی مرا امر میفرماید و با جر جزیل در دنیا و آخرت بشارت میدهد
پس روا کردم حاجت وی و مشاهده نمودم آنچه موعود بود از پروردگار تعالی و
دیدم قرعه باب جوده تعالی و انبعاث الالهام و نزوله فی قلبی و ظهور الاجر پس همه
امور بنظر بصیرت مشهود ما شدند والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی ظاهر شد گروهی از ملایکه سفلیه متشکل باشکال مختلفه بعضی مدور
و بعضی مربع و بعضی مثلث و بعضی مسدس و بعضی متشکل بشکلی خارج از اشکال متعارفه
و مزاج ایشان شبیه مزاج معدن یافتم افاده شخصی طالب علمی و صالحی از مریدان
حضرت ایشان در عنفوان شباب داعی اجل را لبیک گفت حضرت ایشان
بعد از مدتی بر قبر وی تشریف برده ساعتی متوجه شده فرمودند که قبر این مرد
نورانی است و این عزیز مصداق عصفور من عصافیر الجنة گشته است افاده
حضرت ایشان یکبار شاه نور الله را برای کاری بقصبه صون بیت فرستادند
در آنجا علی حسب الاتفاق اقامت شان ممتد شد در آن ایام حضرت ایشان
باین فقیر فرمودند که حق سبحانه مرا تعلیم نموده که میان نور الله مبشر شده به بشارت
کامله تامه در حق من پس بعد چندگاه چون شاه نور الله از سون بیت مراجعت کردند
حضرت ایشان استفسار این بشارت از او شان نمودند ایشان بیان کردند
که شبی امام ناصر الدین محمد را که مزار پر انوار شان در آنجا واقع است بخواب دیدم
که گویا استاده اند و حضرت ایشان و ما و باین فقیر اشارت کردند بر سه شخص
طعامی میخوریم پس امام فرمودند که این طعام از اطعمه دنیا نیست و نه از اطعمه بهشت است

ظهور ملایکه

ملکوتی

بلکه چیزی که حق سبحانه شما را باین خبر خاص گردانیده است و همدران شب همین رویا بعضها
نوجوانی از اهل صون بیت نیز بدید الحمد لله علی ذلک افاده روزی حضرت ایشان
فرمودند که امشب بعضی از سور قرآنیه میخواندم دران اثنا انوار ملکیه ظهور نمودند و شعشعان
ان قوت گرفت که محسوس می گشتند معلوم شد که انچه در حدیث لفظ حفته الملائکة واقع
شده بغیر ازین چنین انوار هم میتواند شد اگرچه معنی ان دیگر هم بوده باشد و نیز در انوقت
توجه ارواح طیبه لاسیما روح مقدس انحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر گشت و واضح شد
که ظهور این معنی علامت قبول این عمل است و فرمودند که بعضی اوقات قبولیت در عین
اصدار فعل ظاهر میشود افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی در واقعه جماعه را از
مسلمانان که بعد نزول حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة و السلام بآن جناب بیعت کنند
و صحبت دارند و کسب فیض نمایند بنظر در آوردند انگاه در دل انداختند که این قوم
نصاری ملت اسلام اند و منکشف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند
و منکشف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما بر ایشان در فیض
طریقت از جانب حضرت عیسی علیه السلام وا شده است و نسبت ایشان
از انجناب ماخوذ است و استدلال ایشان در ظاهر بتفویض حضرت عیسی است
و قلوب شان بر اتباع علیه السلام وی مجمع است و فنا فی الشیخ به نسبت انجناب
دارند اگرچه حضرت عیسی علیه السلام انچه فرمایند موافق شرع محمدی است و نیز واضح شد
که چیزها است که در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات خطاب بذاتها
مخصوص بود بجماعه از اهل العصر و علما مجتهدین این را نه دریافتند و انرا از حکم شریعت
پنداشتند یا چون بر ایشان مشتبه شد براه احتیاط رفتند و معامله که بشرایع

Marfat.com

میکردند نسبت انها بجا آوردند حضرت عیسی علیه السلام آمده تمیز هر دو قسم فرمایند
بعضی از عامه این نکته را نفهمند و گمان کنند که این مخالفت شریعت محمدیه است
راسخین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال براندازند افاده حضرت ایشان فرمودند
که باری در ایام طفولیت امام ابن حنیفه رضی الله عنه را در واقعه دیدم دراز قامت گندم
گون سیاه ریش گویا استاده اند و این آیت می خوانند حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و بما خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
و مراد از محافظت آن است که بعد ادای نماز عصر تا غروب شمس بذکر و تسبیح مشغول
باید شد و همدران واقعه شخصی بدست ما کتابی داد که درین نسخه احادیث مذهب
امام ابن حنیفه جمع کرده شده است و نام این شفا است افاده حافظ عبد النبی نقل
کردند که عادت شریف حضرت ایشان آن بود که بعد نماز عشاء بحال مستفیضین توجه
میفرمودند شبی تقریبی پیش آمد که بتعجیل می بایست که برخیزند و فرصت توجه
قلیل بود در آنوقت بر این فقیر بکلی متوجه شدند دیدم که گویا در من گرهی بود که توجه
حضرت ایشان آنرا منحل ساخت و از من روح من برآمد که گویا نوری است متعین
در آنحال بدن خود را دیدم که محض خالی است و ظلماتی یا گویا پاره ثوبی است کهنه
و خلق در آن حال ذوق هر چه تمامتر میداشتم و از روی می بردم که کاش باین بدن
باز معاودت نمایم و این حال قریب ربع ساعت بدین منوال بود بعد از آن دیدم
که روح ببدن باز مختلط گشت و چون آب مکدر شد افاده حضرت ایشان فرمودند
که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده خواه بطریق بیعت با وصول خرقه
یا بطریق اجازت بیواسطه یا بواسطه قوة روح هر یک از آن اکابر در خود مشاهده

نمودم

Marfat.com

نمودم و ثمره انها جدا جدا دریافتم و مفصلا هر یک را ادراک نمودم افاده حضرت
ایشان فرمودند که ایام کدخدای دختر خواجه محمد سلطان قریب رسیده بودند و بجهت
تجهیز اسباب شادی مبلغی خطیر مطلوب بود و بیشتر ان دران روزها متعذر بود
درین باب چند بار دعا و توجه خواست شبی بتقریبی خلاف عادت بسیار بیدار
ماندم ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری
بودم که قرب حصول تمنایش در وهم بنهجی عجب روی نمود پس عنقریب ان مهم بسر انجام
یافت افاده حقایق اگاه شاه نور الله نقل کردند که روزی کتاب انفاس
العارفین که تصنیف حضرت ایشان است و دران احوال حضرت بزرگ قدس سره
و شیخ ابو الرضاء محمد قدس سره ذکر فرمودند مطالعه میکردم چون بحال حضرت حافظ
عبد الله قدس سره رسیدم دران حال مرا خواب بربود و کتاب مذکور بر سینه ما بماند
در واقعه دیدم که گویا زیر نام هر بزرگ که دران کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است
و زیر هر لفظ ازان رساله نوری است عظیم و الفاظ به نسبت ان ارواح و انوار مثل
عینک هستند و قریب دو سه ساعت درین مشاهده محظوظ ماندیم بعد ازان
بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از حظیره القدس بلفظی ندا کردند
که مشعر بجمعیت ظاهر باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
بر کناره دریای شور ایستاده ام و انجا شخصی هست دیوانه طور و برهنه که در مزاج وی
لعب طفلانه مرکب است و بحرکت انگشت یا پا لنگر هزار منی و صخره کبیره می پرتابد
و باد جماعه از حرکات عجیبه وی متعجبم درین اثنا ناگاه مردی از عرب که بشکل صالحین
متصف است از وسط بحر ندا میکند که خافوا خافوا دانستم که بفرار ازانجا میفرماید

Marfat.com

ازانجا بگذشتیم و دراز فرضه ان بحر رفته دروازه انرا مسدود ساختیم تا درمیان ما و ان
شخص دیوانه حجابی واقع شد ان دیوانه از تفرق ما متوحش شده و تنبه کرد و در
بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که برخاسته است آتشی هست متصور بصورت
فیل مهیب بعد ازان فرو نشست و نابود شد درانحالت متحیر شدم و از مبدا فیاض
کشف حال ان طلب کردم الهامی فائض شد که این شخص از عفاریت جن است
که انرا بزبان هندی بیر گویند و قوی دو فرقه متناهی نیستند یکی این فرقه که حیلت نفوس
ایشان مقتضی است که بهرچه متوجه شوند اشد توجه انرا می توانند کرد بخلاف انسان
که سنگی مثلا می تواند برداشت ضعف ان نمی تواند دیگری فرقه کمل که همت ایشان نیز
حدی ندارد که بیش ازان مقدور ایشان نباشد و فرق عظیم است میان این دو
فرقه ازانجهت که فی نفس الامر در کمل قوتی نیست همه قوة شخص اکبر است که نزدیک
اجتماع اسباب و انحصار مصلحت کلیه انوقت درین صورت در فواره این کامل
ظهور میفرماید و قوة این عفاریت ودیعت است در نفوس ایشان و نیز الهام فرمودند
که چون عبدی را از عباد می خواهند که از دست تعدی این قوم خلاص دهند نظر این قوم
ازانجانب مصروف میسازند و هم چنین خواندن قران و اسما عظام نیز ازین جهت
تاثیر میکند نه از جهت مصادمه و مقابله و معلوم شد که حقیقه سحر توجه این قوی است
بسوی ایذاء شخصی بوجهی از وجوه تلاوت الفاظ باشد یا بطلسم یا بهمت یا بوضعی
دیگر و این فقیر از لفظ سحر توجه این قسم قوی اراده می کند افاده روزی حضرت
ایشان باین فقیر بزبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم می شود که در نظام منزل
ما فی الجمله خللی پیدا خواهد شد پس ازین واقعه بعد مدت یک سال کسری زیاده

Marfat.com

انمعنی صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بطریق وجدان
بر ما محقق گشت که کسی سحر کرده است وان شخص شدید است وانکه علاج ان شیر است
پس زود انرا اختیار کرده شد چون بقصبه بریلی رسیده آمد روز جمعه ساعت مرجوه
حالتی عجیب روی آورد و حواس همه یک جهت و یکرو شدند و خطابی صریح
نزول فرمود که باز گرد انچه ازین شیر مقصود بود بحصول پیوست صبح ان از انطرف معاودت
واقع شد و از ان وقت که خطاب نزول نمود اثر نفسانی که فیض و حزن بود و چون
بجناب تدلیات الهیه بانوار منصوبه در عالم مثال یا ارواح سلف توجه نموده میشد
فی الجمله مضمحل میگشت و باز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد و رفته رفته بالکلیه
مرتفع گردید و اثر خارجیش بتمام زایل گردید والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بتقریبی چیزی اندک خورده بودم شب هنگام بخاطر حافظ عبد النبی
ناگهان افتاد که برای من شیر بیارد پس آورد قدری از ان بخوردم و قدری شخصی
دیگر را دادم وی را انرا بخورد و بریخت همان ساعت بر وضو بخواب رفتم پس
انحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت روحیه در واقعه دیدم که بروش کلام
روحانی میفرمایند که ان لبن را ما فرستاده بودیم پس شخصی که ان عطیه عظمی را قبول نکرد
از ان سعادت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
حقیقت بخت را از من منکشف ساخت در صورت نقطه نورانیه در نفس
ناطقه که شعشعان او احاطه می کند بهر که باهل آن متوجه میشود و بهمین همت او را مفخم
و معظم میدارند و بوی احسانها می نمایند و فخامت و عظمت وی در منامات
و واقعات می بینند افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بتقریبی از خانه

Marfat.com

خود برخاستم و بجای قصد کردم پس در اثنای راه بکسی از ذکور و اناث مواجه واقع نشد
که ظلمت عصیان در وی مشاهده نافتاد الا ماشاء الله افاده شخصی از خادمان
حضرت ایشان در وطن خود که بمسافت سفر بعید از استانه فیض آشیانه آنحضرت بود
باربعین نشست دران ایام بسامی بود که از هرچه سوال کردی قبل از بلوغ عریضه وی جواب
آن از آنجناب رتبه صدور می یافت و آنچه که بتحصیل آن از احوال امر میفرمودند در ضمن
آن کلمات افاضه آنحاله می نمودند که در عین مطالعه سرافرازنامه آن حال ظهور میکرد
حضرت ایشان فرمودند که در دوازدهم ربیع الاول بحسب دستور قدیم قران خواندم و چیزی
نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کردم و زیارت موی شریف نمودم در اثنای
تلاوت ملا اعلی حاضر شدند و روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب این
فقیر و دوستداران این فقیر بغایت التفات فرمود و دران ساعت دیدم که ملا اعلی
و جماعه مسلمین دوری است که بنیاز و نیایش ایشان صعود می کنند و برکات
و نفحات از آنحال نزول میفرمایند ثم و ثم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
در یاراتش بنظر می آید که در عالم ناسوت مداخلت کرده است و حوادث عظام
ظاهر خواهند شد اگرچه در غیب داعیه نصرت ملة محمدیه هست که ساعة فساعة مثل
فواره جوش میزند والحق هم چنین فتن در امور ملت و دولت پیدا شدند که علاج
آنها بجز از تائید غیبی بنظر نمی آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
حضرت قبله گاهی قدس سره بخانه این فقیر نشسته اند و مجلس توجه است و مقابل
ایشان میان نور الله نشسته اند چشمان خود را گشاده گذاشته است و در ادنی تاثیر
که بروی ظاهر میشود حرکت می کند و سر می جنباند چون مجلس توجه بروی قریب فراغ رسید

مشاهده آنحضرت بدون خواب

این فقیر

این فقیر درآمد و بعد از فراغ آن سوال کرد که چشم زیستن و سر جنبانیدن بامر حضرت
بود فرمودند این را من نگفته بودم آنگاه ناخوشی و ملال کردن گرفتند این فقیر گفت
که منتسب بحضرت است توجه بحال وی لازم است و توجه حضرت بحال این فقیر معلوم است
که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد ساعتی مبدل برحمت خواهد شد آنگاه
التماس فاتحه کردم فاتحه خواندند اثناء فاتحه گفتم در حق عبد النبی نیز آنگاه گفتم بلکه عبدی
النبوی گویا همراه وی دیگری نیز نشسته آنگاه عتاب بیحد فرمودند بر شخصی که در مجلس با
توجه مذکر ربانی مشغول است و این فقیر هر چند او را منع نمود ممتنع نشد آنگاه گویا در خانه
رفتند و چون باز برآمدند جای که مبارک ایشان آنجا بت نشستند بر نور الله باز
توجه فرمودند این بار چشم بخوابانید و سر فرو افکند و مطمئن نشست گویا در عین مجلس
توجه این فقیر درآمد خواست که بتواضع برخیزد با ادنی حرکتی کند بدست و سر اشارت
کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی آگاه است و صوفی با معنی در اصل
از مریدان ابوام حضرت ایشان است بعد از رحلت شان در خدمت حضرت
ایشان مدتی فیض صحبتها اندوخت تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
یافته وی نقل کرد که شبی در منام بشرف رویة آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف
گشتم دیدم که مجلسی است بس عالی و دران مقام بسی از صحابه کرام و اولیاء عظام
مجتمع اند و دران میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بالکلیه بایشان متوجه اند گویا بدیگری التفات نمیفرمایند در آنوقت گویا حضرت
ایشان برای کاری برخاسته اند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را بقیام
برای تعظیم ایشان امر میفرمایند و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دران مجلس

خواب متضمن کمال عظمت

Marfat.com

خواب مبین عظمت برادر شاه صاحب

سوای ترغیب مردمان بر تعظیم و توقیر حضرت ایشان کاری دیگر نیست افاده
حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را بخواب دیدم که اشارت می کنند
بچشمه آب که از سنگی منفجر است و گویا از عیون بهشت است که اگر فلان کس تشخیص
اشارت کردند میان اهل الله را که برادر خورد حضرت ایشان هستند راضی کند
این چشمه وی را دهند والا ندهند افاده حضرت ایشان فرمودند که از مبدا فیاض ریختند
که نفس ناطقه این فقیر را صورتی داده اند و علوم آن صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
ابداع و علم تدلی است که کمالات اربعه الهیه اند و علم تهذیب نفس است و این علوم
آنچنان نیستند که بیک دو صفحه نوشتن راست آید بلکه هر یک علمی است برأسه افاده
شخصی از عرب احمد بارجا نام بیمار شد به تب لرزه و مرض وی ممتد گشت وی شبی
بخواب دید که گویا بزیارت سید عبدالرحمن سقاف که یکی از کبار ساده آل باعلوی است
و در حضرت موت مدفون است رفته و حضرت ایشان نیز در آنجا حاضر اند و سوره
یسین بثواب آن بزرگ خواندند و اینکس سوره ملک خوانده پس هر دو فاتحه خواندند
و حضرت ایشان قدری حلوا بوی عنایت نموده فرمودند بخور که زوال مرض تو در
خوردن این حلواست بعد از آن بیدار شد پس بخدمت منبع برکت حضرت
ایشان آمده واقعه را بتمامها بیان کرد پس حضرت ایشان تصدیقا لتلک الواقعه
سوره یسین تلاوت فرمودند و رای مذکور سوره ملک خوانده به نیت آن بزرگ
فاتحه خواندند و حلوا حاضر نموده بوی فرمودند بخور زوال مرض تو در این است پس
وی آنرا خورده بخانه خود رفت بعد چند روز باز بملازمت ایشان رسیده التماس
نمود که اکلت الحلوا و زالت البلوی افاده شخصی از عرب مسمی بمحمد قاسم در سرای

عرب

Marfat.com

عرب که در شاهجهان اباد است سکونت میداشت ذکر کرد که بعضی عرب از
ساکنان سرای مذکوره در باب امرا و ضعف سلطنت متفکر همان شب بخواب
دید گویا در درگاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره حاضر است و گویا جماعه کثیر
از حاضران در همان قضیه مذکوره متفکر اند و حضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
و امثال این امور بحضرت ایشان تعلق دارند پس انجماعه بحضرت ایشان رجوع
کردند و سوال نمودند حضرت در قبه مزار حضرت شیخ قدس سره در آمده و با ایشان
درین باب مشوره کرده قدری تبرک قبر گرفته بیرون آمدند و هم کنان گفتند
کم یوم هکذا جری انقضا ثم یحصل اللطیف ان شاء الله تعالی افاده حضرت ایشان
فرمودند که در واقعه دیدم که بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدم و مقابل
آنجناب علیه الصلوٰة والسلام نشستم نخست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سه صورة مثالیه افاضه فرمودند یکی جسمی که جانب اعلی و اسفل او هر دو پهن دارد
و اعلای آن عریض است از اسفل و در میان اعلی تا اسفل تدریج است چنانکه
در جسم مخروطی می باشد و آن تمثال نسبت خاصه آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم دیگر جسمی مدور مثل طبق مستقر در زمین و در وسط آن عودی مرکوز است
و آن تمثال نسبت سالکان است که از جذب چندان بهره نیافته اند سیم جسمی شبیه ثانی
الا آنکه آن عود بر زمین قایم است و آن طبق بروی معتمد و آن تمثال نسبت مجذوبان
است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتهای
سه گانه القا فرمودند که نسبت خاصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنست که
طبقات مجرده روحانیه و مراتب سفلانیه جسمانیه همه بکمالات مناسبه خود

دیدن آنحضرت بعالم رویا و بیعت بطرز فقرا

متصف باشند و مراتب روحانیه قوی تر بود و پنج چیز از مراتب روحانیه نباشد
الا که او را در عالم نسمه خلیفه و نموذجی هست مانند آنکه محبة ذاتیه را نمونه باشد
وان محبت افعال است و انقیاد روح را خلیفه باشد وان سجده ظاهره
وانانکه اینجا معیت را نیافتند دو قسم اند قسمی مجذوبانند که تکمیل مراتب
روحانیه کرده اند دون المراتب النسمیة و وسعت ایشان در جانب فوق است
فقط و قسمی سالکانند که تکمیل مراتب سافله کرده اند دون المراتب الروحانیه
و وسعت کمال ایشان در جانب تحت است و پس چون این معرفة جلیله بخاطرم
جا گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم کنان سر از جیب مراقبه بیرون آوردند
و دو دست مبارک خویش برداشتند و اشارت فرمودند به بیعت
و مصافحه و این فقیر برخاست و زانو بزانو متصل ساخته دو دست خود در میان
دو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد و بیعت کرد بعد فراغ از بیعت
چشم فرو بستند و این فقیر در حضور مبارک چشم بسته متوجه شد آنگاه همان نسبت
خاصه که سابقا علم آن داده بودند عطا فرمودند فاختصت بها علما و حالا والحمد لله
و درین واقعه هیچ کلمه و کلام در میان نبود افاضه روحانیه بود با اشارت و فعل باید
دانست که اول کسی که بعد این واقعه شرف بیعت بآن جناب حاصل نمود این
فقیر بود و این بیعت ثالثه بود فالحمد لله علی ذلک و ایما بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
ابن شیخ فخر العالم ابن الشیخ الکبیر العارف بالله الشیخ ابی الرضا محمد قدس الله سره
العزیز در واقعه دیدند که گویا مجلسی است متبرک در آن حالت بدل ایشان از جانب
حق سبحانه امری القا شده که بشیخ ولی الله مصافحه کن و حدیث مصافحه بشنو ایشان

فاختصت

میفرمودند

Marfat.com

میفرمودند که مرا پیشتر ازین واقعه علم نبود که حدیث مصافحه با تسلسل مصافحه از
مرویات حضرت ایشان است پس دران واقعه ان حدیث از حضرت
ایشان شنیدند و مصافحه کردند و صباح ان شب بخدمت حضرت ایشان
آمدند و واقعه را ذکر کردند و حسب الامر در شهادة نیز آن حدیث شنیدند و مصافحه
نمودند افاده شخصی کمال الدین نام از اهل سنده بحضرت ایشان اعتقاد میداشت
روزی بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان رسید در انوقت انجناب بر دل
وی رنگی غیر ملایم که از جنس نجوم باشد یا معقول ملاحظه فرمودند بعد ازان چون
تحقیق این معنی نمودند معلوم گشت که دران ایام بعضی کتب کلام می خواند بشغف تمام
و لذات ان بروی غالب آمده افاده شخصی از اهل سنده مدتی در تلاش
خدمت افتای بلده ٹٹه بسر برد و از مراد بوی بمشامش نرسید بجناب حضرت
ایشان آمده نیایش و التجا کرد توجهی بحال او مبذول داشته بشارت حصول
مقصودش دادند پس در چند روز خدمت افتای ویرا بدست آمد و بطرف
بلده مذکوره مرخص گشت و از انجا دو جلد سنن کبری بیهقی بجناب حضرت ایشان
نیاز فرستاد افاده فضل الله خان که مردی عالم خوش طبع است و در اکثر فنون
مهارتی تمام میدارد و یکی از استادان سلطان وقت بود بجناب حضرت ایشان
آمده التماس نمود که برای مطلبی عرضی نوشته بخدمت پادشاه گذرانیده ام
و امید قوی است که زود این کار سرانجام یابد زیرا که پادشاه چند بار پادشاه
از خود فرموده که عرضی بکنید و خود محرک این امر شده اند لیکن تردد انست
که بر تمام مقصد دستخط خواهند شد یا نه حضرت ایشان فرمود که چنان معلوم میشود

Marfat.com

که دستخط بر تمام خواهند شد اما دیر بسیار میخواهد و براز این معنی استغراب روی نمود
از بسکه قرب حصول ان متیقن بود اخر باین تقریبات واقع شد که بعد زمان
طویل بحصول انجامید از انوقت اعتقاد وی بجناب حضرت ایشان دوبالا گردید
افاده بگرو مردمان گفتند که افتاب در شرف است و این معنی را از اهل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی وجدان این امر صدق ندارد
چون روز وقت دویم آمد فرمودند که اکنون این معنی متحقق گشته بعد ازان چون از
اهل نجوم که کامل النفس بودند تحقیق کردند شد هم چنان واضح گردید که وقت شرف
از همان ساعت بود که بخبر کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بطریق وجدان و کشف چنان معلوم شد که افاضه صور انواع و ظهور
احکام انها بروجه اتم که درین عالم است خزانه ان کوکب مشتری است و افاضه امور
که تابع احکام انواع باشند بوجود عرضی بود منی او مثل ذلک مبلغ و خزانه ان زهره
است و کمال نفس ازین قبیل است پس منکشف گشت که افراد انسان تخلص
و خصوصیتی از زهره می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم حسب وجوی
واقع شد معلوم گشت که زهره را مداخلتی تمام است و استفاضه وی از زهره
با قول بعض صوفیه که می گویند همه اشیاء مستفیض از ایشان کامل می باشند
منافات نمی دارد زیرا که استفاضه جمیع اشیاء از وی بحسب ان وجود است
که فوق مرتبه روحیه است و استفاده وی از بعض اشیاء من حیث الوجود الرو
الجسمیه فاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشور از جانب ایمه اهل بیت
رضوان الله علیهم اجمعین مکرر اشارت معلوم شد که چیزی برای فاتحه ایشان

تحقیق

ذکر ایام عاشور او فاتحه

باید کرد بنابران روزی چیزی از حلاوة حاضر کرده شد و قران ختم نموده فاتحه خوانده شد
پس سرور و ابتهاج در ارواح طیبه ایشان مشاهده افتاد و نیز ارشاد فرمودند
که چون در ارواح طیبه ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بامعان نظر تامل واقع شد بحضرت امام
جعفر صادق رضی الله عنه امتیازی و مکنتی و عظمتی مشاهده افتاد که بان ذلک در دیگران
معلوم نشد و چنان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است گویا از ملاحق افکار
در انحضرت تام و کامل گشته بعد از ان اتباع همان نسبت و تلون بان ماند و پس دور
اولیا الله سطوتی و الهیتی که در غوث الاعظم قدس الله سره العزیز معلوم میگردد در دیگری
یافته نمی شود افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقعه دیدم که مجلسی است حامل
از ملایکه سفلیه و ارواح بعضی مشایخ گویا در باب شخصی که سوای کلمه زبانی از احکام اسلام
بهره ندارد اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما گفتیم که معنی ایمان تصدیق
قلبی است و دل او را ازین معنی هرگز خبر نیست بزبان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
چه سود دارد دیدم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تنگدل و منقبض خاطر شدند
و گفتند اخر کلمه توحید بر زبان می راند چرا مسلمان نباشد که در اسلام اینقدر هم کفایت
می کند و معلوم شد که سرور در این معنی ان بود که ملایکه سفلیه را بصور اعمال و اشباح انها
میل و توجه تمام است و همین صور و اشباح را منظور میدارند و بارواح اعمال چندان علم
و اطلاع ندارند مگر انکه از ملایکه علویه بر ایشان این علم مترشح شود که ملایکه عالیه را اکثر
توجه بارواح اعمال است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجتی تمنی
در دل آمد دیدم که اکثر ارواح از ملایکه و غیره برنگ ان تمنی متلون شدند و در انها
این معنی سرایت بلیغ کرد پس بعضی از ان ارواح صریح گفتند که این معنی بکس اظهار

مشاهده ملایکه ارواح

Marfat.com

نمایند بزودی وقوع ان صورت بندد و معلوم نشد که گویا ارواح از اظهار انچه در ان
عالم منعقد گشته منغص و منقبض می شوند و همچنین روزی بتقریبی از شخصی فی الجمله رنجش
خاطر روی نمود و پاره کدورتی بهم رسید دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
برآمدند و به نسبت انشخص ناخوش و ملول خاطر گشتند افاده حضرت ایشان
فرمودند که یکباری وام بر ذمه ما بسیار شده بود در باب قضای ان دعا کرده آمد و همان
شب اتفاق افتاد که مسکینی را یک نه نان صدقه داده شد صبحی از وقت مراقبه دیدم
که از جانب تجلی الهی که در حظیره القدس است یک رغیف بدست مبارک
روح کریمه انحضرت صلی الله علیه وسلم باین فقیر عنایت گردید دران حال مشاهده
میکردم که ان رغیف از فوق نازل می شود و آمده در من غایب شد و مقارن اینحال
الهام فرمودند که یک کیسه نیاز باید کرد و برکت این فیضان مستمر و باقی خواهد ماند بعد از
فراغ مراقبه امتثالا للامر کیسه ساختم پس همانروز فتوحی رسید که قرض هم تمام ادا شد
و دیگر نفقات و اخراجات را نیز کفایت کرد و امید است که ظهور برکت ان سر مستمر باشد
افاده یکبار شخصی از اهل موات بخدمت حضرت ایشان آمد و ویرا فرمودند که با میان
ابوالقاسم ملاقات کرده وی عرض نمود که ملاقات کرده آم ان عزیز دران نواحی
به بزرگی و شیخی مشهور است حضرت باوشان در اینجا ملاقات نمودند یا انجا تشریف
برده بودند حضرت ایشان فرمودند که از نام و نشان شان واقف نبودم تا بملاقات
چه رسد همین دم در دلم انداختند که از احوال اوشان استفسار کنم افاده حافظ عبدالنبی
نقل کردند که شبی وقت عشا چون وقت مراقبه شد حضرت ایشان فرمودند
که هر که مراقبه می کنید در این مجلس نشسته ماند باقی همه برخیزند که الوان مختلفه قلوب

تاثیر صدقه

خرق عادت

حاضرین

Marfat.com

حاضرین خاطر را مشوش میسازند پس مردمان از انجا برخاستند راوی گوید که شخصی ساده
لوحی اصم دران مجلس حاضر بود ویرا نیز گفتم که تو هم برخیز حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که این را تکلیف نکنید که از طرف وی هیچ خلل نیست از شخصی که این کرد برخاسته معلوم است
اما تفضیح لایق نیست ستر مناسب است افاده شخصی هدایت الله نام از اهل تته از
وطن خود بطرف شاه جهان اباد می آمد چون قریب بلده اجمیر رسید شبی در واقعه دید که جای
است و در انجا مسندی رفیع و وسیع گسترده اند و مردمان ایستاده پرسیدم که این مسند
کیست گفتند که این مسند قطب زمانه است و تو نیز بخدمت او خواهی رسید باید که از خدمت
وی مستفید شوی پس آن شخص در شاهجهان اباد رسید و کیف ما اتفق بخدمت
حضرت ایشان آمد و مشرف به بیعت شد و موافق استعداد خود فیضیاب گشت و سبب
خروج وی از وطن ان بوده که ویرا با یکی از برادران خود که تمولی و ثروتی داشت ناخوشی
بمیان آمده بود خواست که از وی جدا شده سرمایه حاصل نماید چون بشاه جهان اباد رسید
در اینجا اول بکسی که در خورد ویرا رعایت خاطر ان برادر وی واجب بود بلکه گویا از اتباع
وی بوده و در این ضمن از انجانب تحریک عدم سعی در حق این عزیز هم بوجود آمد پس ازین
جهت توقع خبر از وی برخاسته بود این واقعه را بجناب حضرت ایشان معروض داشت
فرمودند که کار تو البته سرانجام خواهد یافت پستر از کسی که متوقع نبود حاجت او صورت
گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در اثنای راه ببعضی از اهل دول ملاقات اتفاق
افتاد از وی یک راس اسپ و مبلغی از نقد غیر مترقب بدست آمد پس سالما و غانما
بوطن خود رسید افاده حضرت ایشان فرمودند که در عالم مثال یکی از فرزندان خود جای
و ثروتی تمام و عظیمتی و نورانیتی عظیم مشاهده نمودم امید آنست که این معنی ظهور نماید

اصم بدل

اثر نقش

Marfat.com

و در بعضی از فرزندان علمی وسیع معلوم میشود و از بعضی دیگر بقای نسل ادراک نموده می آید
افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدما در باب
رفع ان التماس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
دعا فایده ندارد صاحب مرض هم مکرر مستدعی این معنی شدند حضرت ایشان
همیشه در جواب تعلل میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سر آگاه
بودند تا آنکه در چند روز همان صورت روی نمود که فرموده بودند و دو سه سال قبل از
بیماری هم روزی بتقریبی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت دراز نیست
ازین کلمه مخاطبه سخت منقبض و رنجیده خاطر گردید فرمودند جای رنجش و ناخوشی نیست
که این امر بدست ما نیست در این کلام محض اختیار از جای دیگر است افاده مصطفی خان
که یکی از امرا وقت بود بیمار شد پسرانش پیش عزیزان اهل دل میرفتند و استدعا
دعا و همت در باب شفا او میکردند پس بجناب حضرت ایشان آمده ملتجی دعا
شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتوم شده نجات ازو هم
ممکن نیست فرزندانش مکرر التجا نمودند باز همین جواب فرمودند آخرها عرض نمودند
که بمریض این امر چگونه اظهار نمایم که درینصورت کسر قلب او می شود فرمودند تسلی
میداده باشند اما تلبیس نباید کرد پس در ایام معدود موعود موافق ارشاد ازین
عالم رحلت نمود افاده شخصی پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
که در ماه کذا و کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایند
فرمودند بالفعل چیزی معلوم نیست که اگر اطلاع خواهند بخشید گفته خواهد شد پس
بعد روز دیگر فرمودند که در واقعه دیدم که گویا دروازه ایست عظیم الشان و بالا ران

ایوانی

ایوانی رفیع در انجا محمد شاه و دو کس دیگر از اهل قبیله او نشسته اند و باو شخصی که
چیز عزل وی میداد نیز هستیم وان شخص قصد ایذای محمد شاه میدارد با وی گفتم که
در ازاله این فایده نیست که درین هر دو هم خیر معلوم نمی شود پس محمد شاه را گفتم که این
شخص عدو تست این را بزن و در ان وقت گویا محمد شاه سلاح هم در کمر خود میدارد
اما حمله نمی تواند و از وی می ترسد وان شخص نیز می خواهد که بروی حمله کند لیکن نمی تواند بالجمله
محمد شاه دران مجلس از صدمه وی محفوظ ماند پس چنان معلوم میشود که در این ایام
که انکس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی مشاهد با طایفه روحانیین
که در ایشان قوای عملیه غالب اند اجتماع واقع شد از مذاق شان ادراک نموده آمد
که بیان معارف و حقایق محض تشوق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد کار بعمل است
باز قومی دیگر که در انها قوای علمیه غلبه میدارند بنظر آمدند که میدانند انچه مغز و لب
کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و ورای این همه قشر و پوست است
بالجمله بکل وجهة هو مولیها افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی مشاهد یکی را از
روحانیین دیده آمد که صورت روحیه بغایت نیکو با نضارت و طراوت میدارد
باز بمرور زمان اجزاء نسمیه آمد و روی با نحلال آورد و ان رونق صورتش بقدر ان نقصان
پذیرفت تا که رقیق و باریک بماند چنانکه شکل کاغذی است که ضخامت بجز یک یک
جزو بیش ندارد یا بمثابه ان است که از اوشان چیزی بر اب باشند پس اجزا
صغیره او بر روی اب متصل یکدیگر بی التیام باهم واقع شوند و از وی شکل مترائی
گردد معلوم شد که سبب بقای الصورت تحصیل وی است در خیال عرش

مشاهده روحانیات

مشاهده روحانیات

Marfat.com

وبس که پیش از ظهور او در ناسوت شده بود واکنون هم چنان در انجا متمثل است
وهمان را قوت مثالیه می نامم پس اگر لحظه تعلق وی از انجا منقطع گردد فی الحال شیراز وجودش
از هم پاشد وعقد هستیش منفک گردد افاده روزی عبدالله نامی که عزیزی قاری وطالب
علم از ساکنان بخارا بود بحضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدم گویا شخصی
بر ما دعوة کرده گریبان ما گرفته بمسجدی برد که در گوشه انحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
وگویا ما را از ان دعوة که کرده ما را هیچ چیزی واطلاعی نیست پس پیش انحضرت
صلی الله علیه وسلم دادخواه شد انجناب از ما باشارت استفسار انمقدمه فرمودند
وچون در خیال ما کذب ان دعوا متمکن بود پس بسبب اینکه اگر انحضرت صلی الله علیه وسلم
می بودند بحضور شریف شان این افترا چه معنی میداشت مرا تردد شده پس عرض کردم
که شما پیغمبر هستید فرمودند که اری پیغمبر هستم پس عرض داشتم که یا رسول الله انچه این
مدعی می گوید ما نمیدانم وما را ازین مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والده راضی کن پس تسلیم
نمودم واز مواجهه شریفه برجع قهقری برگشتم دران حال دیدم که بر میزان مسجد که انحضرت
صلی الله علیه وسلم در ناحیه ان نشسته اند حضرت ایشان ایستاده وعظ میفرمایند
وبالفاظی که در خطبه قاموس واقع شده اند تکلم می نمایند چون ایشان را دیدم مرا یقین شد
که بی شبهه این مجلس انحضرت است صلی الله علیه وسلم وان تردد بالکلیه زایل گشت
افاده بست چهارم شهر شعبان سنه خمسین بعد الالف والمایة حضرت ایشان در قریه
پهلهت تشریف آوردند وبست پنجم شهر مذکور شخصی غلام احمد نام از ساکنان
قصبه بدهانه که بر مسافت ده کروه از قریه پهلهت است جانب غرب در خواب دید
که وی وچند کس دیگر نزدیک مقبره شاه محمد زاهد که در قصبه مسطور ایستاده اند

وغمناکی

Marfat.com

وغنائی ازجهت امساک باران که دران سال بود ملیدارند وازین منع حرف "ا" ساقط
باهم میرنشد ودیوانه مردی طویل القامت خوش وجاهته ازطرفی که چشمه بیدن جاریست
امد وگفت که غم نباید خورد واندوه نباید برد که دیروز ولی زمانه درقریه بهلیت آمده ما
ملاقات کرده می ایم انشا الله تعالی دراین ضلع بمین مقدم نشان باران خواهد بارید
وویگر برکات نیز ظاهر خواهد شد دراجی بعد بیداری این خواب رابرقضای خود اظهار کرد
ومقتضای حسن عقیدت این رویا رااز مشیرات الکاشفه منظر برکات قدوم فیض
لزوم حضرت ایشان شد پس بحسب دعای فدویت کیشان انجا نیز تشریف ارزانی
داشتند بعد دوسه روز رای مذکور ضیافت خادمان حضرت ایشان کرد همان شب باران
بمقیاس بارید ودران ایام جمیع اماکن باران شده بود که مردمان مایوس شده
بودند وزارعان توکلا علی الله تخم درزمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید
گویا بقالب مرده جانی تازه دمید ازشاهده این برکت عقیدت سرشتان شتابزده
بما اوردند ومنظر فیوض دیگر شدند افتاده همدران ایام خجسته فرجام خان کبیر حضرت ایشان
حضرت شیخ عبد الله سلمهم الله تعالی که والد فقیر کاتب حروف اند فرمودند که درواقعه دیدم
که جماعتی ازپیروجوان درقریه بهلیت آمدند ازان میان شیخی بزرگ ازما استفسار نمود
که دراینجا کدام است انکه برکه او رابنی راصلی الله علیه وسلم بیند درانوقت بحضرت
ایشان کسی رادردل خود نیافتم گفتم که سوای شیخ ولی الله که ازابتدای فطرة درعبادت
وعلم معرفة نشو نما یافتند وعلوم ظاهر وباطن رابا عمل جمع نمودند کسی دیگر رابین
شریعت نمی شناسم وی گفت که ما بان بدین ایشان آمده ایم بعد ازین سوال وجواب
متنبه شدیم افتاده درآن ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده بطرف بارهه متوجه شد

Marfat.com

وقریب قریه پهلهت آمده ذیره زد پس از اندیشه نهب وغارت اضطراب
بر خواطر مستولی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تفکر وقتی ظاهر شد که روح مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم واهل بیت آنجناب متوجه حال فقیر و جمیع اطراف فقیر است
ونیز روشن شد که نور الهی در عالم اجسام بر دو قسم ظهور می نماید ظهور تشریعی وظهور
تکوینی ظهور تشریعی مبنی بر ضبط قواعد کلیه شرعیه است وظهور تکوینی مبنی بر اقامت
مصلحت کلیه بغیر مراعات قواعد کلیه وعلمی که متعلق باول باشد علم ظاهر است
وعلمی که متعلق بثانی است علم باطن است بالجمله بحسب نور تکوینی وعلم باطن هیچ احدی
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم قوی تر نیست گویا ملا اعلی
که بناء احکام عالم بر آنهاست ایشان از اعظم الفریق اند وبحسب نسبت او بدیشان
متوجه شدن تریاق مجرب است افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که همدران ایام که فوج
مغلیه نزدیک قریه پهلهت رسید ازین خبر وحشت اثر همه مخلصان مضطرب خاطر
شدند چون شب شد بعد نماز عشا وقت خلوت بجناب حضرت ایشان عرض
داشتم که حال پهلهت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که پهلهت را
هیچ وسواس نیست وهم چنین بحال کبیر خود این عبارت ارقام فرمودند که انشاء الله تعالی
همه احباب آنجناب از جمیع آفات محفوظ ومصئون باشند پس هم چنان واقع شد
که باوجود آنکه جنگ قریب آبادی قریه مذکوره اتفاق افتاد واز اطراف وجوانب عالمی
بقتل رسانید وبغارت رفت این قریه بهمه وجوه محفوظ ماند چنانکه هر که ازین معنی
آگاهی یافت تعجب نمود وبمحافظت حافظ حقیقی معترف گردید افاده حافظ عبد النبی
نقل کردند که دران ایام که سید محمد خان سندهی در خدمت حضرت ایشان آمده

بتحصیل علم

Marfat.com

تحصیل علم مشغول شد ما بشرف ملازمت مشرف نشده بودم روزی سید را بما ملاقات
اتفاق افتاد گفت که از فحوای بعض کلمات حضرت ایشان چنان مفهوم میشود که
ایشان صاحب باطن اند دلم می خواهد که ارادت بیعت کنم گفتم که خبردار باشید
که این مقام شاه جهان اباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند نشود که علی
العمیه بدست کسی افتد که اخر کار موجب حسرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات سید
سید گفت که دلم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابق دادم و اخرها
گفتم که اختیار شما است اخر سید ارادت پیدا کرد و مشغول گردید چون اثار جمعیت
و شوق دریافت بما ملاقات نموده گفت که فلانی انچه می جستم یافتم پس گفتم که
مرا نیز در خدمت ایشان ببرید پس ما را همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
نیز می خواهد که در سلک غلامان منسلک گردد حضرت ایشان همان لفظ بر زبان
غیب ترجمان راندند که ما در جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان اباد است
بسیار مشایخ هستند او شان را به بینید و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جای
نکرد و بعد چند روز در سلک فدویان انتظام یافت والحمد لله علی ذلک افاده
شخصی سلطان حسین خان نام که مرید حضرت ایشان بود پسر وی سخت بیمار شد
و مرض او باقصی غایت رسید وی بجناب کرامت مآب آمده در باب دفع
مرض او بتضرع تمام دریوزه توجه نمود میفرمودند که دران باب در واقعه دیدم که
پیرزنی پیش ما آمده برای مریض استدعا و معالجه نمود با مرای او براوند چینی
یا بلوری چیزی از ایات قرانیه و اسماء الهیه نوشتم بوضعی که هیچ جا خالی نماند
پس گفتم که پنج روپیه نقد نیاز بزرگان چنانچه یک روپیه برای خواجه نقشبند مع جمیع

Marfat.com

اہل سلسلہ ایشان و یکعدد برای حضرت غوث اعظم و ہمہ اولیاء سلسلہ شان
و یک برای خواجگان چشت و یک برای اہل سلسلہ شہر و رویہ و کرویہ و یک
برای ارباب سلسلہ شاذلیہ و شطاریہ مقرر کن و بخانہ خود نگاہدار و این ظرف چینی را
باب شستہ و یرا بنوشان روز دیگر نیز نیاز مقرر کردہ ہم چنین کن و ایضا یوم ثالث
ہکذا پس از شفا یا سردہ روپیہ بان باز کردہ پیش ما بیار کہ شفای مریض تو دران است
پس این واقعہ حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان ہم چنان بعمل آورد
و ظرفی نوشتہ عنایت فرمودند ہمین کہ پسر او دو روز بنوشید شفای کامل او را حاصل
گردید پس نیاز معہود پیش حضرت ایشان آورد افادہ شیخ شمس الحق نقل کرد
کہ یکبار در شاہجہان اباد طالبعلمی بوساطت والدین شیخ بدر الحق از خدمت
حضرت ایشان کتابی عاریت بردہ بود روزی حضرت ایشان مرا فرمودند کہ
ازان طالب علم کتابی را کہ بعاریت بردہ بیارید و مبالغہ تمام و تاکید تام در اخذ
ان نمودند و فرمودند کہ اگر وی تعلل کند و عذری آرد وی را بگوئید کہ اگر حاجت
خواہد ماند بعد سہ روز انشاء اللہ باز دادہ خواہد شد پس ما حسب الارشاد پیش
ان شخص رفتیم و از وی تقاضای کتاب کردیم وی در انوقت از مدرسہ برآمدہ
قصد خانہ خود کردہ بود گفت کہ الحال بکاری میرویم و کتاب نیز ہنوز فارغ نشدہ
گفتم حضرت ایشان فرمودند کہ اگر باز خواہید خواست بعد سہ روز باز دادہ خواہد شد
اما الحال البتہ باید داد طالب علمان دیگر گفتند کہ این چہ معنی دارد کہ بعد سہ روز
باز دادہ خواہد شد گفتم کہ ہم چنین فرمودند و سران نمیدانم بالجملہ بجد تمام کتاب از وی
گرفتہ آوردیم و وی چون بخانہ خود رفت و شب ہنگام بمرض ہیضہ گرفتار گشت

Marfat.com

وهمان وقت وفات یافت پس روز سیوم وارثان وی در مدرسه آمده
در حجره او بهرچه یافتند از کتب وغیره انچه ازان وی بود یا ازان دیگری که بعاریت
آورده بود همه را از ملک وی انگاشته بردند و مالکان کتب عاریه هرچند واویلا
کردند سود نکرد ونفع نه بخشید پس ان هنگام همه طالب علم مدرسه گفتند که حضرت
ایشان محض کرامت فرمودند که کتاب خود طلبیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که شبی بعضی احوال جن ظاهر شد از انجمله انکه بعضی جن را انحراف مزاج پیدا
می شود مثل جنون پس منجذب می شوند بالطبع مخالطه بنی ادم عنادا او محبة وعشقا او
انقیادا لشجره بنی ادم چنانکه انجذاب بنی آدم بسوی جن خالی از انحراف مزاج درین
حالات نمی باشد فشاهدت تلک اللیلة جماعة من الجن قد اعتراهم الجنون فاحمرت
وجوههم وخرجت من الانتظام حرکاتهم وترکهم عشائرهم کما یترک بنو ادم مخالطة المجانین
والمجدورین فتعلقوا عند ذلک بناس من البشر وازانجمله انکه در حاضرات انفس جن
حاضر نمی شوند ولیکن توجه ایشان به بنی ادم وغلبه ایشان بر ارواح بنی ادم مشیخ میشود
افاده حضرت ایشان باری بزبان کرامت ترجمان فرمودند که بنظر می آید که در یارانش
در عالم ناسوت حلول نمود وحوادث عظام پیدا خواهند شد ثانیا ارشاد نمودند که
در عالم تغیر کلی شدنی است بلدان معموره مثل دیهات وقری ذلیل وخراب
خواهند شد وقری مانند بوادی خربه بالجمله داهیه کبری روی خواهد نمود که علاج ان از
ارکان سلطنت نخواهد شد مگر رفع ان همت صاحبدلان باشد وچنان بنظر
می آید که در شهر دهلی که قاعده سلطنت ومستقر خلافت است افت زیاده تر
از همه جاست ودر انوقت وقوع این معنی پیش عامة الناس بسیار مستبعد

نسخه

ذکر نادر شاه و آفات دیگر

Marfat.com

می نماید نمود اگرچه عقید تمندان رسوخیت نهاد این خبر صدق اثر را کالوحی منزل استند
بالجمله چون سنه ثمان واربعین بعد الالف والمائه رسید فرمودند که شروع ان حوادث
روی نمود پس باراني عظیم بشدت تمام بارید که قصور مشیده منهدم گشتند وعالمی
تلف گردید بعد از ان روز بروز دواهی نزول مینمودند وغنیم دکهنی آمده یورشی عظیم کرد
وخلقی را تاراج ساخت باوجود انکه خود الهیت امود سلطان وقت بمقابله اش
برآمده بودند همه را کمبوکذاشته قریب شاه جهان اباد رسیده قصد غارت ان کرد
ازین منبع بر اهل شهر تهلکه هرچه تمامتر واقع شد وحریقی شدید بر کنار بلد روی نمود ومردمان
بسیار مقتول گشتند اخرها بتردد بسیار از ان آفت نجات حاصل شد بعد وقوع
این حادثه بعضی عقید تمندان بجناب کرامت مآب حضرت ایشان عرض نمودند که ان
آفت موعود بر این شهر همین بود که روی نمود یا دیگر خواهد بود پس بزبان الهام بیان فرمودند
که این نبود بلکه ان دیگر است بعد ازان حقایق اگاه شاه نورالله روزی در شاه جهان
اباد بقبری در شوق سلطانی رفته بودند چون از انجا مراجعت نموده بخدمت حضرت
ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید وایشان
عرض داشتند که بالفعل خود مامون استند اما فی الجمله وحشتی بنظر می آید حضرت ایشان
بلسان غیب ترجمان فرمودند که این بازارها بلسان حال می گویند که در اینجا جوهای خون
روان شوند از ین خبر وحشت اثر سامعان را بسیار استیلاب روی نمود زیرا که شوق
سلطانی همه وجوه مامون بود وهرگز منشا این چنین خوف وخطر نبود پس بعد یک سال
از ان مقدمه فتنه نادر خراسانی بر پا شده مجملا قصه اش انست که وی اولا با هزاران
هزار سفاک هجوم نموده کمایل را که سرحد ولایت هند وستان بود تاخت وتاراج کرده

Marfat.com

الوف الوف مردمان را بجان کشت و بعد از حبس بعض بسیار با مردمان ان دیار حیلها
شاهقه و کتلهای ضیقه بدست آورده بر هندوستان ریزش کرد و بهر دیه و بهر شهر
که رسید انرا تاراج کرده خراب مطلق ساخت تا که قریب شهر کنمال با محمد شاه سلطان
هندوستان مقابله اتفاق افتاد و همانجا التقای صفین واقع شد همدران ایام بعضی
معتقدان فدویت نهاد و چون بجناب حضرت ایشان استفسار مال کار این فتنه
دهماء عرضداشت نمودند بزبان قلم کرامت رقم باین عبارت ارشاد فرمودند که
تشویش عظیم پیش خواهد آمد اخر حال امر سلطنت بمحمد شاه بجا خواهد ماند و سید
مکمل خان نیز درین باب عرضداشت نموده ویرا باین لفظ هم جواب عنایت فرمودند
که سلطنت تیموریه است پس مقتله عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان هند پنجاه و دو
فیل سوار شربت شهادت چشیدند تا بدیگر سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
بودند پس ازین دست برد سفاکان اولی باس شدید بظهور رسید بر بقیة السیف
از لشکر هند رعبی تمام مستولی گشت اکثری که فرار نمودند باطراف و جوانب غارت
شدند و کشته گشتند و باقی ماندگان را عساکر قزلباش محصور ساختند درین
میان عالمی از گرسنگی جان بداد و سلطان و وزیر هر دو اسیر شدند پس از ان
معرکه گاه کوچیده بشاه جهان اباد رسیده داخل قلعه و قصر پادشاهی گردید و در همه
افواج تعدی بسی بلاد معموره غارت شدند شهر پانی پت که برونق و خوبی تماشا
گاه خلق بود مورد قتل عام شد و مردمان بیشمار کشته شدند و خراب مطلق گردید
حتی که چندگاه دران دیار دیاری سوای گرگ و شغال نبود پس مصداق ان کلمه
که بلدان مثل دیهات و قری مانند وادی حربه خواهند شد وقوع یافت

Marfat.com

وبعد از دخول شاه جهان اباد روز سیوم حکم قتل عام نمود پس از وقت صبح تا قریب
سه پاس سی هزار سوار خونریزی پیش گرفتند و هر جان داری که یافتند از انسان
وحیوان همه را به تیغ کشیدند تا که سگ و گربه را هم دران میان نگذاشتند و شهر را آتش
داده بازارها را و کوشکها را پاک بسوختند تا که از کشتگان پشته ها برپا شدند
و در بازارها خصوصا در شوق سلطانی که بچاندنی چوک مشهور است جوهای خون روان
گردید و قیامت موعود روی نمود و ان امکنه که بنظر خلق محفوظ تر از ان مکانی نبود چنان
خربه موحشه گشتند که مردمان را در روز از غایت خوف عبور دران جاها مشکل افتاد
بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه متنفسی را امکان آمد و رفت و خروج و دخول
شهر نماند و درین ضمن عالمی از صعوبت جوع بمرد و از شدت تعفن وبا افتاد و دران
میان خلقی جان بداد و جهانی رو باخرت نهاد و انهمه اخبار غیبیه که بزبان الهام ترجمان
جاری شده بودند بظهور رسیدند و چون کار تا بدین مرتبه انجامید تحقق بشارت
ثبات سلطنت تیموریه از عقول خلق بس بعید گشت و دران اوقات چون ذکر
انمعنی بمیان می آمد هیچکس از عوام تصدیق ان نمیکرد بلکه از محالات عقلیه می انگاشت
و از قبیل اجتماع نقیضین میدانست و اکثر مردمان مورد وَظَنُّوا اَنَّهُم قَد کُذِبُوا گردیدند
تا که قدرت قادر مطلق جلوه گر شد و ان متغلب سفاک تمام خزاین و دفاین جدیده
و قدیمه چندین سلطنتها از جواهر و زر و نقره و عروض همه را از پادشاه و امرا گرفته و سلطنت
بر محمد شاه مسلم داشته خود راه خراسان پیش گرفت و ان امر موعود بوجود آمد
والحمد لله علی ذلک و در ایام فتنه که جهانی در اضطراب و تزلزل بود اکثر عقیدتمندان
درباب امن و حفظ خویش از انجانب دریوزه دعا و توجه و همت کردند همه را

Marfat.com

عنایت فرمودند چنانچه بجناب خال کبیر خویش ارقام نمودند که انشاء الله تعالی ما عاجزان
وان مهربان محفوظ خواهیم ماند و شیخ بخت الدین بدانوی را ارشاد فرمودند باید
که بخاطر جمع و اطمینان تمام باشند اگر خود تمام عالم آتش شود امیدواری از کرم حضرت
باری آنست که سلامت مانند وَاَرَادُوا بِهٖ کَیْدًا فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِیْنَ پس از فضل الٰہی
بمین توجه نفس نفیس جمیع وابستهای آنجناب ظاهرا و باطنا محفوظ و مامون ماندند
و محله کشک نور که مسکن و مقام حضرت ایشانست بهمه وجوه محفوظ ماند و
در تمام شهر جای که از صدمه آن مفسدین فجار مامون ماند همین مقام برکت نظام بود
بسبب ظهور این آیات بینات عقیدت فدویت کیشان و رسوخ ارادت
اندیشان بدرجه حق الیقین ارتقا پذیرفت والحمد لله رب العالمین افاده حضرت
ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی آنست که در اواسط شوال والله اعلم
قضای نازل شد عظیم و اموات و احیا ملهم شدند بدعا عافیت در حق محمد شاه
و شیخ محمد پسر شهید یکباره وفات یافتند و هذا اول اشراط الحادثة المستطیرة
التی تأتی علی کل شیخ وصبی فی هذا الزمان افاده حضرت ایشان فرمودند قد
کوشفت مرارا ان فی عباده سرا عجیبا یدخل فی تسلیم ای یوم اتیا منه او ای ما شاء
الله تعالی کما امضی فی ابراهیم صلوات وسلامه علیه حکما فسریا فی ذریته فلم یزل
فیهم الکتاب والحکمة والنبوة الی یوم القیمة وکما امضی فی اویدون حکمه فلم یزل
فی ذریته الملک والسلطنت الی ما شاء الله وکما امضی فی جد چنگیزخان وتیمور
سرا فلم یزل فیهم الملک والسلطنة الی ما شاء الله وکذلک کوشفت ان فی
وفی کتبی وفی ذریتی سرا امضاه الله تعالی فهو یمضه الی یوم القیمة ان شاء الله والحمد لله

Marfat.com

که این معنی روز بروز ظهور می یابد و امید قوی است که علی الوجه اکمل عروج و ترقی
فرماید افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام دیدم که نسخه توریة حاضر است
بمقامی که ذکر در انحضرت است صلی الله علیه وسلم مرقوم است که از ایشان
در یک وقت جهاد و مخالطة ارواح وقوع خواهد یافت پس ما گفتم که معنی این کلام
ان است که این هر دو صفت در ذات ایشان بکمال خواهند بود نه انکه در یک
ساعت صدور این هر دو فعل خواهد شد و بمثل همین تاویل تطبیق کلماتی که بظاهر
مخالف قران مجید می شناسند می تواند شد افاده حضرت ایشان فرمودند که
در رمضان یکبار تلاوت قران کردم باز می خواستم که بجای تلاوت چیزی از قران
حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قران فایض شد که همه قران یعنی حفظا در دل تو مرتب است
اما خروج و ظهور او بفعل مشروط بیک شرط است که یکبار قرات کرده شود بر کسی
که سلسله قراءة او متصل باشد تا بانحضرت صلی الله علیه وسلم و چون این شرط
متحقق گردد در حفظ حاجت بمحنت و مشقت نخواهد شد افاده حافظ عبد النبی نقل
کردند که روزی یوم التعطیل بود و درس مشکوة بسی مردم بحضور حضرت ایشان
حاضر بودند سخن در ذبیحه شیعه افتاد فرمودند که اهل قبله اند ذبیحه ایشان درست است
باز فرمودند که در باب شیعه چیزی ما را معلوم شده است که بجناب انحضرت صلی الله
علیه وسلم سوال کرده شد از انجناب امر شد که از تامل در لفظ امام کیفیت ان
واضح میشود ناقل گوید که من در وقت تکلم باین کلمات بچشم سر دیدم نوری از سینه
مبارک ایشان ظاهر شد چنانچه افتاب از ابر برآید و شعاع ان تمام در و دیوار را روشن
میسازد چنین ان نور منتشر گردید و تمام اهل مجلس در گرفت و همه را منور گردانید

ذکر شیعه و امام

و بامام محیط شد

Marfat.com

وباهم محیط شد وتمام قلق وکدورتی در دل ما بود همه را زایل ساخت واین از قبله ادراک قلبی نبود بلکه مشاهده بود بسرای العین والحمد لله علی ذلک افاده حافظ عبد الغنی نقل کردند که شبی در واقعه دیدم که در کوچه وبازار انبوهی عظیم است وسوارهای بسیار میگذرند چنانچه پادشاه برای شکار وغیره برمی آید واز دحامی میشود پس ما یکی را از ان سواران پرسیدم که این ازدحام چیست وی گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دیدن شاه ولی الله تشریف آورده اند پس از استماع این سخن ما را نهایت سرور وابتهاج حاصل شد که سبحان الله ما را دولت دیدار پر انوار شب ورز حاصل است وما قدر ان نمی شناسیم بعد ازان بشوق انکه بدیدار فایض آثار آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شوم برخاستم پس در همان حال بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که در عالم مثال توجه واقع شد بمقابر خواجگان چشت که در قریه چشت مدفون اند ان قدر سکینه ونورانیت دیده شد که در بیان نیاید گویا عبادات شان عین صورت ذات است بتعجب بسیار روی نمود که این طهارات وعبادات اثری هست در نورانیت اما تا این مثابه لیکن گویا این سکینه از جوهر نفس برامده است بشرط طهارت وکل میسر لما خلق له افاده حضرت ایشان فرمودند شبی در واقعه دیدم که برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا رفتم گویا ایشان کفن خود را دور کرده روی برآورده اند اسمر اللون سفید مایل فرمودند که غزلی بخوانید در انوقت بخاطر آمد که غزل خوانی بصوتی که ایشان را خوش آید از ما خود صورت نمی بندد اما امتثالا للامر سه الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها تا دو بیت برخواندم بسیار محظوظ وخوشوقت شدند ومسرت تمام در روی مبارک ایشان مشهود

Marfat.com

گشت درانوقت فهمیده شد که غرض ایشان انست که گاه گاه اشعار باصواب
خسته باید شنید افاده حضرت ایشان فرمودند که عزم مصمم بران شد که گداخدای صبیه
باید کرد و دران میان طعام وغیر دانچه لوازمه شادی انست بوقوع پیوندد تمامتر باشد
سرانجام باید داد اما از اسباب ان سوای اطمینان قلبی بوعده الهی که به تیسیر ان فرموده
بودند دیگر چیزی نبود چنانچه نظر براینصورت انداخته بعضی از اخوان استبعاد این عزایم
مینمودند پس حق سبحانه وتعالی بفضل خود چنانکه دل می خواست هم چنان اتمام ان
وعده ها فرمود و هر وقتی که حاجتی هم پیش آمد قبل ان قدری که ان مهم را کفایت
کند بی تردد بی رسید گویا مناسبی ان ضروریات را شمرده و یقین کفایت
امر را فهمیده میفرستند تا انکه در روز فراغ کار خیر بعضی حاجات پیش آمدند و سرانجام
انها دران وقت صورت نمیتوانست پس همانروز یکصد روپیه فتوح شد و ان
حاجات بکفایت رسیدند و پیش ازین دراین باب دور و یا دیده بودم
یکی انکه گویا من بخانه برادر عزیز میان اهل الله بر فیل سوار شده متوجه شدم ناگاه
چیزی بر من افتاد و از مرد رفع کرد من بقوت یکدست ان چیز را برگرفتم
و دور تر بر نافتم و دیگر انکه گویا دراین امر تامل و متفکر ناگاه دفینه از اموال حضرت
والد قدس سره ظاهر شده است و از انجا اسباب خیر مانند فرش و زیور پیدا
آمده و ازان سبب ابتهاج تمام حاصل گشته افاده حضرت ایشان فرمودند که همدران
ایام روزی در واقعه دیدم گویا برای ملاقات مردی عطا الله نام که سابقه آشنایی
بوی نبود سواره رفتم چون با وی ملاقات دست داد اسمر اللون قریب بصورت
موکل اسم یا واب که از سابق اورا دیده بودم دریافتم پس بعد حصول ملاقات

دیی

Marfat.com

وی از پیش من برخاسته جای برفت و مرا داعیه آمدن خانه خود پیدا شد ویرا
چند کرت بنام عطاء الله ندا کردم تا که حاضر شد و دو روپیه نقد نیاز ما آورد پس اولا
از وی یک روپیه قبول کردم او مبالغه نموده دیگر را نیم نیاز کرد پس همانوقت بخاطر رسید
که چیزی فتوح خواهد شد اما بدو دفعه و در تحصیل آن تلاوت اسم وهاب را دخلی هست
پس در چند مجلس بعد وی که در آنحال ندا کرده بودم برخواندم و فتوح هم بدو دفعه رسید
افاده حضرت ایشان فرمودند که خواجه حبیب الله کشمیری بخواب دید که گویا وی
در صحرای هست که در آنجا اشجار زرد آلو بسیار اند و در تهیا وضو و نماز ایستاده
ناگاه آوازی از غیب بشنید که بجهت نماز توقف کنید و انتظار کشید که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تشریف می آرند پس دو سه ساعت توقف کرد آخر بنا بر تعجیل
بعضی حضار نماز گذارد بعد از آن شنید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف ارزانی
داشتند و تنها نماز عصر خواندند در آنوقت ندامت تمام بر تعجیل ادای صلوة و اسف
لا کلام بر فوت شرف اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم روی آورد بعد از آن
چند دانه زرد آلو بگرفت و بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنجمله چهار زرد آلو
برداشته اشارت فرمودند که باندرون بفرستید و مرا دوات خانه خود داشتند
و در آن ضمن فهمیده شد که میفرمایند برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
ایشان فرمودند که رائی مذکور این واقعه را بما ذکر نموده و بحسب فهمیده خود تعبیر آن
هفت روپیه و چهار عدد ناشپاتی نیاز آورد و ما تعبیر آن مجمل گفتیم و دلالت باعمال
خیر کردیم و غرض ازین اشارت من بعد بظهور پیوست که ایما باعانت بود در کار
خیر جبه بچهار اشرفی پس انوشیر بی آنکه این تعبیر فهمد قریب چهار اشرفی فرستاد

Marfat.com

وکان ذلک تعبیر رویاہ قد جعلہا ربی حقا افادہ خواجہ محمد امین کہ از اخص الخواص اصحاب
حضرت ایشانند نقل کردند کہ روزی حضرت ایشان از قیلولہ نصف النہار بیدار
شدند واثر سرور و بہجت بر شجرہ مبارک درخشان بود فرمودند خواب دیدیم کہ
بہ جہاد کفار رفتیم و مقابلہ کردیم ولیکن تو در آنجا شہید شدی واز ان سبب بسیار تالم د
بکمد بخاطر راہ یافت وگویا لاشہ ترا بر چارپائی گذاشتہ و برادر عزیز میان اہل اللہ را
نزدیک تو برای محافظت مقرر نمودہ خود در تکفین و تجہیز تو مشغول شدیم درین اثنا گویا
آشنائی نظام الدین نام در رسید و مبارکباد تہنیت فتح و نصرت داد کہ شما کاری
بزرگ کردید کہ بہ جہاد کفار متوجہ گشتید گفتیم آری اما فلانی از آن ما شہید شد ازین جہت
حزن قوی لاحق گردید و در این حالت می بینم کہ حق تعالی ترا زندہ ساخت پس فرحت
و خوری عود حیات تو موجب استبشار گشت از منام بعد ازان مجملی از تعبیر این خواب
ارشاد فرمودند کہ موت و حیات عبارت از فنا و بقاست وحضور نظام الدین
ذکر جناب امیر کنایت از بقیہ علمی است کہ موجب رواج دین باشد واللہ اعلم افادہ حضرت ایشان
فرمودند کہ باری در بلدہ شاہجہان اباد مرض خنک بمرتبہ کمال رسید در آن ایام شبی
در واقعہ دیدم کہ گویا در خانہ عزیزی از سادات وارد گشتم وی گفت کہ شما را برای
مزار پر انوار امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ ببرم گفتم نیکو باشد پس وی
مرا بکوی مقبرہ برده در آن ایستاده گفت کہ در درون این مکان بروید مرا اشارت
کرد و خود داخل نشد پس چون در آن مقبرہ در آمدم تفحص نمودم کہ مزار شریف حضرت
امیر کدام است پس کسی بشخص جانب تسدر آن مقبرہ اشارت کرد چون متوجہ آنطرف
گردیدم در آنجا قبری ندیدم لیکن روح مبارک ایشان نمودار شد فرمود کہ ما شما را

Marfat.com

چیزی تعلیم نمایم که چون جای جن ظاهر شود گویا ازان امثال چیچک مراد میدارند پس در
دفع ان باین وضع توجه باید نمود وان یک طور نسبتی همت بود که تعلیم فرمودند و در انوقت
گویا جنی است که ازان طور توجه منزجر میگردد بعد ازان ازین واقعه افاقت روی نمود
پس دران ایام هر که درین باب استمداد نمود بفضل الهی ازان آفت نجات یافت
قریب صد کس رجوع نمودند و شفا یافتند افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که همدران ایام
پسر من بعلت چیچک مبتلا شد و مرض بروی بشدت تمام غلبه نمود پس مضطرب
شده بجانب حضرت ایشان التماس کردم بحسب اقتراح ما تعویذی عنایت فرمودند
پس شفا یافت باز بار دیگر بان مرض مبتلا گردید تا انکه روزی دیدم که در وی جانی
نمانده و بظن من روح از وی مفارقت نموده ازین جهت اضطراب سخت گلوگیر
من شد تا که گریان و اشک ریزان بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان آمدم و طاقت
اظهار ان نداشتم چون حالت ما ملاحظه فرمودند تالم تمام بخاطر مبارک راه یافت
باز تعویذ نوشته عنایت فرمودند پس ببرکت ان بعد دو سه ساعت حسن و حرکت
در وی ظاهر شد پس شفای کامل یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که شب
عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سره که در مقبره شان هنگامه و سرودی و
بمردمان شوقی و وجدی بود در مسجد خویش بعد عشا نشسته بودم که یک پاره نور را دردند
و گفتند که انچه در انجا ذوق و شوق و برکات توجه روح مبارک شان بود همه مرکب
شده این صورت گرفته که ارسال یافته و در همان اثنا نفس ناطقه را سریان در
تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که ان نور تابع از آن منبع است اگرچه از انجا مرسول
هم هست افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیزی بی کیف از غیب ظاهر شد

Marfat.com

و در و صورت متمثل گردید یکی بصورت نور سیاه و آن در من حلول کرد چنانچه در تمام
اعضا و اجزا تا بناخن انگشتان دست و پا سرایت کرد و تمام بدن از آن متمثلی
گشت و از وی جمعیتی و اطمینانی اتم روی آورد دویم بصورت قطعه ماهی و آن نیز بمن
در آمد افاده بدستخط مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
وقتی این فقیر در بعضی خلوات ضعیف شد و حواس پراکنده شدند در آن ساعت
این دو بیت در خیال متمثل شدند بغیر سعی و تعمل بعد از آن نسبت اویسیه جوش زد
و غلبه آورد و ضعف زایل گشت ؎ تری یا رسول الله عجزی و حاجتی ٭ و ضعفی و
ذلتی فی هواک دعاهتی ٭ اما ان ترثی لمن قد اصابه ٭ غلیل الهوی فیکم و نار الصبابة ٭ افاده
حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم الله وهاب را مشاهده نمودم جوانی اسود اللون
بلباس صلحا و صوفیه که بروی ازاری است در ردائی هرگاه که بیا وهاب ندا می
نمودم بمن متلفت می گردید و گویا غیر این لفظ هیچ نمی شنید و در آن ساعت معلوم
کردم که خدام اسما را با قمر ارتباطی خاص است و واضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
مگر در ساعتی که سیر قمر در موضع مسعود از فلک اتفاق افتد و بسا است که خدام
اسما ندای بنی آدم را سماع می کنند اما انبعاثی در ایشان پیدا نمی شود الا بعد رسیدن
قمر در موضع مسعود از فلک و معلوم گشت که در دعوة اسما حاجت نیست بمعرفة اوضاع
فلک سوای اوضاع قمر که آن کافی است افاده خواجه محمد امین که از خواص اصحاب
حضرت ایشان هستند در فوایدی که ایشان جمع کردند آوردند که روزی بعد مراقبه
صبحی حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
ظاهر و باطن مشاهده افتاد و در علوم و ایقاء آن و نشر علوم و تصانیف خود وسعتی

عظیم

Marfat.com

عظیم معاینه کردید الحمد لله علی ذلک افاده نیز در فواید آوردند که روز دیگر همانوقت بعد مراقبه
فرمودند که امروز محبت الهی را جل شانه مشاهده کردیم که محیط جمیع اطراف ظاهر
و باطن است و استغراق این مشاهده موجب فرط الحمیان و وفور راحت گردید الحمد لله
علی نعمائه افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که در مقامی حضرت والد ماجد
قدس الله سرهم العزیز تشریف میدارند بخدمت ایشان رفتم و کاتب الحروف را
فرمودند که گویا تو هم دران وقت حاضری پس حضرت والد بطریق قصه و حکایت
میفرمایند که صورتی از فضه ساختند و در وی صورت قلب بغایت براق ظاهر کردند
و دران قلب پیچی است موزون نهایت خوشنما پس هر که بوی متوجه شود از وی صفا
و ضیا استفاده نماید پس ما گفتیم که باین قیاس هر شخصی که لطیفه انا در وی متیقظ باشد
چنانچه انانیه کبری دران ظاهر شود هر که بوی توجه می نموده باشد وی هم برنگ ان
رنگین گردد و گویا ازان قصه مراد همین بوده پس دران ساعت از غایت شوق
بکا بر من غالب آمد و حضرت والد قدس سره نیز اشکها از چشم مبارک ریختند
پس همدران حال بیدار گردیدم افاده سنه ست و خمسین بعد الالف والمایه حضرت
ایشان اعتکاف اربعین قصد فرمودند دران ایام فیض انتظام معارفی بس عظیمه
و حقایقی نهایت رفیعه از تحقیق اجسام و نفوس املاک و ملا اعلی و عقول و عوالم
جنان و ابدان مثالیه و ارتین حقایق لطایف بارزه و کامنه انسانیه و بیان کمالات
فنا و بقا هر یک و تفصیل کمالات انسانیه بحسب ان لطایف و از توضیح احکام
توحید ذاتی و حقیقه توحید وجودی و تفصیل حقایق قطب ارشاد و قطب مدار
و رجال الغیب و از حکایت مقالات ملا اعلی و از تفصیل مزارات حضرت

Marfat.com

تجلی اعظم که از اغمض معارف است دران اوقات فیض سمات که افاضه فرمودند
وانهارا در سلک تحریر انتظام بخشیده داخل تفهیمات الهیه نمودند چه بیان نموده اید
که زبان را طاقت تبیان ان نیست و همدران ایام برکات انعام روزی این خاکسار
که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور میداشت بزبان کرامت ترجمان
خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث وغیره چنان معلوم میشود که در اولاد ما الی ما شاء
الله باقی خواهند ماند و هم چنین در اولاد تو و ایضا روزی خطاب فرمودند که در بعضی افراد
انسانیه نقطه از اقصای نقاط محرمیت در غایت شعشعانیه محاذی برزه اولی
از برزات تجلی اعظم بلکه انموذج ان برزه می باشد و در حقیقت تو آن نقطه موجود
است و تنفطی میدارد و باین بشارت فخیمه که شکران از حوصله استعداد بیرونست
نوازشها فرمودند و نیز شبی مابین العشائین که این عقیدت کیش بسعادت حضور
مستسعد بود بخطاب مشرف ساخته فرمودند که دیروز یوم جمعه که ثالث عشر
رمضان بود بعد نماز عصر قبیل مغرب ساعت مرجوه منکشف شد میخواستم که دران
وقت باین معنی اطلاع بخشم اما ساعتی لطیف بود گمان شد که این امر را وسعت
نخواهد کرد پس این را موقوف داشته درباب ظهور تاثیر و حصول ثمرات دعائی
که بتازگی منصف شده و باعتصام الانین بحبل الله بذریعه توسل ولی الله موسوم
گشته در حق معتصمان سوال نمودیم و درباب احباب خصوصا و عموما در حق اولاد
خویش و بعضی اصحاب دعا کردیم و از انجمله خواجه محمد امین و این خاکسار را منصوص
فرمودند پس ازین بشارت عظیمه ارادتمندان فدویت نهاد را امیدهای قویه
روی نمود و همدران ایام خجسته فرجام شب اولی از اوتار لیالی عشره اخیره رمضان

مصنف رح

قریب

قریب نصف لیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند که در منام دل خود را
انجذابی تمام یافتم و در همان حال معلوم شد که ساعت برکات و وقت قبول
و اجابت است و همین معنی سبب بیداری از خواب گردید پس در آن وقت دیدم
که ساعت خفیف است اطلاع دیگران را وسعت ندارد و فرصت این امر را بر نمی
تابد لهذا از آن امر اعراض نموده بدعا مشغول شدم صباح آن از این معنی مستعدان
حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله ؎ کار محبوبان جدا از کار اهل عالم است
اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنانند پس آنرا
اجابت فرمایند لنکتة لذیذة من لم یذق ما لم یدر و وقت ارشاد این معنی فرمودند که در لیالی
آتیه هم برکات معلوم می شوند پس لیلة ثالثة من اولاد تار حافظ عبد النبی که از جناب
حضرت ایشان ملقب بحافظ عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
ابتدای شب نشان ظهور برکات دادند خواجه محمد امین را در ساعتی که بخواب رفته
بودند برکات و جذبات آن شب در گرفت و حالتی عجیب روی نمود بیدار شده
خطها گرفتند باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و جمعیتها اندوختند ؎ خوش بود
خوابهای بیداران ؛ خوش بود کارهای بیکاران ، و نقل کردند که دیدم در عین خواب
گویا حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضر اند و من کیفیت برکات شب قدر
بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق میفرمایند پس چون این ماجرا را بجناب حضرت
ایشان عرض داشتند فرمودند که حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
از کیفیات آن شب نقل کردند که هیئت فلکی مسعود شده بود و آثار ارواح افلاک
و نجوم ظهور نموده و توجه حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امور

Marfat.com

خیرانیه واضح شد و وقت سحر ظهور روحانیات متکثر شده بود حضرت تجلی اعظم
روحانیت را باسعادت منعم فرمود و گفتند که بدعا در حق اصحاب حضرت مشغول
شدم و خواجه محمد امین را دیدم که فیض الهی را احاطه کرده است گویا مستقی انداز
دعای ما و خبر دادند که چنان معلوم شده که شبی عظیم دیگر هم باقی است پس تاریخ
بست و هشتم رمضان بعد عصر حضرت ایشان مراقب نشسته بودند و استغراقی عظیم
داشتند و این خاکسار و خواجه محمد امین بسعادت مواجهه مستعد بودند و دیگر یاران در
حلقه جلوس میداشتند پس قریب بمغرب سر مبارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض ترجمان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است و این خاکسار را به
بشارتی که فوق اثر قابلیت و لیاقت وی است نواختند پس ان شب که
بست و هفتم بود چون در آمد از ابتدای ان انوار و برکات ظاهر و ماهر بودند و بذات
مبارک خود اختیاران فرمودند و از فیض توجه انحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استعداد و بینش از انوار و برکات ان شب حظی حاصل نمود و حافظ عبد الرحمن که
بحسب استدعای این فقیر در ان شب دعا در باب اولاد و احباب این نیازمند
می نمودند در انوقت معاینه کردند که گویا نوری از زمین فقیر ظاهر شد و بصورت درخت
گردو شاخ دار متمثل گردید و همگی آن نور در هر دو شاخ ظهور نمود باریکی شده
انتداد گرفت و در همان اثنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتد
انقطاع الزمان و قیام قیامت و حلقه های ان سلسله باهم پیوسته اند و در هر حلقه
متشعشع و در ضمن ان فهمانیدند که این سلسله اولاد و غیره است و این فیلها اعیان
ثابته انها هستند و این ضیا نور تجلی اعظم است و در بعضی شان منبع ذات بحت

Marfat.com

بوجه اتم موجود است و دران وقت نیز معلوم کردند که در اتصال ان سلسله فیضانها شد
وصباح ان باین بشارت این فقیر را مفاخرت بخشیدند و چون این قصه بحضور حضرت
ایشان معروض شد فرمودند که این حق است انشاء الله تعالی همدران ایام فیوض لزام
خواجه محمد امین در مراقبه صبحی بمواجهه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که باین عبارت
ملهم شدند که بختاور کاغذی که کلام حق دروی نوشته شود و بهتر بنده که صورت ما
دروی ظاهر شود و بجناب حضرت ایشان معروض داشتند و بتصدیق ان از انجناب
مباحی گشتند و همدران لیالی متبرکه شبی بعد تهجد خواجه محمد امین قصیدهٔ اطیب النغم فی
مدح سید العرب والعجم که تصنیف حضرت ایشان است بصوتی ملیح چنانچه که نامش
مقتضی است می خواندند از استماع انوقت حضرت ایشان بسیار خوش شد
و چندان بزجمیع مجاوران استانه حجره شریفه محیط گشت که همه جمعیت حضوریها یافتند
علی الصباح ان خواجه موصوف مورد عنایات بیکران شد و در لیله اخیره بعد تهجد خواجه
محمد امین بحکم انکه خوشتر ان باشد که سر دلبران گفته اید در حدیث دیگران در
ابیات مثنوی مولوی معنوی اشواق قلبیه خود بجناب حضرت ایشان بصوتی بس حزین
معروض داشتند وقت حضرت ایشان نهایت خوش شد و وجدی تمام روی نمود
دران حال برکت اشتمال خواجه مذکور را نوازشهای بس عظیمه فرمودند و دران ایام
کرامت التیام انچه براین ضعیف از علوم و معارف ظاهرا و باطنا افاضه فرمودند
شکران از حد و عد بیرون و افزون است فله الحمد علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه
بالجمله ازین اربعین فیض اگین هر روز دل افروز بود و هر شب روح را پیمانه طرب
خلاصه اعمار وزیده روزگار جبهه سایان استانه معتکف منبع الشرف آمده

بنغمگی خواندند

Marfat.com

الحمد لله علی الآیه والشکر علی نعمائه افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که روزی مثنوی
مولوی روم برای مطالعه حضرت ایشان باندرون محل سرای برده بودند وقت
شام ان مرا داعیه مطالعه آن پیدا شد اما طلبیدن ان مناسب ندیدم پس همان وقت
نسخه مذکوره عنایت فرمودند واین مرحمت نمودن محض از راه اشراف بر شوق
ما بود افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که در بعضی ایام چنان اتفاق افتاد که اسپی
در محل سرای حضرت ایشان بعض نسوان را می ترسانید حضرت ایشان فرمودند
که شبی بخاطر رسید که برخاسته وضو ساخته چیزی بجهت دفع ان خوانده دم کرده شود
پس چون باین تهیه برخاستم هنوز وضو نکرده بودیم که چیزی تیره وسیاه ظاهر شد وروی
بگریز نهاد کلوخی بدست آورده دنباله او گرفتم وی پیش پیش میرفت تا که بدروازه
رسید وآواز وا کرده در بگوش آمد واو بدر رفت چون دروازه را تفحص کرده شد
بسته بود بازار انوقت ان اسپ هیچکس را تشویش نداد افاده حضرت ایشان
فرمودند که بر ما بابی فتح نموده اند ویکبارگی اسماء حسنی وآیات عظمی وداعیه متبرکه را در
کنار من نهادند که این عطیه ماست در تصریف اما هر آیتی واسمی ودعائی مشروط است
بشروطی که در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است چنانچه در حالت
استخاره می باشد تا از عالم غیب بکدام آیه واسم اشاره میرود همان آیه واسم بر طوری
از اطوار مقرره نزدیک اهل این فن تلاوت باید کرد افاده حضرت ایشان فرمودند
که چنان واضح ساخته اند که برکات عظیمه باولاد ما واصحاب ما شامل شده اند
ومعلوم میشود که این معنی مثمر بقای سلسله الی ما شاء الله تعالی باشد وحضرت
والد قدس سره بارها فرموده اند که سلسله ما تا بقیام قیامت خواهد ماند غالب که

ادعیه

ادعای بقای نسل

اثر نفس

Marfat.com

اثر نفس شریف ایشان بهمین وضع ظهور یابد افاده حافظ عبد الرحمن نقل کردند که وقتی
در واقعه دیدم که گویا حضرت ایشان متصل محراب مسجد نشسته اند و ما بشرف حضور
مشرف هستیم پس بسوی ما متوجه شده فرمودند ادخلت طریقتنا فقلت نعم
دخلت و بهر دو دست مبارک باشارة بیعت گشادند پس فی الحال دستهای
خود را میان دستهای مبارک ایشان در آوردم و دران حال میدانستم که ازین
بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیرا که از سابق بشرف بیعت مشرفم
پس دران وقت دیدم که صورت خواجه نقشبند قدس سره بر سر حضرت ایشان
حاضر است و گویا حضرت ایشان دراین داعیه مغلوب اند و تغیر حال هویداست
وان تغیر در من هم اثر بلیغ کرده پس دران حال دهن مبارک خود را بر دهن بنده
نهاده مکرر فرمودند اخرب اخرب و دران وقت معنی ازین لفظ چنان مفهوم میشود
که فرو بر اینصورة را پس باین تصرف دیدم که انصورت درجه بدرجه بپایین می آید
و من انرا از ایشان کشیده فرو می برم و ایشان القا میفرمایند تا که از راه فم داخل شده
تا بسینه رسید پس از ان هنگام مدتهاست که تاثیر ان تا حال در خود می یابم والحمد لله رب
العالمین افاده حافظ عبد الرحمن نیز نقل کردند که روزی وقت نماز فجر که حضرت ایشان
از صلوة فارغ شده بمراقبه نشسته بودند در مسجد رسیدیم دیدیم که حضرت ایشان
خلاف معهود چشمهای مبارک وا کرده نشسته اند و سبحه بدست گرفته و انوار بغایت
درخشان از جبین مبین و سایر اعضاء حضرت ایشان می جوشند چه گویم که نور ذاتی
الهی بود مجسم در نهایت عظمت و فخامت که هیچ وجه تعریف و توصیف ان
ممکن نیست با وجود انکه بسی اقسام انوار را می شناختم و باصناف انها آشنائی

Marfat.com

میداشتم اما گاهی انقسم نور مشاهده نکرده بودم از غایت لمعان همین که یکبار نظر
من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مکرر نماند دران ساعت اندیشه گلوگیر شد
که اگر همین صورت خواهد ماند ما را امکان حضوری نخواهد شد و چنان ظاهر گشت که
دعای حضرت ایشان در حق هر که مبذول شود برکات کثیره میدارد اگر مصادفه وقت
باشد یک دعا کافی است که مدعوله را ببرکات محسوسه محیط میگردد و اگر شخصی را
سعادت ازلی رهبری کرده توجهی در دل ایشان جا داد چنانکه استحسان وی بخاطر مبارک
صد بار گذشت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف گشت لا محاله این معنی
دران عالم سببی قوی جهت انجاح مطالب وی میگردد و هر که منظور نظر کیمیا اثر ایشان
باشد و اگر مس باشد زر گردد اما بشرطی که اولاد در گوشه دل فیض منزل راه یافته
باشد و باشغال طریق مشغول و بمحبت آنجناب مشغوف و منتظر افاضه و منهیا چیزی
که بسبب آن شرف قبول خاطر عاطر بباید گشته باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت
ایشان فرمودند که باری در شرف زهره و در قمر ساختن دو انگشتری اتفاق افتاد
و بدو کسی از نسوان حواله نموده آمد بعد چندان هر دو بمرضی شدید هر چند معالجه و مداواة کرده منشد
سودمند نمیداد بلکه روز بروز آزار اشتداد می پذیرفت و سبب این معنی معلوم نمیشد
آخرها روزی آن هر دو انگشتری پیش ما از آنها شکایت آغاز بدند و گله از حد
گذرانیدند که ما را بی شرط طهارت استعمال می کنند و حرمت ما بجا نمی آرند و ما ازین
معنی بغایت متاذی هستیم و سبب مرض شان نیز همین است پس آن نسوان را
بخلع آنها امر کردیم و از اوشان گرفته باحتیاط و پاکیزگی داشتیم بعد از آن آن هر دو شفا
یافتند پس تاکید اکید نمودیم و شرط کردیم که بدون طهارت هرگز در انگشت

ندارند

Marfat.com

ندارند چون شرط بجا آوردند یکی ازان هر دو خاتم که بابیت شرف قمر بود مصالحه کرد
و مسالمه پیش گرفت اما آنچه بابت زهره بود و شکایت وی از دیگر زیاده
مزاج وی بمصالحه میل نکرد چنانچه چندی از خانه کم شد و بعد ایام معدود در جیب
بعض اصحاب در آمد و گویا راضی بماندن پیش متعلقان اندرون حرم نبود بانضرور
با خود داشته شد و شخصی دیگر هم مثل این خاتمی ساخته و در استعمال آن احتیاط
بجا نیاورده ان خاتم نیز بما شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
کوکبی که در شرف آن خاتم ساخته می شود دران مودوع میگردد و واضح شد که در جبلیت
ان میل بطهارت است افاده شخصی میر افضل نام نقل کرد که بزیارت حضرت سلطان
المشایخ بسیار میرسیدیم و نزدیک مزار شریف شان می نشستیم یکبار ما را در معامله
خرقه عنایت فرمودند و بترکی دیگر مرحمت نمودند پس ما عرض داشتیم که در طریقه
چشتیه بکدام بزرگ بیعت کنم فرمودند که بشاه ولی الله پس از مردمان از حال
و نشان صاحب این نام استفسار نمودم مردمان ما را نشان حضرت ایشان دادند
و نیز خبر عزیزی از مخدوم زادهای سهرند که بهمین نام موسوم بود دادند پس ما را تردد
واقع شد که بکدام کس ما را اشاره شده درین اثنا ان عزیز سهرندی ازین
جهان در گذشت و باز از جانب سلطان المشایخ اشاره بطرف حضرت
ایشان شد پس ناقل بجناب حضرت ایشان شرف بیعت حاصل نمود
و بمقصود بحسب استعداد خود واصل گشت افاده سنه الف و مایه و سبع و خمسین
حضرت ایشان قصد اعتکاف اربعین فرمودند و حقایق آگاه عرفان پناه شاه
نور الله از قصبه بدهانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت گزین را که کاتب

Marfat.com

حروف است از موضع پهلهت که وطن وی است بجاذبه کرم و لطف کشیده
باستانه عرش نشانه معتکف منبع الشرف جا بخشیدند و خازن نور مبین خواجه
محمد امین ولی اللهی خود ملازم این بیت اشرف بودند و خواجه ابو الخیر کشمیری نیز
مشرف بشرف ان اعتکاف گشتند و عزیزی دیگر ایضاً مستعد باین سعادت شد
پس چون وقت جلوس اعتکاف حضرت ایشان برای رخصت بزیارت
مزار پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس الله سره العزیز تشریف
بردند و ساعتی بمواجهه قبر متوجه شده ایستادند این عقیدت نهاد هم دران مقام
شرف حضوری میداشت دران ساعت در مخیله صورت کریمه حضرت شیخ
بزرگ مترای شد که گویا بحری است بی کیف و دران بحر حباب وار آن صورت
نمودار است و چنان است که محض صورتی است جوبه یعنی نمودی است بی بود
هرچه هست آن بحر بی کیف است و بس والله اعلم بحقیقة الحال پس در شب
اول یا ثانی از اعتکاف شاه نور الله در مبشره دیدند که گویا حضرت شیخ بزرگ
قدس سره قدحی کلان پر شیر برای ضیافت معتکفین فرستادند پس حضرت
ایشان اول از ان شیر بیاشامیدند بعد از ان دیگران را عنایت فرمودند
پس هر یک اشامیده سیر شد و بقیه در قدح بماند پس حضرت ایشان
خواجه ابو الخیر را مرحمت نمودند که سیر شده بنوشند پس خواجه مذکور نوشیدند
و سیر شدند و قدری باقی ماند باز بتاکید فرمودند که تمام بنوشید اولا مشار الیه
عذر سیری آورده باز ما اتفق تمام را در کشید پس تعبیرش چنان ظهور یافت
که خواجه موصوف در اول اعتکاف شریک شدند چون دو سه روز بر آمد مرض

متخیله

باوشان

باوشان عارض گشت لاچار مضطر شده بزحاسته بخانه خود رفتند وبعد چند روز
بفضل الهی شفا یافته باز آمده از مضیف رمضان فیض اندوز اعتکاف شدند ودر
بعض اشارات به تنفیض تشریف یافتند ودر مبادی اعتکاف شاه نورالله
فرمود که در عین ادای صلوٰة المغرب عالمی از عوالم مثال که لون ان ابیض مختلط بحمرة است
مشاهده کردم که در ان عالم حقایق اشیا وماهیة منفسها وحقایق عقاید حقه وحقایق
احکامی که به تبدل ملل وادیان متبدل نمی شوند بغیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد ومعلوم
که در انجا تکلیف متعلق بهیچ چیز نیست وگویا از مشاهده همان عالم بعضی مرفع تکلیف
قایل می شوند ورابع رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین نماز مشغول بودند که شاه نورالله
مشاهده نمودند که یک نور است که بخواجه مذکور احاطه کرده وبقوت همان نور جمیع
حرکات ایشان بیکی ونوعی ظهور می نماید وطن کاتب حروف انست که ان نور
رحمت الهی است که بسبب سعی ایشان در تبییض مرادات حضرت ایشان
وسرانجام اکثر خدمات انجناب مشمول انشدند چنانچه کلمه حضرت ایشان که در بعضی
اوقات خواجه موصوف بآن شرف خطاب یافتند که شما را بی شبه جوارح خود می بینم
بشارت ازین میدهد والله اعلم بالصواب ونیز در ان ایام سعادت فرجام شاه
عرفان پناه گفتند که در یکی از صلوات مغرب بعض اخلاق جمیله وشمایل حمیده حضرت
ایشان منظور شدند وازین جهت اطمینان وسرور در قلب دور متخیله قرار یافت
من بعد در تخیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
از جناب ایشان در هر امر خرد چندان مفید نباشد باز در دل القا شد که استمداد
از جناب معظم ایشان در هر امر فایده میدآرد ودر انجاح هر مقصد که باشد اثری

Marfat.com

می بخشد کو که توجه عالی بدانسو مصروف باشد یا نباشد باز عقب این معامله عالم
ملایکه که بتدبیر عالم موکل اند متصور شدند که فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
می آید مانند صدای هنگامه که از بعید مسموع میشود بی انکه کلمات ان مفهوم شوند پس
گوش خود را فرا داشتم که بشنوم ایا از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند یا نه پس
لفظ اصلح در گوش افتاد و بس و شبی حضرت ایشان بشاه موصوف متوجه
شده فرمودند که در شما نظری بجانب تجلی اعظم یافته می شود و این نظر دایم و مستقر
می نماید و اگر مشق توجه بحال طالبان سلوک طریق میکرده باشید طرفین را فایده باشد
و در بعضی ان ایام فیض نظام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خرابی
حال و بی جمعیتی قلب خود بحضور کرامت گنجور معروض داشت جناب عالی گوشه
خاطر بان آوردند پس از همان وقت اثار جمعیت روی آوردند تا انمعنی بوجه اتم
حاصل شد و بعضی اسرار مبداء و حقایق معاد و ظهور حقیقة الحقایق ببعض صور بحسب
خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب مقدس به بشارت اصابة و حقیقت
انها مبشر گشت والحمد لله علی ذلک و بتاریخ بیستم رمضان بعد نماز عصر خواجه محمد امین
بمواجهه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که بر خواجه غیبتی واقع شد دران میان
مشاهده نمودند که گویا عسل تناول نمودند پس شخصی ابریق بدست گرفته آورد
تا دست بشویند پس حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم ان شخص را یکسو فرموده
ابریق را بدست مبارک گرفته خود متصدی اعسال شدند بعد ازین معامله خواجه
موصوف بافاقت آمدند باز غیبت روی آورد ثانیا مشاهده نمودند که حضرت
ایشان یاران حلقه را بذکر جهر امر فرمودند شخصی در انوقت بانکار جهر پیش امد

حضرت

Marfat.com

الخفیه

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس یاران
بذکر فوق الحقیقه دون الجهر مشغول شدند و خود مشغول نفس خویش بذکر جهریه
تا مرتبهٔ نهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کسی را طاقت ذکر نماند و چشمهای
سرخ گشته و از شدت ضربات محاسن شریف تا برکبه میرسید و همه حیران این حال
شدند و کوبا در ان اثنا شغل نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما میدانید
که این نماز چرا در پیش آمده برای انکه در مرتبه که ما هستیم کسی نمی تواند که برسد بعد از ان
افاقت واقع شد پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت ولی نعمت
نبی سابقه تقریب خواجه موصوف را بمعتکف طلبیده کلاه سر مبارک عنایت
فرمودند و باین کرامت سرشان بر افراخته اعلی رسانیدند و بعد عشا فرمودند که
انوار و برکات درین وقت ظاهرند معلوم نیست که انوار طهارت اند یا از برکات
این لیل هستند پس ان شب را که از لیالی اوتار شب اول بود احیا نمودند پس هر یک
از مستفیضان حضور خطی از جمعیت قلبیه و افر خور حوصله خود اندوخت و صبحی ارشاد
فرمودند که در این شب انوار تجلی اعظم روح را احاطه کرده بود و از راه لطیفه روحیه بر قالب
نیز ریزش نموده چنان که قالب هم با ان رنگ رنگین گشته و این چنین حال سابق
ازین کم ظهور یافته بود و حافظ عبد الرحمن از حال ان شب نشان دادند که ابواب
مفتوح شده بودند و دیده شد که طبقهای نور ریزش می نماینده و بهر که ادنی توجهی
هم نجی سبحانه میدارد رحمت کثیره احاطه کرده و دو شنبه سوم و عشرین رمضان ختم
کتاب مشکوة که از مدتی در یوم جمعه و سه شنبه مدارست میشد و عالمی از انوار ان
منتشر میگشت اتفاق افتاد و مردمان همه می عجیب کردند در ان ساعت که حضرت

Marfat.com

ایشان دعای میفرمودند غریب کیفیت طاری شده بود و ما در برکات نزول
فرموده که زبان از بیان ان قاصر است و دران روز مدارسه فتح الرحمن فی ترجمة
القرآن کار تصانیف حضرتِ ایشان است شروع کردید و در اثنای درس
تتمه مشکوة ارشاد فرمودند که مردمان معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین
قدر میدانند که محدثین و مورخین در اوراق معدوده نوشتند و ما میگوییم که اگر کسی
امعان نظر کند در هر حدیث فی کل باب که فرمودند و در حق هر کس که چیزی بزبان
اعجاز بیان راندند معجزه علیحده یابد زیرا که از مبدأ و معاد خبر دادند پیش شخص که از علوم
نشات و مواطن شرفی یافته محقق می شود که اینقدر تجرد اسرار و احکام نشات
از مقدور بشر خارج است و بخر در مطدانتم علام الغیوب نمی توان یافت و هم حسن
از حکمت بلی و تنزلی و سیاسته امت که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمع عقلای
فحول جمع شوند از ایفای تعقل آن عاجز آیند و یقین ازند که اظهار این مراتب حکمت
سوای از مجلای اکمل علیم الحکیم که برای تهذیب جمهور انام از خواص و عوام مبعوث باشد
ممکن نیست و هر کلمه که در حق احدی از انحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق و خلق تا آخر کار وی احاطه فرموده خبر داده اند که بی کم و کاست آثار ان از وی بظهور
آمده گویا ان کلمه خلقتی است که بر قامت انشخص دوخته اند و اینقدر احاطه بکمالات
استعدادات نفوس انسانیه بغیر از خلیفه اعظم لطیف خبر از کسی نیابد و همین قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر ادراک اعجاز میکند و وقتی حضرت ایشان
فرمودند که در فوای علمیه خود مناسبتی تمام بفحوای علمیه جناب خیمیه علیها صاحبها
الصلوات والتسلیمات می یابم ازین جهت هیچ کلمه و نکته از انحضرت صلی الله

Marfat.com

علیه وسلم نمی یابم که از من بموقع بلیغ نمی افتد و سر اثرا کالمعاینه نمی بینم و فرمودند که
بعضی مردمان دعوای نص جلی خلافت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت
امیر المومنین کرم الله وجهه و جمیع ایمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند و ما را عجب
می آید که از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام درین باب نصی صادر نشود و هرگز الصورت
در خارج متحقق نشود و حال انکه چیزی نیست که در حقی کسی فرموده باشند که هم چنان
بلا اختلاف صورت وقوع نیافت و شب بست و پنجم رمضان که لیل وسطی از لیالی
قدر میبود حضرت ایشان بسبب کسالی که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عارض
شده بود بعد نماز تراویح برای رفع ماندگی بر بستر قدری دراز کشیدند و اصحاب هر
احیای آن لیل کمر بستند و خواجه محمد امین بقراءة قرآن در صلوة مشغول بودند تا که نصف
آخر رسید پس جناب مقدس با وجود کسالی مزاج برخاسته وضو ساختند و در آن
اثنا زبان غایت ترجمان بخواجه محمد امین ارشاد فرمودند که شما همه برکات این
لیل احراز نمودید پس خود نفس نفیس در صلوة خاص بصلوة قاعده مشغول شدند
و دیگر معتکفین ان استمانه در مسجد بیرون معتکف شریف هر یک بکار خود نشستند
که یکبار با تهلزلی عظیم و بشستی تمام از معتکف بیرون تشریف آورده در مسجد نشستند
و بطرف ملازمان که در آنوقت بشرف حضوری مشرف بودند بکمال التفات توجه
نموده زبان غیب بیان خطاب فرمودند که در این وقت حق سبحانه و تعالی بفضل عمیم
خویش در حق یاران حاضر مبشارت داده خصوصا خواجه ابو الخیر درین بشارت
شریک اند که معاد این یاران آن باشد که بعد قطع حجاب بدن در تجلی اعظم
منضمحل شوند بوضعی که انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و همان انانیت

Marfat.com

تجلی اعظم جای انانیات ایشان گردد اما اضمحلال دو نوع است یکی آنکه ظهور انانیت
تجلی دران بتوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل ان بالاصالة شده و بمنزلة
نموذج ان تجلی گشته بر مثال ظهور قمر بواسطه مرآة و اینکه موعود است از همین قسم
اخیر است و بعد اضمحلال تعینات و تشخصات ایشان چنان شوند که گویا چیزی
بود که رفت و امید است اگر خدای تعالی خواهد در حق بعضی در حیات دنیا نیز این
معنی متحقق گردد اما در معاد البته البته متحقق شدنی است بلا تخلف طلب و جستجوی
این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بمنزله اهل بدرند که چنانچه حصول
موعود در حق شان موقوف بر چیزی نمانده بود هم چنین حصول این مامول نیز موقوف
بر چیزی نیست و در حق این همه یاران حاضر وقوع این معنی متحتم است اگرچه بعضی را
ولو بعد حین باشد آخر همه افتان و خیزان بمیقات برسند و فرمودند که معاد نفوس
بر انواع خواهد بود چنانچه معاد سابقین نوعی باشد و معاد اصحاب الیمین نوع
علیحده و هر یک ازین انواع اصناف لاتعد و لاتحصی دارد و این معاد که بان مبشر شدند
اعظم معاد افراد انسانی است که فوق ان معادی نیست در انوقت این خاکسار
معروض داشت که از سر شام خطره در دل این مستهام چند بار خطور کرده بود که بجناب
کرامت مآب استدعاء دعا نماید که قرب و اتصال و اتحاد باین نور اتم میسر آید
و خود هم بتضرع درین باب دعا میکرد ارشاد فرمودند که ان خاطر از ارهاصات
همین بشارت بوده بعد از ان دستهای کرامت پیمای برداشته دعا فرمودند
که حق سبحانه آثار این معنی را در حق یاران مبشر در این عالم هم ظاهر فرماید و دران
جهان بوجه اتم جلوه ظهور بخشد و دران حال نام حافظ عبدالرحمن بزبان مبارک

راندند

Marfat.com

راند ند که اوشان اگرچه درین وقت درین مکان نیستند اما بمعنی حاضراند و شریک
این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبدالرحمن را مشمول ان دعا گردانید
و بعد ازان درحق بعضی دوستان صمیمی دعا شرکت دران بشارت استند عا
نمود پس این التماس نیز شرف اجابت یافت و دعا مبذول شد والحمدلله
علی ذلک و درحق بعضی ارادتمندان که دران ساعت حاضر بودند هم دعا فرمودند
که درین بشارت فیضم داخل باشند و بعد ازان بلسان فیض فشان فرمودند
که درحق اولاد خویش بشارتی و لطفی می یابیم از فضل وی تعالی امید قوی است
که ان لطف البته جلوه گر خواهد شد و بظاهر صورت تربیت درحق بعضی متحقق شود
یا نه ان لطف کار خود خواهد کرد و مربی خواهد شد در ان وقت عزیزی عرض کرد
که درین بشارت همه یاران حاضر و غایب داخل شوند فرمودند امانت است
که خیانچه ظاهر شود هم چنان اظهار باید کرد اگر بالاجمال اجمالاً و اگر بالتفصیل تفصیلاً و خدا
هم چنین کناد که همه مخلصان را چه بلا واسطه و چه بواسطه باین کرامت مکرم فرماید بالجمله از غایت
فرح این بشارت کسی بمزاج شریف لاحق بود بالکلیه زایل گشت و دران حین سعادت
اکین بهجت و مسرت که بازر سراپای حضرت ایشان جوش می زد و بر عبودیت
گزینان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی گنجد القصه شب معراج انبیان بود
که باین چنین بشارتی که از غایت عظمت و فخامت بین الارض و سما بگنجد محض
از کمال رحمت انتمابنه بی شرط استعداد نوازش یافتند و خیانچه صحابه کرام
رضوان الله علیهم اجمعین بلسان افصل الانبیا صلوات الله وسلامه علیه در واقعه
بدر مبشر شده بودند بی بفضل وی تعالی شانه بعد یک هزار و یکصد

Marfat.com

وچند سال این فدویت کیشان بزبان اکمل الاولیا بشرف تشبیه باهل بدر
مشرف شدند باین منقبت کلاه فخر اگر بر عرش برین سایند بجاست وباین
کرامت اگر بر ملایک مقربین نیارند سزا بیت کنون چون شه مرا بر داشت از خاک
سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ۔ واز ابتدای لیل که وقت عشا بود دل این کمترین خود
بخود در تجسس انوار وبرکات افتاده بود حتی که در اثنای نماز تراویح بجناب
حضرت ایشان بنوعی از بی اختیاری عرض نمود که خاطر مبارک را بسوی این اسرار
این شب متوجه باید فرمود وقبل ازین معنی این فدویت گزین را به بشارت وتصویب
معلومات وی مکرر افتخار ومباهات بخشیده بودند وتحریر انها بتاکید اکید مامور
ساخته فرموده که تحریر نمودن گویا انها را وجود دادن است وهم دران شب
مبارک یکی از خادمان سعادتمند در مبشره دید که گویا حجره ایست شرقی مسجد
شریف حضرت ایشان که رو بقبله دارد وانرا قبه نور می گویند ودران قبه
انحضرتند صلی الله علیه وسلم ودر حجره مسجد که همان خلوة اعتکاف بود گویا
حضرت ایشان هستند وصحن مسجد وسعتی تمام می دارد ومردمان درانجا بسیار مجتمع اند
چنانچه وقت درس حدیث اجتماع میشد پس انحضرت صلی الله علیه وسلم
ازان قبه حضرت ایشان را ندا فرمودند باین کلمه که چون از وضو فارغ شده اید
بیرون ایند پس گویا حضرت ایشان از اندرون حجره بیرون تشریف آورده
درباب اوسط مسجد ایستادند وبر یسار حضرت ایشان حقایق اگاه شاه
نور الله ایستاده شدند واین عبودیت کیش را نام برد که بر یمین حضرت
ایشان است پس ان حضرت صلی الله علیه وسلم ازان قبه النور بیرون

تشریف

Marfat.com

تشریف آورده پیش محراب مسجد جلوس فرمودند و دران وقت مردمان هجوم نموده
شرف پای بوس حاصل می نمایند رائی گوید که ما هم دست یمین خود بر قدم مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما رسانده بر روی خود مالیدم و دران شب از وقت
بشارت کیفیتی روی نموده بود که به بیان نمی آید و صبحی آن حافظ عبدالرحمن را از استماع
این مژده حالتی دست داد که حرکات مستانه میکردند و نظر هر که بر ایشان می افتاد همان
رنگ متلون میشد و حضرت ایشان را هم از غایت ذوق اشکها از چشم مبارک
میریخت و بتاریخ بست و ششم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که
در لیل آتیه که بست و هفتم است در عین نصف اللیل وقت استجابت دعا که از آن نفخ
ابواب السما تغیر می شود ظهور خواهد یافت و در وقت عصر آن روز نیز همان کلمه بر زبان غیب
بیان راندند پس احیاء آن شب اتفاق افتاد و چون نصف اللیل رسید حضرت ایشان
از خلوة برآمده در مسجد نشستند و بعد یکساعت دستهای کرامت پیمای برداشته
در حق جمیع وابستگان جناب چه بیواسطه و چه بواسطه فیض یاب حاضرین و غایبین
برای مقاصد ظاهریه و باطنیه و مطالب صوریه و معنویه دعا فرمودند و جمیع خدام که فیض
اندوز حضور بودند آمین میکردند و تا زمان دراز باین امر جلیل القدر مشغول بودند و بعد
فراغ ارشاد فرمودند و نفحات الهیه علی حسب الاوقات اطوار مختلفه دارند در وقتی
مناسب یک لطیفه می آید و در وقت دیگر موافق لطیفه اخری که جز بلطیفه روحیه میدارد
که از آثار مختصه آن انس و الفت است موافق ادراک آن نفحه میسر نمی آید و درین
وقت نفحه وارده مناسبت اولاً آن نفحه را برای دیگر جست و جو کرده میشد اخراً
معلوم گشت که موافق روح است پس بآن لطیفه ادراکش واقع گردید

Marfat.com

وثانیاً به تعمیم دعا فرمودند و در حق بعضی تخصیص و تبعیض تام و تعین مطالب و هر
از شرف اندوزان حضور مقاصد خاصه خویش و دوستان و متعلقان خود عرض
میداشت و بدعا و توجه سرافرازی می یافت و این فاکسار اجمالاً و تفصیلاً برای
احباب و اولاد خویش دریوزه همت و دعا نمود و متذل ان سر افتخار باسمان
عزت سود و از جناب ولی نعمت و اصحاب اهل قربت در حق فرزند عبدالرحمن و
عبدالرحیم فایق بشارتها یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
فایق چیزی یافته می شود که ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد و در باب عبدالرحمن بشارت
برکت لطیفه روحی صادر شد و در ان وقت خواجه محمد امین ولی الهی در حق خود سوال
حصول شرف استجابت دعا نمودند تا بدعا خیریت ذات منبع کرامات و ترقی
درجات حضرت و وابستگان جناب عالمیان مآب خدمت کرده باشند
پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد ازان ارشاد نمودند که در لطیفه
روحی خواجه برکت تامه است و استجابت دعا هم از شعب برکات لطیفه روحیه است
ان شاء الله تعالی آثار آن برکات ظهور خواهد یافت پس ارشاد فرمودند که در
افراد انسانیه هر لطیفه از لطایف موجود است اما در بعضی افراد یکی از انها غالب
و ذو السبوع و ذو البرکت می باشد و در بعضی دیگر لطیفه اخری و یکی از علامات
شناخت این مبحث انست که چون اثری از آثار لطیفه غالب در شخص ظاهر شود
راحت تمام و لذت تامه کلام و براروی نماید و از ظهور آثار لطایف اخری اینقدر
ارام نیابد اگرچه اشرف و اعلی ازان آثار باشد بالجمله تا زمان دراز همین مجلس
دعا بود پس خود جناب حضرت هم نفس نفیس خویش احباب و مطالب

انتہا را

Marfat.com

انہا را یاد فرمودہ دعایی نمودند وحاضران را ہیچ مطلب در دل نماند کہ دران باب
در یوزہ دعا نکرد و بذیل التماس وی کرم نفرمودند ازان ساعت کیفیتی عجیب
وحالتی غریب وارد شدہ بود کہ ہریک از حضاران مجلس بیقین میدانست
کہ در تمام عمرگاہی این چنین وقت میسر نیامدہ واتفاق چنان افتادہ بود کہ قبل ازان
شب وقت خواجہ محمد امین وخواجہ ابو الخیر مطلع دوایی برانجناب مشغول شدند وازان
باب اہتمام تمام بکار بردند وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند
کہ سابق ازین مدتی دراز شد کہ یکبار در خانہ باچیزی از طعام بدیر میسر آمدہ بود
ومیان نور اللہ منصدی سر انجام بعضے اسباب ان نشدہ بودند بنابران نماز مغرب
پیش از جماعت ادا کردہ انرا سر انجام دادند لیس نماز شان بجناب الہی بمحل
قبول رسیدہ بود ہم چنین امروز عمل این ہر دو عزیز قبول گشتہ بعد ازان فرمودند کہ گاہی
عمل قلیل بوجود می آید کہ در عرف ازان چیدان حسابی نمیکنند اما بدرجہ اجابت ومحل
قبول مرتقی میشود واز ابتدای عشرہ اخیرہ حقایق آگاہ شاہ نور اللہ یقین یقین لیلۃ القدر
کہ در سورۃ القدر خبر آن آمدہ ہمین شب سابع عشرین ان رمضان مرا میدانستند وچون
ثلث لیل کثری کم باقی ماند شاہ موصوف فرمودند کہ ان ساعت بسر آمد وحافظ
عبد الرحمن را در مبادی ان شب اتفاق شد کہ لیلۃ الابتہال است واثر این کلمہ در ان
وقت ظاہر وما ہر بود وحافظ مذکور در اکثر اوقات ان ہنگام مشغول بودند وقرارت
آیات ابتہال وتضرع تکرار می نمودند وحالتی وکیفیتی عظیم میدانستند وگفتند کہ در ضمن
قرارت آیات تضرع دعایی کہ میکردم از زبان ہمہ یاران بود وچنان معلوم شد کہ
بشرف اجابت مشرف گشت والحمد للہ علی ذلک ونیز حافظ موصوف جزدانند

Marfat.com

که چنان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تا مدت مدید بقائی دارند اگرچه آن
ساعت منقضی شد اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت در ظروف قلوب
و استعدادات حضار آن مجلس باقی ماندند و شب بست و نهم نادر کیفیتی داشت که
بجز شوق و وجد و انجذاب چیز دیگر را گنجایش نبود و بتقریبی بعضی نغمهای طیبه که در جوار آن
مکان اتفاق افتاده بود نیز منهج آن کیفیت شده بودند بالجمله تمام شب همین رنگ
گذشت در ثلث اخیر وقت حضرت ایشان بغایت خوش بود از شوق و ذوق
سرتاپا امتلای عظیم داشت و مستی و جوش از هر بن موی مبارک می تراوید و اثری
عجیب در شرف اندوزان حضور در گرفته بود و در آن وقت نغمه سرا بیت حافظ
شیراز که ؎ تا ز میخانه دمی نام و نشان خواهد بود :: سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
آغاز بد از آن اولد پر سوز و گداز دل و جگر هر یک می باشید و هر کس از فدویان بی
اختیار می خواست که خود را پروانه وار بر آن شمع الهی فدا سازد و هر کدام به نهجی جدا
در سر خود مستی فدا میداشت و در آن حال معارفی بلند و اسراری بغایت ارجمند
که از آن مظهر اعظم سر میزند فهم سامعان بعلو ادراک آنها بر عرش اعلی می نازید
و جوش و خروش جذبه که از آن بحر متلاطم موج میزد عقل و هوش حضوریان را غرق
سیه مستی میگردانید بالجمله بیت از آن افیون که ساقی می در افکند :: حریفان را نه سر
ماند و نه دستار ۰ ارشاد فرمودند که درین اربعین یک حال چنان در گرفته بود
که حال دیگر را گنجایش نگذاشت و آن حال تلون لطیفه انا بود بلون خاص تجلی اعظم
بلکه جمیع قوای حتی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته و آن لون در جمیع اجزا سرایتی
تمام نموده و از آن معنی زیاده ازین بیان نمی توان کرد همدران وقت خوش فرمودند

که برای

Marfat.com

که برای یاران دعای کنیم که در ایشان این کیفیات دایم باشد و باطن شان از حوادث
زمان تفرقه پذیر و پس دستهای کرامت پیمای برداشته دعا فرمودند القصه بر لیل
ازین انوار رنگی جدا داشت و کیفیتی علاحده که گویا کیفیت یکی را با دیگری امتیاز نیست
و دران اعتکاف بجهت بعضی اسباب چیزی از تحریر معارف اتفاق نیافتاد اگرچه
قصد انیمن از اشتغال فرموده بودند و ادوات تحریر مهیا نموده از انجمله انکه میفرمودند که اوقات
نقطه همه بطهارت میگذرند و نسبت طهارت و انواران چنان احاطه می کنند
و مستی می بخشند که هر چند عزم کرده می شود عبارتی که باید میسر نمی آید و در بادی اعتکاف
شبی فرمودند که انتشار جن در عالم معلوم میشود و باخواهد افتاد پس همچنان وقوع
یافت که عالمی بیمار گردید و بسیاری ازین عالم انتقال نمودند اما از مخلصان و معتقدان
حضرت ایشان کمتر دران مرض آن حباب التجا آورد و استمداد کرد سلامت ماند
و عزیزی از مریدان حضرت ایشان دران ایام بیماری صعب کشید حتی که از حیات
امید منقطع کرده بود حضرت ایشان بلطف وی خاطر گماشتند و همتی مبذول داشتند
اخرها بمین توجهات شفا یافت و همدران ایام خجسته فرجام حافظ عبد الرحمن بابین فقیر
که کاتب حروف است بشارتی دادند که فیض تجلی اعظم که از تقاسیم رحمت
شامله بجهت ابرار این مبدء نزول فرموده تا به ولایت شان گشته بود باین خاکسار
در گرفته و محیط شده و تنزل ان تجلی که بوساطت حضرت ایشان ممتاز شده
نازل گشته این فقیر را مع الاولاد احاطه فرموده و فتح این سر در حق اولاد و مستفیدین
انشاالله تعالی خواهد شد و گفتند که شبی وقت سحر بخواب دیدم که مرا امر میفرمایند که
همراه بشارت خان یا پیش ان بشارت خان که پادشاهان پیشین او را بشارت

Marfat.com

دادند بر ویش ناچار بی اختیار دویده می روم و نمیدانم که وی کدام است چون بیدار
شدم تعبیر این واقعه اشارت بهمان بشارت یافتم و تسکین حاصل شد پس
این خاکسار این بشارت بجناب حضرت ایشان عرض نمود فرمودند که راست
درست است و مطابق واقع پس این تصدیق را بشارت دیگر انگاشت
والحمد لله علی نعمائه والشکر علی الائه والصلوات والسلام علی افضل الانبیا واله
افاده در قصبه رتهک که بر مسافت دو منزل از دار الخلافه شاهجهان اباد جانب
غرب واقع است یک مستوره از مدت دراز بیماری صعب میداشت و اطبا از
از علاج وی عاجز آمده بودند مریضه مذکوره جناب ایشان را در یقظه بحضور خود مشاهده
نمود که دست برداشته در حق وی دعاء حصول شفا فرمودند و حضرت ایشان در
شاهجهان اباد تشریف میداشتند پس از همان روز رو بصحت آورد و شکر
گذاریهای لطف خداوندانه حضرت ایشان می نمود الحمد لله علی فضله افاده شبی
حضرت ایشان بزبان معارف بیان ارشاد فرمودند که انچه کمالات نفس کلیه اند
تمامه ان در نفس جزئیه تنزل می کنند در اکثر نفوس بالاجمال می باشند و در بعضی
انها وسعت ان نفس کلیه نیز یافته می شود پس هرچه در خارج وجود گرفته است
همه را ان نفس در خود می یابد اقل انست که بوجود بعض موجودات که او را فی نفسه
هست این نفس را ابتهاج حاصل می شود گویا ان موجود کمال وی است پس از
تمهید این مقدمه ارشاد نمودند که وقتی بسوی صنعت تعمیر نظر افتاد و دقایق
این فن لاتعد ولاتحصی که در دهور و عصور بروی آمدند بملاحظه رسیدند که در
مقدرت کسی نیست که احصای ان تواند کرد بعد از ان ابتهاج و سرور بوجود ان فن

همین

Marfat.com

همین حیثیت که از قوه بفعل آمده وار تکون استعدادی بروز و تحقق خارجی گرفته روی آورد
و چنان غالب شد که طبیعت مغلوب آن گشت بعد از آن بطرف سرود خاطر رفت
آنرا نیز غیر منتهی الارجا یافت و بنظر آمد که آنچه در مدد متطاوله بتلاحق افکار صورت
گرفته اگر یک کس را از اهل این فن یک فلوس بدهیم تواند بر روی کار آورد و سر این
معنی همان بود که مذکور شد افاده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت حضرت ولی نعمت
ادام الله برکاتهم اعتکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان پناه
شاه نور الله نیز بیدرقه فضل بی علت و جاذبه عنایت جناب ولایت از اوطان
رسیده مشمول فیوض و برکات آن اربعین کرامت آگین گشتند و خواجه محمد امین ولی
اللهی خود بجهت ملازمت شب و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
همدران ایام فیض التیام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل معتکف
شدم حالتی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافتم که در تجلی اعظم اضمحلالی قوی
میدارد و آن حقیقت را باز او هر نسبتی و کمالی صورتی و شبحی جداگانه ادراک نمودم
و آنکه این صور و اشباح را که باعتبار آن نسب و کمالات بحسب اوقات تکمیل و ازدیاد
با عکس آن حال متفاوت شود بآن حقیقت هیچگونه مزاحمتی نیست وی هم چنان
بر اضمحلال و استغراق خود است بعد از آن فرمودند که انوار عبادات و فیوض ارواح
و برکات اسما برای خود کمالی علیحده اند ورای کمالات نفسیه و نسبی از لیالی اعتکاف
بزبان حقایق بیان ارشاد فرمودند که شخص را کامل نمی گویند تا که در وی سه چیز
جمع نشوند اول آنکه مدنی البخت باشد یعنی در بخت وی مقدر بر ناس و ریاست
مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاش عالم مودع باشد بمثله که توان

بشمی

گفت که صورة مدنیه گویا ظل نفس اوست دوم آنکه احوال و مقامات الهیه از تجلی
اعظم بر نفس او وارد و فائض باشند سیم آنکه بنظامی که عند الله و در ملا اعلی انعقاد
یافته است لطائف کامنه وی را اطمینانی و ثلجی و بردی بخشند یعنی از راه لطائف کامنه
در لطیفه عقلیه علم آن نظام مترشح گردد و بوی ثلجی حاصل شود و حصول ثلج از خواص
لطائف کامنه است حتی که اگر کسی را بحسب لطائف بارزه حصول الهی حاصل باشد
و لطائف کامنه او آگاه نباشند قلق باقی ماند و ثلج و اطمینان روی نماید پس این چنین
کامل اگر من عند الله مبعوث هم شود و بدعوت مامور گردد نبی باشد والا کامل فقط و هیچ
کاملی ازین عالم نمیرود مگر آنکه اثر وی که طریقه یا مذهبی یا چیزی دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از مواطن نفس کلیه که بحسب آن معانی جمیع صور
موجودات قبول می کند پس از آن موطن اثر مذکور در این عالم همیشه ظهور می کند الی ما شاء
الله تعالی و وقتی دیگر ارشاد فرمودند که نفس ناطقه کامل چون بنور قبول و محبوبیت
ملا اعلی متنور گردد آن نور را در عالم می گذارد و آنرا بسط میفرماید پس بعضی اشخاص
بلون آن متلون می شوند و بدانجهت رنگ قبول و محبوبیت ملا اعلی حاصل می نمایند
و لون این قسم نور سفید است مایل بزردی یعنی چون در عالم مثال آن نور متمثل شود
باین رنگ صورت گیرد و لون نور یاد داشت سفید محض است بهمان معنی و نیز ارشاد
فرمودند که اگر نفس کامل لون تجلی اعظم غالب آید یا غلبه تمام و نفس مذکور آن لون را
در این عالم گذارد چه عجب که سبب مغفرة ذنوب عصاة گردد و روزی ارشاد که
وقتی ارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم ظاهر شدند و فرمودند که تو در این عالم
نمونه مایان هستی پس باید که فتوح و نذور از طرف مایان میگرفته باشی دیگر ارشاد

فرمودند

Marfat.com

فرمودند که وقتی ظاهر گشت که حضرت امیر المومنین علی عمر فاروق رضی الله عنه سری
عظیم نازل شده بود و در هر قرنی در شخصی مودوع میشد و هم چنان محفوظ فی شخص
بعد شخص منتقل و تقلب می نمود تا که در اینجا قرار یافته ظهور کرد و اشاره بنفس نفیس
خویش فرمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تاویل حدیث شریف که ان الله
اصطفی من ذریة ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام و اصطفی من ذریة اسمعیل
بنی کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من
بنی هاشم فانا خیرهم نفسا و خیرهم دارا او کما قال معلوم گشت که مراد ازینجا اصطفای
خاص سر حقیقة مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات بود که ان نور خاص ازین
راه تقلب و تنقل میفرمود پس خدشه در این حدیث از رهگذر انکه اصطفا جانب
ذریة اسمعیل علیه السلام چگونه متحقق شود حال انکه در هر قرن انبیا در ذریة حضرت
اسحاق علیه السلام پیدا شدند ساقط گشت و روزی ازان ایام برکات
التیام بجناب حضرت ایشان این بنده کاتب حروف سوال کرد از حال بعضی اشخاص
که فی الجمله معرفتی و نسبتی با خدا میدارند و وقتی ازان حال ذهولی و غفلتی روی می نماید باز
بیک ناگاه ازان نسبت اگاه می شوند و ان قبض به بسط مبدل میگردد و عقب
ان خطای و جرمی ازانها بوقوع می آید باز همین ماجرا روی میدهد و از تکرار این چنین
حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطا می فهمد و بمجرد ظهور بسط
یقین بوقوع خطا روی می نماید و مطابق ان واقع شود سر در این امر چیست و این
خبر مقدمه شر چگونه می شود پس ارشاد فرمودند که گاهی نفس شهوی بر سورش
خود می آید و اولا از روح انبساطی مقدس که ویرا از جهت معرفت حاصل است

Marfat.com

استراق می نماید و ازان انبساط مسترق باکیدگی یافته باستیفای مقتضی خود می آید
پس در حقیقت انبساط روحی مقدمه ذنب و جرم نمی باشد بلکه ان انبساط
مسترق نفسی است که مقدمه ارتکاب خطا میگردد و شبی ازان شبهای
فیض انتمای حضرت ایشان در تاویل ایه کریمه و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه ارشاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقتی که مصدر
و مظهر صفت تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهایم و سباع
و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثیل شان در عالم مثال بوجه من الوجوه بوعول
معبر شدند پس تاویل ایه انست که چون از نفس کلیه افراد ظهور نمودند او را ازین
معنی انشراحی و انبساطی روی نمود و این انشراح بحسب کثرة آن ظهور اتمام و اکمال
پذیرفت و چون این کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
ان حقایق نوعیه را که حاملان عرش تکوین بودند بازار انشراح نفس کلیه که منصه تکوین
است هیئتی بحصول انجامید که بتضاعف ازان تعبیر کرده شود دیگر شبی ارشاد فرمودند
که صدور و ظهور جمیع موجودات از نقطه ذاتیه از راه تجلی اعظم واقع شده پس
ازین جهت همه موجودات را توجهی و انقیادی و اجتنابی بسوی تجلی اعظم در اصل
جبلت ودیعت است و سر تکلیف و مواخذه همین معنی است مثلا شجری
که همه اغصان و اوراق و ازهار و ثمار وی از راه یک قوة فیاضه ظهور یافته پس
در جبلت همه این اشیا انقیادی و اجتنابی بسوی ان قوة هست چنانچه اگر علمی و نطقی
یابند به تناوی زبان کشایند و اظهار منت او نمایند و اگر در حق او باشتراک
بالتشبیه قایل گردند مستوجب نکال و عقوبت شوند هم چنین تمام موجودات بمنزله

لطفی

درخت است

درخت است که افاده جمیع افراد ان از راه تجلی اعظم است وچون در نوع انسان
همراه افاضه وجود افاضه علم واختیار وارادہ ودیگر صفات کمال هم فرموده اند ازین
جهت تکمیل ان اجناس موردع مکلف گشتند واز اشراک وتشبیه متوجب عذاب
وعقاب اند ند ودر شب اولی از اوتار عشره اخیره رمضان قریب نصف اللیل حضرت
ایشان بابی خاکسار ارشاد فرمودند که دراین شب ظهور برکات معلوم میشود
وفی الواقع که دران لیل بعضی اقسام نورانس ونشاط در طاعات ظهور بوفور
داشت ودر لیلۃ ثانی از اوتار وقت شروع نصف اخیر حضرت ایشان برخاستند
ووضو ساختند دران اثنا برزبان غیب بیان فرمودند که امتیاز این شب بظهور حکمت
معلوم میشود نه بظهور انوار بخلاف شب اول دیدی که دران ظهور انوار وتوجه بسوی تجلی
اعظم بود پس مدت دراز مراقب نشسته سر برآورده بلسان کرامت ترجمان
فرمودند که اوقات را خصوصیات است واین شب مخصوص است بمیل بسوی نقطه
وحدانیۃ ذات صرف که جامع است مر وجوب وامکان را وان حقیقت در عالم شهادت
بنقطه سیاه متمثل می شود نه بمیل بسوی تجلی اعظم پس ان داعیه ومیل مذکور منشرح
ومنفسر بهمان نقطه میگردد واضمحلال جمیع حقایق در وی رونما می نماید پس بشاه نورالله
واین بنده خطاب فرمودند که شما در نیوقت چه ادراک می نمائید ایشان التماس
نمودند که شبیه این منی از یکم روز گذشته بمن روی نموده وحافظ عبدالنبی از وقت
حضرتشان ازین چنین امر میدادند باز حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سحر رسید
واز حال برکات شب نسبت دیگم ارشاد فرمودند که بظهور ملکوت وتوجه ارواح
خصوصیت دارد ودر انوقت همه منتسبان استان فیض اشیان واولاد امین

Marfat.com

عبودیت نشان را بدعاها نواختند الحمد لله علی ذلک و در لیل رابع و تریه در
نصف ارشاد فرمودند که این شب را امتیازی بجهت توجه و ربط تجلی اعظم معلوم
می شود پس انرا احیا فرمودند خود بذات مبارک در معتکف منبع اشرف بودند
و همه مجاورین عتبه علیه در حوالی استان فیض اشیان چون مقدار ثلثین برآمد از خلوت
بمسجد تشریف آورده بعاکفان استان ارشاد فرمودند که این شب بمشهد و هوا بقاهر
فوق عبادت خصوصیت میدارد و نه بظهور انوار و ملکوت و قهر عبارت از انست
که هر موجودی را از موجودات که از مبدا صادر شده لابد ممتاز است بجهت صدور خود
از جهانی که شیون میدارند و از راه همان جهت حفظ حقیقه و وجود او مفاض می شود
و حفظ وی از جهت مذکور همان قهر است که و یرسل علیکم حفظة شبح و تمثیل وی است
پس از ان باین خاکسار خطاب فرمودند که تو هم چیزی ازین قبیل ادراک می نمائی
این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نیست فرمودند که این انقیاد
از ظلال همان مشهد است که انمعنی دو صورت میدارد یکی ظهور عظمت و دیگر
انقیاد و ارشاد فرمودند که فیها یفرق کل امر حکیم امر این عندنا اشاره بهمین قسم
لیل است و ان در تمام سال یکی باشد متعین چنانچه تنزل الملائکة والروح بیان
ان لیل است که بظهور انوار و ظهور ملکوت ممتاز باشد و گاهی هر دو جمع می شوند
چنانچه در زمان انحضرت صلی الله علیه وسلم که دران شب نزول قران واقع شد
و ارشاد فرمودند که هر دوره از ادوار فلکی نوعی از حفظ تقاضا می کند و تشخیص
کلی می نماید پس ان حفظ که قهر همان است بصورة افراد همان نوع ظهور می کند
تا که ان دوره منقضی میگردد چون دوره دیگر بگردد و تقاضای نوع دیگر کند ان حفظ

بصورة

Marfat.com

بصورة افراد مهمان نوع جلوه گر گردد و این بنده عرض نمود که پس لیل را لیلة القدر
توان گفت و همان است که بیان ان فیها بفرق کل امر حکیم است فرمودند که از
لیلة القدر توان گفت و امر ثانی خوب واضح نیست که خالص همان است یا امیزش
ان دارد و چون قریب سحر شد دستهاء کرامت پیما بر داشته در حق جمیع منتسبان
جناب ولایت دعاهای خیر دنیا و اخرة فرمودند و هر یک را از حاضرین بدعاء مطالب
خاصه شان نوازش ها فرمودند و شب بست و نهم را نیز احیا فرمودند و اخر لیل ارشاد
نمودند که درین شب زیاده از حلاوت مناجات معلوم نمی شود و دیگر عاکفان آستان
نیز سکوتی و راحتی ادراک نمودند و خواجه محمد امین گفتند که بعد وتر در اخر شب
رو بقبله نشسته بودم بگوشم اوازی آمد که مردم پهلهت هیچ محنت نمی کنند درین
اثنا حضرت ایشان فرمودند که قلوب مردم پهلهت بر شرف افتاب است
والحمد لله علی ذلک کله افاده بخانه حقایق اگاه شاه نور الله فرزندی متولد شده
بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید که مولود مسعود را چه نام مقرر فرمودند گفتند
که برای تسمیه وی بجناب حضرت ایشان عرضداشت نموده ایم هر چه ارشاد خواهد شد
اما یقین است که هبة الله مقرر خواهند فرمود این فقیر پرسید که این معنی از کجا معلوم گردید
نقل کردند که روزی بخدمت حضرت ایشان نشسته بودم که بما متوجه شده بزبان
کرامت ترجمان فرمودند که عطا الله و هبة الله چه خوب نامها هستند در انوقت بیقین
دانستم که این بشارت بما می دهند که ما را دو فرزند متولد خواهند شد و این مقدمه
قبل از ان بسالها بود که تزوج کنم بعد از ان بمدتی تزوج صورت بست و بعد چند سال
از ان پسری متولد شد و ویرا حضرت ایشان بعطا الله موسوم فرمودند و این مولود

Marfat.com

ان فرزندانی است یقین است که بهیة الله مسمی خواهند فرمود پس بعد چند روز
ازین ماجرا چون از انجناب سراوازنامه عنایت شد نام مولود همان هیة الله ارقام
فرمودند لفاده در ایامی که حضرت ایشان در قریه پیلیت تقریب فاتحه خال صغیر
خویش شیخ حبیب الله قدس سره تشریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر در مقبره
تشریف بردند و بر مزار منبع اسرار جد بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سره جلوس
فرموده متوجه ماندند پس ازانجا برخاسته بمقام برکت نظام خویش تشریف
آوردند و از نماز مغرب فارغ شدند بنده کا بتحریر مروض داشت که امروز
تشریف بردن بمقبره بنا بر تقریبی بود با اتفاقی ارشاد فرمودند که اولا هیچ تقریب
منظور نبود اما چون انجا رسیده شد تقریبی مخطور گشت یعنی در باب بعضی مطالب
که متعلقان شیخ مرحوم میداشتند توجه بقبر ایشان نموده شد تا از طرف نشان
دران باب چه واضح شود پس ایشان چنان وانمودند که مقتضای حال ما حمول تمام
بنا بران اتمام ان مطالب منظر نمی آید پس این فقیر عرض نمود که فرق در میان نسبت
این هر دو بزرگوار چیست ارشاد فرمودند که نسبت حضرت جدی بمنزله عنبک
است بر حقیقت جامعه و در نسبت شیخ مرحوم انوار فیض اعمال مداخلت میدارند
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که نسبت اهل الله که در روح ایشان
بعد از موت مستقر می ماند کیفیتی است که بحسب اصل حیلة از لطایف ایشان
فواره صفت جوشش میزند حکم لطیفه غالبه غالب می باشد و حکم لطیفه مغلوبه مغلوب
و نسبت حضرت مهدی من ابوام من نسبت سریان حقیقة الحقایق است در هیاکل
موجودات و در یک گوشه از نفس ناطقه ایشان حیرت است در تجلی اعظم و اتم

مراقبه نفسیه و تادیبی مستفاد نمودند
بمحاسبه مربوط بمراقبه شیخ حبیب الله
قدس سره مشغول گردیدند

Marfat.com

بخت بدل

حکم جو بهت است و در گوشه دیگر خفی تر از ان میل بسوی ذات بخت وارشاد
فرمودند که دل بی اختیار بزیارت قبر ایشان منجذب می شود و سرس ان می تواند
نمود که این بنده کاتب حروف بیاد می آرد که روزی حضرت شیخ بزرگ والد
ماجد حضرت ایشان نزدیک قبر ابوام ایشان نشسته بودند در انوقت ذکر بسیار
علوم و معارف فرمودند و بعد فراغ ارشاد نمودند و بحضرت ایشان خطاب
کردند که این همه ذکر بنا بران بود که ابوام شما با گفتند که بشما خطاب نموده ذکر علوم
و معارف باید کرد که از جواب و سوال ایشان نهایت ابتهاج حاصل می شود و نیز
این بنده یاد میدارد که چون حضرت شیخ بزرگ قدس سره العزیز بعد وفات جد ابوام
حضرت ایشان بجهت فاتحه و تسلی ماتم زدگان در پهلت تشریف آوردند
وقتی که قدوم کرامت لزوم فرمودند اولا بمقبره رسیدند و این بیت خواندند ؎
ای گل بی خار ما در خاک پنهان گشته ؛ دیگرانرا سوختی خود در جهان آسوده ؛ در آنوقت
بر حاضرین عجب وجدی و بکای غالب آمد پس دران ساعت همه را بذکر جهر امر
فرمودند و خود مراقب نشستند و بعد فراغ بزبان کرامت ترجمان فرمودند که روح
ایشان ظاهر شد و گفت که از غایت شوق می خواستم که با بدن از قبر بر آمده استقبال
نمایم و این قدرت و قوت خدایتعالی بما کرامت فرموده لیکن چون این امر بمصلحت
سنة الله بود ازین جهت اختیار نکردم والله اعلم افاده حضرت ایشان در قریه پهلت
که بجهت فاتحه خال صغیر تشریف آورده بودند چون از انجا قصد وطن فرمودند در اثنای
راه ارشاد نمودند که مردمان در حق بعضی اولیا که می گویند فلانی صاحب ولایت
فلان جا است شرط صاحب این مقام آنست که بعد فنا و بقا و حصول نسبتی

Marfat.com

از نسبتهای قوم همت آن شخص را در اشتراک برکات و دفع بلیات تاثیری
عظیم باشد و دیگر آنکه همت وی در عالم مثال متمثل گردد بحیثیت تسخیر و صولت
بنسبت اهل آن دیار و از آثار آن این است که غاش وی مخذول باشد
و ناصح وی منصور و الحمد لله که آن همه شروط در این زمان در این دیار در ذات
گرامی صفات خالی الکبیر شیخ عبد الله سلمه الله تعالی موجود اند افاده در شهر شعبان
از شهور سنه پنجاه و نه بعد هزار و صد از پهلت بشاه جهان آباد حضرت ایشان
تشریف بردند و این فقیر برکات کرامت انتساب آنحضرت بود و از عشره
اخیره شهر مذکور قصد اعتکاف اربعین فرمودند در شب اول از اربعین ارشاد
نمودند که یک داعیه بر میخیزد که کیفیت تحقق باسماء الله الحسنی بطرزی که در خود یافته
می شود تحریر نموده آید پس آنرا رتبه تحریر بخشیده در سلک تفهیمات الهیه منتظم
فرمودند و بتاریخ بست و هفتم شهر مذکور بعد العصر حلقه مراقبه بود که خواجه محمد امین در معامله
دیدند که گویا شاه نور الله یک شیشه با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
ایشان یک رابطی که بسان رشته مصور گشته بآن شیشه پیوسته و شب بست هشتم
شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند در آن میان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت
حضرت ایشان مشاهده نمودند همدران واقعه گفتند که درین چه سر است که آنحضرت را
علیه الصلوة والسلام بصورة حضرت ایشان می بینم گویا شخصی بایشان گفت
که این صورت را جواب آن آرزوی تست که میکردی و آن چنان بود که وقت
نهار در دل شان آرزوی گذشته بود که درین اعتکاف درود بسیار باید خواند
تا باشد که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب دیده شود پس اشاره است

با آنکه

Marfat.com

با انکه هرگاه حضرت ایشان را هر روز دیده می شود دیگر این از روچرا باید کرد که رویت
حضرت ایشان کویا عین رویت انجناب است همدران لیالی شاه موصوف
در واقعه دیدند که کویا مجلس است عام و در انجا آبنه آوردند پس شیخ ازان میان
متصدی قسمت انها شد و تقسیم نمود بوضعی که هم را کفایت نکرد چیدی را بداد و
بسیاری را محروم گذاشت پس ایشان گفتند که قسمت نیک نکردی اخر
معجزه انحضرت است صلی الله علیه وسلم که برکت ظاهر میشود هم انبه را جمع کرده پیش
ما بیارید که ما قسمت کنیم که ان معجزه بنی در ماست پس جمع کرده پیش شان
آوردند و ایشان قسمت کردند بهمان مقدار که وی داده بود ایشان هم بمردمان
بدادند چنانکه هم اهل مجلس را حصه رسید و چیزی باقی هم نماند باز کویا طعامی آوردند
و اولا همان شخص قسمت کرد بهمان وضع که بعض را رسید و بعض محروم ماندند باز
ایشان همان سخن گفتند و انراجع کرده خود بمردمان دادند که بهمکنان رسید و باقی
ماند و ایشان گفتند که این معجزه از ان حضرت علیه الصلوٰة والسلام چند بار
ظاهر شده و همان در من موجود است و همانا که هم این برکات و کرامات از فیض
صحبت و توجه حضرت ایشان ظاهر شده همدران لیالی شاه مذکور شبی بخواب دیدند
که کویا خواجه بزرگ حضرت خواجه محمد باقی و حضرت خواجه قطب الدین و حضرت
شیخ نظام الدین اولیا قدس الله اسرارهم هر سه بزرگ یکجا مجتمع اند و مجلس طعام است
و رای و بابا عثمان که یکی از بزرگ زادگان کشمیر است و شخص دیگر از اهل میر
نیز شریک ان طعام شدند پس صاحب ان شاه مواله کتاب حضرت ایشان
التماس نمودند که در نسبتها راین هر سه بزرگ چیزی فرق هم هست

Marfat.com

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اری نسبت حضرت خواجه محمد الباقی ان است
که از راه لطیفه خفی و لطیفه روح ایشانرا وصول بنقطه ذات است و حضرت خواجه
قطب الدین را از لطیفه روح است و انس تمام دارند و در لطیفه روح حضرت
سلطان المشایخ نمونه تسخیر تجلی اعظم مر عالم را یافته می شود بازشاه نور الله عرض
داشتند که به تجرد نسبت کدام بزرگ از ایشان اقرب است فرمودند که در نسبت
حضرت خواجه بیرنگ و خواجه قطب الدین این معنی زیاده تر معلوم میشود ایشان التماس
نمودند که ما نیز هم چنین ادراک نمودیم که در نسبت هر دو خواجه تجرد تمام است و در نسبت
حضرت خواجه بیرنگ یک سو شدن ازین علم نیز مفهوم می شود و در نسبت حضرت
سلطان المشایخ گویا این عالم همه ملحوظ است و ما را به نسبت ان هر دو خواجه انجذاب
تمام روی نمود بلکه ایشان گویا مرا بخود کشیدند والله اعلم بالصواب و درین اعتکاف
چون این خاکسار بین العشائین در خلوة خاص بار می یافت و بشرف حضور مشرف
می گشت بارشاد بسی از اسرار عظیمه می نواختند و باین نوازش از جمله فدویان
جناب کرامت مآب ممتاز میساختند چنانچه بست پنجم از رمضان بین العشائین
این بنده شرف اندوز حضور بود در انحال تحدیثا بنعم الله از مقام خاص خویش شرف
اطلاع بخشیدند و بزبان حقایق بیان چنان ارشاد فرمودند که گاهی فردی از افراد از شاه
متاخره متنازله مرتفع میگردد و در شان الهی که عبارة از اقتضای ذاتی وی است
جمیع اجناس و انواع عالم را که در مرتبه ثبوت است و قایم است بذات صرف وی
تعالی و تقدس فانی شود و بهمان شان باقی گردد چنانچه حرف ان اقتضا و محض ان
شان گردد که قیام ان بذات بحت است و نشات متنازله همه معطل شوند چنانکه

Marfat.com

هیچ یکرا در وی دخلی نماند پس آن شخص باین معنی ابدی باشد و تمثیل آن فرمودند بنقش
که بر نگین خاتم کنده اند پس قیام آن نقش بجرم نگین است اگرچه بحسب قوابل مستعد
البته کثیره است اما این البته در قیام آن بنگین خللی نیفکنده و در آن تشویشی نرسانده
و امروز این امر محقق بوضوح انجامید و این چیزی است که بجز در اشخاص متعدده از اسلاف
علی الندرة معلوم می شود فالحمد لله علی ما انعم و نیز ارشاد فرمودند که در برزه تجلی اعظم که
بحسب احجاز شبیه افلاک بروز فرموده فاصل در وجود و تعالی از زبان گویا از روی
جوشش میزند و همین معنی است که بقدم معبر میشود و وقتی از لسان حقیقت بیان ارشاد
فرمودند که چون قومی به نسبت مقربی از انبیا و اولیا محبتی و اعتقادی بهم رسانند
بمرتبه که وی را از فرط محبت بدرجه معبودیت انگارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
نمایند غیرت الهی جوشش میزند و بمحق و ابطال آن متوجه می شود اگرچه بآن مقرب ازین
معنی تشویشی نرسد و بمقام وی خللی راه نیابد لیکن صورة آن عقاید باطله که بتی پیدا کرده
و چون بکیفیت آن ممثل گشته باشد آن غیرت الهی وی را محق مکر میفرماید کما کان لعقاید
النصاری فی حق عیسی علیه السلام و اکنون هم فی حق اصحاب التفضیل که محبت را بمرتبه
عبادت رسانده اند و معتقد را بمنزله رسول اکرم انگاشتند غیرت الهی جوشش زده است
و بحیثیت تمحق شان در ملکوت متحقق گشته اما خدا داند که در ناسوت کی ظهور فرماید
و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگردد و بعد زمانی در ناسوت بروز
می نماید و درین ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر و اذ تاذن ربک تردد افتاده
زیرا که تاذن در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل قبل
از اظهار آن آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بندد پس لاچار شده

Marfat.com

تاذن را بمعنی اذن یعنی اعلم تاویل نموده اند وظاهر پیش ما انست که اشاره بسوی
همان تحقق وتقرر است که اولا در ملکوت می شود قبل از انکه در ناسوت ظهور یابد وتاذن
کنایه از همین تقدیر وتقریر ملکوتی است پس بدون تاویل وحرف از ظاهر معنی درست
گشت ووقتی بزبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد تعیین عمر خود
معلوم نمود که پنجاه وپنج خواهد بود پس یکبار ویرا مرضی صعب روی نمود دران میان
مشاهده کرد که یک قالبی است کهنه وپوسیده وانرا یک فرشته از وهم واکرده
وذره ذره ویرا تجسس وتفحص نموده ازان یک جزو صغیر بغایت براق که در وی
میراث زهره بود برآورده بربالای گوش ان شخص نهاد وبدین وجه قدری از عمر
بران عمر مقرر افزود که تا قریب بشصت رسید واین زیادتی از جهت زهره روی نمود
بعد ازان بران قدر هم چیزی از جهت برکات بعضی ارواح باین وضع که ارواح مذکوره
نفس این شخص را گویا ذکر خود قرار دادند زیاده گردانید که دو سه سال از شصت
افزون گردید ویکبار ارشاد فرمودند که دایما یک الفتی خاص نسبت بجناب
انحضرت صلی الله علیه وسلم در خود یافته می شود ومتعلق ان حب والفت جهت
نوانیت انحضرت است جمیع ملا اعلی را پس بدین طریق گویا بهمه ملا اعلی متوجه است
دیگر ارشاد فرمودند که علی الوجه الیقین چنان معلوم می شود که بمخلصانی که درین عالم
الفتی وانبساطی تمام است دران مقام که بعد انتقال ازین جهان مفری خواهد بود
هم چنین اجتماع روی خواهد نمود وبهر وضعی که خواهد انشاء الله تعالی دران مقعد صدق
باهم خواهیم پیوست وشاید که درین عالم صورتی از اشباح این معنی ظاهر شود ودیگر
ارشاد فرمودند که وقتی بر اهل کمال می اید که خیال واحادیث نفس وی حکم رویا

پیدا میکند

Marfat.com

پیدا میکند که هر یک را تعبیری و مصداقی می باشد زیرا که همه انها قضایای مقدسه
می باشند که در مراة این کامل بصور احادیث نفس نمودار می شوند بیت ان خیالات
که دام اولیاست ؛ عکس مه زو بان بستان خداست ؛ در روزی ارشاد
فرمودند که یکبار مولوی روم را در واقعه دیدم کوتاه قد سفید رنگ خفیف اللحیه و
وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی را دیدم مردی از عرب اما طویل القامة
تندرست برهنه مردمان پنجاب در روزی بوعلی سینا را دیدم مردی سیمینی واز
قیافه وی معنی اسلام ادراک نموده میشد ویرا شنیدم که قران خوب می خواند
و بتاریخ نوزدهم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز چند بار
تلاوت کردم این معنی تحریک یکنوع نور در قلب نمود که محاذی ان عزت بود
که در مرتبه وجوب است واز راه تعین اسم العزیز متلون بلون ان نزول نموده
باز ارشاد فرمودند که کسی را با صور مثالیه اسماء اشنای شود واو را محافظت
نمود و شرایطی که اصحاب فن دعوت قرار دادند حاجت نیست لیکن ملایکه سفلیه را
که موکل اسما اند بان امور اعتبار کلی است چنانچه روزی اسم الله الوهاب را تلاوة
نمودم در انوقت ملایکه سفلیه موکله را دیدم در صورة بارهای چراغ مضیه که گویا هوا بانها
محشو گشته بحس مشترک مشاهده نمودم همدران حال طعامی حاضر شد که دران میان
گوشت هم بود دیدم که ان ملایکه ازان گوشت نفرتی در دلم انداختند که تا قریب
دو نیم ماه ازان تنفر میداشتم واز بواعث خارجی چیزی نبود و در شب اول از
اوتار که همان شب ختم قران بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از قسمی
که از اعمال ظاهره ناشی می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند و جمع حاضرین

ذکر اسماء الله

مشمول انہا بودند و شب بیست سیوم ارشاد نمودند کہ درین شب نزول برکات
از ہمان قسم معلوم میشود اما بآن وفور و کثرہ نیست کہ لیلۃ القدر توان گفت و شب
بست و ہفتم را اضافہ نمودند و چندی از اصحاب حضرت ایشان معتکفین و غیرہ در ہمان
مسجد بصلوات و اذکار قیام نمودند و دران اثنا شاہ نور اللہ را خواب دررربود
در انحال ایشان را کیفیتی و وجدی روی نمود کہ حاضران آنرا آن را مشاہدہ نمودند
بعد افاقت چون از ایشان استفسار بمیعنی اتفاق افتاد گفتند کہ حقیقت توبہ
و استغفار واضح شد و صورت قبول انرا معاینہ کردم و خود را بان متحقق یافتم
در انحال بشوق تمام مناجات میکردم و از حلاوت ان جوشش میزدم و نیز دیدم کہ
گویا از حجرہ شریفہ کہ خلوۃ خاص است چیزی ارقم فاکہہ بصورت سہالہ برمی ارند
و در مسجد تودہ میسازند و جمع حاضرین ازان می خورند و می گویند کہ این فیوض حضرت
ایشان ہستند کہ بدست خادمی خوشحال نام فرستادہ اند بیستم حضرت ایشان
وقت تہجد از خلوۃ بمسجد تشریف آوردہ نشستند و دستہای کرامت پیمای برداشتہ
در حق حاضرین خصوصا و در باب غائبین عموما دعا فرمودند و باز بمعتکف تشریف بردند
پس ہریک از عاکفان استانہ فیض اشیانہ بر در خلوۃ ایستادہ شدہ التماس
دعاء خاص در بارہ خویش و دوستان میکرد و التماس وی از انجناب مبذول
بیستر صباح ان شب این بندہ از کیفیت ان لیل استفسار نمود ارشاد نمودند کہ
برکات ملکیہ نزول میداشتند و الوان طاعات سری نمودہ بودند و قرب فجر
شاہ نور اللہ در واقعہ دیدند کہ شخصی می گوید کہ اکثر مردمان کہ بر صورت صلحا و اتقیا
اند و حفاظ ہستند از مقدار سیصد و شصت پانزدہ کس ناجی اند و باقی مبغوض

Marfat.com

وصورۃ سہ کس را از فدویان جناب حضرت ایشان کہ مولوی محمد اعظم کشمیری
وحافظ محمد مقیم کشمیری بودند دیدند کہ قابل می گوید کہ اینہا ہم از جملہ یافتہ گان ناجی
ہستند وثامن عشرین رمضان وقت ضحا این خاکسار بر در خلوۃ خاص رسیدہ
منتظر اذن نشستہ بودند کہ بمقتضای رحمت امتنانیہ در حجرہ را وا فرمودہ باندرون
خلوۃ خاص طلبیدند وچون این فدویت نہاد داخل شد باز دروازہ مضبوط ساختند
وقتی کہ عقیدت کزین شرف مواجہہ دریافت وبحضور فیض گنجور نشست حضرت
ایشان خود مراقب شدند ودر ان حال استغراق عظیم روی نمود وبہ پرتوہ انجناب
براین ضعیف کیفیتی طاری گشت کہ دران حالت سوای نقطہ ذاتیہ جامع کمالات
اسمایہ وصفاتیہ ہیچ نماند وازغیر وغیریت وعین وعینیت نامی ونشانی نیافت دران
اثنا حافظ عبدالرحمن در مسجد تلاوۃ احسن القصص بصوتی حزین مشغول شدند این
محرک ان قدم رفتار را بتلاطم آورد کہ ساعت بساعت موج بر موج میزد تا کہ حافظ
مذکور بآیۃ است ولی فی الدنیا والاخرۃ توفنی مسلما والحقنی بالصالحین رسیدند واین را
تکرار می نمودند پس این منبع ان بحر مواج را بشورش آورد کہ بیان راست نیاید
واین مسکین را بطرزی خاص کیفیتی عجیبہ بخشید وبوجدی رسانید کہ تا بان حال
نظیر نشنودند ادراکش نتوانند سہ ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی: واین ہمہ
حال واستغراق بر این منوال تا قریب یکپاس ماند وچون از ان جوشش یارہ افاقت
روی نمود دستہای کرامت پیمای برداشتہ دعای فرمودند خدا داند کہ ان چہ بود
وبعد از فراغ این فقیر در باب شاہ نور اللہ وخواجہ محمد امین دعا التماس نمود وباجابت
ان مشرف گردید بالجملہ ان فدویت گزین ان ساعت را حاصل تمام اربعین دریافتہ

Marfat.com

بلکه خلاصه عمر خود انگاشته شکر و حمد الهی بجا آورد و چون شب رسید و بخلوة خاص باز
یافت باستکشاف انحال جرأت نمود بمقتضای کرمی که پرورش نموده انست
رمزی ازان بیان فرمودند که اولا نور عزت اقدس مشاهده افتاد و بمقابله ان
ضعف خویش بملاحظه در آمد بستر ان نور همه ممتلی گشت کما یکون فی المراة پس حلاوت
ان کیفیت مستی بخشید همدران اثنا این محرک خارجی پیدا گردید و شد انچه شد.
و از اعظم نعم الهی بر این عبد ضعف یکی انست که در این اعتکاف بتحصیل شرف
اتصال سلسله قراة تمام قران عظیم بقراءة حصص تا بانحضرت صلی الله علیه وسلم از
جناب حضرت ایشان دامت برکاتهم قراءة و سماعا موفق شد و در اثنا ران
بعضی از اسرار جلیله تفسیر لیات کریمات از زبان حقایق ترجمان استفاده نمود
و انرا بمقدار حوصله فهم خود بقید کتابت آورده تذکرة الاوقات فلک النفحات
همدر این افاده ثبت گردانید و از فیض صحبت منبع برکت بر غوامض احتواء فاتحة الکتاب
علی جمیع علوم القران شرف اطلاع حاصل کرده انرا تحدیثا بنعمة ربه الولی الرحیم علی سبیل الاجمال
والایجاز در دریقات پاره مسودات خود که بامر حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
جمع ساخته و بدرایات الاسرار موسوم گردانیده تحریر نموده و از جمله اسرار قرانیه موعوده
این است که حضرت ایشان در تفسیر ایة کریمه و لولا سبقت من ربک لقضی بینهم الایه
ارشاد فرمودند که تدبیر تشریفی مقتضی اهلاک عصاة میشود لیکن مصلحت کلیه که فوق
انمرتبه است برعایت بعضی جهات که دران مصلحت معبر گشته مقتضی ابقا و امهال است
پس این قضیه شبیه بان است که پادشاهی می خواهد که بر شخصی امضا غضب خود
نماید اما او را وعده که سابق بان شخصی کرده مانع ازان امضا می آید پس پادشاه

تذکرة الاوقات فلک النفحات

میفرماید

Marfat.com

می فرماید اگر سابقا وعده نمی کردیم فی الحال ترا هلاک می نمودیم دیگر در تطبیق آیه من
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وآیه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت
بصیرا وآیه لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید
که بظاهر در میان آنها تناقض می نماید چنین ارشاد فرمودند که اشد شقاوة انسان
آنست که ملکیه او را بهیمیه او احاطه کرده باشد بمنزله طایری که او را در قفصی از حدید که منفذ
مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند و همان است دهری یعنی قاعد علوی که بحسب
اصل جبلت در وی مفطور اند بمقتضای میلی که بسوی مبدا در اصل فطرة نهادند از
میل بسوی تعظیم او اشد تعظیم و این معنی ناشی میگردد از اعتقاد تصوف باری الصور باختیار
و اراده و از اعتقاد مجازاة بر اعمال پس کسی که منکر رب مختار باشد یا با وجود اعتقاد
وجود او وی را معطل داند دهری باشد پس این چنین کس چون بمیرد حجاب همتش
بسبب ضعفی که در آن نشاه او را روی نماید شفاف میگردد و آن ملکیة وی فی الجمله بروز
می نماید و این میل مفطور متحرک میشود اما آن موانع علمیة و عملیه که بنسبت باری داشت
او را از وصول مانع آیند و وحشتی عظیم در نفس او هیجان می کند و بانواع عقوبات و تعذیبات
متمثل و متشبح میشوند پس فبصرک الیوم حدید اشارة بآن اطلاع اجمالی است که من
وراء الحجاب او را روی نموده پس آنوقت اینقدر می داند که چیزی هست که ما را
بدان وصول ممکن نیست ومن کان فی هذه اعمی الآیه اشارة بعدم علم تفصیلی است بمعتقدات
حقه و در آیه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتیتک آیاتنا فنسیتها
وکذلک الیوم تنسی اشارة بسوی آنست که وی آن هنگام بحیرت درماند و در دنیا
بعقلی که مورث بینائیست همه چیز را میدانستم الحال چه شد است که بآن ادراک

Marfat.com

تفصیلی روی نمی نماید و نمی داند که ان عقل معاش بود که بدان بصیرت در امور دنیا
روی نماید نه عقل معاد که درین نشاه ثمر بصیرت باشد والله اعلم بالصواب ودر
تفسیر وتبیانا تقان الحکمة ان شکر لله ومن یشکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان الله غنی
حمید آن چنین ارشاد فرمودند که چون انبا رحمت متضمن قول بود بیان آن ان اشکر واقع
بعنی انبار حکمت همین قول ان اشکر الله بود ومعنی شکر آنست که حقایق وکمالات
نفس الامریه هریک از قوای علمیه وعملیه که در انسان ودیعت هستند دانسته بقدر
انها بانها مناسبه نماید وتهذیب ذات خاصه هریک را منهذب سازد تا که بکمالات خود ها
فایز شوند وبهمین فوز اشارة است وفی قوله تعالی ومن یشکر فانما یشکر لنفسه واکرا
امر بجا نیارد خود از کمالات محروم ماند نه انکه نقصانی بمبدا فیاض عاید گردد زیرا که کمالا
بعالم امکان همه بالقوه اند وحصول انها مشروط بشرائط وکمالات واجبی همه بالفعل هستند
وبهمین معنی است اشاره در قول تعالی شانه ومن کفر فان الله غنی حمید پس ازین تحقیق
معلوم گشت که حکمت مرکب است از علم مقدار کمال هریک از قوای واز عمل که بقدر
انهاست تا منهذب شوند وبکمالات واصل گردند ودر باقی سوره لقمان هرجا که ذکر
وصیت لقمان آمده همه بیان جزئیات همین حکمت است یا به نسبت مبدا ویا به نسبت
نفس خویش ویا بنسبت آفاق ودر تفسیر آیه یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک
اللاتی آتیت اجورهن وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات
خالک وبنات خالاتک التی هاجرن معک چنین ارشاد فرمودند که در تقیید
بنات اعم وعمات وبنات قال وخالات بهجرة مکه است که زنان اجنبیه چون در
نکاح رجلی شریف درمی آیند انها را هیچ گونه خیال همسری ان رجل نمی باشد بخلاف
نسای که از قبیله وی باشد وقرابة با و دارد که آنخیال جبلی وی می باشد پس حق سبحانه
تعالی

Marfat.com

تعالی بکاخ انها مشروط بهجره فرمود تا بقدیم عمل صالح از بتها بوجود نیاید ان امر جبلی به نسبت
سید عالم از نهاد انها سر نزند و در تفسیر ایة سبحان الذی خلق الازواج کلها چنین ارشاد
فرمودند که در تقدیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشارة بآن است که خالق مخلوقات
متنوعه لازم است که از جمیع تقیدات مطلق باشد و از همه الوان منزه که نسبت او با جمیع
تقیدات والوان مساوی بود زیرا که اگر تقیدی خاص مقید باشد از وی همان صادر گردد
که بان قید خصوصیتی و مناسبتی ممتاز داشته و صدور جمیع اشیا با تبای و اختلافی که در انها ثابت
و کاین است از همان مبدا تواند بود که نسبت او با همه یکسان باشد و این معنی بدون
تنزه وی از جمیع کیفیات صورت نه بندد و در تفسیر ایة کریمه فسبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء والیه ترجعون چنین ارشاد فرمودند که شریعت هر نوع در تربیت و افاضه لوازم و احکام
وجود آن و ایصال وی بکمال طبعی و کسبی او و انتظام جمیع احوال و اطوار وی علیحده است بلکه
شریعت بر فرد جدا و خاص است پس ایصال هر شیء از انواع و اشخاص بمبالغ کلام وی
و انتظام جمیع احوال وی از ابتدا افاضه وجود تا بلوغ کمال همین است ملک یعنی پادشاهی
ان شیء و ملکوت بمبالغه ملک است و این معنی مخصوص بمتصرف علی الاطلاق است
که بذات خود مطلق و بصفات خویش منزه از جمیع کیفیات بود و نسبت او با همه ذرات
کاینات برابر باشد و در تاویل ایة کریمه تقشعر منه جلود والذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
وقلوبهم الی ذکر الله چنین ارشاد فرمودند که درین ایة اشاره است با انکه وجد از احوال ابتدا است
والخمیان و سکون از مقامات انتها که از خواص لطیفه روحیه است و ان از خواص لطیفه قلبیه و در
تفسیر ایة کریمه لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الایمان فیکفرون چنین ارشاد فرمودند
که چون در حقیقت هر انسان نقطه قدسیه مودع است که همان نقطه مقتضی خصال فطرة گشته

Marfat.com

از توحید و عبادت اما از راه انهماک بشهوات و اتباع شیطان عصیان آن می ورزند و بسوی
مخالفات وی می گریزند و همین است مفت ایشان بر انفس خود پس چون وقت
کشف عطا خواهد شد همین معنی را در مرآت حق خواهند دید پس همان مفت ایشان است
که مفت حق خواهد بود در آن حال زیرا که همان گریز است بسوی نامرضیات نقطه قدسیه
که بصورت جز سلاسل بسوی نار که اشباح نامرضیات حق است برآمده و چون آن عالم
دار الشیوع است از آنجهت اکبر خواهد بود و در تاویل آیه کریمه ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین
که در باب سابقین وارد گشته چنین ارشاد فرمودند که این تقسیم مومنین بین السابقین و اصحاب
الیمین که ورود یافته و در مقام دیگر که فرموده منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باعتبار کمال لطائف ثلثه بارزه است یعنی عقل و قلب و روح که در نبوة افاضه تهذیب
همین لطائف بالاصالة مقصود افتاده نه باعتبار کمالات لطائف کامنه که از کمالات
ولایت است پس سابقین آن طائفه هستند که اخذ باشند از مقامی که قضا آنجا منعقد
میگردد بوجهی از وجوه سبعه نبوة از امامت و خلافت و حکمت و غیرها که در حجة بالغه مشروحاً
به تحریر آمده فهذا الاخذ ان کان بالاصالة فهو النبی والمحدث والمفهم والا فان اخذ بشهادة
قلبه فهو من تماثیل هولاء لکن من زمرة اصحاب الیمین جملة السابقین وان اخذ بادنی مناسبة
او بصرف تقلید فهو ایضا من تماثیل هولاء پس چون بظهور آن حضرت صلی الله علیه وسلم
تدلی الهی مثالی بروز فرمود همه مستعدین اخذ ازین تدلی گشتند الا الله در من کمال وراثة صلی الله
علیه وسلم فانهم یاخذون بوراثته علیه الصلوة والسلام من منبع القضاء الذی هو من احکام التدلی
الذی هو یقین بحسب الاحجار البهیة للملا الاعلی وهو فوق التدلی المثالی پس بنابراین سر طائفه
سابقین ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین گشتند لیکن بعد ظهور تدلی مثالی تهذیب لطائف

کامنه

Marfat.com

کامنه بوجه اتم بر روی کار آمده و باب ولایت مفتوح شد و باب نبوة متعلق گردید کما مر ذکره
پس هر که جمیع لطائف بارزه و کامنه وی لاسیما حجر بهت و انانیة کبری بکمالات متجلی گشت
وی بالفعل قایل شد که جارحه الهی گردد در ظهور و افاضه جمیع کمالات و مناصب الا آنکه
وی را بالفعل نمی دهند مگر آنچه مناسب مزاج و وقت باشد پس گاهی در صفوف سابقین
نشیند و گاهی در اصحاب الیمین و فی الحقیقة او از همه یگانه است و در همه است الا آنکه دوره
بگردد و مثل اهیت آن عروف اقتضاء ذاتی جوش زند پس امثال این احجار بهته را درین
معنی دخلی باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شبی در واقعه
دیدم که در من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد باز چون تامل کردم خود را عین آنجناب یافتم
پس در آنحالت نظر افتاد بر اهلیه ثانیه رحمها الله تعالی که در گوشه نماز می گذارد و بیاة صالحه
بروی هویداست و تعلق ازدواج او با آنهمه فنای کلی در ذات وی صلی الله علیه وسلم و بقای
اکمل بوی علیه الصلوة والسلام در خود می یابم و ازین معنی تعجب می آید که با وجود آنهمه اتحاد بجناب
ختمیه باز صورة این تعلق چیست همدران اثنا بخاطر آمد که این تعلق مثل تعلق آنحضرت است
صلی الله علیه با زینب رضی الله عنها که بلسان ملا اعلی حکم زوجناکها بران مترتب شده و در معنی
این آیت در آنحال واضح شد که در حق کمل مداخلت در امور شهویه دنیویه بمقتضای سعة حقیقة
و جامعیة او بر جمیع حقایق وجوبیه و کونیه را می باشد بخلاف سایر ناس که التذاذ شان
بمقتضای قواهای بدنیه است و واسع الحقیقت و در دار دنیا استیعاب لذایذ بوجه اول
مذکور می کنند و چون در عالم قبر رفت بسبب عدم مطاوعت ماده که مطیه نفس جامعه
او بود و در آنجا تعطل روی می دهد باز چون در موطنی انتقال نماید که مختلط از مثال و جداست
مطاوعت آن ماده بسبب قابلیت موطن عود کند بلکه بر وجه اتم باشد زیرا که نفس ناطقه

Marfat.com

نقطه وحدانیه است که منبع جمیع احکام صورت انسانیه می تواند شد و این ماده که جامع است
در قوة مثالیه و جسدیه امتناع ندارد از هیچ حکمی که صورت تقاضای ان کند پس در انوقت
ان استیفای علی الوجه الاکمل رجوع نماید بلکه در ان ان سریان تمام حقیقت ویرا حاصل شود
اگر جانب شیون ربوبیه نظر کند با جمیع انها خود را یابد و هم چنان و باقیها را مظاهر خویش ادراک
نماید و اگر در حقایق ان امکانیه بیند نفس خودش را در جمیع جزئیات ساری یابد و بهم
قوای و حواس التذاذ مناسب انها حاصل نماید بالجمله رابطه ان مرحومه بوجه اختصاص و امتیاز
کلی با خود در ان عالم ظاهر گشت و بعد نقل این رویا ارشاد فرمودند که وی رحمها الله تعالی بارها
بصورت صالحات و البته فاخرات مشتغله بالعبادات بنظر آمده و ویرا بصفت طهارة بسیار
ستودند تا انکه فرمودند که اکثر احیان در خاطر خلجان می نمود که فرودن انحضرت صلی الله علیه وسلم
در حق حضرت عائشه رضی الله عنها که جبرئیل در لحاف وی رضی الله عنها نزول می فرماید و بر فراش
عائشه تبلیغ وحی می نماید دون غیرها من امثالها چه وجه دارد موجب خصوصیت چیست تا انکه
تزوج مرحومه بر دره مذکوره صورت گرفت انشبهه مرتفع گشت که هیئة طهارة و نور انرا در خود با او
در هیچ حال هر چند که چند کلی با طهارة داشته باشد فتوری ندیدم و وجه ان ظاهر شد که عکس طهارت
جبلی ان عفیفه می بود که در ان حین هم که ورة حال از منافی طهارة را از مداخله باز میداشت
و سر ان واضح گردید که هر چند کسی بخلة طهارة متصف باشد چون احوال طاریه که ضد ان باشند
از طرف ثانی پرتو اندازند جمال ان خلت را معمور کیفیت خودش میگردانید مگر درین صورتها
که جانب دیگر نیز بنور طهارت و متصف بصفة نظافت باشد هیات خارجیه و نسبیه
داخل نمیتواند شد پس سر اختصاص حضرت عائشه رضی الله عنها بنزول جبرئیل در فراش شان
همین معنی بوده است والله اعلم افاده سنه شصت بعد هزار و صد در ماه شعبان چون رمضان المبارک

که میعاد

Marfat.com

که میعاد اعتکاف بود قریب رسید دران ایام از بسکه شدة بارش بود بسبب طغیان دریای
جمن وغیره که در نواحی باره وشاه جهان اباد واقع اند سیر وسفر نها متعذر می نمود این بنده را که
کاتب حروف است بملاحظه این امور بغایت اضطراب کلوگیر شد که اما درینوقت چگونه سعادت
حضور وشرف مجاورة استانه منبع النور حاصل خواهد شد پس قصه این صعوبت واضطراب
بجناب قدسی حضرت ایشان معروض داشت از انجناب سرافراز نامه باین عبارت عنایت شد
که تمام سال در همین خیال می گذرد که در چله رمضان با دوستان خالی گذرانیم وبیاسائیم بهر کیفیت
خود را معاف نباید داشت خدایتعالی راه را سهل خواهد گردانید امیدواری از فضل بی علت او
همین داریم انتهی پس وقتی که این کرامت نامه که هر سطرش کمند جذب قلوب بود شرف نزول
ارزانی نمود دل فدویت منزل را چنان بیقرار ساخت وچندان در قلق انداخت که از غایت
شوق وولهٔ سر را از پا نمی شناخت واندیشه صعوبت راه بخاطر هرگز راه نیافت پس از همان ساعت
که احرام طوف کعبه مقصود الیست نفس مبارک جلوه گری کرد وموافق ارقام قلم کرامت توام
بی کم وکاشت ظهور نمود باران که هر روز بلا ناغه می بارید از زیرش بایستاد که محفوظ ومامون
از شدائد راه در انمقام فیض نظام رسیده جبین را از خاک استان درایت اشیان نور اگین ساخت
وچون شرف تقبیل اقدام مبارک حاصل نموده بجمعیت خاطر در مواجهه شریفه نشست همانوقت
مطر شده هرچه تمامتر بارید گویا انتظار وصول بمنزل مامول میکرد پس یوم ثانی ان بشرف
اعتکاف ومجاورة عتبه علیه تشریف یافت ودران ایام انچه از فیوض حضور کرامت صدور
نصیب این بنده میشد بیان ان وادای شکر بران از حد وعد بیرون وافزون است ؎ شکر
فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ٭ که اگر خار وگر گل همه پرورده تست اکثر اوقات که در خلوة
خاص باری یافت بارشاد اسرار بلند ومعارف ارجمند سرافراز میفرمودند روزی مخاطب

Marfat.com

فرموده کلمه بر زبان فیض ترجمان کلمه جاری نمودند که این فدویت کیش امرا حاصل تمام اعتکاف
انگاشت که فلانی از بودن تو نهایت انس می یابیم و راحت تمام حاصل می شود ؎ کنون
چون شه مرا برداشت از خاک ؛ سر دگر بگذرانم سر ز افلاک .. روزی این خاکسار بسعادت
حضور مستسعد بود ارشاد فرمودند که بعضی اوقات ملایکه سفلیه بنظر می آیند مانند قطرات نورانیه
اما نه بوضعی که نه محسوسه بحاسه بصر فقط باشد و نه بوهم و خیال بلکه بین بین هر دو توان گفت و بمسامحه
توان قایل شد که بچشم دیده میشود و حقایق انها معلوم می گردد که چنانچه حشرات هوایی باشند
که هوا را تعفن مناسب بهم میرسد که استعداد افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس همانوقت نفوس
مناسبه ان ماده مفاض بران میشوند بسان و بدان ارضی هم چنین در عنصری که انجا هوا غالب باشد
و دیگر عناصر مغلوب تغیری لطیف و تعفنی شریف در اوقات محموده و قرانات مبارکه
مسعوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس نوریه مفاض می شوند و ان ماده اگرچه تعینی و تقرری
که جسد و مطیه ان نفوس نمی تواند شد و متلاشی نگردد لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
بلکه اشکال نامشخصه بر میدارد و مدور یا مثلث باشد خواه مسدس یا مسطح و در وقت افاضه
ان نفوس هر ستاره را که حکم می باشد این ملایکه از جنود همان خواهند بود پس بعضی بحروف و الفاظ
خصوصیتی دارند و موکل انها باشند و بعضی بچیزهای دیگر و بحسب امتزاج احکام کواکب حقایق انها نیز
اختلافی بهم میرساند و اقسام لا تعد و لا تحصی بظهور می آیند که و ما یعلم جنود ربک الا هو اشاره
بهمان تواند بود و این قسم ملایکه را جزی از علمی و تجلی معلوم نمیشود بلکه همین یک نورانیتی می باشد
از قسم نور طهارت که از انوار معنوی است و ان ملایکه که قسم جن اند قسم علیحده اند و ایجاد انها
بمنزله ایجاد انسانی و جنی است و انها که در امکنه متبرکه مجالس و ذکر طواف می کنند همان قسم اول اند
و قسم دیگر در مرتبه ثبوت از تجرد حرف تعینات ظهور می یابند که نور محض اند و همان را عقول

می نامند

می نامند و این قسم از تجلیات عالم ایجاد دانند مانند انکه کسی کره سازد پس لاجرم است که ایجاد
ان متضمن ایجاد منقطع و محور خواهد بود و حقایق کمل افراد انسانی همه را مرتبه متقرر و متقرر نبود بعکس
ازین افراد می باشد که بوی تربیت نشاء از نشات مربوط نبود و بوجه من الوجوه ذیراکه این
فریق از وسایط وجود و ایجادی باشند دیگر ارشاد فرمودند که قسم از تجلیات الهیه ان
می باشد که چون در حق شخصی داعیه مقدسه در ضمن بلا ایجاد منعقد شود که دیر الصورت الهی خطاب
کرده آید پس ان هنگام از بعضی اجزاء کثیفه هوایه ماده شفاف انعقاد پذیرفته هیولا صورت
الهیه کسرد د گویا ان حبیب رب الهی بنفس ناطقه وی باشد چنانکه چون کسی را در ان تخدیق نظر نماید
و نظر وی در ان خوض کند از راه هم ملا اعلی ناظر میگردد و تا بدات بحث و سبب این قسم
تجلیات بر ماده هوایی است که ماده هوا تا بشریت راز و در قبول می کند و ارشاد فرمودند که خطاب
مخصر حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که قصه ان در توریه مذکور است گویا بالمشافهه بود
که حق سبحانه تعلیم فرموده بود و برای استمزال و استظهار همین قسم تجلیات و این از اعظم مناقب
حضرت موسی بوده والله اعلم شبی بین الشابین بنده کاتب الحروف شرف حضور داشت که

ذکر تجلی اعظم

ارشاد فرمودند که نقطه تجلی ذات که بر لسان قوم جاری است اگر از ان شهود نقطه ذات
صرف که فوق اعتبار ثبوت و وجود است مراد داشته شود اگر دوام ندارد و گاه برق الطیفه
می باشد و اگر شهود تجلی اعظم بی ملاحظه اسما و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند شد
الا انکه گاهی ازان ذهول رویی دهد و ارشاد فرمودند که در باطن یعنی از راه حجبت بان استناد
است اما لطیفه سریه در وقت شهود و بر امقید تقیدی میسازد لیکن این تقید از جانب همین
لطیفه میخزد و سبب ان است که حقیقت در نهایت نازکی و باریکی است زیراکه همان نقطه صرفه
است که در نفس کلیه تبدیلی نموده وارشاد فرمودند که ان تجلی اعظم این اجمال نبهت را که نموها

Marfat.com

ان تجلی لنمودوع در حقایق کمال عدار خود میبارد بعد این اجمار بعد بعض تعلقات بمنزله شعاع
و لیشوند و کسوت و لباس دیگر شوند پس این معنی سبب بروز ان تجلی به بزرات مختلفه میگردد و ارشاد
فرمودند که چون فردی از افراد و بحقیقت حجر بهت خود این معنی را مقام خویش یابد بهمه علوم و معارف را
پس پشت می اندازد و شعر و طلعت اطوار العلوم بغرته تنوع کما ما جمعت لشارتوا کل نما نبیا متحقق کرد
کما انکه همان تجلی اعظم علمی را از راه این شخص اظهار فرماید پس دران وقت لسان وی بدان
جاری گردد روزی ارشاد فرمودند که وجدان تجلی اعظم که اگر انرا برویه تعبیر کرده آید بعید هست
چنان استیلا یافته که بسبب ان اکثر احکام و کیفیات قلبیه ضعیف گشته زیرا که ان احکام رنگ
و کیفیت ما نقطه ما میگیرند ولی کیفی و بیرنگی اینمعنی نفی انها می نماید و همین حال است در مقامات
و واقعات که غلبه ان حال انها را مثلا شی میبارد للسر المذکور فی الکیفیات القلبیه ایضا و قتی
ارشاد فرمودند که در نظم ظهور کمالات تجلی اعظم که بسبب احاطه بهت لواء کمال می باشد تربتی
منظور افتاده است و این معنی از لوازم وجود این نشاه است چنانچه مکون کره مستلزم است مرکز
و منطقه و محور و نقاط را بالبیت التی واقع لها مع المرکز پس اگر شاملی و کمالی از کمالات تجلی اعظم
بواسطه حجر بهت فردی کامل از قسم احوال یا علوم وقتی ظهور نمود پس اگر بعد ازان کاملی دیگر وجود
آید لازم است که علم و معرفت یا هر چه غیر ان از قسم کمالات باشد که از حقیقت این کامل یابی
جوشش زده متفرع و مترتب بر حقیقه کمالیه کامل اول خواهد بود مثلا حکمی که تجلی اعظم را باقتضای حجر
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ظهور فرمودان بود که حضرت تجلی اعظم در سور ناسوتیه
بر فردی نمود و احکام خود را اظهار میفرمود باز چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بوجود آمدند ان حقیقت مقدسه نفس ناطقه ایشانرا منصه خود فرموده اظهار احکام خویش
نمود چون ایشان ازین عالم مرتفع شدند تاهی غالب آمد حکمان ماکان و بعد ازان چون دات

Marfat.com

جامع کمالات خاتم الانبیا علیه الصلوة والسلام بظهور آمد ان حقیقه کمالیه الهیه با وجود ظهور ان بر منصه
نفس ناطقه کامله نقاب عبدیه بر روی خود گرفت معهذا ذات مبارک ایشان مصدر آثار هر دو آمد
مرج البحرین ملتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و چون دوره نبوة مقتضی گشت و باب ولایت
مفتوح شد هم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کمالیه بصور مترتبه متفرعه بظهور آمد و این حکایة افراد
کمل است اما بوجود مجدد همان کمال اول رونق و نضارة می کرد نه کمال علیحده بظهور آید دیگر در
بیان اسرار آیه کریمه فبهداهم اقتده چنین ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوة الله
وسلامه علی نبینا و علیهم بیکیک کمالی مخصوص بودند و دران کمال رسوخی و ناصلی داشتند
پس زمان فیض توامان وجود اکمل الرسل خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم رسید و نفس کلیه که حاوی
ان جمیع نفوس موصوفه بکمالات خاصه بود با کمال سعه و اشتمال خویش بصورت نفس ناطقه
مقدسه آنحضرت تنزل نمود پس ان جمیع نفوس متضمنه رقایق این نفس کامله قدسیه گشتند
و همه کمالات انها بهیئة اجتماعیه در این نفس مودوع شدند پس بالضرور بتحقق ارادی و اتصاف
قصدی و عمل بموجب همه انها مامور شدند و چون هر یک از ان اشخاص کمل دران کمالات در
سابق زمان ناصلی پیدا کرده بود در این نفس مقدس بعد از ان ظهور نمود این معنی را بلفظ
اقتدا تعبیر فرموده شد دیگر ارشاد فرمودند که در وقت اشراق روز چهارشنبه چهاردهم
رمضان المبارک در حجره اعتکاف غنودگی حاصل شد حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در خواب دیده شد بر فیل سواری اند اما عماری که بران سوار اند بر طور عماری بلاد
ما نیست مثل زین چیزی است که نزدیک گردن او بستند و جمعی همراه ایشانند و بر همان
فیل شخصی نشسته است گوشت را در روغن بریان می کند چون این صورت مشاهده کردم
بخاطر من می گذرد که هر قوم را رسمی جدای است و شعار سخاوت بحسب رسم قوم ایشان

Marfat.com

همین بود کہ طعام ہمراہ ایشان نخستہ میبرند بعد ازان از فیل فرا امدند و بسالمی ورشش نمودند و سفرہ درمیان
آوردند دران اثنا ہر وقتی کہ چیزی کوشت بریان کنند و تیار نمایند پیش ایشان می گذارند و ہمان
حضور ایشان نان و ہمان کوشت بریان بمردمان میدہند من ہم بخدمت ایشان رسیدم التفات
فرمودند و در صحنکی کہ خود ازان می خورند مرا اشارہ کردند کہ بخورم بخوردن شروع کردم بعد مجلس
طعام مرا خطرہ پیدا شد کہ من زبان عربی میدانم نہ عبرانی اگر حضرت موسیٰ زبان عربی میدانستہ با
طریق افادہ و استفادہ مفتوح می تواند شد والا بچہ ایشان فرمودند من زبان عربی کم میدانم بعد ازان خواستم
کہ چیزی از توریت بر ایشان گذرانم لیکن در تامل شدم کہ توریت عبرانی است و من زبان عبرانی را نمیدانم
باز بدل خود گفتم خوب دو سہ کلمہ از ہمان زبان باید خواند تیمنا و تبرکا بعد ازان نسخہ توریت حاضر شد کہ
عربی بود ازان نسخہ ارقصہ تولد شدن حضرت اسماعیل و اسحاق برای حضرت ابراہیم علیہ السلام چیزی
خواندم بعد ازان شخصی از برایم آمد و شکایت مسلمانان کہ الحال بر بلاد ہندوستان تسلط اند در میان نہاد
باین تقریب فرمودند چون درین شہر رسیدم طرفہ مردم دیدند و بعضی بی باکیہای ایشان ذکر کردند فقیر عرض
کہ در ملت مصطفویہ فرق نوایت کہ ضال مضل اند بسیار پیدا شدہ اند این ہمہ بی باکیہا از ہمین مردم است
از انجملہ سہ فرقہ در ہندوستان بسیار اند یکی فرقہ زنادقہ و ملاحدہ کہ قرآن را بر معنی باطنیہ حمل می کنند چنانکہ
در قرآن عظیم قصہ حضرت موسیٰ علیہ السلام و غرق شدن فرعون بر دست ایشان مذکور است این فرقہ می گفتند
کہ معنی این آیہ آنست کہ قوت ملکیہ نفس ظاہر شد و قوت بہیمہ را ہلاک ساخت چون باینجا رسیدم حضرت موسیٰ
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام تبسم کردند و فرقہ دوم اثنا عشریہ کہ می گویند بعد الحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
خلیفہ این اعم الحضرت علی مرتضیٰ بود بعد ازان یازدہ کس دیگر باثبات می کنند و درین تحریفہا دارند بعد ازان
پیدا شدیم در دل داشتم کہ بگویم فرقہ ثالثہ قومی کہ در فروع علو دارند و مجتہد رایہای حاجی شرع دانستہ اند
اما این فرقہ سیوم را مذکور نکردہ بودم کہ پیدا شدم دیگر چون لیل ثانی از اوتار عشرہ اخیرہ یعنی لیل ثالث و عشرین

رسیدن او نزد طاہر خان و طاہر خان را ملاقات نمودن و خواستن او را بہ ملازمت خود و نپذیرفتن او و رفتن او بہ ملتان و ملاقات نمودن او با شیخ بہاء الدین زکریا و ارشاد او و مراجعت نمودن او بہ دہلی و ملاقات نمودن او با سلطان شمس الدین

اثنا عشریہ

طاہریہ

سلک ملازمت

Marfat.com

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است همدران وقت تنبیه
بر زبان اسرار بیان جاری شد که کل چون ازین دار انتقال می نمایند قصد و همه
عادت از ایشان مسلوب می شود پس همان تجلی اعظم بهر رنگی که بر می آید در ایشان
سریان نموده و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از اوتار این خاکسار بین
العشائین شرف اندوزی حضور داشت که یکایک ارشاد فرمودند که فتح ابواب
السماء و نزول ملایکه که در باب شب قدر وارد شده عبارة از ظهور قوة مثالیه
درین عالم و از تمثیل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این معنی امشب
تحقیق دارد پس در آن وقت این بنده انوار معنویه را محسوس یافت تا که چهره مبارک را
مشاهده میکرد که گویا آن انوار نقاب حاجب از ابصار میشوند و عجب سکونی
و انسی بان می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند خواجه محمد امین که امام جماعت
بودند نقل کردند که سه دوگانه از تراویح باقی مانده بودند که مرا حال عجیب در گرفت
چنانکه گاهی مثل آن کم روی داده بود و در آن ساعت چون بسوی جوانگاه کردم آنرا
از انوار مشحون یافتم و حافظ نقل کردند که از آن ساعت قوت علمیه را در خود مضاعف
می یابم و معرفت دو بالا گشته پس جمیع اصحاب مهیا احیاء شب شده بنماز اشتغال
نمودند و خود حضرت ایشان بنفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
و وضو ساخته اندرون معتکف مشغول شدند و این بنده حافظ جیو بر در حجره اعتکاف
بنماز مشتغل شدند و در آنحال حافظ جیو گفتند که این حجره را از انوار و فیوض مملو و مالا
مال می یابم و ازین معنی استغراب و استعجاب می نمودند و در خاطر این بنده خطور کرد
که اگر حضرت ایشان مرا ندا فرمایند هم در نماز اجابت نمایم ناگاه چون عمیم بنام این

Marfat.com

بنده ندا فرمودند که فلانی بس زود تر بر در حجره رسیدم وحضرت ایشان بدست
مبارک در را وا نموده درون خلوهٔ خاص در مواجهه بجلوس اشاره نمودند
واین قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهوری دارد چون ان حال استکشاف
تفصیل را بر نیافت جرأت نه نمود و خاموش در مواجهه نشست و زمانی دراز
بشرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون روز شد و در خلوهٔ خاص
بار یافت شرح ان کلمه را از جناب مقدس دریوزه کرد ارشاد فرمودند که یک
نقاب برزه مثالیه تجلی اعظم بروجه اتم واجح ظهور میداشت و شیخ محمد مراد مدحش
که از مستفیضان جناب ولایت بود و در محراب مسجد خاص معتکف همدران شب
بعضی علامات لیلة القدر در واقعه مشاهده نمود و تحقیق ان متعین گشت و چون شب
بست و هفتم رسید و لیل ختم القران نیز همان بود مردمان کثیر از طلبا و علما و فقرا و امرا
جمع آمده و هجوم آورده از دعا رجناب مقدس تبرک جستند و حضرت ایشان
ان شب را احیا فرمودند و اکثر ارادتمندان نیز از مجاورین استانی فیض اقتران و غیرهم
بشرف احیاران لیل مشرف شدند و انحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
که درین شب انس و راحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت تهجد دستهای
کرامت پیمای بر داشته بدعا رخیریت هر دو جهان و حصول مطالب ظاهری و باطنی
همه را نواخته و چون شب بست و نهم رسید فرمودند که این لیل اخر ادتمار است
احیاران باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حجره خاص مشغول شدند و جمع
مجاورین حوالی خلوهٔ خاص بطاعات و عبادات قیام نمودند و قریب سحر چون این
بنده اندرون خلوه بار یافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند

Marfat.com

بودند نه قوای مثالی و این لیل برکتی تمام داشت اما آثار ظهور قوای مثالی را هر کس ادراک میکند
بخلاف آثار قوای روحانی که دریافت آن مخصوص به بعضی می باشد و چون روز شد
ارشاد فرمودند که قبیل طلوع صبح غنودگی روی آورد دران میان مشاهده افتاد که مجلسی است
بس عالی که درانجا احباب هم حاضرند و دیگر مردمان اجنبی نیز و گویا احوال آن مجلس برما
عرض می نمایند پس اکثر یاران خود را متادب و با خضوع یافتم و بعضی که چندان خضوع
ندارند نیز از صورت انسانیه بهره میدارند و دیدم که دو مار هستند یکی ازرقم و دیگری
برنگ سبز و سفید اما هر دو خفیف اللون پس آن خواجه ابوالخیر بآن هر دو مار اشاره
کرده می گوید که این هر دو مار فلان شخص است و یکی را از اهل دنیا نام برد و گفت که چون
بیرون خانه بر می آید این رنگ دارد یعنی ازرقم و هرگاه اندرون خانه خود میرود سفید
و سبز میشود و گویا از اهل آن مجلس شخصی است که گاه گاه پیش می آید چون نوبت
عرض آن رسید عزیزی از یاران ماوی را میگوید که این هجو شخصی است که چون ذکر اصحاب
رسول در میان می آید سینه خود را می کوبد و می گوید که هی هی این چنین کردند و آنچنان کردند
و هم ازان میان شخصی است که ازان مجلس برخاسته بهقه نوشی مشغول شده چنانکه
آواز آن بگوش میرسد پس این خاکسار را فرمودند که گویا تو کلمات او را ناخوشی
و خشونت می گوئی که این چه بدکار است و چه بد وضعی است که این شخص اختیار کرده
بعد ازان بیدار گردیدم و ارشاد فرمودند امروز که شنبه یوم عید است وقت دوپهر
در خواب دیده شد که شخصی سوال می کند که علتی که موجب قیام قیامت و بعث
رسل باشد چیست خدایتعالی دران ساعت علمی عظیم در دل انداخته است
و باواز بلند تقریر میکنم میگویم که وجود و عدم متعاقبین اند چنانچه ذات الهی یک اقتضای کرد

Marfat.com

که تفصیل ان وجود عالم است هم چنان او را اقتضای خواهد بود که تفصیل ان عدم محض
است پس وقتی بود نی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون افتاب نزدیک
بطلوع رسد واجب است ظهور تباشیر صبح هم چنان چون عدم نزدیک رسید واجب است
وجود قیامات یعنی حوادثی بظهور رسند که قریب گردانند عالم را بعدم محض و این است
سبب قیامت و واجب است که برای مردمان داری باشد که هم با جمعهم خلع جلباب
بدن نموده انجا روند یعنی عالم برزخ بعد ازان داری باشد که قوای مثالیه در اجسام
حلول کنند یعنی حشر و چون مردمان را در برزخ و حشر سعادتها و شقاوتها روی خواهد
داد که منشا انها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکیم حقیقی
مترشح شدن این علم بر خلق تا حصه عظیمی از ایشان سعدا شوند بسبب قهر قوة
عاقله ایشان بر قوای سبعیه و بهیمیه و امتلا قوة عاقله ایشان بان علم حق و چون هر فرد
قابلیة ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شخصی که در اصل فطرة رفیقه از وی مناسبت
دارد بتجلی اعظم و رفیقه از وی مناسبت دارد بملا اعلی تا این علم بکمال در وی
مترشح شود و قوه عاقله او قاهر باشد بر قوه سبعیه و سبلیه بر بهیمیه او برای دو وجه
یکی انکه مانعی ازین قوای در ترشح این علم بظهور نرسد دیگر انکه صورة سعادت
نوعیه بکمال در وی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه بر اقران و قهر عالم ودیعت
نهاده باشند برای انکه تا علم را مقهور این علم بگرداند پس عنایت الهی این شخص را
ذکر لطف خود ساخت و بر ایشان او علمی که منجر از عالم برزخ و حشر باشد القا
فرموده تا علومی و اعمالی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
سبب رسل افاده خواجه محمد امین ولی اللهی در فواید آورده اند که حافظ محمد افضل

امام

Marfat.com

امام مسجد اکبرابادی که از محبان بندگی حضرت ایشان است روزی مثنوی مولوی روم
قدس سره می خواند قصه بلال مؤذن رضی الله عنه و مشاجرات او با زوجه اش عند
الاختصار که مستغنی است از بیان آغاز نمود در اثنای ان آثار وجد و بکا بر حضرت ایشان
نمودار شد این معنی نظر بر کمال رتبه تمکین بندگی حضرت موجب استغراب حاضرین و غائبین
گردید گستاخی نموده کشف این سر التماس نمودم فرمودند هر لطیفه استیفاء حظ بمقتضای
مقام خویش می نماید و حالت وجد و شوق که مخصوص لطیفه قلب است در حال سماع
داستان مذکور بر دل غالب آمد و باستماع قصه بلال رضی الله عنه خاصه شوق و رغبتی از
قدیم داریم و هم در بعضی احیان تشتت خاطر رجوع بلطیفه قلبیه واقع می شود و آثار مقتضیه
ان ظهور می نمایند افاده در هنگامه احمد خان افغان که بر اهل بلده شاه جهان اباد بغایت
اضطراب بود و همه کس بر انفس و احوال خود خائف بعضی مخلصان حضرت ایشان
چنانچه خواجه حبیب الله کشمیری و عمر خان قصوری از کمال اندیشه بجناب کرامت مآب
عرض نمودند که درین فتنه و فساد اسباب خود کجا بریم حضرت ایشان بتصریح فرمودند
که ما و همه مخلصان ما بلکه تمام اهل شهر درین شور فتنه انشاء الله تعالی محفوظ خواهیم ماند
و خدا تعالی لطیفه پیدا خواهد کرد که امن از جمیع وجوه بظهور خواهد آمد پس هم چنان واقع شد
که افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راهی که آمده بود برفت و شهر از صدمه
ان محفوظ ماند افاده در ایامی که محمد شاه بر سریر سلطنت قایم بود جمیع ارکان دولت
بکارهای خود مشغول اما صورت فتنه نموداری می داشت حضرت ایشان بعبد المجید خان
کشمیری گفتند که صورت این دولت برهم خواهد خورد درین هیات مجموعه تغیر کلی
خواهد شد و در جمعیت شما هم خللی راه خواهد یافت اما از فضل خدا تعالی امید است

Marfat.com

که ابروی محفوظ ماند ما هم داعی بالخیر در حق شما هستیم پس عنقریب ازین ماجرا وزیر ازین
عالم انتقال نمود و بسی امرا در جنگ افغان کشته شدند و بعد ازان پادشاه قضا کرد
و نخشبی هم وفات یافت تا که هیچکس از ارکان قدیم قایم نماند و خدماتی که بعبد المجید خان
تعلق میداشتند در اول جلوس احمد شاه همه بدیگران مفوض گشتند و شیرازه جمعیتی
که وی میداشت از هم پاشید اما بیمن توجهات عالیه جناب کرامت مآب با وجود
عزل معزز ماند افاده روزی خواجه محمد صالح سمرقندی ده بیدی که با میر جمله فرخ سیری
قرابتی دارد بجناب حضرت ایشان آمده اداب نیازمندی بجا آورده معروض داشت
که فرزندی دارم که ویرا نذر حضرت کرده ام و غلام این جناب ساخته ام و قصه اش
آنست که روزی بشرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم و دران ایام مرا پسری
متولد شده بود قریب بست پنج روزه چون از خدمت رخصت یافته بخانه خود رفتم
دیدم که همه مردمان خانه در گریه و زاری اند چون از انحال استفسار کردم گفت که طفل
شیر را گذاشته است نمی نوشد و حالتی صعب دارد چون لحاف از روی وی برداشتم
دیدم که چشم های وی برگشته است و نظر بر شفقت دوخته و صورت مرغ بروی
نمودار است دران ساعت حال ویرا بجناب حضرت عرض داشتم حضرت
قدری آب دم کرده عنایت فرمودند چون انرا در حلق وی چکانیدم همین که قطره
بگلویش فرو رفت گویا بقالبش جان در آمد و هوشیاری یافت و شیر نوشید
پس ازانوقت ویرا نذر حضرت کرده ام اکنون چهارده ساله شده انشاء الله تعالی
بخدمت رسیده شرف ملازمت حاصل خواهد نمود افاده سنه شصت و یک
بعد الالف والمایة که حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعتکاف اربعین فرمودند

نیز افاده در هفت ورق آمده است

بنده

Marfat.com

بنده کاتبحروف نیز از جاذبه عنایات جناب کرامت مآب که ظاهرا از راه مکاتبات
و باطنا از روی توجهات شاملحال وی بودند ببدرقه فضل الهی و روایل نصف اخیر شهر
شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوس حاسیه نشینان انجمن ولایت مسکن
مشرف گردید و در سلک معتکفان حوالی معتکف منبع الشرف که مصداق هم قوم
لا یشقی جلیسهم بودند سعادت انسلاک یافت و کرامتی که درین ایام سعادت
التیام نصیب خاکسار شد این بود که هر وقت از لیل و نهار که می خواست بخلوة خاص
بار می یافت و با قاضه و ارشاد و معارف خاصه و اسرار غامضه مختصر از انجناب
مشرف میگشت و انها را تذکره لیلک الاوقات المبارکات بقید کتابت در آورده
سرمایه سعادت خود انگاشت جمیع خدام ذوی الاحترام که شرف مجاورة دریافته بودند
هر یک بحسب استعداد خود از فیض ظاهر و باطن بهره اندوز گشتند خواجه محمد امین نقل
کردند که وقت جلوس اعتکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توجه بشغل باطنی زیاده
تر تقید باید نمود که انشاء الله تعالی در اندک سعی کشایش بسیار خواهد شد پس لمثالا
للامر وقتی متوجه شده نشستم بمجرد توجه حالتی روی آورد که ما را از مار بود و تا مقدار یکپاس
و کسری بنوعی غلبه داشت که طاقت چشم وا کردن نگذاشت و بعضی اسرار که در آن
ایام بر خواجه موصوف واضح شد در قسم ثالث در بیان احوال شان مثبت گشتند
و حقایق آگاه شاه نور الله در آن ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم العزیز را
دیدند که میفرمایند که بابا عارف آنست که هر که ذره از وجود او عارف باشد
و ممتلی از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیری بود روزی از آن ایام برکت
التیام وقتی صبحی بنده کاتبحروف در خلوة خاص بار یافت در آنحال جناب حضرت

بدکه المبارکات

شرح حجر بهت

Marfat.com

ایشان را دید که استغراقی عظیم دارند ساعتی در مواجهه شریف نشست و بمقدار
حوصله استعداد خود از فیض خاص ممتلی گردیده بمقام خویش باز آمد چون بین العشائین
شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوة شدم خواستم که متوجه
شوم نه قلب را یافتم و نه روح را که بان توجهی نمایم مگر کیفیت اجمالی حجر بهت حاضر بود
همان متوجه گشتم اضمحلالی قوی حجر بهت را در تجلی اعظم روی نمود باز ارشاد فرمودند
که در نفس کلیه که تجلی اعظم ظهور فرموده نمونه ان تجلی در هر نفس جزئیه که تنزلات
ان نفس کلیه اند مودوع شده و همان است حجر بهت و چنانچه در ظهور نفس جزئیه
تحلیلات طبعیه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه بحیوانیه و از ان بانسانیه
رسیده هم چنین تحلیلات کسبیه و ریاضیه واقع میشوند تا که حجر بهت باز بتجلی اعظم
پیوندد و دران مضمحل شود و ان تجلی اعظم را غذای خود سازد یعنی این نمونه تعین
خود را که درین نفس جزئیه وی را عارض شده بود از خود افشانده مطلق شعاع
ان تجلی گردد اما مع هذا وی را باین نفس که منشا تعین وی گشته بود ربطی نفس الامری
باقی می ماند و همین علاقه راه مناسبت تجلی اعظم با افراد امکانی است و از همین
راه نزول سرایع و نوامیس و علوم الهیه میشود بر انبیا و اکمل اولیا و همین رابطه است
که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این معنی انست که شمس چون موجود شد
در وی لطیفه وهنیه هست که ماده شعله می شود که صور دران مودوع است و همان است
مثال حجر بهت که نمونه نور انوار است و شعله مثال نفس ناطقه و فتیله و چراغ و لطیفه
وهنیه بمنزله استعداد ارضیه و جسدیه نسیمه است که مستوجب افاضه نفس ناطقه
شده پس تا که شب است و افتاب در پرده اختفا است خیار سراج بیعتی

کردیر است

Marfat.com

شرح

که وبراست براب وتاب خود است وامتیازی تمام میآرد وچون روز شد والوا
برآمد وظهور نمود صنوبران سراج دران متلاشی گشت واز اشعه وی گردید چنانچه اورا
هیچگونه امتیازی نماند اما با وجود این صنوبر متلاشی را بان سراج که منشا تعین وی شده
بود رابطی فی نفس الامر باقی است وارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگرچه نفس
ناطقه وجمیع قوای بسبب اضمحلال حجر بهت متلاشی میگردند اما این نیست که قابل
نعیم جنانیه نمانده بلکه افاضه ان نعیم برانها بروجه اتم واکمل خواهد بود زیراکه الحال احاطه دوستی
دیگر یافته اند که قبل از تلاشی نبود دیگر ارشاد فرمودند که حضرت تجلی اعظم را با حجار
بهیه کمل بحسب اقتضای ظهورات مصلحت کلیه نسب مختلفه می باشند مانند
نسبت های شمس با کواکب که گاهی بر مثال مقابله است ووقتی محاق وزمانی
ثلث ویا تسدیس وساعتی نظر مودت ومقتضای هریک ازین نسبت
وجهات ونظرات علیحده است پس در بعضی احجار بهیه بحسب ان نسبت
که باوی است ظهور صورت تذرع لاهوت در ناسوت است ودر بعضی عبدیت
محضه وبا بعضی مودت والفت وبا بعضی ازین احجار تجلی اعظم را نسبتی است
بی کیف ورای این نسبت مذکوره وسوای این جهات ونظرات مشهوره گویا
نظر او از غیب صرف وبی جهتی محض می روید وبی تعینی وبه هیزیکی خالص می جوشد
ونور او چنان است که گویا چیزی نبود ناگهان احکام او ظهور می یابند ودانسته
نمی شود که از کدام جهت آمدند ومقتضای ان معنی صرف تیقظ است وادراک
سر هر چیز ونکته فهمی وهر کلام وهمین است اصل حکمت وبهمین جهت انشخص
بمنصبی خاص متعین نمیشود دیگر ارشاد که چون در حقیقه کامله انحضرت صلی الله علیه وسلم

Marfat.com

خوضی واقع می شود عجب عمومی ادراک کرده می آید که از کمال عموم وسعت جمیع
حقایق را احاطه نموده گویا عنوان تمام حظیرة القدس شدند وانا فتحنا لک فتحا مبینا
اشارة بهمین است بعد از ان در تدقیق حقیقه جبریلیه معرفتی بیان فرمودند که افهام
از ادراک ان قاصرند و بنده کاتب الحروف از انچه که از پرتوه فیض خاص
بروی روشن شده بود عرض نمود که چنانچه هر فرد از افراد موجودات از راه اسما
وصفات بر جمیع مراتب تنزلات مرور نموده درین نشاء متشخص و متعین
گردید پس این راه وسایط است مر وصول سالک را تا بذات دیگر انکه
انا کبری که در انی انا الله اشاره بدان است وان چیزی که فوق از ثبوت
و وجود است واین انانیات جزئیه ظهور وانفسار همان نقطه فوق الوجود است
همان حیثیت صرافة وهمین است وجه خاص که توجه بدان وجه موصل بذات صرف است
بمعنی امیزش اسما وصفات چنانچه سلوک براه اول مثمر وصول باسما وصفات
پس توجه بوجه خاص که مصطلح قوم است همین است یا چیزی دیگر است ارشاد
فرمودند که این معرفت صحیح است اما انچه مصطلح قوم است عبارة از محافظت
صورتی است مقدس که بر لطیفه سر نازل می شود واین معرفت که ذکر نمودی غامض
است واز شعب ان معرفتی است که سابقا مذکور شد وهر کس بدان پی نمی برد
ومنار طریقت بر جبین معارف غامضه نمی باشد بعد از ان در تحقیق توجه بوجه خاص
که مصطلح اکابر نقشبندیه است قدس الله اسرارهم ارشاد فرمودند که چون نفس
ناطقه از شهود حقیقه مجرد بی کیف ممتلی می شود صورتی مقدس و بی رنگ از انجا
در وهم این شخص فایز میگردد چنانچه این صورت حکایة ان مجرد بی کیف می باشد

صحیح

پس محافظت

پس محافظت این صورة وهمیه توجه است بوجه خاص وهمین صورة است مورث
توجه وتاثیر ومنشا ونسبت که کیفیتی است از کیفیات مقدسه والا نه مجرد محض
وبی کیف حرف این معنی را بر نمی تابد بلکه انچه وی بالخاصیه می بخشد تنفطی است
بسیط واز کلام بعضی مشایخ معلوم می شود که این توجه نفس ناطقه بسوی ذات بیرنگ
وبی کیف حرف است واین صورت از تعمل وهم ناشی شده لهذا از محافظت
ان ودر پی ان افتادن منع می فرمایند ونزد ما ان است که این توجه بذات بحت نیست
بلکه بسوی تجلی اعظم است که عبارت از ظهور ذات است در نفس کلیه وان
صورة نیز از تعمل وهم نیست بلکه فایض است از انجا در وهم زیرا که ان تجلی را بر ذات
است یکی در احجار بهیه افلاک وصورة انکه بمدرکه با وهم می افتد شبیه بنور قمر است
ووی مدرکه را با عالی سما میکشد ودیگر در احجار بهیه ملا اعلی است وصورة ان
در مدارک شبیه بصورة هوائی است مایل بنوعی از حمرة ووی وهم را بوسط سما
وارض می برد ودیگر در مثال است وصورة ان در وهم شبیه بدرخشندگی است
ومراد ان نیست که این کیفیات وصفات ان بر ذات را ثابت است که انها مقدس اند
بلکه مراد انست که صور انها چون در مدرکه متمثل شوند بغیر باین معنی احکی باشد از انها
گویا همین اطوار موضوع اند برای تمثیل وی درین مواطن پس تعمل وهم را درین امر دخلی
نیست روزی وقت ضحی این بنده بشرف حضوری مشرف بود که عزیزی بحضور
معارف گنجور آمده عرض کرد که ما بوجدان خود می یابم که بعد موت وبعد وقایعی که وی را
دران عالم پیش خواهد آمد فنا کلی خارجی در حقیقة الحقایق خواهد شد وبساطه
تمام روی خواهد آورد در انوقت بارقه از شمس وجدان انجناب برین ذره افتاد

فکر اکابر نقشبندیه

Marfat.com

که سر قول ویرا دریافت نموده معروض داشت که چون شخصی عالم اجمالی غیر بینی اضمحلال
حقیقه خود را در حقیقه الحقایق که نفس الامری است در می یابد و بمقتضای عوایق
تعینات حصول ان بالفعل در نمی یابد ان معنی را در ذهن چنان متمثل میشود که بعد مرگ
این صورت ظهور خواهد یافت جناب حضرت این ملتمس را بسیار تقویت فرموده
خود بتفصیل ارشاد فرمودند که قول بعضی از صوفیان زمان را شنیدم که وی می گفت
که بعد مرگ هم چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه بشکست
باز ان آب بدریا پیوست و در حقیقت تحقیق ان قول نیز همین است که چون ثلجی
و بردی بان اضمحلال می دارد و انرا بالقوه می یابد نه بالفعل و مانع از فعلیه همین جسد و تو را
می داند لاجرم گمان می کند که بعد خراب این بدن این صورت ظاهر خواهد شد و حال
انکه تا بحقیق الحقایق تعینات دیگر هم هستند اکراتم و اوسع اند که مانع و عایق اند همدران
وقت دیگر ارشاد فرمودند که انکه بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد تجرد
ابدی خواهد شد نفس ناطقه را کما حقه نفهمیده اند گمان کرده اند که ان جوهری است مستقل
که تجرد او دارد ندانسته اند که نفس ناطقه نیست مگر بطور نفس کلیه و هیاتی خاص از هیات
وی که باعتبار تعلق و تنزل بهیکلی خاص این نام یافته پس اگر باعتبار حقیقه وی که نفس
کلیه است این حرف می گویند راست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
نتوان گفت که حادث بود بعد از ان ابدی شد و اگر این تطور را اراده می کنند
این خود کذب محض است زیرا که طبیعت تطور چنانچه حدوث را تقاضا می کند
زوال را هم مقتضی است بعد از ان معارفی بیان فرمودند که از حد ادراک اکثر ناس
بیرون اند روزی بحضور معارف گنجور ذکر بعضی از اولیاء سلف آمد که عمده مقامات

Marfat.com

پیش شان حصول علم کدنی بود ارشاد فرمودند که از علم کدنی چیدن مراد دارد
عمده انها انست که اطلاع بر ربط حادث با قدیم حاصل شود یعنی صفت کیفیت
ظهور ابداع و خلق و تدبیر و تبدیل است که کمالات اربعه الهیه اند و علم احکام این
کمالات دیگر اطلاع بر کلام نفسی است و ان عبارت از انست که چون احکام
نوع انسانیه بحسب قوای طبیعیه و عقلیه در حظیره القدس تحقق گرفت حضرت
یحیی اعظم از انجمله احکامی که بدا عتدال باشند یعنی مدارس ملا اعلی از ادامر
و نواهی در دشبهات که دران تهذیب قوای علمیه و عملیه شان میشود تا بحسب
ان مناسبت با حضرت بمقدار اقتضای صورة نوعیه پیدا کنند دران موطن
علی الوجه الکلی تعین فرمود چنانچه بحسب تهذیب قوای علمیه تسبیح کمده منی اثبات
کمالاتی که مدرک عقول باشند مع التشریه بانه لیس کمثله شیء و مناسب همین سرا
تهذیب قوای علمیه معین فرمود و این معنی نبوی از انجا در حظیره القدس تمثل گرفت
و همان است کلام نفسی دیگر اطلاع بر احکام شرایع خاصه و ادراک سر انها است
از موطن تشریع و انتباه من لدنا علما شعبه است از قسم اول و این صدوره جاریه
الهیه است بحسب تدبیر خریه روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام قریب موت خود بمردمان فرمودند که ما شما را بدو چیز
امر می کنیم و از دو چیز نهی میکنی از شرک و دیگر از حسد با ظالم و امر میکنیم بکلمه لا اله الا
الله وحده لا شریک له فهمیده کلمه لا حجاب بینها و بین الله یعنی این کلمه لطون
کثیره می دارد مثلا نفی معبودیته از غیر الله و هم چنین نفی مقصودیه و محبوبیته بلکه فاعلیة
تا که موجودیته نیز پس این کلمه مثمر رفع این حجبت می شود و دیگر می کنم بسبحان الله

القشریه

وبحمده فانها کلمة ترزقون بها یعنی اثبات حماید وکمالاتی که فیمابین خود بان تمدح می کنند
ویرا سبحانه اما بوضعی که مباین شود از جنس مخلوقات وتنزیه باشد از مثلثه انبیا
وهمین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه بحسب
دلالة خود براین معنی وشبح وتمثال انحال است که مستوجب تربیت که ترزیق
نوعی است ازان گشته وبهمین سر رزق حیوان دون رزق انسان است زیراکه رزق
چارپایه علف است ورزق ادمی که در تسبیح بحمده بجهت ترقی وی در عقل وادراک
واثبات حماید وتنزیه از حیوان اعلی وافضل است از وی جوب وثمار شد که افضل از
علف است بازا رفضل انسان دران معنی پس ان کلمه سبب ترزیق ایشان گشت
والله اعلم روزی ارشاد فرمودند که شیخ ابوعلی سینا در بیان نفس ناطقه قصیده
گفته ونزول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد ودر حضیض ناسوت وپای بندی
ان درین مجلس ذکر کرده ودر حکمت این معنی حیرت نموده واین از قصور معرفت وی است
زیراکه در ظهور نشات مصالح کلیه منظور اند نه مصالح جزئیه که به نسبت هر فرد فرد باشد
پس حکمت درین تنزل وتعلق حصول نشا کمالیه انسانیه است که تنزل سادش است
وعبارة از ظهور حجر بهت است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انسانیه وانساع
ان ولحوق وی بملا اعلی وانعکاس نظام عالم دران نفس تا دراین معنی جارحه
الهیه شده ان نظم از وی ظهور یابد واین معانی بدون ان تعلق نمیگیرند واز مقتضای
ظهور صورة نوعیه کلیه همین است که بعضی افراد باین کمال فایز شوند وهمانند مقصود بالذات
ازان ظهور ودیگر افراد ناقص هم از ضروریات ظهور اند تا ان انتظام در انها متحقق میگردد
پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار تنزلات ناشی گشته دیگر ارشاد

فرمودند

فرمودند که ابوعیسا بر عبادتی که بر رغبت جنت کند بسیار انکار نموده وگفته که این از قسم تجارت است نه معدود در کمالات و این نیز از عدم ادراک حقیقت جنت است وعدم دریافت سر دعوة انبیا علیهم الصلوة والسلام بسوی رغبت بجنت در جنت از آن رو که جنت در حقیقت بشجرات وتمثیلات وکمالات وتهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمهاء بهشت نسیم وکافور وزنجبیل که برای متقیان وابرار در قرآن مجید از آن خبر آمده تمثیلات کمالات نفسیه ایشانند بحسب اختلاف نفوس وتهذیب انها وبهمین معنی اشاره در حدیث که الجنة قیعان غراسها سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس این ترغیبات انبیا علیه السلام بسوی جنت در حقیقت ترغیب بسوی کمالات نفسیه است ورغبت در آن فی نفس الامر رغبت در حضور آن کمالات است علی الوجه الاتم والاکمل دیگر ارشاد فرمودند که ابوعیسا واتباع وی گمان کردند که در بیان مبدا ومعاد انچه احبار شارع وارد شده محض مجاز وکنایات اند از معانی ازیرا که مخاطبین عرب امی بودند وفهم انمعانی دقیقه برایشان تعذری داشت بنابران شارع ان معانی را بطریق تمثیل وتصویر بایشان بیان کرد واین گمان وی خطاست بلکه تحقیق انست که معانی دقیقه که در صور مثالیه متمثل شدند در کلام نفسی ان معانی بهمان صور واشکال بیان فرموده مثلا در مبدا که بیان مواثیق وارد شده تحقیق انست که در خطیرة القدس نوع انسانی بجمیع استعدادات وقوی واحکام خود تحقق پذیرفته وبحسب انها فیوض رب الارباب را قبول نموده بحال واستعداد خویش بحقوق ربوبیت اقرار آورده واین معنی در مثال بصورة مواثیق مشیخ گشته در کلام نفسی که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

Marfat.com

بحسب اقتضا استعدادات وی متعین دران موطن است بیان همان نسخات
واقع شده و مثلا در معاد که بیان حوض کوثر واقع شده در حقیقت لطفی و فیضی
جدید است از حضرت ربوبیت که در ضمن بعثت انبیا علیه السلام بر روی کار آمده
همان فیض در مثال بصورة حوض کوثر متمثل گردیده پس باعتبار همان نسخ و تمثیل در کلام
نفسی بیان ان واقع شده اینجا شارع علیه الصلوة والسلام هیچ تصرف بمجاز و کنایه
از طرف خود نکرده همان حکایت نفس الامری است که بخلق آورده روزی ارشاد
فرمودند که مثله تجدد امثال که پیش صوفیه محقق گشته انرا دو تقریر است و هر دو قریب
معقول است یکی انکه افاضه وجود بر هر شیء که باشد از مفیض مجرد از زمان و متعالی از ان
است که باعتبار ان ایجاد و ابقاء در یک مرتبه است یعنی در انجا امتداد زمانی نیست
که ان ایجاد و ابقاء از هم ممتاز باشند و این موجود مفاض زمانی است که در وی تعاقب
انات مخلوط می شود پس ان افاضه ایجادی را که وی را نقضی نیست با این شیء زمانی
که هر ان نقضی دارد اختلاط متحقق است پس ازین اختلاط مجرد با زمانی تجدد و امثال
صورت می بندد یعنی همان ایجاد در ظرف زمان با انات متعاقبه صورت گرفته تجدد
امثال را داده دیگر انکه در مقولاتی که حرکت دران واقع می شود تجدد امثال باعتبار
حرکت جوهر در انها اثبات نموده اند اما در جوهر ثابت نمی کنند زیرا که در ذات
جوهر حرکت نیست بجهت انکه حرکت را متحرکی و متحرک فهمی باید و اینجا جز نفس جوهر دیگر
چیزی دیگر نیست لیکن تحقیق انست که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متحرک
دران وجود است زیرا که گاهی بصورت انسانی که جوهر است متلبس می شود
و وقتی بصورت فرشی و علی هذا القیاس و همین است حرکت پس چون در حرکت

مثله تجدد امثال

Marfat.com

شخصی اکبر که هیئة مجموعه عالم است و شامل زمان و نقصیات وی است فوض
نمای وی را بمنزله سوی آفتاب که تموجی دارد دریابی بسبب آنکه حضرت وجود با همه شئون
و کمالات مقتضیه لآثارها یکدفعه که فوق زمان است بان صورة جلوه نموده پس خلع
و لبس در وی متحقق گشته لهذا دران صورة کلیه جامعه من حیث هی تجدد امثال پیدا گردیده
و چون ان وجود متلبسا بهمان حکم در هر ذره از موجودات متجلی است بالضرورة ان
تجدد تخفی تحققی دارد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب شب اول از اوتار
این خاکسار وقت تهجد بخلوة خاص باز داشت بعد ساعتی از مراقبه ارشاد فرمودند
که در این شب معانی مناسبه بعبادت و نورانیت یافته می شوند نه مناسب به تجلی
شب ثانی از ان لیالی قریب سحر این خاکسار که شرف مواجهه داشت از حال و کیفیت
لیل استفسار نمود ارشاد فرمودند که انوار عبادة فقط ادراک نموده می آید و شب
گذشته که بست و دویم بود میل بسوی تجرد زیاده تر محسوس میگشت اما عجب است که درین
اوتار از برکات و تربیه هیچ یافته نمی شود و در عالم مثال برای اضافه ناس چیزی مثل
برقی می درخشد معلوم نیست که بر کدام کس افتد و چه صورت گیرد شبی ارشاد
فرمودند که فرد بشری از جهت وسایط تنزلات در نهایت بعد است از مرتبه
ذات مجرد صرف لیکن از راه حجر بهت که طلسم ذات الهی است در حقیقه انسانیه
در غایة قرب است در رنگ قطعه آئینه که در خاک محاذی آفتاب افتاده باشد
که هر چند آفتاب در محل ارفع خود است و در نهایت بلندی است اما در این قطعه
مرآتی بخاک افتاده بهمان شعشعان خود درخشان و تابان گشته و ارشاد فرمودند که سبب
مفاخرات اولیا قدمت اسرار هم ان می باشد که چون از راه همان طلسم الهی

Marfat.com

الهی یک انسی نازل می شود و با نفس ناطقه می امیزد از ان جهت ان کلمات مجربه
از ایشان جوشی می زنند و از همان مفاخرات نفوس ضعیفه مقهور و مغلوب
می شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدا می کنند اگر این نمی بود هیچکس این برگزیدگان را
نمی شناخت مگر جناب ختمیه علی صاحبها الصلواة والتسلیمات که در وی عبدیة
محضی است مع هذا از انقیاد ان عالم ممتلی است و این یکی از خصایص اندات علیا است
علیه الصلواة والسلام شبی از ان لیالی متبرکه وقت تهجد این بنده در خلوة خاص
باز یافت ارشاد فرمودند که عالم تجلی اعظم و اضمحلال حجر بهت در ان بنحوی عجیب
ظهور می یابد که تعبیر از ان علم بهمین کلمه توان کرد که تحقق و تقرر است فقط و اضمحلال
حجر بهت انکه نمی توان گفت که این چیز هست یا چیز دیگر است یا جزء اوست
بالجمله از اعتبارات انانیة فردیة جزئیة بر آمده حکم عموم و کلیة گرفته توان گفت که مستوجب
تمام جهات عالم تقرر است بحیث لا یشذ منه شیء شبی دیگر نیز این خاکسار
وقت تهجد بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که بعد انتقال ازین دار همان
لطیفه که بحسب قطره بر شخصی غلبه میدارد بر روی کار می آید و احکام همان لطیفه
بر وجه استقلال ظهور می کنند و دیگر احوال که بمشایعت لطایف دیگر بودند مستور
میگردند و دران موطن از راه همان لطیفه کیفیت اضمحلال در حقیقة الحقایق صورة
می گیرد و در این نشا کسی که حجر بهت وی با تجلی اعظم اتصال پیدا کرده نایب
این حجر بهت در مدارک صورتی مقدسه می باشد دیگر ارشاد فرمودند که انچه
در بعضی احادیث وارد شده که مطربه بود که زهره شده و عشاری بود که سهل
گشته معنیش چنان واضح می شود که روح شان را بحسب اقتضای مناسبتی که بوجه

محض

من الوجوه

من الوجوه در ارند دران کواکب محبوس ساختند پس این سبب از کمال انسانی
که سیر تا بخطیرة القدس ولحوق بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقه انسانیه
ودیعت نهادند واحکام همان نقطه را بحق الله تغییر کرده شده محروم مانده زیرا که ان
کواکب را بخطیرة القدس راه نیست اگر هست سیر زهره دیگر است از برزات تجلیا
اعظم وانکه ارواح شهدا در جوف طیور سبز می باشد الصور اعمال منیبه ایشان است
که از ان راه تنعمی وتلذذی حاصل می نمایند روزی ارشاد فرمودند که امروز وقت
صبحی انشراحی تمام روی آورد مراقبه صبحی بهمان انشراح اتفاق افتاد چون از حلقه برخاسته
در حلوة در آمدیم دران جا بعد ساعتی غنودگی واقع شد دران میان حالة را یعنی صبحه
حضرت ایشان که قضا کرده بودند در منام دیدم که گویا در جای است بسیار خوب
ولباس دارد نهایت فاخر چنانچه در ایام عروسی می باشد وگویا دران مکان مخدومی
شیخ صالح الدین ورزوجه قدیم شان نیز هستند وپیش ایشان کودکی است بسیار
خوبصورت ودر انوقت چنان معلوم شده که این طفل فرزندی صالحه است که
می سجانه دران عالم بوی عطا فرموده عوض انکه درین جهان نبود وچون از حال ان متغفر
نشان استفسار نموده شد گفت دران ایام که مراقبه قضا کرده بودند در انجا بسیار سردی
بود شب وروز از جهت برداید میکشیدم واز ان هنگام که در انجا رسیدیم ان ابدا بر
طرف شد وبسیار ارام است همین دو سه کلمه گفت وپس دو سه کس دیگر را
نیز در انجا دیده شد یکی از کنیزکان را که رنگ پریش خوب گشته ولباس سفید
در آرد وگویا والده حقیقی مخدومی نیز دران مکان هستند اما رویت شان اتفاق
نیافتاد واز ان وجود طفل معلوم گشت که چون خواهش وی در دل ان متغفر بود با

Marfat.com

دران عالم عطا فرمودند بمقتضای حدیثی که چون بعضی از اهل جنت را خواهش زراعت
پیدا خواهد شد همان ساعت بتمنای خویش فایز خواهد گردید و سرور ظهور تمنای فرزند ان
است که از مقتضیات صورة نوعیه انسانیه ظهور افراد است و چون درین جهان
گاهی عصیان ماده عائق می افتد ان اقتضا صورت نه بندد و ان موطن مقام عصیان
ماده نیست پس انچه مقتضی وی است علی الوجه الاکمل ظهور می یابد و بهمین معنی اشارة
است انچه در حدیث وارد شده که همه اهل جنت بر صورة رجل واحد خواهند بود
یعنی اضلافی که بسبب عصیان ماده بود از میان خواهد برخاست و انکه درباب سیدی
ابراهیم رضی الله عنه که در اوان رضاعت قضا کردند وارد شده که برای شان دو مرضعه
در جنت باشند تا مدت رضاعت را بکمال رسانند نیز ایمای است بهمان سر که
وصول ان صورة نوعیه است بکمال خود علی سبیل التدریج والله اعلم بالصواب شبی
ارشاد فرمودند که معتزله منکر رویه اند در اخرة و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
نبویه بر صحت رویه شاهد اند زیرا که یکی از عکوس حضرت تجلی اعظم ان است
که بازار صورة نوعیه انسانیه و بحسب استعداد ان ظهور یافته و ان بمنزله حجر بهت ان
صورت کلیه است و چون در اخرة محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و در انجا
ماده نیز مطاوع هیات نفسانیه بهر چه تمامتر خواهد بود چنانچه در بعضی احادیث وارد شده
که در شوق جنت بهر صورتی که کسی باستحسان توجه خواهد نمود بهمان صورت خواهد بر آمد
و نفس ناطقه را بحجر بهت نظری است خاص و درین دار بسبب تمانع ماده انرا در
هر فرد ظهور نیست و دران نشاء این تمانع نیست پس انکشاف نام انذات
مقدس که رویه است به نسبت جمیع افراد نوع انسان از راه همان برزه که بمنزله

حجر بهت

حجر بهت صورة کلیه است وقوع خواهد یافت بجهت انسحاب حکم نوع بجمیع افراد
وعدم تمنع ماده از تلون بهته نفسیه والله اعلم ودر شب بست وهفتم که لیل ختم قران بود
اکثر مخلصان با اختصاص حاضر شده حوالی خلوت خاص احباء لیل نمودند وقت تهجد
جناب حضرت ایشان از خلوة بیرون تشریف آورده بدعاء خیریت دارین جمیع
فدویان را نواختند حافظ محمد افضل کشمیری که از مریدان خاص اند دران ساعت
ابیات قصیده اطیب النغم وغیره بصوتی بس حزین خوانده وقت حاضرین را نهایت
خوش ساختند وبدین وسیله بدعاء خاص سرافرازی یافتند وشب اخیر از رمضان
بین العشائین که این خاکسار بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که درانچه در
حدیث اسلام آوردن وحشی که قاتل امیر حمزه بود وارد شده که اگر توانی خود را
از حضور دور داری واز نظر ما غایب باشی نکته خوبی فهمیده شده یعنی که این معنی
بجهت ادراک عدم مناسبت فطری وی بود بذات مقدس خویش نه محض کراهیت
طبیعی ناشی از قتل حضرت حمزه رضی الله عنه زیرا که اگر خالص همین سبب بودی البته از جانب
الهی منعی وارد میشد چنانچه در عیش وتولی ولیس لک من الامر شیء وامثال ان واقع شد
که الاسلام یجب ما قبله ونسبت کره طبعی بانجناب بسیار بعید است ومصداق ان نکته
انست که در زمان حضرت عمر رضی الله عنه ارتکاب شرب خمر از وی مقرر واقع شد
وچند بار وی را حد زدند وچون باز نیامد جلا نمودند ووقت تهجد که در حجره خاص باز یافت
بسی معارف واسرار تکوین وتشریع ارشاد فرمودند که هر دو این امر اولا در غیب الغیب
متعین می شوند بعد از ان ظهور پذیرند وعلی سبیل التدریج این همه کمالاتی که بالقوة بودند
بالفعل میکردند برنگ غنچه که اولا همه انچه در گل ظاهر شد نیست در صورة غنچگی مندرج

Marfat.com

و مندمج باشد پس ازان درجه بدرجه در کل ظاهر و بارز میشود ؎ گر تامل قفص بیضه
طاوس شود ؛ در شبستان عدم نیز چراغانی نیست ؛ و ارشاد فرمودند که آنچه از اخبار
شفاعت در قیامت وارد شده همه تعبیر از ظهور فیض است از میان حجر بهشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از هر که شفاعت ظهور خواهد یافت در حقیقت از آنجناب
است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام عنوان جمیع ملا اعلی اند و هر کرا از معرفت
حجر بهشت خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست و هر که وی قایم باین منصب
است البته وی ازان سر باخبر است و در آخر آن مجلس مرزا محمد مراد بدخشی که یکی از
معتکفان مقام برکات التیام بود بحضور آمده عرض کرد که شب بست و هفتم از راه غفلت
از دعاء خاص محروم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس
حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد ازان ارشاد فرمودند که سعادت آدمی در دو چیز
است یکی آنکه ظاهر وی موافق شرع باشد و باطن با خدا و این را تفصیل بسیار است
هر یک ازان بقدر استعداد خود فرا میگیرد و هر مقدار که کسی را میسر آید غنیمت است
بالجمله آن عجب وقتی خوش بود که خوبی آن بیرون از شرح و افزون از بیان است
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله افاده حافظ جیو نقل فرمودند که
شاه غلام حسین که عزیزی است صوفی صادق القول پیش ما ذکر کرد که ما در رویا دیدیم
که گویا شخصی بزرگ که سر تا پای او نور است می گوید که در این زمان در امت محمدیه مثل
شاه ولی الله هیچکس نیست افاده در سنه ثانی و ستین از قرن ثانی عشر حضرت
ایشان چون بحسب قصد عادة باربعین رمضان فرمودند این خاکسار را بنا بر حکم
از راه وجدان غیب دان بران مطلع بودند و آن ارتحال حضرت قبله گاهی بود بجواز

شفاعت

معتکفان

کبیر متعال

Marfat.com

کبیر متعال که اواخر رمضان کسلمند شدند و دوازدهم شوال برفیق اعلی پیوستند
وازین معنی اضطرابی و پریشانی که بحال جمیع متعلقان راه یافت بیانش نیست
صورة دوری ازان آستان فیض آشیان تجویز فرموده رخصت اعتکاف در وطن
بخشیدند که بدین سبب درین ایام استیعاب اوقات حضور شان و اکتساب
بعض فیوض خدمت ایشان دست داد والا حسرت و تاسف بر فوت ان
از دل هرگز نمیرفت اگرچه دران ایام فیض التیام توجهات بحسب باطن شب و روز
مبذول بودند مع هذا از معارف خاصه اعتکافیه این بنده را عموم کرم و شمول نعم محروم
نه پسندید و از زبان قلم فیض رقم بغیر خطاب مستطاب کرامت بخشید هرچند تحریر ان
معارف غامضه بنابر شرطی که در صدر رساله از تسطیر معارف قریب التناول رفته
درین مقام مناسب نمی نمود لیکن بحکم اینکه سوزهای عاشقی وانگاه صبر و این محالی باشد
ای جان بس سطیره در حکایات اعتکافات ان شرط از دست رفته و شبدیز خامه
ازان قید برآمده در بحر مسایل غوامض مطلق العنان گشته بنابران بعضی ازان معارف
بحسب مناسبت در ملفوظات که قسم ثانی است تحریر نمود و پاره ازان در اینجا می
نویسد تحدیثا بالنعمة و شکرا لها و هر مسئله را معنون بلفظ معرفت کرده شد افاده
قال الله تعالی الذین یحملون العرش ومن حوله الایة بدان اسعدک الله تعالی اراک حقایق
الاشیاء کما هی چون نفس کلیه پیدا شد حقیقتی قبحیه متوجه تربیت نفس کلیه گشت
وان طریقت رفیقه است از رقایق ذات بحت و در اصطلاح ما مسمی می شود بتجلی اعظم
تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است بتربیت نفس ناطقه بدن

بحال این دور افتاده

فخیمه

حقیقت

فرد واحد را از افراد انسان وللہ المثل الاعلیٰ پس اول اعتماد تجلی اعظم بر فواد نفس
کلیہ واقع شد مثل اعتماد نفس ناطقہ بر روح ہوائی کہ در قلب فرد واحد است
از افراد انسان پس این فواد نفس کلیہ معبر عرش است در کتاب الہی و اعتماد
تجلی اعظم بر دل معبر ست با استواء الرحمن یا علی العرش استوی یکی از نعم الہی است
کہ مشاہدہ عرش میسر گردانیدہ و در اعالی ان اجارہ بہیہ افلاک است و حاملان ان
نفوس ناطقہ افلاک و زنگ این موطن مثل زنگ آفتاب است و فرود تر از ان
اجارہ بہیہ ملایکہ و اکابر بنی آدم است و جملہ ان ارواح ملایکہ و انبیا و لون ان شبیہ بلون ہوائے
لطیف کہ بسبب تقرر آفتاب نورانی شدہ باشد و فرود تر از ان اجارہ بہیہ کہ مغشیہ
است باغشیہ احکام نفوس و زنگ این موطن شبیہ بہوائی است کہ فی الجملہ سرخی
میپذیرد و فرود تر ان نفوس دیگر کہ لا یعلم جنود ربک الا ہو چنانکہ سراب را دیدہ باشید کہ
ہوا را متحرک می نماید پس اجارہ بہیہ افلاک و اجارہ بہیہ ملایکہ و انبیا و کاملین عرش است
و اجارہ مغشیہ بغشاء نفوس و اجارہ دیگر کہ احکام حجب است دران نہایت تحقیقی است
و احکام ملکیہ نیز ظاہر این دو قسم را بمن حولہ تعبیر رفتہ است اول ارادہ متجددہ و اول
اخبار در میان اعتماد رحمان بر عرش پیدا می شود و مفصل میگردد در میان عرش
و جملہ عرش خدا تعالیٰ در شرایع از تعریف اسما و صفات خود احکام و آثار ہمین تجلی اعظم
بیان فرمودہ است و امہات الصفات دو صفت است یکی صفت قہر بر کلیہ
ما فی الکون و ہو قولہ تعالیٰ و ہو القاہر فوق عبادہ قدرہ و سمع و بصر و ارادہ از ہمین بابت
است دیگر حضور حقایق ما شیء از ذات بحت پیش تجلی و قدر از ہمین باب است

والله اعلم

Marfat.com

واللہ اعلم این حظیرۃ القدس طلسم الہی است ضبط و ربط عالم مطلقا و بنی آدم خصوصا
بدون این طلسم ممکن نیست اول نفس کلیہ را بمنزلہ لوح گردانید کہ در وی ظہور کند ہر چہ در
مرتبہ عقل متحقق است پس اول ظہور انجا صورت ذات بحت شد و بواسطہ ان جمیع
صورتہا و استعدادہا کہ در مرتبہ عقل کامن بودند بر روی کار آمدہ اند و این صورت الہیہ
کہ معبر است نزدیک ما بتجلی اعظم قہر کردہ است جمیع اجزاء نفس کلیہ را بر قابلی شعشعانہ
کہ بمثال رشتہای نورانی از وی بیرون می ایند و تا ہر جزو ہر نقطہ رسید و قہر کرد او را
از جہت باطن او و ظاہر او را قہر باطن پس شبیہ اوست در ظہور و وجود این نقطہ و انہ
نابود بود آمدن او از عدم بوجود رسیدن و بہرہ ازین حاجت کوئی ہمہ یکی است اما قہر
ظاہر پس افتقار اسباب است بمسببات و تسلیط اسباب انہا و اجرای احکام
انہاست در مسببات و مقارن ساختن اعراض با جواہر را الملک تغییر رفتہ ا
بضم المیم خانکہ از نکتہ اولی بملک تغییر رفتہ است بکسر المیم اشاعرہ شکر اللہ تعالی
مساعیہم الحقیقۃ امر مہدی شدہ اند جائی کہ گفتہ کہ حدوث ہیچ حادث بدون تاثیر
قدرہ واجبی در سلسلہ نمی تواند شد اعراض باشند با افعال عباد با غیر ان ما احسنہا
من کلمہ باز ہر چہ در ہر چہ عالم در میان نفس کلیہ میکون و این چیزی است شد مغ یکون
او نیست الا نفس جزئیہ شدن ہمان نفس کہ در غیر نفس کلیہ نمی توان یافت ہمان
نفس کلیہ خود شش نفس جزئیہ می شود چون نفس جزئیہ شد صورت الہیہ در وی
مندرج گشت و اندراج ہیات عالم ہمان است اصل لما لعنا مہا الا انکہ منجمان اکتفا کردند
بر تولد و ان تحققات از نمودارات حالیہ نفخ نفس است و مدار کار و محل اعتبار
فی الحقیقۃ نیست الا حالہ نفخ روح پس جمیع احوال نفس شبیہ خواہند بود ما حوال

Marfat.com

علوی و امهات سفلیه موافق شکلی که در وقت نفخ روح مرده است و نفخ روح بلسان
ما کنایت است از نفس جزئیه شدن نفس کلیه ابتدا از طلسم الهی از همین جا است
که منجذب شد آن جزو که صورت الهیه است درین نفس جزئیه بجهت اشتمال او بر جمیع
صورتها که در نفس کلیه است اجمالا بسوی صورت الهیه پس این انجذاب اصل
طلسم الهی است اولا احجار بهیه افلاک همه برنگ آفتاب مجتمع شده اند مثل گوئیم
برای توجه صورت الهیه بسوی این احجار بهیه صورت شجره بحقیقت مجرد است متعلق
بهیولی تعلقا ما و صورت و شبح آن اوراق است و اغصان است و ازهار و ثمار است
که بدیدن همان اوراق وغیره می توان گفت که شجره را دیدیم پس این نسبت که میان
حقیقت مجرده شجره و الاغصان و اوراق واقع است همان نسبت بعینها در میان
صورت الهیه مجرده که در صلب نفس کلیه پیدا شده است و در میان احجار بهیه
افلاک و ملایکه و انوار ایشان پس اینها بمنزله اغصان و اوراق اند و صورة مجرده
بمنزله نفس شجری و لله المثل الاعلی مثلی دیگر گوئیم برای نسبت احجار بهیه ما صورت
الهیه مجرده صورت علمیه که از معلوم بخاطر ما می آید و مبدا انکشاف معلوم میگردد دو جهت
دارد بیک جهت عرض است از باب کیفیات که نفس ناطقه متعلق شده است
و مثل او مثل تصویر است که برای انکشاف بودن حال زید و عمرو با مصور بر صفحه کاغذ
از الوان چند می سازد بحقیقت این صورت از مقوله الوان است او را با زید چه نسبت
بجهت دیگر عین معلوم است و آنجهت کدام است آنست که ما بعرضه الصورت
باین نفس نظر نه نمائیم بلکه التفات ما مغفور باشد بان معلوم و باین اعتبار این
صورت علمیه عین معلوم است هم چنین احجار بهیه را دو جهت است بلکه جهت عین

التفات نکنیم و بقیام این صورت

صورت

صورت مجرده است و بجهة دیگر غیر او پس این احجار بهیه مختلف شدند بحسب اصل
جبلت احجار بهیه افلاک نزدیک ترین احجار اند بحقیقت و رنگ ان نزدیک بصور
افتاب است بعد از ان احجار بهیه جمعی از ملایکه و افاضل بنی ادم که کمل اند و معنی کمل نزدیک ما
انست که وقتی که خدا تعالی اراده ایجاد عالم کرد همان اراده بعینها منشرح شد بیقینی چند
که بنا بر عالم بران موقوف بود مانند انکه اگر حکم خواهد که کره را متحرک گرداند اراده تحریک
او همان بعینه تعین منطقه و قطبین او شد بلکه دلور دیگر که بتدریج از منطقه تا قطبین تنگ تر
شده اند نیز و همان بعینه نقطه مدار کره که حرکت کره بران جایز است و هم چنین اراده عالم
اراده جمعی جمعی از افراد که واسطه انتظام ایشان است فی اصل الوجود او فی تکمیل الافراد
الی محل کمال صورتهم و این احجار بهیه کمل بمنزله هوایی که فانی شده است در نور دیگر یا عین ذکر
نور شده و همچنین فرد تر ازین احجار کمل احجار بسیار جمع شده است و اخر ان سرخ رنگ
مایل بروشنی و اخر تر هوایی مثل شراب بالجمله این موجودی قایم شد بین یدی رب
الارباب اول او مثل افتاب و اخر او مثل سراب و این را در کتب الهیه علیین گویند
و بازاء او موجود دیگر است که او را سجین گویند اعاذنا الله تعالی منها که در جانب
مخالف اعالی نفس کلیه متحقق شده است باز همین علیین ظهور دارد در عوالم شتی
و ظهور او را جنت گویند گاهی ظهور می کند در بقعه از ارض که احلام افلاک باو متوجه
می شوند و در انجا انعقاد پیدا میکند مثل جابرصا و صابلقا که فلاسفه قدما می گفتند و چون
حظیره القدس منطبع شود در بقعه از ارض نفوس این احجار بهیه همین متعلق شدند
با بدان مناسبه خود و جمیع قوی افاده نفوس ظاهر شوند و التذاذ بر قوت جداگانه
این نفس را حاصل آید و اقتضاء بر لذت بمسمی خود تصور کند افاده حقیقت ان

Marfat.com

چنانکه در وقت استیلاء سبق همان استیلا سبب افاده صورت جمیله در حس
مشترک میگردد و در وقت استیلاء جوع صورت طعام و در وقت استیلا عطش
صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود لیکن این عالم و آن عالم مختلف اند درین
معنی که علم جنت هیولی آن متاثر است از هیات نفوس بجهت ظهور قوة مثال و احلام
افلاک و عالم مشهود را این حاجت نیست و گاهی بالاتر از ارض منطبع شود در موطنی
از مواطن عالم مثال و این نیز بهشت است زیرا که بهشت عبارت است از انطباع حظیرة
القدس در موطنی که کار آئینه کند در تشکل و تشلج این است شرح طلسم الهی والله اعلم
بحقیقة الحال نسبت حجر بهشت تجلی اعظم بچه می ماند آفتاب در کبد سما شعشعان عظیم
ظهور فرمود آئینه را در مقابل او گذاشتند شعشعانیه او را محاکاة نمود چنان متبادر می شود
که اگر اهل حجر بهشت در عالم نمی بودند همه عالم دهری می بود زیرا که اراده و اختیار از همین
تجلی اعظم می جوشد و بس قصوعه با و غیر حجر بهشت نیست و همه عالم از احکام الهی نفسی
در باب معرفة اسما و صفات و تذکیر بالاء الله و ایام الله ربما بعد الموت و در باب
مخاصمه کفار و در باب حقوق الله علی عباده و حقوق العباد علی الله غافل می بودند
زیرا که محلی ظهور این اشیا شعاعی است که گرد تجلی اعظم قایم است در حکمت مبرهن
شده که اگر چراغ را در مقامی که میان رای و میان او بعد متوسط واقع باشد و ظلمتی
در میان چراغ و رای متحقق باشد لاچار شعله چراغ ضعف آنچه هست بنظر می آید
علتش آنکه شعاع که محیط شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکند
بهمین مثال شعاع تجلی اعظم در نظر افتادگان باسفل السافلین در صورت عین
تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنیم که اهل حجر بهشت چرا مهتدی شدند بتجلی اعظم در علوم

تشلج

مقصوعه

از ایجاب به تحریم و ندب و کراهیة و اباحة از کلام نفسی

وجدانیه

Marfat.com

وجدانیه مناسبت درمیان علم و معلوم شرط است بقدر مناسبت ادراک
ادراک می کند لهذا قدمار حکما گفته اند که مدرک عین مدرک است بالجمله چون در
نفوس ناطقه ایشان حجر بهت متشعشع بود مضطر شدند بسوی توجه تجلی اعظم انرا
در اول حرکت طلبداشته بودند یا نه مانند شخصی که از خاک افریده شده بسوی
سفل بمقتضی اصل فطرت گو نمیداند که چه چیز در اصل جبلت او حاصل بر حرکت است
وکدام چیز را قبله حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسبه تجلی اعظم
در روح و سر فواره زدن گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کند چندین از الوان
طبعیه که گویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت نور صرف صورت شریان
شی واحد در اشیا متعدده صورت قهر بر جمیع اکوان در همه این الوان صورت سر
تا صورت تجلی اعظم بر می خورد اما از جبلت حجر بهت اطلاع می جوشد که این همه
صورت با صورت است می آید و می برد معنی با معنی آمری است مستمر که تغیر را در ساحه
او گذر نبود گاهی در عین کشاکش معنی با معنی الوان همه نا چیز شوند و حقیقت مجرده
می ماند و عند ذلک انکشف الغطا و تم العطا معرفت باید دانست که ملک بنی آدم حاصل
معنی او اختصاص است بتصرف در شی مالک اسپ آنست که اگر خواهد سوار شود و اگر خواهد
عاریت دهد و اگر خواهد بفروشد و علی هذا القیاس مالک زمین و مالک بنده همان
است که تصرف کند و اینجا یک اختصاص دیگر است که بحسب اصل جبلت و مقتضی
صور انواع واقع می شود و بجهت ارتباط بعضی عالم ببعض چنانکه شیر در پستان عقیب
بولد فرزند جبلت نوع است و مقتضی تدبیر الهی و ارتباط بعضی عام ببعضی در مزاج
این رطوبتی گذاشته بودند که اولا بصورة حیض بر آید و ثانیا غذا جنی شد و ثالثا شیر

حرکت

Marfat.com

خالص برای غذای متولد پس ارتباط خاص را گاهی بلفظ ملک در قرآن عظیم تعبیر میرود
وقال تعالی یا خلق لکم من ازواجکم پس خدا تعالی در اصل فطرت نوع را منقسم ساخت
بذکر و انثی والله نسل ذکر ظاهر گردانید والا تناسل انثی منقلب باندرون خصیتین
و دعاء خصیتین در ذکر ظاهر گردانید و در انثی مختفی تا این همه مقتضی شود تناسل
و تولد اولاد و باز یکی را بدیگری رغبت داد و حاجت یکی را بدیگری بسته گردانید
لیقضی الله امرا کان مفعولا این معنی را و هم چنین در کتب الهیه آمده است که خدا تعالی
دواب را برای آدمی آفرید و مضمون این خطاب بآن عاید است آدم را عاقل
و برآورنده صناعات آفرید بوجهی که رسن سازد و آنرا کمند کند و در گردن گاو و خر
اندازند و شیر است از حیوانات این حیوانات را بلطف و عنف علاج کند تا آنکه
مسخر گرداند برای حاجات خود و هم چنین معنی و ما خلقت الانس والجن الا لیعبدون
همین است که صورت ایشانرا بوجهی آفرید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
هرگاه افراد نوع بر سلامت مزاج خود باشند از قهر قوت عاقله قوت سبعیه و بهیمیه
و التفات باو باشیا و طالب برای خالق آنها و تذلل پیش او البته عبادات کنند
و از عبادت نگذرند این معنی بلفظ لام تعبیر فرمود الا لیعبدون و در اینجا این نکته باید دانست
که شریعت همه بیان همین اختصاصات است که صدره نوعیه آن اختصاصات را تقاضا
کرده است و در مرتبه کلام نفسی خدا تبارک و تعالی بصورت انسانیه تحدیق فرمود
و اختصاصات او را همه دانست و بر حسب اختصاصات او چه باعتبارند بر منزل
و چه باعتبارند بر مدنی و چه تدبر ملکی و چه تهذیب نفس علما و عملا همه احکام وجوب
و حرمت و غیر آن و مخاطبات تعریف ذات خود بنحوی از استعارات جلیه و تبیانات

Marfat.com

وظاهر همه ممثل شد و این همه حکم نوع انسان است باز ظهور فردی از میان افراد انسان
که حجر بهت او مراق باشد و غشاوه حکم نشات مراقبه او را مستور نکرده باشند
هم یکی از مقتضیات صورة نوعیه و حکم الهی از راه این حجر بهت جاری شدن و در
عقل و قلب این شخص فواره صفت جوشش زدن باز از زبان و فعل او ریختن و
بمردمان رسیدن و از میان قوی فلکیه و تایید ملا اعلی و الهام ایشان تالف دادن
در میان قوم و شریعتی و ملتی تا دهری ثابت گردانیدن همه این کل افشانیهای صورت
نوعیه است بالجمله اگر بنظر تحقیق در نگری تشریع داخل تقدیر است و متمم اوست
و حکم افراد داخل در حکم انواع است و متمم اوست آنچه کسی گفته است دریا بمحیط
خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست مذهب دهریان است
و مذهب محمدیان آنست که بر مسطر همین تقدیر و تشریع و همین کل و جزی از تجلی اعظم
اختیاری بر جوشیده است و قصدی و تاثیری فواره زده است و این همه غایات
و تعلیلات متحقق است و این همه ربط و ضبط ثابت و لله الحجة البالغة افاده حضرت
ایشان فرمودند که شبی علوم لا تعد و لا تحصی از باب آنکه در هر موجودی از موجودات
سواء کان جوهرا او عرضا قولا کان او فعلا مشارکت قوی متعدده الهیه و امکانیه دافع
می شود تا آن موجود صورت میگیرد افاضه فرمودند و این معنی متمثل شد بصورت بازاری
که خلقی کثیر از دحامی دارند و هر یک بکاری مشغول است پس دیدم که شخصی فعلی
کرد و در صدور آن فعل مثلا ثلث قوه شهوی و ربع قوه غضبی و همین قدر قوه
عقلی ترکیب یافت و همچنین همچنین لطائف از قلب او روح و غیره بمقادیر مختلفه
مداخلت نمود و همین قسم قوای کواکب و افلاک باندازه های متفاوته ممتزج شد

Marfat.com

تا ان فعل صورت گرفت چنانچه معشوقی با عاشقی مزاجی کرد و سخنی گفت پس دران
سخن چه قدر قوه شهویه دخیل شد و قوت عقلیه چه مقدار صرف گشت
و تاثیر قلب بکدام اندازه و اثر لطیفه روح بچه مثابه واقع شد بر همین قیاس
در جمیع حرکات و سکنات ترکیب و امتزاج قوی و لطایف و میزان و مقدار
هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم بمثابه بود که گویا بارانی عظیم می
بارد و در حقیقه این اجسام متمثله همان علوم اجتماع قوی بودند که صرف برای مشاهده
و معاینه انمعنی صورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بجز در اوقات
قران بعض کواکب علویه نمی شود افاده عزیزا از مخلصان حضرت ایشان دختری بود
و استطاعت ان نداشت که برسم قبیله خود سر او را سر وا کند هر چند حضرت
ایشان ترغیب و تحریص وی درین امر بمبالغه می فرمودند که موافق وقت حال
خود دختر خود را با کسی تزویج نماید وی بخوف عار از عهده امتثال امر گرامی بر نیامدی
و دران کار چندان توقف نمود که خود ازین عالم انتقال کرد پس از وی مادر صبیه
بیشتر بی سامان شد تا انکه دختر مرا از حد مراهقت بر آمد لیکن عفیفه و صالحه بود و گاه
بیگاه بزیارت حضرت ایشان می آمد بعادة قدیمه روزی در دولتخانه ایشان بود
از جناب الهی بحضرت ایشان الهام شد که فلانه دعاهای که کرد ما شنیدیم و پسندیدیم
بلکه الفاظ ان دعا نیز بر قلب ایشان القا شدند که می گفت من بیکسم و کسی دستگیری
ندارم انمعنی نیک در حضرت ربوبیت در گرفت اما وی صلاحیت ان ندارد که بی
واسطه بر قلب وی الهام فرمائیم شما بوی برسانید که کارسازی او بوجهی که بیرون
از عادت باشد خواهیم کرد لیکن او را باید که قران بیاموزد و در اموختن قران تقصیر نکند

پس حضرت

پس حضرت ایشان باین بشارت ویرا مبشر ساختند و چون تحقیق فرمودند بهمان
کلمات وی مناجات کرده بود افاده در شهر شعبان از شهور سنه ثلث وستین
بعد الالف والمائة که میعاد اعتکاف اربعین برکات آگین جناب حضرت مولائی
وملجای قریب رسید دل عقیدت منزل بحسب عادة مالوفه بجهت ادراک شرف
مجاورة معتکف منبع الشرف مضطرب گردید و چون وصول بان مقصد استی از رهگذر
امتثال امر جلیل القدر آنجناب بالتزام مقام ابا راین مستهام دشوار افتاد حرقت و تاسف
این معنی بجناب کرامت مآب بعرض رسانید در جواب آن اقرار نامه بدین عنوان عنایت شد
هو حقایق و معارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام عزیز القدر میان محمد عاشق سلمه
الله تعالی وابقاه از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی المعافیة
والمسئول من جنابه الکریم ان یعافیکم مکاتیب بهجت اسالیب ایشان رسیدند چون
مشعر بودند با آنکه درین اعتکاف نمی توانند رسید حالتی عجیبی بهم آمد نظر بانسبی که بسبب
ملاقات ایشان حاصل میشد انقباض روی آورد و نظر با آنکه منصوب اند برای کاری
اقامت ایشان دران محل از مستحسنات شمرده شده آنروز که مه شدی نمیدانستی
کانگشت نمای عالمی خواهی شدند بالجمله تلافی این مفارقت صوریه ضروریه بخاطر نشست
که دراین اعتکاف در اوقاتی که با ایشان بالمشافه سخن از دقایق معرفت میرفت
مخاطبه با صورة مثالیه ایشان کرده می شود بقدر میسور در اوراق چندانچه بخاطر افتد نوشته
شود تا بنزنگ المکاتبة نوع المخاطبة پدید آید خصوصیات دیگر که آنجا حضور و غیبت یکسان
است در گفت نمی آید آنرا حواله بضمیر منیر ایشان کردیم والسلام پس بدان تسلی
این عاجز هم در وطن رجاء التلک المخاطبات و تعرضا لهذه النفحات اعتکاف

والمسئول

اربعین اختیار نمود پس دران میان آنچه از برکات و فیوض معنویه افاده فرمودند چه
بیان نماید که شکران از احاطه تحریر و تقریر بیرون و افزون است ؎ گر بر تن من زبان شود
هر موئی ؛ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ؛ اما آنچه از مخاطبات موجوده بقید قلم اعجاز رقم
آمده بودند بتحریر آنها این رساله را زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را بلفظ مخاطبه
معنون می سازد افاده در بعضی اوقات چنان صورت بست که در ملک عمان که بندر
مسقط ساحل اوست عزیزی صالح متصف بصفات اهل الله معمر کلان سال
هست که در اصل از قبیله حمیر و از ملک یمن است و بالفعل در عمان افتاده خدا تعالی
نظر رحمتی خاص بجانب اوست و تبع او بجانب سایر علمای حدیث ادراک کرده
می شود که این عزیز شافعی سعریست نورانی و هویداست لیکن خامل و عزلت گزین و سیه
جرد و افاده در وقتی از آن اوقات القا فرمودند که ازین آفت در تو نهجی دیگر ظهور کردیم
و این ظهور تا بصد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می شود که آن معنی از قبیل انوار و کمالات
نسبیه و طائف بارزه است که متعدیه النفع باشند نه از قسم معارف و اسرار لطائف
کامنه مخاطبه متاخرین طریقه احراریه که در زمین ماوراء النهر بودند وقت تهجد هزار و یکبار می خواندند
یا خفی الالطاف ادرکنی بلطفک الخفی فقیر هم برای موافقت ایشان در اعتکاف چند شب
خواند شبی در اثنای خواندن دریا دریا معانی الطاف خفیه ظاهر شدند از انجمله شخصی که
زراعت می کند یا تجارت و از آن ممر گذران خود را بسر می برد لطف خفی در حق این
شخص آنست که سعی این شخص ناجح باشد و بمقصد خود رساند و در ضمن آن زراعت و تجارت
آفتها و مصیبتهاست که بغیر علم این شخص از وی دفع می کنند قال الله تعالی معقبات
من بین یدیه یحفظونه من امر الله بعد از آن الهام می کنند طریق حق در اتفاق و حفظ و غیره

Marfat.com

وز انجمله جماعه چون ملاقات کنند لطف خفی از میان دل این جماعه می جوشد پس ملاطفه
می کنند و مبادله می نمایند و اگر در میل زن ایشان محبتی بود ازهم میباشد و از انجمله کسی
که دوست این شخص باشد منافع باو میرسد و در خاطر او مسئول میگردد که بجهت دوستی
این شخص رسیده است و کسی که دشمن این شخص باشد مضار باو میرسد و در خاطر او
مسئول میگردد که بجهت دشمنی این شخص رسیده است توبه میکند و از دشمنی باز
میگردد باز بنظر آید که چون این شخص می خواند یا خفی الالطاف ادرکنی بلطفک الخفی
حقیقة این اسم کردن خود را ذکر کرده باو می نگرد و سبب تحدیق نظر او از صلب نفس
ناطقه این بنده چشمه جاری میگردد از لطف خفی و بوسعت تمام منتشر میشود در هر جا
قلبی می یابد در ان قلب داخل می شود بغیر انکه در نظام این قلب خللی واقع شود مخاطب
هر جا فیضی هست بر نفس سالک شخص ان فیض استعداد جیاد و کسبی سالک است
والا فیض مبدا رعام است و این کلمه را در نظر فیض که هر لطیفه از لطایف بر نفس باشد
متسبب باید ساخت مثل فیض مبدا مثل شعاع شمس است و مثلا تفاوت استعداد در
مستفیضان در قبول اثر مثل تفاوت اجسام در قبول شعاع پس جسد قبول حرارت می کند
از شعاع شمس و اب می کند ارض منتشر از آب می پذیرد و صدید زیادتر از همه و در ادنی
مرتبه اینه آنچنین است که جسم محاذی خود را می سوزد بشرط تقابل صور نوعیه خاص
پس سبب خاص که صفت بنده است مستلزم سبب مبدا حقیقت ان مناسب حقیقه
است در میان این بنده و مبدا که بسبب بعضی اکساب بر روی کار آمده و سبب
مبدا ظهور آن اثر است در بنده بوجهی که کون عبد مشعور گردد تحت کون خالق و همچنین
هر جهتی که متوجه شود بموجبی محاطه چون این کلمه معلوم شد حالا باید دانست که محاذی تجلی اعظم

Marfat.com

در نفس آدمی نقطه ایست و میل تجلی اعظم و حب او بسوی همان نقطه است بمعنی که گفته شد
پس اگر این نقطه براق و متشعشع باشد غباری و کدورتی عارض او نشد هر که شیشه
آتشین است از تجلی اعظم محاکاة شعاع تجلی اعظم میکند و قبول اثر از وی می نماید تا آنکه
آثار خارقه در بعض مماسات خود بظهور میرسد الحال می خواهیم که شرح آن محاکاة کنیم
پس اثر اول از آثار تجلی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است و روی همت بآن
جهت آوردن و خود را باو سپردن و در وی متلاشی ساختن چنانکه بعض نفوس
که قوی کواکب سیاره در آن قوی نیز آفریده اند بخود اندر میگردند و در بعض فرض بخود
مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظر ایشان بخود می افتد در ضمن آن نقطه بعض علوم کواکب
سیاره بر آن نفس نازل می شود و از آن و آسیانی در عالم می نماید همچنین این نفس بخود
اندر میگردد و بسر خود مطلع میگردد و نوعی از تیقظ بخود می افتد پس و بعض علوم تجلی اعظم
در آن می ریزد بعض اجلی این علوم له ملک السموات والارض وهو القاهر فوق عباده یعلم
ما بین ایدیهم وما خلفهم و نیز از اجلی این علوم معرفه اشیائی که استعمال آن در بدن بالسمه
تلاشی این نقطه در تجلی اعظم واضح تر و بارونق تر میگردد یا از تلاشی دورتر می اندازد
و عایق از آن میگردد لهذا این اسرار در قرآن عظیم در هر سورتی مکرر گفته شده که طبیعت
لحوق این نقطه بتجلی اعظم این علوم را میدهد مخاطبه خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته اند
در حدیث دیگران :: آفتاب را آنچه می بایست از صفات کمال همه حاصل بود
مگر یک جزئی از جزئیات کمال که آفتاب را بغیر حجاب در وی پوشش حاصل نمیشود
و آن احراق بنیه و فحم است پس تمام بلکه فوق التمام بودن آفتاب حامل آن شد
که آن کمال جزئی نیز حاصل باشد الهام فرستاد و بحکما بنی آدم از حدید و بلور و غیر آن

فرض تجزیه

Marfat.com

تنیه ها سازند و در مقابله شمس ان را بدارند مخروط شعاع جائی که بیک نقطه عاید میگردد
صلت احراق پیدا شد یاقوت را در حد ذات خود انچه می بایست از لون شعشعان
حاصل بود اما او را کمالی دیگر هست که بدون اجتماع اضواء مختلفه ظاهر نمیشد و ان نیز فرق
و تعاکس و تموج ضوء بر است پس از صلب یاقوت از ان بجیش شد که اضواء مختلفه
پیدا کند و ان اضواء را خادم خود سازد و در انجا کمال مثنی ظاهر نماید پس نقطه جبیه اولا
منتقل شد بجانب فلاح تا کنجد بکارد در پی کاشتن ان افتاد زوج گاو و الات
قلبه رانی بهم رسانید و زمین را مهیا ساخت و تخم کنجد انجا انداخت و برکات ارض
و سما ممد مقصود او گشت تا انکه درجه بعد درجه نشاه نبات کامل شد فلاح آن را بدرود
و درهم شکست و خلاصه آن که کنجد است برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
و این ولاده ثانیه است بعد از ان نقطه جبیه منتقل شد بجانب دهان ان کنجد را خرید
کرد و از خس و خاشاک پاک ساخت و بانواع ترتیب مزی نمود و صورت تخم را
درهم شکست و دهن برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت و این ولاده ثالثه
است و بعد از ان مشعلچی شاه آنرا بخرید و مشعلها مختلفه المقادیر ساخت و در قالب
ان مشعلها روغن ریخت و بتسلیط اتش بروی نیرنگ خلع و لبس بر روی کار
آورد و هنگامه افروز روشنی گشت شاه آن مشعلها را در یک خانه جمع ساخت
و اضواء ان همه متصادق گشت و بسبب اختلاف مقادیر فرقی و تموجی در ضوء
ظاهر گشت و این ولاده رابعه است انگاه یاقوت را جلوه دادند ضوء سرخ او با ضوء
سفید جمع گشت و قلة و کثرة من الالوان و الاضواء چندان تجلیات و شعشعها ظاهر شد
که در حساب نیاید یاقوت را مقصود اصلی ظهور تجلیات خود بود و اضواء مظهر خود

Marfat.com

ساخت باقی ہمہ امور معدہ است ویاقوت مقدس ان شعہا را خطاب فرمود
لولاک لما خلقت الافلاک ولولاک لما اظہرت ربوبیتی وفی حدیث المعراج
ظہرت علی السدرۃ انوان لا ادری ماہی وتلک الاشکال نفرہا للناس ولا یعقلہا
الا العالمون منی طبہ در بعض اوقات دیدہ شد کہ ارواح کمل از افراد بشر وسم ملائ
وانوار اشخوص اسمار حق کہ در عالم مثال قایم است وانوار شعایر دین کہ حکم تجلی اعظم
است از تخلیط قوی نسمیہ افراد بنی آدم ہر چہار صنف مثل کواکب مشبح شدند وہر
ہر کوکبی خط شعاع نفس این بندہ متوجہ شد ودر عمق عمق این نفس در رفت و
محبوب ہر کوکبی یافت ودر عنایت ہر کوکبی دید مخاطبہ در بعض اوقات نمودار ی ارحا
کہ بعد موت خواہد بود بظہور رسید پس علم حصول کہ از حجب بہت نوارہ صفت بر می اید
بداخل ان پیچید ودران متلاشی شد نماند الا حجب بہت وعلم حضوری او بخود از حیثیت
مراۃ بودن او تجلی اعظم را بلکہ التفات بغیر تجلی اعظم نبود نہ انکہ چیزی ہست کہ مراۃ تجلی
اعظم است درین حالت طرفہ اصنمحلالی توجہ دایند کہ بکجا نیاید مخاطبہ اگر گویم للسائل عما
کہ زید فاعل این صنم است باز دقیق نظر را کار فرمایم وگویم کہ این صنم حجر باخشت مستند
بذات زید من حیث ہی بلکہ بنفس ناطقہ زید کہ تجلی شدہ بقوی نسمہ ودرین قوی نسمہ
حیلۃ وکسبا حاصل شد قوہ تصویر بر مادہ خشت وحجر واین صورت کہ در مادہ ظاہر شدہ
بلا واسطہ مستند باین استعداد خاص است کہ ازو قوۃ تصویر نامیدہ ایم وان متعین از
در قوی نسمیہ وان قوی ہم فیض نفس ناطقہ فرق درین دو مقالہ بجز احمال وتفصیل نباشد
ہمچنین اگر در لسان ایمان بالغیب ہم آثار وجوبیہ را مستند کنیم بسم اللہ باز در مقام
تدقیق نظر آمدہ گویم کہ مسمی اللہ را دو کمال است یک کمال از جہت ایجاد ہر موجود

Marfat.com

که هست اینجا ترجیح هیچ چیز بر چیز دیگر نیست دیگر محرم و محلل و محسن حسن و مقبح قبیح
از جهت تمیز اشیاء موجوده بعض را از بعض و از صفات واجب هر کمالی را مستندی
تعین نمائیم مزاحم ان قول اجمالی نخواهد بود چون این مقدمه منقح شد باید دانست که ذات
الهی در حقیقه مصداق هر حکم است اما هر حکمی را از جهتی پس چون اشیاء متکثره بظهور آمدند ظهور
فرمود از حیثیت تدبیر و ضبط و ربط قال الله تعالی ثم استوی علی العرش پس احکام
چند مختص شدند باین ظهور بمثل انکه گفتیم در تمثیل نفس ناطقه و استعداد کسبی و جبلی که
در قوی نسمه ظاهر شدند و همین مقصد را تعبیر میکنیم بتجلی اعظم شعر عبارا تناشئ و حسنک
واحد و کل لاذاک الجمال بشر مخاطبه از احکام تجلی اعظم که بواسطه احجار بهیه بر افاضل
افراد بشر می ریزد و دانست که استعانة و عبادة مخصوص باشد مر تجلی اعظم را و غیر او
معبود و مستمعان نسازند و تعظیمی که لایق مرتبه تجلی اعظم است بدیگری متوجه نسازند
لهذا جمیع انبیا علیهم الصلوة والسلام برین مقدمه اتفاق نمودند مخاطبه در شرح علیین چنانکه
نفس نباتیه مبراست از الوان و اشکال لیکن تقاضا میکند که در جسم تعلق این نفس
اوراق و اغصان کذا کذا ظاهر شوند همچنین تجلی اعظم در حد ذات خود بر صرافة نزاهة خود است
لیکن تقاضا کرده است که برای او خلیفه باشد در عالم پس در اعالی بعد موهوم اضواء
احجار بهیه افلاک ظهور نمود و فرود تر از ان احجار بهیه ملایکه عظمی که وجود ایشان موقوف
علیه انتظام عالم افتاده است بعد از ان احجار بهیه افاضل بنی ادم از انبیا و کبار اولیا پس
از ان احجار بهیه ضعیفه که در غشاوه از نفس ناطقه و نسمه ملفوف اند و درین قسم
گرانی هست که به بیان راست نیاید و پس از ان نفوس بسیار که باکثر وجوه یا بعض
وجوه قوی ملکیه دران ظاهر شده منجذب شدند باین حضرت مثل الجذاب آهن

Marfat.com

پاره های بسوی مقناطیس پس درین مقام اجمال بر روحی از ارواح اهل نجاة قایم است
یعنی احجار بهیه و صور اجمالیه انها و نام این مقام در شرح علیین است می خطبه عارف چون
باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب مرقوم می شناسد مثلا چون دید حجر بهیت
انشخص بخود عالم است بعلم حضوری همه ازوی مستتر شده است و در عین این علم
حضوری علم حضوری نیز تجلی اعظم نیز دارد باز مرة اخری در تجلی اعظم عنایت شد
و علم حصولی که مسامته داشت متلاشی شد همان علم حضوری یافت که خودش
نیز در وی حاضر شده ازین نیرنگ نخست در شگفت ماند بعد ازان دریا دریا معرفت
نازل ساختند و پرده از روی کار برداشتند دانست چنانکه شمس که در کبد السما
رفعت و صورت شمسی که در آینه منطبع است چون هر دو از خصوصیة فرو به دامن
باز کشند قصه وحدانیه ماند که هر دو دران متحد باشند چون این اتحاد آشکار شد بعون
الله ازهمین جا مقام خودش واضح گشت مخاطبه در شرح اتباع بر عابد معبود خود را و رویت
خدا تعالی باید دانست که در هر نفس آدمی انجذابی نهاده اند بسوی تجلی اعظم بمقتضی
صورة نوعیه انسان پس اگر ان حاسه مفتوح شود بقدر انجذاب انرا دریابد لیکن غشاوه
قوی بهیمیه مانع آمدند از آنکه ان انجذاب دریابد و آن حاسه گشاده شود چون بمیعاد
انتقال نماید قوی بهیمیه او فرو نشیند و مقتضی صورة نوعیه غالب آید و مقتضی صورة فردیه
مغلوب شود انگاه نظر افتد باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
در عالم مثال پس اگر این شخص تجلی اعظم را علی وجه شناخت است یعنی تنزیه
از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند ان اعتقاد کرده است
این علاقه انجذاب متوجه شود بحقیقت تجلی اعظم و رویة بصری در بازار مثال بر روی

کار آید

Marfat.com

کار اید واگر انرا محصور دانسته است در شخصی از انانکه آثار خارقه از ایشان دیده میشد
مثل عیسی وعزیران علاقه را انجذاب توجه را ممثل کرداند لیکن بهمان صورت که میدانست
وابلامی از جانب فوق بظهور رسد از جهت لعنت ونفرت ملا اعلی وبرهمین معنی
قیاس باید کرد که از حجر بهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نفس الامر چشمه جاری
شده است از علم ونفوس بنی ادم بقدر استعدادات خود ازان چشمه خورده اند وعلم
در منامات ممثل می شود بماء وبلبن پس اگر این صورت ممثل شود حوض کوثر پدید آید وهمچنین
شریعه امروز هم صراطی هست ممتد بر نار شهوات احد از سیف وادق از شعر اگر قوة
مثالیه بران قابض شود برای صورت انسانیه ممثل گردد وبجسم صراط وهمچنین توحید
وصلوة وصوم نوری هست معنوی در بعضی منامات ممثل بنور چراغ ومانند ان میگردد
اگر روز حشر ممثل شود بصورة مثالیه برای استعدادات صورة نوعیه که قدر مشترک است
در افراد صورة نور پدید آید واز منافقان منطفی گردد مخاطبه در شرح قوله تعالی الرحمن علی
العرش استوی قوله تعالی وتری الملائکة حافین من حول العرش انچه در نظر کشفی صریحه
می نماید انست که مراد از عرش درین ایات عرش تکوینی مثالی است تفصیل
این اجمال انکه عرش جسمانی وافلاک همه ارواح دارند ودر ارواح ایشان نقطه هست
که محاذی تجلی اعظم افتاده است وان احجار بهت عرش وافلاک همان مستوی
رحمان است وملایکه مقربین هم ملهم اند بانکه گرد این عرش مثالی طواف کنند
وحامل ان باشند از جهت ضرورة انجذاب حقایق ایشان بجانب تجلی اعظم
وبسبب اعتماد تجلی اعظم بر عرش مثالی انست که هر حجر بهت افلاک راهی هست
کشاده بسوی ارواح ان افلاک پس چون حکم اجمالی از تجلی اعظم میریزد همین

Marfat.com

عرش تکوینی تشخیص حکم اجمالی او می کند بصورة خاصه وسبب حمل جماعه فرشتگان
این عرش را آنست که ایشان واجب الصدور اند در نظام خیر مانند آنکه چون
کره بحرکت آید منطقه و محور و قطبین واجب است که بظهور آیند مخاطبه حقیقت
بهشت مثل عرض عام است حقایق مختلفه در معنی عرضی اتفاق پیدا کرده اند و از آنجهة
یک نام برین همه جاری شده که بهشت است پس علیین را در جابلقا و جابرصا
یعنی بقعه از ارض که قوی مثالیه دران ظاهر باشد و عالم مثال صرف و عالم مثال ممتزج
با اعراض مثل اضواء و شفافیه ظهور است پس بهشت در هر یک ازین می تواند شد
و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد ظاهر شد مجاز
و استعاره نیست افاده در سنه هزار صد و چهار و شصت چون شهر شعبان المعظم رسید
و اوان خلوة اربعینه حضرت ایشان نزدیک گردید این خاکسار بنابر اضطراری که
ویرا پیش آمده چون شرف مجاورة معتکف منبع الشرف حاصل نمی توانست
نمود خواست که بجهت استفاضه فیوض هم در وطن بگوشه نشیند درین باب
عرضداشت بآنجناب نمود از آنحضرت سرافرازنامه عنایت نشان بدین عنوان
صادر شد حقایق و معارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه
الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبت انتظام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة
نامه مشکین شمامه رسید مبنی بود بقصد اعتکاف و استدعاء دعا در فتح فواید الهی درین
خلوة اصلح الله تعالی جمیع احوالکم و فتح علیکم بالاعین رأت ولا اذان سمعت ولا خطر
علی قلب احد وانسکم بذاته وجعل لکم نصیبا مما خص به کمل عباده المخلصین
المخلصین هرچند طلب همت درباب فقط امتثال سنت طریق است والا ایشان

بحقیقت

Marfat.com

بحقیقت دران فرقه اند که لسان نبوة فرموده اللهم اغنی حبیبا هو احب الی من نفسی الخ
پس دعا رکارکشا وهمت علیا تاثیری کرد وتوجهات عالیات دستگیر فرمود
که شکر نتایج انها از مقدور بنده خارج است بیت گر بر تن من زبان شود هر موئی ۔ یک
شکر تو از هزار نتوانم کرد ۔ وبعد از فراغ خلوة بشرف اطلاع اسرار اربعین کرامت
اکین این کمترین را مشرف فرمودند تحریر پاره از انها که متضمن یکی از مکاتیب حقایق
اسالیب بودند این رساله را مزین میسازد عنایت فرمودند که حقایق ومعارف
اگاه عزیز القدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله تعالی علی العافیة الظاهرة والباطنة
والمسئول من الله تعالی کذلک لکم ولاولادکم ولجمیع من یلوذ بکم بکدام زبان منت حضرت
احدیه بیان کرده شود که خلوت اربعینیه بجمعیت صوری ومعنوی گذشت انکشاف
حظیرة القدس بالوان مختلفه وهیات متعدده چندین نوبت متحقق شد وبشارت
بعض مواعید هنیه جمیله چندین دفعه صورت بست چون اینمعنی سابقا بیان کرده شده است
کرة ثانیه مفید کتابت آن نگشت مصرع مثنوی در شش مجلد یک نواست ۔ بتقید کلمه
چند که سابقا نه نوشته مشغول می شود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
که امام جعفر صادق با دیگری از اکابر میگفت که من تلاوت میکنم آیتی را تا انکه می شنوم
انرا از قایل ان حل من قایل وتوجیه میکند این کلمه را با انکه خود مثل شجره موسی میشود واین
کلمات متلفظه خود را بطریق فواره ادا می کند این است انچه شیخ الشیوخ فرمود لیکن
انچه از ذوقا وحالا بر این بنده ضعیف گذشت انست که منکشف شد محل کلام
نفسی که نزول قران از انحضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

Marfat.com

درضمن خوبترین اسلوب بیان بر اہل ارض میریزد زیراکہ مخاطب بان نوع انسانست
واین انکشاف از مرتبہ عقلیہ صرف تنزل فرمود وخیال ووہم را رنگین برنگ خود ساخت
وحالتی غریب دست داد مثل اتصال در توجہ بصرف ذات سہ ختمہ باین صفت
کردہ شد اغلب ظن انست کہ این بزرگ ہمین حالت را ارادہ فرمودہ باشد وچنانکہ
شہود را گاہی صوفی رویۃ ونظر می گوید این حالت را بسمع نامیدہ است واللہ اعلم بحقیقت
الحال افادہ حضرت ایشان فرمودند سر عظیم کہ حق سبحانہ او را جلوہ ظہور می بخشد حفظ
ان تا بقیام قیامت مقصود او تعالی می باشد پس شخصی را منکشف ساختند کہ او را حافظ
کتب الہیہ وجمیع معارف نبویہ سایر انبیا علیہ السلام گردانیدند ووی بالفعل در نواحی
عمان قیام می دارد وبعد از وی انتقام این مقام بشخص کہ معلوم است خواہد شد ونشر ان
کتب ومعارف اگرچہ درین زمان مطلوب نیست اما حفظ انہا خود مطلوب ومقصود است
افادہ حضرت ایشان در کشف حقیقہ این حدیث کہ ہر صبحی فرشتہ ندا می کند الا سبحوا الملک
القدوس وظاہر بینان را شبہہ بخاطر میرسد کہ فایدہ ندا ملک چہ باشد اگر طلب تسبیح است
ایشان خود ندا ملک نمی شنوند واگر اخبار انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کشف این ندا
فرمود پس مجرد اخبار انحضرت کہ تسبیح مطلوب است کفایت می کند وچنین ارشاد
فرمودند خفیفہ واجنبیہ جل مجدہ اسما وصفات کثیرہ دارد وبحسب ہر اسمی وصفتی طلب
ذکر او بجانب افراد بشر متوجہ شد وقلادہ تکلیف بذکران والتجاہان در گردن صورۃ نوعیہ
اولاد افراد ان ثانیا افتاد باز چون نشاہ ملایکہ پیدا شد حکمۃ الہیہ انہا را متنوع ومتصفہ
ساخت وہر نوعی وصنفی را استعدادی خاص نہاد پس ہر ملکی روی بجانب قبلہ
غیب کردہ منتظر ایستادہ است کہ از جانب غیب چہ الہام فرماید تا بر حسب انرود

ہر ملکی را

Marfat.com

هر ملکی را الهام نمی کنند الا آنچه منقضی استعداد او باشد و طلب می نمایند بلسان
استعداد الا در فطرت او مناسبتی بان نهاده اند بالجمله فرشته که در فطرة او میلی نهاده اند
بطلب ذکر باین دو اسم و طلبی را که مکمن غیب است متوجه است بافراد انسان
این فرشته در دل خود فرا می گیرد بمثل آنکه آینه را در محاذات کوکبی بگذارند و همان
کوکب در آن آینه منطبع میشود تا حکم حیلت بروی متوفر گردد و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ازین سر عظیم که از قبیل آیات آفاقی است خبر داد و در ضمن آن بیان فرمود
مطلوبیه ذکر این دو اسم بر وجهی ابلغ و اهل الله را خدای تعالی تجلیات صوریه معنویه
بر میگزیند و حقیقه تجلی صور نسخ یادداشت مجرد است در خزانه وهم بصور والتبه وهمیه
که حکمت الهی تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجرد این عارف بحقیقه مجرده
فعاله آشنا شود و رنگی مجرد از آن در وی منطبع گردد و قوای علمیه و عملیه او با این معنی مجرد
مطاوعه کند و در لطیفه روح انسی و انجذابی پیدا شود و لطیفه ستر آن حقیقه مجرده ضمن آن
لباسها و پرده ها دیده ور گردد و اتصالی عجیب و حالتی شگرف بر روی کار آید
بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را مشار الیست که این صورت خاص از وی بر آمده عارف
محقق را کار بهمان مشار است نه بآن صورة پس بعد تمهید این مقدمه باید دانست
که حقیقه فعاله فی العالم بمثل شمس فی کبد السما ظاهر شد و از کوه زهره شعاع او مخلوط
با صورة وهمیه که تعبیر از آن کمال نزاهت و کمال صولت بر افراد بشر بوصف مودة
و لطف و احسان باشد جلوه گر گشت و در ضمن آن آگاهانیده اند که این است
اسم الملک القدوس و بر هر فردی که در فطرة خود قوة زهره مسعود دارد این تجلی
معنوی می ریزند و او را باین تجلی انسی و انجذابی میدهند و ویرا با این تجلی التجائی

Marfat.com

وفنائی وفدائی روزی میکنند وازمیان چشمان این شخص وازمیان زبان او نور الملک
القدوسی بر می آید مثل برآمدن آب از معدن خود برای فواره واشاره کردند باانکه
فرشته موکل براین ندا از صور زهره است که در ساعت محموده که تجلی اعظم بر عالم تافت
وزهره دران ساعت در کمال سعادت خود بود پیدا شد واین سر در جذر قلب او
نهاده اند ووی ندا هر صبحی می کند زیرا که صبح وقت طلوع زهره است از افق عالم خواه
پیش از طلوع باشد تعلیلی یا بعد طلوع ان تعلیلی بالجمله صولت این ندا وقت صبح است
والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا افاده بدستخط خاص حضرت ایشان یافته شد که رایت
فی الواقعه حقیقة العرش بصورة نور ساطع متشعشع جدا ینزع من کل فلک وملک مقرب
ونبی مرسل وولی مفهم نقطة شعشعانیة هی ودیعة الله فی قلوب هولاء فیطرح فی ذلک
النور المتشعشع بمنزلة ما یوقد النار بالحطب فاذا وقعت فیه الحطب علمها بنفسها علما
بالحقیقة الجامعة المدبرة بکلیة ما فی الکون ولا تمیز هنالک بین فلک النقاط فیصیر هذا النور
المتشعشع تجلیا من تجلیات الله تعالی ویکون هذا التجلی مصدر الاثار عجیبة فی العالم ولو هذا
التجلی لم یعلم حد بالله تعالی افاده خواجه محمد امین نقل کردند که روزی حضرت ایشان ارشاد
فرمودند که از میان سعد الدین که فرزند گرامی حضرت ایشانند امشب گریه بموقع شنیده شد
والده اش بمرضعه او حرف ملال امیزی سر کرده که در تیمار وی غفلتی دیده بود وما نیز از
گریه فرزند متاثر شدیم درهمین حال خواب گرفت ودر واقعه دیده شد که حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره بلباس عزیزان ماوراء النهر جای نشسته اند ودر پهلوی
ایشان سعد الدین هم نشسته است وایشان بسوی ما متوجه شده میفرمایند که متکفل
این پسر مائیم بتقریب این معنی فرمودند در حق شفای این پسر خصوصا در باب عا

اطفال

Marfat.com

اطفال دیگر عموماً دعاها میکردیم و از ارواح مشایخ نقشبندیه و چشتیه و قادریه استمدادی
نمودیم معلوم شد که این اکابر نظر عنایتی باولاد ما دارند و این واقعه یکی از مصداق این
ماجراست افاده ایضاً خواجه مذکور نقل کردند که بعد واقعه حافظ عبد النبی قدس سره
اکثر جلسات حضرت ایشان در حجره که حافظ جی می بودند اتفاق افتاد گمان بود که بحسب
اتفاق جلوس در این حجره خواهد بود بعد چندی ارشاد فرمودند که ارواح ملایکه باین حجره
انسی دارند ازین جهت خاطر منجذب شد که پاره در اینجا نشسته چیزی از اوراد و وظایف
ادا کرده شود بلکه بدگر زبانی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تغافلی واقع شود
انس ایشان بوحشت می انجامد پس ناچار دو سه ساعت انجا مشغول بودن بوضعی
که میل ایشان مقتضی انست ضرور است افاده در بیان منجمله اسرارها اربعینه سنه الف
و مائه و خمس و ستین حضرت ایشان ارشاد فرمودند که گاهی کشف حقیقی در صورت
تمنای ان معنی واقع می شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچه روزی حدیث نفسی
روی نمود همدر انحالت که یقظه بود مثل واقعه منامیه ظاهر شد که گویا بر ساحل بحر زخار
تنها ایستادم وقت مغرب است ازین جهت بظاهر وحشتی دارم اما در دل سروری
و انسی می یابم دران اثنا شخصی ظاهر شد از مردمان دیار مغرب جوان و سیه لحیه
چنان معلوم گردید که گویا قطب وقت وقت خود است پس با وی صحبت
طویل واقع شد و برکات عظیمه روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسمایه
و اعمالیه و اثران در خود یافته میشد بعد از چندگاه حزب البحر که دعائی است مشهور
از ملهمات شیخ ابو الحسن شاذلی اتفاق افتاد در انوقت صورت شیخ ابو الحسن
شاذلی قدس سره کالبرق الخاطف مترائی گشت رنگ شان سفید بسرخی

Marfat.com

بابیل و لجیه نزدیک بسبکی بعد ازان اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
و تجلی که قبله همت شیخ بود متوجه ساختند و به نسبت شیخ متلبس گردانیدند و بمزاج
شیخ برآوردند و مقتضای ان تجلی و ان نسبت را مبسوط نمودند و حزب البحر را بمنزله
کوه ساختند برای مشاهده ضلع اعلی شرفه بنی و منی اخذه ۱۲ و نفسی کانت فی
عطای ممدتی ۱۲ پس یکدفعه علوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
حضرت ایشان شرحی عجیب متضمن معارف عمیقه و حقایق دقیقه بر حزب البحر تحریر
فرموده اند مسمی بهوا مع دران میان اولا معرفة کمال الهی که تدبیر است از جمله کمالات
اربعه که ابداع و خلق و تدبیر و تبدیل است و موقف لمیة استجابة دعا که این حزب از انجمله
است بیان فرموده اند و در ان تحقیق سه اسم مبارک از اسمار الهیه یعنی الله و قادر
و علیم ذکر فرموده اند و اسباب حدوث حقایق چهار قرار داده اند قوی عنصریه و قوی فلکیه
و هیات مثالیه و هیات طلسم الهی که ذکر ان مستوفی درین رساله در ضمن مخاطبات
ارقام یافته و ثانیا بیان تجلی که قبله همت شیخ ابوالحسن شاذلی بود تحریر نموده اند
و در تمهید ان تحقیق اسم الهی که اصل ان تجلی الهی است در مثال که مکاف ضعیف
واجبیه است و اجار بهیه افلاک و املاک و افاضل اوراد اثابیه را بخود کشیده
متلبس بلباس مثال ساخته در نور خود فانی گردانیده باقی بخود میبارد تا دواجی
غیبیه در انها ریزش نموده مشخص گردند پس بعضی از انها جلد عرش تکوین اند کما حقه
فی هذه الرساله ایضا بالجمله همین تجلی است که قبله همت شیخ است و ثالثا
تحقیق تبدیل کل که همان تجلی ببعض اعتبارات و کمالات خود ذکر فرموده اند بعد ازان
نسبت شیخ بان تجلی از جمله نسبتهای معتبره عند الصوفیه که نسبت اتحاد است مبین

Marfat.com

کران عبارة از حالتی اینست که شبیه بحالهٔ شبنم چون آفتاب برآید و در مقابل او از هم
باشد و نقطه و نقطه او مردن گیرد درین حالت اگر شبنم را علم می بود این متلاشی
شدن در علم او صورتی می فرستاد که از حول و قوهٔ خود برا شدن است و از کمال
تعظیم شمس در خود گداختن و تاب دیدن او نیاوردن چنانکه در حالت غشی می باشد
از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن بعد از ان هیاکل کلیه که این نسبت التجا
در نفوس کمال ورثهٔ انبیا احداث می کند شرح نمودند که عبارة از طلب عصمة و طلب
کرامت و طلب علوم الهیه و مقامات سنیه و طلب تیسر در معاش و نفوذ از ظلمة
و بلاهای آسمانی و طلب تسخیر عالم و دعاء بد منکران است و این هیاکل کلیه نه گانه را
که امهات جزئیات التجاست هر یک را شرح فرمودند که لایق اقطاب ارشاد باشد
بعد از ان بعضی مشخصات این هیاکل که از قوی کوابکی که در نفس عارف با رونق
باشد لاحق شوند بیان فرمودند و انجا ذکر نمودند که شیخ از جنود زهره است بعد از ان
انواع فهم معانی کتاب الله و سنت رسول که باهل الله مخصوص باشند و تحقیق بطون
قران مذکور ساختند بعد از ان معانی مقطعات کلام الله تفسیر کردند بعد از ان حقیقه
دعوة ملکیه بیان نموده بسوی شرایط ان اشاره فرمودند بعد از ان بعض خواص حزب البحر
بحضرت ایشان معلوم شده و طریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد از ان اسناد
دعاء مذکور را از خود با شیخ ابو الحسن شاذلی بعد از ان شرح کلمات حزب البحر از
ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلقه بانها و تفصیل انچه این کلمات متضمن است
و نکات متعلقه بان از علم اشارات و حقایق و تعیین معانی باعتبار اعمال تصریفیه
تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیة کدام مطلب دارد تفصیل دادند و در خاتمه بعض طرق

Marfat.com

دعوة حزب البحر که بعض مشایخ در کتب دعوة نوشتند تحریر فرمودند افاده در ایام
فتنه صفدر جنگ و محاربه او با سلطان که جمیع محلات کرد و پیش مسکن
کرامت نشیمن ویران شده بودند و حضرت ایشان بضرورة تکلیف بعض مخلصان
معه متعلقان در شهر نو تشریف برده بودند و اکثر از شهر کهنه بعمارت رفته بود در ان
روزه ها باین خاکسار چنین ارقام فرمودند که دو ملک در خواب بابا فضل کشمیری
که جوانی است صالح از دوستان فقیر متمثل شدند و گفتند که فلانی درین حویلی
چرا توقف می کند اینک ما برای محافظت حویلی آمدیم بعد از انکه کوتله بدست مردمان
پادشاهی آمد ان دو ملک بعد نماز فجر در نظر فقیر متمثل شدند و گفتند ما رخصت
میشویم همانروز بعض خادمانرا فرمودیم که در حویلی باشند مدتی ایشان روزانه
می بودند و شبانه بعد تفحص معلوم شد که چیزی از اسباب خانه رفت از ان
قبیل بود که سال بسال تبدیل کرده می شود و انهمه در ایام محافظة خادمان و فتور
حفظ ایشان واقع شده و سخن ان دو ملک راست برآمد دران ایام که
صفدر جنگ با سلطان محاربه داشت و این قضیه امتداد کشید و این معنی موجب
تشویش عالمی شده بود و در وهم مردمان غلبه وی صورت بست حضرت
ایشان فرمودند که ملکی که بر امر حرب موکل است روزی ظاهر شد و گفت که این
امرا اگر در حرب تقاعد نمایند ما ویرا هلاک خواهیم کرد پس همچنین متحقق شد
که ازین حروب کار او اخر نشد پس در مدتی قلیل صفدر جنگ را حالتی عجیب
پیش آمد که آکله در پای او افتاد هر چند گوشت پای او می بریدند فاسد میشد
و محتاج بریدن میشدند ال ان قفص با سوء حال و قول ان ملک صورت

گرفت

Marfat.com

گرفت افاده در سنه هفت و شصت بعد یکهزار و یکصد جناب حضرت ایشان
در ماه رمضان بر عادة مالوفه اعتکاف اربعین فرمودند و چون این خاکسار بجهت
ماموری بالتزام مقام اباء کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاورة معتکف منبع الشرف
معذور بود لاجرم خود را هم در وطن برای تعرض نفحات الهیة فیوض توجهات سامیه
در گوشه انداخته عنایات اسرار اعتکافیه التماس نمود آنجناب بمقتضاء کرمهای جسیمه
بر جهت بعضی از آن اسرار عظیمة خاکسار خود را نواختند و بان نوازش سر افتخار
ویرا باوج عرش عزت افراختند پس بایراد آن مکتوب فیض اسلوب بغیه این
رساله را مزین میسازد و هو ندا هو حقایق و معارف آگاه عزیز القدر سجاده نشین
اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام
مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه والمسئول من الله تعالی ادا منهان ولکم مکتوب بهجت
اسلوب مبنی بود از شوق بعلومی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه چند ازین باب
بتحریر می آید هر چند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم خاطر بجهت ضبط آن بکتابة
نمی پردازد و بعد آن ساعت از لوح خاطر منمحی میگردد لهذا اکثری غیر مضبوط می نماید
وما لا یدرک کله لا یترک کله باید دانست که تجلی الهی غالبا وارد میشود بر لطیفه
سر با مرجی از روح و استعداد سر و روح را در تجلی مدخلی قویست که التجلی لا یکون
الا بقدر المتجلی له لیکن در بعض اوقات حلول آن در سر مستور میشود مثل ذهول رای
از مراة و اشتغال او بضرورة مرتبه فقط پس بسیار است که متجلی له گمان کند که این
تجلی متعین نیست باستعداد قابل و غیر مقبض سببا آنجا متحقق نشد و این را بعرف
صوفیه باین عبارة تعبیر کنند متجلی بکسر اللام تدلی کرد بسوی متجلی له و گاهی استعداد

Marfat.com

سر و روح روشن و نمایان باشد و شومی مروع بآن تجلی و یقین او باحکام
سر پر ظاهر شود در انوقت گویند که متجلی له ترقی کرد باز این تجلی گاهی بصورة باشد
و گاهی بی کیف و غالب در نفوس ذکریه خصوصاً در حالة یقظه همین است
که بی کیف باشد و در بعضی احیان این تجلی از مثار خود بطریق تجلی ظاهر شود
و استعداد متجلی له از فرط شعشعان الوهیة مستور گردد و در جمیع قوی این شخص سماعی
از ان فرو ریزد و علومی که در قوه متخیله و واهمه او مخزون بود با این قوی استعداد
قریب او داشتند بجهت سوال سایلی و غیر ان همه بنور تجلی منور گردد و حق از
باطل متمیز شود و ان همه حکم الهامات و مکاشفات پیدا کند چون این مقدمه مبین
گشت سه تجلی که درین ایام مفاض شد بیان کنیم با نوعی از بسط و تعیین علومی
که قوی متخیله و واهمه آنرا قبول نمود بین الاجمال والتفصیل والله یقول الحق و هو یهدی
السبیل تجلی اول وارد وی واقع شد آخر شب که عقل و سر و روح را جنبشی داد
و حیرتی فرو گرفت بعد از کمال ظهور او دانسته شد که حقیقت ان جذب تدلی
کل بود حجر بهت را و انجذاب حجر بهت بسوی او و محو شدن حجر بهت در شعاع
او چون ازین حالة فی الجملة افاقه واقع شد بر قوه از متخیله و واهمه حظ خود قبول نمودند
از انجمله انکه حقیقت الهیه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم بآن نور منور
گردد قابل ان نور نشد الا احدیة جمیع در میان خیال و وهم از قوه منطبعه فلک اعظم
از انجهت که نفس وی مدبر کلیه ما فی الکون بود و این نور اعظم عرش رحمان است
و انجا سه قوه بهم آمدند قوه مجرده مفاض از تجلی اعظم و قوة ملکیه مفاض از طبیعة
فلکیه و احدیة جمیع خیال و وهم و بسبب اجتماع این سه قوه طبیعت این نور اعظم

تقاضا کرد

Marfat.com

تقاضا کرد که رسم کند صورة خود را در سر این متجلی له تا نفس ناطقه شبیه تجلی اعظم باشد
و قوای نسمیه شبیه قوه ملکیه و مداکه شبیه احدیه الجمع بین الخیال والوهم همین مناسب است
که راسم این تجلی شد در شاعر این متجلی له والیه الاشارة فی قوله صلی الله علیه وسلم
ان الله خلق آدم علی صورته و از انجمله آنست که آگاهی آمد که در باب سلطان وقت
و اضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بروی باید گفت که اشارتی از ملکوت
رسید باین مضمون که درینحالة تمسک بآیة فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت وهو رب العرش العظیم نافع خواهد بود در آخر شب و بعد صلوة التزام تلاوة
آن باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الله مامور اند با آنکه در باب
تسلط او دعا کنند و از انجمله آنست که در جواب شخصی که سوال کرده بود نسبت
تو از نسبتهای قوم بکدام نسبت مناسب است باید گفت اینجا نسبتی نیست
تبدلی اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و بقاء او مطلوب است از
جهت نمونه بودن لا غیر و بالتبع فواید دیگر در عالم خواهد گذاشت در ضمن این خاطر
روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم جستن طبع
خام است کسی که دانست دانست و کسی که ندانست ندانست و از انجمله آنست
که این نور اعظم را طرفه کیفیتی یافته شد هر ذوقی از علوم ذوق الازل که در انحالت
یاد آمد و همه درین نور مرئی شد بمنزله مرآة مخلوط اما نه بآنمعنی که او طرف صورة باشد
بلکه این نور همان حقیقه گردد و بهمان رنگ برآید و در ضمن این نیز نکتها دانسته شد
که جمهور اهل الله را علوم ذوق الازل از همین نور اعظم میخیزد چون استعداد کامن ذوق
الازل دارند اگرچه این مرآة از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

Marfat.com

بلا واسطه مراة بر حقایق ازلیه افتاد تجلی دوم لطیفه قلب را تاثیری واقع شد
وحیرتی در گرفت بعد از کمال تاثیر در نور تدلی کل متلاشی گشت واضمحلالی عجیب
پیدا کرد چون از آن حالت افاقه بهم رسید علوم چند مناسب مقام در قوة متخیله و واهمه
کل کرد از انجمله آنست که مفیض این تجلی تدلی کل است باعتبار خاص وان اعتبار
قیام تدلی کل باشد در وسط قوه منطبعه فلک اعظم بمثابه قلب از قوی شخص
انسانی زیرا که نفس کل بداة کلیة باقی الکون است و نقطه هست از نقاط قوة
منطبعه او رئیس جمیع نقاط تواند بود و قوة مجردة که تجلی اعظمش می گویم همان نقطه را
عرش خود ساخته است و همین مناسبت حاصل شد بر آنکه این تجلی بر محاذات
قلب واقع شد و از انجمله آنست که بعضی علوم در ادوار سابقه فایض شدند بعد از
در ادوار متاخره لباس نکرة پوشیدند بسبب استعداد مفاض مثلا نسبت او
بسته چه نسبت افاضل بشر و چه نسبت ملا اعلی امری بود شایع در دورات
سابقه وان بحقیقه از ولایت صغری است بعض مشایخ متاخره را در سهرند حضیف
این نسبت بعد نوعی از فنا و بقا مستحق شد ولابد چون بعد این کمالات بود انجا رو
وحسنی زاید ادراک نمودند مثل جاهل و حکیم که هر دو درختی را یافتند جاهل بر تفرج اوراق
و ازهار و ثمار آن درخت نظر را مقصور ساخت و حکیم از تماشا قوه نامیه و غاذیه و توزیع
ماده منجذبه بواسطه این هر دو را طرف درخت خطها برداشت هر دو همان درخت را
دیدند اما بنوعی از تسامح توان گفت آن یک درختی و با دیگر را دید و آن دیگر درخت دیگر سنان
بینهما باین اعتبار عزیزان گمان کردند که ولایت علیا و ولایت نبوة چیزی دیگر است غیر
نسبتی که یاران در ولایت صغری کسب می کنند چون فیضان علوم بر مسطر دوره واقع شد

Marfat.com

راستا راست منقح شد که همان نسبت است نه غیر آن لیکن بسبب آنچه تقریر کردیم پیش
عزیزان باصیلة وطینة منقسم گشت و همچنان چون بعض مسایل ذوق الازل برین عزیزان
جلوه نمودند ببسط مناسب دوره دانستند که این مسایل غیر مسایل فایضه من قبل است
وهی فی الحقیقت هی و از انجمله آنست که در ملت انبیا و طریقه اولیا مراد فقط علوم الازل اینست
مراد قرب همین تدلی کل است و اضمحلال دران و تلاشی اندران و حقیقتش آنست
که نور تدلی کل در بعض نفوس ادراک میفرماید که قابل دخول در حظیرة القدس است
لاجرم باعمال و توجهات نسمیه مزیی میسازد و رفته رفته بان محل رفیع میرساند و هم المقربون
و دیگرانرا بذیول انجاعه می بندد و مقلد ایشان میگرداند تا بسعادتی که مناسب ایشان
باشد فایز شوند و هم اصحاب الیمین اعمال و اذکار و توجهات نسمیه همانست عمده نه ذوق
الازل و معارف ربط حادث با قدیم اگر باشد فبها و اگر نباشد فبها تجلی سیوم که در وقت
تلاوة قران عظیم واقع شد لطیفه عقل را جنبشی پیش آمد و اضمحلالی متحقق گشت بعد از
افاقه علوم چند صورت بست از انجمله آنست که نزول این تجلی از مقام خاص است
وان تحدیق نظر تدلی کل در صورة انسانیه و استعداد جبلی افراد او که جمیع افراد دران
متفق باشند و حوادث طاریه که ان افراد را پیش می آید و علاج ان حوادث و تدبیر
بر صلح این و ان مسامت بالکثر و مسامت بالفتح هر دو جامع بودند در سه قوه چنانکه
در تجلی اول تقریر کردیم لهذا شانی عظیم پیش آمد و هر دو باهم در امیختند و قلة و کثرة
ازین سر ماده صورتهای عجیب ظاهر شد ایات قران همه شرارهای این بهم امدن است
تا زمان و زمانیان هستند حق متکلم است و ایات قران نازی لیکن ترجمان لسان
الغیب حضرت خاتم الرسل است که این سه قوة در وی متکامل و متوافر بود و دیگران

Marfat.com

ریزه خواران خوان نعمت او بیند و از انجمله انست که نبوة و نزول قران محض تعلیم علم نیست
مدبر السموات والارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم میسازد و صورتی دیگر را
کاین میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شرایع تکلیفیه بصورة روحیه ثم الوهمیه ثم الخیالیه
مصور میگرداند و طبقات ملایکه از اعلی مرتبه ملکیه تا اسفل مراتب ملکیه همه بان رنگ
رنگین می شوند و بمناسب ان ملهم میگردند پس اگر جاهلی انکار شرایع کرد تاویل نمود انرا بغیر
انچه حق است هر چند قصد اصابة حق داشته باشد ماخوذ است مثل مرطوب که موسم
باران رسید و از عنان سما تا ارض سفلی همه رطب شد و او خود بگمان میداند که موسم
قیظ است در نهایت حرارة و پیش این اعتقاد فاسد هیچ نفعش ندهد و تا ذی
او از ساعة بساعة می افزاید و امراض عفونة او دم بدم متضاعف میگردد و لیکن هذا
اخر الکلام والحمد لله اولاً و اخراً و ظاهراً و باطناً افاده در سنه ثامن و ستین بعد الف والمایة
که حضرت ایشان بماه مبارک رمضان اعتکاف فرمودند از بسکه این فدویت
گزین عبودیت آیین بسبب عوایقی که پیش آمدند از تحصیل شرف مجاورة عاجز بود کرم
عمیم انجناب این خوگر الطاف قدیم را از ان فیض عظیم محروم نه پسندید پس واردات
خاصه اعتکافیه را که شرح و بیان هیاکل کلیه تدلی کل بود در ضمن ساطعه چند تحریر فرموده
بغایت ان این خاکسار را سرافرازی بخشید پس انها را درین اوراق می نویسد
و این رساله را بدان مزین میسازد ساطعه در حقیقة تجلی و اثبات ان بر قاعده حکمت
و بر قاعده کلام عقلاً و نقلاً اما بیان حقیقت ان پس بدانکه تجلی عبارة از موجودیست
که نمونه باشد از واجب و معبر و خاکی باشد بعض کمال او را و شرط تجلی انست
که فعلی منسوب شود بحق بواسطه این تجلی خواه نسبة بمعنی فاعلیة باشد چنانکه گویند

عذاکنت

خدا گفت کذا و کذا یعنی بشرط ظهور او باین تجلی چنانکه در حدیث منام گفتند که خدا فرمود
دو دست خود بین اکتفین گذاشت یا بمعنی مفعولیه مانند انکه رایت ربی فی المنام
و اگر توسط تجلی باین اتصاف بصفتی و بین واجب را مثلی خواهی ثبوت ضرورة
و دوام تحرک اصابع مر زید را بشرط کتابة بفهم پس دوام تحرک اصابع ثابت است
زید را بشرط اتصاف او بکتابة همچنین امور حادثه مثل امها زید امروز و اماته او امروز
ثابت است حق را بواسطه تعلق قدرة قدیمه او الیوم و این واسطه در قیام و صفت است
بموصوف نه واسطه در ثبوت مثل عروض حیا بواسطه فهم موجب حیا یا عروض رحم
بواسطه فهم موجب رحم تفصیل این اجمال انکه در میان مجرد و متخیل مناسبتی هست که یکی
شارح و تفسیر آن دیگر تواند بود مثل متخیلی که انتزاع میکند حس مشترک انرا از حجر و شجر و چون
حقیقت واجب را تصور کنیم تا بروی حکمی اثبات نمائیم لابد او را در مدرکه ما صورتی
قایم می شود که بسبب ان صورة حکم ما راست می آید و مثل صورت جسمی که فرو بست از
افراد متحیز از اشکال و الوان و تخاطیط اوراق و اغصان که خاکی و مفسر صورة نوعیه شجره خاصه
است همچنین واجب تعالی را در طبقه خیال مطلق که حامل ان فلک الافلاک است
نمونه هست و ان تجلی مطلق اوست که طبقه خیال مطلق انرا داده است بی شرط دیگر
و نمونه هست در خیالات بنی آدم که فایض شده است بشرط استعدادات خاصه
ایشان و نمونه هست در جسم اخروی که حکم عناصر انجا مقصود است بحکم ان نشاة پس
ان تجلی خود مخلوق است و خاکی است از واجب تعالی و مفسر بعض کمال اوست این
است حقیقت تجلی اما اثبات او برای متکلمین پس بچند وجه تواند بود یکی انکه در حدیث
صحیح آمده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند رب العزت را و باین

Marfat.com

رویة می توان گفت رایت ربی و محمد بن سیرین اثبات کرده است رویة حق را در مقام
منام پس صورت مرئیه در منام مخلوقی است که مکشاف واجب تواند بود و تجلی اوست
دویم آنکه خدای تعالی فرمود فلما تجلی ربه للجبل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه نبود
و خاکی شد کبریا واجب را و اسم تجلی برای آن مقرر گشت سیوم آنکه در احادیث صحیحه ثابت
شده که خدای تعالی را در عرصات باشکال بسیار بینند بقدر استعداد متجلی له بعض بمقدار
استعداد فاسد باشد و بعض بحسب استعداد صحیح او چهارم آنکه در مبحث کلام مقرر کرده اند
که این الفاظ با کلام قدیمی نسبتی دارد که بتلاوة آن می توان گفت تلوت و بسماع آن می
توان گفت سمعت و بکتابة صور آن می توان گفت کتبت و بنزول جبریل بآن الفاظ می
توان گفت نزلت آیة کذا و کذا و حدوث بآن وجه بکلام قدیم راه یافت پس در کلام قدیم
و این الفاظ مترتب بترتیب خاص لامحاله راهی هست که بآن راه حکم یکی منسحب شد
با دیگر پنجم آنکه در مبحث صفات فعلیه قرار داده اند که خدای تعالی متصف است بصفات
قدیم یکی از آنها قدرة است و قدرة چون متعلق شود بچیزی آنجا حادث تعلق قدرة باشد
نه قدرة و قدرة بحسب آن تعلقهای نامهای مختلف گیرد و هر جا مفهوم دیگر پیدا کرد احیا و اماتة
و تصویر و رزق از همین ثابت است پس خدای تعالی متصف باشد باین صفات
حادثه یوما فیوما بواسطه تعلق قدرة ازینجا می توان برد بآنکه میان قدرة قدیمه و میان اماتة و احیا
و غیرها نسبتی است خاص که بآن نسبت اینها تجلی قدیم آمدند و نمونه از وی شدند اما
بر مذهب حکمت پس شک نیست که در میان نسمه و نفس مجرده مناسبتی هست
خاص که بسبب آن می توان گفت انا مریض و انا فی الدار و سایر آنچه از خواص نسمه است
بچشم اثبات کنند و گویند ضربتی و رایتنی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال و اغصان

وادیان

وادمیان صورة نوعیه شجره نسبتی است که می توان گفت رایت النخل و النخل وقطعت
النخل الی غیر ذلک پس درمیان مجرد و غیر مجرد نسبتی هست که بان مناسبت حکم یکی بر
دیگری منسحب شود و چون فلک الافلاک بل جمیع افلاک قوة متخیله دارند واجب آمد که
اول چیزیکه در متخیله ایشان فایض شود صورة حالیه واجب باشد و حامل این مناسبت از
امتداد خیالی افضل و ابهی جمیع موجودات خیالیه باشد و تهذیب نفوس بشریه تا انجا
که شبیه باین امتداد خیالی باشد بمشابهه حیلة جذاب نفوس است باین حظیره ساطعه چون تجلی
اعظم دو جهتین است یکی مظهریه ذات بحت مجرد دیگر انکه خودش از ملکوت است بمنزله
غصب بین اللحم والعظم طلسم الهی اند پس ملکوت بواسطه این تجلی بجبروت مرتبط شد
و نفوس ذکیه با مطیه نسمه منجذب شد و معالی جبروت را متحمل گشت مانند تحمل باد رطب
که بر دریا گذرد رطوبت دریا را پس تدبیر عالم بواسطه این نفوس سایع شد و جنت
و علیین بواسطه این تجلی منتظم گشت و نفسی که در غایة ذکا و صفا باشد آهسته آهسته
عین ان امتداد خیالی گشت و دران غوطه خورد یعنی غوطه خوردن استعداد ظهور صورت
وجوب است در وی مثل آئینه که صورت افتاب را قبول نماید بعد صیقل و تصفیه ساطعه
کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق و این غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
و غلبه ذات مثال غلبه صفات انست که در خانه مشعلها روشن کردند تا انکه ان خانه
از نور ممتلی شد و ان خانه را کوها ایستادند هر یکی را نصیبی از نور خانه رسید و بان متنور شد
کسی را صرف نور ولیکن از ثقبه بقدر حلقه خاتم و کسی را نور مخلوط بلون زجاجه که بران کوه
نصب ساخته اند و مثال غلبه ذات انست که روح شخصی از بدن او منفک شود و ان
روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد و متلاشی و مضمحل دران و شرط غلبه صفات نسبتی است

Marfat.com

که در نفس عارف مستقر شود از قبیل نسبة عبادات یا اویسیه یا یادداشت یا توحید چون این
نشاه برهم خورد ازین نسبتهای جزوی قلیلی حاصل گردد که نوریست شبیه بنور خارج
از کوه خانه یا حادثه است که در این نفس خارجه گردد از جوارح بدیر السموات والارض و بواسطه
ان افعال عجیبه از خزانه رحمت بر زمین منتشر شود و شرط غلبه ذات سه چیز است حجر بهت
که صورت تجلی اعظم است در مراة نفس و سنة الله جاری شده است با انکه چون
شخصی را خواهند که بغلبه ذات مشرف سازند از حجر بهت او شعاعی در لطیفه قلبیه
او میریزند و ان شعاع جنس میگردد قوی علمیه و عملیه این شخص تا ان همه بر سین مرضات
الهی جاری شود دیگر نقطه جبیه که در اول استعداد هیولی عالم فیضان نفس معتدله قدسیه را
از وسط حظیرة القدس نقطه جبیه بمنزله خط شعاع که از چراغ بر می آید و ان نقطه در جمیع حالات
تولی این شخص می نماید و ان تولی تقریب او بخیر و تبعید او از شر میفرماید و سنة بران جاری شده
که ازین نقطه جبیه نوری محیط بشخص پیدا میگردد کما جاء فی الحدیث اللهم اجعل من عن یمینی
نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی نورا سیم اضمحلال جوهر نفس ناطقه در نور تدلی کل و این
معنی موقوف بر تمامه نسبتهای معتبره قوم خصوصا نسبة التجا و یادداشت و نور عبادت و جارحه
ساختن این نفس در مهمات بر چیزهای بسیار که تفصیل ان از مقدور بشر نیست انجا
ادنی بقیه از بقایای جوهر نفس بالغ وصول باین اضمحلال تواند شد مصرعه درون دیده اگر نیم موست
بسیار است ؛ چون بعنایت الهی ازین سه جهت نور اعظم این نفس را احاطه کرد و برق سحاب
ذات مراة بعد اخری و کرة بعد اولی جوهر نفس را درهم شکست قابلیه غلبه ذات بهم رسید
بعد انفکاک بنیه عنصریه در سطح نور متلاشی شود بمنزله چراغی که درین خانه روشن کنند
و آن نور در ضمن انوار مشعلها گم شود عدما لا وجود بعده ؎ خود از درون و بیرون جلوه کرد و من

و فوقی نورا

زمیان

زمیان؛ چو سایه محو شدم کان دو سو چراغ آمد طعه آن حضرت الهیه که جامعه است میان ملکوت
و جبروت و در حاق وسط این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت او است
و ملکوت بمنزله ماده او شبیه است امر او بوهم و خیال بنی آدم هر دو بلکه بقوه مدرکه حاکم است
بر وهم و خیال وحدیه جمع است در میان هر دو درین حضرت نظریست خاص بصورت نوعیه
انسان چون صورة نوعیه انسان انجا ممثل شد عقل و خیال و وهم هر سه بر روی کار آمدند
و امتزاجی عجیب میان این سه قوی افتاد پس از ان حضرت جامعه کلمه چند بجانب صورة
نوعیه انسان جدا شد هر کلمه مقدار مزاجی از مزاجات این سه قوی که التجلی یکون الا بقدر
المتجلی له هر کلمه با انچه مناسبت تر بود باستعداد او احاطه نمود و مشق ان کرد اسماء اربعینه ادریسیه
ازین منبع بر آمد ساطعه هر اسمی از اسماء اربعین ادریسیه سریست از اسرار الهی که در قلب
کاملی ودیعت نهاده اند شرح این اجمال و کشف این مقال انکه هر کاملی چون پروانه صفت
در جوهر نار خود را متلاشی ساخت قبیل متلاشی شدن حالی بروی فرود آمد و علمی گریبان ان
حال گرفت و انحال و آن علم اقرب اشیا بوده با انکه تلاشی ان همه احوال و علوم را جمع کردند
اسماء اربعین بر آمد مانند انکه یخ را در دیگ نهاده اند و زیر ان آتش افروختند تا انکه
هوا گشت و از دیگ پریده رفت اخر احوال آب مثل جوش زدن و در دیگ آواز
کردن و پر سبک شدن و نقطهای آواز هم پاشیدن افرث حالات است بهوا گشتن
و لهذا واجب شد که این اسما نسبتی باشد نزدیک تنزیه و تقیدی باشد خاکی اطلاق
و نشانی باشد نمود از بی نشانی ساطعه ظهور تدلی کل بوجهی واقع شده است بوهم و خیال
هر دو گویا در وسط این هر دو جای که جمع احدیه هر دو مقام باشد متجلی گشته لهذا هیاکل کلیه
تدلی کل که معبر باسمایی باشد و انچه متوارد اوهام بشر است بحکم نوع متطابق است

در ساطعه ششم شرح
چهل اسماء چند

پس اول هیاکل کلیه قدرة تدلی کل است بر هر شیء و ملکوت هر شیء را بدست گرفتن
و در هر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسئله آنست که تدبیر موافق گردانیدن
شیء است بخیر مطلق بقبض اسباب و بسط آن و قبض و بسط نمی باشد الا بقدر طبیعت
شیء لهذا ملکوت هر شیء دیگر آمد یکی یا رب کل شیء و وارثه و رازقه و راحمه و این اشارة
براهی هی که برگ را با طبیعت شجریه واقع است اسم او باعتبار طبیعیه ربوبیه است
و باعتبار برگ عبدیه دیگر بر نهج صراط مستقیم بودن این مرتبه که از مقتضی طبیعیه نوعیه و شخصیه او
نمی گذرد و بر طریقی واقع می شود که دران فرد مخصوص بآن اسباب هیچ چیز اولی و احق نباشد
از آنچه واقع شد یا الله المحمود فی کل فعاله و یا حمید الفعال و المن علی جمیع خلقه بلطفه رمزیست
ازین معرفة سه دیگر آنکه تدلی کل مظهر مجرد متعلق بشخص کل شد بمعنی آنکه این مجرد بشرط شخص
و بر طبق وی از مبدی المبادی ازلاً و ابداً فایض است و این مجرد صورت مبدا المبادیست
فرق در میان عموم و بساطة مبدا المبادی و این مجرد مثل فرق در میان کلی طبیعی با صورة ذهنیه
کلی طبیعی که در ذهن ما متمثل شده پس باعتبار ظلیة تدلی کل مجرد محض را و ظلیة مجرد محض
مبدا المبادی را در تدلی کل شانی پیدا شد و آن شان غلبه اوست بر همه و تعالی
او از همه یا اله الالهة الرفیع جلاله و یا قریب المتعالی فوق کل شیء علوا ارتفاعه تعبیریست
از آن شان چهارم آنکه تدلی کل اطوار شتی دارد بحسب استعدادات جزئیه مثل نسبت
که در نشات سافله پیدا شده نسبت تدلی کل باعتبار اطوار خاصه و افعال جزئیه مثل
نسبت موم است با تماثیل متخذه از وی وی در همه باقی است و تحول و تبدیل همه در وی
اثر نکرده یا واحد الباقی اول شیء و آخر ما دایم لا فناء و لا زوال لملکه و بقایه شرحی است
ازین نکته پنجم آنکه چون اوهام بشر اولاً آنچه نزدیک خود است از حقایق خاصه ادراک

نمود

Marfat.com

نمود انجا تقیدات وپید وصمات حدوث ونشین ضعف مرئی شد بدان بالاتر
کرد انجا ان عیب ووصمه شدید واین فی متفق علیه جمیع اوهام بشر است باین اعتبار اسما
اشتقاق نمود ند مثل یا صمد من غیر شبه قلبا شیئا کفوه هدانیه ولا امکان بوصفه یا کبیر انت الله
الذی لا تهتدی القول لوصف عظمته ومثل لم یلد ولم یولد شم افعال الهی باعتبار انحصار
تدبیر دران حالته درین فعل بسیار است هر جنس را نامی تعین کرد ند از انجمله کثرت اعداد
وبر نمردن انسان واز انجمله استجابة سوال سایل واعاده مستفید یا قهار یا الطبیعة
الشدید انت الذی لا یلیق انتقامه یا مذل الاکل جبار عنید بقهر عزیز سلطان یا رحیم کل
صریخ ومکروب وغیاثه ومعاذه باغیاثی عند کل کربة ومعاذی عند کل شدة ومجیبی عند کل
دعوة درجائی عین تقطع حبلی یا جواد انت الذی لا یکتب سایله وطالبه مفهم انکه صور
مثالیه اشیا بالطبع پیش تدلی کل حاضر است وبعد العفار صورة عنصریه روح بهمان صورة
مثالیه تعلق شدید پیدا کند وباز خواست اعمالی که در جوهر روح متشبح شده ازمان صورة
واقع شود تعبیر این نکته بمعبود دیان واقع میشود یا معبد ما افناه اذا بر را لخلایق لدعوته من فی
بادیان العباد کل یقوم خاصعا رهینة ورعشة شم حضور حقایق امکانیه پیش تدلی کل
از انجهت که مقتضی حقیقت الحقانی است بلا شرط یا با شرط وتعبیر ازین نکته بعلام الغیوب
است یا علام الغیوب فلا یفوت شیئ من حفظ علی هذا القیاس هیاکل بسیار برای
موقة تدلی کل کسب قوی اوهام وخیالات بشر در ملکوت متشبح گشت والوتنی عن البحر
الکبیر ساطوسنته الله جاری شده است بانکه چون جزیهت شخص منبقط شود از وی آ
بازیافت کرد دور قوی علمیه وعملیه بشخص افتد این اشعه بر منهاج بعض اسماء الهی خواهد
بود وظهور این اشعه بر منهاج اسما تخلق بشخص است بان اسماء الهی وعمده موقة او

Marfat.com

به پروردگار عالم همان اسما خواهند بود اگرچه شناخت او بهمه برسد ساطعه سر در تاثیر اسماء
عظام بچند وجه می باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
علوی اوست و حقیقت هر کوکبی منسوب است باسمی ازین اسما چنانکه بر نوع از موالید
منسوب می باشد بکوکبی پس چون مسبح یک اسم را تلاوة می کند دقیقه کوکبی با دقیقه
مثالی که بازاء آن اسم است بحرکتی می آید اگر اسمی باشد مذکر بمعنی تجرد از لوث بهیمیه تجرد نفس
ناطقه او باهتزاز می آید و اگر این اسم مذکر معنی رفعتی باشد که در شمس و مشتری یافته اند آن
دقیقه بظهور می آید و همچنین معنی مقبول و محبوب بودن و هم چنین معنی حلم و معنی معرفت مغیبات
و معنی حلاوة و قهر الی غیر ذلک و اگر برای شخصی می خواند و در وقت خواندن متلبس باشد
بوصف ملایکه که الهام ایشان در قلوب بنی آدم شایع میگردد و آن معنی مراد را در خاطر
مستحضر میسازد و همت می بندد که در شخص مطلوب تاثیر کند لابد بمنزله الهام بجانب
او سیلان می نماید و رفیقه را از وقایع آن شخص مطلوب می جنباند مثل سکوت آواز دقیقه
در مسبح یا باز ماندن او از همه شرارة و شوخی و بی باکی گاهی این رفیقه در نهایت ضعف باشد
از مسبح یا از شخصی که تسبیح برای اوست پس تلاوة اسم بآن رفیقه باز شود و آن رفیقه همراه
این تلاوة فایده مراد دهد و حکم این تلاوة وهبتی که نفس را حاصل شود از تلاوة حکم طلسمات
است ساطعه در آدمی لطایف بسیار است و هر لطیفه مقامی دارد و هر مقامی علمی و معرفتی
متبع خود میگرداند و این اشتباع شبیه است بالهامات جلیه که در ذوات الانفس
نهاده اند و حظیرة القدس جذاب نفوس زکیه است مانند مقناطیس اجزاء حدید را
باین سبب واجب شد که در هر زمانی جمعی بجانب حظیرة القدس باقصی هم خویش
میل نمایند و در اثناء این حرکت از شغل بفوق و این خروج از قوه بفعل علوی در عفو ایشان

Marfat.com

منقدح شود مثل انقداح آتش در میان آهن و سنگ و غالب در این علوم حکم همان
لطیفه است که از میان لطائف بظهور و قوة موصوف است و هر نکته که در خاطر ایشان
منقدح می شود مستی میدهد و ذوقی می نماید و از شدت مستی حرفهای پست و بلند
از ایشان سر میزند اگر مزاجر شرع عنان دل و زبان ایشان باعتدال خواهد بود و اگر نگرفته
مبالغها خواهد بود و تعبیرهای مستقبح جمعی را حجر بهت مرئی شد و شعشعان وی بر عقول
ایشان صولت نمود گفت که خدا الهی در فلان موجود است و بحلول و اشراک افتادند اگر
اعتدال شرع تهذیب ایشان می فرمود می گفتند صورة حق است در مرآة نفس و ازین
تعبیرات بی ادبانه باز می ماندند و جمعی را نفس رحمانی مرئی شد که محل تعین صور است
و این جمع دو فرقه شده اند اوائل حکما باسم هیولی و صورة تعبیر نمودند و اواخر که صوفیه اند
بتوحید و اتحاد قایل شدند اگر توفیق یار ایشان میشد نفس رحمانی صادر اول می گفتند
و الفاظ شنیعه بمیان نمی آوردند افاده عزیزی از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و طایفه از علم حدیث از جناب ایشان سند کرده و در اعمال و اوراد همتی دارد
و بقدر همت خلق از ترتیب آثار و ثمرات انها نیست در نیولا ورد حزب البحر را از پیش
ایشان تلقی کرده و اذن اشتغال آن با شروط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت صوم دوازده روز بر خود التزام نمود و جلالی و جمالی را ترک کرده بخواندن
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثر ظاهر نشد و ثمره که ازین عمل مترقب بود بظهور نیامد
بسیار محزون و اندوهگین شدم بلکه بمقتضای بشریة فتوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می نمودم و این معنی موجب زیاده تنگدلی گشته ناچار بجناب
ایشان التجا بردم و عرض نایابی مطلب پیش آوردم فرمودند علاج این نایابی جز این نیست

Marfat.com

که از سر نو این دِرْد را با حفظ همان شروط و آداب باید خواند تا بعد ازین چه ظاهر شود ناقل
می گوید که بموجب امر شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت ساختم تا سه شب مواظبت بتلاوة آن بشروط معهوده کردم چون شب
سیوم باتمام رسید چیزی از آثار و قبول نمودار نشد آغاز دل شکستگی و خاطر خستگی در
خود مشاهده می نمودم درین اثنا خوابم ربود دران خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیزی دیگر حاضریم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدری داریم و سبب شرح صدر آنست که روزی شاه ترکمان قدس سره
حضرت بزرگوار ما را دعوة کرده بودند و گفته فرستاده اند که پسر خود ما را نیز همراه بیارید حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند و بدعوة حضرت شاه حاضر شدند درین اثنا شاه
ترکمان بجانب والد بزرگوار خطاب فرمودند که برای این پسر دعای کنند حضرت
والد دست برداشتند و بدعا مشغول گشتند حضرت شاه آمین میفرمودند و کلمات
دعا این بود اللهم اعطِ مالاً و والداً و شرح صدر فی الدنیا و اسلاماً عند الموت و مغفرت
بعد الموت و فردوساً فی الجنة ناقل می گوید که این کلمات را محفوظ می داشتم و دو سه
کلمه دیگر هم بود که حافظه مساعدة حفظ آن نه نموده و بعد ازین واقعه اطمینانی و سروری
بر دل وارد شده و انبساطی و بهجتی حاصل وقت گردید کدورتهای فتور حسن الظن
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اخلاص را زاید گردانید افاده خواجه محمد امین از حضرت
ایشان روایة کردند که شانزدهم جمادی الثانی شب پنجشنبه در رویای مشاهده نمودم
که گویا در مسجدی هستیم مسجد جامع دهلی باشد یا مسجد بیگم اکبرآبادی ناگاه می گویند
که اینجا صورت کریمه حضرت خاتم النبیین ظاهر می شود جمعی مشتاق ظهور جلوه آن صورت

ایستاده اند

Marfat.com

ایستاده اند و ما نیز بآرزوی مشاهده جمال باکمال بطرفی که نمودند متوجه شدیم می بینیم که
در یک آئینه صورت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتدریج ظاهر شدن گرفت
تا آنکه تمام نمودار گردید درین اثنا از میان آن آئینه برآمده در خارج جلوه گر گشت و ما بالتجا و استمداد
از آنجناب درخواستیم که برای ترویج علم حدیث همت قویه عالیه درکار است فرمودند
خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بر دست ما و اولاد ما و اخوان ما
باشد و درین باب نیز مددی درکار است قبول فرمایند مودند که هم چنین می شود که بعد از آن
آن صورت کریمه روی باستتار آورد و با جانب مسجد برای نماز روان شدیم فی الحال آواز آمد
که صورة مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز جلوه میفرمایند باز متوجه آن طرف شدیم
دیدیم که این مرتبه همان صورت درون آئینه متجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
در همان آئینه مشهود گشت درین اثنا جوانی را بعمر شانزده ساله حاضر ساختند و از آن
جناب ارشاد می شود بجانب ما که این جوان را لباس خرقه می باید نمود بر حسب ارشاد
ردای خود را بالای آن جوان پوشانیدیم از آنجناب نیز لباس خرقه بروی ظاهر
میگردید و آن جوان معلوم نشد که کیست مصرع تا دوست کرا خواهد میلش بکه باشد
افاده روزی این خاکسار بحضور پرنور در خلوة خاص شرف اندوزی می داشت و از آن
جناب بارشاد اسرار غامضه خاصه مستسعد بود در آن اثنا فرمودند که استقرار بعضی نفوس
در عالم برزخ مقتضی آن می باشد که بقیه از آنها می باید که درین عالم محفوظ ماند گو اسباب
خارجیه منافی آن می باشند پس چنان ادراک نموده می آید که کتاب سبحان نوری
رحمه الله پیش بعضی از ابدالان اعنی نفوسی که قوی روحیه بر آنها غالب آمدند و بمحض
الهام فوقانیه در هر امر منبعث می شوند کتاب مذکور محفوظ است و اخراً بما یا به بعضی

Marfat.com

متبان ما خواهد رسید افادہ قد یکون الامر فی الملکوت مطویاً عیاً غرۃً فحوتاً عیاً سرۃً
فمنحی صاحب الوقت فکیف استشارہ عنہ وسر کونہ مطویاً عیاً غرہ ان ثلیث الشیء
ویکون لہ لوازم وامور مستبتہ بعد من لوازمہ وجہ ولا تعد مہا من وجہ فیقع فی الکلام ویطول
من اللوازم قطعاً وبدعن بیوتہا مع ثبوت الشیء وسر الکشف لان یکون رجل من عداد
الملاء الاعلیا فیحرمہ الی اخر الملاء الاعلیا ویکون انما الشارۃ الحکمۃ لیس کل ملتبس عما
بہ ویحمل کل وجہ مستقلاً بنفسہ فیحکم علیا احدہما انہ حق وعلیا الاخر انہ باطل ولتلقی ہذہ المسئلۃ
حکایۃ اجتمع اناس روحانیون فی علیۃ من علالی فی الملکوت تدعی موطن الخیال فجاءہم السید الشجاع
الدین باولادہ واحفادہ وشیخ البہم صاحب الوقت وقال ہذا الرجل السادی فی حقنا وسبی نبا فی حزنا
بجلسین فقرا تبر درسی نبا اعین قال صاحب الوقت معاذ السبان یفعل ہذا لصدمکم وانتم اہل سوابق
ان سلامیۃ والاثر علویۃ والمکارم الجلیلۃ وان احد سبی بکم کیف یتدر سبیہ بکم وقد سبقت لکم الحسنی
فی الاولی والاخری فتوجہ الی السید ملاء الروحانیین وقالوا لہا السید السند متین فنا حیۃ الحال فقد
الوقت فی المقال فقال السید کنا اہل کرم واہل فضل ولا یکرم من ثبت لہ الفضل لہ بالوصول
ممن نقض لہ بالکرم ذوارقہ فکان الامر فی الملکوت مطویاً عیاً غرۃً فحوتاً عیاً سرہ فی ہذا الرجل
فکشف المستور واستخرج المعمور وابرز الیسین من الشین وابان العبث من السمین فقام صاحب
الوقت وقال فہل کان ہذا بقوتی وہل فعلت ذلک بقدرتی قال لا ولکنہ کالی بارۃ اللہ بیر الالہی
وکل میسر لما خلق لہ قال فما ذنبی اذن وما الغیب عیاً فکت السید وقال القوم اما ہذا فقد
صدق تمت الحکایۃ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ افادہ حقائق اکاہ میر ابو سعید نبیرہ میر علیم اللہ بریلوی

ذکر نقشبندیہ

قدس سرہ کہ ایشان از اکابر مشائخ نقشبندیہ بودند نقل کردند کہ باری در رمضان در شاہ
جہان اباد بودم پیش یکی از مشائخ صوفیہ اظہار تصوف با دراک لیلۃ القدر کردم و ان

Marfat.com

عزیز ازین معنی بغایت تف شده گفت مارا این زمان که پیر شده ام گاهی انرا نیافتم تو کجا خواهی
یافت پس از جواب آن عزیز نهایت تنگدل شدم مایوس گشته بخدمت حضرت ایشان
آمدم و از کیفیت لیلة القدر استفسار کردم حضرت ایشان فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم یکی را از صحابه فرمودند که در لیلة القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسالک العفو والعافیة
والمعافاة فی الدین والدنیا والآخرة و بوضعی این را ادا نمودند که گویا بما ارشاد می نمایند و بشارت
می دهند باز عرض کردم که کدام وقت می باشد فرمودند که در اوتار عشره اخیره باید جست پس
شب بست و هفتم که لیلة الجمعه بود در مدرسه غازی الدین خان بقصد احیاء لیل نشستم در آن اثنا
بر زمین نورانیتی یافتم چون سر بجانب آسمان بالا کردم مشاهده نمودم که بالای مسجد مایل مغرب
حجابی واشد و نوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف و جوانب منور شد پس ازین مشاهده
در دل سروری بی نهایت یافتم و همتی قوی احساس نمودم پس برخاستم و بدعا مشغول
شدم و آن نور تا به نیم ساعت مشهود بود بعد از آن آهسته آهسته روی باختفا می آورد
تا که همه مستور شد با وجود آن سروری و همتی که داشتم حاصل بود تا آنکه اذان صبح گفته شد
و از غایت ذوق که در مناجات و بقا می داشتم معلوم نشد که آن شب کی گذشت
پس صبحی آن بخدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که لیلة القدر بود
باز در رمضان دیگر آرزوی این معنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در خدمت
عالی ایشان ماندم و ببرکت صحبت باز شب قدر را یافتم والحمد لله رب العالمین
افاده در فتنه ابدالیه که در عهد عزیز الدین عالمگیر روی آورده بود هرچه از لسان غیب بیان
فرموده بودند بی تفاوت نقیر و قطمیر بظهور رسید اولا آنکه چون احمد شاه ابدالی از هندوستان
یکدو بار هزیمت خورده رفته بود بارها می فرمودند که ویرا درین دیار غلبه شدنی است

دعاء شب قدر

Marfat.com

هر چند تعین وقت آن کرده نمی شود باز چون در عهد سلطنت عزیز الدین عالمگیر بعد فتنه
صفدر جنگ مذکور قصد هندوستان نمود و بر دریای اٹک رسید و آوازه آمد آمد او
در امرای سلطانی افتاد بهادر خان بلوچ بجناب حضرت ایشان از مال و حال خود در آن
هنگامه استکشاف نمود و ویرا بشارت سلامتی مال و جان و آبرو بخشیدند در آن وقت
عرض کرد که حال ابدالی چیست صریح فرمودند که درین ملک غلبه کلی وی خواهد شد باز وی
عرض نمود که پس حال این ارکان سلطنت چه خواهد شد ارشاد فرمودند که از حال
اینها هیچ نپرسند که لیکن شما را البته سلامت خواهد بود پس وقتی که ابدالی قریب رسید
ارکان سلطنت همه دست و پا گم کردند و هیچ تدبیر آن نتوانستند بجناب حضرت ایشان
پادشاه و وزیر رجوع کردند و چاره کار آن درخواست نمودند حضرت ایشان پادشاه
عالمگیر را فرمودند که شما را درین فتنه سلامت خواهد بود و بعماد الملک وزیر بمبالغه ارشاد
نمودند که هرگز جنگ نباید کرد و جان شما را ما در ضمن خود گرفتیم اگرچه عهده مال و متاع شما را
نمیگیریم اما بجان محفوظ خواهید ماند پس چون شاه درانی نزدیک دار الخلافه رسید
پادشاه و وزیر سوای آنکه با وی بسازند هیچ چاره ندیدند پس از شهر برآمده ملازمت
شاه کردند شاه عالمگیر را تعظیم و توقیر بجا آورده بر تخت نشانده سلطنت را باو مسلم
داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بظهور آمد و عماد الملک را با وجود آنکه همه اسباب
بیلاک و جلای وی مصمم شده بودند از جهت ادای که بنسبت شاه کرده بودند و همه کس
در سعایت وی قصوری نکردند جمله مال و متاع او گرفته جان بخشی او نموده وزارت هندوستان را
بوی بحال داشت آنچه حضرت ایشان در حق او بلسان غیب ترجمان فرموده بودند
بی تفاوت نقیر و قطمیر جلوه گر گشت و بهادر خان هم معرفت وزیر شاه که شاه ولیخان

نام داشت

Marfat.com

نام داشت ملازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بلکه پیش شاه
از رفقای عماد الملک اعتباری که بهادر خان کسی را میسر نشد باقی هر قدر که بجاه و حشمت
بیشتر بودند در قید و ضرب بیشتر شدند و از مواد فاسده دراهم و دنانیر که در مزاج شان
جمع شده بود همه را تنقیه کلی بهم رسید هم در آن هنگامه باین خاکسار سرفراز نامه ارشاد
فرموده بودند که افواه آنست که افواج درانیه بطرف بارهه میرود ازین جهت تشویش پیدا
خاطر شد هر چند ظن غالب آنست که بطرف پهلت و بدهانه کاری نداشته باشند بالجمله
از فضل الهی امید قوی داریم که خدای تعالی شما را و ما را از جمیع آفات دارد و این معنی از
دل می جوشد هر چند بحسب ظاهر تشویشی می آید انتهی پس همچنان که ارشاد شده بود
ظهور نمود که افواج درانیه بمسافت سه چهار کروه از قریه پهلت رسیده تاخت و تاراج
کرده برود قریه مذکوره بهمه وجوه سلامت ماندند و هم چنین قصبه بدهانه بهمه جهات محفوظ
ماند و در بلده شاه جهان آباد محله کشک نرد که مسکن حضرت ایشانست هم از جهة
دست رد غارتیان و هم از جهت مصادره که بر سر خانهای شهر مقرر شده بود محفوظ
ماند و اذیتی نرسید فالحمد لله ذلک حمداً کثیراً دائماً سرمداً افاده در ایامی که فوج دکهن افواج
ابدالی را از نواحی لاهور شکست داده از هندوستان بدر کرد و در تدارک آن از آن طرف
تاخیر روی نمود ازین جهت مشهور شد که احمد ابدالی بمرد این خاکسار بجناب حضرت
ایشان عرضداشت کرد که خادمان حضور درین باب چه میفرمایند حضرت ایشان
ارشاد فرمودند که آنچه معلوم شده آنست که احمد شاه درانی باز در نیلک می آید و آن
کفار را بر اندازد و ویرا با وجود این اوزار ظلم برای همین کار گذاشته اند پس این خبر
از چه بنظر ظاهر بینان در آن وقت پر مستبعد می نمود اما آخرها همچنان واقع شد باز چون

Marfat.com

افواج دکهن بملک خود مراجعت کردند مردمان این دیار را اطمینان حاصل گردید دران
ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت گزین صدور یافته بود ارشاد فرمودند که بنظر می آید
که فتنه عظیم پیدا شود و عالمی زیر و زبر گردد و طوبی است کسی را که تسلیم و رضا را شعار خود
سازد پس در انوقت این امر هم بعید می نمود پس همدران ایام کفار دکهن الوف الف
جمع شده باز هجوم آوردند و با نجیب الدوله افغان جنگ پیش کردند تا که مدت سه ماه
کسری زیاد در نواحی بارهه سادات هنگامه حرب قایم ماند دران ایام عالمی کشته شد
و تمام ملک بارهه و نواحی ان غارت گردید دران هنگام حضرت ایشان نجیب الدوله را
رقعه باین عبارت نوشتند که در حق این امیر المجاهدین دعای خیر کرده می آید و از سروش
غیبی نوید فتح شنیده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله برای
جنگ مهیا کرده قایم شده بود هرگز دست نیافتند و چون دریا و گنگ عبور کرده در ملک
وی داخل شده غارت پیش گرفتند ناگهان شجاع الدوله از ملک پورب
رسیده کمک افغانان کرد از انجا خایب و خاسر برگشتند و از غایت اضطراب در دریا
هزارها غرق شدند و هزارها کشته گشتند و هر بار که بر نجیب خان یورش می نمودند سردارهای
کفار کشته می شدند و هر چند وزیر و امیر بکمک نگونساران جمع شدند هیچ پیشرفت نشد
و دران ایام که این جنگ مسلمین و کفار روبکار بود این خاکسار باستانه بوسی حضرت
ایشان مشرف شده بود روزی بزبان غیب بیان ارشاد فرمودند که اواسط
ذیحجه بود دیدم که این وزیر را از ضمن من که از بدتی نهاده بودند و بهمان سبب دعا در حق وی
ایشان کرده میشد عبور آوردند از انوقت ان علاقه دعا منقطع گردید پس بنوعی از بی
اختیاری این معنی را بیارانی که حاضر بودند اظهار نموده شد گفتم الحال هر که از عزیزان طاقت

دارد

دارد انرا برگیرد و نگاهدارد و ما تا اکنون نگاهداشته بودیم الحال ازان باز برآمدیم و همدران
ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف بارهه متوجه خواهد شد و همه رهیلیها را با خود گرفته
از مرهٹها خواهد جنگید در امروز آمدن وی محقق نشده بود پس ناگهان ابدالی
عبور جمن کرده فوج مرهٹه را که بمقابله او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست
فاحش داده داخل سهارنپور گردید پس وزیر و مرهٹه تاب مقاومت او نیاورده
بشاهجهان اباد رسیده استعداد جنگ نمودند پس شاه درانی همه رهیلیها را همراه گرفته
متوجه شاه جهان اباد گردید و دران ایام وزیر بشفاعت عزیزی از مشایخ نقشبندیه
بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع و التجا نموده استکشاف مال و حال خویش و شاه
درانی کرد حضرت ایشان پی برده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار
شکست خواهد خورد و شما هم تنها شده بجائی که مابین غرب و جنوب است خواهید
افتاد و سابق ازین که شما را در ضمن ما نهاده بودند بهمان علاقه دل بسوی شما متوجه بود
و در مواطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن ما برآوردند و بدان سبب
ان توجه نماند و دعا هم بوجهی که سابقا کرده میشد الحال نمی شود پس وزیر ازین جواب
مایوس شده بازگشت و بعد سه روز ازین ماجرا شاه ابدالی در نواحی شهرند رسید
و روهیلیها را پیش کرده با وزیر و فوج مرهٹه جنگ انداخت معرکه عظیمه افتاد دران
میان راهی رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج هزیمت خورده روی بفرار نهاد دران
حیص و بیص هزاران هزار کفار بدار البوار شتافتند و وزیر ازینها جدا افتاده بجای
که حضرت ایشان بزبان غیب بیان خبر داده بودند روی بگریز نهاد بعد ازان سفاکان
درانیه در شهر در آمده قتال و غارت پیش نهادند عالمی کشته شد و جهانی غارت

Marfat.com

گردید تا که صدمه بمحله حضرت ایشان هم رسید و امریکه سابقا در کلمه طولی کسی راست
که تسلیم و رضا را شعار خود سازد اشارتی بدان فرموده بودند و بعضی از رمز شناسان
انرا دریافته متحقق گردید اما دران دفعه تولی خاص الهی که وهو یتولی الصالحین نصیب
محبوبین می باشد در حق انجناب بچندین صور جلوه گر گشت فالحمد لله رب العالمین
پس از انجا انتقال فرمودند بشهر اندرون شهر پناه تشریف آوردند دران مکان
فرمودند که اکنون معاینه نموده می آید که بر شهر کهنه نظر مریخ تحدیق می دارد و خبه دران اطراف
انتشار می سازند و هجوم آمد و رفت می نمایند تا که در آن محله بودیم این معنی را شاید
بجهت مصلحتی مستور داشته بودند افاده در سنه ثلث و سبعین بعد الالف
والمایة در فتنه درانیه بحسب استدعاء فدویت کیشان این دیار حضرت ایشان
از وطن مالوف مع القبایل هجرت فرموده در قصبه بدهانه بمقتضی سعادت ازلیه اهل
انجا و بحسب رعایة بعضی اسباب و مصالح این نشاء که باقامت انها کمال ورثه انبیا مامورند
رحل اقامت انداختند و باین کرامت عقیدت گزینان انجا را نواختند و باین
امتیاز پایه تفاخر اوشان را بلند ساختند پس چون ماه مبارک رمضان در رسید
موافق معمول قدیم اعتکاف اربعین فرمودند و از سابق عادت ان بود که اگر این
خاکسار دران ایام شریفه بشرف محاورة مشرف میشد در خلوة خاص باریافته
بارشاد و اسرار وارده وان اوقات ممتاز خطابا میگردید چون بحسب قسمت ازان
شرف محروم می گشت انجناب بافاده ان واردات کتابا این فدوی خود را شرف
انباز می بخشیدند پس درین اربعین نیز از بسکه بان سعادت مستسعد نشد کرم عمیم
انحضرت این خوگر قدیم را محروم نه پسندید و بتحریر پاره از فتوح اعتکافیه و عنایت

دارند

ان

Marfat.com

ان سرافراز گردانید پس الحال بتسطیر انها این رساله را مزین میسازد و هر مسئله را
معنون بلفظ وارده میگرداند افاده نسبت معتبره درمیان صوفیه نسبت اتصال است
یعنی سر بمشاهده محفوظ باشد و روح بانجذاب و انس چون در هر دو جزو این نسبت
خوض واقع شد اگاهی آمد که هر یکی ازین دو جزو عکسه بعالم کبری و اسمی دارد اما مشاهده
سر تکیه دارد بجبروت و انس و روح تکیه بعالم ملایکه دارد و باز این دو عالم بانی عظیم
فتح کردند درین اوراق شمه ازان مرقوم میگردد افاده اگاهی آمد که بهشت دو نوع است
و اطلاق لفظ بهشت بر هر دو معنی بطریق تشکیک است برای امور مشترکه درین دو
نوع یک نوع بهشتی که انرا باعمال توان یافت و تلک الجنة التی ورثتموها بما کنتم تعملون
سر در وجود ان توجه نفس است بحسب تدبیر الهی بعد از مردن بعالم مثال پس
اعمال مندمجه در نفس و ملکات متشبه دران بصور مثالیه ظهور می نماید و مبحث این
بهشت از جای دیگر از کتب باید خواست نوع دیگر درمیان عناصر جای هست
در نهایت اعتدال هوا و مناسبت لطافه امزجه نبات و حیوان جمعی را از افراد بشر
که در طالع تولد ایشان سعادة با سهولة و عدم کوشش غالب است مانند حال حوت
و جدی و ثور از بروج و زهره مسعوده از کواکب پس بمجرد مردن کیفیات این عالم
که تابع حیات دنیا بود برهم خورد در نفس او غیر معنی زندگی باقی نمیماند در همین حالت
فیض الهی تسکین را در کار او کند و چندان از تسکین لب ریز سازد که مست
ان کیفیت شود از جمیع حرکات و کلمات باز ماند و تسکین کیفیتی است شبیه با انکه
شخصی در ایام تموز حرکت عنیفه کرده باشد و قلق بیحد عارضش شده در همان
حالت شربتی از یخ با گلاب و نبات امیخته چندان نوشانند که همه قلق برطرف

نمیماند

کرد و دست کیفیت تسلی و تسکین شود و این کیفیت چیزی هست از کیفیات این عالم
مثل حرارت و برودت و ضوء تاریکی که خالق صور انرا باسباب باز بسته و در اصل ان
کیفیت از حوت و جدی و زهره و مشتری سبیل سبیل می سازد همین کیفیت برین نفس
افاضه می فرماید و انچه در حالت نزع از اجزاء نسیمه متاثر شده است بنوعی از تکمیل که نه تغذیه و تنمیه
باشد کامل میسازند و صورة بشریه که داشت همان را برای او در مثال مخلوق میسازند
چنانکه وی نمیداند که من روح صرفم از بدن جدا شده و بخوردن و اشامیدن احتیاج ندارم
بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جاها که تعبیر از ان رفته در اول حال ملوک ارض در
بعض نواحی معتدله ان مواضع ساخته بودند برای اتفاق نفس خویش باری صور از انجا
افراد حسیه بشریه را ازاله فرموده مسکن این ارواح گردانید غالبا در بلاد جنوبی از جزایر هندوستان
که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد خواهد بود بجهت استیلای زهره و مشتری و بجهة
امور دیگر از احوال ارضیه روزی ایشان از طعام و شراب مثالی صبح و شام ایشان
می دهند و برای این معنی جمعی را موکل ساخته اند از قبیل ملایکه عنصریین و از قبیل ادمیین
و بطریق ندرت جمعی از آدمیان که هنوز بموت طبیعی نه مرده اند بایشان میرسند در همانجا
اقامت می نمایند چون درین بهشت گذار واقع شد دیده آمد که هزاران هزار روح انجا هست
هیچکس متعرض دیگری نیست هیچکس دیگر را نمی پرسد که تو کیستی و از کجا آمده انجا انسان
هست و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و مخاط و بزاق و سعال نیست محض
تسکین است و تسکین است لاغیر انجا فکر نمی باشد که فردا چه خواهم کرد و روز گذشته
چه کردیم و طعام و شراب برای ما از کجا می ارند و ارندگان مرتفعات ما کدام مردم اند و غرض
ایشان در آوردن چیست اصلا این معنی در خیال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

نفس کنند

Marfat.com

نفس کنند تسکین مانع التفات ایشان میگردد سبب استحقاق این تنعمات اعمال ایشان نیست
بلکه شکل فلکی وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تقاضا کرده بود همان
معاملاة صورت میگیرد چنانکه می خواهیم که صورت سرود و گل سازیم منظور نظر ما همان صورت
است لاغیر گو که از طین باشد یا موم یا خشت همچنان همان معاملاة و مناظرات ممثل
می شود از هر ماده که باشد و در بعضی افراد محنتها که در دار المحن کشیده اند در تحصیل این تنعمات
موثر میباشد زیرا که این محنتها صورت بهیمیه راست میگرداند همچنین طهارات را موثر
دیدیم عمل دیگر را دخل ندیدیم پس جمعی دران موطن پادشاه اند چتر و تاج دارند و فوجی
همراه ایشانست و جمعی صاحب خانه اند زوجه و خادمه از جنس مزاج خویش دارند
درین مواضع معتدله اجتماعات دارند و طعام و شراب متخیل یا متحقق می خورند و می آشامند
افاده آگاهی آمد که در جماعات بنی آدم طایفه هستند که مزاج ایشان قریب بهمین فریق
آفریده شده است و ملایکه الانس نام ایشانست در میان خلق کاین و باین باشند
غالب بر ایشان تسکین است از زن و فرزند و مال و همنشین و تکلف معیشة و پوشاک
و غیر آن هنی معینه دارند که مقتضای طالع نامه ایشان است و این نقشی است که گاهی
بر این ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفکر تفحص اسباب و تفکر نه افتند و ایشان
بحسب حیله خواهان وضعی خاص هستند بار خدایا مگر آنکه تفسیر قاسر از آن باز دارد
از جمله آن اوضاع آنست که طلب زنی کنند که موافق مزاج ایشان باشد و پیش
از جماع غسل کنند و هنوز موی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز غسل کنند
این جماع را مخالف مزاج خود ندانند و اغذیه ایشان منصف باشد بچند وصف
تسکین آرنده غیر نفاخ سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو و خوش شکل شیرین

جمله دارده

Marfat.com

یا شیرین ترش باشد سوابق از برنج سفید یا شکر سفید امیخته و کلاب در وی ریخته
یا تلبینه بغایت نفیس شکر سفید در وی امیخته و کلاب در وی ریخته و یا از قسم فواکه
رمان و تفاح و خربزه و حبجه و شرط ایشان آنست که خواب ایشان سدس شبانه
روز باشد و طعام ایشان ربع معده خدای تعالی برای ایشان اسباب را مهیا میکرداند
از انجهت که نمی دانند و ایشان تابع خوشی خاطر باشند رسوم قوم را معتبر نمیدارند
و سخن ایشان موجز و مفید و فرح انگیز بود اصحاب منازل باشند یا ملوک زمین چندان
فکر در خاطر ایشان متمکن نمیشود جمعی را بحسب طالع مسخر میسازند در انجماعه مونته روزگار
ایشان می کشند و طایفه بحسب الهام جبلی ناشی از قوی فلکیه مسخر ایشان میکردند
با این اعتبار صورة ریاست ایشان قایم میگردد وارده آگاهی آمد که موجب این قسم تسکین
در عالم خبر است از انجمله تحدیق نظر کردن بجانب صبح صادق و از انجمله نسیم خوش
معتدل و از انجمله نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اغذیه لطیفه یا اب زلال پیش
آید و از انجمله تقرب بملایکه مقربین عنصریین و اثر پذیرفتن از ایشان و از انجمله کف از
حدیث نفس زمان دراز و کف از خصومتها و جدالها و مانند آن وارده آگاهی آمد
که ملایکة الانس در اکثر حرکات و خیالات خود و خواطر هر مقتضای قوی فلک روند
مثلا خاطر نکاح افتد بسبب شبقی زنی که در طالع او باشد بهمان صورت خیال مشبح
سازد و اگر خاطر بنمای عبارتی گذرد بهمان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
او مشبح شود و اگر خاطر لباس افتد بهمان لباس که مقتضی طالع ایشان آنست در خاطر
ایشان مشبح گردد علی هذا القیاس چون شخصی چنین باشد خیال او معتبر بود و انرا
حضرة الخیال خوانند و ان خیال بمنزله منامی باشند قابل تعبیر و لایق اعتماد والده

شبقی

Marfat.com

فقیر حکایتی عجیب آوردند که در صغر سن همراه دختران قبیله خود بلعبتها بازی میکردند
در آنوقت همیشه دو بچه برای لعبت خود میساختند و در خارج همان صورت
واقع شد که در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود
نام بردند که پیوسته بعبتی میساخت بر شکل بیوها کرته پوشیده و وی در اول سن
بیوه شد و تمام عمر بشکل بیوها زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند که چون کسی از
فرزندان من بیمار میشود در تدبین من خارشی ناخوش پیدا می شود و من میشناختم که
کسی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید که زن کسی از فرزندان حامل شود
من خود را می بینم که پسر یا دخترزاده آم همان صفت زن فرزند من می زاید فقیر در سفری
بود در عین هوای تموز راه میرفتم چون باز آمدم اهل خانه نقل کردند که والده فقیر چند بار
فلق کردند و در آفتاب گرم نشستند تا آنکه مردمان بهزار تملق ایشانرا بسایه بردند
چون حساب کردم همان روزه های من در راه بودم و از گرمی آفتاب ضرر بسیاری
کشیده بودم سر حکایة اول انطباع مقتضیات فلکیه است در خاطر در ضمن ساختن
لعبت و سر حکایت ثانی ارهاص است در عالم هیچ چیزی باشد که قبل از وجود او
او را راضی نباشد معنی بعضی اجزاء عالم که صورتی که مشابه واقع است قبول می کند
چون تدبین بولد مناسبت دارد که پرورش او از آنجا بوده است در مرتبه ارهاص
ناخوشی در آنجا متصور شد و سر دو حکایة دیگر خود ظاهر است نقل می کنند که سکندر
استعلام حال خود از جانب غیب بصحرائی بر آمد و دو کبک را دید که جنگ میکنند
یکی غالب آمد و آن دیگر را براند و بر شاخ درخت نشست عنقریب بازی آمد
و او را کشت دانست که بر اعدا متصور خواهد شد و بعد از آن عنقریب از عالم

Marfat.com

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان حقه سر
بمهر فرستاد از میان شما کسی هست که آنچه درین حقه است پیش از شکستن مهر بداند
نوشیروان بوزرجمهر حواله کرد وی علی الصباح بقصد استعلام حقیقت حال طرف
بازار برآمد سه زن را دید یکی شوهر نادیده و دوم شوهر دیده لیکن فرزند ندارد سیوم شوهر
دیده و فرزندان آورده دانست که در حقه سر بمهر سه مروارید است یکی ناسفته دیگری
نیم سفته سیوم تمام سفته سر درین حکایت آنست که چون این شخص متوجه جانب
غیب می شود از غیب برای او الهام می کنند لیکن بعضی الهام بغیر تکیه بخارج می باشد
و بعض الهام تکیه بخارج دارد مثلا نظر بر چیزی افتد و از آن چیز بفراست انتقال
کند همراه خود دارد آگاهی آمد که یک موطن از مواطن ملکوت موطن ملایکه عنصریه است
کلام ایشان بطریقی عجیب است چنانکه در مجلس با یکدیگر سخن گویند و شخصی در میان
ساکت نشسته باشد رو بجانب دیگری کرده و بکاری دیگر مشغول شده ناگاه
یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قراین حالیه
و قالیه از آن کلمه و از آن اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشاره تنها باشد
هیچ فهمیده نشود همچنین این ملایکه اشاره سبکی بقلب شخصی میریزند گاهی در خیال این
شخص فی الفور کلمه بجای آن القا یا اشارتی مجرد سه بحسب استعداد وقت متمثل
می شود و این تمثل آنقدر شتاب می باشد که خود این شخص نشناسد بلکه بی شک
بداند که ملک این کلمه بعینها گفته یا این اشاره بعینها نموده است و این تحقیقی عجیب
که نظر حکمی بآن راه داده است و الا جماهیر مخاطبین از جانب ملایکه این را نمیدانند
شبی گوشت خورده بودم ملکی ازین ملایکه از پس پشت من پریده میرود و باشاره

می نماید

می نماید که این شخص چه می کند یعنی اسماء اربعین را با وجود گوشت خوردن چرا می
خواند و بمجرد گفتن او وحشتی در خاطر افتاد شبی می خواستم که سر به بالین نهم و خواب
روم ملکی از جانب راست هتف کرد که در مسجد این قباحت شد ندانستم که اشاره
بچیست دران منام احتلام واقع شد بعد ازان بتحقیق پیوست که اشاره باحتلام کرده
بود دارد آگاهی آمد که چنانکه ملایکه الانس یک قدم نزدیک تر اند بملایکه همچنان جمعی از بنی
ادم یک قدم نزدیکتر اند ببهایم و ایشان طایفه هستند که به پرورش بدن خود بسیر خوردن
و شیر آشامیدن مشغول اند مطمح همت ایشان غیر استیفاء لذات حسیه چیزی نیست
و جمعی یک قدم بسباع نزدیکتر اند و ایشان طایفه هستند که بحسد و غلبه بر اقران مشغول
اند مطمح همت ایشان غیر افکار خودبینی و خودپسندی چیزی نیست و جمعی یک قدم
نزدیکتر اند بحشرات الارض و ایشان طایفه هستند که در بادیه ها باشند و شکار حیوانات
وحشیه کنند و قدمن و سیها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم بشیاطین
نزدیکتر اند و ایشان طایفه هستند که معاصی مکتسب اند پشت به پشت کار ایشان
همین است مانند مردم خمر فروش و مزمار نواز این طایفه بعد کف از مکاسب
رذیله خود باید که چند پشت بگذرد تا باعتدال صورة نوعیه انسان رجوع کنند وارده
آگاهی آمد که چنانکه بهشت برزخ که بسعادت طالع مسبب است واضح گشت و بهشت
مجازاة که باعمال حکایت باز بسته است مکشوف شد همچنان دوزخ برزخ که بطالع
مسبب است و دوزخ مجازاة که باعمال و ملکات باز بسته است در عالم واقع است
اما چون ترا کشف حقایق بطریق ذوق می باشد نه بطریق جبر تدبیر غیب ان معارف را
از تو موقوف داشت وارده آگاهی آمد چنانکه انجماعه که حال ایشان واضح شد بسبب

حطلیفه

فوت سعادت در بهشتی داخل می شوند و در مرافق هنیه متمکن میگردند همچنان جمعی از
عباد که ذکر خدا تعالی علی الدوام گویند و ایشان را بملایکه موکله و بتعظیم شعایر الله
کار و بار واقع شود در دل ایشان از ان ملایکه فجی واسع کشاده است و در دل
ملایکه از ایشان راهی افتاده بعد انتقال از دنیا این جماعه را چشمی نورانی دهند
و در مسجد الحرام یا کعبه یا مدینه فرمایند بگذارند وارد آگاهی آمد که اصعب امراض نفسانیه
باعتبار بر رسوا انها باعتبار جزا یوم القیامة حقد و شهوة خفیه است حقد عبارت
از انست که چون بمقتضای غضب پیدا شود و اجرای ان مقدور نباشد نفس انرا
بخود در کشد و باعتبار ظاهر کان لم یکن سازد با آن مغضوب علیه موانست کند
و مشاش و بشاش زندگانی نماید تا انکه انتهاز فرصت کند و انتقام خود در کشد
و شهوة خفیه عبارت از انست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
امضای ان افتد و ان مقدورش نباشد نفس آنرا بخود کشد و کان لم یکن
سازد و در رنگ صالحین بر آید و نماز و روزه کند در مسجد نشیند و تلاوت کتاب
الله پیش گیرد و در مجلس واعظ رود و بهر حیله ممکن از انچه بر طرف مقابل شهوة
باشد تمسک نماید تا انکه فرصت یابد شهوة براند این هر دو در معاد اشد ضرر خوانند
رسانید و در دنیا علاج این هر دو اصعب معالجات است وارد در وقت بیعة
روح کریمه انحضرت صلی الله علیه وسلم که طریقه من است آگاهی آمد که اخذین شرایع
انبیا صلوات الله علیهم دو قسم اند جمعی بمجرد تقلید قرار گرفته اند و این جماعه عامة
المومنین اند و جمعی بشهادة عقل تلقی نموده اند بانمعنی که در هر حکم از احکام شرع و در
چیزی که از معاد و ملکوت در شرع وارد شده میشناسند که مطابق مصلحت است

Marfat.com

وموافق سنة الله فی العالم ومی دانند که شریعت مطابق صورة نوعیه انسان
وارد شده کل مولود یولد علی الفطرة بهمان مقتضی صورة نوعیه است واین جماعه
خواص مومنین باشند ونادران از امت شریعت را قبول می کنند بشهاده طبع
وعقل هردو باین معنی که طبیعت بشری او قطع نظر از عقل وتقلید همان مامورات را
می خواهد واز منهیات متنفر میباشد وقول خدای تعالی افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه وکلمه اوحینا الیهم فعل الخیرات اشاره بهمین جماعه است وایشان
اخص الخواص اند خدای تعالی بر تو منت می نهد که ترا از قسم ثالث آفریده است در بیت
اول از طالع من شمس وزهره وعطارد در حوت واقع است وقت خواندن حزب
البحر چون گفتم یا علی یا عظیم یا حلیم یا علیم زهره گفت علی برای من است وآن تمجید منست
خدایرا تبارک وتعالی وشمس گفت عظیم برای من است وتمجید منست خدای عزوجل را
وعطارد گفت علیم برای من است وتمجید منست خدای تبارک وتعالی را وحوت
گفت حکیم برای منست وتمجید منست برای خدای تعالی بعد از ان هر فقره که می خواندم هر یکی
ازین چهار یا سه یا دو ویا یکی ازینها امین می گفت بحسب مناسبت طبیعت خویش
وارده آگاهی آمد که شمس از منسوبات ذات الهیه است در عالم ملکوت ونار از منسوبات
عقول است در عالم ارض ومحبوس که می گفتند که این هردو قبیله توجه بجانب خدای
تعالی است بغیر صنع بنی آدم راست می گفتند لیکن چون صورت عالم برگشت
ونوبت تدلی کل بصورة مشبحه احجار بهیه ملا اعلی وافراد بنی آدم آمد آن قبله منسوخ
گشت الحال شمس کوکبی است از کواکب ونار عنصریست از عناصر وارده آگاهی آمد
این فرزندان که لطف الهی ایشانرا عطا کرده است همه سعدا اند نوعی از ملکیت

Marfat.com

در ایشان خواهد ظهور کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا می کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
در مکه و مدینه سالها احیاء علوم دین نمایند و همانجا وطن اختیار کنند از طرف ما
در نسب ایشان متمکن نباشد زیرا که آدمی زاده بوطن مادر میلان طبعی دارد انتقال
جماعه که والده ایشان متمکن باشد بسر زمینی بالطبع مستحیل است مگر بسبب قسر قاسر
دارد آگاهی آمد که جبروت عبارت است از صورة الهه تبارک و تعالی در عالم مثال
باین معنی که از عالم مثال صورتی سازند که محاکاة کند مجرد محض را و این محاکات گاهی
بعلاقات تعبیر خواب باشد و گاهی مانند علاقه منسوب کواکب بان کواکب مثلاً
تاج و تخت و مرد اسمط بر تخت نشسته محاکاة شمس می کند همچنان در عالم مثال
کیفیتی پیدا شود که محاکاة مجرد محض کند و اصل در جبروت صورة ذهنیه حق است در نقطه
معینه از حال عرش که بیک وجه از کمال عرش است و بیک وجه تحقیق ذات الهیه است
بعد از ان در هر کاملی صورة الهیه نهاده اند در میان خیال و وهم او در میان تعین نفس که
بان نفس کلیه مقید شده و نفس جزئیه گشته صورة ذهنیه عرش بمنزله جوهر است تابنده
و صور منبثه در میان کمال خواه فلک باشد خواه ملک خواه آدمی بمنزله شعاع ان جوهره
در علم الهدان همه روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
و بان وحدة پیش مبدا فیاض ایستاد طبیعت کل و ماه باقی است و عین افراد مبتدا
و متغیره دو روز نمی ایستد در عین وجود افراد کائنه فاسده متحقق می شود فردی مقدس
که تا دو ماه می ماند و ان فرد از ملکوت محسوب میگردد و افراد کائنه فاسده از عالم شهادة
من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا الشاربین و فردی دیگر از ان هم مقدس ترک
ابدا و ازلا موجود است و این از جبروت محسوب است در یک وجود سه وجود پیدا

Marfat.com

وجود شهادی و وجود ملکوتی و وجود جبروتی بمثل همین اعتبار یک شخص قایم شد که جبروت
عبارت ازوست و در وسط عالم معلق ایستاد و درین شخص واحد جزوی هست متصل
بالفعل غیر بالفعل منفصل بالفعل که نصیبه هر کاملی است از جبروت و این همه جزاء متفرقه را بازی
صور وحدتی داده است چنانکه ده وحدة را جمع کرده اند و آن همه را یک وجوه دیگر پوشیده
است که آن عشرة است باین وحدة صورة حسنه داده که محاذی واجب تعالی است
مثل او به نسبت واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدای تعالی این جبروت را
هرچند فی الجمله تعلق بعالم شهادة و مثال داشت برای خود اصطفا فرمود اینجا دو کانکی
درمیان صورتها که بسبب تعدد مراة متعدده شده برانداخت انهمه کثیر را درین شخص
قدسی منتزح از عالم مندرج ساخت تعدد مضمحل شد اری ما بقوة باقی است همین صورة
جبروت را سه نمایش است نمایش اول مبداء آن احجار بهیة افلاک است و باین
اعتبار مسمی به یزدان است و نور اسفیدی و لون او ابیض مثال بیاض صبح صادق و ثانی
مبداء آن احجار بهیة ملاء اعلی از ملایکه و لون او شفاف بیرنگ مایل بسفیدی و ثالث
احجار بهیة بنی ادم که اضواء ایشان متعاکس شده مانند تعاکس ضوء شمس و اضواء
سحاب وقت غروب افتاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل بسرخی باشد
وارده اگاهی آید چنانکه افتاب در حد ذات خود شعاع دارد و قعب اب موجود باشد
یا نه همچنین از ذات شعاعی برآمده است و تا اخر عوالم فرو رفته چون این شعاع در نقطه
معینه از خیال عرش افتاد آن اصل تدلی کل شد چون سموات و ارض و موالید و نفوس
فلکیه و ملاء اعلی و افاضل ادمین پیدا شدند همان شعاع ریخته مستوی علی العرش شد
و چون تعدد من وجه داشت و توحد من وجه در علوم بنی ادم سه نمایش ظهور نمود

Marfat.com

برنگ یزدان وان دو دیگر پیدا شد بیک اعتبار انهمه دایم بدوام حق است و بیک
چیز است و بیک اعتبار متعدد است بعد خلق سموات و ارض تمامی عالم پیدا شد
وارده آگاهی آمد که جبروت بیک اعتبار مشابهه دارد بجبلی از بلور که بر شکل کره ساخته باشند
هر شخصی که در وی می نگرد نظر او تا انطرف کره نفوذ می نماید و هر شخصی که در وی می نگرد
اولا روی خود را می بیند و نفوذ نظر تا آخر کره محفوظ می باشد بعکس روی خودش
وارده آگاهی آمد یک حجر بهت که در کابلی پیدا شود منت او بر تمام عالم ثابت است
که حق را برای خلق نزدیک ساخته است وارده آگاهی آمد که معرفت طلسم الهی باین صفت
که لمیه و انیه او واضح شود و دقایق و رقایق و نمایشهای اولی هر گردد خصوصا این نمایش
که بمثل کوه بلور بیان کردیم موذن است بختم دوره معرفت طلسم الهی هنوز این معلوم نیست
که بعد از ان آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع میگردد وارده آگاهی آمد چنانکه در مراتب
ترقیات تکوین معدن مقتضی شد بصورة نباتیه و نبات بصورة حیوانیه و حیوان بصورة
انسانیه همچنان در مراتب تشریع ملل پیش تدلی اعظم یکی قبل از دیگر انسیاد و معد نزول
فیض شد بر وضع خاص و این فیض ملة متاخره گشت پس ملة مجوسیه دعوة بوده باصول
بر واثم و باخلاق و ملکات محموده باز قلیلی از اعباد و حدود ملة یهودیه دعوه بود بحدود
و اوضاع مقدره در تدبیر منزل و سیاسة مدنیه و اعلاء ملة حقه و ملة نصرانیه دعوه بود بحکمت
و تهذیب نفس و فنا فی الرسول چون این همه ملل در حظیرة القدس پیش تدلی اعظم انسیاد
معد نزول شریعه محمدیه شد خلاصه بر واثم از ملة مجوسیه اختیار نمودند و سلاله از اوضاع و حدود
ملة یهودیه اصغا فرمودند و فنا فی الرسول را هضم داده اند و باعتدال نزدیک ساخته
برگزیدند مجموعه ان همه ملة محمدیه شد و بر افضل انبیا که اعدل افراد بشر است منزل گشت

ذلک

Marfat.com

ذلک تقدیر العزیز الحکیم افاده دران ایام که شاه درانی و نجیب الدوله با فواج کفار دکهن
مقابله میداشتند و فوجی ازان ملعونان در شاهجهان اباد مسلط بود و عماد الملک وزیر
شخصی را که بنام سلطنت بر تخت نشانده بود قیام میداشت و شاه را از تحصن ان
ملعونان در میان توپخانه و کثرة شان تحیری روی داده بود در انروزها حکیم ابو الوفان
کشمیری که از فدویان جناب حضرت ایشانست در استکشاف مال کار بجناب کرامت
مآب عرض نمود جناب حضرت در جواب ان چنان ارشاد فرمودند که انچه بخاطر فقیر
ریخته اند انست که سرگشتگی شاه در مصالح ملک و متحیر افتادن چپ و راست و تدبیر
کارکشا و بخت تاثیر فرما نیافتن چندگاه بسبب وبال ظلمی است که بر مسلمانان شهید کرده
من بعد بتاثیر جدید از طرف ملایکه عالیه منصوب بر تخت دهلی و وزیر سابق دلی عظیم بکشید
و کفار نیز ذل بینند بعد ازان شاه متلاشی شود و کار سلطنت بر شخصی دیگر افتد
در تعیین ان شخص ملاء اعلی روزی مناظره داشتند بلفظ دیگر غیر متعارف یعنی فریدون را
باز بر تخت خواهیم نشاند ازین کلمه مفهوم میشود که بقدر اصلاح منظور نظر است و شخص
معهود از اولاد ملوک باشد خصوصا کسی که پدر او را بستم کشتند انتهی پس همچنان
روی نمود که کفار نگونسار با وجود کثرة عدد و عدد که الوف الوف مجتمع بودند و اسباب
حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازیان دین و هزبران شجاعت امین مقابل شدند
در اندک قتال دست و پا گم کرده هزیمت خورده رو بگریز نهادند کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة و درین فرار هزاران هزار بدار البوار شتافتند تا که همه سرداران
ان کافران بجهنم پیوستند و بقیة السیف از جهت غارت و اسر دلی عظیم دیدند
و انرا که بر تخت نشانده بودند باز محبوس گردید و وزیر گریخته در قلعجات حب خزید

Marfat.com

وشاه با وجود این فتح آنچه مرغوب خاطر او بود بران دست نیافته باز بولایت خود باز گشت
بعد ازان شاه عالم عالی گوهر پسر پادشاه عالمگیر شهید در نواحی ملک پورب
بر تخت سلطنت جلوس نموده بطرف شاهجهان آباد که تختگاه موروثی است
متوجه گردید و همدران ایام نواب زینة المحل والده شاه عالی گهر بجناب حضرت
ایشان درباب تظلم و استمداد همت عرضی نوشت در جواب ان ارقام فرمودند
که الحق ظلمی که بر دودمان رفعت نشان گذشته شرارهای ان از افق تا افق رسیده
امید قوی آنست که عدل الهی و بشارت ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا متحقق گرداند فقیر بدعوات مشغول است و باستجابة
مترصد سروش غیب مراد افاده فرموده است بلکه تدبیریکه صاحب امر را در مدت
سه چهار سال می باید کرد و تدبیریکه بعد هفت هشت سال مطلوب خواهد بود نیز در گوش
هوش دمیده انشاء الله بروقت نوشته خواهد شد و همدران ایام که مقابله عساکر مسلمین
و فوج کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شب شنبه ۲۳ ربیع الثانی
در واقعه دیده شد که گویا از جهت تعویق فتح مسلمین بر شرکین فکرمندی بخاطر هست
و ذکر میشود که مقدمه جنگ مدت کشید گفتم درین باب فالی به بینم ملفوظات حضرت
سلطان نظام الدین حاضر است انرا برای فال گشادیم سر صفحه این مضمون برآمد که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بجانب پدر تشریف بردند کسی بگوش مبارک
رسانید که فلان کافر قصد کشتن حضرت می نماید جواب فرمودند که حق تعالی او را برین
مسلط نخواهد کرد و اگر او مواجهه شود من او را خواهم کشت بعد ازان فرمودند که تعبیر این رویا
خود واضح است اما بر حسب وجدان وجاهت اعتبار او از آنست که امر نکبت ملاعنه

در اعالی

در اعالی مواطن ملکوت تا حال مقرر بود الحال بملاء اعلی نزول فرمود و ارواح اهل علیین
قبول این داعیه نمودند افاده حضرت ایشان همدران ایام باری باین خاکسار سرافراز نامه
عنایت نمودند و دران میان ارشاد فرمودند که سه سیف مشهور شده است سیف
اول بر کفار لاسیما مرتبه وجت اغلب که ایشان ذلی و نکبتی بینند که گاهی مانند آن
ندیده اند و بخاطر مردم هم نمیرسد سیف ثانی بر شیعه مر شیعی در هندوستان هست از
ذل و نکبت چیزی ببینند و جمعیت ایشان متشتت شود و کان لم یکن شوند سیف
ثالث بر متعصبین از اهل رای غالباً مذهبی روانی بی غل و غش بی اصر و اغلال بر ایشان
گشاده گردد اصلها ثابت و فرعها فی السماء فقیر را قایم بالامر اعمال این سیوف ثلثه
ساخته اند و در باطن داعیه و طلبی بجهت امضاء این عزیمه سماویه نهاده اند و الله اعلی
ما نقول وکیل افاده در سنه اربع و سبعین بعد الالف و المایة در شهر مبارک رمضان که
جناب حضرت ایشان مد الله ظلهم در قصبه بدهانه اعتکاف فرمودند دران میان انچه از
حقایق الهیه و کونیه و معارف اسرار شرعیه و ملته لایح شده بودند پاره را ازان بحسب
اقتراح و التجاء این فدویت گزین شرف تسوید بخشیده باین عقیدت امین عنایت
فرمودند پس تذکر التلک الحالات و التذاذ بتلک الواردات بتحریر انها این رساله را
زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را بلایحه معنون میگرداند و لله ولی التوفیق لایحه
نفس منطبعه شخص اکبر صورت مبدا قبول کرد پس شخص اکبر مثل حوض آب است
که صورت آفتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منطبع شده و با حول آن با شعه
پر گشته همچنان اول ظهور شمس حقیقت در نفس شخص اکبر است و بمشابه او اشعه
شمس در جمیع نفوس افلاک و املاک و نفوس قدسیه انسانیه ظاهر شده است

Marfat.com

لایحه در شریعت سماویه تکلم بر قدر فطرة انسان واقع شده و در فطرة انسان معرفت
مجرد محض ننهاده اند چون آدمی را بر فطرة خود گذارند خارج فهم کند و از خارج بماوراء جهات
و بماوراء ماده و مده تجاوز ننماید پس دعوة شرع مقصور است بر همین تجلی که در خارج واقع است
و ماوراء این تجلی باسم ماوراء الوراء یؤمن به ولا یشتغل بکیفیة مخصوص گشت و همین تجلی حجاب
نور است مجابه النور لو کشفه لاحرقت سحاب وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه ترقی نفس
انسانی باعتبار گردش احوال جز باین تجلی متصور نیست اما ترقی نفس انسانی باعتبار فهم
و تعقل بمجرد محض میرسد لیکن بواسطه عینک همین تجلی نه بغیر واسطه آن چنانکه توحید یکه قرآن عظیم
بیان فرموده است توحید عبادت است اما غیر همچنان معرفة باری سبحانه که در قرآن عظیم
مبین شد معرفة همین تجلی است لا غیر اقوام خواستند که آن معرفت را بمجرد محض منطبق سازند
و آن توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلق منطبق سازند در جهل ابد
ماندند ؎ هر که دور انداز تر او دور تر ؛ از چنین صید است او مهجور تر لایحه چنانکه صورت انسان
با فرس که در ذهن ما حاضر شود دو وجه دارد بیک وجه بحذو حذو الوجود الخارجی که غرض
نفس ناطقه ماست بمنزله لون اشیاء محسوسه و بوجه دیگر وجود ذهنی انسان و فرس است
حقیقت انسان و فرس قطع نظر ازین مدرک و از آن مدرک بهمین صورة بر آمده است
و آن دون صورة خارجیه است همچنان درین صورت جلیله فخیمه که نفس منطبعه فلک
اعظم قبول کرده است دو وجه موجود است بیک وجه کمال نفس منطبعه فلک است
و بیک وجه وجود مبدا اول است عارف را ازین تجلی دو نوع معرفت منشعب میشود
صوفی و حکیم میل دارند بوجهی که مانند وجود ذهنی است و ملایکه چه علویه چه سفلیه و نفوس
انسانیه در حرکت انقلابیه خود همچنان در معرفت تصوریه خود که متفرع بر حرکت انقلابیه است

مایل اند

Marfat.com

مایل اند بطرف نجد و هذا الوجود الخارجی نظر شریعت نیز مایل است بهین وجود خارجی بر طبق
ملاء اعلی و ملایکه علویه و سفلیه و نفوس قدسیه انسانیه فتدبر لایکه در حدیث آمده است
که مردم تساهل خواهند کرد تا انجا گویند که خلق الله الخلق فمن خلق الله و در روایتی آمده است
که شیطان وسوسه خواهد انداخت خلق الله خلق فمن خلق الله چون حال باینجا رسد باید که
ازین مقاوله خاطر را باز دارد این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر انکه چون
حق تعالی تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بان متوجه نشود که این تجلی
در کدام موطن است و مسقط اشاره این تجلی کدام حقیقت است از حقایق جبروت
و برای متجلی بکدام استعداد متجلی شده است که شغل باین فکر حلاوت می برد و طیفه
وقت انست چنانکه بینده کتاب متوجه بصفحه کتاب می باشد عینک را ملاحظه نمی کند
سر از چه ساختند چگونه ساختند و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه بذات
بحت خود و تجلی را بمنزله عینک خود سازد در تفتیش احوال تجلی نافتد لایکه در نظم
قران عظیم که الله نور السموات والارض نکته لیست باریک یعنی الله که ذات صرف است
باتجلیات خویش و بالوان جبروت خویش نور آسمان و زمین است یعنی این نور تجلی
همان حقیقت وحدانیه است نگفتند نور السموات والارض هو الله زیرا که در خارج اول
الله بود بعد از ان نور السموات والارض گشت پس ترتیب خارجی را رعایت کردند
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات والارض است
مثل قندیل است روشن که بشعاع خود طاق را فرو گیرد همچنان این نقطه بسیطه که در وسط
شخص اگر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرو گرفته است بشعاع خود المصباح فی
زجاجة نگفتند کمشکوة فیها زجاجه مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

Marfat.com

باسموات وارض وتسخیر کردن این نور همه اقطار سموات وارض را باشعه خویش
ذکر المصباح فی زجاجه تتمه کلام است دخل در بیان تسخیر ندارد لایحه این شخص معین که
زید است یا عمرو تو بر تو است یک طبقه لحم است وعظم وطبقه دیگر نسمه یعنی روح
هوائی که حامل قوی است وطبقه سیوم روحانیه است که از قوی سیارات بهم آمده
ودر سطح نفس منطبعه عالم منتقش گشته چون نفس کل بصورة این نفس جزئیه برآمده
بقالب این روحانیه ظهور نمود پس چون این فرد از افراد بشر بمیرد وطبقه لحم وعظم متلاشی
گردد ونسمه وروحانیه فلکیه باقی ماند اگر نسمه قبول حکم روحانیه فلکیه باحسن وجه نمود در عالم
برزخ جنت رحمت غیر مکتسبه باعمال ملکه بحیله سعاده کواکب ظهور نماید ومبدا صور امداد کند
در این نفس بعالم مثال چنانکه شمه ازین مبحث در اعتکاف سابق نوشته شد واگر نسمه
قبول حکم روحانیه باحسن وجه ننمود در عالم برزخ جنت اعمال پیش آید وتلک الجنة
التی اورثتموها بما کنتم تعملون ملکات راسخه واعمالی که شیخ ملکات است بیشتر متمثل شود
گویا عجب الذنب در حدیث شریف مثالی است که ضرب کرده شد برای بقیه از
نسمه که حامل قوی ثلث اصلیه انسان تواند بود یعنی عقل وقلب ونفس اگر بعضی اجزاء
بدن لحمی وعظمی باقی است وخیال نفس باو چسپیده است روز محشر همان جزو اصل
تکوین جسد انسان در معاد خواهد شد واگر باقی نیست بهر جزوی که چسپیده است
همان جزو اصل تکوین جسد معادی خواهد شد غرض از تعلق نفس باین بدن تکمیل
مقتضی نشاه است زیرا که نشاه تقاضا می کند تمثل ملکات واعمال که در جوهر نفس
فرو رفته است مثل درختی است که شاخهای او بریده باشند واصل تنه باقی است
در وقت ربیع قوی نامیه او بحرکت می آید وبمسط همان نفس نباتی که بوده است جمیع

اجزاء

اجزاء او ظهور قوی خواهد بود لایحه ملت محمدیه را علی صاحبها الصلوات والتسلیمات
مثل مرغی تصور کن که آب باران ببال او رسد و او آنرا بعد ساعتی از خود نفض کند
یا مثل دریا تصور کن که با دلهای مخالف صورت احداث نماید بعد ساعتی طبیعت
آب آن همه امواج را متلاشی سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت محمدیه
سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقتضای افکار خود ایشان بود نه مقتضی اصل ملت
بعد از آن تقلید هر فرقه شیخ خود را آن هنگامه را دوبالا ساخت آب بارانی بمرغی
رسیده است یا امواج بسیار از هبوب ریاح متولد شده است اصل ملت در صدد
افشاندن آن رطوبات است و برهم زدن آن امواج آن افشاندن را او آن برهم زدن
بحسب ظاهر بنام من ضعیف بسته اند مصرعه مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته اند ؛ درین
دور مراد عمل بر موطاست و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا بآنچه از ظاهر حدیث نزدیک
دانند و لغت عرب می تراود و دست باز داشتن از افکار رویه دانشمندانه و همچنین
مراد حق درین زمانه ریختن مکاشفات صوفیه و اشغال و اوراد ایشان است در دریا
زخار رباعی دو سه گز بوریا و پوستیکی ؛ دلکی پر ز درد و دوستیکی ؛ اینقدر بس بود جمالی را عاشق
زند لاوبالی را ؛ و تلک هی القیامة التی وعدت لی خداوند که درین مجاهدات عظیمه چه
پیش آید فردا گر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد ؛ من و ساقی بهم سازیم و بنیادش
براندازیم لایحه مصلحت کلیه که ازین نکته نقطه بسیطه برای اصلاح عالم بصفت شعاع فرو میریزد
در هر زمان شکل دیگر دارد و رنگی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صیقل و جسم کدر و ما فی
البیت و ما فی المخدع طبقات مختلف دارد همچنین شعاع آفتاب حقیقت در عالم طبقات
مختلف دارد و تحقیق شیخ ابوالحسن اشعری حق است و نازل از شعاع آفتاب حقیقت

امواج دروی

دو شعری رنگی جما

Marfat.com

لیکن عالم شبہات معتزلہ و مرجیہ و غیرایشان پر شدہ بود و قوم بآن شبہات
الحمیان حاصل کردہ بودند این شعاع در میان ایشان منوع و معارضات فرو ریخت کہ ان
الحمیان را برہم زند و تحقیق فضہا کہ قبل جمع احادیث بلدان بودند نیز حق است و نازل از
شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث بلدان جمع نشدہ بود اگر فتوی این جماعہ
پدید نمیشد نماز و روزہ چہ قسم میکردند و قضایا چہ قسم فیصل نمودند و ودع ایشان و تقوی
ایشان در کدام ہیکل متعین میشد اشارات و وجدات صوفیہ نیز حق بود و نازل از
شعاع حقیقت لیکن مرد پیر دہن اگر نکتہ تو فہم نکند فی شغولی خود بآن اصل ادا نکردہ باشد
چون در بار حقیقت امواج خود را در سم شکست صورت دیگر ظہور نمود فرد چون بآن دست
رسی کان داشتی: موسی و فرعون دارند اشتی لایہ در حدیث شریف آمدہ است
الانبیاء بنو علات الوہم واحد و امہاتہم شتی پدر واحد مصلحت کلیہ است فرو آمدہ از نقطہ
بسیطہ و علات شتی استعداد محال کہ شعاع بران افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
بنو علات اند دین منقول از حضرت سرور انبیا علیہ الصلوات والتسلیمات پدر ایشان است
و اوضاع مختلفہ عالم کہ مقتضی تعدد اسالیب بیان شریعت محمدیہ و کف قوم از شبہات
زائفہ تواند بود علات شتی لایہ خدا تعالی در بعثت رسل انزال کتب ارادہ کردہ است
صلاح عالم و اصل اصلاح عالم حاصل می شود بانتفاء علوم حقہ از غیب بشہادۃ لیکن
در بعضی احوال شبہات قوم کہ ناشی از ادکار رویہ ظلمانیہ می باشند سد باب انتفاء
نفوس ایشان مر علوم حقہ غیبیہ می کنند ازین جہت رد شبہات ایشان مطلوب
بالعرض گشت و واجب در مثل این حالت در ہم شکستن الحمیان قوم است بشبہات
رویہ خویش خواہ بمنع باشد خواہ بمقدمات خطابیہ لہذا در قرآن عظیم مخاصمہ واد

Marfat.com

ببعض مقدمات خطابیه چنانکه خزاعه را که الملایکه بنات الله میگفتند مخاصمه کرده شد
الکم الذکر وله الانثی حالانکه اگر نقض کرده شود بتنزیه از یدین ورجلین وگفته اید که نبودن
یدین ورجلین در شاهد غیب است انثبون لکم الیدین والرجلین ولا تثبتون له الیدین
والرجلین متوجه شود برهمین مقدمات قیاس باید کرد اصلاح عالم که بنایة انبیا علیهم السلام
مجددین ملت را نصب ساخته اند اگر بمنوع سخن فرق نابنه درهم شکسته شود وایشان
بر رد آن منوع قادر نباشند لاچار بظاهر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
وهمچنان فقیه چون فقهی برای قوم مرتب سازد هرچند در وی استحسانات وتحریکات
که مرضی نیست درآمده باشد اصل تدین بارکان اسلام واصل اجتناب از کبایر
ذنوب واصل فیصل قضایا حاصل است بهمان قدر اکتفا می نمایند وحل تمیز در مرضی
وغرضی موقوف بر مجدد دیگر میگذارند سخن مجددین در تبری از خطا وغلط فکریه
چون سخن انبیاست علیهم السلام مصرعه هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد: وهمچنان صوفی
چون طریقه برای قوم مرتب سازد هرچند انجا بعضی مکاشفات را با مقامات سلوک
مشتبه سازد وبعضی اشارات را که از خلط ذکا ذهن با مقام متولد می شود وبعض
معارف وحدة وجود وتنزلات خمس که از خلط نظر حکمی با دوام ذکر وانصراف همت
بجانب غیب متولد میشود در اصل سلوک داخل گرداند اصل سلوک توجه
الی الله واصل مقامات در ضمن این تخلیطات حاصل است لایحه اتصال که عارف
انرا قصد میکند انس وسرور وانجذاب روح است یا کشف سر ومعرفت او در
وقتی از اوقات اگر سر از کار خود باز ماند انس در روح باقی باشد نفس استراق
می کند چیزی ازین انس اگر عجب در وی غالب است شطح خواهد گفت واگر

Marfat.com

عجب غالب نیست در هر چیز از لذات حسیه سروری و انسی خواهد یافت حتی در رنگ
سبز که در اوراق شجر می بیند و در اصوات موزونه که می شنود و در وسعت بحر که
مشاهده می کند انسی و سروری جدا جدا ادراک می نماید و اگر شهوة خفیه نیز درین
اشتراق شریک شد دیدن صورة امارد لذة تام خواهد داد این است سبب اشتغال
بعض عارفین ببعض اشیاء مذکوره لایحه تفتیش کنندگان از تقاسیم وجود راهی سلوک
کرده اند و ترتیبی قرار داده اند گفتند نوع الانواع انسان است و بالاتر از وی حیوانست
و بالاتر از وی نامی است و بالاتر از وی جسم است و بالاتر از وی جوهر هر چه هست
در همین سلسله داخل است و آنچه مقتضی انبساط وجود است در مبادی عالیه غیر آن
راه است نمایش از آن مذکور کنیم اینجا حیوان جنس عالیست تحت حیوان انسان حیوانست
و ثور است و فرس و سباع و بهایم و سباع طیر و حمامه و عصفور و دیک و بط و غراب
و حیوانات فرقیه و در حیوانات بحر هم همین تفصیل است یعنی ثور است و فرس الخ
باز ثور جنس است شامل گاو اهلی و گاو دشتی و گاومیش و ابل و بز اهلی و بز دشتی
و جنان و آهو و گوزن همه شاخ دارند و احتراز کنند و ذات الصنف باشند و نخل
این فریق بر یک انثی صبر نکنند و فرس جنس است شامل اسپ و خر اهلی و خر دشتی
همه شاخ ندارند و احتراز نکنند و ذوات الحافر باشند و سباع بهایم جنس است
شامل شیر و یوز و گرگ و سیاه گوش و سباع طیر جنس است شامل بازی و صقر
و باشق و مداة و حمامه هر چه بدبر و عب کند و عصفور هر چه امتصاص کند و صفیر زند و جنسی
دیگر است که غذاء او و حیوانات فرقیه و دیک و هر چه زمین کافته بماند خروس
و دراج و کبک همه در آن داخل است و بط هر چه مائی المعاش باشد بعض شبیه

Marfat.com

بدیک و بعض شبیه بحمام و بعض شبیه بعصفور و بعضی شبیه بان جنس که حیوانات فرقشیه را
غذا کنند غراب انچه مخلط باشد همچنین نبات هم اقسام است الجبر و انچه بدان ماند
ازان قسم که شکوفه ندارد جنسی است و تسفاع و سفرجل و انچه بان شبیه باشد جنسی
و انچه بر زمین پهن شود مانند ماش جنسی و انچه ایستد بر تنه خود جنسی علی هذا القیاس
و در هر دو جنس مخلطی پیدا شده است هر جنس را ازین اجناس رب النوع
علیحده است و مخلط ملعونست که رب النوع ندارد در تربیت او باشد انحضرت
صلی الله علیه وسلم شعرا منیه من الصلت را تقریر کرده اند شعر رجل و ثور عند رجل یمنیه
والنسر الاخری ولیث مرصد پس باعتبار رب النوع این اشیا را وحدتی باید داد
نوع باید گفت ما جنس واحد اهمال این وحدة چنانکه عزیزان می کنند وجهی ندارد لاکن
در تقاسیم وجود دو اصل مستقل است یکی محتملات جنس اعلی و مراد ما محتملی است
که بعد نظر بخواص می تواند موجود شد نه تحمل صرف غیر مستعد وقوع این همه محتملات در
باطن وجود منبسط باشد و ماهیات برآید و برای هر ماهیة چنانکه تقریر کردیم رب النوع
ایستاد و حمل عرش تکوین نمود دوم محتملات مستعد الوقوع قوی کواکب این نیست
که محتمل اول اصل مستقل باشد و محتمل ثانی از قبیل تمیز اصناف از یکدیگر چنانکه آئینه را
محاذی آئینه دیگر بگذارند هرچه درین آئینه باشد دران آئینه ظاهر میشود و هرچه دران آئینه
باشد درین آئینه بالغا الی بالغ همچنان معامله درمیان این ماهیات و هیاکل مستعدان
قوی کواکب متحقق شده است مثلا سباع طیر از میان ایشان چیزی منسوب است
بشمس و چیزی منسوب است بمریخ و چیزی منسوب است بزهره الی غیر ذلک تا انکه
درمیان افراد انسان هم اصل هیاکل قوی کواکب متاصل است لایحه بشی

Marfat.com

میل توجه بمبداء و اضمحلال در همین نقطه بسیطه محسوس شد بعد ازان دیده شد که خصوصیات
این فرد را حذف نموده فردی کلی از قوی کواکب ساختند وان فرد در سطح نور که گرداگرد
میداشت مضمحل شد افاده در ایامی که شاه عالم از طرف پٹنه می آمد و نجیب الدوله را
با فوج حب مقابله بود حضرت ایشان باین خاکسار سرافراز نامه عنایت نمودند باین
عبارت بیت کاز زلف تست مشک افشانی اما عاشقان مصلحت را تهمتی بر آهوی
چین بسته اند عجب ماجرائی واقع شده دو فوج مسلمانان بهم آمدند و در میان ایشان
مناقشه افتاد فقیر را در میان ایشان حکم ساختند و تمام اهل سموات و ارضین منتظر ایستادند
که این حکم چه حکم می فرماید آخر ما حکم کردیم که صوبه دهلی و اکبرآباد ازان فلان باشد بحکم آنکه جهاد
کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نمود لنبوئنهم فی الدنیا حسنة والاجر الاخرة خیر و از حدود
پٹنه تا نواحی الاهاباد تا مالوه تا مارواڑ تا گجرات ازان فلان باشد بحکم آنکه آباء او پادشاه
بودند و در سرنوشت ایشان سلطنت متوارث نهاده اند و هنوز آن سلطنت منسوخ
نگشته همه طوائف ملائکه و ارواح و غیرهم گفتند احسنت احسنت زهی عدل که تو کردی من لم یعمل
بحکمک فاولئک هم الظالمون فلک گفت احسنت ملک گفت زه قضا گفت گیر و قدر
گفت ده اقول قولی هذا و استغفر الله من جمیع ما کره الله والحمد لله رب العالمین افاده شنبه
دوشنبه ۴ ذیحجه سنه ۷۳ ارشاد فرمودند که در واقعه دیده شد که گویا از خانه خود بسبب ملالی
برآمدیم و حضرت والده مکرمه قدس سرها دنبال گرفته اصلا راضی بانتقال فقیر از خانه نیستند
هرچند با ایشان تسلی نموده می شود که رنجش و ملال باعث برآمدن از خانه نیست زیرا که
این کار دیوانگانست اما چند روزی بگذارید که از خانه بیرون بگذاریم درین اثنا جم غفیری
از حضرات چشت اتباع شیخ عبدالعزیز و اتباع شیخ گنگو قدس الله اسرارهم و حضرت

Marfat.com

شیخ محمد و شیخ عبدالله قدس سرهما نیز بجد اند که باز بخانه باید رفت و جای دیگر انتقال
نباید نمود بهمه ایشان عذر کردیم که طبیعت ما از ان قبیل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
خانه نماید چنانچه امثال این حرکات از بی عقلی صادر میشود ما را مثل ان گمان نباید کرد لیکن
معذرة مفید نیفتاد باز گردانیدند و بخانه رسانیدند و در حضور بزرگان چشت دیده شد
که سرود میشود محمد امین گفت که در اینجا محل سرود نیست و ما چیزی در باب منع و جواز سرود
دران مجلس نتوانستیم گفت که ادب ان بزرگان از منع باز داشت و تقریر جواز نیز
بر زبان جاری نشده در همین اختلاف فکر ضیافت بآن اعزه بر خاطر گذشت خواجه
عبدالحکیم را گفتیم که این وقت از خانه سرانجام ضیافت ایشان نمیشود از بازار نانها باید طلبید
قریب چهار صد نان گویا فرمایش کردیم و بیدار شدیم باید دانست که ظهور این واقعه دران
ایام بود که حضرت ایشان از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرمودند و در بدهانه اقامت
نمودند همدران ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبدالرحیم قدس سره رسید
بخاطر خواجه عبدالحکیم مذکور گویا الهامی شد که چهار صد نان از بازار خریده بمزار شریف شان
برده بفقرا قسمت نمود افاده خواجه محمد امین نقل کردند که در مبشره دیده ام که جناب ولی نعمت
مطلا امر میفرمایند تحریر چیزی از مقامات و کمالات خاصه خود و بنده از اقدام باین امر عظیم
القدر استعظاما له خود را قاصر دیده معروض داشت که از کدام باب باید نوشت فرمودند
بنویس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید آدم بنوری بنویسم فرمودند
انهم بنویس و در ضمن این حکایات فهمیده شد که سخن از مقامی دیگر است دیدم لطف
خاص تقاضای مکان خلوتی می نماید چنانچه طرفی متوجه شدند و غلام را عقب عقب
خود همراه بردند تا در جای که از مردم کناره بود استاده شدند و روی مبارک را هضما

لنفسه الکریمه گویا می پوشند و بجانب دیوار متوجه شده میفرمایند بنویس که عیوض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر زمانی کسی پیدا می شود مراد از آنکس درینوقت نفس نفیس
خود را میدارند غلام دانست که از مقام مجددیه دوره ارشاد می نمایند لیکن مراد ایشان
بتعریض کلام فهمیده شد که مقامی فوق مجددیه معتاده بود و همچنین چندین بار در یک روز
مشاهده لطف و محرمیه خاص در حق خود با این اشارات بشارات اتفاق افتاد
والله اعلم بحقیقة الحال افاده باری حضرت ایشان بعد اعتکاف عشره تحریر فرمودند که عزیز
القدر من این واردات از قبیل مکاشفات نبود که شرح آن توان کرد بلکه از قبیل حالات
که بحر رمز نتوان گفت و مجمل آنست که جارحه در بعضی حوادث کون مستی آورد و شرح
آن مستی غیر آن مستی نتوان گفت بچند بیت در ابیات اکتفا کرده شد قطعه که باور دارد
این حرف از فقیر خاکسار ؛ که ظل عالم قدس است افکار و قبول او ؛ ندارد باطنش
از خویش آئینه صفت زنگی ؛ طلسم حیرت آمود است تمکین و فصول او ؛ شعاع آفتاب
از راه این روزن همی ریزد ؛ بجز این نکته نتوان بست مضمون وصول او ؛ حباب آسا ز خود
ز خالی ز سطح بحر می جوشد ؛ وجود او نمود او شهود او حصول او ؛ والسلام افاده حکیم ابو الوفا
که یکی از معتقدان راسخ الاراده حضرت ایشانست نقل کرد که پیش از حصول سعادت
اراده باستانه کرامه در منام دیده شد که دو دروازه کلان هستند متصل الاصلاح بینهما
بیک دروازه نشان می دهند که از آن حضرت موسی کلیم است صلوات الله وسلامه
علیه و آن مسدود است و دروازه دویم را نشانمند میسازند که از آن آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم و آنرا کشاده اند چون کشاده شد دیدم که حضرت ایشان
درون دروازه اند از انباز زیادتی اعتقاد و رسوخ این عتبه علیه دلنشین شد والحمد لله

مقام ۸

علی ذلک

Marfat.com

علی ذلک افتاده باری حضرت ایشان به نیاز کل خان که از طرف نجیب الدوله بهادر نزد
چند از پرگنات می داشت و بجناب حضرت ایشان دیرار سوخی و اعتقادی بود ارقام
فرمودند که شکایت نائبان شما که درین پرگنات هستند در ملکوت مذکور است انرا
تدارک باید کرد اگرچه بعد چندی تسکین ان هم خواهد شد ولی این ضعیف تغافل اعداخت
پس لبسیاری برنیاید که بعضی رعایا از پرگنات فریاد شیخ از نائبان او پیش نجیب الدوله
برد و همانا مبنی سبب مواخذه و بموجب عرض او از عهدات گشت افتاده حکیم ابو الوفا
یکبار کاغذی به خود که پاره ازان جاری بود به نیاز کل خان داد تا از نجیب الدوله دستخط
اجرا بلقیه ان گیرند چون بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان موصوف تلاش بسیار کرد
نیافت هرگاه دانست که گم شد جواب داد که پیش ما نیست شاید شما برده باشید
دی حیران ماند که چه باید کرد انچه بسند بود گم شد مضطر شده این ماجرا بجناب حضرت
ایشان عرض نمود و اضطرار خود ظاهر کرد حضرت ایشان همانوقت دست مبارک برداشتند
علی کرده دستک زدند بعد ازان نیاز کل خان را ارقام فرمودند که ان کاغذ را نیک تفحص
کنید پس خانمذکور باز رجعت و جوی بسیار نمود و نیافت همدرین حیرت بود که شیخ گفت
که یک کاغذ در اینجا افتاده بود ما انرا برداشتیم چون طلبیدند همان کاغذ بود که انرا می جستند
افاده باری حضرت ایشان نظرف مخدوم محمد معین تهمتنی که یکی از علمای کبار صوفیه مشرب
بود و از معتقدان راسخ العقیده حضرت ایشان بزبان قلم کرامت رقم ارشاد فرمودند
و بطرز اجمال شان تنبیه نمودند که مرضیه الهی درین ایام پیرایه وقت و اخلاق کوس
رحلت است الست که خود را بر نیستی که از شیخ ابو القاسم قدس سره کرده اند بداند
و از تفاصیل اسرار توحید و الله اعلم به نیرنگهای ان خود را کشیده در توجه بحق اعظم

Marfat.com

که بعرف شیخ اکبر بحقیقه محمدیه معتبر میشود مستغرق باید شد درین ساعت بر همین کلمه
مجمله اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بجز چند ماهی نگذشتند
که مخدوم مذکور رخت رحلت بجهان بربست و معنی ان کلمه مرموزه بر همگنان واضح گشت
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند ملا اعلی که بنظر در آمدند نسبت ایشان همین
هیئه مجموعیه یقین و تسکین و تعظیم است و انبعاث شان بمحض داعیه الهیه و الهام فوقانیه
می باشد بی امیزش هاجس نفسانیه و خواهش طبیعیه افاده محمد جواد نقل کرد که از جناب
حضرت ایشان صحیح بخاری استفاده میکردم قدری قلیلی ازان مانده بود که رمضان پیش
آمد و بعد انقضای ماه صیام ما را قصد وطن بود روزی وضو میکنانیدم که بخاطر خطور کرد که چند
جزو از بخاری ماندند اگر درین ایام صیام تمام میشد چه خوش می بود اما از اظهار این امنیه
حیا نمودم ناگاه حضرت ایشان سر مبارک برداشته فرمودند که بخاری خود را در رمضان
تمام کنید پس سبق شروع شد و قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را
شمار کردم معلوم شد که ازین مقدار درس در رمضان تمام نخواهد شد بدل گفتم اگر وقت
دیگر هم سبق شود زود فارغ گردد باز همانوقت متوجه شده فرمودند که اوراق بسیار مانده باشند
وقت دیگر نیز می خوانده باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان
بسیار منفعل گردیدم و نادم شدم افاده شیخ عبد العزیز صاحب که خلف الصدق حضرت
ایشانند نقل فرمودند که باری در رمضان از جائی یکصد روپیه فتوح شده بود
حضرت ایشان خواستند که انرا در کارسازی انام و مساکین صرف فرمایند
و از اندرون محل خرج ان بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که چون حق سبحانه را بیازراق ندا میکنم و بواسطه ان چیزی عطا می شود انرا بر اهل و عیال

Marfat.com

خویش صرف می کنم و وقتی که بیا وهاب می خوانم و بدان جهة فتوحی می آمد انرا بر فقرا و محتاجان
خرج می نمایم و این عطیه از همان قبیل است قصه پر غصه رحلت حضرت ایشان باید دانست که حضرت
ایشان بزبان غیب ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد و کنایه از ذات منبع
کمالات خویش فرمودند تعیین عمر خود معلوم نمود که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار ویرا
مرضی صعب روی نمود دران میان مشاهده کرد که یک قالبی است لکنه و پوسیده
دانرا یک فرشته از هم وا کرده و ذره ذره ویرا تجسس و تفحص نموده ازان یک جزو
صغیر بغایة براق که در وی مرات را مره بود بر آورده بر بالای گوش آن شخص نهاده
و بدین وجه قدری از عمر بران عمر مقرر افرمود که تا بشصت رسید و این زیادتی از جهة
زمره بود بعد ازان بران قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا دگر خود قرار دادند زیاده گردانید و یکدو سال
از شصت افزون گردید پس بعد ارشاد این سر خوان هژده سال گذشت و سن
شریف حضرت ایشان به شصت و یک رسید در واقعه دیدند که آنحضرت صلعم در مسجد
ایشان که در شاهجهان اباد است تشریف آوردند و ثیاب خود از بدن مبارک
خلع فرموده بر خاک سه بار غلطیدند بعد ازان در انجا یک مسجد عالی نو تیار شده و همدران
ایام حضرت شاه اهل الله شبی وقت تهجد نشسته بودند از غیب آواز شنیدند گویا
که کسی می گوید که احسان الله را واقعه شد پس ازین معنی متوحش شدند و سخت
تشویش داشتند که معلوم گشت که مراد اسم صفته بود پس حضرت ایشان
بماه شعبان سنه مذکوره بعادة معهوده در قصبه بدهانه اعتکاف اربعین نشستند دران
میان ریاضی مشتاق اختیار فرمودند چون هشتم رمضان رسید در بازو در وی عارض

قصهٔ رحلت

Marfat.com

کردید چنانچه بمطابقت ساخت پس بضرورت استعلاج خلوة را موقوف نمودند
پس بعد معالجه ان ذرر وایل گشت باز خلوة اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
نمود باز از علاج دردمند دفع گشت اما اشتهاء ساقط گردید بلکه مطلق نماند همدران اثنا
صلابه برقم معده پیدا شد و تنفس عارض گشت و صورت سوداویه روی نمود
و دیپی مداوه ان افتادند پس گاهی دران عارضه تخفیفی ظاهر میشد باز در چند روز
عود می کند از مشاهده این حال بر جمیع قدویت کیشان خوفی و اضطرابی عظیم مستولی
گردید پس عزیزی از عقیدتمندان انجناب که در طب مهارتی تمام داشت ارشاد
جهان اباد رسیده بمعالجه پرداخت دران ایام روزی ارشاد فرمودند که امشب
از ایات تزاحم و تخاصم اسباب علمی فتح نمودند دیدم که درمیان قطعات و مبقیات
حیات را تزاحم واقع شده و تخاصم وقوع یافته شبیه تخاصمی که فیما بین ملا اعلای با شیطان
واین مخاصمه تا مدت نصف شب بود بعد ازان اسباب مبقیه در مخاصمت غالب امدند
قضایا بقدر بالفعل نازل شده اگرچه مدت بقایم معلوم شده اما اذن باظهار ان نیست
بعد ازان ارشاد فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم درمیان اخلاق رذیله و حمیده هم
تخاصم واقع میشود پس گاهی یک فریق افنای دیگری بالکلیه میکنند و نیز یکی الکمال حکم دیگری
را سد مینماید با افنای ثلث یا ربع ان تخاصم و تزاحم صورتی که کیفیتی پیدا میشود قضایا بقدر
همان کیفیت نازل می شود و ان صورة کیفیه مستقر و مقام ان شخص می باشد و انچه در قرآن
مجید واقع شده که تخاصم اهل النار اشارة بهمین تخاصم اخلاق رذیله است و تمثیل و تشبیه ان
دهنده ان امام المریدین والده حضرات صاحبزاده ها فرمودند در خواب دیدم که گویا
مکانی است عالی و در انجا ما نشسته ایم و شیخی بلند بالا ریش سیاه که لباسی سبز پوشیده

دیگر دارد

Marfat.com

در بر دارد روبروی ما جالس است و عزیزی دیگر که بصورت صلحا در همان مکان
در جای نشست میدارد و گویا دران اثنا فرزند عزیز عبد القادر آمده ایستاده شد پس
آن شخص که در مواجهه بودند بطرف وی نظر کرده گفت که این از عالم برفت والا نه این
پسر را خود تربیت میکرد پس با این حرف تلخ شنیده نهایت تفت شده گفتیم که
هرچه می گوئی آیا خانه ما را برباد میدهی و مایان را خراب میسازی وی می گوید چرا خراب
خواهد شد و چرا برباد خواهید رفت ما هرچند امثال این سخنان بشدت و عنف میگویم
وی همچنان بر قول خود مصر است آخر آن شخص دیگر گفت که قطع نظر ازین اطفال و این
مردمان آخر دین را نظر باید کرد باز وی گفت دین را چه ضرر است این عزیزان را چون
دران عالم میروند ده چند همت با بقاء دین می باشد پس همدرین اثنا گوید حضرت
ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول متوجه شده نزدیک وی نشستند
و با او بواسطه سخن آغاز کردند پس همان شخص دیگر گویا بما گوید که اکنون که حضرت ایشان
با او ملاقات کردند چیز بوی مصالحه خواهد شد پس ازین خواب چون بیدار شدم نهایت
تشویش بمن روی آورد و درین رویا را بر حضرت ایشان عرض کردم و تعبیر این درخواست
نمودم حضرت ایشان دران وقت سلوک فرموده روز دیگر فرمودند که ملایکه ملکوت
و ناسوت که توکل حیات و موت را در ملاء اعلی قرار یافته است پس تفسیر آن هیچ نفرمودند
بعد ازان بتقریبی ارشاد کردند که موت صلحی بچند وجه می باشد بعض افراد کمل را همین
انتقال است فقط گویا اشاره فرمودند بآنکه بعضی کمل ورثه جناب ختمیه را بحکم کمال ورثه
بعد انتقال ازین دار حیاتی بود شبیه بجناب دنیا و توجهی میدهند بمحافظه بعضی امور این
عالم چنانچه بهمین معنی در همان ایام وقتی بصاحبزاده ها ارشاد فرمودند که بیست و پنج سال

Marfat.com

برای تربیت شما مرا داده اند پس چون مرض اشتداد گرفت بحسب استدعاء
بعضی خدمت کیشان هشتم ذیحجه بطرف شاهجهان آباد نهضت فرمودند در آنجا
جمیع اطبا حاضر شدند و هر یک موافق ادراک خود تدبیری بیان کردند و آنچه مقدر بود
بعمل آوردند اما فایده معتد بها بر هیچ یک مترتب نمیشد در ایام مرض رقت قلب
بر حضرت ایشان چنان غلبه میداشت که اگر حرفه و کلمه ارباب رقاق بر زبان حقایق
ترجمان گذشتی گریه آنچنان مستولی میشد و خود را بزور ضبط نموده سخن را تمام میفرمودند
و مصداق قول شاعر که در مناجات گفته ؎ کرامت کن دل نازک چو شبنم
که گر بادی بجنبد پا شد از هم ؛ مشاهده میرفت و این حال در تمام اهل مجلس سرایت
می کرد و همدران ایام حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس الله سره العزیز اکثر اوقات در نظر ما ممثل می شوند و هرگاه کاسه آب بدست
میگیرم یا چیزی از قسم طعام پیش ما می آرند می بینم که ایشان حاضر اند و دران باب
اهتمام می فرمایند و همدران ایام محمد بیگ نام شخصی از افغانان که مرید آنجناب بود
شبی پایهای حضرت ایشان غمز میکرد دران حال وی را نقه گرفت دران میان دید
که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزدیک سریر ایشان ایستاده اند و میفرمایند
که روانه شوید همان لحظه بیدار شد و بعالیخدمت عرض کرد که ما چنین دیدیم حضرت ایشان
فرمودند که آری تشریف آورده بودند و همدران ایام روزی حال مزاج مبارک
ایشان نهایت متغیر شد چنانچه دست و پا سرد شدند و نبض نایاب گردید
و نفس بغایت تندی و سرعت نمود دران وقت همه را قلق و اضطراب گلوگیر گشت
و حکیم هم مایوس شده گریه کنان برخاست و دران حال حضرت ایشان همه حاضران را

Marfat.com

تسلی و تسکین میدادند و میفرمودند که از قدرت الهی نا امید نباید شد باشد که
ازین حال افاقت بخشد و دران وقت برین بنده حالة اضطراب را ملاحظه فرموده
ارشاد نمودند که بدانستمی که ظل کیستی فارغی گر مردنی گر زیستی و بعضی یاران از
نهایت قلق التماس نمودند که این شامت گناهان ماست از بسکه حضرت ایشان
پشت پناه ما یانند این تصدیع ذات ملکی صفات مواخذه آن است این حرف
استماع نموده فرمودند که این امور از لوازم عالم بشریة می باشد باز ارشاد فرمودند که
اری گاهی مسارکه خانگی با مصاحب مجلس هم واجب مواخذة یکی از دیگری می شود که
در حدیث نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات وارد شده که ما بال ناس
لا یحسبون الوضوء فیلس علی صلواتی پس ازین ارشاد همه حاضرین در نهایت تعجب
افتادند که در چنین حال تکلم باین چنین معرفت غامضه مقدور بشر نیست و در انوقت
بهمین فرزند حضرت ایشان میان محمد صاحب غایة اضطراب میداشتند و مردمان
ایشان را اشکات می نمودند حضرت ایشان باین بنده خاکسار متوجه شده ارشاد
فرمودند که چه کنید که درین امر هر چه بار است بر هر یک ازین پنج برادران است عزیزان
هوشمند پس ازین کلام ارشاد نظام اشاره فهمیدند که ایما باین معنی است که بعد از من
هر پنج برادر مستحق امر خلافت اند پس بعد این باجرا مزاج کرامت امتزاج انجناب افاقت
گرفت و در انفرصت روزی بشیخ عبد العزیز که خلف الصدق ظاهرا و باطنا حضرت
ایشانند در ضمن بعضی تقریبات فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال
نمودند عمر ما مثل همین عمر شما بود و میان اهل الله یعنی برادر خورد بسن رفیع الدین بودند
پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات متوجه بروحانیه شان می نشستیم پس راه حقیقت

Marfat.com

برما کشاده شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب ارتحال خویش فرمودند باز در همان
اوقات فرصت روزی فرزندان گرامی را به بشارت فخیمه نواختند و بشیخ عبدالعزیز
صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد را نسبتی مع الله مانند نسبت شاه
حسین فلان که معلم فرمودند و از خاطر برقت خواهد شد و نام تو در ملاء اعلی حجة الله است
و نام رفیع الدین ابو العجایب اعنی تسخیر عناصر وی را باشد که هرچه از زبان او برآید صورت وقوع
گیرد و نام عبدالقادر معین الحق که حجة الله را بمال یا بنوعی دیگر اعانت نماید پس بشیخ عبدالعزیز عرض
نمودند که آیا ما را ولایت نخواهد بود فرمودند نمی فهمید که حجة الله جارحه الهی می باشد در اتمام مراد وی
تعالی الحمد لله در هر یک از ایشان آثار این بشارات ظاهر و باهر است و چون سلخ محرم سنه ستة
و سبعین بعد الالف والمایة رسید که از عمر شریف سال شصت و دویم شروع شده بود
وقت صبحی روز شنبه میرزا جان جانان که از مشاهیر مشایخ طریقه نقشبندیه احمدیه اند با یاران
خویش بعیادت آمدند و خلوت ساختند که بجز چند کس از مخصوصان که این بنده هم طفیلی شان
بود دیگری نبود پس حلقه مراقبه شد و قریب نیم پاس هم همان صحبت ماند بعد از آن چون
مجلس مراقبه منقضی شد و میرزا رخصت خواستند از آن وقت حال مزاج شریف
متغیر گشت پس از آن آناً فاناً آثار انتقال ظهور نمودند تا که وقت ظهر همان روز طایر روح
پاک شان بعالم قدس طیران نمود و برفیق اعلی پیوست نظم آن هادی زمانه رخ اندر
نقاب کرد ؛ زین شیوه خانمان جهان را خراب کرد ؛ در روزگار عمر ندیدست این چنین ؛ زین
صعب تر غمی که دل و دیده آب کرد ؛ هر کس که نالهای جگر ریش ما شنید ؛ شب را تمام روز
قیامت حساب کرد ؛ خود فضل برگزید و بیاران فراق داد ؛ خود باده خورده و جگر ما کباب
کرد ؛ بیجمله کیفیت این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چه سان بیان نماید که وعید شدید

وفات

در صعب تر

من لم یرض

من لم یرض بقضای ولم یصبر علی بلای فلیطلب ربا سوای ولیخرج من تحت سمای دل را
خون ساخته و زبان را طاقت حرکت نگذاشته شبی که فردا بران حضرت ایشان ازین جهان
بروضه رضوان انتقال فرمودند بابا فضل الله که یکی از خلفا و مخصوصان آنجناب اند نماز تهجد
می خواندند دران میان بمعامله دیدند که در مقبره شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس
سره سه مزار اند و مردمان درانجا نشسته قران می خوانند ایشان پرسیدند که این سیومی
مزار کیست مردمان گفتند که حضرت نظام الدین درانجا مدفون شدند ایشان گفتند که
مزار حضرت نظام الدین اولیا بیرون شهر است گفتند نی درانجا مدفون شدند پس معاینه
ایشان را قلق تمام روی داد چون روز شد وقت ظهر این واقعه جانکاه روی نمود و در
همانجا که معاینه کرده بودند مزار منبع انوار حضرت ایشان صورت گرفت و نیز روزی که این
ارتحال واقع شد عزیزی از صالحان که ویرا بحضرت ایشان ملاقات اتفاق نیفتاده بود
در منام دید که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام در مکانی نشسته اند و این عزیز هم
درانجا نشسته ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام ازانجا برخاسته بطرفی تشریف
بردند رائی پرسید که کجا تشریف بردند مردمان گفتند که شاه ولی الله می آیند برای
استقبال شان تشریف می برند همچنین همان است شخصی دیگر صالحی که بر سه منزل راه بود
بخواب دید که چبوتره ایست کلان بران فرش بعالی گسترده اند و درانجا حضرت ایشان
لباس نهایت فاخر بغایت زیبا پوشیده نشسته اند و این رای نیز بحضور ایشان
ایستاده ناگاه سواری آنحضرت صلی الله علیه وسلم درانجا رسید و هودج بغایت
مکلف مثل حجله قریب ان چبوتره فرود آوردند پس آنحضرت صلعم روی مبارک
ازان حجله برآورده بطرف حضرت ایشان متوجه شدند و میفرمایند که تا برای ایشان

Marfat.com

آمدیم و فرزند مهین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دویم از انتقال
حضرت ایشان در نظر ما ممثل شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را بعالم ملکوت
وغیره از عوالم که کسی را از انها اطلاع نیست ورد در بردند از وقت انتقال تا تمام شب
و دو پاس روز هرگز ما را بطرف شما توجهی و از حال شما خبری نبود الحال بتربیت شما
متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدم که در قضایای این علم متوجه اند گویا که کسی در دیوان
سلطنت خود نشسته در امر و نهی و گیر و دار مشغول می شود و همدران روز جوانی طالب علمی
بخواب دید که گویا حضرت ایشان پیراهنی اصفر اللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
و دیگر خدام از واقعه هایلی قلقی و اضطرابی میدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
می کنید شما گمان موت می کنید از آثار ان در ما چیست اگر انقطاع روح از بدن میدانید
به بینید که ما خود حاضر نشسته ایم و اگر انتقال مکان می گوئید انجا گرما بود از ان مکان انتقال
کردیم چنانچه از بدهانه انتقال نمودیم و در روز سیوم که مجلس بس عالی بود و همه مشایخ و علمای
شهر حاضر شیخ محمد صاحب دران میان یقظه مشاهده فرمودند که جمی غفیر از عالم اعلی
در صحن مسجدی که دران مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
بدن اعلا رشان و سیرها دیده میشود بعضی پیر و پاره جوان لحیم و شحیم و قدری ضعیف و نحیف
و بعضی را دستارهای کرو بر سر و فریقی بر سر ستان موهای و لنگ بسته و دران اثنای انحضرت
صلعم همچنان موی بر سر و لنگ نیلگون بسته در مجلس تشریف آوردند و حضرت ایشان نیز
حاضر شدند شیخ موصوف فرمودند که ما دران وقت اضطراب کرده گفتم که یا حضرت
ما را بکه سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان باین خاکسار خود که مولف این رساله
است اشاره فرمودند و میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشانند حاضر اند بانه گفتم

Marfat.com

که دست ما گرفته بایشها سپارند پس حضرت ایشان دست ما بهر پنج برادر بدست فلانی
یعنی خاکسار خود دادند پس بعد انقضای امر فاتحه باصحاب انتخاب بموجب اشاره
که از کلام کرامت نظام فهمیده بودند دستار خلافت و سجاده نشینی بر سر جمیع صاحبزاده ها
بستند و متصدی این امر جلیل القدر نبده مؤلف را گردانند و باین خدمت عظمی این کمترین
سعادت کبری بخشیدند فلله الحمد علی ذلک حمدا توفی کرمه ویکافی نعمه روزی حضرت
میان محمد صاحب نقل فرمودند که ما در خواب دیدیم که گویا در شاهجهان اباد هستیم می گویند که
حضرت صاحب را واقعه شد ازین خبر مرا قلق گرفته بطرف دلی دروازه روان شدم دیدم
که از انطرف جنازه حضرت ایشان می آید و خلقی انبوه گریان و نالان همراه می ایند پس جائی
گویا برای غسل خود فرود آوردند پس غسل داده خلعتی نهایت مکلف به کفن پوشانیده اند
دران اثنا گویا یک فرشته از اسمان نازل شده پیام رسانید که خدای تعالی دو ساعت
شمارا باز زندگی بخشید تا انچه کسی را وصیت کردنی باشد بکنید پس گویا حضرت ایشان
زنده شده نشستند و به بانگ بلند مردمان را میفرمایند که خدای تعالی مارا که فرستاده بود
تا مردمان را از اخلاق قبیحه منع کنیم و از خصال بد پاک کنیم و همچنین اخلاق رذیه را تقبیح میفرمایند
و زجر فرمایند گویا بطرف یک نظر اشنایانه بالتفات نمیفرمایند و گویا باهم بطرفی بگوشه
نشسته منتظریم که اگر قدری ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمایند از احوال شغل خود عرض
دارم همدرین حال بیدار شدم اتفاق نیفتاد و بعد از مشاهده اینحال در چند روز اتفاق
شاهجهان اباد افتاد دوازدهم ماه رجب ۱۱۳۱ برای زیارت مزار پر انوار حضرت
ایشان همه صاحبزاده ها و جماعتی از اصحاب و مخصوصان انجناب که بنده عقیدت کیش
نیز دران میان بود در مقبره رسیدند در انجا حالتی عجیب روی داد که همه گریه و مرا وجدی

Marfat.com

عظیم در گرفت و ها و هوی و شوری و بکای برخاست که کسی ندیده باشد ازان میان
جوانی صالح را که فطرة صافی داشت طرفه حالی پیش آمد که اول رعفها کرد و اضطرابها
نمود بعد ازان بطریق سفارت از طرف حضرت ایشان پیغام مواعظ رسانید
بعد ازان چون مغلوب تر شده خود را گم کرده و از سفارة گذشته بمرتبه جارحیه انجناب
رسیده ناطق بکلمات انحضرت شد و نمونه از حالت ان الله ینطق علی لسان عمر ویرا
بربسته انجناب نمودار گردید پس خواهم گفت و جواب سایلان هم داد و انچه سابق
ازان در عالم منام مرئی شده بود مصداق ان مشاهده افتاد قریب پنج چهار ساعت
حال برین منوال بود بعد ازان جوان را افاقت روی داد پس ازان ویرا چون ازان کیفیت
حال پرسیده شد گفت که اول چون قاری پنج ایة شروع کرد گویا از جانب پشت ما
یکصدمه رسید و از جانب قبر شریف یک جاذبه آمده مرا بخود کشید دیدم که قبر شق شد
و صورت مبارک بمنزله طلسمی نمودار گردید پس ازان یک نوری مشعشع مثل شعاع
افتاب در نظر ما آمد و ان طلسم صورت دران شعشان مختفی گشت اما یقین وجود شان
خیال بود که گویا نشسته اند پس انچه ازانجانب در من القا میشد از زبان بی اختیار جاری بود
بغیر انتساب بسوی خود دران حال چنان می شناختم که گویا که منتظر اند که چون همه این امور انقا
کرده شود توجه ازین سو بردارند پس چون ان القا تمام شد ان نور مختفی گشت مرا افاقت آ
بالجمله دران ساعت بسی سوالها و جوابها بمیان آمد و افادها فرمودند و کسی را در انوقت ا
هم پرسید که سابق ازین هم کسی را این طور ظهور اتفاق افتاده یا نه فرمودند نه مخصوص بما ست
نه خوانده آید که ان الله یولی ملکه امن یشاء الحال بعضی تاریخهای رحلت انجناب
فدویت کیشان موزون ساخته اند نگاشته می آید عزیزی از کلام الله یافته کم نهی نفس

Marfat.com

الاوی و مولوی محمد صدیق اعظم کشمیری گفته ؎ چو قبله گاه خلایق پیاده محمل راند ؛ ازین خرابه دنیا گذشت موعود ؛ سال رحلت ان شاه عارفان هاتف ؛ جنید عصر برفت از جهان ندا فرمود ؛ الفیا ۱۳۸۶ قبله سالکان و فخر زمن ، کعبه رهروان خیر رجال ، راسخ العلم و کامل عارفان ؛ کوه تمکین و کان مجد و جلال ؛ افقه الخلق در فروع و اصول ؛ اعلم الناس در حرام و حلال ؛ شه ولی الله آنکه در وصفش ؛ عقل فعال راست ناطقه لال ؛ یاد فرمود موطن اصلی ؛ کرد فی الفور بیار گاه وصال ؛ اهل جنت رسال رحلت او ؛ از ملایک نمونه اند سوال ؛ گفت روح الامین پی تاریخ ؛ بود ماه سمای فضل و کمال ، مولوی محمد دایم بریلوی نوشته شاه ولی الله تاج اهل فضل ؛ چون بجنت رفت ان فرخنده فو ؛ بهر تاریخش تامل ساختم گفت رضوان شاه دار الخلد کو ۱۳۸۶ هـ مولوی حضور الله کشمیری بتمیمه گفته ؎ بحر عرفان شاه ولی الله کز قحی بهر خلق رحمت بود ؛ بعد ارشاد و رهنمای دین ؛ سوی خلد برین چو روی نمود ؛ بی دل سک سال او گفتا ۱۳۸۲ هـ تقی وارث نبوت بود ؛ خواجه احمد جهانگیر کشمیری منظوم ساخته ؎ یادگار سلف امام خلف ؛ که بسر برد در قیام و سجود ؛ دل و دستش بصیقل ارشاد ؛ زنگ زانیه های خلق زدود ؛ عاقبت نفس مرجع الاحرار ؛ شده راضی برحمت موعود ؛ حال و سال وصال شیخ اجل ؛ از عزیزان یکی سوال نمود ؛ من بالهام حق یاد کنم ؛ ان ولی نقشبند ثانی بود ؛ تحسین حسن خان کشمیری نظم آورده ملا شاه عرفا ولی برحق ؛ ان راه نمای شارع دین ؛ ان صدر نشین بزم ارشاد ؛ وان صاف ضمیر صدق و آئین ؛ در راه سلوک بود دایم ؛ بسر لک او مقام تمکین ؛ از منطق او حدیث و تفسیر ؛ در مدرس دمی نداشت بزمین ؛ معلوم نگشت عقل کلی ؛ اندازه علم او تخمین ، افسوس هزار حیف هیهات ، کز گردش اسمان برگین ، رفت از دنی بسوی عقبی ؛ ان پاک نهاد عاقبت بین ؛ در بستر

Marfat.com

خاک ارمیده: در خشت لحد نموده بالین: ای چرخ ستمگر جفاجوی: خاکت بر سر چه کرده این
زین واقعه کدورت افزا: هر جا که دلیست هست غمگین: گر شقف فلک فتد عجب نیست:
طغیان کرده است اشک خونین: ان مجتهد زمانه در خلد: تا گشت انیس آل یاسین
از بهر وصال او ز هاتف: تاریخ طلب نمود تحسین: ناگاه ز غیب آمد آواز: او بود امام
اعظم دین: بادا رحمت بروح پاکش: امین امین ثم امین: ایضاً دریغا رفت از دنیای
فانی شاه اهل دل: ولی برحق و پیر طریقت مرشد کامل: کمال فضل و دانش منحصر بود
در ذاتش: نمانده در جهان دیگر نشان جوهر قابل: زمانش می نمود افسوس بر وی
ز در قم تحسین: بتحقیق ان ولی الله بوده شاه اهل دل: ایضاً منه که بتعمیه بر آورده قطب
زمانه شاه ولی الله آنکه خلق: از وی علوم دین بجهان اکتساب کرد: جایز در اجتهاد
چو اصلا خطا نداشت: او کار شرع راست بحکم صواب کرد: پیوسته داشت میل
طبیعت سوی معاد: از عالم معاش از ان اجتناب کرد: چون روح پاک او شده طایر
بروح قدس: رضوان بهشت را خر فتح باب کرد: تا کرد ترک دور مه و روز عمر او
از بهر ضبط سال دلم پیچ تاب کرد: آگه ز حسن تعمیه چون گشت پیر عقل: شلخ مه محرم
و شنبه حساب کرد: عدد دو را از عدد سلخ مه محرم و شنبه کم باید کرد: حافظ محمد مقیم
منظوم نموده ۱۲ ه و هیهات است و یاران های های: کان شه عرفان و گنج علم دین: شد
نهان در خاک و اندر ماتمش: خاک بر سر کرد چرخ هفتمین: از فراقش عالمی دل چاک کرد
جملگی بنشست و غمگین و حزین: بر مریدان و غلامانش همی: شد قیامت قایم اندر
حزن و دین: های های گریت و وا حسرتا: آمد از هر سو بگوشش اندر چنین: شد جهان
زیر زین واقعه: خیر عالم شد ز عالم بالیقین: نیست جز از صبر درمانی دگر: این جراحت

بدانم اینچنین

بدانم انچنین: آنا صراحیلا دایماً ربنا ادخل نبانی الصابرین، سال تاریخ وصالش
از فرد، سالت کردم بگو تا چیست این، کرد افسوس و بگفت از بهر سال، آفتاب
دین شده زیر زمین، مولوی محمد صدیق این رباعی خوب تر لسبته، ان را بحضور شارع عرفان و یقین
شد لکه خویش ساخت چون خلد برین، تاریخ وصال اوز لطف جستم، فرمود شد آفتاب
دین زیر زمین، تاریخ دیگر بتیمه، ان ولی السد امیر ملک دین، بود دانش بحر فیض سرمدی،
سال تاریخ وصال او بگفت، داتقی از بارگاه ایزدی، از سر دنیا و اهل ان گذشته، آفتاب
شرع دین احمدی، تاریخ دیگر از خواجه رحمت الله ممتازه، ان شاه ولی که در سخن لایق بود
در علم کلام محتبی بالحق بود، پیوست برحمت حق شد و تاریخ، در علم حدیث این ولی قابل
بود، منشی محمد فاروق کشمیری که در مرثیه انجناب نالهٔ چند در دامیز و چنین سوز انگیز خود را
سوزون ساخته نیز بنگارش می آید سند وزی که این خبر قضا بر زبان فتاد، سخت آتشی
بجان من ناتوان فتاد، در چشم روزگار قیامت پدید شد، بر فرق اهل درد یگر اسمان فتاد،
چون شمع بسکه شعله آهم بلند شد، مشت شرر بمزرعه قدو سیان فتاد، قطرات غم زدیده
کرد بیان چکید، چون گوهر یتیم بروی جهان فتاد، این تند باد غم که فروریخت ترک و تاز،
یارب چه شعله بود که در باغ جان فتاد، بنای دل شکسته و کوه الم بسر، این بار غم کرا چو من
اندر جهان فتاد، یعنی که خاکپای شه دین پناه من، هجرت فزود کشت ازین خاکدان کهن،
کشتی شکست لجهٔ طوفان مصیبت، بر خاک رخت اب عزیزان مصیبت، این صدر خم خورده
درین دشت ناپدید، اوارهٔ کشت کوه و بیابان مصیبت، این برق خانه سوز متاع شکیب ما،
برباد داد اتش سوزان مصیبت، دارم بزبک دشته قانون زهر زبان، فریاد آه و ناله و افغان
مصیبت، واحسرتا که ان مه دین شد بزیر خاک، یاران زنید جامه صبر و شکیب چاک

همین تاریخ را در

الی شعر اردین زکین خاک فراق ۱۲
بیرون زدود است قمر رفیع جاه

Marfat.com

آه آن زمان که مهر رخش در نقاب شد ؛ دلهای غمکشان مصیبت کباب شد ؛ یارب مصیبتی عجب
آورد رو بما ؛ کز صدمه اش منافی طاقت خراب شد ؛ زین داغ تازه آبله دل که بسته بود ؛
دریا شکست و بر رخ پاکش حباب شد ؛ زین اشک لاله گون که بصحرا گماشتم ؛ ماهی بخون
طپیده و دریا سراب شد ؛ در خون نشست تا کمر این چرخ نیلگون ؛ در ماتمش دو چشم مسیحا پر آب شد
احباب را ز گریه ندانم چه روی داد ؛ از آه ناله ام که دل سنگ آب شد ؛ این آه دردناک
بگردون رسیده است ؛ سیلاب خون ز دیده بجیحون رسیده است ؛ آه آن زمان که بر سر کویت
گذر کنیم ؛ بر خانقاه و مسجد پاکت نظر کنیم ؛ چون ابر نوبهار بچشم گهرفشان ؛ بر خاک آستانه تو دیده
تر کنیم ؛ خالی چو جای خاص تو بینم ز خود زدم ؛ چاکی زنم بسینه و خاکی بسر کنم ؛ از خون دل بلوح مزارت
رقم کشم ؛ وز آب دیده فرش ترا پر گهر کنم ؛ چون عندلیب هر نفس از آه آتشین ؛ روی مزار
تازه بخون جگر کنم ؛ در زیر مقدمت بنشینم فدا شوم ؛ این قصه دراز مگر مختصر کنم ؛ کاش این زمان
نیامدی در جهان دریغ ؛ بر باد دادمی سر و سامان جان دریغ ؛ یاد آن زمانه که ز بوی تو نوبهار
میداد مخلصان ترا نافه تتار ؛ آن مدرسه که خاک شریفش بفیض خاص ؛ بود است خاک دیده ارباب
افتخار ؛ بر خاک غم نشسته و از موج بوریا ؛ مردم کشید خنجر کین بر دل فگار ؛ محراب مسجد از غم
ابروی تو خمیده ؛ باز است چشم حلقه درها ز انتظار ؛ از فیض درس و لطف اشارات خاص تو
سامع گرفت شاهد مقصود در کنار ؛ عالی ز فیض صحبت تو فطرت بلند ؛ روشن ز خاک
درگه تو چشم اعتبار ؛ باز آنچه خاکپای ترا توتیا کنم ؛ بنشانمت بمنت و در دیده جا کنم ؛ از گریه
بی تو وا نرهد چشم تر هنوز ؛ باشد بر گذار تو مشت گهر هنوز ؛ آشفت زلف سنبل و افروخت
روی گل ؛ آن سرو خوشخرام نیامد ببر هنوز ؛ نرگس شکفت و دیده بادام شد سفید ؛ زان
چشم پر خمار نیامد خبر هنوز ؛ آراست زهره انجمن نجم آسمان ؛ آن ماه دلفروز نشد جلوه گر هنوز

مشتاق

مشتاق تو تا خون دل خویش می خورند ۰ در کوی تو بیخود دلش نکردی کذر هوز ۰ کلها شکفت و
سبزه دمید و صبا وزید ۰ شاید نسیم صبح نکردش خبر هنوز ۰ سرو و سمن بدیده پرنم نشسته اند
در باغ انتظار چو شبنم نشسته اند ۰ بای شتاب عالم از تو رفیع المکان بیا ۰ جای تو در نهشت
برین جا دوان بیا ۰ در انتظار چشم امیدم سفید شد ۰ چون نور دیده در نظرم ناکهان بیا ۰
زان چشم مست تو جان و دل قرار ۰ کرد سر تو طاقت و تاب و توان بیا ۰ ساغر کشان
در دمحبت در انتظار ۰ بر خاک بیخودی زده منیای جان بیار ۰ اصحاب درد جان بلب اند
از برای تو ۰ ای عیسی زمانه و قطب زمان بیا ۰ از مطلع امید چو خورشید خاوری ۰ بر خاکیان
غمزده پرتو فشان بیا ۰ چشمان خون فشان همه جا خون گریستند ۰ از بهر آنکه بی تو چرا دیر
زیستند ۰ منشین خموش گریه ات از بر دکان گذشت ۰ او حیف شکاف تو بر آسمان گذشت
این داغ سینه سوز که بر دل نهاده ای ۰ تنها نه بر تو بر همه اهل جهان گذشت ۰ ای تیر کی بمان
که دل جا گرفته است ۰ بیرون چو ناله از قفس استخوان گذشت ۰ این ماتم غریب که رو
داده از قفا ۰ نشنیده ۰ که بر همه دوستان گذشت ۰ سیلاب موج خیز سرشکم بهر طرف ۰
در سنگ رخنه کرد و چو آب روان گذشت ۰ بیقری صفت زمانه نیاسوده ام دمی ۰ آن زمان
که سرو تو زین بوستان گذشت ۰ این چرخ نابکار همان بیمروت ست ۰ پیر صعبدم که خنده زند برقضا
افتاده شعبده از مسمان مرا بر من کفت که تو از اصوات مرا میر لذتی یا لی یا نه و بر
او مفهوم میشد اکر حسن ان نغمات بی داشتی بر سماع ان اینهمه انکار نمیکردی
و اقرار از روی قلبی تو انستی کفتم سلسله سخن را خطا بندی حالا حواس خود را
جمع کن و بفهم اکر بی توانی فهمید آری حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری لذت
ان می یابم اکر چند روزی بران مداومت نمایم تبر سم که دران لذت فرو روم

Marfat.com

واز جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع ازان دو چیز است شرعی و طبعی اما مانع شرعی
آنست که هر چند در حد ذات خود عموم و اطلاق دارم کریم مطلق بکرم بی علت
خود قمیص تشرع غیر پوشانید و لذت من دران نهاد که موافق شرع باشد و از
مخالف شرع الفتی و نفرتی مراد او آن الفت و نفرت نمی گذارد که بمثل این چیزها
مشغول شوم اما مانع طبعی آنست که شرافت نفس من تجویز نمیکند که در مجالس مستدعه
نشینم یا از آمار دو زنان غیر محرمه شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح آرم
شرافت نفس که عبارت از اعراض نفس است بحکم اصل جبلت از اوضاع
جسمانی من است از مثل این حرکتها و اگر دُرّا که درست داری نکته دیگر دقیق تر ازان
نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جانمن که خلاصه جانمن است نیز شرافت
دارد و شرافت او آنست که بالطبع مانع می شود از آنکه منطبع شود در جان جانمن نفوس
غیر تجلی اعظم جان جانمن در اصل فطرة برای آن آفریده شده است که در وی نفس
تجلی اعظم منطبع گردد مثل انطباع خوش خاتم در موم و هر چه غیر تجلی اعظم است
از انطباع نفوس او جان جانمن ابا میکند و الفتی و نفرتی دارد و این تیریست
که میراث یافته ایم آنرا از سید البشر و شفیع یوم المحشر علیه الصلوات والتسلیمات
قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی اتخذنی خلیلا و ما ینبغی لمن اتخذه الله تعالی
خلیلا ان یتخذ بخیر الله خلیلا او کما قال افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی نفوس
که جامعیتی تمام میدارد استعدادی می نهند که او بجمیع اعمال خیر که تمام عالمیان بعمل آوردند
و می آرند بجناب الهی تقرب حاصل نماید بی آنکه آن عمل از وی صدور یابد و کیفیتش
آنست که او را بهر عملی خیر که کسی از اهل عالم بعمل آورده استحسانی و داعیه بهم میرسد

Marfat.com

پس اولاً او را صورت علمی ان عمل روی می نماید بعد از ان بنفس ان شخص عامل یک
نحو تعلق بحیثیت ان عمل می افتد پس بلون عمل مذکور این نفس کامل متکون میگردد
و بدان تقریب بحق سبحانه می نماید بغیر انکه بعمل آرد و اگرچه دوام این حال نباشد
اما ساعتی این معنی بحصول می انجامد گویا در قوله تعالی فبهداهم اقتده اشارتی باین
معنی است افاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده اخوف
ما اخاف علی امتی الشهوة الخفیة بعض روات حدیث تمثیل کردند انرا بانکه
روی صبح کند بر نیت روزه بعد از ان شود طعام لذیذ از جهت رغبت ان طعام
روزه بشکند انچه در فهم این فقیر می آید انست که این حدیث اشاره می کند بمثله
عمیقه از علم لطایف نفس پس از امراض نفس یکی انست که مزاج طبعی انسان
که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس برهم شود و نفس بر قلب حمله
می کند و انرا بیکار سازد و همچنین قلب بر عقل و مرضی که ازین صعبتر است و مداوای
از و صعبتر انست که نفس بهیمیه ظاهر نکند مصادمه و مخالفه خود را تا قلب و عقل بلکه
شهوة خود را فرو خورد و کان لم یکن سازد بعد از ان وسوسه فرستد بسوی عقل و آهسته
آهسته او را بمذهب خود متمذهب سازد پس مزاج عمل نگردد و از میان عقل خاطر
متحسس گردد بموافقت نفس و انرا عقل صریح داند و جهل مرکب پیش آید و فطرة
سلیمه برهم خورد و همچنین نفس وسوسه فرستد بقلب و از میان جوهر قلب خاطری
متحسس گردد گویا مقتضای جبلت اوست و از صلب او برآمده درین صورت
مداواة مشکل شد و حق و باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیه که در حدیث
بان اشاره رفته افاده خواجه محمد امین در مسموعات خود آوردند که بجناب حضرت

Marfat.com

ایشان پرسیده بودم که بحضرت زکریا علیه السلام وقت دعا و التجا در طلب ولد وحی
شده بود انا نبشرک بغلام اسمه یحیی باز چه محل استبعاد بود که سوال فرمود قال رب
انی یکون لی غلام الخ و با حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت ظهور ملایکه و تبشیر
ایشان بفرزند فرمود ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر حضرت ایشان فرموده هر علمی
که از مبدء فیاض مترشح می شود اول عبور آن بر لطایف کامنه است مثل سر و روح
و وقت استغراق در آن حاله هر چند در خفائیه آن علوم شبه نمی ماند ولیکن بعد افاقت
از آن کیفیت حال مشتبه می شود تا وقتی که ریزش آن بر قلب شود چون قلب از آن
بهره مند شد یقین کلی حاصل گردید و شبه زایل شد زیرا که معنی اطمینان آنست که لطایف
بارزه از آن وارد ممتلی شوند و بآن رنگین گردند و همین مراد است از کلمه ولکن لیطمئن
قلبی ۔ ایضاً خواجه مذکور آوردند که حضرت ایشان بتقریب تعلیم ذکر نفی و اثبات
بیکی از اصحاب فرمودند که توجه بجانب حقیقه واحده که مسمی به الله و مدبر السموات
والارض و خالق مخلوقات و رزاق مرزوقات اوست راست باید نمود افاده
ایضاً آوردند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک
توجه بسوی مبدء خود راست گردد و او را نصفه فاطر السموات والارض شناخت سر
او آگاه شد و اول صورتی که بروی منکشف شود صورة عرش تکوینی که صورة مثالی عرش
اعظم است خواهد بود و بطبیعة خود متنبه می شود و الوان و انوار او را تشبیه میدهد بزهره و بیاض
حال آنکه عرش تکوینی از مجردات است و نسبة الوان و انوار مخصوص حسایس است
اما نصفی که بدان تعبیر توان کرد غیر ازین نیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کند افاده
ایضاً آوردند که حضرت ایشان بتقریب فضایل درود فرمودند از آنجمله آنست

لیطمئن

که خواننده

کرخوانده ورود اورسوائی دنیا محفوظ می ماند وصلی در ابرونه بنیاد افاده آنچنان اورند
که حضرت ایشان تقریب ذکر نسبته اویسته فرمودند که انچند فیض از ارواح نهایت
صعب است هرکسیه را ممکن نیست واستفاده از اموات بر استفاده احیا موآن کرد
کدام خیری که ازین کس موافق خرد روی می افتد نمناسبه وموافقه همان یک جزو
استفاضه تواند نمود در انجا کلام ولکلم نیست وتعلیم وتعلم نه اگر فیض از افراد هستند که هم
بمناسبات شیخ از ارواح مستفید گشوند لیکن بس نادر است افاده حقیقه تجلی صوری
شیخ با داشت مجرد است وخزانه خیال صور والته که حکمت الهیه بسبب نشا وشال
تخصیص ان فرموده وحقیقت تجلی معنوی شیخ با داشت مجرد است در خزانه وهم صوره
والله معنویه وهمیه که حکمت الهیه تخصیص ان کرده وور هردو صورة نفس مجرد عارف
بحقیقت مجرده فعاله اشنا شود ورنگی مجردان در وی منطبع گردد وشال انطباع نفوس
خاتم در جسم شمع وقوی علمیه وعلمیه این مرد باین منبع مجرد مطاوعه کند ودر لطیفه روح انسی
وانجذابی پیدا شود ولطیفه سریان حقیقه مجرده در ضمن ان لباسها وپرده ها دیده در گردد
والعمال عجب وحالتی شگرف بر روی کار آید چون نفیتش عظیم لکار بهم سبب تخصیص
برتجلیات ان صور خیالیه ووهمیه که لباس او شده است سه چیز خواهد بود یکی رقوم مسجنه
که باوجود کثره ان سطوة وحدة از انجود در نور دیده است هر رقمی حسب نشاه شال صوری
وآرد مختص بان از جهت تخالفی عوالم دیگر استعداد فطری این عارف که اقتضاء صوری
خاص می نماید بلکه دران صورة خاص تخصیص می یابد شل تخصیل فعل جنس خود را
سیوم قوی افلاک که در عالم مبنث اند تخصیص دیگر بان منضم میباشد شل تعین صنف
درمیان افراد نوع بنحوی که صنف بان قایم باشد واگر هیکلی را مثالی محسوس تعجب کنم

Marfat.com

گوئیم چون رای در مرآة نظر کند سه نوع از تخصیصات با او جمع می شود یکی آنکه صورت
انسان رای صورة فرس و گاو نمی باشد بلکه ممتاز است از صورة عمرو دیگر نیز گوهر
آئینه را پیش روی او گذارند دیگر آنکه مرآة محدب صورت محدبه میدهد و مرآة مقعره
صورة مقعره سیم آنکه صفائیه و صدا رائیه هم در ظهور صورت تاثیری دارد و نیز معلوم است
که چون کسی عینک سرخ بر چشم خود گیرد مرئی مخلوط برنگ سرخی برآید و اگر عینک سبز
مرئی مخلوط برنگ سبزی ظاهر شود و اگر در سطح گنبدی شیشهای مختلف الالوان نصب کنند
در هر وقتی که عین شمس محاذی شیشه شعاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه درآید
بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را مثاری است که این صورة خاص از وی برآمده عارف
محقق را کار با همان مثار است نه بهمان صورة کاینه فاسده که در یک ساعت میجوشد
و در ساعت دیگر فرو می نشیند و نزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می جوشد
و باز فرو می نشیند مثار آن منکشف میگردد و تجلی معنوی آنکه هم عنان اوست نیز معلوم
می شود چون تجلی معنوی می جوشد و می نشیند مثار آن منکشف میگردد و تجلی صوری که
هم عنان اوست نیز معین میشود افاده دانندگان صفات نفس ناطقه بیقین میدانند
کدام صفات محموده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و رسوخ هیچ فضیلت و کل
کردن آثار آن بغیر حصول آن صفت میسر نیست رزانة نفس است و عدم تاثیر او از شدائد
و آلام پس اگر کمالی در قوة عقلیه یا عملیه پیدا شود مستقل و مستقر و متمکن نمیگردد تا نفس
رزین نباشد مثل غیر رزین مثل آب است هر نقش که بر روی آب کشند می آید و میرود
مثل نفس رزینه مثل حجر و خشت است هر شکلی محمود که نقاش در آنجا ایجاد فرماید
باقی و مستمر می ماند بر لسان حضرت رحمت العالمین صلی الله علیه وسلم گذشته است

Marfat.com

ما عطی عطاء افضل واوسع من الصبر وبر حضرت وی نازل شده وبشر الصابرین الآیة
قال عمر رضی الله تعالی عنه نعم العدلان ونعمت العلاوة جوئی ننس این پیام مر مهد اشتهی لک
وطلسم از صدور ما برآمدند وبر احوال قدسیه در صدد معجزات داخل ماندند هرچند عارف
می شناسد که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسم ثانی در پاره از کلمات ارشاد
سمات باید دانست که کلمات قدسیه حضرت ایشان که در میان غوامض اسرار
از حقایق لاهوتیه وجبروتیه ومعارف لطائف انسانیه وحکم احکام شرعیه واقع شده اند
درجه اکثری از ان ما از ان بلند تر است که دست فهم وادراک بر اهل ذوق ووجدان
بدامن ان برسد پس ایراد انها درین رساله که بناء ان بر تعمیم افاده کافه اهل خصوص
وعلوم است سودی ندارد واگر صاحب استعدادی شوق اطلاع ان دقایق در آرد باید که
از کتاب نفحات الهی وحجة بالغه وغیر کثیر ولمحات وسمات والطاف القدس
وفیوض الحرمین وغیره از مصنفات کرامت ایات طلب نماید انا بعض انفاس
نفیسه متضمن دقایق واداب مبدأ سلوک ووسط وانتهاء که در ارشاد مستفیضان
جناب ولایت تحریراً وتقریراً صدور یافته بودند تجرید انها روایة باللفظ اولا ونقلا بالمعنی
این رساله را انتخاب وزین میسازد والله تعالی هو الولی والموفق افاده بعد صعودی در
مرشد وقرشد اگرچه مضر بافاضه نیست اما استفاضه را مخل می باشد زیرا که افاضه
در صورة بعد بوجه کلی صادر میشود واهل اینها را که نافع است ان است که بوجه جزئی
باشد مع هذا اگر در وقت دوری مفیض کیف استفاضه خواهد طریقش انست
که در وقتی از اوقات فراغ دل واعتدال هوا ومکانی خالی از شور وشغب وصوت
هر قدر که خواهد نماز گذارد پس همانجا نشسته صورة شیخی که از وی فیض می جوید

القول الجلی در بیان کلمات ارشاد

عموم بدانکه

Marfat.com

مجمع همت و دفع خطرات ملاحظه نماید تا آنکه صورتش در متخیله او قرار گیرد پس همین
وضع ملازمت نماید تا که همه معلومات سوای ذات مستفیض و صورة مفیض همه منتفی
شوند و این حالت در اول روز یا ثانی و ثالث حاصل می شود و آن فتوری است در
حواس و کسلی است در بدن چنانچه از حالت قصد نوم این صورت روی میدهد
وقتی که این معنی حاصل گشت او را مناسبتی بروحانیت بفیض پیدا شد و لوح
قلب وی صافی گردید پس بعد التجا بدان صورت و استفاضه از وی آن ملاحظه را
ترک نموده ذکر را لازم گیرد و خواه اسم ذات خواه نفی و اثبات اما بضربات قویه
و جمع همت اگرچه حبس نباشد و ملاحظه نماید که ان الله محبوبه و ان لا محبوب سواه
تا آنکه محبت تمام بدن سرایت کند و اضطراب در نفس پیدا شود چنانچه عارض میشود
عاشق مفرط را هرگاه برای بقای محبوب آید و او را نیابد در آن وقت خفقان قلب
و اضطراب نفس روی نماید و مطلوب همین کیفیت است چون این معنی حاصل شد
ترک ذکر آرد و شوق مذکور که حاصل ذکر است ملاحظه نماید اما ممکن نیست که عاشق
مفرط اختصار عشق و شوق و اضطراب فقط نماید یا جایع مفرط اختصار جوع فقط کند
بی آنکه با وی حضور شیء دیگر باشد وقتی که این حال حاصل گشت پس هر روز یک
ساعت یا دو ساعت متوجه باشد اول بملاحظه صورة مفیض بستر بذکر بعد از آن
باختصار کیفیت معهوده و بقیه اوقات از ذکر و شوق غافل نماند و از کثرة کلام محترز باشد
ستا در نزنی بانچه داری آتش ٭ هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش افتاده باید دانست
که مردم در حیلت یکسان نیستند بعضی از ایشان و بر مدافطرة محتجب بحجاب وهم می باشند
علاج این طبقه آنست که توجه الی الله را در حق ایشان مخلوط بوهم می باید کرد مثلا مرشد گوید

Marfat.com

که دل خود را طبقی از فضه خالص فرض کن و بران گل صنوبر سفید نهاده و بران کلمه الله بخط
جلی مذهب نوشته و در احضار این صورة جهد می کنند و دور نیست اگر در وقت القاء
این شغل تبسمه ایشان مرشد توجه کند و انرا بقوة قویه مصادمه نماید یا مثلا گوید که نقطه لا را از
ناف برازوان نوری است بر صورت فضه خالص و انرا تام الدماغ میکشش و باز بر قلب
میزن و انرا بناف باز رسان یعنی اشباع های الا الله را و این دایره فضه را میدان که محیط پشت
و دل و سینه تو دران است و ازین دایره شعاع بر قلب و سینه تو می ریزد و کمال شغل انست
که مرکز و دایره محیط دایره یکی گردد بر شکل شمس یا قمر یا مثلا گوید که چون مقابل من نشینی از
چشمان من نوری سفید بر می آید و در زمین منتشر میشود و کس نمیداند تو متوجه ان نور شود و علی
هذا القیاس والعاقل یکفیه الاشارة لعاده اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد ایشان
بر نتابد که بحضور مجرد تکلیف کرده شود یا دوام محبت و بستگی خاطر بمعنی ذکر مطمح نظر خویش
دارند صباحا و مساء را چاره ایشان ان است که ملاک امر در حق ایشان مقدار ذکر باید ساخت
مثلا گویند که در لیل و نهار چهار هزار بار تهلیل می گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان
التفامی باید کرد چون دل ایشان بذکر گفتن ارام گرفت انگاه ملاحظه محبوب و هیئة شوقیه بدان
شرط کنند چون این نیز مستقر شد ذکر خفیه آموزند تامل کردم که اضطراب اکثر سالکان ازان
است که ایشان اگرچه استطاعت فهم معنی مجرد و شوق و توحید دارند اما بحسب حال طبیعت ملوثه
ایشان در کشاکش سفلیات افتاده ان را در نمی پذیرد و ازین سبب عقده در حال ایشان
می افتد و انواع سلوک و ظلمات از ایشان سر میزند و بالجمله دانسته شد که حدادان
را با ملوک قیاس نتوان کرد افاده جهد تمام از سینه می باید بر آورد و بتوجه بحرف و صوت
بسوی امر مجرد مقدس منزه متوجه باید شد طریقش انست که در غلبات جمعیت

Marfat.com

وبکبوشدن خاطر نفی واثبات بلکه باثبات وفقط مشغول باید گردید چون اینمعنی نصب العین
گردد دوم را زیر ناف محبوس باید داشت ومحافظت اینمعنی که نصب العینی شد است می
باید نمود تا انوقت که طبیعت کفایت کند چون ملال آید باید گذاشت ولبوی اثبات مجرد
میل باید کرد چون باز نصب العین شود باز دوم زیر ناف محبوس کرده محافظتش باید کرد
افاده بوی امر منشره متوجه می باید شد وباید دانست که علم حضوری که عبارت از شعور
محض است بامر منشره مجرد بر نمی تابد که علم العلم بدان محیط شود که چون بعلم العلم ایم ازوی اعراض
کرده باشیم یا بمحمول وموضوع کرده حکمی بوی پیوندد که چون ازوی روی گردانیده باشیم
حیله انست که علمی حضوری بحق را جدا باید کرد ودل از نفوس کونیه که علم حصولی از ان خیزد
خلاص باید گردانید بان وضع که انرا باید فهمید فهمید که چیست انگاه باید شناخت
که این انایکه بر ساند واصل او چیست بعد از احکام این امر علم حصولی نیز کتاب حق
حق مصروف باید نمود ما شک نداریم که درچنین وقت علم حصولی منشره نیز می حاصل
خواهد شد وچون عند علم العلم توجه بمجرد نماید چاره انست که علم العلم را باید گذاشت
وعلم صرف را بدست باید گرفت وبیقین باید دانست که تجرد حق سبحانه را در جات اند
درجه ادنی انکه تجرد از زبان ومکان است ومحض این تجرد هو الله در باره اوی توان
گفت حاصل انکه سعی بلیغ بتخلیص مدرکه از قیود تلفظ واحساس وتمثیل وتوهم بسر
باید کرد انشاء الله تعالی صورتی می گیرد وخاطر را خفا نباید کرد ویاس را در خود جای
نباید داد افاده تمامی بود که حضور مجرد حاصل میشود برغم راغم وحال انکه فی نفسه امر
مجرد نیست برای این میزانی مقرر کرده ایم که ارض کثیف است واب لطیف ومنی
لطف وی قدم تلون وعدم بقای اثری از تربیع وتدلیس که بروی ارند وهو اللطف

Marfat.com

ازوی ومعنی الطیفة بلوغ اقصی الغایة دراین هر دو صفت وجوع وعطش وغضب
وسایر صفات نفسیه الطف است ازهوا ومعنی الطیفة او عدم تاثیر وانفعال
از تسدیس وتربیع وامثال ان وقدم مظروفیة در شیئی وصورة انسانیه کلیه قطع نظر ازین
اوضاع واشکال مخصوصه بایشان بلکه امر مجرد بسیط جوهری الطف است ازانها
ومعنی الطیفة او عدم تخصیص وی بخصوص شخصی واستوار نسبت وی با جمیع افراد
مع الوحدة وکونها شیئا من الاشیاء الخارجیه خارجیا واحدا وذات مجرده حضرت
حق الطف ازین ومعنی ان صفة ان عدم حلول ان در چیزی از چیزهای باوجود استوار
نسبت وی با جمیع ممکنات بحسب وجود عینا انه شیئ واحد هم چنین بتدریج این امور
ملاحظه باید نمود وامر وجدانی خویش را قیاس باید کرد بهر یک ازین تا نباشد که
غیر مجرد باشد افاده یقین باید کرد که ادمی فی الحقیقة عبارة از صورة شخصیه اوست که
انرا نفس ناطقه نامند والصورت هر کسی را معلوم نمیشود بدقتها ولطافتها اثری که بروی
می افکنیم حیله اش انست که بر کیفیات لازمه ان افکنیم تا تبدیل ان تبدیل جوهر نفس
میسر آید واخص لوازم نفس انست که همت گویند کس بود که ان وسیع بود وکس
بود که همت ان تنگ بود علم وادراک وجمیع صفات نفسانیه همه تفصیل همت
است ؎ همت ترا بکنگره کبریا برد ؛ این شفقت خانه را به ازین نردبان مخواه ؛ یا تبدیل
همت یقین نکنیم تا علم ضرورة ممثلی گردد وبیاد حق جل وعلا وشجاعت وغضب
والتذاذ بلذات متنوعه وانجذاب خاطر بسوی مرادی از مرادات سفلیه این همه بشکند
ونابود گردد چون این را بدانستیم یقین می کنیم که تبدیل همت متحقق شد اگر این معنی صباح
متحقق شود تجلی الهی بشام آید واگر بشام بود ان صباح آید البته البته بغیر اکثرات

الطفیه

فنا همت تا ان نمی باشد که مرد یاس کیرد و زیاده ازین اجتهاد محال دارند غرض ازین
تفصیل انست که نشاط و همت خود را در خدا کم باید کرد و بیک نیک تامل باید نمود
تا بذهن حاصل شود که همت چیست و فنا ان چسان بود ؎ ای برادر تو همین اندیشه
باقی تو استخوان و ریشه ؛ کر کل است اندیشه تو کلشنی ؛ ور بود خار تو همه کلخنی ؛ انتهی
باید پیدا کردن مثل عاشق مجنون مفرط که زبانش خشک شده و چشمانش خشک
اگر طعامی پیش او ارند لذت ان در نیابد و اگر شرابی بدو دهند حلاوت و ملوحت
ان امتیاز نتواند با وجود سلامت حواس و وفور نشاط و لیکن انحصار ان در یکی
و بالجمله هر مردی اگر نیک در خود تفحص کند لابد بداند که دل او را بهر سو میل هست و ان
میول متعدده انقسام همت اوست اما چون همت یکی کردد و بیک جهت راجع شود
بسا بود که ادمی طعام لذیذ و شراب لذیذ و منظر لذیذ میخورد و می نکرد و در خود لذت
انها در نمی یابد زیرا که همت چون یک جانب رفت بمشایعت او ادراکات
حواس نیز روند اگر ادمی در خود بجد تفحص کند که کلام کند یا نظر فرا پیش اندازد
و یا جامه پوشد در خود استحسان و شوق ان نمی یابد نه برای انکه بیهوش و بی حس است
بلکه بواسطه اشتغال قوة مستحسنه و مشتاقه بامری مقدس فضلا عن الحسد و الغضب
و غیرهما من المهلکات الدنیه و هم چنان شوق و اراده و هر چیزی که از جزئیات همت
است کم کردد و مرد یک روی و یک جهت ماند یاد دارم که کسی کفت که شاعر
غلامان خود را مضمون و معنی نامیده بود و این دلالت می کند بر فنا قوة مستحسنه او
در شعر چون مرد از خویش بالکلیه بدر رفت انکاه خدا متجلی شود تجلی شایع شفاهی
و اگر جهتی از جهات باقی است تجلی شفاهی محال است ؎ کسی در صحن کاخی

قلم جوید

قلبه جوید: اضاع العمر فی طلب المحال افاده غوث اعظم شیخ عبد القادر رضی الله عنه
ازین حالت بفنا ارادہ تعبیر میفرمایند و امیر سید کلال رضی الله عنه تمثیل می نمایند
بکوزه که تا هیچ می در وی باقی است لایق آن نیست که در همدران تصرف نهند
و خواجه نقشبند رضی الله عنه آنرا بوجود می نامند شعر عبارا تناشتی و حسنک واحد
و کل الی ذاک الجمال یشیر: جمیع اوقات بیاد داشت صباحاً و مساءً یوماً و لیلاً قاعده
اوقاتها بوصف محبت نامه و تجرید کامل بحیثیتی که غفلت و محبت غیر را بوجهی از وجوه
دخل نماند و همه نیست کردند مشغول باید بودن ؎ یا بخود آتش توان زد یا دلی باید
گداخت: گر دماغ عشق داری اینقدرها کردنی است: حضرت حق سبحانه مورد جمیع
بهر طلب نتواند شد تا جگرها خون نشوند و هم بخاک یکسان نگردند و بر بیتی و آهنگی که
در خود می یابد بکنیم عدم نرود پیرامون این سعادت عظمی نتوان رسید اگر خرق این
عادت مستمره درباره یکی از افراد واقع شود آن خود مستثنی است و از حساب
بیرون وظیفه آنست که بر داده رضا باید داد و بادب سوال مقامات آینده باید
نمود انه جواد رحیم بر کریم افاده قلت طعام و دوام صیام اگر بمزاج تند آید آنرا بر وفق مزاج
باید آورد چنان نشود که نشاط طبیعی بدر رود که کار با و باز بسته است تخیلات
تشبیهه تخیلیه اگرچه در ادراک حقایق الهیه یا امور عادیه بود آن قهار تحت آن
و متاثر شدن از آن و انجذاب بسوی آن مانع کار و بار است این قضیه را نیک
تامل نموده باید فهمید اگر معنی اضمحلال موجودات تحت امری بسیط وحدانی چنان
از یمین و یسار و فوق و تحت زور آورد که گنجایش انفکاک از آن نماند بوی
میل باید کرد بوصف محبت نامه و جمیع همت و انسداد سایر سبل و اگر این

Marfat.com

بمقدار جوش نزند بلکه بجز آن نباشد که تصور و تعقل این معنی از واطیب باشد
نزدیک عقل از سایر تصورات بهتر آنست که بنفی تعلقات و محبات و دوام
توجه همت قویه که زیاده بران در حوصله خویش نایافت باشد مشغول باید گردید
تا آن عین که سلطان این معنی ظاهر شود و جلوه نماید و چندان بر خود سخت نباید گرفت
که حواس پراکنده شوند و نشاط که بهندوی آنرا امنگ گویند مسلوک گردد
که کار با دست ترقب صحت مزاج و سلامت حواس و وجود نشاط و جمع
خاطر و خلوص نیت باید شد و در وقتی از اوقات نشاط بیت حکیم سنائی بیا
خواند ؎ زین سپس دست ما و دامن دوست ؛ زین سپس گوش ما و حلقه یار
فقیر در بعضی اوقات نشاط دو بیتی گفته بود و آنرا تاثیری دیده بود ؎ ای دوست
توئی دیده بینائی من ؛ هم قوت و شنوائی و دانائی من ؛ عشقم تو و هم تو دل غمدیده من
و اندر دل غمدیده شکیبائی من افاده سالک چون عزلت اختیار کند باید که بر وثوق
باشد من فضل الله و رحمته باصحاب کهف عبرت باید گرفت چگونه صدق همت
پیش گرفتند فعامل الرب معهم حسب ارادتهم آیه کریمه و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون
من دون الله فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیئ لکم من امرکم مرفقا و باید
دانست که آدمی را یکی عقل معاش است که امور معاشیه او بدو انتظام می یابد
دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سرانجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
و الحث علی اعمال الخیر و عقلی دیگر است مقدس که تصرف می کند بان معرفة الله
لا غیر درجه هر یک ازین عقول ممتاز از یکدیگر باید فهمید که این معرفت مفتاح جمعیت
است پس آدمی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد در آن وقت

دور خلوه تواجد باید کرد

الفت

الفت اہل و ولد و مال و جاہ بزعج او نشود الا انکہ حب کمال و احادیث نفس او
باقی می ماند و چون از عقل معاد ہم عزلت گرفت باقی ماند بعقل الہی دران ہنگام
ہیچ خطرہ و حدیث نفس دامنگیر او نتواند شد پس ترقی بسوی لیس صرف و نیستی
محض بی تابع میسر آید و ترک عقل معاش و معاد بعد معرفت و امتیاز ہر دو در وقت
عزلت و تبدل چندان عسیر نیست و در این معنی استعانت بنفی و اثبات بملاحظہ
نفی این ہر دو باید جست و جہد باید نمود تا معلوم شود کہ عقل معاش چیست و مقتضای
ان چہ و در چہ چیز تصرف می نماید و وزن مدرکات ان چہ باشد و ہم چنین عقل معاد
چہ چیز است و فی ای شیء یتصرف اما نمی دانی کہ رای برہانی غیر رای شعری است
چون رای برہانی ضعیف میگردد رای شعری غالب می آید و بالعکس و مرد زیرکی
رای برہانی را کہ مبدا افکار برہانیہ است می شناسد و بعمل می آرد پس توجہ بسوی
استنزال علوم برہانیہ می نماید و از امعان فکر معرفت این معنی حاصل میشود افادہ چون سانک
اختیار نماید ویرا ہمت باید گماشت و زوری از سینہ بدر باید آورد کہ وقتی بدست آید
کہ انجا مدرک و مدرک یکی گشتہ زحمت تقابل متوجہ و متوجہ الیہ برخاستہ حیرۃ جایرہ
دست دہد و اضمحلال کلی روی نماید انگاہ بروق الہیہ بر این مشت خاشاک تافتن
گیرد حیف کہ یک دانہ باشد حاصل دہقان ماند درین ہنگام قصہ سالک بقصہ
امیری مجاہدی ماند کہ ہمہ اسباب حرب مہیا کردہ و احوالش بنصرت برخاستہ
و تقابل و تقابل بین الفریقین درمیان افتادہ در این وقت ویرا زور می تازہ از
سینہ بدر آوردن باید و بر جان خویش بازیدن و الا این تہیہ قتال و جمع رجال نعوذ
معاذ اللہ من ذلک پس حیلہ انست کہ ہنگام تلاطم امواج جمعیت و فنا و گذشتگی

Marfat.com

عنان توجه بالکلیه بسوی اتحاد مدرک و ادراک و مدرک مصروف ساختن و از
نیرنگ خیال مردانه وش بدر آمدن کیف لا والموجودات کلها تشترک
فی الوجود المطلق الذی هو مفهوم انتزاعی وهذا من اجلی البدیهیات الیس ان
بازاء هذا المفهوم حقیقة لو لا صح الانتزاع الیس ان تلک الحقیقة هی الوحدة القصوی
لا تعدد ولا تکثر فیها الا بما تشبه الوهم والخیال والاعتبار تا یکی بسته وهم و خیال باشیم
و از حقیقة الحقائق محروم نشینیم واحسرتاه و واویلاه اگر این جلباب نادانی را شق
نکنیم و درین وحدة که انجا تقابل و مسامته مدرک و مدرک غوطه نخوریم حتی لا یبقی
عین ولا اثر چنانکه اوهام جهلیه انسان دو عشره روشن و امثال ان نزدیک
ما لا شیء محض است هم چنان لا بل اوضح واخرج من ذلک این دوئی و من و توئی که
محض از جهالت برخاسته در جنب حقیقة قصوی و وحدة کبری لا شیء محض و لیس
صرف و عدم بحت است سبحان الله خیالی راه ما میزند و سامان ما نهب میکند
از رجوع حال انکه نوران ظاهر و شعشعان ان بکاد یذهب بالابصار و ظلمة جهالت
منکوب و مخذول و سیف وحدة قصوی بران حمله می کند و سرش می خواهد برد و افتاد
ان نماید وی می گریزد و بحکم الغریق متعلق بکل حشیش باحادیث نفس ما می امیزد
باید دید که احادیث نفس که من و تو می تراشد چه قدر وقع دارد و چه مقدار روز می
آرد الا قبح الله هذا العبث وهذا المستغیث اگر ازین نابکار ناهنجار که بلا استحقاق
بمعاونت و سروری برخاسته تقاعد کنیم احین و اضعف خلق الله باشیم سبحان
الله احادیث نفس همیشه گریبان گیر ما بوده است و ما را از وصول بمنیة المنایا باز
داشته و امروز می خواهد که ما را بروی شاه وحدت خجل کند که عدد او را معاونت

استحقاق

کرده

کرده و نمی گذارد که از پس جلابیب خویش بدر آید تا در فنایش فرستیم
ما را از غم این خجالت مردن خویش اسهل و اهون می نماید خنجری زنیم و حنجره
خویش بشکافیم این روشنائی غیر معلوم انست قبیح الحسب چه بلا باشد که ما را
باین بلا مبتلا تواند کرد مرخازیم و همان کنیم که فرهاد کرد خنجری در حنجره خویش نهیم و خنجر
در سینه این ملحد حواله کنیم که دیگر نه ما باز خجالت کشیم و نه این مردود کافر کیش بماند
و شاه وحده وهم چنانکه جلال و کمال او را می زیبد بر تخت نشیند و شاهی
کند ؎ من و تو گر فدا شدیم چه باک ؛ غرض اندر میان سلامت اوست ؛
کسی که از خود دست شست و معدوم انگاشت و ارزو برد که خدا با بود من نابوده
بهتر کاشکی انچنان کم بودمی که نه تیر علم بما میرسید و نه تفنگ خبر بما واصل میشد
از جوعد ما لا وجود معه ولا قبله ولا بعده ویرا این احادیث چه بلغزاند و بهمه محبت او
در دلش جا نکند مانعی که در غلبات جمعیت از مضمحل گشتن مسامته و مقابله
می کند همین حدیث نفس است چون از خود دست شستیم و معادات کردیم
و هیچ چیز نزدیک من ابغض و اعدی از نفس خویش نه برآمد که شوق شاه وحده
بر ما غالب گشته و ما را از خود برده و گریبان ما گرفته گاهی بر زمین و گاهی بر آسمان
پرتاب کرده این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که وی نزدیک
صحت عزم ما منع تواند کرد و یا در این صدر خواهد در آمد ؎ همین ترسم که حافظ محو گردد
که شوری سخت در سر دارم امشب ؛ شاه راه بیخودی را همرهی در کار نیست ؛
؎ می بباید از وجود خود نظر پوشید و رفت ؛ قلم طغیان کرد و هر رطب و
یابسی که بود بگفت ؛ حاصل همه کلام آنکه این سفر نه چون سفرهای دیگر است

Marfat.com

بل هو اعظم شانا واجوع الی قطع الموادات ونقض المالوفات وبعده الوصل
الی الوحدة التی لا یمتاز فیها شائق من شوق افاده کسی را که توحید منکشف شد
و در فنا افتاد سه چیز واجب است یکی تجرید نفس از هر تعلقی که بمال باشد
یا بجاه یا باحد من الناس وحصول این معنی بمداومت بر نفی واثبات با ملاحظه
قطع تعلق است و درین تفحص از مالوفات ضروریست تا بهر چیزی که دل خود را
متعلق یابد بقصد اولی نفی ان نماید وفقه درین مسئله انست حالت توحید که حق
سبحانه کرامت میفرماید برای انست تا صلب نفس واصل قوام ان بوی منکسر
میگردد وانکسار ان اگرچه مقدور بشر نیست اما مر نفس را اعراض اند مشتبث
باز مال وی تبدیل ان باضدادش باید کرد تا استعداد صورة بقا حاصل آید مثل
ان مثل شخصی است که تحویل ماء بهوا اراده نماید پس حیله اش تبدیل برودت
وی است بحرارة علی سبیل التجرید حتی یبلغ ذلک النصاب التام پس ماء بهوا
منقلب میگردد هم چنین مرید فنا را حیله انست که اعراض متشبثه از مال نفس را که
تعلقات که خفیه اند بانواع حب الهی مبتدل سازد واین معنی اگرچه عسیر است
اما کسی را که توحید روی نمود وسیول جذب از یمین وشمال وی احاطه کرد یسیر است
غایة یسیر دویم محافظت نفس است از غفلت نگذارد تا غافل شود طرفة عین
عن ذکر الله بل عن ذکره بضم الذال زیرا که مرد چنانچه می میرد مبعوث میگردد کما
تموتون تبعثون وفنا هم موت است وبقا بعث پس چون با دوام ذکر فانی شود
با حضور دایم بقا یابد وفقه درین مسئله انست که همین ذکر است که بعد فنا بتجلی
الهی میگردد پس اگر ذکر بمثابه باشد که مستوجب نسمه ونفس او گردد تجلی الهی هم

مستوجب

Marfat.com

مستوجب و کامل ظهور مبقر باید پس آثار حقانیه بر نسمه و نفس در دنیا و قبر و یوم الحساب
ظاهر می شوند سیوم محافظت لسان است از انکار مسئله از مسایل شرع که بینی
از علم تکثر بعد التوحد است که سر آن هنوز بروی منکشف نساخته اند و فقه درین مسئله
آنست که مبارزه علی اولیاء الله بانکار موجب خذلان است که قامع اصول کمال
است افاده بسا اتفاق می افتد که سالک را میل بمزج علوم به توحیدیه بدقایق شعریه
یا حکمیه واقع می شود و این از اخر اسنا است اوراد نیز بمزج جذبات توحیدیه بلطایف
صوت یا صورت بحاصل می آید و هذا اخر من الاول بسبب این همه آنکه میل طبیعی این مرد
در شعر یا دقایق حکمیه با صوت و صورت فانی شده باشد چون انکسار بر جوهر نفس
واقع شود این انکسار در صورت این اشیا بر آید و کار صاحب قال فاسد گردد
فساد الابرخی برده کما دفع لاوحد الکرمانی فسماه شیخ الشیوخ فاسقا و قال مولانا
الرومی کاش کردی و گذشتی و کما دفع للعراقی فی المزج باللطایف الشعریة والجمالیة
فقد الامر غیر معشوق ار تماشائی بود؛ عشق نبود هرزه سودائی بود؛ ولعلک ان
فتشت نفسک ایها السالک وجدت فیک تزدعا وانزعاجا الی الدقایق الحکمیة
او الشعریة الدقیقة ولعلک تجد اذا وقع عندک مضمون بدیع ابتهج فیک به وکانک از
ذات به والحمین فیک به فهذا الذی احذرک عنه درین ایام قلت صحبت با نام
دوست باز داشتن از کثرة کلام و امتناع از شعر خواندن و حکمت خواندن ضروری
است و صحابیت باز استغفار ازین معنی باریک که مضر تر از افاعی و عقارب اند
واجب تدبیر والله یصحبک السلامة والعافیة افاده فنا نفس و صفا نفس با یکدیگر
متلازم اند زیرا که فنا عبارت است از انقهار جهت مخلوقیت در جنب

فیک

جہت خانیہ بدون صفائی کہ کنایت است از بودن نفس مجرد از علایق حسیہ
تا انکہ مراتی کردد کہ صور علوم از مبادی عالیہ دران منطبع شود از قبیل مثالات تواند بود
وکذلک العکس کل ذلک لان کلاہما لا یحققان الا نسبۃ شدیدۃ بین ہذا العبد و
اللہ عزوجل وصفاتہ لیکن صوفیہ علیہ نظر دقیق دراینجا فرق کردند در رنک انکہ چون خمر را دو
آتش کنند یا سہ آتش وہلم جرا صورۃ خمریہ دراینجا باقی است اکرچہ از کدورات مجرد کشتہ
و در ہر مرتبہ تاثیری لطیف تر پیدا کردہ وچون خمر را بملح ممزوج سازند اولا صورۃ خمریہ
بصورۃ خلیہ مبدل میشود وان لم تتبدل کدورتہا بصفاء تہا علی ہذا القیاس سالک را
اولا اکر تجرید از علایق حسیہ بحاصل آمد وان لم تتبدل قبح نفس الذی ہو فی سنخہا فہو صفاء
النفس واز علاماتش انکہ حب جاہ دردی باقی باشد ولطیفہ انا برجای خود
زیرا کہ یقین وتقید بندہ دو کانکی اثبات کردہ وباعث ان کشتہ کہ دعوای الوہیۃ
در حب جاہ ثمرہ اوست از و سر زند وتمام صفا مستلزم فناست زیرا کہ انطباع
موقف نسبتی کہ بین العبد وربہ واقع است از اہم مہمات دراین مکشوفات
تواند بود وان مستلزم فناء لطیفہ انا است دراینجا سری است وان انکہ چون علم
مقدس علم فعلی است نہ انفعالی پس ہر چیزی کہ از عالم مقدس بر سینہ افاضہ
میشود از قسم صور علمیہ مستلزم حقیقت ان میکردد واکر سالک را اولا شکستی
در جوہر نفس پیدا آید در رنک انکہ سر یرا بمنافع حدید بشکنند وقطعات
حسیہ را از و فاکسترشان کنند ہم چنان بہ نیک توجہ لطایف ستہ را بشکنند
ولطیفہ قلب را بتوجہ افعال چندان نابود کنند کہ باصل خود کہ صفۃ تکوین است
راجع کردد واین مزاج مستحدث ازہم بشکند چنانکہ صورۃ مزاجیہ سریر بعد حرق ذوق

بصورۃ

Marfat.com

بصورة از حقه عود کند و علی هذا القیاس لطیفه روح و غیرها که این همه وجوه و اعتبارات
نفس ناطقه اند بشکند و باصول خود راجع گردند و هم چنان لطیفه انا که گویا علة صوریه
نفس ناطقه است و شعبه است از تجلی حضرت ذات در رنگ آنکه حبابی از
دریا برخیزد و بعدم مخلوط گردیده چنانچه حباب بهوا مخلوط گردیده و این لطیفه را فی
نفسه مزاجی نیست در رنگ آنکه زمین را بآب مخلوط کنند بی حدوث مزاج پس
این لطیفه بحضرت حق عاید گردد فهذا هو الفناء و انه یستتبع الصفاء زیرا که چون
ارضی گشت سماوی صفت و متحیر شد مقدس هیکل لاجرم انطباع صور معلومه
مقدسه دران متحقق میگردد پس حاصل آنکه فرق درمیان فناء و صفاء مماثل است
بفرق درمیان مرید و مراد که آخر هر یک بدیگری وابسته است افاده فناء بر دو نوع
می باشد یکی شفاهی دویم حجابی نوع اول که شفاهی است عبارة از انصباغ نفس
ناطقه سالک است بحقیقت ذات ایضا عاقوبا بانه تجلی از تجلیات و این
نوع فناء مختص بر جلی است که صورة مزاجیه وی شدیده باشد که منقر نشود الا
بتجلیات مکوره و الا بجذب قوی که بر همه قوای و دوائی وی غالب آید و تا وصول
بسر حد کمال هم چنان غالب و قاهر ماند و نوع ثانی که حجابی است نیز بدو وجه می باشد
که حجاب یا از جانب فانی است بانکه فنای او در موطن علم متحقق گردد نه حال
و بادنی حوادث منقهر گردد یا جذب او قبل از فنا تمام گردد و قاصر آید یا حجاب
در معنی فیه است بانکه فنای او در اسمی باشد از اسمان او سبحانه نه در ذات
وی تعالی افاده ما نیک تامل کردیم موانع فناء شفاهی چند چیز یافتیم یکی آنکه مرد را مرادی
از مرادات سفلیه باقی مانده باشد و لاجرم بمقدار آن نفس ناطقه مجرد نبود و جذب

Marfat.com

در چنین حال در رسد فنا حجابی بود دیگر آنکه محبت مرد باختلاط مزاج و ماده جنون آمیخته
باشد وی هر چند انفکاک از جمیع مالوفات ورزد تجرید وی عدد اختلاط مزاج
بود فنایش شفای نبود لهذا کلام خود را در بعضی اقاویل مشروط نموده ایم بسلامت
مزاج و وفور نشاط دیگر آنکه باریک طبع مجبول شود ملاذ خیالیه و تشبیهه و نکته
فهمی و لطیفه گوی اطیب و الذ باشد بنزدیک وی از سایر لذات و بالجمله سبک
روح باشد و دقیقه فهم تجلی وی بر حسب دقیقهای وی باشد شفای نبود صفا
امری محمود است اما باریک طبعی غیر آن است و بجز در عادات مردم محمود نیست
دیگر یادداشت دایم بحاصلش نبود یا یادداشت ضعیف داشته باشد و این تجلی
همان یادداشت است در ثانی حال فاذا ضعف ضعف التجلی دیگر آنکه قبل از آنکه
بخود نگرد فانی شود و این مسئله سخت باریک است مقصود آنکه مرد اولا در حال
مستغرق میشود و چشم او محیط بحال نتواند تا آنکه در آن مهارت پیدا کند آنگاه بخود
نگرد و حال را در جنب خود متلاشی یابد و از فوق آن در گیرد آنگاه بادی دیگر بوزد
و او را از جایش برباید و امر تجلی تمام آید و مقصود از بیان این موانع پنجگانه آن
است که منبعر از آن محترز باشد بزرگان گفته اند که سالک را کوشش
و روش باید تا بکام خود برسد بحمد الله این مسکین را از علم روش آنقدرها در
دادند که معلوم نیست که دیگری را بوده باشد افاده باید دانست کسی که مالوف
باحساس است معلوم حرفه او را کیه جزم نمیکند و قریب است که آنرا علم یقینی نشناسد
پستر چون ازین حالت ترقی نماید لذعان بآن علوم حاصل آید و مواظبت بر آنها
محبوب و لذیذ نماید و تدقیقات و اسرار ظهور می نمایند آنها را بر همه چیزها اختیار و ایثار

می کند

Marfat.com

می کند و نزدیک است که جازم شود که احساس چیزی نیست آنچه کمال است
همین تعقل است هم چنین سلاک ظهور می نماید بر ایشان چیزی در حق پس مبالات
ان نمی نمایند بجهت تالف بمحسوس یا متوهم یا متخیل یا دراک وان یادی حق امری
است که سالک در وی مستغرق می شود من حیث لا یدری نه آنکه او را از اطراف
وجوانب بمدارک وعلوم احاطه می نماید واین معنی باطل محض هرگز متیسر نیست اری
یادی حق وعلمی که بتعمیل ادراک انرا حاصل کرده در اول امر گاهی متشاکل میشوند
پس درینوقت سالک محتاج امارتی وعلامتی میگردد تا بوی معرفت حق از باطل حاصل
کند وان امارة نزدیک ما تجرید نفس است از جمیع علوم دون حب الله سبحانه مرة
بعد اخری وذهول از انها پس باطل محو میگردد وحق محکم می شود وبه تجرید تام وغلبه محبت
ازدیاد می یابد واین امارة برای عوام است اما خواص واهل فطنة را پس هیئة
اضمحلالیه در وجود اقصی واستغراق در وی از غیر احاطه ادراک که حیرتی است حامرد
نزد شان اظهر من الشمس است افاده سالک را گاهی تشویش روی می نماید
واین معنی مثمر یاس وضیق قلب وغمی میگردد که انرا موجبی نیست پس غیر واصل
می ماند لاجار واجب است تفحص از موجب تشویش وانواع وی ومعالجات انها
پس تحقیق آنست که ظهور تشویش بر دو وجه می باشد زیرا که ما قبیل فنا فی الله است
یا بعد فنا ومراد از فنا در اینجا تلون نفس ناطقه سالک را بلون الله پس وجه اول
که تشویش قبیل از فنا باشد اکثریه آنست که بر پنج نوع است گاهی از فساد محبت
وشوق می خیزد کیفیتش آنست که ملاک امور سلوک بقاء نشاط سالک
در ذات حق سبحانه است وسبب عروج همین امری باشد واز انحصار ان فی ذات

الله فنا حاصل میگردد پس چون بعضی سالکین ریاضات شاقه بر خود می گیرند و جوع
و عطش و مفرط پیش می آرند و نفس را از مالوفات او یک مرتبه حبس میکنند
این معنی مورث انقباض خاطرش می شود و قدری شوقی که پیش ازین میداشتند
بسبب فتور حواس به تشویش و غم منقلب میگردد و او را شعوری باین انقلاب نبود
و سبب آن نمی باشد و علاجش از جاء عنان اوست در مشتبهات مباحه و ترک
حبس و ریاضت تا زمانی که آن نشاط عود نماید پس تحصیل شوق بتکرار نفی و اثبات
از جهت توحید محبت از سر گیرد و محافظت نشاط و الفاء آن لازم داند و بتدریج
آنرا در ذات حق سبحانه منحصر گرداند پس فانی گردد و گاهی بسبب آنست که بقیه نفس
و ظلمانیه آن باقی ماند و در جوهر سالک فی الجمله ذکا باشد ازین جهت نفس خود را
میل مخصوص بشهوة مخصوصه نمی یابد اما او را ظلمتی اجمالی از قبل خلود نفس بعالم خود
ظاهر میشود و او را باین دقیقه تفطن نباشد پس حیران و سرگردان باقی میماند و بروی
غم و یاس از جهت آن ظلمت غالب میگردد و او را ازین خبر نه و علاجش کسر
نفس است یا بتزکیه یا بتصفیه پس کسی که در شب مزاج است او را تزکیه الیق است
پنجم اموری که در وی مذلت و فناء جاه و نفاد می باشد حتی که بر نفس شاق ابد و کراهت
و انقباضی بهم رسد و آنکه ضعیف المزاج است پس احسن در حق وی تصفیه است
زیرا که ظلمت وی ضعیف است قریب است که بدوام ذکر و خلوة مع شرائطها مضمحل
گردد و گاهی تشویش بسبب حین است که در طبیعت سالک کاین است چون
طول مسافت و بعد طریق ملاحظه می نماید آیس میگردد و نفس وی بترک مالوفات
مسامحه نمی نماید ازین جهت او را تشویش و غم فرو میگیرد علاجش ترغیبات بلیغه

او را تزکیه

و مواعید

و مواعید جازمه بنیل مقصود و استماع حکایات رجا و استحسان حالات اوست تا بر
سلوک جسارت نماید و بران جراة ورزد و گاهی بسبب آنست که سالک ملابس
رسوم و احادیث لایعنی و دیگر اشیا مفرة باشد و نفوس کونیه در لوح ذهن او
هونا هونا متمکن میگردند و او را دو ازین معنی شعوری نه و چون این مرض بسر حد کمال
رسد سالک اجمالا متاذی میشود و ان نفوس را تفصیلا ادراک نمی نماید بسبب
ترکب شوق و محبت و روی علاجش عزلت و عدم صحبت احدی و جمع همت بر
ذکر دایم و خلوت است تا تقلیل ان نفوس شود و چون بالکلیه رفع شوند فنا حاصل شود
و حق سبحانه متجلی گردد بعد از ان او را هیچ چیز ضرر نرساند و گاهی بجهت افکاریست
که شیطان بدلش وحی کرده مثل افکاری که بسوی یاس از وصول طبیعت را مایل
سازد یا قدح در بعضی امور مفیض آرد مثل ان مثل اندازات شیطان است در
منام علاجش جمع همت بسوی کمال و رفض این خیالات و جزم به بشاعت و
قبح انست و وجه ثانی که ظهور تشویش بعد فنا باشد پس لابد بسبب بقایای نفس
است که اول بالکلیه زوال نفس متحقق نشده باشد هم چنان فنا حاصل شد پس
بعد فنا او را یک نوع تربیتی پیدا شد و مستحکم گردید پس غایله او عظیم شد و علاج
او مشکل گردید و صاحب این مرض دایم مشوش الحال می باشد چون بروی
نفس غالب آید بحب دنیا و فسق امر می نماید و چون او را از طرف فقر و موت
اولاد و دل بین الاقران مصایب فرو گیرند حال او صافی میگردد و در حالت
اولی تنگدل می شود بسبب محبتی و شوقی که در ویست و در حالت ثانیه هاع لاع
می ماند بسبب یعنی نفس که در اوست پس او را در هیچ حال راحتی نیست علاجش

لیمه
اسفت

الست کہ امیر سید کلال قدس سرہ بان اشارہ فرمودہ اند و انشاء اللہ تعالیٰ بیاید
مذکور خواہد شد و حاصل آنست کہ انتظار انجذاب خاطر و میلان بعروج از روی باید
کرد چون این معنی یافتہ شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مامور باید ساخت
تا آنکہ او را ہیچ چیز علاقہ نماند پس تحصیل محبت تامہ امر باید فرمود پیشتر تجشم کسبی
کہ در وی مذلہ قویہ بخشی کہ احتمال آن بروی عسیر باشد تکلیف باید کرد و در تحمل ان
بہ تقویۃ محبت و تصویر شناعت مالوف و حذرہ عن ذکر اللہ حیلہ باید حسب افادہ
حضرت امیر سید کلال قدس سرہ تمثیل می نمودند و میفرمودند کہ تا کوزہ وجود ارنم
تعلقات خشک نشدہ است قابل آن نیست کہ او را در حمدان تصرف نہند و
از آن کوزہ کہ شکستہ بر می آید علاج انہا آنست کہ بار آرد کنند و با کل دیگر یار کنند
شاید این بار خالص و پاکیزہ برآید بالجملہ کسی کہ یکبار توجیہ مستوفی شد اگرچہ فنا
ناقص باشد و یرا یک نوع مرتبہ پیدا شد دیگر و یرا بحمدان تصرف کہ عبارت از
فناست تواں آورد الا بعد رجوع بطبیعت بانصادم مصایب قویہ ظاہرہ و باطنہ
مالا و ولدا بالجملہ عودکاہی باعث رجوع می افتد افادہ ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا
و تکبب عنای الدموع لتجمدوا بعید نیست کہ بعد رجوع تمام بار شوقی از سر پیدا شود
و این بار بعد اعتراف بعجز و حضور حضرت واہب راہی کرامت فرماید الطبا کوینید
کہ نزول الماء در چشم ما تکامل نشدہ باشد علاجش عین خطاست و علامت
تکامل عدم یافت با عدم شوقی یافت و عدم تاسف بر عدم شوقی یافت بعد ازا
ممکن کہ بار راہ از سر گرفتہ شود افادہ مدرک حق سبحانہ با دراکی کہ اگر اضمحلال جمع
تقررات در وجود او تعالیٰ بجای شرح وی نہند موافق نشیند و اگر حضور امر مجرد

Marfat.com

بطریق حصول صورة بجای شرح او نهند می نشیند مدرک اینها نه حس ظاهر است
و نه حس باطن و نه قلب که منبع اخلاق است و صاحب احوال مثلا خوف و رجا
و محبت و صلابت فی امر الله بلکه امری دیگر است اعلی و اتم از انها پس
بس طرفه است که عارف باین سر چون حس باطن با قلب او مشوش باشد
بحسب طبیعت که حق عز و جل آدمی را هم چنین افریده است که قلب او بین اصبعی
الرحمن باشد گوید که من مشوش شده ام این قدر هست که چون قلب مجموع باشد
بدان ماند که شاه کاری می کند و چند وی متابعت وی کنند و کار ملک سرانجام
گیرد و چون قلب مشوش باشد بدان ماند که کاری میکند و امری میفرماید و کسی
سخن او بسمع قبول استماع نمی کند لیکن حال شاه هر حال متغیر نیست شکایت
اگر کند از قلب کند نه از نفس ناطقه هر حال دل را محکم باید داشت ؛ افاده باید دانست
که احوال بنی ادم بین اصبعی الرحمن اند یکی اصبع جلال و دیگر اصبع جمال لابد مقتضای
ان هر دو جلوه گر باید شد این وحشتها را از معدات باید شمرد و هر وحشتی انسی دیگر
در فعل دارد باور نکنی تجربه کن ؛ گویند سنگ لعل شود در مقام صبر ؛ آری شود
ولیک بخون جگر شود ؛ اگر تامل را کار فرمایند دریابد که وحشت متعلق طبع دیگر است
و وحشتی که از انعکاس اسماء جلالیه است دیگر این وحشت انسی است وحشت
رنگ و وحشت مزاج بخلاف اولی همین که قطع طمع کردند و خود را مرده انگاشتند
وحشت اولی روی در عدم خواهد کرد انگاه اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد
بود ؛ لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب ؛ سوی او می غیر ز او را می طلب ؛
افاده چون بدانستی که ظل کیستی ؛ فارغی گر مردی و گر زیستی ؛ چون فعل فعلی

مشهود گشت که وی عین جمال است و هر فعل وی جمال دیگر چه ماند جز آنکه هر جمال را
جدا تماشا کنند جمال جلالی دیگر و جمال جمالی دیگر چون هر فعل از وهاب حقیقی می آید
هبه هست تازه بجز اضمحلال در رویت نعم و کم شدن و حیران ماندن در التذاذ اینها کار
نیست گریستن هبه دیگر است و خندیدن هبه دیگر چون جلوه های جلالیه از هر سو
خاطر می دمانند و بیک سو می آرند اینها را اسباب وصل توان گفت نه بواعث
وحشت ؎ آب نیل است و بقبطی خون نمود قوم موسی را نه خون بود آب بود
افاده قیام لیل و بسبق باطنی خویش مشغول بودن آناء اللیل و اطراف النهار نباید
گذاشت اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله و بحمده سبحان الله را
در دل ضرب کنند بر وجهی که شب بر دل گویند و جان الله در دل نهند و بحمده را بر نور
حق سبحانه که فوق العرش ساکن است ضرب کنند سبحان الله تنزیه است از
صفات محدث و بحمده اثبات حمایه که مناسب حضرت وجوب باشند در میان
باین ذکر فصل ندهد متواتر گوید تا آنکه انشراح در خود بیند و اگر بعد این ذکر نور اعظم را
که فوق العرش ساکن است تخیل کند بوجهی که در آن تخیل غیبت واقع شود سخت
مفید است در نفی یاس و رفع اندوه و انشراح خاطر حقیقت این نور سخت عجیب
است بالجمله حقیقتی است الهیه از عالم مثال دور نیست که شیخ اکبر رضی الله عنه
از عرش تکوین همان مراد داشته باشد زیرا که تکوین بدون مخالطه مثال نتواند شد
افاده شجاع را در حرب توان دانست و مومن را که صابر و شکار صفت اوست
در وقت هجوم مصیبت و الا نه هر بی سر و پا خیال ایمان و انقیاد در سر خود می پزد
فی الحدیث انما الصبر عند الله الصدمة الاولی و مراد از صبر نه محض ترک جزع

و فزع است

Marfat.com

وفزع است بلکه خوش بودن بوجهی که اگر این مصیبت را در حق وی نمیکردند
واین غم را بدلش نمی رسانیدند ولابد جزاران بوی کی میرسید دلش پژمرده میشد
وفزع میکرد واگر رسید گویا آب سبزه خشک را رسید وبا زلال عطشان
صادی را هر درد تازه را غنیمت دانسته بوی استعانت توان جست در رفع
بعضی از حجب دقیقه الاخذ افاده کشف وکرامات وعلوم ومکاشفات همه
عادی ورایج اند صبح می آیند وشام می روند آنچه مردان ازین مزرعه سرمایه می
گیرند ودر گور وما بعد آن با ایشان می باشد همین یاد داشت است ولیکن
نه آن یاد داشت که شعبه است از علم حصولی واستحضار همان ایمان بالغیب است
که در ابتدا مسلمانی کسب کرده باشد بلکه یاد داشتی که بعد انکسار جوهر نفس و
اضمحلال در توحید بحاصل آید نه حضوری است نه حصولی ونیز می توان گفت
که هر دو دست در آن یاد داشت کم باید کرد ؎ بهر صفت که میسر شود بکن جهدی
که خویش را بسر کوی آن نگار کشی افاده اعلم ان اصل السیادة الاخرویة طینة اشیاء
احدها ان یکون العقل ممتلیا بالتصدیق بان السعادة تحصر فی المعبودیة التامة المستوعبة
لظاهر الانسان باطنه وبمعرفة اسباب حصول هذا المعبودیة ومقدماتها وثانیها ان
یکون القلب واهمه نافذة وعزم قوی اذا قصد شیئا لم یضعف عنه ولم یتلکا دونه
حتی یرتقی ذروة سنامه وثالثها ان یکون النفس منقادة القلب فی حیلتها فاذا
وجدت هذه الاشیاء نزل من العقل خاطر حق واستقر فی القلب وتلقاه القلب
بما اودع الله تعالی فیه من الهمة والعزیمة فتولد هنالک زاجر قوی یتوجه الی النفس
فیاخذ بتلابیبها ویصرعها ویغلبها فعند ذلک یحصل مقام النوبة ومقام الارادة

Marfat.com

وهما بمنزلة النواة الملقاة في الارض الطيبة فاذا اشتغل العبد بدوام العبودية ظاهرا وباطنا
خلص منها نور يكون بمنزلة الماء في اصل الشجرة تورق بسببه النواة وتنمو فهذا الذي قلناه
حقيقة السلوك وامراض السلاك وان كانت كثيرة جدا تنحصر في اربعة انواع ان لا يكون
العقل مختلبا بالايمان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا عزيمة في اصل جبلة وان لا يكون
النفس منقهرة تحت حكم القلب وان يكون اشتغاله بالعبودية قليلا لا يسمن ولا يغني من
جوع فالسعيد من تفحص عن مرضه وعرف سببه وعالج نفسه فان كان قصور في الايمان والمعرفة
عالجه بذكر مقدمات تصحح عنده الايمان والمعرفة وان كان ضعف في قلبه عالجه بمقدمات
تنهج عزيمته وان كانت صفوته في نفسه عالج برياضات قوية وان كان قلة الاشتغال
بالعبودية اكثر من الطاعات ومن الامراض التي يكثر وقوعها وتعظم بلاؤها ان يقبل السالك
الى طريقة القوم اعلى الله تعالى درجتهم ثم يدفعه الهواجس الطبيعية عنها فيعوض في بحر الانقلاب
ويقعد غارب الهوى ويصير كان لم يكن قط عرف طريقتهم ثم يعد برهة من الزمان يزجره
زاجر الهي فيقوده الى الحق ويرجعه حيث كان وهكذا يبقى حاسرا مترددا الى هذا تارة والى ذلك
اخرى واحسن ما يعالج به هذا المرض ان يلتزم المحاسبة كل يوم مرة او مرتين فينفرد بنفسه
ويتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتذكر الموت ويحضره بين عينيه وربما ينفعه ان يستلقي كهيئة الموتى
ويتصور انفكاك الاهل والمال منه ويقول اما بقلبه سرا واما بلسانه جهرا لا اله الا الله ينوي
بذلك ان لا نافع له في معاده له اشتغاله بربه ظاهرا وباطنا حتى يجد في قلبه انشراحا وفي نفسه
انزجارا وهكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وينفعه ايضا ان يتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتوجه
الى بعض الصوفية المشتغلين بربهم ظاهرا وباطنا ويستشعر في قلبه ادبا وخضوعا وينوي
بمشاة ذلك معالجة مرضه الذي اعتراه فلا بد ان يفتح الله على لسانه او في صحبته ما يتعلق

فاذا احسن

Marfat.com

فاذا احسن ذلک رجع من ساعته الی الخلوة ویقبل علی الذکر وینفعه ایضا ان
یشتغل کل یوم بمطالعة کتاب من کتب القوم مثل العوارف والاحیاء وتصحیح نیته
فی اول مطالعته ویرجع الی الله تعالی بغلبة فاذا وجد کلمة مشوقة زاجرة اعادها مرات
وترک المطالعة فهذه هی الاسباب المهجة الغریمة هذا والحمد لله تعالی اولا واخرا
وظاهرا وباطنا افاده حضرت ایشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزها
پیش می آیند بعضی از انها مقامات اند که گذر بران از ضروریات سلوک است
وبعضی احوال اند که صور واشباح مقامات اند که حصول انها شرط سلوک نیست که
عبرة بعبور مقامات است نه بظهور احوال مثلا در اطوار انسان طفولیت وشباب
وکهوله وشیخوخة وهر یک از مقامات است اما قوة غضب وشبق در شباب از احوال
است که در بعضی این امور ظهور میکنند ودر بعضی نه پس اول این این راه اشتغال است
باذکار لسانیه وقلبیه واین بمنزله الف با تا است در حق خوانندگان نه محسوب در مقامات
پس ازان دوام تعلق قلب بحق سبحانه است بوصف محبت وغایتش توحید محبت
است که عبارت از قطع الفت است از ماسوای حق سبحانه واین مقامی است که
بدون حصول آن هیچ کار نمی گشاید ودر این محل احوال شگرف وواقعات صالحه
وغلبه خوف ورجا وانس وهیبت وتجلی واستتار بعضی را پیش می آیند وبعضی را
ومقام ثانی توحید افعالی است وان عبارة از انکشاف تدبیر غیبی وحدانی است
که همه حوادث یومیه از احیا وامانة وغیرها تفصیل اوست اما رویة صدور افعال از انعام
وایلام ومنع وعطا وهر تاثیری وتغیری که در خود یا غیر خود بیند از حق سبحانه داند بوصف
شهود وغلبه از احوال است واز آثار این مقام تفویض وتوکل است بعد حصول

بظهور

این مقام عدم رویة صدور این افعال از مبدا حقیقی صورت نقصان سلوک نیست
مثلا کسی را تدبیر بست باز در اصدار حرکات و سکنات صور و اشباح واضح شد
اکنون اگر وقت تماشا صدور تفصیل حرکات از اشکال بیند چه زیان دارد مقام
ثالث توحید صفاتی است و آن عبارة از انکشاف اضمحلال جمیع موجودات است
در وجود واحد و ظهور این معنی بر دو وضع است یا همه را در خدا بیند یا خدا را در همه و آخر این
مقام اضمحلال انانیت سالک است در هستی حق سبحانه و نفوذ نظر او از انا بسوی ذات
او تعالی و صفات عالیه او و همین است فنا و آنکه سالک را شعور بخود نماند یا شعور باین
بی شعوری نماند در حقیقت غیبت است نه فنا اما اینکه هر صفتی از حسن و کمال و اضداد
آنها صفات حق بیند ظاهر شده در مجلا و مرآت انفس از احوال است و صور در بعضی
تفصیل آن ظاهر میشود و در بعضی نه و مقام رابع توحید ذاتی است و آن عبارة از وجدان
هستی صرف است بی ملاحظه اضمحلال بشیء از اشیا در و بعلم حضوری بسیط که مدرک
بالکسر و مدرک بالفتح و ادراک همه آنجا یکی باشند بی تغایر و تمایز حیرتی است و ذهولی
با تنبه و شعور بحقیقة الحقایق و در اینجاست که خدا را در خدا بیند و مقام خامس یادداشت
است که صوفیه آنرا مفخم داشته اند و آن عبارة از وجدان همان هستی صرف بشهودی
است که علم حصولی و حضوری هر دو تفسیر آن تواند شد باینمعنی که امری واحد بسیط است
که اگر او را حصولی گویند روا باشد و اگر حضوری نامند نیز بجاست و این یادداشت
فی الحقیقت تبعظ قسطی از حضرت وجود است که در مکیال این ذره بحسب اقتضاء
استعدادش متجلی شده و چون یادداشت دایره اش وسعتی پیدا کرد و روشن
تر شد و نفس ناطقه در آن مضمحل گشته عین شعشعان وی گردید همان بقاست نزدیک

این یادداشت

Marfat.com

قوم فعلیک به فانه الکبریت الاحمر پس این هیئت سرایت می کند در همت
سالک و علوم وی جمیع منتسبات او و این سرایت مبدا خوارق عادت
می شود و مقام سادس آنست که نقطه وجودیه که در حقیقت انسانیه نمونه ذات
بحت است و آنرا حجر بهیت گویند مکشاف ذات حق مع جمیع کمالات الهیه
گردد تفصیلش آنست که انسان مرکب از اجزاء کثیره است چون صورة جسدیه
و نسمیه و نفسیه و روحیه و عینیه و نقطه وجودیه و هر یک را ازین صور احکام و خواص
جداگانه است که آن صورة معینه منشا ظهور آن همان خواص و احکام گشته پس
صرف حقیقت وجود را احکام خاصه اند که منشا ظهور آن همان صرف وجود گشته
بی آمیزش جزو دیگر لیکن بسبب غلبه احکام و خواص طبقات اخری احکام وی مغلوب
و مختفی گردیده پس بعد فنا ماتم جمیع طبقات مضمحل شده همان نقطه وجودیه با احکام
خود مستقل گشته بمنزله مراتب آمده مزدات الهی را بطریق انعکاس مکشاف
همه اسما و صفات و تدلیات میگردد در رنگ حوضه ممتلی از ماورا که از سما
مع ما فیها من النجوم والکواکب عکس پذیرفته خاکی جمیع نجوم و کواکب آن گشته
مقام سابع تدلی الهی است بجمیع کمالات خود بصورت نفس ناطقه سالک
و تجلی حق سبحانه گاهی بصورتی می شود که پیش ازین تجلی متحقق نبود بلکه تحقیق آن
در همان وقت ظهور تجلی گردیده چنانچه صورة ناریه در وادی مقدس برای حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و وقتی تجلی بصورتی بروز میفرماید که سابق
از آن هم موجود بود اما اکنون بعد تجلی الهی او را تحققی دیگر پیدا شده مقدس
و تدلی گشته از جمله تدلیات الهیه مستوی بر حقیقت انسانیه کاستوار الرحمن علی

Marfat.com

عرشه و در این مقام تصرف فی الخلق بالحق متحقق میگردد و همین مسرات در
ترجیح کفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وزن بر کفه الوفی ازامه و ایضا سر رجحان
بطاقه صغیره که دران تهلیل مثبت باشد بر سجلات و توب همین است زیرا که
اسم الله تدلی است از تدلیات الهیه در عالم الفاظ پس رجحان در حقیقت
مر تدلی الهی راست نه صورة بشریه یا لفظیه را ۔ و من بعد هذا ما تدق صفاته
و ما کتمه اخطی لدی و اجمل ۔ این است بیان مقامات هفت گانه که راه سلوک
اکابر اولیا الله است هر کرا توفیق دستگیری کند باین راه رود و بانجام رساند و اگر نه
در یکی ماند یا دو طول العمر و جذب او منتهی شود و بخلق افتد برجع قهقری العوذ بالله
من الجور بعد الکور و بسا باشد که اینها همه ظاهر شوند لیکن بوصف ضعف و اجمال
و این بسبب اراده ازلیه است هیچکس را دران دخلی نیست بالجمله شاعر
گویا باین مقامات سبعه اشاره کرده آنجا که گفته ۔ هفت شهر عشق را عطار گشت
تا هنوز اندر خم یک کوچه ایم ۔ دیگر آنکه اینجا نکته هست و آن آنست که هر که در
ابتدا حال چون شروع در سلوک نکرده بود قوی الهمة باشد در مجاری عادات
و عظیم الشهامة و مسلط المزاج بود آثار و احوال او جمله در رنگ شهامة و بزرگی
و تسلط خواهند بود و اگر در بدا فطرة اینها نداشت امثال این آثار از کجا خواهد آورد
و بعد الموفق نعم المولی و نعم النصیر افاده بعد وصول بذات در ضمن انا و حصول یا داشت
بی کیف و آگاهی مجرد بعضی مردم را طاقت اقامت در این مرتبه و ادامت
توجه بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر بانکه ملصق شود همت
ایشان بتدلی عظیم و تحدیق نماید دران و تدلی عظیم عبارة از حقیقی است

رجحان

این است بیان هفتگانه

وهوا

الهیه

Marfat.com

الہیہ کہ صورۃ علمیہ عرش عظیم است کہ بعد توجہ وی بلوی ذات تعالی بحسب جمیع استعدادات عالم از ان ذات حاصل شدہ و در عالم مثال نبوی ظہور فرمودہ وہمان تدلی است اصل جمیع تدلیات کہ در حظیرۃ القدس و دیگر مواطن عالیہ ظاہر شدند و آنانکہ طاقت ان مبنع میدارند نیز محتاج بتوجہ باین تدلی اند تا ربط میان ایشان و مستفیدین ایشان باشد و تحصیل این منبع را سببی اقوی از تحدیق بقلب کہ ایشانرا این تدلی شدہ باشد بہمان منبع کہ در افادہ سابقہ مذکور گشت و خود را دران دادن و نکلی ہمت در وی گماشتن دیگر نیست افادہ سالک را از وظایف ظاہرہ با وجود تعلق قلب بجلال و کبریا حضرت حق سبحانہ نیز چندی لازم گرفتن از ضروریات است زیرا کہ مرد کامل انست کہ طبقہ نفسیہ و نسمیہ ہر یکی را حظی رساند بیشتر و جدان احساس کردہ آید کہ مجذوب خالص را در دار الجزا چندان وقعی و عظمتی بہ نسبت سالک خالص نیست آری کمالی کہ ویرا فی نفسہ ہست ان چیزی دیگر است دار الکسب و دار الجزا ہر دو سبب این کمال منوی اند تا لا یکسب بقوی النسمۃ و لا یجازی علیہ حین ثبات علی افاعیل النسمۃ چنانکہ عارفی در مصاف غزاۃ با اعادی ناس ہر یک است و نیز در وقت قسمت غنایم عرفان او چیزی ہست کہ برای جزا را و را نخواستہ بلکہ مطلوب لذاتہ است و جملگی لطایف کہ مختار ناست سہ وظیفہ است کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استعینوا بالغدوۃ والروحۃ وشیء من الدلجۃ

یا سین

چون بمسجد برخیزد ہفت رکعت خواند یا نہ یا یازدہ سورہ یس یا واقعہ یا یوسف بخواند بعد ازان دعا کند از دعوات ماثورہ با نچہ مناسب وقت او باشد

Marfat.com

و باید که امتداد وقت دعا مثل وقت قرائة سوره ملک یا قریب آن باشد و حصن حصین را
از فضل دعا غیر موقت مطالعه باید کرد بعد از آن بتفکر و تعلق قلب مشغول گردد
تا وقتی که تواند ثانی مجرب است و بعد از آن صد بار تهلیل و صد بار سبحان الله و بحمده
بعد از آن بتعلق قلب بحق سبحانه مشغول گردد تا بلند شدن آفتاب پس آنگاه
دو رکعت خواند و نزدیک گرم شدن آفتاب چهار رکعت ثالث بعد عشا است
صد بار تهلیل فوق الخفیه و دون الجهر پس آنگاه سوره ملک یا احدی از مسبحات
بعد از آن بر سر فراش رود معوذات خوانده و در دست دم کرده تمام وجود را
مس کند افاده در همه حال در توجه بحضرت حق فتور تجویز نباید کرد و هیچ حال خود را مستغنی
از شعائر الله و از علم بالله نباید داشت که این علامت حرمان است و همیشه درس
تفسیر لازم باید گرفت اگرچه درس دیگر هم باشد و در رغبت بطاعات بدنیه
و مالیه خود را معاف نباید داشت اگرچه بسجود قلب که مخ عبادات است متصف
بوده باشد زیرا که عاشق بهر حال مشتاق است افاده رباعی هر چند رخ از وصال من کم
تابی :: اشکم بود از شوق لبت غبابی :: مستسقی را میان بحر اربابی :: شک نیست
که شاکی بود از بی آبی :: صفت سعادتمندان اینست مردم را بشغل باطن
نیز فایده باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از غیبت است میسر آید این را از اعظم
اسباب توجه باید دانست افاده کیفیتی که حاصل می شود سالک را از توجه بسوی
جناب الهی و دوام ورزش آن و نفس وی بدان متلون میگردد آنرا نسبت
و سکینه نامند و نسبت اقسام و انواع است اما جمهور اهل الله خالی نبودند یکی از
اقسام پنجگانه و هر قسم را اثری است خاص و منبعی علیحده که عبارة از حضرتی است

بیان نسبت پنجگانه

از حضرات

از حضرات الهیه که نفس ناطقه سالک بحسب حیلة متوجه بدان گشته علس
پذیر احکام و کمالات ان میگردد در رنگ آئینه که چون مقابل کنی او را بسوی شمال
پس کواکب شمالیه در وی منطبع می شوند باز چون گردانیده شود جانب جنوب
پس منعکس میگردند دران کواکب جنوبیه یکی از نسب پنجگانه نسبت اضمحلال
بموجودات است در وجود واحد و اندراج جمیع در وی و تقوم همه بوی و اثر ان
نسبت که افاقی است قلت تعرض بسوی فرق میان خیر و شر و اثر انفسی ان استعداد
انکشاف مرتبه اطلاق و خلع جلباب خصوصیت است و منبع ان کمال ابداع
و خلق است از کمالات الهیه که عبارت است از ایجاد اشیاء مجرده که اول ان
قلم اعلی است پستر لوح بعده عرش بعد از ان تا پس از ان مرتبه خلق است دیگر
نسبت احسان و ان حالتی است مرکب از دوستی یکی مطالعه انواری که ناشی از
طهارات و اذکار میگردند دوم تطلع بوصف خضوع و تعظیم بسوی حقیقت الهیه که
در عالم مثال منعقد شده و ان عبارة از تدلی الهی است که بحسب استعداد و توجه
عرش عظیم بصورت علمیه وی متدلی گشته و منبع ان همان تدلی الهی است و اثر ان
بحسب جزء اول فرو نشستن خطرات است و یافتن جمعیت و ارام دل و دیدن
انوار حاله در بدن و نفس این شخص چنانکه حدیث اللهم اجعل فی بصری نورا و فی
سمعی نورا بران دلالت دارد و حدیث واغسل خطایای بالماء والثلج والبرد
بدان اشاره می کند و اثر ان بحسب جزء ثانی استعداد رویة حضرت حق است در
معاد چنانکه حدیث انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر فان استطعتم ان لا تغلبوا
اعلی صلوة قبل طلوع شمس و قبل غروبها بران دلالت دارد و بحقیقت ان تجلی

Marfat.com

حق سبحانه که امروز روبروی مصلی میشود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا صلی احدکم فان ما بینه وبین القبلة همان است که روز قیامت انرا مشاهده
خواهد کرد و دیگر اثر ان استعداد فنا و بقاست سیوم نسبت انخراط در سلک ارواح است
وان عبارت از ظهور انس و انشراح و تجرد از هیات و انسیه و اختیار هیات ملکیه
است و اثر وی رویة واقعات کثیره و مبشرات صادقه و ظهور برکات عظیمه و اجابة
دعوات است و رویة ناس در منامات خود اشیائی را که دلالت می کنند
بر فخامت امر وی و منبع ان حظیرة القدس است چهارم نسبت عشق است
اعنی شوق و قلق و این را قشور ند و داخل ان لب است و ان لب عبارة از میل
اصله لطیفه وجود است بسوی منبع خود که ذات بحت است و قشور بعضی از انها
وهمه هستند و برخی طبیعیه و پاره عادیه و چون مرکب می شود از اوهام وغیره حالتی
مر سالک را و غالب میگردد بروی انرا عشق می گویند و انکه لب است همان است
محبت ذاتیه و اهل ان اقل قلیل اند و منبع این نسبت همان مرتبه ذاتیه است پنجم ا
که بسبب توجه بسوی صورت علمیه مثالیه که بالا مذکور شد شبح و تمثال وی در نفس
ناطقه سالک نزول می کند بمنزله برکه که در وی ابی است صافی و دران صنوبر شمس
منطبع گشته هم چنان در نفس ناطقه سالک تمثال تدلی الهی که در حقیقت شخص
اکبر عبارة از عرش عظیم مع ما فیها است بحظیرة القدس ظهور فرموده است منطبع
شده بکشاف جمیع کمالات الهیه آمده و اثر ان معرفت نامه واکتناه حقایق است
و منبع ان همان ذات الهی است بحسب استیعاب جمیع کمالات و بعضی
مردمان که در اصل فطرة هیئی النفس می باشند پس در ایشان این معنی متحقق

واکتناه

نمی شود

Marfat.com

رباعیات خواجه محمد امین صاحب

نمی شود مگر در ضمن ابیات و همیه افاده حضرت ایشان رباعی چند درمیان بعضی قواعد سلوک نظم فرموده بجهت التماس خواجه محمد امین ولی اللهی زیر هر رباعی اشارتی بان قاعده مودوعه نمودند رباعی علمی که نه ماخوذ از مشکوة نبی است ؛ والله که سیراب نه ازان تشنه لبی است ؛ جای که بود جلوه حق حاکم وقت ؛ مانع شدن حکم خرد بولهبی است

درین رباعی اشاره کرده شد بانکه علومی که ماخذ ان شرع محمدی نیست علیه الصلوة والسلام نامرضیه است واشتغال باین منافی سلوک است رباعی

دانی چیه بود نهج قویم ای دلدار ؛ شغل دل تو ظاهر و باطن بایار ؛ این را شنوی از درس عوارف عارف : وان فن دگر باد بهیر از اخبار ؛

درین رباعی اشاره کرده شد بانکه اصل کار درین راه ظاهر و باطن است ظاهر بوزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر کسی اول را می خواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصا نسخه شمس ناب که درین مسله واقع است واگر کسی ثانی را می خواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمی شود رباعی

در مذهب ما هست ز اسباب غرور ؛ ذکر که بود عاطل از انوار حضور ؛ در حاشیه نفحی نشوا از خلق نفور ؛ در جانب اثبات بروی غفور ؛

شرط ثانی ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق رباعی

مستی و دوله شرط طریق افتاد است ؛ بی مست شدن کار کسی نگشاد است ؛ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ؛ شرط است و را استاد طریقم یاد است ؛

حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و حضور دوله بدون ان نمی شود رباعی

خواهی که نمی صرف محبت نوشی ؛ باید که تبدیل علایق کوشی ؛ دل را ز خیالات جهان صرف کنی ، چشم از صور جمله عالم پوشی ؛

Marfat.com

اشاره است بنگاهداشت ونظر بر قدم وزهد وتبدل رباعی در عشق تو از جمله جهان
بگذشتم ؛ وز هرچه بجز یاد تو زان بگذشتم ؛ مقصود من بنده بجز وصل تو نیست ؛ اندر طلبت
از دل وجان بگذشتم ؛ اشارت است ببازگشت در اثنای ذکر دفعة بعد دفعة
رباعی دایم دل من پیش تو حاضر باشد ؛ چشمم برخ خوب تو ناظر باشد ؛ در مذهب ما
شرک جلی است وصریح ؛ گر سوی دگر خطره خاطر باشد ؛ اشارة است بدوام
یادداشت رباعی دانی چه بود سهل کثیر البرکات ؛ در مشرب اهل دل وجود عدمات
تحصیل علوم هست بسعی مانع ؛ در نفی خواطر ودر شد جهات ؛ عدم غیبت را گویند
یعنی نسیان ماسوی ووجود عدم ملکه غیبت را گویند وتحصیل ان در عزم قوی وهمت
فشاندن همه چیز از دل است رباعی خوش انکه بانوار وضوء رنگین است ؛ زیرا که طهارت
ز اصول دین است ؛ تنویر دل ونفی خواطر خواهی ؛ اقوای ذریعه حصولش این است ؛
در جمع وتنویر دل وازاله خطرات تجدید طهارت فایدها دارد رباعی تحصیل عدم اگر نداقی
کردن ؛ باید نظر اهل فنایت جستن ؛ این داء عضال را دوائی به ازین ؛ در حکمت
اهل دل نخواهی دیدن ؛ یعنی نظر قبول این طایفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم وازاله
خطرات پریشان رباعی انانکه ز ادناس بهیمی رستند ؛ بالجه انوار قدم پیوستند ؛
فیض قدس از همت ایشان میجو ؛ دروازه فیض قدس ایشان هستند ؛ یعنی توجه
بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح وسر نفع بلیغ دارد رباعی انذات که از قید
جهت بیرون است ؛ هر مرتبه زان ذات نشانی دارد ؛ از حیطه اسما وصفت
بیرون است ایضاً هرچند ز تعین سمت بیرون است ایضاً هر مدرکه شد مظهر ان
یار عجیب ؛ ظاهر شده از صورتش اثار عجیب ؛ در لوح دل ار مثبت کنی صورة او

Marfat.com

پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب ایضاً قومی بکنایت احرف موصوف : جمعی بتلاوت
اسما معروف ، شخصی که ازین قوم قدم پیش نهاد : گشته است باین صورت
ذهنی مشغوف ، در این سه رباعی اشاره شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت
خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند وان پرورش کردن صورت
ذهنیه حضرت حق است که در مدرکه او متمثل می شود مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
و هر چیزی را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورة ذهنی و وجود خارجی چنانکه
تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوة ثابت است هم چنین تاثیر محافظت
این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده رباعی ای دوست توئی دیده و
بینائی من ، شنوائی و دانائی و گویائی من : عشقم تو دهم تو دل غمدیده من : واندر
دل غمدیده شکیبائی من : اشارت است بتوحید حق تعالی افاده اگر خواهم که لطیفه
قلب کسی را بجنبانیم وانرا بیدار سازیم چاره جنبانیدن و بیدار ساختن او عشق
لطیف است که در انجا در اقبال سروری و در ادبار وحشتی پیدا می شود و بعضی
اداهای معشوق و هیات او متعلق قلب گردد نه شهوة جماع و تقبیل و سماع اغانی
و در گرفتن وجد بسماع قول واعظ و مانند ان و جهر بذکر و اگر خواهیم که از لطیفه قلب بروح
نقل کنیم چاره نقل او بر گماشتن نسبت طهارة و مناجات است بروی با نسبة
اویسیه اول باکثار وضو و غسل و استعمال انچه در همعات نوشته شده و ثانی
سجدات طویله بحضور دل و اطراح بر باب الله و تقعر وجه بران و ثالث باکثار
درود خواندن و ورد گرفتن دلایل الخیرات و قصاید مدحیه با وجود طهارة و تعظیم
و خلوة و تیقظ دل بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر خواهیم لطیفه عقل را

کرده

بدرا
و تعفر و تعفر

Marfat.com

بجنبانیم وانرا بیدار سازیم چاره او بر گماشتن مراقبات وافکار است وبهمت
قویه بان متوجه شدن شیخ محی الدین بن عربی فرموده که شیخ من درین عمل گربه است
چون بسوراخ موش متوجه شد از انجا این سبق گرفتیم واگر خواهیم از لطیفه عقل بسر نقل
کنیم چاره ان اکثار مراقبه است باوجود تلطیف سر با اعراض از جمیع ماسوی قولا وعملا
واین عملی است بغایت صعب واگر میسر نشود نشستن وخاستن با عزیزی که توجه
سر ملکه داشته باشد تا وقتی از اوقات این شعله در وی در گیرد مانند در گرفتن شعله
چراغی در فتیله چراغ دیگر وچاره بیدار ساختن لطیفه خفیه ملاحظه لا موجود الا الله با نهایت
اعراض از ماسوی وجمع همت باین معنی واگر میسر پیدا کردن ان محصور است در صحبت
داشتن با عزیزی که این معنی ملکه داشته باشد تا در رنگ در گرفتن شعله چراغی بچراغ
دیگر در نفس طالب خوض کند وانتقال سایر لطایف باز بسته باکساب
وتوجهات نیست بلکه ظهور امری است که در اصل او تعین او نهاده بودند این مسایل را
هر چند بکلمات چند ادا کرده شد بحری است عظیم الفواید جلیل العواید وشاهد
ملهم الصلوات جل مجده دیگر بار توفیق شرح ان دهد انه علی کل شیء قدیر افاده
حضرت ایشان ارشاد فرمودند که بعد تکمیل حجر بهت چون کسی خواهد که توران بر لطیفه
قالبیه ریزد وجوارح واعضا برنگ ان رنگین شوند چاره ان اکثار صلوات وذکر
لسانی است بشرطی که دران وقت از توجه بحجر بهت غافل نباشد تا ان سرور
انبیا سرایت نماید افاده حضرت ایشان فرمودند که نقطه لاهوت را خاصیتی است
که وی بدان متفرد است وان انست که باوجود استقرار در مقر عزت خود گاهی
حرکت میفرماید ومتحرک منه ومتحرک ومتحرک الیه اینجا یکی است مع هذا حرکت

در نفس الامر

Marfat.com

در نفس الامر واقع رست و در هر موطن حکمی جدا آرد و این نقطه و غیر این نقطه
یافته نمی شود بالجمله رفیقه ازین نقطه متحرک میشود و در نشات طبقه بعد اخری نمود
می نماید و در هیکل فردی از افراد استقرار میفرماید بعد ازان عروج می کند طبقه بعد
طبقه تا انکه بمقر عزت خود میرسد درین مستقر احکام عجیبه پیدا میشوند از انجمله انست
که طبقات دیگر ساعت بساعت عبودیه ان نقطه می ارند و بنمایش و منشی
ملیان حال اظهار می کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود جوشد و خروشد میزند
و همین است توحید افراد و از انجمله انست که در عالم هیکل فرد نهده و حکایت
کننده از نقطه لاهوت نیست مگر یک کس دلان فرد است و وحدت وی نه
نوعی است و نه جنسی است و نه شخصی بلکه بوضعی دیگر است اقرب امثله بوی
انست که ماه در غدیری منعکس شود بعد ازان ان اب معدوم گردد و غدیر با
دیگر ممثلی شود و همان صورته در وی منعکس گردد و این هیاکل را نیز احکام خاصه
که از انجهت بعضی افراد از بعضی امتیاز دارند و ان نقطه را در همه یک حکم است و ازان
جمله انست که این فریق محبت ذاتیه دارند و حقیقت محبت ذاتیه میلان این نقطه
است بوی مقر عزت خود افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کل
کروسایط وجود الهی اند نمی بود هیچ کس الله نمیگفت و ازان اسم مبارک هیچ
مفهوم نمیشد و تحقیق این کلمه انست که نفس جزئیه همان نفس قلبیه است که
باوجود کلیه خود عین نفس جزئیه گردد و در یک حالته هم بر کلیه باشد و هم بر جزئیه
پس هر چه در نفس کلیه مندرج است که تفصیل ان تمام موجود است در نفس
جزئیه هم موجود است اما بی تفاوت الدرجات ظهور او خفاء که بسبب تقاضای

Marfat.com

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورة نفس جزئیه می باشد اتفاق می افتد
و تجلی اعظم بنوعی از سطوت و قهر در نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام ان ساری گشته
و نفس کلیه بآن ممثلی گردیده پس در بعضی نفوس جزئیه ظهور ان تجلی بهمان طراوة
قهر و سطوة است اما فی الجمله بلون احکام این نفس جزئیه متلون شد لیکن نگاه ا
بان تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است میدارد پس این الوان قدری قدری روی
می ارند و دامن وی ازین الوان پاک میگردد تا که تطابق تمام بان تجلی اعظم که د
نفس کلیه است حاصل میشود بوضعی که انا وی انا این میشود حتی که تمام انا وی تجلی ا
باشد پس بعلاقه ظهور ان در این نفس جزئیه علم و ادراک ان تجلی بوجه من الوجو
در جمیع نفوس ساری میگردد پس بهمین سبب هیچکس نیست که لفظ الله که نام ذا
مقدس بحیثیت همان تجلی است بزبان آرد و ذهن او بمسمای ان نگرواید چیزی
نفهمد افاده حضرت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زمان ادم علیه السلام تا این
همه در حظیرة القدس مجتمع اند و خاصیت اجتماع ایشان این است که علوم غا
سهل شدند و انکه الحال هیچکس بنظر نمی آید که اخذ علم باشد از مبدا اجل بلکه
ایشان انست که از حظیرة القدس گیرند مثل این چون مثل اینها متعدده است
تمام و کامل که روی در وی بوجه نیک منطبع گردد و بعضی ناقص که بجز روشنی و بر
در وی ظاهر نشود پس چون ان آئینه ها را مقابل افتاب گذارند شعشعانی و بر
ارض مفاض می شود بواسطه این مرایا اما رنگ این مرایا فی الجمله درین روشنی
می شود و تاثیری میکند و سبب کثرة مواخذه بر ذنوب هم اجتماع ایشان است
و سبب شیوع علم تواریخ نیز این اجتماع است و سبب اختلاف طریق و مذاهب

Marfat.com

معنی است افاده خواجه محمد امین بفقیر کاتب الحروف ارقام نمودند که عزیزی بجناب
حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین عرفا بر تلقی معارف وحدانیه از روی عقل مکشوف
نمی شود که چیست جناب ولی نعمت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در اصطلاح ما
وجه یقین ظاهر است که در حقیقت ان نقطه ودیعت است که ما ان را حجاب
می گویم که حکایت از ذات دارد و از همان نقطه امری مجرد مثل برق بر می آید و در متخیله
عارف بحسب صوری می نماید و الصورت بشرح خیال منشرح و منفسر میگردد و عارف را
دران هیچ شبه نمی ماند بعبارة می گوید که این علم و معرفت من از ضدا گرفته ام افاده فرمودند موصوف را
بکارش نمودند که عزیزی سوال کرد معنی بیت مولوی رومی ؎ ان یکی ناورده استثنا بکفت
جان او با جان استثناست جفت ؎ مشکل می شود زیرا که بعض انبیا بر عدم استثنا ماخوذ
شدند فکیف اولیا پس حضرت ایشان جوابش بدین وجه ارشاد فرمودند که کاملین
دو قسم اند یکی اولیا و عامه که چون بعد سلوک بمرتبه فنا رسند و بعد فنا صورة بقای ایشان
واقع شود در حالت ابتدائیه که مبتدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر
صورة عوام خواهند بود و عامه لا محاله از ترک ادب و سنن زایده ناخود نیستند و همین است
معنی ؎ جان او با جان استثناست جفت ؛ یعنی بسبب استغراق در وحدة و دید کثرت
در وحدت و انکشاف این حقایق وقت بقاوی را سکونی دهند بر طور سکون
عوام که بالطبع طالب فوق نبود زیرا که تغیر و ارادة بوجهی تفوق حاصل نموده بود در حالت
بقا همان ملکات نفسانیه ان رنگ دیگر گرفته عود خواهند نمود بر خلاف استعداد انبیا
و ورثه ایشان که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را
بعد فنای چون خلعت بقا پوشانند هر چند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

طالب صورت

Marfat.com

سیر شده بودند بقای ایشان خواهد بود اما طلب فوق از ایشان اصلا مرتفع نیست
پس استعداد ایشان مقتضی مواخذه بر ترک ادب است لهذا بر عدم استثنا اگرچه از
زواید باشد ماخوذ می شوند افاده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان روح القدس نفث
فی روعی ان نفسا لا تموت حتی تستکمل رزقها الا فاجملوا فی الطلب درین حدیث اشارت
است بمعرفت دقیقه از علم سلوک وان آنست که آدمی در ابتداء توجه الی الله افعال
بخود مستند میگرداند و وی بحقیقت قدری است در طریقت هرچند باعتبار شریعت
سنی باشد بعد از ان ترقی می کند بتوحید پس همه حرکات عالم را مستند می بیند بفاعل
واحد مثل استناد حرکات بعتهای چهره بازی باسنادی که در ا مستر مشته است
و وی درین حالت جهری است در طریقت بعد از ان هر دو صفت در آن مجمع می شوند
و رویت یکی از دیگری مانع نمی آید و درین حالت متوسط شد در قدر و جبر و قابل شد
بین الامرین و رجوع نمود بمرتبه عوام اهل سنت و سنی گشت در طریقت بعد از ان او را لباس
دیگر می پوشانند و در نظر او سنت می کنند اسباب را هرچند که این اسباب
توحید او نیست بلکه هرچند اسباب بیشتر توحید او زیاده تر اما با اینهمه اجمال فی الطلب
پیش می آرد چنانکه از فلتات لسان وی و مجاری احوال وی مستفاد می شود
که ازین همه وارسته است و حالت اولی حال اولیا است و حالت ثانیه مقام ا
بوراثت ایشان کمل اولیا بان مشرف می شوند هم چنین در اول حالت آدمی بر
ذکر می گوید که دل او عین ذکر نشده است بعد از ان ترقی می کند و دل او عین ذکر
و از ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه انرا نمی تواند کرد بعد از ان تفرقه واقع می شود در
زبان وی و دل وی زبان وی بکلام ناس متکلم است و دل او عین ذکر است

Marfat.com

نسخه مرجع

واین حال اولیاست بعد ازان اورا لباسی دیگر می پوشانند و رغبت می دهند بدکه
واورا در مقام ذاکران میگذارند واین مقام انبیاست ولهذا حضرات انبیا باوجود
کمال خود اورجوع ناس بودند وازهدایشان واعبدایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
رومی قدس سره میفرماید ۵ ترک استثنا مرادم قسمت است ۵ نه همین گفتن که عارض
حالت است ۵ لیکن لبنا ورده استثنا بگفت ۵ جان او با جان استثناست جفت
وشک نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باکمل معنی استثنا منصف بودند
مع هذا مواخذه کرده شد ایشان را بترک استثنا وچند روز وحی نیامد ولهذا ان
نازل شد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله وحضرت سلیمان
علیه السلام لامحاله بحقیقت استثنا منصف بودند مع هذا بر ترک لفظ استثنا مواخذه
واقع شد وحضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنهمه حالات گفتند انا اعلم پس
برین کلمه عتاب کرده شد بالجمله ظواهر انبیا وورثه ایشان بایل می باشند بقصد الی الله
بعد ازانکه از سیر فی الله وبالله همه فراغ حاصل کرده اند وسر این همه آنست که سالک را
بقا نمیدهند مگر بصورت اصل جبلت او پس انبیا وورثه ایشان در اصل جبلت
بوصفی مخلوق می شوند که قوه ملکیه ایشان قوی تر باشد وقوه بهیمیه ایشان با وجود قوه خود
منصبغ بصبغ ملکیه وتحت اثر وی بود بمنزله شعله شراع که بالطبع مایل بعلو است وبعد ازفنا
صورتی که ایشان را میدهند همان میل بعلو وانصباغ قوه بهیمیه بصبغ قوه ملکیه خواهد بود بخلاف
غیر ایشان وهمین است وجه جمع درمیان اقوال مختلفه این سلوک خواجه نقشبند بطریق
تمثیل فرمودند ۵ موسی اندر درخت آتش دید ۵ سبز میشد آن درخت از نار ۵
شهوة وحرص مرد صاحب دل ۵ این چنین دان واین چنین انگار ۵ وبعضی اتباع

Marfat.com

خواجه نقشبند گفته اند که غضب فانی و باقی اشد است از غضب عامی و سیدی
عبدالقادر قدس سره میفرمایند که بعد حصول فنا و بقا مجاهده دیگر پیش می آمد و کسر
نفس دیگر بار لازم می شود پس هر یکی از ایشان بمقامی خبر داده است و اختلاف
الاقوال لاختلاف الاحوال و این مسئله یکی از غوامض علم سلوک است فتدبر ترشد
افاده بجناب حضرت ایشان سایلی سوال کرد که در واقعه دیدم که اسم الله بصورت
جبلی بر من فرود آمده و بمن احاطه کرده ارشاد فرمودند که این اسم مبارک تدلی است
از تدلیات الهی در نشا الفاظ و کلمات و انرا اشانی است عظیم در عالم مثال
و این واقعه از نمایش بعض تحققات مثالیه ان است دیگر سوال کرد که در واقعه دیدم
که نفس ناطقه من مثال آب سیلان می نماید ارشاد فرمودند که چون خطرة خارجیه منتفی
می شوند نفس ناطقه بعلم حضوری خود که از صلب تحقق او می برآید مستقل می شود سیلان
آب نمایش این علم حضوری است دیگر سوال کرد که در واقعه خود را خدا میدانم ارشاد
فرمودند که این انتهاء سیر فانی است در اول حال حق در نظر سالک متجلی می شود
بصور اشیاء خارجیه و اخر ان همه انست که بصورة این شخص ظاهر شود و اگر در خود بیند
باین معنی که فرق کند در میان ظاهر و مظهر اگرچه علم اجمالی باشد این سیر انفسی است
و اگر حق را در حق بیند باین معنی که ان چیز را که در عالم میدید یا در نفس خود میدید
بی ملاحظه چیزی دیگر ببیند و داند این تجلی ذاتی است به نسبت عوام اقوام افاده
حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون قومی بر چیزی ادعیه و عزائم مداومت نمایند
و مدتی بدان تقرب بخدا جویند بنهجی که چون از بین و از منتقل شدند همراه خود برند و انرا
کمال خویش اعتقاد نمایند و بنظر استحسان انرا منظور دارند و هم چنین عصراً بعد عصراً

قوام

قوام کثیره بدان اشتغال ورزند پس برین وضع دهور و قرون برآیند در الفاظ
ان ادعیه و عزایم نورانیتی پیدا میشود و پس اگر کسی بوسیله ان الفاظ استمطار
جود الهی نماید برکات و آثار ان ظاهر و باهر نماید و اگر معانی همان ادعیه بعبارات
دیگر ادا نماید هیچ اثری نیابد و این سری است از اسرار الهیه در این معنی سیفی را خصوصیتی
نیست بلکه هر دعای که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلا دلایل الخیرات که درین
زمان در دیار عرب مردمان بدان اشتغال میدارند اگر کسی در مطلبی خاص بدان
استمطار جود الهی نماید بشرطی که نفس او هم فی الجمله همتی و تاثیری داشته باشد
پس بعد فتح ان شخص باب این معنی را هر که بدان عمل قیام نماید انرا وسیله انجاح مرام
و مقاصد خود یابد که هرگز از تاثیر تخلف نکند و فایده چند از مرویات خواجه محمد امین
ولی اللهی که در خلال مجالس حضور اقدس حضرت ایشان استفاده نموده در ضبط
عبارت آورده بودند بلفظها الا ما شاء الله تعالی درین اوراق ایراد می یابند
افاده ارشاد فرمودند که چون تجلی اعظم اقتضاء ظهور خود کرد و خواست که خود را بمعرض
جلوه آرد و انسان را بخود شناسا گرداند تا بوی تقرب جویند پس تنزل فرموده
تعریف خود کرد در ضمن بعضی اشیا که دلالت کنند ان اشیا بنی ادم را بسوی
حضرت او پس نامیده شد ان اشیا را شعائر الله چنانچه قران و کعبه و منی و صاده
عبارت از ان است و داعیه انشای این شعائر هم بدین شمایل اول در ملا اعلی
متعین شده و حقیقت هر فرد ازین افراد دران موطن تمثل گرفته و ظل ان در
عالم بشهادة ظهور نمود و ما همان تمثلات اشیا را در ملا اعلی حقایق ان اشیا
میدانیم برخلاف بعضی متاخرین نقشبندیه که اصطلاح ایشان جز این حقایق از

Marfat.com

اعلی نفس کلیه میدهد والله اعلم بعد ازان فرمودند که اختلاف مدرکات
باختلاف فیوضات الهیه است وادراک هرکس موافق افاضه الهی است
واخبار هر شخص موافق ادراک اوست افاده ارشاد فرمودند که تحقیق عصمت
انبیا علیهم السلام مبنی بر وجوه چند است ازانجمله انکه جبلت نفس ناطقه این
کرام بصفتی واقع شده که میل خسایس در زایل اصلا در وی مفطور نشده واز
انجمله انزال وحی است برایشان واعلام حسن حسن وقبح قبیح واگاهانیدن
بر استحسان صبر واستهجان شر ناطلب کاری نمایند خیر را از جناب الهی
وپناه جوینده بوی عز اسمه از شر ازانجمله انکه اگر بالفرض داعیه ارتکاب امری
که موجب زلت باشد از نفس ایشان متجسس گردد رفع ان باظهار برهانی
میفرمایند تا ان برهان حاجب شود درمیان ان امر ودرمیان ایشان کما صرح
فی احسن القصص بقوله تعالی ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه
افاده ارشاد فرمودند که توجه ملایکه سافل بجانب تجلی اعظم بوساطت ملا
اعلی است ودر ضمن انها واین قسم ملایکه درین توجه بعوام ناس برابرند
واز لطایف عالیه وادراک کیفیات انها بیخبر لهذا انجذاب ملا سافل اکثر
بانوار عبادات وطاعات که ثمره تهذیب لطایف سافله است بالطبع حاصل
است ازین جهت هرجا که حلقه ذکری ببیند یا تلاوة قران یا نمازهای بسیار
گذارده شود توجه ایشان بان مکان بیشتر خواهد بود واین انجذاب ایشان طبعی است
مانند انجذاب مگس بسوی شعاع افاده روزی سخن در غیرت ارواح مشایخ گذشت
که بعض طالبان چون حق توسل بطریقه یکی ازین طایفه پیدا گردد باز قصد استفاده

Marfat.com

از عزیزی دیگر بخاطر آورد از جانب عزیز اول عتابی و ناخوشنودی مشاهده
می افتد وجهش چیست فرمودند اثر بقایای این عالم است که در متخیله مرید
بصورت عتاب و غضب متمثل میگردد و اولا از ارواح طیبه دران عالم مستغرق
کیفیتی هستند که التفات باین امور هرگز ندارند اگر بعد اضمحلال رسوم و بقایای
این عالم کسی متوجه شود وجه تمانع هیچ وجه ادراک نمی نماید چنانچه خود ما آزموده ایم
که مکرر ببعض ارواح طیبه متوجه شده باستقلال کلی دران روح درآمد کردیم
و باز توجه بجانب روح شریفه عزیز دیگر واقع شد نیافتیم که توجه این مانع فیض
توجه آن باشد پس سد راه فیوض جز قیود وهمی خویش نتواند بود اگر انسلاخ
ازین قیود میسر آید راه استفاضه از جمیع جهات مفتوح خواهد بود افاده نفس ناطقه
که بارواح نسیمی متعلق شد انفکاک وی اصلا متصور نیست هرچند که نسمه بشدة
امراض و اضمحلال بدن ضعیف می شود اما بمرتبه که تعلق نفس ناطقه بالکل از وی
زایل شود نمیرسد لیکن تحلیل اجزاء نسمیه بمرتبه مفارقت از بدن میرساند بعد مفارقت
از بدن بتدریج تعلق بدن بالکل از وی برمی خیزد افاده فرمودند که حضرت شیخ بتدریج
فریدالدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و عشق در کسی جمع
شود لایق خلافت است و من ازین هر سه چیز را در نظام الدین یافتیم فرمودند
که مایان این سه چیز بخت را نیز داخل میگردانیم که جامع این چهار چیز قابل خلافت
و ارشاد است بروجه اتم یعنی چون صاحب بخت مقتدا باشد جم غفیر از وی
بدولت استفاده فایز گردند فیض او اکثر است از غیر او و تا مدت دراز طریقه
او قایم و منتظم خواهد بود افاده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم بالله

Marfat.com

وعلم باحکام الله عالم بالله عارف ولایة عرفانی است وعالم باحکام الله
عارف ولایة احسانی ولایة احسانی آنست که اهلی حدیث ومتکلمین بآن
قایل اند وحصول این ولایت منوط بصمت است از همه معاصی واعتصام بکتاب
وسنة واتیان خدا وامر واجتناب از نواهی وکمل را مشاهده تجلی اعظم وعرفان قهر او
بر جمیع ماسوی ووراثت نبوت عبارت ازین ولایة است که صاحب این ولایت
اتباع واقتدا را شاید ومردم بمتابعت او از مزالق ایمن باشند ولایت عرفانی عبارت
از انکشاف وحدت ذات وتنزل آن در کثرات است که منشا آن جذب است
پس وی هرچند در اقامت ارکان اسلامیه سعی می نماید وبذکر وفکر اهتمامی ورزد
با این همه از ارتکاب محظورات محتمل که محفوظ نباشد پس متابعت کسی که ولایت
عرفانی دارد وخالی است از ولایت احسانی موجب زیان تابعان اوست وباعث
دوری ایشان است از طریق صواب وجامع این هر دو ولایت عرفانی واحسانی
وارث کامل نبوت است از تابعان وی البته بسلامت منزل رسند وصاحب
ولایت احسانی فقط دون اوست وصاحب ولایت عرفانی فقط هرچند که شدت
لطیفه نفس او بعض کمالات را قبول نموده وبا ذات الهی راهی پیدا کرده اما ارشاد را
نمی شاید واتباع واقتدا بوی نمی باید افاده معروض داشتم که مبتدیان که مشغول ذکری
شوند اسم ذات باشد یا نفی واثبات آیا در اثنای نماز هم بهمان کیفیت دل را
مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد فرمودند که ترک مشغولی اذکار در اثنای صلوة
اولی است وتوجه باداء ارکان صلوة ومؤکدات ومستحبات آن اهم است بظاهر
وباطن واگر کسی با وجود آن بدل مشغول شغل معبود بماند هیچ نقصان وخلل در نماز طاری

نگردد

Marfat.com

نکردد افاده صوفی بیک خان مردی از مردم کابل شرف استان حضرت ایشان
دریافته زمانی طویل نشست از وی پرسیدند که بکدام یکی ازین طایفه غلبه انتساب
دارید میر سیف الدین نام بزرگی را که در کابل بودند و بیک واسطه نسبت ایشان
بحضرت خواجه خاوند محمود لاهوری متصل میشود نشان داد و تواضع نمود که انتساب
بی تبعی که مراعاة حقوق ان نشود بیان توان کرد حضرت ایشان برای تسکین او فرمودند
که همین قدر انتساب کفایت میکند عهدنا بحفظ وان لم نحفظ حاصلش انکه بدامن
این عزیزان دست زدن و عهد بیعت کردن با ایشان امری است معتمد علیه اگرچه
رعایت حقوق ان عهد و پیمان کما ینبغی ظهور نکند و نیز در مخاطبه صوفی بیک خان
مذکور کردند که نسبت نقشبندیه در ملا رونق باب تر است از خلا بخلاف نسبات
اکابر دیگر که جلای نسبتهای ایشان در خلا بیشتر است و رعایت خلوت
نزدیک ایشان زیاده تر و نسبت قدیم نقشبندیه درینوقت در دو خاندان بی
افزونی و نقصان یافته میشود یکی خاندان خواجه خاوند محمود و دیگر خاندان میر ابو العلی
از وضع اصلی هیچ تغییر نداده اند برخلاف عزیزان دیگر که منشا بعض تغیرات شده اند
افاده معروض داشتم که در حدیث شریف وارد شده که هرگاه حق سبحانه و تعالی
دوست دارد بنده را امر میشود حضرت جبرئیل را که من فلان را دوست میدارم
تو هم او را دوست دار و در مجامع ملک و ملکوت منادی کن تا همه روحانیان
و جسمانیان بدوستی بنده من آماده شوند و از سیاق حدیث مستفاد میشود که انکس
در ملأ اعلی بنام او مذکور میگردد ایا هم چنین است یا تاویل دیگر دارد ارشاد فرمودند
که ذکر هر فردی از افراد محبوبین در ملأ اعلی بتعیین نام او لازم نیست بلکه این مرتبه انبیا علیهم

Marfat.com

السلام وکمل اولیاست ومراد اینجا تمثل اعمال صالحه وملکات مقبوله است در ملا
اعلی که مصدر این شخص شده وحقیقت ان ملکات واعمال مرضی حق سبحانه اعنی
ووی تعالی راضی شد وهمین رضامندی او سبحانه را تعبیر بمحبت کرده اند واین است
سبب دوستی روحانیان وجسمانیان نیست انکس غالبا والله اعلم افاده تقریب

تقریر معنی حدیث شریف من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل بی
ارشاد فرمودند که نزدیک ما دیدن انحضرت صلی الله علیه وسلم بر دو نوع است
یکی رویای الهیه است ودوم رویای ملکیه رویای الهیه انکه روح بیننده هم چون مرائی
بود ومناسبت کلی با عالم قدس پیدا کند ازین جهت قابل انطباع روح کریمه صلی الله
علیه وسلم شود واین چنین رویا مقتضی بشارات عظیمه وکرامات فخیمه در حق رائی
که می باشد وبس بندرت بود ورویای ملکیه انکه بیننده بسبب کمال محبت که
نسبت بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم دارد صورت همان محبت را ممثل
بصورة وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات مشاهده می نماید یا به تبلیغ درود
وسلام برفعت تعظیم واکرام بحضرت وی علیه الصلوة والسلام مواظبت نموده
همان تعظیم وتکریم او تمثل گرفته بصورت محبوب عالم صلی الله علیه وسلم در نظرش جلوه
شود متضمن همین تقریر تمثل فرمودند که زنی از فواحش که عمری بخرابی گذرانیده بود شبی
در خواب دید که گوینده می گوید بان زن خطاب می نماید که خود را اماده دار زیرا که اینک
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بتو تشریف می آرند چون بیدار شد انتباهی تمام
در خود یافته ورقتی ونفرتی از اعمال قبیحه خود در دل محسوس نموده همه اسباب مناهی را
از خانه خود دور کرد واوانی خمر را بشکسته وبطهارت ولطافت منهی شده وخانه را

Marfat.com

نشست و شوی وا کرده بانتظار تمام روز را بشب آورده چون بخواب رفت
بتشریف رویت جمال جهان آرای آنجناب صلی الله علیه وسلم مشرف گشته
بعد از آن تا شش ماه بزیست و در بندت باستقامت تمام کمر بندگی بربسته و باتیان
اعمال مرضیه توفیق یافته بدرجه مقربین فایز گردید و این رویا هم از قبیل رویای الهیه
بوده است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم افاده ارشاد
فرمودند که نسبت پیری و مریدی در حقیقت نسبت پدری و پسری است
رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر
زلتی واقع شود که موجب رنجیدگی خاطر پدر گردد رابطه فرزندی را خلل نکند
و پدر از جهت عصیان او را غیر فرزند نمیداند هر چند که خلاف مرضیه پدر رود آن نسبت
باقی است هم چنان اگر از مرید زلتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار نرساند
که حجاب شود در میان وی و در میان مطلوب وی یعنی مریدان را چون فرزندان
دانسته از زلات شان تجاوز باید کرد و در جمیع امور انها مثل معامله پدر با فرزند
منظور باید داشت تا قطعیه بمیان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را نشاید
در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از تولی امور طالبان که فرزندان
معنوی اند آنچنان کسی را احتراز لازم است درین ضمن حکایت کردند که یکی از یاران
که رابطه بیعت بما نموده و اخلاص بلیغ داشت بمقتضای تقدیر وقتی از اوقات
عنان نفس از دست داده مصدر زلتی گردید که مستوجب حد شرعی شد چنانچه
باعضای حد او خود مبادرت فرمودیم ولیکن آن نسبت که در میان ما و او بود
اصلا خلل پذیر نشد و خاطر را از وی باز نگرفتیم بلکه در اینوقت شدت حاجت

افاده در مقدمه
پیر را با مریدان
و مریدان را با پیران
چه تواند کرد

Marfat.com

او باعث مزید ملاطفت و تخالطت گشته بیشتر اگر محتاج بود این هنگام محتاج
تر نمود و حالش در این حال زیاده تر مقتضی اصلاح و ترحم شد و هم متصل این مقدمه
از اعلی حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اطوار بعضی نا ملایم از
بعض اصحاب خود اظهار ملال کردند چون چند روز بهمین ناخوشی بسر آمد روزی جانب
حاضرین خطاب فرمودند که ملال من نسبت بفلانی نه باعث بران است که خواهیم
از مقصود و مراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا آگاهی یافته از ان ارتکاب
این چنین کردار اجتناب ورزد یعنی ملال این طایفه باید که نفسانی نباشد و بدان
حد نکشد که حجاب شود و میان مرید مراد او که حق سبحانه و تعالی باشد والعیاذ بالله
منها و دلالت حدیث شریف هم برین نامض است که ورود یافته اللهم انی اتخذت
عندک عهدا لن تخلفنیه فانما انا بشر فای المومنین اذیته او شتمته لعنته او جلدته فاجعلها له
صلوة و زکواة و قربة تقربه بها الیک یوم القیمة افاده فرمودند سعادت دنیوی
منقسم باقسام متعدده است سعادت نفسانی و آن دوام نشاط قلب و انبساط خاطر
و عدم تشویش باطن است سعادت دیگر صحت بدن و عافیت و تندرستی ظاهر است
سعادت دیگر سرانجام اسباب معاش بوجهی که مقاسات شداید مشوش حال
نگردد و در امثال و اقران گذران با آبرو شود و سعادت دیگر وجود اولاد است
برای ابقای سلسله نسل و نسب و دیگر آنکه قطعی از مال و ملک و جاه و حشم که
تعزز و تعظیم ظاهری بدان مربوط است چون استیعاب این همه سعادات جمیعا غیر ممکن
است پس هر سعادتی که ازین اقسام نصیب آدمی شود غنیمت بداند و بقیام وظایف
حمد و سپاس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید افاده انبعاث میلی بسوی حقیقت الحقایق

که در دل

که در دل آدمی پیدا شود و نام ان محبت ذاتیه است منشاء ان انجذاب هستی خاص
است بهستی مطلق و همین شوق و انجذاب باعث اتصال وجود مقید بان وجود
مطلق می شود و چون این دو جزو کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد ان کمالات
که در مرتبه اطلاق بود در این مقید بحسب اقتضای وقت و حال جلوه فرمود و انطباق
وسعت و بی نشانی انانیه مطلقه در تنگنای انانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا گردد
و حالتی علیحده و رنگی اخر بر روی کار آورد شهود این حالت موجب ان میگردد
که همه عالم را در خود می بیند و چون کار ازین حد بالاتر گذشت و محو کلی دست داد
عبارت و اشارت گم شد و از عالم بالکلیه ذهول ورزید و محقق حقیقة الحقایق
متجلی ماند در اینحالت نمی توان گفت که عارف است یا ولی که ؎ انجا همه انست که
برتر ز بیان است ؎ گاه خورشید و گهی دریا شوی ؛ گاهی کوهی قاف و گه عنقا شوی
تو نه این باشی نه ان در ذات خویش ؛ ای برون از وهمها و ز بیش بیش ؛ ای
زبونی نفس با چندین صور ؛ هم منزه هم مشبه جزه سر افاده ارشاد فرمودند که
طبقات ناس در اثبات دلایل نبوت طرق متعدده دارند جمهور علما ظهور
معجزات و کرامات را اقوی دلایل داشته اند که صدور ان از غیر انبیا محال است
و امام رازی در اثبات نبوت انحضرت صلی الله علیه وسلم طریقه دیگر بیان نموده
حاصلش انست که رحمت عامه الهی بعد قرون متطاوله برای هدایت عموم خلایق
ظاهر شد و تمام علم که از ظلمات جهل و ضلال ممتلی شده بود و در زمان فترة جمیع
علوم انبیا علیهم السلام محرف گشته نسیا منسیا گردیده داعیه الهی مقتضی لطف
طوائف انام گردید پس خدای تعالی انحضرت را صلی الله علیه وسلم که رحمت عالمیان

Marfat.com

است ارسال فرمود و تمام شرق و غرب از توران نیر اعظم مظهر اتم منور گردانید
و اعلام اسلام در همه اطراف و اقطار عالم بقهر و استیلا نصب ساخت پس وجود
انچه علته غائیه نبوت است اول دلایل باشد بر صدق دعوای انحضرت صلی الله
علیه وسلم و نزدیک ما دلیلی که بر اثبات نبوت وی صلی الله علیه وسلم اطرد و اقوی
باشد غیر از شریعت مطهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که برای
تکمیل نوع انسان قطع نظر از افراد خاصه همین کتاب و سنت در کار بود پس اگر کسی را
حق سبحانه و تعالی فراست سلیمه عطا فرماید بی شبهه دریابد این را که اکمال نوع آدم مر
بهمین دو اصل است و بدون آن نهایه عام متصور نه پس ابلاغ انحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن و سنت را بوی امت اعظم دلایل نبوت اوست صلی الله علیه وسلم افاده فرمودند
حق سبحانه و تعالی قطعی از علوم عقاید حقه که بفضل خویش الهام فرموده و بوجدان
خمائیده چون نیک تامل کنیم موافق مذهب اشاعره می یابیم بآن منع که ان علوم و هبیه
مجرده را اگر بعبارتی که خاص پسند عام قریب باشد خواهیم که ادا کنیم همان مذهب
اشاعره باشد بلا فرق پس مذهب ایشان اوفق است بعقل و نقل و وجدان
و منطبق است بر کتاب و سنت افاده ارشاد فرمودند که حکمت در شفاعت
انبیاء و اولیا برای کافه انام بوجدان چنین ظاهر شده که چون عصاة ناس مستوجب
عقاب و عذاب شوند داعیه الهیه اقتضاء رحمت و شفاء استفام معاصی اهل عصیان
و خلاص ایشان از عذاب جهنم و نیران فرماید و صورت ان داعیه اولا در اجاز
بهیئه انبیا و اولیا منطبع گردد پس این انعکاس و انطباع در اجاز بهیئه این کرام
سبب اغماس شفاعت در ماندگان بیئه عصیان گردد و اول کسی که فتح این

Marfat.com

نماید خاتم النبین خواهد بود صلی الله علیه وسلم ثم سایر الانبیا ثم کمل الاولیا ثم تم سلم
جرا افاده ارشاد فرمودند که کمل اولیا را هم حیرت می باشد امانه ان حیرانی که قلق و
اضطراب آرد یا شک در معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از
جهت ورود کیفیات عظیمه است بر اجزا بهته ایشان که خارج از ادراک عقل
وقلب است وبواسطه سرو روح پرتوان کیفیات بجانب قلب وعقل نفوذی
نماید وعارف از تعبیران عاجز آید پس بحیرت درماند وگاهی همین عجز از تعبیر
محل تقلق واضطراب تعبیر کند لیکن این قلق منافی لذت وراحت وجدان نیست
بلکه موجب زیادتی لذة است کما قال الحافظ الشیرازی قدس سره ؎ بلبلی
برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت وندران برگ ونوا خوش نالهای زار
داشت ؎ گفتمش در عین وصل این ناله وفریاد چیست ؎ گفت ما را جلوه معشوق در
این کار داشت افاده ارشاد فرمودند که حضرت والد بزرگوار وعم گرامی مقدار ما
قدس سرهما در مسله تسکین واضطراب که مصطلح اهل وجدان است گفت گوی
داشتند حضرت ایشان ما صفت قلق را در همه حال بحال روندگان این راه لازم
میدانستند واین انفکاک این کیفیت در نشاتین از این طایفه محال می شمردند
وحضرت عم بزرگوار قدس سره برخلاف ان تسکین وارام را سعادت دایمی
این زمره مقرر داشتند ومیفرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون
وراحت است ویافت مطلوب از قلق واضطراب محفوظ حل اشکال اختلاف
مذکور وتطبیق نباین مسلکین بدینوجه یافته شد که مراد حضرت ایشان ما از
لفظ قلق واضطراب میخ شوق وکیفیت اشتیاق تواند بود که این میخ یعنی کیفیت

Marfat.com

شوق صفت ذاتی این عزیزان عالیشان است زیرا که کمال لطیفه قلبیه مربوط
بکمال این صفت است پس انفکاک کیفیت حقیقت شوق ازان لطیفه لابد
مسلولست چه در این عالم و چه دران عالم ازدیاد شوق لازم حال این کرام است و
مراد حضرت عم بزرگوار کلمه تسکین غالبا اضمحلال قیود بشری و تجرد تام از ملابس اکوان
و خلاص اتم از تنگنای عالم و غلبه حکم لطیفه روحیه که انس و راحت از لوازم اوست
و اتحاد و اتصال با حقیقت الحقایق دیگر یکی با حضرت بیرنگ خواهد بود پس
لامحاله این احوال موجب تسکین و ارام و لذت و راحت ابدی است و قلق و اضطراب
باصطلاح ایشان مبنی از بعد و مهجوری و نایافت و دوری مقصود است نه
حالة شوق فلا اختلاف فی الحقیقت افاده روزی یکی از حاضران این بیت هندیرا
که منسوب است بجناب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابو الرضا محمد قدس
سره خواند که ؎ دنا اندهیری چاندنی راتا ۔ بنکی بوجهو پیتم ماتا ؛ تقریر معنی این بیت
بدین وجه فرمودند که مراد از روز مرتبه ظهور است و مراد از شب بطون تشبیه روز بعالم
شهادت و تمثیل شب بعالم غیب است و تاریکی روز بر خلاف قیاس عبارت
از عدم ظهور کمالات خفیه الهیه است در عالم شهادت و استتار ان کمالات
بتاریکی نسبت یافته و روشنائی شب اشارت است بوجود حقایق الهیه عالم
غیب و غایة ظهور انها دران عالم و نهایت بطون انها درین نشا همین است
که وجه انچه معبر بنور و ظلمت شده والله اعلم بحقیقة الحال افاده فرمودند که حصول نسبت
ما موقوف بر دوام صحبت و فرط انتظار و کمال محبت است و نسبت با جمع
بین النسبات است کلها افاده ارشاد فرمودند که رساله حضرت شیخ تاج الدین

سنبهلی

Marfat.com

سنبهلی قدس سره که در بیان اشغال و طریق سلوک و آداب نقشبندیه است
در پیش حضرت والد قدس سره در اوان خورد سالی گذرانیده بودیم باین جهت
تعلق ان اشغال و اعمال باستحسان و محبتی در دل متمکن است که بدیگر اشغال نیست
با انکه حق سبحانه و تعالی اذکار و اشغال و اعمال اکثر مشایخ طرق مشهوره را اطلاع
بخشیده فاما میل دل و محبت خاطر بیشتر بجانب همین اشغال نقشبندیه است
افاده ارشاد فرمودند که نسبت اویسیه بانفرادها اثر تهذیب روح است و اصحاب
این نسبت اقسام متعدده دارند از انجمله جمعی از اویسیان هستند که فیض ترتیب از
روحانیه انحضرت صلی الله علیه وسلم مر ایشان را حاصل شد و ترقی خویش را تمام منحصر
در همین مرتبه یقین کرده اند و رجوع بیکی از کاملین که در ظاهر تربیت ایشان نماید بیفایده
دانسته اند بگمان انکه شیخ کل و منتهای سلاسل جمیع مشایخ حضرت اوست صلی
الله علیه وسلم پس کسی که بدون واسطه از انحضرت فیض یاب شد حاجت تربیت
دیگری نباشد و سبب این معنی عدم ادراک حقیقه کار است زیرا که مفیض هر چند جامع
کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوة لطیفه روحیه نیست
پس لابد افاضه ان کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسبت دارند و نیز استفاضه
روحی بر نهج طبیعی می باشد که دران انتقال از نسبت به نسبت باختیار و اراده نمی
تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبتهای دیگر که الفاظ لطایف اخری نمایند
محتاج است بسوی تکمیل مرشدی ظاهر افاده بتقریب تمثیل تاثیر صحبت فرمودند که یکی
از ابناء ملوک با هر طایفه از فقراء اسلامیه و غیران صحبت میداشت روزی نشاح
و کلی بدست گرفته بحاضران مجلس تعرض نمود که اگر تحقق تاثیر صحبت را اصلی بودی

Marfat.com

مناسب آن بود که اوراق سبز که مجاور این گل بودند هم رنگ و بوی او قبول کردندی چون
دران مجلس حاضر بودند آن برگ و گل گرفته ریزه ریزه کرده باهم کوفت چنانچه یکذات
شدند و تمیز سبز و سرخ از میان برخاست و یکدیگر گشتند و یک بوی و اثر از ایشان
شاهزاده نهاد و ملکزاده دریافت که این جواب سخن اوست و بجانب جوگی خطاب
کرد که ای ایالبد مشقه و دقیقه تمام افاده ارشاد فرمودند که هنگام زیارت کعبه معظمه در
توجه اولی کیفیت حیاتی دران بقعه شریفه ادراک نموده شد ولیکن عقل از اثبات ادراک مسجد
منبع حیات دران خانه که مبنی همه از سنگ و خشت است ابا می نمود تا بنا متامل شدیم
و امعان توجه را کار فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از ابتدا ارتباط این مکان رفیع الشان
الی الان پیوسته ملاء عیا بصفت تعظیم و توقیر بوی منجذب و انطباع و انعکاس
پرتوه ان هم در ملامسافل تاثیری قوی نموده و همه ملایکه ارضیه را متوجه و منجذب بکمال
این مقام گردانیده و فوج فوج شان جمیع جوانب آنرا احاطه کرده اند و همان تاثیر بوی
روحانیان و انجذاب انهاست که بصورت حیات در نظر وجدان مشاهده افتاده
بود افاده سخن در ذکر بعض رجال معمرین که بر لسان بعض اهل کشف بصحابیه موصوف اند رجال معمر
افتاده بود مثل ابو سعید حبشی و ابو الرضا رتن فرمودند هرچند وجودانها دامتداد اما عامه
شان را استعداد عقلی ندارد اما ابهت و فخامت شان صحابه که شرف صحبت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ادراک نموده اند و صحابه ایشان بنقل مستفیض
ثابت است در این عنصر ان قیاس نمی توان کرد و صانت مکاشفه ارباب کشف
هم از اغالیط مطلقا لازم نیست خصوصا در هنگام تصادم استباه آثار برکات آعالیط السنخ
غیبیه الهیه که ناشی از محض اسما و صفات حق است سبحانه و آثار قوی فلکیه که

Marfat.com

که ناشی از ارواح افلاک است سخت نادر است که تمیز در میان این دو مرتبه کسی را میسر آید
و این مسئله وقتی دارد که هر کس بفوران نمیرسد بالجمله گاهی باقتضای قوی افلاک نباتیه
و عظمت مقام فردی از بنی آدم وغیره مطلوب می شود و اقتضاء قوی مذکوره با اقتضاء
آت نفس آن فرد امتزاج پذیرد پس لابد مندفع گردد اراده نفس آن فرد بجانب وضع
نامی و اختیار رسمی بر خود که متضمن قبول اکثر انام بود و سبب انجذاب قلوب و باعث شهرت
آن شود نزدیک خاص و عام و شهرة بعضی احجار متبرکه و سایر تبرکات نیز بر همین معنی
محمول است که تاثیر برکات فلکی در این اشیا واقع شده است و موجب انتساب آنها
بجناب عالی گردیده افاده ارشاد فرمودند که شیخ عبدالرحمن ابنهتی قدس سره بزیارت
روضه شریفه حضرت خواجه معین الدین قدس سره رفته و متوجه تربت مبارک ایشان
نشست و از جانب حضرت خواجه عنایتها یافت و اکرامها شنید از انجمله این بود که حضرت
خواجه خطاب فرمودند که تو در ما فانی شدی و فنای تو در ما تحقق پذیرفت و محبت ما
در ظاهر و باطن تو تصرف نمود پس اکنون میان ما و تو اتحاد و یگانگی کلی واقع شد و هستی
تو بهستی ماست و دوام تو بدوام ما و امثال این التفاتها دید انتهی مراد ازین کلمات
ذوق آیات دران وقت تعریضاً نواختن یکی از خاکساران حضور بود بدان نسبت
خاصه والحمد لله علی نعمائه افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مجذوبین هستند که بصفت محبوبی
اختصاص یافتند اما ایفای حق آن صفت بوجه کمال منحصر در قسم محبوبیت مجازی
میدانند و اختیار وضع زنان و تلبیس بلباس نسوان می نمایند بقیاس آنکه رسم و
عادة مردم غالبا انتساب محبوبیت بطایفه نسا است پس چون دانستند
که ایشان محبوب شدند باید که بظاهر هم چنان لباسی بپوشند و وضعی پیش گیرند

Marfat.com

که عادة محبوبات ظاهره است و ابقاء حق این مرتبه علی الوجه الکمال در این تشبه می پندارند
حال آنکه قیاس مع الفرق است محبوبیت حقیقی را بر محبوبیت مجازی فرود آوردن
خطای محض و غلط صرف است ولیکن سبب مغالطه این است که نفوس این جماعه
مجبول بر سفلانیه می باشد ازین جهت تخلص بجانب ادراک حقایق عالیه مجرده ایشان را
میسر نیست و غوامض عالم اطلاق را جز در صرایح عالم نقد نشانمند نمی توانند ساخت
و بحکم جبلت اصلی خود گرفتار این تقیدات مانده از تجرد و اطلاق بعید افتاده اند و یکی
ازین مجاذیب را در منام دیده شد که اوضاع و هیات خود را نسبت میکرد باراده
حق سبحانه و تعالی ولیکن بدین الفاظ تعبیر مینمود که عالمگیر هم چنین خواست و مراد از عالمگیر
حق را سبحانه میداشت و این کلام نیز مبنی از گرفتاری در تشبیهات است که خدا را جز
در تمثل پادشاه ظاهری نتوانست یاد کرد فرمودند که در هنگام عبور در احمداباد بر قبر موسی
سهاگ که مجذوبی مشهور بود گذر افتاد اتباع وی همه متشبهین به نسا بودند و درین
تشبه اقتدا بوی داشتند نقل کردند که وقتی در احمداباد قحط شدید افتاد و خاص و عام
رجوع بموسی سهاگ آوردند و وی باستسقا برآمد هنگام وقوف در موضع استسقا
بوضعی که مناسب ادب نبود روی باسمان کرده و سنگی بدست گرفته و جانب آسمان
خطاب نمود که اگر امروز باران نشود این لباس سهاگ را از خود خلع کنم و این پاره ها را
بدین سنگ ریزه ریزه کنم می گفتند که همدران روز باران شد و مردم از قحط نجات
یافتند والله اعلم افاده در ضمن تقریر استعدادات نفوس که تفصیل آن در همعات
مشروح ساختند استکشاف حقیقة نفس نفیسه و استعداد شریف بندگی حضرت
ایشان التماس رفت ارشاد فرمودند که آن استعدادات و نفوس که در همعات

مصنوع شدند

Marfat.com

مضبوط شدند وراء این نفس واستعدادات ولیکن بتعریف اجمالی فهمانیده اند
که نفس عالیه است وبهیمیه ضعیفه اما ضعف غیر مخل در اخذ علوم الهیه ولطائف بارزه
در مرتبه اصطلاح ولطائف کامنه در حد تجاذب اند وما بین این دو مرتبه درجه ثالث است
که مستعد استفاضه علوم حقه است از نوامیس کلیه ومعارف حقایق مجرده مع الفرق
بینهما یعنی طرف اصطلاحیه اخذ علوم شرایع است بی اختلاط علوم باطنه وجانب تجاذب
قابل علوم باطنه است بی امتزاج علوم شرایع افاده ارشاد فرمودند که حکمت در سکوت
انبیا علیهم السلام از کلام حقایق ومعارف وعدم تکلم ایشان در این علوم آنست
که ادعیه افهام انام حامل آن اسرار نمی توانست شد وتصدیق غیر مدرک از محالات
عقل وفهم بود ومخالفت وتصدیق وانقیاد انبیا سبب ضلالت ابدی شان میشد
لهذا این کرام که رحمت خاص وعام بوده اند بان کلمات ناطق نشده وتکلیف
بما لا یطاق نداده اند وعلومی که قریب بتصدیق عقل وادراک وفهم وذهن نوع انسان
بود بیان فرمودند تا کسی را که سلامت طبع باشد انکار نیاید وبطبیعت وعقل منقاد آن
شوند وهم چنین وارثان ایشان نیز در اظهار اسرار تکلم بغوامض معارف قدم استوار
ومتابعت انبیا علیهم السلام دارند واصلا از ایشان لفظی که مزلة الاقدام باشد سر نزند
ومتکلم بحقایق نشوند الا پیش محرمان خاص خویش ودر بعض احیان که خالی از وجود بیگانگان
بود ودرین ضمن بجانب نفس شریف خود اشاره فرمودند که اگر تا چهل سال کسی را
نیابیم که فهم سخن ما کند سخن از آن باب نکنیم وهمیشه بمقتضای استعداد مخاطبین
گفت وگوی اسرار بمعرض بیان می آید وسوای مخصوصین از آن بیان بهره مند نمیشوند
وهر که مخاطبه ما باوست بشارة مند باد که جوهر استعداد او قابل است وهر که لایق استماع

Marfat.com

استماع این سخنان است بفضل ایزدی امیدواریش زیاده است بعد از ان این بیت
خواندند ؎ گفتگوی طوطی از آئینه می خیزد علی نگر نباشد سیف خان ما را نفس در کار نیست
افاده در اثنای تقریر معنی این حدیث شریف نبوی علی مصدره الصلوة والسلام که
از عباس بن مرداس ابن ماجه و بیهقی روایت کرده اند که ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة فاجیب انا قد غفرت لهم ما خلا المظالم فانی
اخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة وغفرت
الظالم فلم یجب عشیته فلما اصبح بالمزدلفة فاعاد الدعاء اجیب الی ما سال قال فضحک
رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابوبکر وعمر بابی انت وامی ان
هذه لساعة ما کنت تضحک فیها فما الذی اضحکک اضحک الله سنک قال ان عدو الله
ابلیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائی وغفر لامتی اخذ التراب فجعل یحثوه
علی راسه ویدعو بالویل والثبور واضحکنی ما رایت من جزعه چنین افاده فرمودند که
عنایت و شفقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت سبب انبعاث همت قویه
از قلب مبارک وی علیه الصلوة والسلام شد و دعای که متضمن مغفرت عامه
و ازاله جمیع معاصی اهل زلت و عصیان بود معروض درگاه الهی داشتند جل جلاله
و از حضرت ربوبیت بمقابله همت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریای رحمت
جوش زده سیاهی ذنوب و معاصی کافه عصات را محو گردانید الا بعض اشخاص
که استعدادات انها در اصل فطرت از قبول این عنایت ابی بود و شدت موانع
خصوصیت استعداد مر ایشان را از سعه دایره این مغفرت محروم داشت
نعوذ بالله من ذلک افاده فرمودند سعادت بزرگی رغبتی درین راه مربوط

بتقلید

Marfat.com

بتقلید یکی از ارباب تحقیق است و ظهور کمالات و حصول آثار نسبات عزیزان بدون
ان اصلا صورت نه بندد پس هر که در متابعت استوار قدم است کشود کار او
و ظهور آثار او اقوی و احکام خواهد بود و فکر و رویة طبیعت و جولان ذهن درین میدان
بکار نمی آید افاده فرمودند میراث انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات علوم شرایع
است که محتاج الیه خاص و عام است و دعوة عامه ایشان بطرف همین علوم
است پس قوة حفظ و اتصال اسناد این علم بی شک موجب برکات عظیمه
و فضایل فخیمه است و بعد تصحیح و تجوید و سلسله اسناد کتب حدیث و قران عظیم
برکات جزیله و فواید جلیله و اطمینان صور و ثلج و برد بیشمار در خود مشاهده نمودیم والحمد لله
علی ذلک افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مقربین هستند که زبان ایشان مطاوع تقریر
و بیان حالات ایشان نگردد و فرقه را از اولیا کمل حق تعالی قدرت ان عطا فرموده و در
تعریف و توصیف کمالات خویش بهر شرح و بسطی که قسط فرمایند دفترها نویسند و همین عزیزانند
که مسربان حقیقة الحقایق را در خود کلیات را دران حقیقت متعین می بینند پس هر چه
گویند از خود گویند و از هر چه تعبیر نمایند از خود نمایند و همین طایفه اند که منت ایشان بر ذمه
جمیع خلایق است و همین فرقه اند که وسایط جود الهی اند اگر وساطت ایشان در میان
نبودی هیچ الله گو بمعرفت الله راه نیافتی بل هیچکس آشنا باین اسم اعظم نشدی و اگر
توجه ایشان در کار نبودی هیچ سالک بشرف التفات و انجذاب بسوی تجلی اعظم
فایز نگشتی حق سبحانه تعالی برانمی رحمت جمهور خلایق احجار بهته این کبرا را مرآت صورت
تجلی خود که معبر باسم الله است گردانیده و بودن احجار بهته ایشان مرایای ان تجلی سبب
انعکاس ان صورت ساخت در ضمایر کافه انام و انطباع ان صورت در نفوس

Marfat.com

ایشان موجب انجذاب حقیقت ان اسم گردید پس ازین راه منی عظیم بر جمیع ثابت شد
قدر و منزلت این مقربان از حوصله از هر کم حوصله بیرون است و وصف و نعت
ایشان از حیز طاقت عالمیان افزون از حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره
منقول است که روزی بکاروان سرای منزل ساختند و عزیزی را دیدند که از
حمام برآمد و در پیش ایشان گذشت فرمودند وی از دوستان است اما ما را نشناخت
و وجه نشناختن آنست که ما بی نشانیم و از شیخ احمد قشاشی در تفسیر آیه کریمه یا اهل
یثرب لا مقام لکم الایه نقل فرمودند که اشارتی لطیف باین معنی کرده است یعنی مراد
از اهل یثرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وارثان او باشند و لا مقام اشارة
مقام بی نشانی ایشان است که هیچ نشان گرد بی نشانی ایشان نتواند گشت
افاده ارشاد فرمودند که خرابی آدمی از خطرات نفس اوست که از درون او می
جوشد و مانع راه او می شود و از جمله ان خطرات این است که کسی را نسبت بعزیزی
از اولیا ظن فاسدی پیدا شد و تمکن در دل وی یافت تا رفته رفته موجب طرد
او گردید از باب وصول بدرجه قبول و یکی از افاضل عصر را حکایت کردند که هنگام سفر
مبارک حجاز در شهری با وی ملاقات شد و وی بیکی از بزرگان سلسله نقشبندیه
بیعت کرده بود لیکن ان عزیز چندان علم ظاهری نداشت و در تقریر معارف و بیان
حقایق خصوصا کلام شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که موقوف است بر علم
وافر لسان ایشان جاری نشد و این مرد فاضل از عدم قدرة بر بیان غوامض معارف
در تردد افتاده و علم او بعدم علم آن بزرگ خلل عظیم در کار او افکنده تا از برکات
نسبت باطنی ان عزیز محروم ماند بایستی که این خطرة راه او نزدی و مفسد عقیدة

او نشدی

Marfat.com

او نشدی و از علوم باطنه او و کمالات معنویه آن عزیز مستفید شدی و نسبت خود را
با وی درست کردی افاده خوف سیفی است از سیوف الهی که سل آن مخصوص برای
دفع دشمنان است پس غافل متفطن امتیازی نماید احوال و اوقات خود را و تفتیش
میفرماید اوضاع و اطوار خویش را اگر مطاوع مرضی الهی و مطابق فرمان حق یابد باید که خائف
نشود و خوف را درین وقت بخود گذر ندهد و دست بدامن رجا زده آنرا محکم گیرد که
نفع وی بالفعل باعتصام رجا غالب است و اگر مخالف و مباین امر حق و رضای او سبحانه
داند پس انسب و انفع بحال او خوف است و تمسک بخشیت درین حالت
وی را نافع است که نامرضیات الهی دشمنان معنوی اند که بجز این شمشیر دفع نمی شوند و قتل
این اعدا که اهم طریق سلوک است مطمح مطمح نظر داشته تا استقبال آنها بر روی
کار نیارد و این سیف را از دست نگذارد افاده در معنی حدیث شریف الدنیا سجن
المومن و جنة الکافرین چنین افاده فرمودند که بنی آدم سر کرده اند گروهی آنکه دنیا برای
ایشان زندان است و عقبی روضه رضوان است و این حکم عامه مسلمین است
و فرقه آنکه دنیا جنت آنها و آخرت زندان آنهاست و این فرقه کافران اند و طایفه
سیوم آنانند که این جهان و آن جهان برای ایشان رضوان در رضوان و جنت در جنت
است و این زمره عزیز الوجود اند و حکم ندرة اند و شارع صلوات الله و سلامه علیه
از حال ایشان خبر نداده مگر بطریق ایجاد و اجمال و این عزیزان عرفا بالله اند که بمشاهده سریان
حقیقت واحدة مطلقه در جمیع موجودات هم درین جهان آبجهانی شدند و مفیض کریم جل شانه
محض عنایت خویش غشاوه قیود کونی از بصر بصیرت ایشان زایل گردانید پس
همان نعمای والای موعوده فرمودند که بعضی بندگان الهی هستند که حق تعالی بایشان نعمتی

اسلام

که دیگران را در آخرت بعد جز تفضل حاصل شود ایشان را
در دنیا بی مشقت کرامت فرمود افاده ارشاد

داده واطلاع برآن نعمت نیافتند وحکمت الهی نبابر مصلحتی حقیقت ان نعمت را در دار
دنیا از ایشان مستور داشته که حوصله ایشان قابل انعام بود اما قابل رویت ان انعام در
جهان نبود چون ازین عالم انتقال کنند لابد حقیقتِ آنرا بی پرده بمشاهده نمایند و بعضے
بندگان هستند که منعم مطلق بزاکرامه ایشانرا منعم ساخته وعلم وشهود ان نعمت نیز
کرامت فرموده تا بموجب کریمه اما بنعمة ربک فحدث شکر نعمت بجا ارند وقدر منعم جل
ذکره بشناسند افاده ارشاد فرمودند که توجه الی الله بر سه قسم است یکی بذکر زبانی ودویم
بذکر قلبی وسیوم توجه صرف بذات مجرده واین اعلی اقسام سه گانه توجه است افاده
در علاج ازاله رذایل باطن سالک ارشاد فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
اورا باید اکاهانید بر خیانت وکلیات خصال ذمیمه اش مطلع باید ساخت وقباح
انرا باید فهمانید وبعضے اشغال واذکار که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا مهذب شود
وان رذایل ازوی بالکل ازوی مرتفع گردد واگر گذرنده است از مقام قلب کاذب
روح وسری را از خفا باید کرد وتعرض بحال وی بهیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام اصلی
خود واصل شود لابد این اوصاف ذمیمه ازوی خواهد ماند صاحب سر وروح محتاج وقت
معالجات نیست که خود بخود تبدیل اخلاق لدنی شود وتهذیب او بآسانی میسر آید
افاده فرمودند عقلا را زمان مقرر دارند که حصر تعلق دل بیک ناحیتی دون جهت اخر
از افاده عقل است بلکه نظر یکه بطرف دل همتی ونظر طرف دیگرش بجانب
دیگر از بلوغ فهم ودانایی است حاشا که این دو بینی غول راه ایشان شود واین
خطاب ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که تعلق قلب بجهات متعدده
خرسیاری تشویش وتفرقه خیری بدست نمی آید ودوری سوای پریشانی دیگر

Marfat.com

فایده نمی بخشد خصوصا در سلوک و تصوف تا این کس یکدل و یکروی و یکسوی
بشود و صرف همت بمقصد واحد ندارد باید دانست که بطالان سعی خود کمر بسته و اوقات
خویش ضایع نمود ازین قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شدند افاده
فرمودند غیرتها مشایخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است معقول می شود زیرا که
این طایفه ثوران بقایای نفس را غیرت نامیده اند اگرچه از اکابر سلف ازین باب
چیزها منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت که هزاران اوصاف محموده
با ایشان بود و کارها کردند که درین زمان وقوع ان و امثال ان بس عسیر است صرف
در عزیزان این عهد است که صرف همم ایشان در غیرتها هیچ با فقر و خدا ترسی و
درویشی مناسب ندارد یقین باید کرد که منشاء این امر جز غلبه نفسانیه نیست افاده
فرمودند آرد درویشی اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر بر زند و این رغبت
بالهام حق ظاهر نماید که برای اعلاء کلمة الله بوده است قبول نباید کرد و سخن او را معتبر
نباید داشت که مفتون تسویل نفس و شیطان نشده است زیرا که وجود سلطنت
در اولیا این امت بالهام حق و انتظام امر ملت صورت نیافته مگر در حضرت امام
مهدی که اخر زمان پیدا می شوند که قیم این هر دو امر بالهام الهی خواهند بود و غیر ایشان
هر که مدعی این معنی شود حکم ببطلان او باید کرد که میل او از سر نفسانیت است که هیچ اصل
ندارد افاده فرمودند تفضیل عالم بر عابد در صورتی داشت آید که ملازم ادای جمیع
فرایض صلوة و صوم و زکوة و حج و موکدات سنن و اداب بود و از محرمات و مکروهات
و مشتبهات پرهیز کند و از ارتکاب کبایر و احراز در صغایر محفوظ باشد پس
این عالم البته فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیزها از عالم فوت شود ویرا از علما

اصرار

Marfat.com

نتوان شمرد واسم عالم بردی منطبق نمی شود که علم بی عمل وبال عالم است وعابدی که
علم او نفر انفس وارکان اسلام وضروریات دین نبود ویرا بشمار عباد نتوان شمرد که عمل
بی علم وکار شیطان است وعبادة جاهل عین ضلال آن افادهٔ عزیزی بخدمت حضرت
ایشان ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان وقبور ایشان میروم ودر بعض مقامات
انس وراحت وسکون وارام در خود ادراک می یابم اولا در روضه شریفه حضرت
سلطان نظام الدین قدس سره که از تشرف وحشتی یافته می شود سبب ان را نمی دانم امید وارم
که بندگی حضرت افاده فرمایند وبران ستراگاه کردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض
کاملین که ارواح ایشان از قیود بشری خلاص نشده واز الایش مقتضیات جسمانی
پاک گشته اند توجه ایشان بسوی ذات بحت وفنای نشانی صرف است وکسیکه بمزار
قبور ایشان رود البته که بحال او هیچ تغیر لاحق نشود مثل شخص که داخل آئینه خانه نشود
وانجا هر طرف که می نگرد خود را بیند وبغیر خودش چیزی نظر نمی آید حضرت سلطان
المشائخ قدس سره از جمله این طائفه اند وبعض اهل ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرد
نگشته اند وتوجه ایشان بالکل بجانب مرتبه اطلاق نیست از این جهت التفات ایشان
بنحوی از انحا مناسبت بسوی زیارت کننده واقع می شود وتاثیر ان التفات این هم
در خود احساس می نماید افادهٔ در شرح حکمت مشروعیه عبادات مثل صلوة وصوم
وزکوة وتلاوة قران وغیران این طور ارشاد فرمودند که خدایتعالی را بر عباد خود حقی است
وتوحید ونفی شرک وادای عبادات ان حق ادا می شود واین کلامی است مرموز
بجهت دقیق عبارة زیاده از ین نتوان بیان کرد حاصلش انست که در روح ادمی لطیفه
بغایت باریک ودقیقت نهاده اند که منجذب است بجانب حق اعظم مانند انجذاب

Marfat.com

مقناطیس

حدید بجانب مقناطیس و این لطیفه گاهی در غواشی سر و روح می باشد پس سر
و روح هم منجذب می شود بانجذاب او چنانکه چوب مانند کشتن شاخ میگردد و در جسم
لوسن و گاهی بی غواشی میل میکند و این معنی مخصوص با اهل کمال است بهر تقدیر این
انجذاب خواهان عبادات شده است و عبادة مکمل و مربی انجذاب می باشد
و ایام عوائق آن انجذاب و عوارف او می باشند پس تقاضای این لطیفه را بحق
الله تعبیر کرده شد زیرا که حق لطیفه ایست که نمونه ذات حق است در لطائف سر
افاده ارشاد فرمودند آدمی قبل انکشاف مقام عین ثانیه خود مقلد راه سلوک است
و گرفتار کشاکش تقلید و زحمت بایستها و مرادات و نسبه مشوش حال اوست
چون بتوفیق عنایت الهیه بشهود عین خود فائز گردید از مضیق تقلید و زحمتهای دیگر فراغ
یافت و مشاهده عین عبارت از معرفت طور خاص است از اطوار حضرت وجود
که بتقاسیم رحمت الهیه مظهریه آن باین شخص عطا نمودند و بعد وضوح این سر عظیم القدر
و تحقق این مقام خود را و ارادات خود منقهر می یابد در سطوت حضرت وجود و این راه
انبساطی و سروری احاطه می نماید که دیگر مقتضیات طبیعیه و ارادات نفسیه او را زحمت
نرسانند و تشویش ندهند زیرا که احکام و ماجریات او را جمع است بوجوب افاده
ارشاد فرمودند که کشف بعضی معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب وفور فرحت
و سرور میگردد و وجود این انبساط بر تحریر آن ناچار می آرد هر چند که آنرا بارها نوشته
باشیم و مکرر بیان نموده باشیم لیکن جمال او چون بار دیگر جلوه گر شود خاطر را انبساط می
آرد و بی اختیار تحریر آن مطلوب می افتد و آن انکشاف حجر بهت است و تشییع
آن و علاقه علم خود بوی و اعتماد خویش بروی دون علم لطیفه انا که با این علم اختلاط نمی کند

Marfat.com

ومشاهده شدن انکه بعد مدد و دهور تقلب این علم بسوی تجلی اعظم خواهد بود و مراد
از تقلب علم بسوی تجلی اعظم آنست که تا حال این عارف عالم او بود و او معلوم و
بعد ازین او عالم است و این معلوم یعنی اینکس از جمله شئون و اضواء او گردد پس معلوم
شود تعلیم ذات بنفس خودش علما حضوریا پس در این صورت فنا ممکن متحقق نیست
و حادث رد بعدم آورد باقی نماند الا قدیم واجب و سفر منقضی شد و نقطه جنبه باصل
خود پیوست افاده ارشاد فرمودند که حق تعالی با محابیب خود معاملها دارد و گاهی اراده
او جل شانه متعلق القای محنتی بر اهل محبتی میگردد لیکن منصب محبوبیه چون متحمل بار
مشقت نیست لهذا بوجهی از ملاطفت در تحمل ان بار او را تخییر دهند تا بنشاط طبع و سرور
دل گوارا کند چنانچه از بعض مقربین منقول است که مامور شد بترک عبادت و او بحکم
فطرت سلیمه حکمت این امر دریافته و احکام حق ربوبیت و مراتب عبودیت
سنجیده و نظام کارخانه حدوث و قدم را فهمیده مناجات کرد خداوندا مرا از ترک
عبادت و رنج عبودیت معذور دار که راحت من در بندگی تو است پس بقیام
وظایف عبادات و ریاضات بذوق و نشاط اقدام نمود و بغیر ان نمی اسود از اینجا معلوم شد
که مراد از امر بترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود در مجاهدات
و ریاضات تا همین مشقت عین راحت و مسرت او گردد و هم چنین فرمودن محبوب
عالم صلی الله علیه وسلم عرض فی ربی بطحاء مکة لیجعلها ذهبا الی اخر الحدیث تلویح است
بر انکه ترک ترفه و تنعم اختیاری باشد و غرض بطحاء ذهبا من الله تعالی نوعی از انواع
لطف و انعام و تخییر است در حق ان محبوب رب الانام علیه الصلوة والسلام هر چند
که مقدور و مکتوب در باب انحضرت فقر بود لا غیر خواستند که این معنی باختیار خود ترجیح دهند

تا مقتضای

تا مقتضای محبوبیه بوجود آید و مشقت عین لطف گردد والله اعلم افاده در تفسیر آیه کریمه
یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة از افادات سامیه
حضرت ایشان محفوظ ماند این است که ارشاد فرمودند که قرانات کلیه را اقتضاءات
است در تدبیر ادوار متعاقبه یعنی بعد ختم دوره چون فتح دوره دیگر مراد افتد جمیع احکام
و آثار و اوضاع و اطوار بمقتضای آن دوره از برزه مثالیه تجلی اعظم که نزولش در عالم
مثال است و منشأ و مبدأ اوضاع و اطوار ادوار بمقتضای مصلحت کلیه دفعة
بعد دفعة بسوی عالم شهادة انتقال می نماید و این عالم تمام بانتشار رنگ آن احکام
و آثار رنگین شود و تا بقای این دوره است مقتضیات وی ازین سلسله متجاوز
نخواهد شد و چون مدت بقای او بانجام رسید وقت فنا متحقق گردید جمیع آن رسوم و عادات
مقتضیه وی مجتمع شوند و بهیئة اجتماعیه بعالم مثال بسوی مبدأ خود عروج کنند و بعد رجوع آنها باصل
الاصول آن موطن را نهی انزال احکام دوره جدیده مطلوب افتد و هم چنین میرود الی ما شاء
الله تعالی و این انزال احکام را بلفظ تدبیر الامر من السماء تعبیر کردند و رجوع آن و پیوستن
بمبدأ خودش را بکلمه ثم یعرج الیه مبین ساختند والله اعلم افاده التماس نمودم از معنی این
قول که در افواه مذکور است اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب ارشاد فرمودند که
در اصول کتب احادیث این حدیث بعینه ثابت نشده لیکن شاهد آن یافته می شود
فعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و معهذا در هر زمان طائفه
از صوفیه پیدا می شوند که با وجود ارتکاب معاصی حق تعالی بفضل خود گناهان ایشان
عفو فرماید و موفق باعمال نیک گرداند :: بالجمله در حق بعضی افراد شمول رحمت
الهیه سبب غفران ذنوب بدون توبه هم می شود و این نادر است و بعضی را توفیق توبه

Marfat.com

وندم تلافي مي نمايد واز انجاس تدنس پاک وصاف مي گرداند واز جهت ندرة
اين معنى شرع اورا اعتبار نكرده وتعرض باشال اين سخنان نفرموده متقارن اين مذكور بسبيل
تمثيل ارشاد فرمودند كه با شخصي معصوم را در منام ديديم كه مرتكب گناهي است از گناهان
شخص با متوجه شده بجانب آسمان طهور نمود وان نظر كردن وي بطرف آسمان مفهم آن شد
كه اشارة او بجانب قدر الله است يعني هرچه از قسم گناه بروي گذشته بتقدير الهي است
ونفس وي ملوث اين معاصي هيچ متاثر ومتلوث نساخت از اينجا مفهوم شد كه
بعضي نفوس باشند كه گناه در ايشان هيچ اثر ندارد وضرر نميرساند بهمين جهت مذكور
گوگه اقل قليل باشند افادة روزي عرض كرده بودم كه مشاهده صورت كريمه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم در رويا بوجهي كه محدثين ضبط كرده اند مشكل مي نمايد زيرا كه صورت مرئيه
در منام نيست الا صورت مثاليه پس امر بر صورت شهاديه قياس كردن مع الفارق
است * ارشاد فرمودند بعض از نفوس قويه را خداتعالى قدرت داده است
كه صورت جسمانيه خود را بقوت رابطه محكمه كه بان صورت بديد دارند محافظت مي
نمايند وبدين صورت در نظر آنها نمودار مي شوند پس لامحاله روح مطهره آنجناب
صلى الله عليه وسلم بهمان رابطه قويه در تمثيل وتشكل بصورت جميله شهاديه اقوى وابلغ
است فلا استبعاد في رؤيته صلى الله عليه وسلم بتلك الصورة الاصلية والله اعلم
افادة في حديث شريف كه نسائي روايت كرده است عن عائشة رضي الله عنها قالت
دخل علي سائل مرة وعندي رسول الله صلى الله عليه وسلم فامرت له بشيء ثم دخلت
فتبطرت اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما تريدين ان لا يدخل بيتك شيء
ولا يخرج لعلمك قلت نعم قال مهلا يا عائشة ولا تحصي فيحصي الله عليك حين افاده

Marfat.com

فرمودند که هر یکی از افراد انسانی را شریعتی است خاصه نفس او و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اینجا بیان شریعت مختصه نفس مطهره خود اراده کردند و از جمله خصوصیات
شریعت وی صلی الله علیه وسلم عدم جمع است در دولت خانه او و تنبیه است
بر مقتضای خصوصیت شریعت خاصه خود مر اهل بیت را و ارشاد بدانکه در این امر از
التزام موافقت طور خاصه وی صلی الله علیه وسلم تغافل نکنند و طمع از جمع بردارند و حساب
از خرج نگیرند والله اعلم افاده در تخصیص عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم ببشارت جنت
در مقام واحد و آن واحد چنین ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این کرام بدار السلام
در مقام واحد بحکم وجدان آنچه ظاهر شد اتصاف ایشان است بسه خصلت پسندیده
جمعاً در هر واحد ازین اکابر که در غیر ایشان وجدان آنها باین حیثیت باتفاق معدوم است
یکی شرافت نسبت دوم هجرة اولیه سیوم استقامت بر موافقت و متابعت و نصرت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابتدای اسلام تا وفات حضرت خیر الانام بلکه بعد وفات
نیز هر چند احاد این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیئة اجتماعیه در ذوات
کریمات عشره مطهره سبب تفضیل و تخصیص و بشارة ایشان شده است والله اعلم
تمت مرویات خواجه محمد امین فصل افاده وصیت این فقیر جنگ زدن است بکتاب و سنت
در اعتقاد و عمل و پیوسته بذکر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت
خواندن ندارد ترجمه ورقی از هر دو شنیدن در عقاید مذهب قدمای اهل سنت اختیار
کردن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد و از تفصیل و تفتیش آنچه
سلف تفتیش آن نکردند اعراض نمودن و بتشکیکات معقولیان خام التفات
نکردن و در فروع پیروی علماء محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن

فصل وصیت نامه خواجه محمد امین

و دایما تفریعات فقه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حیز قبول
آوردن والا کالای بد بر بیش خاوند دادن امت را هیچ وقت از غرض مجتهد است
بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست و سخن متقشفه فقها که تقلید عالمی را دست
آویز ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند نشنیدن و بدیشان التفات نکردن و قربت
خدا جستن بدوری ایشان وصیت دیگر حد امر معروف چنانچه بخاطر این حقیر ریخته است
که در فرایض و کبایر ذنوب و شعایر اسلام بعنف امر معروف و نهی منکر بتبلیغ آن حدیث
است و بس و عنف در آن مستحسن نیست وصیت دیگر آن است که دست در دست
مشایخ این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بغلو عام مغرور نباید بود و گرنه بکرامات
زیرا که اکثر علوم بسبب رسم است و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست و کرامات فروشان
این زمان همه الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را کرامات دانسته اند تفصیل
این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق اشراف خواطر است و انکشاف واقعات
آینده و اشراف و کشف را طریق بسیار است از آنجمله باب ضمیر از علوم نجوم و رمل نه
پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسویه بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه
کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از دقایق روز از اینجا
ذهن او منتقل میشود بطالع و همه بیوت و مواضع کواکب در خاطرش صورت می
بندد گویا صفحه تسویه البیوت مقابل او استاده است و هم چنین ماهر در فن رمل گاهی در دل
خود معین می کند که فلان انگشت را لحیان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
صورت می بندد که ازین اشکال کدام متولد میشود تا آنکه زایچه پیش او حاضر می شود
و از آنجمله باب کهانت با نواعها و آن فن بغایت متشعب است تارة باحضار جن و تارة

باید کرد و با کسانیکه در آن باب تساهل دارند صحبت نباید داشت
و دشمن ایشان باید بود و در سایر افراد خصوصا در آنچه سلف
با خلف اختلاف کرده باشند امر معروف و نهی منکر بتبلیغ حفظ

بغیر آن

بغیران وازانجمله باب طلسم که قوای کواکب را در صورتی بند می کنند وازان اسراف
حاصل می شود واعمال جوک که بعض ملاحظات جوکیه را خاصیتی تمام است در اسراف
وکشف من اراد تحقیق ذلک فلیرجع الی کتب هذه الفنون وهمت بستن برکاری
وبشکل مهیب برآمدن ودل برکسی داشتن وظایف را مسخر کردن همه از فنون نیرنج است
چند ملاحظه هستند که باین کار میرسانند صلاح وفجور وسعادت وشقاوت ومقبول
بودن یا مردود بودن در اینجا هیچ فرق پیدا نمی کند وهم چنین وجد وشوق وقلق وسرایة
این حالت در حاضران منشاء آن حدة قوة بهیمیه او قوی تر وجد او زیاده تر آری این اعمال
واین احوال بعضی صالحان هم می کنند به نیتی از نیات نیک وانیقدر انها را از کرامات
نمیکرداند کما لا یخفی وبسیاری از ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند
انرا عین کرامات میدانند چاره کار انکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری ومسلم وسنن
ابوداود وترمذی وکتب فقه حنفیه وشافعیه را بخواند وعمل بر ظاهر سنت پیش گیرد اگر حق
سبحانه در دل او شوقی صادق کرامت فرماید طلب ان راه غالب شود کتاب عوارف را
از اداب نماز وروزه واذکار ومعموری اوقات پیش گیرد ورسایل نقشبندیه را در
طریق پیدا کردن یاد داشت واین بزرگان این هردو باب را بدیهی روشن نوشته اند که احتیاج
بتلقین هیچ مرشد نماند چون کیفیت نور عبادت ونسبت یاد داشت حاصل شد بران
مواظبت نماید اگر درین فرصت عزیزی را یابد که صحبت او مفتاح جذب است وتاثیر
صحبت او در مردمان در می گیرد باوی صحبت دارد تا انکه حالت مطلوبه ملکه گردد بعد از ان
بگوشه بنشیند وبدان ملکه مشغول باشد درین زمانه هیچکس نیست الله ماشاء
الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه

Marfat.com

نظر

دیگر عاطل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزهای دیگر باید پوشید خدما صفا
دوع ما کدر نسبتهای صوفیه غنیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این شخص بر بسیاری
گران خواهد بود اما مرا کاری فرمودند بر حسب ان باید گفت و بر گفته زید و عمرو تفریح نمی باید
کرد و نصیحت دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منشان
گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استهلاک و انسلاخ و مراعاة معاش و اقامة طاعات
بدنیه که شرع بدان وارد شده برای انست که همه کس ان اصل را نمی تواند بجا آورد و ما لا
یدرک کله لا یترک کله و متکلمان گویند که غیر از انچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب
نیست و ما می گوییم مطلوب باعتبار صورة نوعیه انسان بجز شرع نیست و شارع بیان ان
اصل فرموده برای خاصه تفصیل این اجمال انکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده که جامع است
میان قوت ملکیه و بهیمیه و سعادت وی در تقویة ملکیه است و شقاوت وی در تقویت
بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال و اخلاق قبول کند و در جذر خود مرد آرد و بعد
موت انرا مستصحب سازد بمثال انکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب میسازد
و لهذا بتخمه و حمی و غیر ان مبتلا میگردد و بوجهی مخلوق شده می تواند لحوق بحظیرة القدس و تلقی الهام
زانجا کند و انچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت اگر نبشته ان ملایکه ملایمتی داشته باشد
و تلقی ضیق و وحشت اگر نبشته ایشان منافرتی کسب نموده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی
واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم رساند حضرت
حق سبحانه بمحض فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعین نموده
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغامبر است از ایشان بدیشان فرستاد تا نعمت تمام شود
و ربوبیتی که اول مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت

نوعیه

Marfat.com

نوعیه بلسان حال شرع را از مبدا فیاض دریوزه کرده و حکم ان لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سریان
صورت نوعیه در ایشان و خصوصیت افراد را در انجا دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر اینها
مطلوب اند باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض افراد در غایت تجرد مخلوق می شوند و خدا تعالی
اینها را برای ایشان دلالت میفرماید و ان حکم نوامیس نیست بلکه لسان حال این افراد از جهت
خصوصیه فردیه تقاضای ان کرده و کلام شارع هرگز بران معانی محمول نیست نه صریحا بجا و نه اشارة
آری قوی این مطالب را از کلام شارع فهمیده اند مثل انکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر
گذشت خود حمل نماید و انرا در عرف ایشان اعتبار گویند بالجمله افراط در مقدمات انسلاخ و استهلاک
و مشغول شدن هر کس و ناکس بان وای عضال است در ملت مصطفویه خدا رحم کناد کسی را که
سعی در اخمال انها کند گو بحسب بعضی استعداد اصلی داشته باشد هر چند این سخن بر بسیاری از فیوضه
زمان دشوار خواهد بود اما مرا کاری فرموده اند بر حسب ان می گویم مرا با زید و عمرو کار نیست و صیت
دیگر انکه در حق اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بجز مناقب
ایشان جاری نباید ساخت در این مسئله دو صنف خطا کرده اند قومی گمان می کنند که ایشان
باهم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته و این وهم صرف است زیرا که
عقل مستفیض نمی توان کرد قومی چون این چیزها بدیشان منسوب دیدند زبان بطعن و لعن گشادند
و در وادی هلاک افتادند بر این فقیر که اگرچه صاحب معصوم نبودند و از بعضی عوام ایشان ممکن
که چیزها بوجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل ان بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما تا ماموریم بکف لسان
از مساوی ایشان و ممنوع از جرح و طعن ایشان تعبداً برای مصلحتی و ان مصلحت ان است
که اگر فتح باب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم منقطع گردد
و در انقطاع روایت برهم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود

ذکر اعتقاد با صحابه
و بضمن آن ذکر مذهب شیعه
اثنا عشریه

Marfat.com

اکثر احادیث مستفیض باشند و تکلیف امت بحجتی قایم گردد و خرج بعضی دران نقل خلل نکند
این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند درباب شیعه
که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنوعی از کلام روحانی
اتفاق فرمودند که مذهب ایشان باطل است و بطلان مذهب ایشان از لفظ امام معلوم می شود چون
ازان حالت افاقت داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام باصطلاح ایشان معصوم مفترض
الطاعة منصوب الخلق است و وحی باطنی در حق امام تجویز می نمایند پس در حقیقت ختم نبوة منکر اند
گو بزبان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیا می گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بمزید تعظیم تخصیص
باید کرد قد جعل الله لکل شیء قدرا این فقیر را معلوم شده است که ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم اقطاب
نسبتی بودند از نسبتها و رواج تصوف مقارن انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع را
بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امری است باطنی بتکلیف
شرعی کار ندارد و نص و اشارة هر یکی بر متاخر باعتبار همان قطبیت است و رموز امامت که
می گفتند راجع بهمان است که بعضی خاص یاران خود را بران مطلع می ساختند پس از زمانی
قومی تعمق کردند و قول ایشان را بر مجملی دیگر فرود آوردند والله المستعان وصیت دیگر طریق تعلیم
علم چنانکه بتجربه محقق شد آنست که نخست رسایل مختصره صرف و نحو درس گویند سه سه نسخه
از هر یکی با چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد ازان کتابی از تاریخ یا حکمت عملی که بزبان عربی باشد
آموزند و دران میان بر طریق تبعه کتب لغت و بر آوردن مشکلی از جای آن مطلع سازند چون
قدرت بر زبان عربی یافت موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی بخوانند و هرگز آنرا معطل
نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیضها دارد و ما را استماع جمع آن مسلسل است

بعد ازان

Marfat.com

بعد ازان قرآن عظیم درس گویند بان صفت که صرف قرآن بخواند بغیر تفسیر و ترجمه گوید و بر آنچه
مشکل باشد در نحو یا در شان نزول متوقف شود و بحث نماید بعد فراغ از درس تفسیر
جلالین را بقدر درس بخواند درین طریق فیضهاست بعد ازان در یک وقت کتب حدیث
می خوانده باشد از صحیحین و غیر انها و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت دانشمندی
مثل شرح سلا و قطبی و غیر ان الی ما شاء الله و اگر میسر آید که مشکوة را یک روز بخواند
و روز دیگر طیبی بقدر آنچه روز اول خوانده است بخواند خیلی نافع است وصیت دیگر ما مردم غریبیم
که در دیار هندوستان آباء ما بغربت افتاده اند و غربیت نسبت و غربت لسان هر دو
فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیا و المرسلین و فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات نزدیک میگرداند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان
عادات و رسوم عرب اول که منشاء آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از دست ندهیم
و رسوم عجم و هود را در میان خود نگذاریم اخرج البغوی عن ابی عثمان النهدی قال انا انا کتاب عمر بن
الخطاب رضی الله عنه و بحق باذربیجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا
الخفاف والقوا السراویلات وعلیکم بلباس ابیکم اسماعیل واباکم والتنعم وزی العجم وعلیکم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخشوشبوا واخلولقوا واعطوا الرکب وانزوا نزوا
وازموا الاغراض وفی روایة وانزوا علی ظهور الخیل نزوا یعنی چون عرب برای جهاد باطراف عجم
منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه پرسیدند که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک
نمایند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید
موزها را و بگذارید شروالها را و لازم گیرند لباس پدر خود اسماعیل را و خود را دور دارید از تنعم
و هیئة لازم گیرند نشستن در آفتاب هر آئینه آفتاب حمام عرب است و برسم قوم و درشت

شرح ۸

معد بشبه عجم و

لباس باشند و سخت گذران باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را یعنی بگیرید
و رام سازید و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید بنشانها یکی از عادات شنیعه
هنود آن است که چون شوهر زنی بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
نبود نه قبل آنحضرت و نه در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدای تعالی
رحمت کناد بر آنکس که این عادت شنیعه را متلاشی سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
این عادت را قبیح باید دانست و بدل دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است
دیگر از عادات شنیعه ما مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که شرف ما در دین و دنیا بآنحضرت منتهی میشود مهر اهل بیت خود که بهترین مردم اند و دوازده
اوقیه و نشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است
در افراح و رسوم بسیار در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شادیها مقرر فرموده اند
دو شادی است ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر آن را باید گذاشت یا اهتمام
در التزام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است در ماتمها و سیم و چهلم
و شش ماهی و فاتحه سالیه و این را در عرب اول وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیه
وارثان میت تا سه روز و اطعام ایشان یک شبانروز رسمی نباشد بعد سه روز نساء
قبیله جمع نشوند و طیب در ثیاب مدنسا میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد انقضا
عدة قطع احداد نمایند سعید از ما کسی است که بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب
مناسبت پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه
و علم شعر و معقول و آنچه ضرور به پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ماجریات ملوک و مشاجرات

و هر چه

اصحاب

Marfat.com

اصحاب همه ضلالت در ضلالت است واگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بان گردد
این قدر خود ضرور است که این علم را دنیا دانند و از ان متنفر باشند و استغفار و ندامت
کنند و ما را لابد است که بحرمین محترمین رویم و روی خود در ابر ان استانها مالیم سعادت
ما این است و شقاوت در اعراض ازین وصیت در حدیث آمده است که من ادرک
منکم عیسی بن مریم فلیقرءه منی السلام این فقیر از روی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح الله را
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم اگر من انرا نه دریافتم هر کسی را که از اولاد یا اتباع
این فقیر زمان بهجت نشان آنحضرت دریابد حرص تمام کند در تمام تبلیغ سلام ما کتبه آخره
از کتاب محمدیه ما باشیم والسلام علی من اتبع الهدی فصل فی تمییز الملتین افاده در حدیث
متواتر آمده است خیرون القرون قرنی ثم الذین یلونهم الحدیث و سر در تفصیل صحابه بر
هر که بعد از ایشان آمد آنست که ایشان واسطه اند در میان پیغامبر و این جماعه متاخره
از جهت غلبه اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
که امر ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع آنست بر خشت تحتانی
و واسطه استقامت اوست تا آنکه کار باساس رسد هم چنین هر قرن متاخر مستمد و
پذیر قرن متقدم است در شراج اسلام و علوم و هدایت و شرح تا آنکه امر مقتضی گردد
بصاحب شرع که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده نمی بینی که امروز کافری
چون می خواهد مسلمان شود چه قدر حرکات عنیفه می بایدش کرد که از میان اهل کفر و رسم
کفر بر آمده اوایل اسلام یاد گیرد و بآن متخلق و متحقق گردد خدای تعالی رحمت تامه نازل کرد
انا دیرا با و اجداد و اساتذه و مشایخ ما که در حجر تربیت خود ما را پرورش دادند اول
کلمه که بما رسانیدند کلمه اسلام بود و اول رسمی که بما نمودند رسم اسلام بود آن مونته

Marfat.com

دشوار از سر ما بر داشتند رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و رحمت دیگر او قی واتم از ان نصیب
اصول ایشان کرداناد که ایشان را هم چنین در حجر خود تربیت کرده از مونت خلاص کرداند
و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات تامه و تحیات کامله تحفه جناب عالی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کردد و بعد هر مسلمانی که باین ملت حقه بهره مند کردند علماً و عملاً این چنین باید دانست
و این چنین منت را بر جان خود باید نهاد تا بر آبا و ظاهری و باطنی کرده باشم و از عقوق ایشان
دور شویم والحمد لله رب العالمین افاده خذ او اجوامع الکلم عنی خذ و اجوامع العلم عنی انکشاف
سر توحید رکنی عظیم است از ارکان ولایت خاصه اما چون از حد تجاوز کردد قوة بهیمیه
با او یار شد و او عضال کشت که بمذهب دهر کشد و احکام رب و مربوب را بهم
امیخت و قاعده حقایق الاشیا ثابته را بر انداخت افاده او کسه ارواح کمل و معرفت
تصرف ایشان در خواطر بنی آدم علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت
بهیمیه با او یار شد سم قاتل آمد باشتراک در عبادة و استقامت مقتضی شد افاده نوع
و القا شبهات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد نوعی
از وسواس شد جنونی کشت که او را بنام ورع می خواند و باین غلط مغرور می شود افاده
چون علمی از مبدا فیاض فرو ریزد لابد است از انجا از استعداد تام این نفس زیرا که
التجلی لا یکون الا بحسب استعداد المتجلی له و چون استعداد تام بود ممکن که این علم منحوت خیال
باشد التماس افتاد و اشتباه بهم رسید فکیف انقضاء فی ذلک قضا در این اشتباه
آنست که شخصی باشد که او را تمکین تمام افریده اند علوم متضاده او را مشوش نمی کند
مزاج او مسطری است برای تمیز هر مشتبهی که در عالم پیش آمد این علم را برای او عرض
باید کرد و وی صورت حال را سنجد و هر جوهر شفاف خود مقابل سازد و از انجا

ابائے

و علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرده قوت بهیمیه با او یار شد سم قاتل آمد افاده

شرری

شرری برآید و این شرر تصحیح احد المحتملین نماید لا علاج له الا ذلک افاده و در قواعد طب
ثابت شده است که انتشار سودا در بدن آدمی حالتی از تعطیل حواس بهم میرساند
پس وی در خواب است حال آنکه در یقظه است و تنهاست حال آنکه در مجلس نشسته
است بر مثل این شخص حوادث مستقبله و خبایای ضمیر منکشف میگردد و وی از آن
اخبار می کند و او را در عرف مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جریده
اولیاء الله ذکر نیست اگرچه عوام از وی خوارق بینند و اعتقاد عظیم بهم رسانند گاهی
اسباب سماویه اجماع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمثالی از آن
منقش گردد و از آن تمثال منعکس گردد اضواء در نفوس اهل صفا از افراد انسان
اگر این انعکاس بر قلب افتاد بصورت عزم و هیئه برآید و اگر بر عقل افتاد در صورت
مکاشفه و واقعه گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بهر تقدیر این نکته را با یاران بگوید
و ایشان در مکامات وی نویسند و حمل کنند بر تاثیر همت و ارباب خرق نظام
اسباب شمارند و بحقیقت اینجا هیچ نبود الا قبول انعکاس اضواء آن ممثل در عالم ملکوت
بمنزله رویا و این اشتباه بسیاران از مقامات نویسان افتاده است افاده و گاهی طبیعت
کلیه که بمنزله فرس قطوف گام تنگ میزند و دبه اصلا گرادنمی گردد و در تنزیل حادثه از
حوادث ممثله در ملوک همت بسته است و از علت تامه ظهور او در عالم شهادت
جزوی از هزار جزو بشرط خود متحقق نشده است پس واجب می گردد بر طبیعت کلیه
اقامت این جزو پس داعیه همت بستن یا کاری کردن در قلب شخصی از مستعدین ایجاد
میفرماید لیقضی الله امرا کان مفعولا در صورت هیجان داعیه این شخص سکران صفت واعدها
می کند می گوید که این کار من کردم و اهل دل از وی اغماض نظر می کنند و تصریح انکار پیش نمی آید

نسخه مقامات

زیرا که این شخص الفاحقی می کند این شخص بمقامات لولیان می رسد و یکی را بصد می گیرند و هذا احد
اغلاطهم و بحقیقت اینجا جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام شده است و در صورت
اولی یک جزو هم نبود افاده احوال نفسانیه مثل وجد و زهد و قناعت همه ترکیب دو اصل پیدا شوند
مزاج طبیعت که مقتضی هیات نفسانیه شده و جمع همت بر طالب پس همان مزاج مقتضی تغیر
طبیعت است اگر مرد سالک نمی بود در عشق نشاء و رغبت بمطعومات و مثل ان صرف میشد
و اگر سلوک پیش گرفت ان همه برای خدا و در راه خدا مصروف می شود و لهذا نفرت
از خلق هیچ سالکی را هر مقام نمی شود تا انکه خلط شود ابر مزاج او مسلط شود و وجد بهم نمیرسد تا انکه
بخار منی بدماغ نزند باز اهل این احوال بر دو قسم اند قسمی انانکه غالب بر لسان احکام مزاج است
و تهذیب نفس ناطقه باین احوال برای ضرورت حکم تطابق نشات است و قسمی انانکه
غالب بر ایشان هیات نفس ناطقه است و تغیر مزاج بان وجه بحکم ضرورت مطابق نشات
است و تمیز در میان دو قسم یکی از غوامض علوم است که غیر اهل تمکین را میسر نمیشود افاده
دعاهای بنی ادم بحظیرة القدس مرتفع میشود و چندین بار هضم خورده و خلع و لبس صور نموده
شعاع تجلی اعظم می پیوندد و نیز ملایکه علویه که انتشار شان بجهت تکمیل نوع انسان است
ان دعاها را بسمع قبول می شنوند و استماع ایشان قرع باب جود می نماید از ترکیب این
دو اصل تاثیر پیدا میکند و در ارض فرود می آید بالهام و احاله و تقریب تصرف می رود تا انکه ان
دعاها متحقق شود اگر نظام اسباب را ملاحظه کنیم منخرم نشده و اگر نظام ارتفاع ادعیه باین دو چیز
و نزول این بارض ملاحظه نکنیم این نیز منخرم نشده حالا ان حوادث که عقب دعا مخلوق شده
دو قسم شوند قسمی انست که در حظیرة القدس بصورت استجابت دعا متمثل نیست در انجا
رعایت احکام نشاه غالب تر است و قسمی انست که در ملکوت انعقاد و شعاع ان

بر طلب

استجابت

ان بیش از انست

ان پیش از انست که در خارج دیده و شنوده می شود و رعایت احکام اسباب استجابت در ان
قسم غالب تر است اگرچه صورت حادثه بحسب عرف ناس غرابتی ندارد و یقال فی مثل ذلک
هذا یقال له عند الله عظیم و هذا لا یزن عند الله جناح بعوض افاده هر خرق عادتی و هر واقعه عجیبه که از انبیا صلوات
الله و سلامه علیهم بظهور میرسد در نظر عارف منوط است بلطیفه از لطایف نفس او یا بقوتی از قوی قلبیه
که در وجود او تعبیه نهاده اند یا بتایید ملأ اعلی که بمنزله آب شار متصل بسوی او می ریزد یا اقتضای
خصوصیت وقت و چون باین اسباب نظر کرده می شود خوارق عادات عادات می شوند مثلا
در قوی محسوسه سنگی که رستم بر میدارد و کمانی که رستم می کشد دیگری از احاد ناس نمی تواند برداشت
و نمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پهلوانی و باین شجاعت و باین ورزش زور آزمائی
که کار رستم کند هم چنین افعال نفسانیه مثل فراست و فطانت و شجاعت و غیر آن یکی از هزاران بعد
قرون متطاوله در قرانات مسعوده که مثل ان نهایت غرامه دست پیدا می شود که دیگر از اقل افعال
و اذل احوال وی باز مانند و حضرت صدیق باین معنی اشاره نموده جائی که در جناب آنحضرت
التماس نمود که سل الله ان یطعمهم فان الله تعالی عودک الاجابة در لفظ عودک اشارتی لطیف است
باین مضمون چون این مسئله محرر شد اشکالی بهم رسید که خرق عادت در حقیقت عادت است
و معجزه در حقیقت معجزه ضعفا که بان قوة نفسانیه نرسیده اند که پیغامبر بان رسیده است پس مثبت
بنده چگونه باشد در حل این اشکال گوئیم در اصل وجوب انقیاد مرسل الیهم مرسلین را امری جبلی
است چنانکه واجب شد بر بهیمه که علف خورد و واجب شد بر سبع که گوشت تناول کند
و واجب شد بر طفل که شیر از پستان مادر بمکد همچنان واجب شد که پیغامبر ارشاد کند و واجب شد
که مرسل الیهم منقاد او شوند این همه گلهاست که اصل صورت نوعیه انها را کل کرده است
لیکن لطف الهی انست که در مخاطبه افراد بنی ادم تنزل فرماید از نسبت بخواص صورت نوعیه

Marfat.com

ولازمی را از لوازم عرف وعادات که در مخاطبات بنی ادم شایع شده واز مسلمات گشته
بگیرد واقامت کند انرا مقام اقتضا خواص نوع چنانکه طاعات حق الله انه باعتبار اصل حجر بهت
ودر مخاطبه انرا متوسط ساختند بانعام خدای تعالی هم چنین منوط ساخت اثبات نبوت انبیا را
بظهور معجزات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان وبر ملحوق نفوس ایشان بملا اعلی واین ملحوق
خاصه انبیاست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در مدارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شخصی را وزیر خود سازد علامت ظاهر وزارت انست که برای او عادة مستمره
خود را خرق کند که این دلالت حامی است بر صدق دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوف
درهم امیخت ویکی بجای دیگری نشست یقضی الله امرا کان مفعولا چنانکه این نسبت از افراد انسانی
که مقتضی وجوب انقیاد اوست باللحیان که از طرف پادشاهان باغنا ما روند وهم چنین در هر مسله
مسله از شریعت سری را بشجی مفرط ساخته اند وشرط صحبت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس ولحوق بملا اعلی علما وعملا ومرضی بودن عند الله واستفاضه
علوم حقه خصوصا متعلقه باحکام وجریان کلام نفسی بمنزله جریان جوی بسوی نفس این پیغامبر لهذا
سحر وطلسم از حد خوارق برآمدند واحوال قدسیه در حد معجزات داخل ماندند هر چند عارف می شناسد
که چون انحضرت صلی الله علیه وسلم در فتح مکه مصاریع کعبه را گرفته ایستادند وجماعه از ضیا دیدند
قریش که درباب ایذای انحضرت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ داشتند وسینها ایشان
بعداوت پر بود دیدند که همه جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویند گفتند می گوییم که انت
اخ کریم فرمودند شاید اراده می کنند قصه یوسف را گفتند اری فرمودند من هم می گویم
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم این کلمه گفتن همان بود وغل وحسد از دلها رفت همان
غرض تحفه حادثه پیدا شد ارباب لطف وصفا که خرق عادت باشد بلاشک واصل

ایں خرق

ملحوق

این خرق عادت قوة زهره بود که از میان نفس نفیس آنحضرت جوش زد و قوی زهره را که در نفوس
ایشان کافر بودند در هیجان آورد و هر دو باهم طرفه تعالج نمودند و طرفه انجذابی و روحی و راحتی و بهجتی و سروری
بظهور رسید و هم چنین وهب بن عمر بقصد کشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت او را
بر بعضی امور معینه مطلع ساختند در ضمن این مطلع ساختن طرفه قوة زهره از نفس حضرت بر آمد
و هر نفس وهب شرر صفت رسید و رعونت را بکلی بسوخت و هم چنین قصه ثمامه بر زبانی
و قصه هند زوجه ابی سفیان اینها همه قوة زهره است که از نفس صاحب دولتی بر آمد و بنفوس
دیگران میرسد و قوی کامنه ایشان را در هیجان می آرد و طلسمی طرفه نمود می رسد همچنین در بدر قوة
میریخته ممزوجه بدو چندان از قوة شمسیه از نفس نفیس آنحضرت جوش زد و هم چنین در فتح مکه
میریخته سه چندان یا چار چندان از قوة شمسیه ممزوج شده از نفس نفیس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر جوشید و غایب را مسخر خود گردانید و رعب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مسیره
یک ماه منتشر گردانید و هم چنین روز حجة الوداع قوة مشتری با قوة شمسیه و قوة قمر و قوة زهره
و قوة زحل و عطارد در هم امیخت من کل واحد منها جزو واحد تا آنکه هر سه یک چیز شد در عالم تحفه
تسخیری و تالیفی و فرمانی و تشریفی منتشر گردانید جاهل نگوید که این معجزه ها نیستند وقتی معجزه
باشند که شخصی که مثل این طالع داشته باشد از وی مثل این کارها نیاید و لیس ذالک ابد
افاده شخصی از مستحلان مزامیر بمن گفت که تو از اصوات مزامیر لذت می یابی یا نه و غرض
او مفهوم میشد یعنی اگر بر حسن آن نغمات میداشتی بر سماع آن این همه انکار نمی کردی
و احتراز از وی نمی توانستی گفتم سلسله سخن را جنبانیدی حالا حواس خود را جمع کن و بفهم اگر
می توانی فهمیداری حسن آن دارم و بیشتر از بسیاری لذت آن می یابم اگر چند روز بر آن
مداومت نمایم می ترسم که در آن لذت فرو روم و از جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع از آن دو چیز است

افاده در رد مزامیر

Marfat.com

شرعی وطبعی اما مانع شرعی انست که هرچند در حد ذات خود واطلاق کریم مطلق بکرم بی علت
خود قمیص تشرع مرا پوشانید ولذت من دران نهاد که موافق شرع باشد واز مخالف شرع
الفتی وتفرقی مراد اذ آن الفت ونفرت نمی گذارد که بمثل این چیزها مشغول شوم اما مانع طبعی انست
که شرافت نفس من تجویز نمی کند که در مجالس مبتدعه نشینم یا از امارد وزنان غیر محترمه شنوم
یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح ارم شرافت نفس که عبارت از اعراض نفس است
بحکم اصل جبلت از اوضاع خسیسه مانع من است از مثل این حرکتها واگر دراکه درست داری
نکته دیگر دقیق تر ازان نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جانمن که خلاصه جانمن است
نیز شرافت دارد وشرافت او انست که بالطبع مانع می شود از انکه منطبع شود در جان جانمن
در اصل فطرة برای ان افریده شده است که در وی نقش تجلی اعظم منطبع گردد مثل انطباع
نقوش خاتم در موم وهرچه غیر تجلی اعظم است از انطباع نقوش او جان جانمن ابا می کند
وانفتی ونفرتی دارد واین سری است که میراث یافته ایم انرا از سید البشر وشفیع یوم المحشر
علیه الصلوات والتسلیمات قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی اتخذنی خلیلا وما ینبغی
لمن اتخذه الله تعالی خلیلا ان یتخذ غیر الله خلیلا او کما قال افاده بعضی صفات محموده با صفات
غیر محموده مشتبه می شود وبر نادانان مشکل میگردد چنانکه در بعضی مواد جبن با حلم وحلم با جبن
مشتبه میگردد ولهذا موضع مذکریه مبسوطا غیر هذا الموضع هم چنین در نظر بسیاری از نادانان
تشویش با علو همت مختلط وملتبس میگردد علو همت صفت نفس زکیه است که مثل میل
عنصر بحیز خود میل می کند بعضی ان مناصب شریفه که در اصل جبلت او نهاده اند لیکن
وقت ان نیامده است که بالفعل دران نفس متحقق گردد پس نفس بان میل می کند
بالطبع ودر طلب ان می افتد وجنود قوی عقلیه وعملیه خود را بر تحصیل ان می گمارد ولا محاله

نقوش تجلی اعظم منطبع جان جانمن

Marfat.com

اخر کار بان مطلب فایز گردد و تشویش عبارت ازان است که ادمی در اصل فطرت مأوف بود
بخاری از ظلمت نفس وی که شبیه بخار سودا می باشد بقوی عقلیه وی متصاعد میگردد و جزم
و حزم او را مشوش میسازد و عقل را جر تره میگرداند درین حالت هر مقصدی که در نظر او آمد از قبیل
عادات با مناصب دنیه و استحسان موهبش او محقق شد از فقد او متالم میگردد لیکن
نه قوی او انرا تقاضا می کند و نه در اصل جبلت ان در نفس او ودیعت نهاده اند و نه اعمال
قوی عقلیه و عملیه در تحصیل ان بمطالب از وی بظهور میرسد پس فرق در تشویش و علو همت
از جناب متعدده پیدا می شود در علو همت استعداد مناسب اوست بمطلب و اجمال
ان مطلب در نفس وی ودیعت نهاده اند و تفصیل او منوط بکسبی گذاشته اند و اعمال قوی بر حسب
ان متحقق میگردد و در اخر امر بان مطلب فایز میگردد و در تشویش استعداد مناسب نیست
و نه در طلب او سعی می کند و نه در استعداد و اجمال ودیعت نهاده اند و نه اخر کار بان فایز
خواهد شد و اگر مطلبی دیگر بر نیه پیش او حاضر شود طلب ان نیز کند مثل امعه مرد هر جائی است
چنانکه در عرف و عادة فقیر این فقیر که نه عقل معاش دارد و نه شجاعت و نه کفایت
اگر طلب سلطنت در دماغ او اشیانه سازد ارباب جنون شمارند و اگر شاهزاده با عقل
و شجاعت و تالیف و تودد و سعی در تحصیل سلطنت کند انرا از علو همت شمارند چون این
مقدمه منقح شد باید دانست که مرضی الهی در حق هر کسی آنست که از امور دینیه و دنیاویه
انرا طلب کند که قوی او بان مناسبت دارد و در فکر و تشویش افتادن مرضی الهی آنست
استقامت نفس می باید طلبید و ان در هر صنفی از اصناف نفس موجود است قال النبی
صلی الله علیه وسلم استقیموا ولن تحصوا اکثر افراد بنی آدم مستعد آنند که قوة بهیمیه و سبعیه خود را
مقید بشرع کنند و بانوار طهارت و عبادت و مناجات متنور شوند نه انکه بمقامات توحید

Marfat.com

وفنا کبت برسند ایشان را بجز این مطلب مقدور سعی کردن و تشویش نایافت متالم
شدن مانع کار و بار ایشان است و اگر سالک خود تعین استعداد خود نتواند می باید که
پیش متمکن رود و استفسار آن کند ذلک تقدیر العزیز الحکیم قسم ثالث در ذکر احوال و اقوال
بزرگانی که بحضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند در این قسم اولا بذکر شیخین جلیلین که خال
کبیر و صغیر حضرت ایشانند شروع رفته اگرچه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر توفیق
الهی رفیق شود در ذکر ماثر هر دو جناب مع ذکر بعض اصحاب رساله مستقله ترتیب دهد اما درین
رساله هم که متنی است بر ذکر بزرگان این خاندان عالیشان که این بنده بشرف ادراک
سعادت خدمت شان مشرف گشته بذکر پاره از حالات کرامت آیات و کلمات
معرفت سمات ذخیره اندوز سعادت دو جهانی گشت تا اگر ثانیاً الحال بتائید الهی بامضای
آن عزیمت موفق گردد مصداق هو المسک ما کررته یتضوع خواهد بود و الا بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک کله بالکلیه از آن دولت محروم نماند و چون این قسم موضوع برای ذکر بزرگانی
است که بحضرت ایشان نسبتی و قربتی دارند قاعده الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر
احوال کرامت اشتمال هر دو برادر آنجناب تقدیم یابد لیکن امتثالا لامر ولی الامر خالی از حکمتی
و سری نیست ذکر شیخین مقدم کرده شد ذکر پاره احوال کرامت اشتمال و اقوال ذی المقامات الباهرة
والکمالات الظاهرة صاحب استقامات العظیمة والریاضات الکثیرة والمعارف الجلیلة
الراسخ فی الشریعة والطریقة والحقیقة الجامع للعلوم الظاهرة والباطنة ذی العزمات
الصادقة والهمم النافذة العارف بالله حضرت شیخ عبید الله ادام الله ظلال ارشادهم
که خال کبیر حضرت ایشانند و قبله گاهی بنده کاتب حروف افاده این فقره از ثقات
سماع می دارد که قبل از آنکه خدمت ایشان متولد شوند والد ماجد ایشان قبله ارباب

التعلیم قسم ثالث

اسرار ما لا

المنا

معرفت

Marfat.com

موفت و شهود کعبه اصحاب ذوق و وجود مظهر کامل اللہ الصمد حضرت شیخ محمد قدس اللہ
سرہ العزیز حق سبحانہ را بچہ صوری در میشره دیدند کہ طفلی را انگشت گرفتہ آوردہ
می فرماید می خواہی کہ ترا این فرزند دہم ایشان عرض داشتند کہ خداوندا بندہ بہ
ہر جا کہ ارادہ نمائی ایجاد نمائی پس بعد ازین مبشره منقوبت خدمت ایشان متولد
شدند و در کنف حمایت والد بزرگوار تربیت یافتند افادہ خویش از خادمان حضرت
جدی قدس اللہ سرہ نقل میکرد کہ در ابتداء تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقید
نمیداشتند روزی بانجناب حضرت مرشدی قدس سرہ شکایت عدم تقید ایشان
کردم فرمودند کہ فلانی ترا چہ غم است کہ این فرزند آخر خواہد شد آنچہ خواہد شد پس
نفس مبارک آنحضرت ہلهور فرمود کہ خدمت ایشان خود بزبان شریف نقل فرمودند
کہ تا کہ در تحصیل علم بشرح ملا رسیدہ بودم از عربیہ و ترکیب عبارت مرا ہیچ خبر نبود لیکن
چون بحضور حضرت قبلہ گاہی سبق می خواندم لاجار بمقدار سبق ضبط کردہ می بردم اما از
اعراب و علیش ہیچ ہیتی نبود تا ہم چنان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند دانستند
مرا بران خطا مطلع ساختہ بجواب دلالت نمودند و بر وجہ ان از جہت ترکیب
اطلاع بخشیدند پس چون انروز سبق را پیش حضرت قبلہ گاہی بردم و عبارتی صحیح
بر خواندم از راہ امتحان پرسیدند کہ این عبارت را باین وجہ چرا خواندی وجہ انرا چون بجناب
ایشان عرض داشتم از نہایت فرح با ہتزاز آمدند پس ہمان وقت ان فتح مطالعہ ما نمود
کہ از انروز فہم ما کشادہ شد و بمطالعہ طبیعت رغبت نمود کہ شب اوقات تمام شب
مطالعہ میکردم و جمیع طلبہ علم کہ در قرائۃ شریک ما بل غالب از من بودند ہمہ را در پس گفتم
و جمیع کتب متداولہ تحصیل نمودند افادہ خدمت ایشان بعد تحصیل علوم باشغال

Marfat.com

طریق مشغول شدند و اربعینات کشیدند و ریاضات شاقه پیش گرفتند پس بانوار
طریقت و اسرار حقیقت فایز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب تصرف
و اہل حل و عقد گردیدند و کارخانه درس و تدریس بایشان تعلق گرفت و بعد از رحلت
والد ماجد صاحب سجاده شده بر مسند ارشاد نشستند و جمیع اصحاب کار کرده
والد بایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفاده ظاهری و باطنی نمودند و تعظیم
و توقیر خادمانه بجا می آوردند و خدمت ایشان در رضا جوئی فقرا و طلبا دقیقه فرو نگذاشتند
و بر افاده علوم و افاضه اسرار کمر بستند و در استقامت قدمی راسخ و مرتبه رفیع یافتند
و بعد احکام و تسویه جمیع امور علی الوجه القویم باز کمر استرشاد بسته باستانه فیض آشیانه
مرشد مرشد شیخ بزرگ امام الطریقه قطب الحقیقت حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله
سره العزیز در دہلی رسیده شیخی را یکسو نهاده تجدید بیعت نموده راه طلب از سر گرفتند
و تا یکسال در خدمت آن آستان کرامت آشیان فیوض اندوختند تا آنکه بحکم شعر کان
الله بود در ما مضی تا که کان الله له آمد جزا حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
ارشاد بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ہدانا الصراط المستقیم و وفقنا العروج الی معارج المنہج القویم
والصلوة علی رسوله محمد صاحب الخلق العظیم و آله و اصحابه الهداة اولی النعیم المقیم اما بعد فیقول
العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله الرب المعین عبد الرحیم بن وجیه الحق والدین
غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما والله لما تفتت المشیخ عبد الله بن مخزن الحقایق والمعارف
الشیخ محمد قدس سره اشغال الطریقة القادریة والچشتیة والنقشبندیة والمداریة زاد الله
لاہلہم شرفا و عزا و رایت فیه آثار الغناء والبقاء و انوارها و اسرارها فاجزته الارشاد

الطالبین

Marfat.com

الطالبین والسالکین الی اللہ والبستہ خرقہ الشیخ قدس اللہ اسرارہم کما اجازنی
والبنی مشایخ الطرق المذکورۃ من صحبہ وکانا صحبنی ویدی کید ی فمن بایعنی کانما بایعنی وایضا
اجزتہ المدرس التفسیر والحدیث اللہم ارزقنی ایای وایاہ الاستقامۃ الی سجادہ ایشیخ
واجعل الاخرۃ خیرا من الاولی بوتک وبجرمتہ بنبیک والہ واصحابہ اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین قال اللہ تعالی قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ ویغفر لکم ذنوبکم واللہ
دفقہ لا تحب وترضی وتردیک ہر خاص بدستخط مبارک نوشتند کہ اللہم ارزقہ الاستقامۃ
واجلہ صاحب الکرامت افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ بعضے اولیا صاحب دولت
جائی می باشند یعنی ہمت دیرا جالب منافع وواقع مضاربہ نسبت اہل ان دیار ساختہ
این معنے را در عالم مثال مشبح ومتمثل میسازند ووا سطہ افاضہ برکات دران دیاری
گردانند وناصیہ مردمان ان نواحی را بدست تسخیر وی سپارند وناصح دیرا مقبول ومکاشف
دیرا مخذول میفرمایند واین معنے بی شبہ وشک فدای تعالی بحال کبیر من سلم اللہ تعالی
عنایت فرمودہ تا کہ ہمہ اغنیا وغربا وامیر وفقیر میان دو اب معتقد ایشانند ودر انجاح
مطالب خود بتوجہ دعا وتعویذ خدمت ایشان رجوع می دارند ولتقدم فیض توام شان
استفادہ برکات می نمایند وکتابیس عقدہای خویش والبتہ کلبد توجہات وہمت
ایشان می یابند وخدمت ایشان نیز بہمت مصالح دیگران کلفت خود اختیار
میفرمایند ودر انجاح مطالب متعلقان ورفاہ حال غریبان بی اختیار زر وسیم بذل می
نمایند ودر راحت دینی ودنیوی جمیع مخلصان قلبا وقالبا سعی میفرمایند جود وسخا
خود حبا ایشان است مال ومتاع دنیا را در چشم ایشان قدری ومنزلتی نیست
بارہا فرمودند کہ کاہی سیم وزر را در منام بصورت نجاست می بینم کہ گویا نجاست

ولی عالم دیگر صاحب تصرف ہم بود

کرامت او بود فقط

Marfat.com

من یا دست من نجاست آلوده شده و از غایت نفرت موی بر اندام می خیزد و دران ساعت
معلوم میشود که روزی فتوح خواهد شد و هم چنان وقوع می یابد پس واضح شد که این متاع در حقیقت
جز نجاست نیست و خدمت ایشان را حق سبحانه لباس جبروت کرامت فرموده که از مهابت
و عظمت کسی را در مواجهه شریف ایشان سوای تعظیم و اجلال دیگر مجال نیست و هر کس بی محابا
بحضور ایشان سخن نمی گوید و حرفی نمی زند افاده حضرت ایشان فرمودند که همت شان بهر چیزی
که بسته میگردد مراد از وی تخلف نمی کند فی الواقع که تصرفات آفاقی بسی از خدمت ایشان
ظهور یافتند و بطرف امری که خاطر می گمارند هر چند در نظر مردم صعب الحصول نماید حسب المراد صورت
وقوع گیرد اگر دران کار بعملی از اعمال مثل ختم خواجها وغیره توجه نمایند کم باشد که تخلف کند چنانچه
یکبار شخصی از متجران نواحی بارهه بدختر امیری بعد وفات او بدون رضای قبایل و عشایر وی تزوج
کرد و همه متاعش از نقد و جنس که دران خانه یافت بزبردستی به برد و بی حرمتی و بی ناموسی
وی از حد زیاده کرد پس دران باب کسان آن صبیه بخدمت ایشان التجا آوردند و دلسوختگی
خود اظهار نمودند چنانکه بحال شان دل کرامت منزل ایشان بسوخت و چون تعدی آن متغلب
شرعا پس ایشان ثابت شد خاطر را بان طرف گماشتند و بعد چندی او شان را تسلی دادند
که خاطر جمع دارید انشاء الله تعالی انتقام خواهد شد پس بسیاری بر نیامد که فیمابین آن متجر و برادران
وی و خصومتی افتاد تا آنکه کار بتقابل و محاربه کشید و وی دران میان کشته شد و شده شده
چنان اتفاق افتاد که والیان صبیه آنرا از خانه وی مع همه اسباب خانگی بوضعی که آورده بود بردند
بنهجی که ازان تشفی خاطر شان حاصل گردید افاده بارها فرموده شد و تجربه رسیده که هر خلاف
مرضی حضرت ایشان راه سپرد البته مخذول شد و کار او زیر و زبر گشت چنانچه شخصی را که از
اصحاب والد ماجد ایشان بود با بعضی شرکا خود منازعت اتفاق افتاد دران باب طرفین خدمت

ایشان

Marfat.com

ایشان را حکم مقرر نمودند وان مخلص ایشان بسباحت تمام ایشان را بکنار خود برد و انفصال ان
قضیه استدعا نمود خدمت ایشان فرمودند که فلانی ما ترا دوست میداریم خیر خواهی تو دران می بینیم
که این معامله را از دستِ دیگری فیصل نمائی وی عرض کرد که این چیه معنی دارد فرمودند که سبب انست
که از مزاج شما همین ادراک می نمایم که انچه ما فیصل خواهیم کرد بدان راضی نخواهید شد و این معنی موجب
گزند شماست ما نمی خواهیم که ازین جهت شما ایذا رسد وی التماس نمود که اگر خادمان حضور تمام خانه
را بخشند ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز تکرر همان حرف فرمودند و از طرف وی
همان جواب شنیدند اخرها فرمودند که اختیار شما است ما اطلاع دادیم باقی شما دانید پس بعد
الیاس والتی انچه از روی مصلحت شرعیه مستحسن دانستند دران باب حکم فرمودند همه اعیان بارها که دران
مجلس حاضر بودند وطرفین بدان امر راضی شدند پس ان مجلس منفصل گشت بعد اتربار ان مخلص
دران باب گفت و شنود نموده مزاج دیرامنحرف ساختند چون خدمت ایشان ان معنی را ادراک
نمودند فرمودند که انچه ما از سابق اندیشه آن می داشتم وی گفتم همان امر بظهور آمد ماشاالله کان پیش
مدتی برنیامد که ان مصالحه برهم خورد و فیما بین مقاتله افتاد و دران میان ان عزیز مع پسر خود در قفا
خویش کشته شد و هم چنین یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف رضی مبارک ایشان براه ناصواب
رفت ازوی بسیار تنفیض خاطر شدند پس چندی برنیامد که کاروی نهایت برهم شد تبقریبی
زخمی گشت چنانچه مرده وار دیرا برداشتند و بعد افاقت او را اسیر کردند و مدتی مسلسل و مغلول
داشتند بعد ازان وی توبه و انابت نمود پس بحال او شفقت فرمودند و توجهی کماشتند باز
کاروی رونق نگرفت بعد ازان او را بتجری طالبی ناحق رسید کرده بکان کشت ازین جهت نقابت
گوفت بدل مبارک ایشان رسید پس ازین ماجرا بیان برنیامد که ان ظالم بوجهی هلاک شد که ازیکان
مردمان بس بعید بود و این معنی مورث تنبیه بسیکان گردید و باید دانست که خدمت ایشان را

Marfat.com

چون نسبت بکبیر انقباض خاطر روی آورد عادت شریف ان نیست که در حق وی بد دعائی و تنفس
رائی نمایند بلکه از ذکر وی سکوت می فرمایند و از مذکور او در حضور منع می نمایند لیکن همین دل برگرفتن
شان از وی موجب وبال او می شود اما حضرت ایشان بارها فرمودند که ایشان نهایت رشید
الرای هستند فی الواقع که حق سبحانه دانست مجمع کمالات ایشان را عقل معاش هم مثل عقل معاد
بکمال عطا فرموده که با وجود انکه از خوض در مهام دنیوی نهایت تنفری دارند و حتی الامکان امثال ان
این امور را حواله دیگران می فرمایند لیکن تدبیر کرامی اندیشند همان اصوب و اولی می باشد افاده
در ریاضات و طاعات درین زمان یادگاری مشایخ متقدمین اند قریب چهل سال برآمده
که با وجود ضعف و نحافت بجز در ایام هیئه افطار نمیفرمایند انهم بقطره ابی و قیام لیل چه در سفر و چه در
حضر در حال صحت و سقم هرگز قوت نمی شود و در ضبط و معموری اوقات کرامیه تقلیدی دارند که
احسن از ان صورت نه بیند که وقت ایشان یا در درس کتاب الله و حدیث رسول و غیره
صرف می شود یا در اوراد و وظایف و اوقات مراقبه را هرگز فتوری نیست و در مجالس عام
عادة شریفه جلوت در انجمن است که با وجود هجوم عام بر امور مذکوره اهتمام تمام میدارند و انجاح
مطالب و حاجات مردمان هم در ضمن ان ادا می فرمایند و اکثر اوقات ساکت و خاموش
می باشند و اگر حاجت می افتد بر سخن ضروری اقتصار می نمایند و گاه گاه درس تصوف
مثل فصوص شیخ اکبر و مثنوی مولوی روم میفرمایند و در معارف مذاق و حدیث وجود محققانه
می دارند چنانکه توجیه شهودی را با توجیه وجودی مخالفتی نماند و از صوفیان خلاف شرع
نفرتی عظیم می دارند و در سنه ثلث واربعین بعد الالف والمائة بمرافقه حضرت ایشان
برای حج تشریف بردند نه ماه در مکه معظمه و چهار ماه در مدینه منوره اقامت نموده دوج گذارده
در سنه خمس واربعین بعد الالف والمائة بوطن تشریف آوردند بالجمله وجود با جود ایشان

Marfat.com

ایتی است از ایات الهی افاده مخدومی شاه اهل الله شمعهم الله برادر خورد حضرت ایشان
که ذکر کمالات شان خواهد آمد فرمودند که خدمت ایشان را در مقابله دیدم که از پیشانی ایشان بین
الحاجبین نوری ساطع شده در هویة ذات الهی غرق گردید با ان است که هویة ذات در پیشانی
شان هویدا گشته دران حال در این هر دو امر تردد ماندند و دو سه ساعت این را مشاهده نمودم
بعد از ان از نظر من مختفی شدند افاده حقایق آگاه شاه نور الله از قصبه بدهانه که از چند مدت اقامت
گاه ایشان است بطرف بنده کاتب الحروف نوشتند که قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
که برودت هوا خواست که چادر بر خود کشم پس درین اثنا که خواسته بودم چادر بیارم اما از کاهلی درین
امر درنگ شد دیدم که خدمت ایشان ردای بر من انداختند چنانچه که هیچ برودت نماند و گرمی شد
و بارام خسپیدم و تا صبح گرم ماندم و دران وقت افاضه فرمودند نسبت عشق توحید امیز بوجهی که ان حاضر
مشعور ماند و از ماضی و مستقبل ذهول شود و القا شد که معنی صوفی ابن الحال این است که تلذذ عجیب رو داد
علی الصباح ان عنایت نامه خدمت ایشان بمن رسید افاده میر شاه موصوف نقل فرمودند
که چون بعضی کتب متوسط از خدمت ایشان تحصیل نموده قصد شاه جهان اباد کردم شب هنگام بخدمت
ایشان قصه عزم خود اظهار نمودم فرمودند بهتر است و گفتند که سوره واقعه را بعد مغرب و عشا می خوانده
باشند ان شاء الله تعالی در وفاقه نخواهد کشید دران وقت بیقین دانستم که این را محض از راه وجدان
فرمودند والا دران ساعت هیچ تقریبی نبود نه مذکور و نه محظور پس انرا اختیار کردم اکنون که مدت
سی و چند سال شده که گاهی بفاقه مبتلا نشدم والحمد لله علی ذلک افاده فرزندم عبد الرحمن رزقه
الله مقام الاحسان و اذاقه حلاوة العرفان شب بیست و یکم شهر ذی قعده سنه الف و مایة
و سبع و خمسین در مبشره دید که گویا مکانی است که در انجا خدمت ایشان و بنده کاتب الحروف
و فرزند مذکور میروند و ویرا خدمت ایشان فرمودند که پیش پیش رود پس نمیدانی

Marfat.com

وسیع رسیدند که در انجا خیمهاء عظیم بسیار برپا کرده اند و می گویند که در اینجا انحضرت صلی الله علیه
وسلم هستند و چون پیش تر رفتند گویا چند کس بر دروازه نشستند پس خدمت
ایشان از انها اذن دخول انمکان خواستند و بوابان مذکور اذن دادند پس اندرون خیمه داخل
شدند و انجا مجلسی است عظیم و مردمان کثیر در انجا جمع اند و انحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاده
خطبه می خوانند محاسن شریف سیاه است و بر چهره مبارک فی سکها هستند و چادر را بطریق
اضطباع بر دوشها انداختند پس خدمت ایشان پیش شده بتعظیم تمام سلام کردند پس
انحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را گذاشته از منبر فرود آمده دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک ان سرور نهادند و انحضرت صلی الله علیه
وسلم ایشان را گرفته بغل گیر شدند بعد از ان باز بر منبر بر آمده مشغول بخطبه شدند و چون از خطبه
فارغ شده از منبر فرود آمدند رائی گوید که در پای منبر این فقیر را که کاتب الحروف است اطراف
بغل گیری مشرف ساختند و رائی شرف قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس جلوس
فرمودند یک خوانی آوردند و بران خوان یک دستار سفید بغایت کلان و یک جامه مرقع کهنه
مخوش نهادند پس انحضرت صلی الله علیه وسلم خدمت ایشان را امر فرمودند که این دستار را
بر سر خود به بندید پس ایشان ایستاده شده ان دستار را بر سر خود بستند بعد از ان به پوشیدن
ان ردا مرقع امر فرمودند انرا هم پوشیدند پس انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که این
دستار من است و این ردا مرقع ابراهیم رائی گفت که چون ما در انجا ایستاده بودم انحضرت
صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود ما را بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
دران وقت بخاطر آمد که شاید ما را بقدم بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
همدران مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما تردد خاطر ماند که ایا بهمین قدم بوس

انقیاد

اشاره بود

Marfat.com

اشاره بود یا به بیعت ایشان پس بعد ازان از انمجلس برآمدند و مردمان از هر طرف
هجوم آوردند و چیزی می طلبیدند چنانچه کس را خلعت پادشاهی عنایت شود و از وی نوکران
و خدمتکاران سلطان انعام درخواست می نمایند باید دانست که بحکم حدیث شریف که من
رانی فقد رای الحق ولم یبق من النبوة الا المبشرات قیل یا رسول الله وما المبشرات قال الرؤیا
الصالحة یراها المومن او تری که این امثال مبشره را از اعظم مناقب توان شمرد افاده خدمت
ایشان فرمودند که یکبار برویة آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام شرف شدم که مرا شیرینی
بسیار عنایت فرمودند پس ازان قدری کثیر گرفته بدهان خود انداختم چنانچه از غایت کثرت
از اطراف دهن بیرون می ریخت وانرا بذوق تمام می خوردم و باقی را خوان بر سر گرفته مردمان را
قسمت کردم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که باری در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ظهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر ما را تکیه فرموده تمام بار خود را بران
انداخته بخاطر جمع نشستند و ما دران حالت از غایت ادب سر را جنبش نمیدادم و ذوق
هرچه تمامتر میداشتم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تشریف شریف میدارند و گویا اندرون دهن مبارک آنجناب هستم پس همدران ایام
خال من شیخ محمد بدر الحق ما را تکلیف وعظ و تذکیر مردم کردند بضرورت استدعا ایشانرا
از مشکوة و تنبیه الغافلین مردمان را وعظ گفتم معلوم شد که تعبیر آن واقعه همین بوده افاده دیگر خدمت
ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که گویا مکانی است در نهایت علو و مردمان می گویند که این
مقام آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس اندرون آن رفتم دیدم که دو چارپائی گسترده اند
و هر یکی از انها سر و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودار است گویا نمونه ایست
که بران ساخته اند و چارپائی که دیگر است خالی است و دران مکان عمدة العارفین شاه

Marfat.com

ولی الله را نیز دریافتم پس مردمان ما را تهنیت و مبارکباد گفتند همدران متنبه شدم افاده
خدمت ایشان در رمضانی لیل سابع والعشرین بقصد اعتکاف در مسجد نشسته بودند دران
اثنا فرمودند که می بینم ملایکه را که درمیان مردمان که در حلقه ذکر نشسته اند در می ایند و امد و رفتی می
نمایند معلوم می شود که امشب لیلة القدر است در واقع که دران شب نورانیتی و انشراحی
عجیب بود افاده دیگر خدمت ایشان در رمضانی فرمودند که درین ماه بعضی اثار لیلة القدر در شب
سیزدهم معلوم شد والله اعلم افاده دیگر خدمت ایشان باری در ماه مبارک رمضان در عشره
اخیره اعتکاف نمودند فرمودند که چون شب بست و هفتم وقت تهجد برخاستم و وضو ساخته
بنماز ایستادم ناگاه دران ساعت حقیقت خود را ساجد یافتم و مسجد را نیز ساجد دیدم
دران حال معلوم شد که امشب لیلة القدر است افاده دیگر انکه خدمت ایشان در رمضان
سنه خمسین بعد الالف والمایة باعتکاف عشره نشسته بودند فرمودند که از لیالی اوتار چون شب
بست و پنجم آمد در صلوة تراویح بودم ناگاه بر دلم الهامی رسید که لیلة القدر امشب است اما دران
وقت چیزی از اثار ان بظهور نه پیوست بعد ازان چون از نماز و اوراد فارغ شدم خوابم در ربود
تا که وقت تهجد رسید پس بیک ناگاه چشم وا کردید دیدم که حجاب برخاسته است بسرعت
تمام از انجا برجسته بعضی یاران را از نوم بیدار کردم و از اندرون مسجد بیرون آمده در صحن ان ایستاده
شدم بر هر چیز که نگاه انداختم همه شی را در نور ذات وی تعالی مضمحل یافتم و این معنی را عیاناً
نه علماً مشاهده کردم همدران حال وضو ساختم و نماز تهجد گذاردم و دعا خواستم و تا این وقت
این معنی جلوه گر بود پس چون ساعتی براین برآمد در بعضی اوراد مشغول شدم ان اثار مختفی گشتند
افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار شخصی فوج جمع نموده بر قریه با پهلهت تاخت آورد
رو مواشی اینجا می کرده برد و بعضی از برادران بجهت استخلاصی انعام پیش او رفتند بعد ازان

Marfat.com

بعد ازان خبر مشهور گشت که ان ظالم انها را که رفته بودند مقید ساخت و فردا با فوج گران آمده
باز تاخت خواهد آورد ازین خبر وحشت اثر همه اهل قریه مضطرب گشته این قصه بحضور حضرت
مرشدی قبله گاهی معروض داشتند پس حضرت قبله گاهی وقت عشا فرمودند که برای
دفع این بلیه یاران نماز استخاره خوانده ختم خواجها خواهند پس ما برخاستم و وضو ساخته
شروع نماز کردیم در اثنار صلوة دیدم که گرد برگرد تمام قریه شورشی است محکم و حصین است که اورا
هیچ طرف مدخلی و منفذی نیست بعد فراغ از صلوة این واقعه را بجناب حضرت قبله گاهی عرض
نمودیم فرمودند که خاطر جمع شد معلوم کردیم که حفظ حق سبحانه شامل حال این قریه است پس
صباح ان همه برادران که رفته بودند سالم و غانم باز آمدند و ان ظالم باز دست نیافت افاده
خدمت ایشان فرمودند که یک بار با اعتکاف نشسته بودم چون شب بیست و نهم رمضان شد مردم
منتظر رویت هلال شدند و از بعض ظلمات در تحقق ان ظن غالب می داشتند همانروز وقت
عصر برای حاجتی از معتکف بیرون آمدیم عصفوری پیش ما آمده گفت که اگر امروز هلال نیست
نظر نخواهد آمد پس این صورت را بیاران بیان کردیم مردم هر چند تجسس کردند و تفحص بکار
بردند و دوران باب سعیهای بلیغه بتقدیم رسانیدند رویت متحقق نگردید و از هیچ جا خبر هلال
هم نرسید افاده و دران ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده قریب قریه بهلیت آمده و آن
زد و فوج سادات نیز نزدیک همین قریه بجانب دیگر خیمه مهد انداخت و حریگاه سوداد این
قریه مقرر شد ازین معنی خوف نهیب و غارت اضطراب عظیم در خواطر مردم راه یافت
که ازین بلیه کبری چگونه نجات خواهد شد خدمت ایشان عرض فرمودند که روزی در مسجد
نشسته بودم که جانور موسیچه بر در مسجد آمده مقابل ما نشست و بمن متوجه شده دو سه
کرت بگفت که دفع شد دفع شد معلوم شد که بدفع افت ازین قریه خبر میدهد پس بفضل

هلال

Marfat.com

الله سبحانه هم چنان بظهور آمد که باوجود انکه حرب و معرکه قریب آبادی اتفاق افتاد و عالمی
بقتل رسید و ملکی بغارت رفت این قریه بجمیع وجوه محفوظ ماند افاده خدمت ایشان
فرمودند که در وی داشتم که بعد نصف اللیل وقت ان مقرر بود شبی خوابم در ربود وان
وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم که ارواح هجوم نموده اند و چندان ازدحام
می دارند که بر من المکان تنگی می کند پس برخاستم و بآن وظیفه مشغول شدم و هم چنان
مزدحم ماندند تا که از قراءة مقرره آن فارغ شدم افاده خدمت ایشان فرمودند که شبی
کلمه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم می خواندیم ناگاه التهاب نور حقیقت این کلمه که
تجلی تعالی حق است سبحانه بصورة گردبادی ظاهر شد میدیدم که چون ان نور جوش میزد
ظلمت پندار نفس وا مختفی میگردد چون التهاب ان فی الجمله می نشست ان ظلمت
بسان دود ضعیف نمودی میگرفت باز چون آن شعله جوش می آورد انصورت
دخانیه نابود و معدوم می گشت و درین حال دل از غایت استغراب انرا می جست
و نمی یافت از وقت تهجد تا صبح در تماشا همین کیفیت ماندیم افاده روزی خدمت
ایشان بزیارت مرقد امام ناصر الدین رضی الله عنه در قصبه صون پت تشریف بردند
و نزدیک قبر منورشان نشسته ساعتی متوجه شدند چون از انجا برخاستند فرمودند که
روح مبارک ایشان بمثابه آفتاب است که در اب افتد و شعاع ان باطراف و جوانب
منعکس گردد افاده خدمت ایشان را باری مرض شدید عارض شد دران ایام
می فرمودند که ارواح چندان ازدحام می دارند و انچنان بما مختلط گشتند که در دهن و دست
و بغل همه ارواح را یافته می شود ظاهرا موکل اعمال و اوراد بستند پس شب و روز همانان
انسب است و پادشاهان کلام افاده در همان ایام مرض چون از ان شدت فی الجمله

افاقت آمد

Marfat.com

افاقت آمد فرمودند کسی هست که چیزی سرود کند گوینده حاضر شد و موافق امر سرود
گفت دران اثنا باین فقیر فرمودند که از عالم ناسوت انقطاع کلی شده که گویا این عالم
خیالی بود که برفت یا خوابی بود که فراموش گردید و در وقت دیگر این فقیر التماس نمود
که چون از عالم ناسوت اینقدر انقطاع روی آورده حال نسبت چیست فرمودند نسبت
چه معنی همه اوست فقیر التماس کرد که آری همین مراد است پس جوشی زدند و فرمودند
نه همه اوست نه همه از دست بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
و بس افاده خدمت ایشان دران ایام که بحج تشریف برده بودند در ماه رمضان بمکه
معظمه هر شب پیاده پا عمره بجا می آوردند و لیالی شریفه را باین طاقت بجا می فرمودند و در
عشره اخیره در مسجد الحرام در مواجهه بیت الله باعتکاف نشستند و دران ایام که در
حرمین شریفین مجاور بودند اکثر اوقات بمطالعه حدیث معمور میداشتند چنانچه دران
مدت جمیع صحاح سته و مسند دارمی و موطا امام مالک و شفای قاضی عیاض را به تدبیر
تلاوت نمودند و ختمه قران بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
حق همه مخلصان چنانکه مرید حضرت قبله گاهی با قدس سره بودند و چه آنانکه با ما رابطه میداشتند
هر یک را جدا جدا یاد نموده دعا کرده شد از فضل حق سبحانه امید آنست که این دعا درجه
اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر یاران طواف بیت الله و نماز در مسجد الحرام و مسجد
نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات ادا نموده اند از کرم الهی رجا واثق است
که بثمره آن فایز شوند افاده خدمت ایشان دران ایام که بمکه معظمه بودند بشب طواف
بیت الله بسیار از بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم حقیقت
کعبه را می بینم که بما متوجه است و بسوی من نگران و چون بحجر اسود دست می مالم و تقبیل میکنم

Marfat.com

می بینم کہ ہمان حقیقت دستِ ما می گیرد و بخود می کشد و چون بمترم سینہ خود را ملصق می سازم در می یابم کہ حقیقتِ ما در حقیقت کعبہ در پیوست و مضمحل گشت افادہ خدمت ایشان چون بمدینہ منورہ رسیدند و بزیارتِ مرقد مقدس مشرف گشتند فرمودند کہ اکثر اوقات کہ بمواجہہ شریفہ استادہ می شوم می بینم کہ حجاب از میان برخاستہ است و خود را در حجرہ کریمہ می یابم و آنجناب را صلی اللہ علیہ وسلم می بینم کہ از غایت شفقت مرا بسینہ اسرار گنجینہ خویش می آرند و چنانچہ اطفال را از وفورِ شفقت بر خود بر خود می گیرند ہمین معاملہ می فرمایند افادہ خدمت ایشان فرمودند در ان ایام کہ بمدینہ منورہ بودیم بعض اوقات بمواجہہ شریفہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت و دعا در حق یاران کردہ میشد در ان حال حقیقتِ بعضے یاران برابر خود می یافتم و شخصے را از ان می دیدم کہ محجوب است و گویا از مواجہہ شریفہ بجانبِ پشتِ من مختفی میگردد و چند بار این صورت روی نمود ازین معنے خاطر متردد می گشت ہر چند تامل کردہ میشد سر آن واضح نمی گردید تا چون بوطن رسیدہ شد معلوم شد کہ ان شخص در ایام مرتکب بعضے ناہی گردیدہ بود پس معلوم شد کہ سر محجوبیت او ہمان بود واضح شد

آغاز سلوک

افادہ از آغاز سلوک خویش باین بندہ کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند کہ اول حضرت والدی مرشدی قدس سرہ مرا اشغل تصور نقش اسم ذات بر قلب صنوبری و ضرب اسم مذکور بروی با خروج و دخول نفس مع ملاحظہ ان نقش ارشاد فرمودہ بودند چون حسب الامر آنرا التزام نمودم و دوامِ ان شغل حاصل شد اما ہیچ کیفیت روی نمود بعد از ان شغل نفی اثبات بوضعی کہ معمول اکابر نقشبندیہ است قدس اللہ اسرارہم ارشاد فرمودند بمجرد ارشاد صورتِ نفی روی نمود بعد چند گاہ مرا در اعتکاف نشاندند

دوم

Marfat.com

وخود هم اعتکاف نمودند و بارها بر من توجه فرمودند دران ایام صورت اثبات در رنگ
نور محیط جلوه گر شد و در اعتکاف دیگر شغل اسم ذات با اسم متکلم اولا بتقدیم اسم متکلم
و ثانیا بالعکس بوضعی که اسم متکلم زیر اسم ذات مغلوب باشد یعنی بجای اسم
متکلم اسم ذات تعبیر کرده آید و ملاحظه ان زیر ناف ارشاد فرمودند کسب ان شغل
مذکور پیش گرفتم تا که مفاد ان روی نمود اگرچه طبیعت مغلوب آن کیفیت نشد اما ازین
همه کیفیات دل بهستی صرف تعلق گرفت بعد ازان ارشاد فرمودند که بزرگی فرموده
که بی آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
چنان می شد که با وجود وجود فتح بصر و وجود همه اشیا از نظر غایب می بود و فرمودند که
نزدیک من انست که ملاحظه این معنی با نفی و اثبات بهتر است و این را آزموده شده
فرمودند که چون بخدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهم
رسیدم شغل الله اول الله اخر ظاهر الله باطن الله محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی ثمرات
این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین بطریق اجازت رسیدند
و بس بر دو حضرت نیز هم چنین فرمودند و بفقیر کاتب الحروف ارشاد نمودند
که اشغال طرق دیگر هم علی حسب ما فی الرسالة الچشتیة چند چند روز بعمل باید آورد تا اگر
کسی را تعلیم نمای سرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال عملی سورهٔ مزمل که تا چهل
و یک شب چهل و یکمرتبه بعد غسل بیک پا ایستاده و بجای پای دیگر عصا در بغل گرفته
بعمل آوردم و سند اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
و ایشان را از شاه ارزانی که در دعوت حاکم بودند و عمل سوره یسین که هر روز هفت
بار ورد ماست و از طرق متعدده اجازت رسیده و آثار ان مشاهده نموده شد

Marfat.com

وختم کلانِ آن ہر روز ہفتاد مرتبہ است وفرمودند کہ اسم یا بدیع العجایب بالجزا
چند ختم باشرائط کردہ شدہ وبرکاتِ ان یافتہ وفرمودند کہ نقش دوپای اسم
یا باسط تا ہفتاد روز نوشتہ ام وان اسم خواندہ وشرائط آن بجا آوردہ بوضعی کہ اجازت
رسیدہ بود وخدمت ایشان دعاء حرزِ یمانی کہ مشہور بدعاء سیفی است ہر روز
سہ وقت اشراق وظہر وعشا وِرد میدارند بالجملہ این اشغال واعمال وغیرہ ہمہ را مفصل
بیان فرمودند وبہ بندہ کاتب الحروف اجازت بخشیدند والحمد للہ علی ذلک افادہ
خدمت ایشان فرمودند کہ در ایام سلوک بر ما می بود کہ وجودات ہمہ اشیا را از نظر مخفی
می شد وبود لحظہ نمودی میگرفت باز معدوم می گشت اکثر اوقات درہمین کیفیت میگذشت
افادہ خدمت ایشان باری باعتکاف بودند فرمودند کہ درین ایام مدت سہ شبانروز
چنان گذشتہ کہ خود را چون می جستم نمی یافتم الا بعد تفحصِ تمام چیزی یافتہ میشد افادہ خدمت
ایشان فرمودند کہ شبی از خواب بیدار شدم دیدم کہ دست من از جانب سر بر ادیر ان است
واز ان در جاری کشیدنی اختیار حرکت وحدیہ می کند وسبب ان حرکت قدری
قدری عریض وطویل می شود وکلان تر میگردد از ہا شدہ شدہ چندان کلان وبالیدہ گشت
کہ عرصہ تمام ان حجرہ کہ دران خواب می کردم تنگ نمود بعد ازان بتدریج ذکر از وی کم میگردید
وبمقدار ان حرکتش سکون می یافت ووجود او خورد تر میگشت تا انکہ بحال اصلی خود
باز آمد افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ یکبار با ربعین نشستہ بودم ودر آمد ورفت بر مردمان
بستہ در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم کہ حجابِ چہ ران حجرہ از میان برخاستہ
است چنانکہ ہمہ مردمان بنظر می آیند ودران حال با خود گفتم کہ خلوت اختیار نمودہ
از مردمان تنہا نشستہ بودی اکنون آنہمہ برافتاد وخلوت تمام خلوت شد دران

Marfat.com

اشنا مرا بمکانی که نشسته بودم نظر افتاد پس در هر ذره خود تمام عالم را یافتم پس بخود
نظر کردم خود را از هر ذره از ذرات عالم تمام یافتم و همه عالم را در هر جزو از مراتب وجود خود
دیدم خصوصیتِ الفاظِ این قصه از ذهنِ کاتب حروف رفته اما مطلب هم چنین بود افاده
خدمت ایشان باری با ربعین نشسته بودند حالتی شگرف روی نمود که قیام تمام عالم بخود
یافتند و حقیقت خود را قیوم همه ذرات عالم دیدند و این حالت را پیش والد بزرگوار
خویش معروض داشتند ایشان استماع نموده فرمودند که همین است تجلی ذات افاده
خدمت ایشان فرمودند که در نظر جز هستی حق سبحانه هیچ چیز نمی آید و این دید وحدت است
و اگر گاهی وجود اشیا نمود اری می شود در رنگ آن است که کسی را در خواب چیزی می بیند
بعد از آن در نقطه وجود آن صور منامیه را ملاحظه می کند پس در عین این لحاظ دریابد که آنها را
از تحقق خارجی حظی و نصیبی نیست شهود کثرت در وحدت هم چنین می باشد افاده
خدمت ایشان فرمودند که با قرآنِ عظیم الشانی عجیب حاصل کشته و السنتی غریب پیدا شده
کسی را در سماع نغمات دلکش آن ذوق و انبساط روی نماید که ما را در استماع قرآن اگر
تمام روز و شب دران گذرد هرگز سیری نیست و حقیقت خود را با حقیقت قرآن اتحاد
یافته می شود افاده یکبار در ماه رمضان در مدرسه قرآن عظیم در خدمت ایشان این بنده
کاتب الحروف شرف اندوزی استفاده می داشت دران اثنا خدمت ایشان باین
فقیر متوجه شده دو سه بار این آیه را تکرار فرمودند که فِرُّوا اِلَی اللّٰهِ اِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ پس همین
کلمه گویا تخم شوق سلوک راه خدا کردید و از همان وقت انجذابی در خود یافت افاده
خدمت ایشان فرمودند که لطایف طریقت ذکر است خواه لسانی باشد خواه قلبی و سالک را
در این وقت سوای تلفظ از ذکر خطی نیست و از دیگران هم امتیاز ندارد جز با که این شخص

Marfat.com

متلفظ بذکر است و دیگران ببینند بعد ازان انست که دل ذاکر بذکر آرام گیرد و ازان
لفظ حظی و لذتی و انسیتی باید حتی که ازوی منقطع گردد متالم و ملول شود پس ازان ان بود
که شوق مذکور پیدا می شود و ارامی که پیش ازین بذکر می یافت اکنون بدان قرار نمیگردد و دلش
بوی اطمینان نمی پذیرد پس اجمالا چیزی را در می یابد بمنزله خیالی ضعیف و چون وجدان ان معنی
قوی تر میگردد بمرتبه حضور و شهود میرسد بعد از آن دران بشهود بساطتی ادراک می
نماید و بتدریج این امر وسعتی پیدا می کند و در آن وقت معنی هو در هر جا نصب العین میگردد
و هنوز انانیت سالک بر جا می باشد اما ضعیف بمنزله خیال پس تر شهود ان معنی
غالب تر میشود تا انکه بدرجه رسد که بی تکلف مخاطب بایت توان کرد و این حال نیز
انانیت باقی است لیکن اینجا شهود تمام حاصل می شود بعده دران شهود انانیت سالک
مضمحل میگردد و حقیقت همه اوست واضح می شود و ادراک فقط می ماند بی مدرک پستر
هستی صرف تجلی می نماید که دران مقام انا و انت و هو همه ناچیز و متلاشی شوند و حقیقت
هستی صرف و وجود بحت ماند و بس و این هنگام توحید حقیقی روی نماید افاده خدمت
ایشان فرمودند که بصیرت قلب چون در بصر سرایت می کند سالک می گوید که خدا را
بچشم می بینم و هم چنان ان بصیرت در گوش و دست و سایر جوارح ساری میگردد
پس بنا بران اگر کسی گوید که خدا را بدست خویش مثلا می بینم وجهی می دارد افاده خدمت
ایشان فرمودند که در طریقه علیه نقشبندیه چون شغل نفی و اثبات بوضعی مقرر ایشان
که لا را از ناف کشیده از جانب سینه راست بالا برند و الا الله را از بالا بر دل گویند
و ورزش می نمایند اگاهی نیز بدین وضع ظهور می کند که کیفیت نفی از تحت ظهور نموده
بالفوق همه را احاطه نماید و ظهور هستی حق از فوق استیلا یافته حقیقت سالک را فرو می گیرد

Marfat.com

که گویا چیزی است از ظاهر بباطن می رود و در یادداشت اسیم که از درون قلب اسم
ذات را ممتد الصوت چنانچه که مانند آواز آوند مس برآید گفته همان صورت را می فطنت
می نمایند چنانکه در شعبه احدیه واجبیه قرار یافته اگاهی نیز بدین صورت رُوی می نماید که از
باطن روی بظاهر بدن و جانب فوق در آرد چنانچه شیخ مشایخ با حضرت سید آدم بنوری
قدس سرہ نیز باین معنی اشاره فرمودند که ظهور نسبت جذبه ایشان هم بر بدن ظاهر ما از پائین
بفوق می کشد الخ و سرش آنست که چون از ابتدا رخیال سالک بهین وضع خوی گیرد بحکم زنا
عند ظن عبدی بی ظهور و شهود اُو تعالی هم بران طور روی می نماید و اگاهی که از ورزش
نفی و اثبات پیدا می شود هیچ بقیه از میتی سالک نمی گذارد که اینجا بعد نفی تمام ظهور روی او
تعالی بخلاف اگاهی که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که هستی سالک را مقلوب بلون
حق می گرداند پس درین صورت خالی از بقایای انانیت و بی نیست و لهذا صاحب
اسم ذات را تاثیر توجه بیشتر است که از خواص بقایای انانیت است بخلاف صاحب
نفی و اثبات که اینجا فنا مطلق است افاده روزی این فقیر بخدمت ایشان از شغل
الله سمیع الله بصیر الله علیم که در طریقه علیه قادریه مقرر است استفسار میکردند از اثنای ذکر ان
فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده دران هر صورت
بجمیع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بان صورت برآمده و ان ذات
جامع جمیع صفات است مثلا در صفت علم بجمیع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصر
وسمع وغیر ذلک صاحب لمعات بسیار خوش گفته که الحقیقت کالکرة هر جا که از
نهی حاق وسط او باشد پس اگر بر کسی یک صفت کماهی منکشف شود در ضمن آن عرفان
جمیع صفات حاصل می شود صاحب گلشن راز چه نیکو گفته ؎ دلِ یک قطره را گر بر شکافی

Marfat.com

برون آید از وصد بحر صافی ؛ و امثال این اشغال برای همین معنی مقرر شده اند و فرمودند که چون ان ذات
بی کیف است و از جمیع قیود و تعینات مطلق و بجمیع اطوار ظاهر هم چنین صفات او مطلق و بی کیف اند
و تعینات لا تعد و لا تحصی ظهور نموده هم چنان بر بیرنگی خود هستند مثلا صفت بصر تعینات بی
شمار در هر ذی بصارت بوضعی علحده و بطوری جدا و اندازه معین بر آمده مع هذا بر بیرنگی خود است
درین اثنا از دور آواز نی بگوش مبارک ایشان رسید فرمودند نمی بینید که این صوت
نی یک تعینی خاص پیدا آمد و که اطلاق و بی کیفی با اوست و در همین یک آن هزاران وی را می شنوند
و در هر گوش بهمان تعین خود سریان نموده مع ذلک بر صرافت خود است و مقید بهیچ یک نی
بل جای که هیچ گوش موجود نیست میزان خود موجود است افاده یک بار فاضلی از خدمت ایشان
پرسید که مصراع خواجه حافظ ؎ حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ ؛ چه معنی دارد فرمودند
که در حدیث وارد شده الاحسان ان تعبد کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
معنی احسان حضوری است در عبادت که بمرتبه رویت و معاینه رسیده باشد و اگر حضوری
باین صورة میسر نیاید عدم غیبت که بحفظ ایمان برویت اوست تعالی مر عبد را اختیار باید کرد
بلکه این معنی موصل بان کیفیت می شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که احفظ الله
تجده تجاهک مشعر است باین معنی پس ان فاضل تلقی بقبول نمود دیگر سوال کرد که صوفیه که اشغال
می فرمایند همین تلفظ لفظ الله است یا غیر ان پس ازین وصول بذات منزه وی تعالی
چه طور صورت بندد فرمودند که نمیدانید اسم را عین مسمی گفته اند و در حدیث وارد شده
که انا عند ظن عبدی پس چون کسی بان اعتقاد اشغال باین اسم مبارک پیش گیرد البته مثمر
وصول بذات منزه وی تعالی چه طور صورت بندد فرمودند که نمیدانید اسم را عین مسمی گفته اند
و در حدیث وارد شده که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی بان اعتقاد اشغال باین

اسم مبارک

Marfat.com

بابین اسم مبارک پیش گیرد البته مثمر وصول بذات متعالی گردد پس این را تلقی بقبول نموده افاده
عزیزی از خدمت ایشان سوال کرد که مبنی نفی واثبات نزدیک اهل تصوف چیست فرمودند که
لا موجود الا الله باز فرمودند که مذهب صوفیه صافیه جبر متوسط است یعنی در ظاهر قدری باشد که در انسان
احکام شرع بهمه افعال را بخود مستند دارد و در باطن خیری باشد یعنی در نظر بصیرت او همه افعال و جمیع
حرکات و سکنات مستند بذات حق باشد که الله خلقکم وما تعملون افاده خدمت ایشان فرمودند
که راه نسبت طریقت علیحده است وراه طاعات واعمال جدا اول بکیفیات علیه وتجلیات
الهیه می رساند وثانی بانوار وبرکات وابن اخر باین عالم مناسبت بیشتر دارد گویا از اشیاء
بردنی است خلاف اول ودر بعضی اشخاص مناسبت با اول یافته می شود گویا از ثانی اورا خود
اطلاع نیست ودر بعضی مناسبت ثانی است واز اول هیچ اگاهی نه افاده خدمت ایشان فرمودند
که وقتی واضح شد که انا بمنزله ضمیر متکلم است که در لفظ اعرف که در حدیث قدسی واجبت ان اعرف
واقع شده مضمر است در جمیع مالس بل در همه اشیا همان است که بظهور فرموده وبهمین سمات
حب نمود والهاء کمال خود در جمیع موجودات بل چیزی که یکی را با دیگری باشد که بهمین سبب است
که یک انائیت است که در هر دو شیء ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
چون این معرفت روی نمود بعد ازان این تعدد مظاهر از نظر مرتفع گردید وهمان یک انا مطلق بی
نسبت واعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسماء الهیه اعتبارات ذات
او تعالی هستند انا نفس الامری در نزد انکه در اب مثلا یک اعتبار تبرید است که مصداق
مبرد است ودیگر تظهر ودیگر ازاله تشنگی که منشا انتزاع اسماء مشتقه شده فرمودند که حق
سبحانه بر تمام ومنتاهر علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر خود سبحانه خواسته بیان ان نموده آید
افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیه که العلم هو الحجاب فرمودند که علم را دو جهت است

انا لتعملون

Marfat.com

یک جهتش به نسبت ذات عالم و بان حیثیت ان حضوری است و جهت دیگر به نسبت
انچه خارج از ذات وی است و بان حیثیت کسبی و حصولی است و باین جهت مقتضی
دوگانگی و اثنینیه است میان عالم و معلوم و در عرف علم بهمین جهت معروف است
پس در ادراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی در کار است انکشاف توحید کما حقه روی
نمی نماید و چون از ان علم روی گرداند و کار بعلم حضوری افتاد توحید منکشف شد پس علم
توحید جهل از علم حصولی است افاده خدمت ایشان فرمودند که ظهور وحدت بر دو نوع است
یکی بصور معانی و علوم که در وی تنزه و لطافت و روحانیت غالب است دویم بصور اعیان
که دران حکم کون غلبه دارد پس کسی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات او را
چندان قوتی و بعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود و انکس که فنا در توحید در صورت
ثانی پیدا کرده تصرفات او با قوت و بعد از موت او باقی بنظر می اید والله اعلم افاده خدمت
ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سره در موضع پهلاوده بزیارت قبر شریف
ایشان رفتند در انجا ازدحامی بسیار بود و مردمان کثیر هجوم آورده قبر اوشان را تقبیل میکردند
خدمت ایشان انجا قدری توقف نموده از مقبره برآمده بیرون ان نشستند و فرمودند تا شخصی
در قید حیات می باشد هر چند یاد حق می کند و دران ترقیات می نماید اما بسبب علاقه
جسمانیه از بشریه ناسوتیه خلاصی او را بالکلیه میسر نیست و چون ازین عالم انتقال نمود ان هنگام
از بشریه بالکلیه نجات حاصل می شود و صفت لاهوت غالب میگردد لهذا مسجود عالم
می شود افاده خدمت ایشان فرمودند که تمام عالم در علم الهی ثابت است و در حقیقت او را
جز وجود علمی بیش نیست الا انکه در اینجا تفصیل است که بمثالی واضح می شود مثلا ما در خیال
خود تخم یکدرخت کلان را صورت بندم و انچه دران تخم قابلیت غصون و ازهار و اوراق و

ثمار است

Marfat.com

ثمار است همه را علی سبیل الاندماج و حیثیة الاندراج تصور میکنم باز هم در خیال خویش ان
غصون وغیره را مرتبة بعد اخری ظهور می بخشیم تا که تمام شجر مرتب می شود پس هر دو مرتبه ان
شجر خیالی که یکی اجمال آن است که در مرتبه تخم بود و دیگری تفصیل او که بحسب آن قابلیت ظهور یافت
جز در خیال جای دیگر نیست پس حقایق عالم را علی الوجه الاول صور معلومه نامیده اند و علی
الوجه الثانی وجود خارجی ان داشته اند والحال کلیهما فی العلم پس انکه می گویند الاعیان الثابتة
باسمت رائحة الوجود بغایت اصیل است و انکه می گویند که عالم را وجود خارجی است نیز درست
است پس هر کرا معنی مذکور مشهود شده هستی متعینه خود را محض مضمحل و مستهلک می یابد
چنانچه بزرگی فرمود که چهل سال است که خود را می جویم و نمی یابم افاده خدمت ایشان فرمودند
که روزی قران شنیدیم چون این ایه رسید که ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء الایة انوار مختلفه نمودار
شدند نور این مسئله جدا ظهور نمود و نور الفاظ علیحده هویدا گردید و نور حیثیه کونه کلام الله متمیز روشن شد
و نور صرف هستی حق که در ان متجلی بود بحباله منکشف گشت پستر همه را در حقیقه یک نور یافتم
و اینها تنوع همان یک نور مشهود شدند بعد از ان چون ایه نور رسید که الله نور السموات
والارض الایة تلجی و بردی و اطمینانی بمعنی ان حاصل شد و معلوم گردید که ان صورت که روی
نموده بود ظهور معنی همین ایه بوده که بر قراره ان سبقت نموده و از مدتی در معنی ان ترددی می ماند
از ان باز قلق بالکلیه زایل گشت والحمد لله علی ذلک افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار
حافظی ایه کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونیة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ویولم تمسسه نار نور علی نور می خواند بمجرد سماع ان ظاهر شد که مشکوة عبارت از عالم ناسوت
و ملکوت است و زجاجه تعبیر از حضرت صفات و نور حضرت ذات است یعنی ظهور

Marfat.com

ذات در عالم بی توسط صفات نیست و بعد حصول این معرفت آنمعنی کالمحسوس گشت
افاده خدمت ایشان فرمودند که قرآن عظیم همه بیان توحید است اما بر همان وضع که وحدت
ظهور فرموده است در ملابس غیر و غیریت و حق سبحانه گاهی خود را بلفظ غایب تعبیر
میفرمایند و وقتی بصیغه تکلم و زمانی بخطاب و این ارشاد است باین که در غیبت و خطاب
و تکلم همان ذات واحد حقیقی است افاده خدمت ایشان از حافظی شنیدند که می
خواند لیس کمثله شیء و هو سمیع البصیر فرمودند آری کسی که بهر سمع و بصر که در عالم موجود است
سمیع و بصیر باشد مثل از کیست زیرا چه هر که سوای اوست بسمعی و بصری که بوی مختص است
می شنود و می بیند افاده خدمت ایشان فرمودند که هر جا تقید است او را بسوی تجرد میل است
و سرش آنست که در مرتبه اطلاق کمالات بسیارند و هر قدر که تقید می گیرد دایره کمالات
بحسب آن تقید تضیق می پذیرد پس مقید را آن کمالات در حال تقید حاصل نمی شوند و هر شی
باصل جبلت خود طالب کمال است و مطلق را کمالاتی که در مراتب تقید ظاهر میشوند مستحضر اند
زیرا که مطلق هر مقید را کمال خود می پندارد افاده روزی پیش خدمت ایشان این
آیه مذکور شد و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون فرمودند یعنی آنانکه همه حوادث و مصائب را
از و تعالی دانند رویة نه علما فقط بلکه چون توجه میل را در وقت ابتلاء که بسوی مبتلا می باشد
مشاهده دران مصایب و آلام لذتی می یابند که فوق همه لذتهاست چنانچه مجنون
که چون لیلی کاسه آنرا بشکست وی رقص کرد و از غایت لذت تواجد نمود و گویا در لفظ
اولئک علیهم الصلوات من ربهم و رحمة اشاره باین است و چون این دانش و دید
قوت می گیرد هستی خود را و لوازم او را نیز مستند باو می یابد یعنی اوست که باینها جلوه گر

پس ابتدا

Marfat.com

پس ابتدا و خلاصی شرک از همین است و اگرچه در انعالم نیز همین معامله است لیکن از بس
که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت بی اختیار
بسوی او تعالی توجه می افتد دران حال حصول آن دولت آسان می گردد افاده
خدمت ایشان در تاویل این سه آیه که الم تر الی الذی حاج ابراهیم الآیة و او کالذی
مر علی قریة الآیة سیم و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیة که بعد قول عرض
قایل الاکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی واقع شدند چنین فرمودند که چون در
آیه سابقه امتیاز و تبین رشد از غی ذکر فرمودند بجهة تنبیه بران مدعا این سه قصه را که
صور ظهور رشد اند بوضع دلایل تورت از غی که انکار یا تردد خاطر و عدم اطمینان است
وارد فرمود تا بصیرت کمال بان معنی حاصل شود و تبین رشد از غی با کمال وجوه صورت
بندد افاده خدمت ایشان در بیان این آیه که لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک
یخرج لنا مما تنبت الارض الآیة فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
بحسب مناسبة جلیلی طبعی و عنبت الحمه که از زمین پیدا شوند غالب می باشد لهذا از طعامی
که از آسمان فرود آمده بود هرگاه حکم طبیعت ارضی بر اینها مستولی بود اعراض کرده بسوی
اطعمه ارضیه مایل گشتند و نزول طعام آسمانی بحسب رغبت حضرت موسی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بود که بر طبیعت ایشان حکم روحانیة غلبه داشت و برنگ ملکوت
متلون گشته انرا بحسب مناسبت از ان عالم کشیده بودند والله اعلم بالصواب افاده
خدمت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در ذهن خود
یک عدد را در دیگری ضرب نموده احاد و عشرات و مات و الوف الا ما لا نهایة له
می افزاید و احکام صادقه نفس الامریه خاصه هر مرتبه در ذهن وی متحقق می شوند و هر فرد

ارضی

Marfat.com

متمیزا عن الاخر بحکم خاص خود در انجا متفرز و منفرز است بحیثیت لا مرتبة فیه و حال
انکه این جمله اعداد و احکام آنها را خارج از ذهن وی هیچ نامی و نشانی نیست پس
هم چنین صور این عالم را علم الهی تکثر بخشیده و هر فرد از آن با حکامی و خواصی که محض
صادق و راست اند دران موطن متمثل است و بوی از وجود خارجی ندارد و صدق
احکام وی با عدم تحقق خارجیش تنافی ندارد افاده خدمت ایشان فرمودند که
بزرگان شغل خلوت خاص مقرر نموده اند و ان عبارت است از انکه شخصی تنها
در خلوت نشیند و خیال خود را در تصویر هر چه مرغوب اوست سر دهد تا هر قدر که
تواند در تخیل صور دور دور رود تا که همه بزم و رزم را صورتی بندد پس دران
حالت ملاحظه نماید که این همه کارخانه مرتب نیست مگر خیال وی همان یک حال است
که باین صور کثیره برآمده و در خارج ازان صور نامی و نشانی نیست و این کثرت
عالم را بر همین قیاس بلحاظ آرد پس تکرار این شغل فایده اضمحلال کثرت و ظهور
توحید بخشد افاده خدمت ایشان فرمودند که در ایة الله نور السموات والارض
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الایة بیان اسباب و اطوار ظهور هستی اوست تعالی
که جمیع مراتب کثرات است و گاهی بر سالک کیفیتی طاری می شود گویا چراغ در
تاریکی آمد پس بمجرد آمدن چراغ همه ظلمت معدوم میگردد و هم چنین بظهور حق همه این
کثرت از نظر سالک غایب می شوند و سوای نور هستی او تعالی نمی ماند و فرمودند
نسبت با کثرات نسبت بوده است یا نمود که در حقیقت نمود یک بود است
اما بودی که این بود نمودی نیست همان است بود حقیقی افاده خدمت ایشان
فرمودند که وجود حق مالامال است سوای وجود هیچ نیست و اینکه عدم می گویند

چیزی نیست

Marfat.com

چیزی نیست همین وجود که از حالی بحالی میگردد مردمان از وی مفهوم عدم می تراشند
فقیر عرض نمود که شاعری گفته ؎ هر چیز که غیر اوست مانند عدم ؛ اسمی دارد ولی
مسمای نیست ؛ فرمودند حق و است است در فهمید ما نیز همین است افاده خدمت
ایشان فرمودند که چنانچه صفات الهی از علم سمع و بصر و قدرت در انسان ظهور
نموده هم چنین صفت تخلق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این معنی در خیال و اندیشه روشن
است که هر دم در انجا ایجاد و اقدام است افاده در ایام مرض روزی بسوی یکی از
مخلصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیالیه نمودار
شدند هم چنین وجودات مایان جمیع صور علمیه حضرت حق اند افاده خدمت ایشان
روزی از زبان این فقیر اشعار مرزا بیدل استماع فرمودند از بسکه مضمون توحید را
باواز رنگین بسته بود بسیار خوش کردند و گاه گاه فرمایش میکردند و محظوظ میشدند
ای گل چمنی حیرت عریانی خود باش ؛ این جامه رنگین که تو داری ببر اوست ؛
زین پیش غبار من موهوم نگیرید ؛ دستی که بخود حلقه کنم در کمر اوست ؛ تمثال
بغیر از اثر شخص چه دارد ؛ خوش باش که خود را تو نمودن هنر اوست افاده باید دانست
که تسوید این اوراق باینجا رسیده بود که حادثه دلخراش جان کوب رحلت خدمت
ایشان وقوع یافت مجمل قصه اش آنست که در شهر شعبان از شهور سنه شصت
و دو بعد الالف والمایة از ابتدا عشره اخیره خدمت ایشان مجاهده زاید الوصف
بر خود التزام نمودند که حتی الامکان دمی بارام راضی نبودند تمام روز را بمراقبه و اوراد می
گذرانیدند و شب را بسماع قران که فرزندم محمد فایق جعل الله تعالی کاسمه فایقا فی
العلم والعمل اول محراب می خواند اهتمام تمام می داشتند و چون عشره اخیره رمضان

Marfat.com

رسید بہ نیت اعتکاف در مسجد اقامت فرمودند شب بلیت و ہفتم کہ ختم قرآن اتفاق
افتاد نہایت بشاشت نمودہ زبان بشکر الہی کشودند و فرمودند کہ الحمد للہ سبحانہ
این امنیت بفضل او تعالی باحسن وجوہ سرانجام یافت پس از بیل بلیت و نہم رمضان
پارہ کسل بمزاج کرامت امتزاج ایشان لاحق شد اما در ادای وظایف طاعات معتادہ
قصوری واقع نشد پس بیل ثانی کہ شب عید بود از اعتکاف فارغ شدہ باندرون
محل تشریف بردہ بعد دفعہ متعادہ از اندرون محل برآمدند چون از نماز عشا فارغ شدند
بعد ساعتی حرارت غلبہ نمود کہ تا کہ وقت صبح بمشقت و کلفت از حجرہ بمسجد رسیدہ
نماز فجر ادا نمودند لیکن طاقت جلوس مراقبہ بر مصلا نیاوردہ مراجعت بحجرہ نمودہ
و این فقیر را امر فرمودند کہ بمصلا رفتہ نماز عید آدا نمایم چون این فقیر بسبب حزن تنہایی
دران باب تثلل دیدند تاکید اکید فرمودند کہ شعار ملت است البتہ بجا رفتہ ادا
باید کرد القصہ آران روز یا فردا مرض شدت کرفت سوای انکہ نماز پنج کانہ نشستہ
می کذاردند ہیچ طاقت نماند ہمدران ایام روزی این فقیر عرض کرد کہ درین اربعین
خدمت ایشان بر نفس نفیس نہایت اجتہاد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند
کہ چہ باید کرد اوقات عیمت بودند دران اثنا شیخ السنہ عاشغل طریقت کرد باوجود
غلبہ ضعیف علوہ کم کردہ و بر اشغل طریق ارشاد فرمودند ہمدران روزہا وقتی فرمودند
کہ بیماری غلبہ کردہ علاج فایدہ نمی کند مداوات ترک باید کرد مزاج را بطبیعت باید
کذاشت و بجدا باید سپرد پس شب دوازدہم شہر شوال کہ لیلۃ الجمعہ بود چون نماز مغرب
ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سوی توجہ ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیہ متوجہ عالم
قدس شدند پس ہمان ثلث اخیر کہ بحکم حدیث صادق مصدوق علیہ الصلوۃ

والسلام

Marfat.com

والسلام اذا کان ثلث اللیل الاخیر نزل ربنا تبارک وتعالی الی السماء الدنیا و
تدلی الهی بود و مصداق حدیث قدسی اذا اتانی یمشی اتیته هروله روی نمود و روح
پرفتوح ایشان از تعلق حضیض ناسوت مطلق شده عروج فرموده بوصال رفیق اعلی
فایز گردید و نور بنور پیوسته عالم را در نظر خاک نشینان این جهان تاریک گردانید و ارکان
مصیبت کبری شد آنچه شد در وقت غسل این فقیر ایستاده مشاهده میکرد که انوار
چهره مبارک چنان درخشان بودند که مشتبه میشد که شعاع آفتاب تافته با انوار حسین
تابان گشته پس برابر مزار پر انوار والد بزرگوار آسوده شدند رحمهم الله تعالی رحمته واسعته
حضرت ایشان چون برای تعزیت و تسلی مصیبت زدگان از وطن کرامت مسکن
تشریف آورده در مقبره جلوس فرمودند بعد مراقبه توجه ارشاد نمودند که درین هردو
قبر کیفیتی بس عجیب و غریب است در یکی کیفیت شهود روشن است و انوار مجمل
و در دیگری شهود مجمل و انوار غالب و مفصل هردو باهم گویا تعین و تشخص میکنند
و حاجی میان شاه اهل الله جیو فرمودند که هرگاه نزدیک قبر ایشان می نشینم چنان
ادراک می نمایم که گویا موت در ایشان سرایت نکرده است چنانچه در وقت حیات
متوجه انجام مرام خلق الله بودند درین حال بلا تفاوت هم چنان توجه شان محسوس میشود
چون حضرت ایشان قصد مدت حدوث و امتداد خدمت ایشان استماع نمودند
فرمودند که ایام بیماری و وفات ایشان بمدت مرض و رحلت الحضرت صلی الله
علیه وسلم بروایتی مطابق افتاد و در این معنی اقتدار نسبت سینه میسر باید و لله الحمد
حضرت ایشان فرمودند که هرگاه ایشان را میدیدم از ادراک فرقی و عظیمی که حق سبحانه
کرامت فرموده بود بی اختیار این آیه بیاد می آمد ولله العزة ورسوله وللمومنین ولکن

Marfat.com

المنافقین لایفقهون افاده باید دانست که یکی از خلفاء خدمت ایشان ارشاد
مرتبت هدایت منقبت شاه محمد معصوم اند که از اصحاب شیخ بزرگ حضرت
جدی قدس سره بودند و مدتی فیوض و برکات از حضور فیض گنجور آنجناب می اندوختند
بعد از ارتحال سان کمر استفاضه از خدمت ایشان بستند و مجاهدات پیش گرفتند
و بسی اربعینات در صحاری و عمرانات برآوردند و فضایل و کمالات حاصل کردند
پس خدمت ایشان قابل اجازت دیدند وقت توجه بسوی حرمین بشرف خلافت
مشرف گردانیدند راسخ قدم اند در شریعت و مستقیم الاحوال اند در طریقت اما هضما
لنفسه خویش را در شیخی نینداختند و باین کار و بار نپرداختند الحال در قریه نکله که از قری
نواحی میرواره است بیرون آبادانی زاویه ساخته از کمال قناعت بفراغت تمام
بانزوا پرداخته اند می گفتند که در اوان سلوک وقتی انوار لطایف ظاهر شدند مانند
شعاع آفتاب که از راه کوه بخانه می افتد با نوان مختلفه سرخ و زرد و غیره ممتاز هر یک
و نوری سیاه مشاهده افتاد بغایت لطیف و نهایت شریف و همدران اثنا دیدم
که ما را بالا می برند بجانب شما رفته رفته بمقامی رفیع رسیدم در انجا پیش حضرت خواجه
بابا شما بسی مرا ایستاده کردند پس ایشان نگاهی بمن فرمودند دیدم که رشته نورانی
از هر دو چشم ایشان برآمد و بمن متوجه شد پس ارشاد فرمودند که این رشته را در دل
خود بگیر پس هر یک سر آن رشته را بر قلب خود نهادم و سر دیگر آن را ایشان بر قلب
مبارک خویش نهادند بعد از آن غیبت روی آورد که بیخود شدم دیگر گفتند که
وقتی نور لطیفه قلبیه بمثابه شمع ظاهر شد که بضیاء آن همه احوال باطن بدن بنظر آمدند دیگر
گفتند که لطیفه که مقام آن مابین دو ابرو است مایل بیک جانب با نهایت نرو با قوت

Marfat.com

نرازد و دیگر لطایف است وقتی نوری از وی برآمد و تمام مسجد را که دران بودم برکرد
پس ازان هم تجاوز نموده تا بمد نظر همه را مملو ساخت و مرا بیخود کرد و یکبار روز اجتماع بازار بود ما در
مسجد که محاذی ان بود نشسته که یک قوتی و تاثیری از همان لطیفه برآمد و تمام اهل شوق را مسخر
و مغلوب ساخت چنانکه اگر ادست خود بلند می کردم تمام بازار بان دستهای خویش بلند
میساختند هم چنین هرچه میکردم تمامه همان فعل میکردند اما باین معنی هیچکس شعور نمیداشت
دیگر گفتند وقتی مشاهده افتاد که نوری از عرش تا بلطیفه که مقام در تارک سر است
فایض و زیران است و باهم متصل است دیگر گفتند که یکبار در حجره معتکف بودم دیدم
که سقف ان از میان دور شد و بصورة ستاره دری سبحانه تجلی فرمود و کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بمن تکلم نمود و معانی و اسرار ان بیان فرمود و بامثال این کلمات بسیار
کلام کرد ذکر برخی از کلمات معارف سمات و حالات کرامت آیات
قدوه ارباب محو و فنا عمده اصحاب صحو و بقا العارف بالله الشیخ حبیب الله قدس سره
که خال صغیر حضرت ایشان بودند و عم بنده کاتب الحروف جامع بودند میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و متصف بجمیع اوصاف کمال اثار صفت شجاعت از ابتدا عنفوان
شباب از ایشان ظهور می نمود در فنون تیراندازی و برقندازی مهارتی تمام میداشتند مکرر
با کفار که مقابله اتفاق افتاد بیکبک تیر انها را بجهنم فرستادند و در صنعت خط نستعلیق کمالی
داشتند و تقوی و طهارت جبلی ایشان بود که من المهد الی اللحد در عفت و عصمت
می بودند در همان پیدا شدند و نشو نما یافتند و در گذشتند و سماحت عفو و حلم بمرتبه
میداشتند که در دیگری متصور نمیشد از گستاخی و بی ادبی و شوخی اتباع و خدام بوضعی
از تبسم و شگفته روی در گذر میفرمودند که بنده کان ان معامله قرین حیرت میشدند

بهره
اصراف

و سماحت

بالجمله در این امر متخلق باخلاق حضرت غفور حلیم بل متحقق باین دو اسم بزرگوار بودند گویا روی
بود مجسم بی آمیزش نفس همانا که خاتم این مقام اعتقاد نموده می آید و در صفت انقیاد
و تسلیم لارادة الله گوی مسابقت از ارباب این کمال ربودند که کسی را امکان مسابقت
نگذاشتند نیستی و نفی وجود از سر تا پای ایشان تراوش میکرد پای میکرد بالجمله خصال
اربعه که عبارت از طهارت و خضوع و سماحت و عدالت است و مدار بر آنهاست
در ذات شریف ایشان بروجه کمال بودند در عمر یازده سالگی قران مجید حفظ نموده محراب
خواندند بعد از ان بتحصیل علوم مشغول شدند بعض کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
محمد قدس الله سره خواندند و اکثری بر برادر کلان خود حضرت شیخ عبد الله سلمهم الله تعالی
قرارت نمودند و تتمه تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبد الرحیم قدس الله سره
العزیز حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار شغل طریقت اخذ نموده پیش شان
سلوک میکردند بعد از انکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بخدمت
امام الطریقت قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبد الرحیم قدس الله سره
سعادت اندوز گشته ان اشتغال بحد تمام پیش گرفتند تا که بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند
و حضرت شیخ بزرگ باجازت مشرف فرموده مثال بدین منوال نوشته عنایت نمودند

مثال

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الصراط المستقیم والصلوة علی رسوله محمد هادی
المنهج القویم وصاحب الخلق العظیم وعلی اله واصحابه هدات طریق الوصول الی الله الرؤف
الرحیم اما بعد فیقول الفقیر الحقیر عبد الرحیم بن وجیه الحق والدین الدهلوی غفر الله له ولوالدیه واحسن
الیهما والیه ان الولد الصالح التقی النقی حبیب الله بن منبع الحقایق والمعارف شیخ محمد
الیهتی قدس سره لازم صحبتی وتعلم منی علم التفسیر والحدیث والتصوف وبقیة اشغال

Marfat.com

الطريقة العلية القادرية والچشتية والنقشبندية كثر الله طالبها واوصل الله سالكيها قرأت
فيه اسرارها وانوارها وآثارها فاستخرت الله سبحانه الاجازة الارشاد طالبي وصول الله وسالكي
السالكين الى الله فامرني والهمني سبحانه وتعالى ان اجيزه الايصال والارشاد فاجزته الارشاد
الطالبين والكمال السالكين اجازة ظاهرة عامة بمحضر من المشايخ العظام والعلماء الكرام والفقراء
ذوي الاحترام كما اجازني مشايخ الطرق المذكورة قدس الله اسرارهم ديده كبدي فمن بايعه
فكانما بايعني ومن بايعني فكانما بايع النبي عليه وعلى آله واصحابه افضل الصلوات واكمل التحيات
واسال الله لاجله الاستقامة والسداد على الطريقة المستقيمة والثبات والدوام على
الطريقة الوهمية وايضا اجزته التعليم علم التفسير والحديث والتصوف وبالله التوفيق الرفيق

والحمد لله رب العالمين امين وهذا تفصيل اسامي المشايخ قدس الله اسرارهم وبعد از انكه
اجازت ارشاد يافتند در وطن آمده بر مسند هدايت نشسته بافاده علوم ظاهر وافاضه
اسرار باطن مشغول گشتند بدام مدرس قران وحديث تقيد ميفرمودند وهميشه در مجاهده
وريا ضت تا آخر عمر بودند بسي اربعينات خلوت برآوردند وچند اربعين خلوت كشيدند
كه باوجود بار عام سكوت محض ميداشتند وبكار خود مشغول مي بودند عالمي از فيض صحبت
ايشان نور باطن حاصل نموده بسلوك هر كس كه توجهي مبذول ميداشتند لابد در وي بحسب
استعدادش بركتي ظاهر شد شبي بر اين بنده كاتب الحروف نيز بحد تمام توجه فرمودند
واين فقير بارها در حلقه مراقبه ايشان سعادت جلوس حاصل نمود اميدوار است كه بحكم
هم قوم لا يشقى جليسهم از بركت ان محروم نخواهد ماند ودر اسرار احكام شريعت وعقايد
اهل سنت رسوخي وبصيرتي وتحقيقي ميداشتند ودر وجدان معارف وارث الانبيا بودند
توحيد وجودي را بوجهي كه مذهب محققين است اعتقاد ميداشتند اما غالب بر ايشان

Marfat.com

مشرب توحید شهودی بود چون ذکر ارکان و احکام شریعت بمیان می آمد اسرار انها بحسب
التحقیق بیان میفرمودند و در امثال این امور این فقیر را اکثر اوقات بخطاب مخصوص
می نمودند و تجریران اشارت میفرمودند و بدان اعتماد نداشته افاده حقایق اگاه
شاه نورالله نقل کردند که دران ایام که ابتدا بر احکام تحصیل ما بود باری خدمت ایشان
از اعتکاف اربعین برآمدند روز عید بود فقیر آمده اصلاح میکرد دران وقت ما رسیدیم
وسلام کردیم دران حال ایشان بطرف من نگاهی کردند بمجرد ان نگاه دیدم گویا در من
کهی بود که واشد و دران ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت هشت
نه سال این مقدمه را یکی از خادمان ایشان گفتم وی بخدمت ایشان اظهار کرد تبسم
کرده فرمودند که فلانی منت ما را یاد داشته است بعد ازین ما چرا روزی بخدمت ایشان
نشسته بودم فرمودند که فلان کس از تو چیزی نقل میکرد انعکاس کردم که راست می گفت
فرمودند که معلوم شد که آن مقدمه شما را یاد است پس مهربانی و الطاف مبذول داشته
افاده ایشان فرمودند که در مبادی حال که بملازمت حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالرحیم
رضی الله تعالی عنه می بودم و سلوک می نمودم روزی تنها می در بازار رفته بودم دران
وقت دیده بصیرتم وا گردید ناگاه نظر بر روزنه افتاد دیدم که جمیع حرکات وی بوی مستند
بینند فعل فاعل حقیقی است که دران صورت ظهور نموده چون سابق ازان گاهی
مثل این صورت روی نه نموده بود ازان معنی استغراب دست داد و تعجب روی داد و
ازانوقت گاهی الصورت گاه ظاهر میشد و گاهی مختفی می گشت و در حین اقتضا دل مستقر
ان صورت می ماند همدران ایام که روزی سلطان فرخ سیر بر سریر سلطنت جلوس
نموده داخل دارالخلافه شد و سید عبدالله خان وزیر اعظم از قلعه بجهت استقبال

مخصوص

که این

و ایشان گفته بودند که در ایام

Marfat.com

برآمده ازدحامی عظیم صورت گرفت و صاحب زادگان بمقتضای صغر سن بجهت
تماشا از خانه برآمده بودند و ما با ایشان بودم پس دران هنگامه که هزاران هزار مردم مجتمع
بودند صورتی عجیب روی نمود که جمله خلایق بمنزله عینک بر فعل واحد را دیدم که یک حقیقت
فعلیه است که در هر یک جا بصورتی دیگر جلوه گری نموده است بعد ازان بتدریج ان ادراک
ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نماز عشا میکردم چون برکوع رفته
دیدم که سر من غایب شد هم چنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بقیام
رکعت ثانیه برخاستم سر خود را بحال اصلی یافتم باز چون برکوع و سجود رسیدم حالت
اولی روی نمود ازین کیفیات تعجبها میکردم اخرها بمرور همه وجود خود را معدوم یافتم و فنای
کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگاه نظرم بسوی
خود افتاد دیدم که در من نوری هر یک ذهب پیدا شد که بدان حقیقت همه اشیا ظاهر گشت
در رنگ چراغی که بوی اشیائی که در تاریکی باشند بنظر می ایند پس بدان نور حقایق جمیع
اشیا میدیدم و این صورت تا بدو پاس روز نمودار بود بعد ازان چنان کیفیت شد
که گویا پرده بر چشم ما بستند ازین ماجرا اضطراب تمام و قلق مالا کلام پیدا شد و تمام
شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق بازان کیفیت مقصوده عاید گشت
پس در تماشا حقایق اشیا افتادم اول نظر بر شجری که در صحن مسجد بود افتاد دیدم که
فیض الهی از جانب بیخ او پیدا میشود و شاخ و برگ گردیده ارتفاع می گیرد در رنگ
زمین دوز آتش بازی که از وی شرارها بر می ایند و بر هیات مخصوصه متناسبه بلند
می شوند و دران وقت حقیقت تجدد امثال واضح گشت و معلوم گردید که مراد از ملکوت
السموات والارض همین وجودات نورانیه است که همه اشیا را در عالمی که فوق از ناسوت است

Marfat.com

تا بنیند و هم چنان بدان نور بهر چیز از چوب و سنگ و آهن نظر میکردم و وجود نورانی
و سوای وجود ظلمانی می دیدم و در ضمن آن اسما الهیه که اصول الاصول هم اشیا هستند
مثلا اسم مبارک المتین که اصل الاصل حجر و حدید است مشاهده میکردم و دران وقت
وجود خود را می یافتم که مانند فواره دریاء محبت است که گویا ازان بحر می جوشند
و در همان بحر می افتد و شب و روز در سیر آفاق می بودم چون بفضل الله سبحانه
این سیر بتفصیل میسر گشت رجوع بسیر انفس افتاد پس دیدم که اول از راه پایها بدن
خود در آمدم و بدان نور اول حقیقت جزو جزو را جدا جدا مشاهده نمودم و مقام هر چیز
که در عالم موجود است وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر راس خود رسیدم پس
مابین انجا چنین نوری ذهبی رنگ پیدا یافتم که بر مثال چوب نی است دراز که باسمان
متصل گشته و هر چیز که می خواهد احاطه می کند و فرو می گیرد گویا همان است حس مشترک
و ادراک از وی می خیزد و دیدم که جمیع حواس ظاهره و باطنه چون سمع و بصر و حافظه و خیال
غیرها بمنزله زبانها چراغ هستند مقدار یک انگشت بالوان مختلفه بعضی اصفر و بعضی احمر در هر
عصبه که این قوی مودوع اند فیض الهی بصورة این زبانها ظاهر میشود برنگ روغنی که چون
بر سر فتیله می رسد شعله گشته نمودار می شود و معاینه شد که این فیض از هر دو جانب
پشت رفته می آید و بجانب روی التهاب می نماید دران وقت واضح ساختند
که از جهت همین سر شارع علیه الصلوة والسلام از ضرب علی الوجه نهی فرموده بعد ازان
ظاهر شد که از زیر شانه چپ جانب مضغه صنوبریه قلبیه نوری سرخ رنگ ریزش
می نماید و از انجا چنان ارتفاع و انتشار می پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و باین نور
معاینه کرده شد که محاذی ناف جانب یسار چیزی هست و در واقع زهره همان است

عالم

ازوی

ازوی مقدار سر چهار انگشت نوری شعله وار ملتهب است دو روی فی الجمله گذرنی هم هست
والتهاب ان سراسر فخر و نازش است بآن مرتبه که گویا کمالات همه عالم در وی محصور است
وچنان واضح گردید که نفس همین است واین لطیفه چون بدین لطیفه می آمیزد بتمامه توجه الی الله
میگردد وبهمین سبب مورد لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن
می شود وهمدران اثنا که التهاب ان جوش تمام میزد ظاهر شد که از لطیفه که مقام آن بالای
حاجب یمین است زجری وتوبیخی بران نفس متوجه گشت وبمجرد ظهور این معنی التهاب
ان فرو نشست وبالکلیه مختفی گردیده ومعلوم شد که ان لطیفه زاجره روح است دیگر
منکشف گردید که مسامت قلبیه مضغه بالای حاجب یسار لطیفه ایست پس نورانیه
بر شکل صنوبری که نوک سر او سیاه است وان معلق می ماند واین مضغه صنوبریه را با ان
لطیفه علاقه هست بسان رشته رقیق باریک نورانی وکیفیت ان لطیفه آنست که
بر یک قرار نیست گاهی منقار خود را در لطیفه سمعیه ووقتی در بصریه وهم چنان در لطیفه
متخیله وواهمه وحافظه می اندازد وبسبب ان در این حواس وقوی ادراک پیدا می شود
ومکشوف گشت که لطیفه دراکه که در حقیقت قلب اوست همان است ووجه تسمیه او
بقلب تقلب اوست بحواس ظاهره وقوای باطنه بعد ازان در تارک سر لطیفه مقدار
دال نخود که یک جهت دارد نمودار گردید که از وی خطوط نورانیه در رنگ امتدادات
شعاعیه شمس بر می آیند وهمه اشیا را احاطه می کنند واز عرش گذشته بذات مقدس
میرسند ودران وقت که عرش عظیم مجدد است وروی تا چیز محض میگردد واورا انتهای
نیست عروج روحی هم ازین طریق می شود ونفخ روح که مدلول نفخت فیه روحی است
نیز ازین راه است ودیدم که حقیقت انا که دران لطیفه مودوع بود از همان طریق گذر کرده

Marfat.com

در ذات مضمحل گشت و هر وقت که می خواستم عروج از ان راه میکردم پس اضمحلال
انا در ذات الهی بر وجه اکمل و اتم متحقق گردید که باز عمود نه نمود و معلوم گردانیدند که ادای
امانت که در کریمه تودوا الامانات الی اهلها وارد است اشارت بهمین رجوع انانیت
است بذات او تعالی که از ان راه می شود و مراد از انانیت که در ایت انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا واقع شده همین انانیت است که آنرا در مرتبه انسانیه امانت نهاده اند و معنی
کان ظلوما جهولا است که ظلم وی آنست که آن امانت را از آن خود فهمید و جهولی بجهت آنست
که ندانست که این معنی در وی بجز امانت بیش نیست افاده ایشان فرمودند که روزی
در واقعه دیدم که چیزی است بر مثال یعنی که اطفال از پرچهای ثیاب بر شکل آدمی میسازند
وان لعبت چیزها که بالوان عجیبه و رنگهای غریبه اند پیش ما می اندازد و ما را تماشای آن
بسیار لذیذ می نماید و از دیدن انها تعجبها می کنم و بلند می شوم بعد از ان از وی مرا ملالتی
گرفت پس یکی را از انها گرفته تامل کردم دیدم که برگهای کهنه اند که یکروی رنگهای گوناگون
دارند و روی دیگر همان برگ ساده است پس از وی بسیار متنفر گردیدم وان لعبت را
پاره پاره نمودم و چون ان پارچها را از یکدیگر وا کردم از اندرون ان یک انگشت برآمد
بعد از ان متنبه گشتم چون در تعبیر ان واقعه تامل کردم منکشف ساختند که ان شکل لعبت
عبارت از نفس بود که مقام ان برابر ناف است وان الوان مختلفه که می نمود خطرات
وی بودند که پیش لطیفه که محاذی قلب جانب راست مثل آینه است می اندازد
والهام فرمودند که علاج ان دفع آن جوع است پس چون انرا اختیار کردم چون مدتی
برآمد از جای که مقام نفس است غوغای بلند شد که واویلا تلک رفت و سوخته گشت

اختیار ظلوما و جهولا

Marfat.com

هم چنان چند روز این شور و غوغا می شنیدم بعد از ان آنرا از جای وی بر کندم دیدم که ریشهای
بیخ او مانند ریشهای پیاز از هر طرف بر می آیند و معلوم گشت که ان عروق مبول متعدده
وی و خواهشهای گوناگون و تعلقات او بودند چون همه عروق او کندیده شدند آرام حاصل
گشت و اطمینان روی نمود والحمد لله علی ذلک افاده ایشان فرمودند اول بار که بر من توحید
ظاهر شد وجود خود را مانند دایره هستی حق می یافتم بعد از ان چون انانیت فانی گردید هستی
او را سبحانه در خود در رنگ با وی در پوست که اهنگران بوی میدمند و همه آثار بوی مستند
می باشند ادراک نموده می آید افاده ایشان فرمودند که بعد فنا انا النفس حکم آفاق بنده
می کند و صاحب این مقام نفس خود را از غیر خود ممتاز نمی یابد و در همین مقام یعنی حدیث نبوی
علی مصدر الصلوة والتسلیمات که لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه متحقق میگردد
افاده ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می آید که توجه حقیقت او بسوی عالم ارواح می
شود دران زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم و ملایکه سلام الله علیهم و ارواح اولیا
رضوان الله علیهم باو متوجه میگردند و این فقیر بارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم
در عالم معامله و رویا صحبت داشته دقیقها یافته صورت بعضی مشاهده کرده و قبر بعضی را
زیارت نموده چنانچه یکبار دیدم که حضرت سید آدم بنوری قدس الله سره در مسجد
میان در جنوبی ان نشسته اند و حضرت قبله گاهی در صحن مسجد نه همدران اثنا شخصی قدری
تناسه نیاز آورد پس حضرت قبله گاهی بجهت ساختن شربت مرا اشاره فرمودند
و ما شربت تیار کرده و صاف نموده حاضر کردم حضرت قبله گاهی پیاله را از دست
ما گرفته خود با دب تمام پیش حضرت سید بردند او شان بتعظیم حضرت قبله گاهی را
بابا گفتند و پیاله را گرفته سیر بیاشامیدند و بقیه را بدیگر یاران قسمت فرمودند حضرت

مانند نقطه در میان

فیضها

Marfat.com

شیخ بدیع الدین شاه مدار را قدس سره دیدم که ایستاده اند و صورت نورانیه میدارند
و دستار بر سر ایشان سفید است و بالا بند سیاه و برای زیارت مزار پر اسرار حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرهندی قدس سره شوق هرچه تمامتر میداشتم و باین
معنی قلقی قوی در خود می یافتم بلکه قریب بود که احرام زیارت بر بندم و مسافرت بر خود اختیار نمایم
درین اثنا در واقعه دیدم که گویا حضرت مجدد در حجره من تشریف میدارند و می فرمایند که
فیض من همه جاست ازان باز ان قلق تسکین یافت اگرچه دران رویا هم صورت
مبارک ایشان معاینه نکردم و ارواح جمیع انبیا را صلوات الله علیهم در صورت ماهیان مشاهده
نمودم دیدم که همه شجر و مدر از صورت ماهیان پر است و در همه جا الوف الوف ماهی پیدا
بر بعضی از انها تمام شکل ماهی ظاهر است و بر بعضی صورت ناقصه و بعض چنان هستند که
یک ماهی کلان است و در وی بسی ماهی مندرج اما همه انها بحیات همان حوت اعظم
زنده پس دران وقت ما می خوانیم که اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و صل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و چون لفظ و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین بر زبان من جاری میگردد می بینم
که سری ازین کلمه پیدا می شود و در همه ان ماهیان داخل میگردد و بسبب ان همه را سرور
و اهتزاز حاصل می شود چنانچه بادی در شکل شیر وغیره که از توپ میسازند داخل میشود
و وی را جنبش میدهد پس معلوم کردم که این صور ارواح انبیا صلوات الله علیهم هستند
و نکته امر بصلوة بجمیع انبیا دریافتم و سر تشبیح ارواح ایشان بصورة ماهی از کلام مولوی
روم قدس سره می توان دریافت انجا که فرموده ؎ هر که دید ان بحر را او ماهی است
هر که دید الله را اللهی است ؎ و فرموده ؎ هر که جز ماهی است زابش سیر شد
وانکه بی روزی است روزش دیر شد ؎ و یکبار شیخ تربیت که یکی از مخلصان بود

استدعا

Marfat.com

استند عاد توجه کرد چون در خلوت نشستم و خواستم که توجه کنم دیدم که صاحب الطریقه
حضرت خواجه نقشبند قدس سره ایستاده اند سفید رنگ با صورت نورانی میانه قد
محکم بدن پس بمجرد مشاهده الصورت غیبت بر شیخ مذکور غلبه کرد چنانکه دیرا اصلا علم
خود نماند درین اثنا شیخ بطاق حجره دست دراز کرد و از حرکت ان با فاقت آمد
و گفت که از مدت از روی این چنین غیبت و بیخودی می داشتم باری این وقت
میسر آمد و یکبار خود را دیدم که بر هوا حنازه وار میرودم تا که در بلده اجمیر بمقبره حضرت خواجه
معین الدین چشتی قدس سره رسیدم و زیارت قبر شریف اوشان کردم از ان مزار
پر انوار را از سنگ سفید دیدم و احاطه ان مقبره را دور در یافتم پس چون از حاد مان
انجا کیفیت ان مقام استفسار کرده آمدیم چنان نشان دادند که مشاهده کرده بودم که در
جایی در می ایم دیدم که در هر زینه اش بتصویر حضرت پیر دستگیر و حضرت خواجه معین الدین
قدس سرهما پیدا است ادب کردم و پای خود را با حتیاط می نهادم افاده ایشان فرمودند
که شبی در واقعه ام المومنین حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها را دیدم که گویا چارپایی
گسترده است و بر ایشان نشسته اند و لباس سفید می دارند اما بطور زنانی که روح
شان زنده باشند و متصل ان چارپایی دیگر است و بر ان سه کس دیگر از ارواح طاهرات
نشسته اند و لباس فی الجمله رنگین می دارند اما بوضع نسوان بی شوی و عمر شان از عمر حضرت
خدیجه کبری کمتر معلوم میشود پس دران وقت گویا سخت محجوب میشوم و از غایت
ادب و فرط خجالت خود را ملامت هر چه تمامتر میکنم که در حضور ارواح طاهرات آمدن
کمال بی ادبی است باز گویا در همان حال در دل انقاشده که تو فرزند ایشان هستی
فرزندان را پیش امهات و وجدات آمدن باکی نیست افاده ایشان فرمودند

Marfat.com

که وقتی یکبار مجلس عرس بود و ما بر دیوار روضه شیخ ابوالفتح و شیخ ابوالفضل نشسته بودیم
ناگاه دیدیم که نوری مثل برق از هر دو قبر ظاهر شد و بقوت تمام در من نفوذ کرد چنانچه مرا
سخت مضطرب ساخت قریب بود که برجهم و رقص کنم و نعره زنم اما همان لحظه صورت حضرت
قبله گاهی مرشدی نمودار گردید و مرا تسکین بخشید پس اگرچه بظاهر از من هیچ نه برآمد
و اضطراب ظاهر شد اما دیدم که حقیقتِ من می رقصد و اضطرابِ عظیم می کند و این
حال تا قریب یک ساعتِ نجومی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش پیدا نشد
ان نور در رنگ دو شعله از هر دو چشم من برآمد و مقابل من دو شیخ نشسته بودند
که هر دو را سماع و رقص هیچ مناسبتی نبود این هر دو شعله را در آنها آویخت پس هر دو برخاستند
و وجودی و رقصی عظیم کردند افاده ایشان فرمودند که فرق در میان توحید شهودی و توحید وجودی
این فقیر را فهمانیدند اظهار می نماید که توحید وجودی آنست که فی الحقیقت وجود ما سوا
ذات حق را نیست انچه وجود است مرتبه مزدات حق را است چنانچه عرفا تحقیق فرمودند
و این مسئله حق است اما این نزدیکی علم لدنی است این خود در شهود نمی آید الا
ماشاء الله از روی عرفان فهمیده اند کاتب حروف می گوید یعنی توحید وجودی و توحید
شهودی انچه این فقیر را فهمانیدند اظهار می نماید که توحید وجودی مسئله حقانی است
و بیان نفس الامر است قطع نظر از عرفان عارف که در واقع وجود خواه وجودی باشد
خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی و وهمی باشد یا خیالی همه بانواعه و اقسامه ثابت است
و ذاتِ حق را بی شرکت غیر ایش غیر موجود نیست زیرا که موجودی وجود نمی باشد
و چیزی را با وساطت نسبت غیبیه هم نیست زیرا که این نیز هم نوعی تحقق می خواهد تا بآن منشا
انتزاع غیبیها باشد و ان در ما سوای ذات الهی مقصود است و این مقدمه است

فی ذهابی

حق و مطابق نفس الامر و از قبیل احوال نیست که بکسب تعلق دارد بلکه تا کسی را از حق علم
ذاتی خود عطا نمی فرماید ان را در نمی یابد و از قبیل یافت است از قبیله دید نیست و بیان
نفس الامر است نه انکه مردمان این چنین می بینند که از تغیرات امور شهودیه باشد قوله
قدس سره و انچه طلبا از روی مشاهده می بینند سببش دیگر است چونکه صور اکوان در
صفحه خیال بسبب تلبیس انتقاش یافته است و بسبب نورانیت ذکر ما ذکر که بان رنگین
شده است ان نفوس را متلون بنورانیت می نگرد و این در وقت سیر افاق است
اما چون طالب ازین مقام درگذرد از نفوس خیالیه ذهول ورزد صورت نفس در خیال
رنگین می یابد و از صورت خیالی نفس زاهل نمیشود الا ما شاء الله زیرا که خیال در حیطه
نفس است کاتب حروف گوید یعنی توحید شهودی که از قبیل احوال است و بیان حالتی
از حالات بر دو نوع بود یکی انست که در وقت سیر افاق پیش می آید و ان عبارت
از دیدن نفوس اکوان است منور بنور ذکر اگر سالک در مرتبه یاد کرد است یا بنور مذکور
اگر ملکه توجه و یاد داشت یا بنور مذکور اگر ملکه توجه و یاد داشت او را حاصل شده و سببش
انست که نفس این سالک چون بآن نور متلون شده و بمنزله عینک مرروئیه اکوان را
گردیده پس بان نفس بر هر چیز که نظر می اندازد ان چیز را بهمان یک نور منور می بیند
و این را شهود واحد تعالی می داند و این هم وجهی دارد اما تفرقه در نور ذکر و ذکر بغایت دقیق
است و نوع دیگر ان است که طالب را در وقت سیر انفس پیش می آید و ان عبارت
است از دیدن نفس بهیئه بساطت متلون بنور یاد داشت یعنی چون سالک از توجه
باکوان درگذرد انوقت توجه او منحصر در نفس او می باشد و از اکوان ذهول روی
می نماید پس دران حال نور دار نظر او رفته یک شی وحدانی صفت که ان نفس والی است

Marfat.com

متنور بنور الهی مشهود میگردد و ازین شهود نفس او را ذهول نمی شود زیرا که خیال نفس را
متلازم است و این شهود کار خیال است هکذا سمعت منه قدس سره قوله قدس سره
این است معنی قول حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز که اهل الله بعد از فنا و بقا
آنچه می بینند در خود می بینند و آنچه می شناسند در خود می شناسند حیرت ایشان
در وجود خود است انتهی و اشاره باین دو لفظ می بینند و می شناسند و باین دو مرتبه
فارقه است کاتب حروف گوید یعنی لفظ می بینند اشارت بتوحید شهود است
که تعلق بدید و شهود دارد و لفظ می شناسند اشارت بتوحید وجودی است که تعلق
بمعرفت دارد این معرفت نیز جز بمعرفت وجود تحقق حصه خاص که نصیب این مظهر خاص
که نفس سالک است شده میسر نمی آید اعنی چون می شناسند که تحقق وجود ما در حقیقت
مر حق راست سبحانه از آن ما نیست پس تحقق جمیع ممکنات هم وی سبحانه و غرض
ازین کلام آنست که توحید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کشف
مکاشف و شهود شاهد و توحید شهودی از قبیل بیان حالات است که سالک را
روی می نماید افاده ایشان فرمودند که اکثر اهل شهود مشاهده حق را در عوالم می کنند
مبتدیان در عالم ناسوت گو که در وجود نورانیه باشد در عوالم ارواح و عالم ملکوت و هم چنین
در عالم جبروت و سببش علاقه حبی است باین عوالم پس تا که انسلاخ کلی کما تنسلخ الحبة من
جلدها از محبت این وجودات که همان است سبب ارتباط باین عوالم روی نه نماید
ازین شهود بر نمی آید و چون بفضل الهی از آن بر آید شهود نفسی پیش آید و چون بکرم
بی غایت او تعالی از محبت وجود خود بمراتبه منسلخ گردد آنگاه بیرنگی و بی نشانی
مشرف گردد بیکن چون او را باز گردانند پس در وقت سیر عن الحق الی الخلق

شهود حق

شهود حق فی النفس رجوع می کند ولهذا گفته شده که از صورت خیالی نفس ذهول نمی شود
معهذا از بیرنگی خالی نمی باشد و شاید که از لفظ حیرت که در قول حضرت خواجه بزرگ واقع شده
که حیرت ایشان در وجود خود است اشارت بهمین بیرنگی است والله اعلم افاده ایشان
فرمودند تا که وجود علمی هم باقی است فنای اکمل اتم نیست و چون بساط وجود علمی که عبارت
از قوت عرفانیه است در نه پیچد فنا حقیقی که تعبیر از ان بموت کرده اید میسر نیاید و این معنی
بوجه اکمل جز در صدیق اکبر رضی الله عنه در دیگری معلوم نمیشود و اشارت بهمین معنی است انچه
در فضایل ایشان در بعض احادیث آمده که قال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی
میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة او کما قال و در حق دیگری این لفظ معلوم نیست
که وارد شده افاده ایشان فرمودند که روزی در مقام قرب تامل واقع هر چند نظر دور
دور رفت کسی را از اولیا باعتبار این جهت خاص فوق حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه دیده نشد
و درین جهت دیگری فضیلت بر ایشان بنظر نیامد ایشان بر مرکز اعلا ران جهت هستند
ولهذا مبدا طور عرفان ایشان واقع شدند افاده ایشان فرمودند که قول اکابر است قدس الله
اسرارهم که من عرف الله کل لسانه و قول بعضی دیگر که من عرف الله تعالی لسانه و هر دو قول
صحیح و صادق اند زیرا که طول ایشان در معرفتی است که در مرتبه اسما و صفات باشد که
چون اطوار ظهور اسمای منکشف می شوند و علوم و اسرار انها روی می نمایند هر علم را غنیمت
می شمارد بالضرورت باظهار ان مبادرت می کند و کل لسان در معرفت ذات ساذج
است که بی نشان و بیرنگ است و بان بیرنگ که خارج است از احاطه علم و ادراک
مسامت و مقابل می شود و فانی میگردد از ان نه تعبیر تواند نه بیان و همین معنی دارد قول
سعدی شیرازی قدس سره ؎ کان را که خبر شد خبرش باز نیامد افاده ایشان فرمودند

Marfat.com

که شیخ سوال کرد که چون حق سبحانه همه وقت و همه جا حاضر است و او را مکانی نیست فضلا
عن یکون له مکانا خاصا پس نکته در عروج فوق العرش در معراج چه خواهد بود گفتم که عرش
و ما فیها همه از عالم عین است و او سبحانه در مرتبه وجوبی خود که کمال انسان عبارت از قرب
و وصول بان مرتبه است بهمچو و چون تا که در مقام چونی است او را وصول بهمچون خر علمی و ذهنی
بیش نیست و چون خروج از عالم (چون) که عروج فوق العرش باشد خارجی و نفس الامری متحقق
قرب خارجی و وصول حقیقی به بهمچون میسر آید و چون استعداد این مقام عالی مخصوص باین سرور بود
صلی الله علیه وسلم در آن جناب این بنوع صورت نسبت افاده در حصول ایشان ذکر حدیث
بنیان علی قلبی و انی لاستغفر الله کل یوم مائة مرة و انچه علما و عرفا در توجیه ان ذکر کرده اند واقع شده فرمودند
که سر در عروض عین انست که قلب مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مشاهده ذات
بحت مراعن جمیع الشئون و النسب و الاعتبارات که غیب مطلق است میسر بود ان درجه
مخصوص است بان جناب و انرا استشعارا فانا لازم است پس با وجود بنیه بشریه مشاهده
بجز انکه کالبرق الخاطف باشد و هر آن تجلی و استتار روی نماید ممکن نیست و انکه تجلی دایم
باشد بدون اعتبار نسبت و صفات نیست پس عین کمالیت از همان استشعار است
و بهمین سبب احتیاج بود مدوام استغفار افاده ایشان در تاویل ایه کریمه و من احسن دینا ممن اسلم
وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابراهیم حنیفا فرمودند که از ین اسلام مراد حقیقت است و
تفصیلش در حدیث وارد شده که لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
و اختیار کردن این جز بعد التزام احکام شریعت که مراد از متابعت ملة ابراهیم حنیف است دیگر
این اسلام ورای احسان است که همان است مشاهده و باشغال و اکتساب حاصل میشود
و اسلام حقیقی که ثمره طریقت است بعد تهذیب نفس بریاضات شاقه و جذبه الهیه است

دو ورق

و معرفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش آنست که شریعت عبارت است
از بیان احکام که در قرآن مجید و احادیث و تفاسیر و شروح و کتب آداب که تفاصیل عبادات
و اذکار و اعمال صالحه و افکار و فضایل شکر و صبر و غیره از منجیات و بیان مهلکات
که رذایل اند و طریقت آنست که آنچه مبین شده او را تملیک نفس خود سازد بسبب
ریاضات و تحت تصرف خود آرد و تا مالک نشود بحقیقت نرسیده است و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بیان مرتبه حقیقت است و مقدمه قایله را حدیث
شریف شاهد است من اعمال ای کسب بجلب المنجیات و دفع المهلکات بما علم بانی
علم من الشریعة فالمراد به منه الطریقت ورثه الله تعالی ای یعطیه الله ما ای علم المعرفة من
لدنه لم یعلم من الدراسة افاده ایشان فرمودند که سرور در دو شرع آنست که آدمی مرکب
است از عالم خلق و امر چون بمرتبه روح بود که بعالم امر تعلق دارد مشاهده تقدیر الهی او را
حاصل میشود و در حکم آن مقهور و فانی و الحال نیز بوقت غلبه حکم روح و چون به بشریت در آمد که بخلق تعلق
دارد و اختیار و ارادات ظهور نمود و مشاهده قدر مختفی گشت و احکام معاش و معاد پیدا شد
و ضرورتی روی نمود که افعال هر دو او را باید کرد و قریب بود که درین معنی استقلال و استبداد رای که
منشا انانیت است روی نماید پس الله تعالی شرع نازل فرمود و اوامر و نواهی در امور معاش
و معاد مقرر نمود تا آدمی در آن افعال برای خود تافتند و خود را در احکام الله در دهد و ارادات خود را
یک سو داشته در تصرفات کالمیت بین یدی الغسال گردد و در احکام الهی او را فنا حاصل شود
و فنا که مقصود است و حقیقت بندگی است در هر حال او را حاصل باشد پس هر که مرتکب
خلاف شرع است و تابع نفس خود از فنا بی بهره است والله اعلم افاده ایشان در معنی حدیث
که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعونی ما ترکتکم فانما اهلک من کان قبلکم کثرة سوالهم

Marfat.com

واختلافهم علی انبیائهم فرمودند که اسلام انقیاد است مر شرایع الهیه را بغیر فضولی و چون شارع
صلوات الله علیه وسلامه بحکم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة برآورده است با بصیرت
مقدار نافع است پس سوال و تحقیق و تدقیق بجز فضولی که مورث هلاکی است نخواهد بود افاده
ایشان در معنی حدیث که وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه میفرمودند که حق سبحانه میفرماید
کسی که از تاثیر وی در نفوس جماعه ذکر ناپیدای شود وی هرگاه ذکر کند همه ذکر بنفوس وی متلون
شوند پس ما او را ذکر می کنیم در ملاء خیر یعنی او را محبوب گردانم بوجهی که همه عالم از ملایکه و انس و غیرهم
بحب وی مملو شوند چنانچه در حدیث وارد شده اذا احب الله عبدا نادی جبریل علی قوله
صلی الله علیه وسلم فیوضع له القبول فی الارض افاده ایشان فرمودند که زیادتی در ایمان
بحسب کمیت ثابت است چنانچه کریمه لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ظاهرا بران ولایت دارد
و مقتضای آن احادیثی که دران باب وارد اند نیز بحسب ظاهر همین است و از روی کشف
و وجدان ایضا هم چنین هم متحقق شده و در حدیثی که وارد شده که ایمان یک کس کایمان سبعین
رجلا منکم خواهد هم اشارت بدان می کند یعنی جماعه کثیر با ایمان یک کس متلون خواهند گشت
و ایمان هر یک ازان جماعت جزو ایمان خواهد بود پس ایمان وی بسبب کثرة اجزایش
بمنزله ایمان سبعین رجل خواهد شد و از همین است که یک کس بمنزله امت نازل می شود
چنانچه در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام وارد شده کان امة قانتا له
و در خطاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا ایها الرسل واقع شده بود و اگرچه ازدیاد
کیفیت هم متحمل است اما ظاهر از روی احادیث و یقینا از روی کشف و وجدان همان
اول است افاده ایشان فرمودند که در بعضی احادیث وارد شده است که چون کسی
می میرد حق سبحانه از فرشتگان می پرسد و حال آنکه او عالم تر است بوی با نیکس با خلق

الی قوله

Marfat.com

چه معامله داشت اگر نیک معامله بود با وی هم چنان کنید و اگر بد معامله بود با وی همان سلوک
در آرید اگرچه فی نفسه در وی دیگر صفاتِ حمیده باشند او کما قال و سر در آن آنست
که تمام شریعت در حقیقت همین معامله است یا با حق است سبحانه با خلق اما در حق الله رحمت
بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم الحکم استیلا آورد بالجمله بد معامله
با هر که بروی اطلاق خلق آمده خواه بقتل باشد خواه بوضع دیگر موجب زوال و نکال است
و بر همین که هنوز مرتبه عقلیه باشد اطلاق خلق واقع شده چنانچه خدای تعالی میفرماید ثم جعلناه
نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة الآية پس از اینجا حکم استنباط حمل مستنبط می شود که ممنوع است
بمنزله داد باشد و در حکم هدم بنیان الرب بخلاف عزل که ازاله منی است و هنوز حکم نطفه
که بعد قرار در رحم باشد و بروی حمل اطلاق یافته نکرفته است و حکم بنیان نیافته تاهم
او واجب الاحترام باشد معهذا بعض جا مکروه کفته اند والله اعلم بالصواب افاده ایشان
در معنی بیت مولوی روم قدس سره که ۵ من ز قران مغز را برداشتم ۵ استخوان پیش سگان انداختم ۵ فرمودند که قران دو قسم است وارد شده بعض ایات ان محکمات اند
و بعض متشابهات پس محکمات که همن ام الکتاب بمنزله مغز است و متشابهات
که از ال آنها محض برای امتحان و اختبار است بمنزله استخوان است پس آنانکه راسخون
فی العلم هستند محکمات را برای تبعیت و عمل اختیار می کنند و آنانکه زیغ فی القلب
دارند و بمنزله سگان هستند در پی متشابهات افتاده اند پس در این بیت تعریض
بان میفرمودند افاده ایشان فرمودند که از خدای تعالی محبت تمام و حضور دوام باید جوا
افاده ایشان فرمودند که یکبار عزیزی بزرگی صالحی که صاحب ارشاد بود پیش ما شغلی
ز اشغال طریقت بیان کرد مرا طوران خوش آمد قصد کردم که انرا بعمل آرم و در پیش نهادم

Marfat.com

چون از انمجلس برخاسته خواستم که اندرون خانه روم در دروازه رسیده بودم که بطریق
الهام این آیت که بالمقال لک الا ما قد قیل للرسل در دل من القا کردند پیش ازان معلوم شد
که آنچه از طور سلوک معمول بزرگان ماست در حق ما یان همان مرضی است ازان وقت
قصد آن شغل از خاطر ما برفت و هنگام شب انوبیر هم در واقعه دید گفت و بما گفت که دیدم
گویا شما هر دو برادر سواره در راهی میروند و ما بر زمین ایستاده ام و بمن التفات نمی کنند هر چند
آواز می کنیم قدری متوقف شده روانه گشتند و بسوی ما متوجه نگردیدند معلوم شد که آنچه
راه شماست همان بجاست افاده ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان نوشتند
که قدوة الواصلین زبدة العارفین حضرت میان شاه ولی الله جیو از فقیر حبیب الله بعد از سلام
مطالعه فرمایند قصد فقیر بود که برسد اما بسبب بعضی تربیتهای الهی که از الطاف خفیه است
نمی توانم رسید دیگر از روحانیت حضرت قدس سره اشارتی معلوم شده است آنچه
مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی رفته بود ظاهرا گرانی و تنگی شده است خواهش
از آنجناب است که عفو فرمایند و دعا و توجه فرمایند که خلاص شود اگرچه حالا طبیعت ایشان را گرانی
نخواهد بود اما از حالت گذشته اثری باقی است والسلام علی من اتبع الهدی افاده ایشان
نقل فرمودند که حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم را قدس سره در یک مجلس بامر عصمت الله
سهارنپوری که از سرآمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاهر به امر لطیفه تصوف
که بیعت و اراده و مجاهده است که ثمره آن مکاشفه می باشد اعتقاد نداشت پس
حضرت شیخ مذکور خطاب نموده فرمودند که شما کجا مرید هستید مرید گفت که آیا این طریقه
از شرع ثابت می شود که التزام آن باید نمود حضرت شیخ فرمودند که حجج شرعیه سه چیز اند
کتاب و سنت و اجماع و قول مجتهد نیز حجت است و این امر همه اینها اینها ثابت است

بزرگ بمیر

میر گفت

Marfat.com

میر گفت که چگونه است این را بیان باید کرد فرمودند اما کتاب آنست که حق سبحانه میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون در این آیت
مراد از ابتغاء وسیله چیست میر آنچه مفسرین از عمل صالحه وغیره ذکر کرده اند بیان کرد فرمودند
که این معنی مراد نمی تواند شد زیرا که ایمان مراد نیست چرا که خطاب با مومنان است که عمل صالحه
در تقوی که عبارة از ایتمار وامر واجتناب از مناهی است داخل است هم مراد نمی تواند شد
که قاعده عطف مغایرة را می خواهد و ترتیب در ذکر اقتضا می کند که آن چیزی است که بعد
تقوی باشد پس از آن جهاد که مثمر فلاح است و آن چیز همین ارادت و بیعت بمرشد است
بعد از آن جهاد و ریاضت تا فلاح که عبارت از وصول بذات است حاصل شود پس میر بعد
رد بدل بسیار قبول کرد و اعتراف نمود فرمودند اما حدیث آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند صحابی را که کیف اصبحت مومنا حقا فقال یا حقیقة ایمانک قال اسهرت
لیلی واظمات نهاری حتی استوی عندی ذهبها ومدرها ورایت اهل الجنة یتزاورون اهل النار
یعذبون وکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا فقال اجت فالزم او کما قال پس ازین حدیث
معلوم میشود که سهر و جوع که شعبه از جهاد است مثمر تخلیه و تحلیه و کشف مغیبات است و امر
بالتزام آن هم معلوم گردید و طریق تصوف همین است و اما اجماع پس الوف الوف علما
صاحب عرفان من زمن النبی صلی الله علیه وسلم الی یومنا هذا این طریقه اختیار نموده اند و هم خود را
بران مقصور داشته اند و اما قول مجتهد آنست که مشهور است امام اعظم رضی الله عنه فرموده اند
لولا السنتان لهلک نعمان و در حق شیخ فریدالدین عطار شما چه می گویید میر گفت که عالم
ثقه بودند فرمودند که اوشان گفتند که این دو سال همان بودند که امام درین مدت
از خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه استفاضه راه باطن نمودند پس میر معترف شد

ذهبها

چار باب متضمن مسایل عقاید و فقه عبادات و اذکار و نصایح و حکم ضروریه نوشتند که
نهایت مفید است و در علوم صناعی چون نجوم و رمل اطلاعی کامل دارند و در طب دستی
رسا و حدسی شامل در موجز القانون بعضی مسایل ضروریه که از مصنف مانده بودند زیاده کرده
رساله در حد خود تمام و وافی ساختند اما با وجود خدمت درین فن بمقتضای بی پروائی بمعالجات
و مداوات مرضی هر وقت کم می پرداختند تا که روزی در واقعه دیدند که گویا عزیزی بزرگ
بر فیل سواره در دست قصبی طولانی دارد آمد و بایشان گفت که برای تهنیت شما آمده ام
و بشارت آورده ام که خدا تعالی از علاج شما شفا یافت یا گفت که رسول علیه الصلوة والسلام
شفا یافت ازین معنی ایشان را نهایت فرحت و ابتهاج حاصل شد از ان وقت خادمان را
اجازت دادند که هر وقت که کسی مریض بیاید البته مرا اطلاع دهید در هر حال که باشیم و میفرمودند
که معلوم نیست که معالجه کدام کس درجه قبولیت یافت دران ایام مداوات یکدو فقیر هم
اتفاق افتاده بود شاید بمقتضای حدیث قدسی مرضت فلم تعدنی الحدیث بنسبت
شان این معنی ظهور نمود و در انشا و شعر بدیع البیان اند نظم نهایت دل پذیر و نثر پر از لطایف
و ظرایف بغایت متین و بی نظیر می نویسند و قصیده فارسیه نظم فرمودند مشتمل بر بیان
بسیاری از معجزات و دیگر رساله عقاید منظوم نوشتند و در عمر قریب دوازده سالگی
بجناب حضرت والد بزرگوار قدس سره بیعت نموده شغلی از اشغال طریقت اخذ فرمودند
و از بسکه فطرتی صافی داشتند باندک توجهی مورد برکات طریقت و مطرح اشعه انوار حقیقت
گردیدند در بیان اسرار ولایت بطور متکلمین متحققین را با طور صوفیه جمع میفرمایند و رساله
معنون بفواید از مصنفات ایشان است که دران بسی معارف طریقت و اسرار حقیقت
بیان نمودند و در شریعت قدمی راسخ دارند و در اخلاق نهایت متانت در توکل

مرتبه

Marfat.com

مرتبه رفیع یافته اند و در عدم التفات بمزخرفات اهل دنیا بابه بس منیع و عقل معاش
هم چون عقل معاد بر کمال در کفایت و عدالت در زانت تدبیر بی نظیر با این همه اوصاف
کمال عدم نظر باین امور و همه کمالات را کان لم یکن شمردن گویا جبلی ایشان است
افاده حضرت ایشان نزدیک قصه عزل اول دستار خلافت بر سر ایشان بستند و اجازت
ارشاد و بیعت دادند و جانشین حضرت شیخ بزرگ قدس سره ساختند و فرمودند
چنانچه خرقه بما از حضرت والد قدس سره رسیده بود هم چنان ما بایشان دادیم باید که یاران
ایشان را بجای حضرت بزرگ قدس سره دانند اکنون واقعات و کلماتی چند
که بلفظها از ایشان منقول اند مقبول کلک نیاز سلک میگردند افاده طریقه کمال موقوف
بر این خصال است تزکیه و تصفیه و تخلیه و تجلیه اما تزکیه پس عبارت است از آراستن
و پیراستن ظاهر اعمال و افعال خود را به پیرایه شریعت مصطفویه کما قال الله تبارک
و تعالی و لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر ؎ خلاف پیمبر کسی
ره گزید ؛ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ؛ و تصفیه اشارت است بطبعا بصاف کردن و پاک
و پاکیزه ساختن دل از صفات ذمیمه و متصف گردانیدنش باوصاف کریمه چنان
رباعیین حضرت شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس الله سره العزیز درین باب کافی و وافی است
خواهی که شود دل تو چون آینه ؎ ده چیز برون کن از درون سینه ؛ حرص و امل و غضب
دروغ و غیبت و بخل و حسد و ریا و کبر و کینه ؛ خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم ؛ نه چیز بنفس
خویش فرما تعلیم ؛ صبر و شکر و قناعت و حلم یقین ؛ تفویض توکل و رضا و تسلیم ؛ چون
قلب و قالب از لوث رذایل مطهر و مصفا باشد شایان لمعان انوار حقیقت
الحقایق تواند گردید و تخلیه کنایت از خالی ساختن و روفتن دل است از حسد و ناپاک

اختیار فرمودند بغایت استقامت ورزیدند و با اهل دنیا هرگز ابتجا نمیداشتند بلکه
طریقه التکبر مع التکبرین تواضع پیش میگرفتند افاده حضرت ایشان فرمودند که خدمت
شیخ صلاح الدین ذکر کردند در اخر مرض موت که روزی شیخ صدر العالم یعنی ابن العوام ایشان
آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدم که حضرت شیخ عبد الرحیم قدس سره میفرمایند که
بپیش شیخ صلاح الدین برود و از منی توکل سوال کن نکته در تخصیص این سوال و مسول عنه
معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفتند نکته در تخصیص است که امشب ما فاقه داشتیم
و از هر که قرض طلبیدیم میسر نشد و امروز هم چنان برفاقه ایم مع هذا دل بغایت قوی است
و از فقر و وضع فقر اتنگ نیست بلکه بان خوشوقت و مبتهج است او کما قال افاده حضرت
شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که مخدومی شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار بشاه فخر
العالم که ابن العوام ایشان باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است اما معلوم نیست
که قضای ان مبرم است یا معلق پس همدران ایام ایشان را مرض شدید عارض شد و ایشان
زبانی من بشاه فخر العالم گفته فرستادند که الحال واضح شده که بالفعل قضای آن معلق است بردعا
مرشد من و یقین است که البته درین باب دعایی خواهند فرمود پس شدت مرض بدرجه انقطاع رسید
حتی که امید حیات منقطع گردید و مردمان در پی تجهیز و تکفین افتادند دران وقت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس الله اسرارهم دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
و شفای کامل حاصل گردید افاده دیگر حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که مخدومی شیخ صلاح
الدین قدس سره نقل کردند که روزی بخاری را برای بعضی کارها طلبیده بودم و وی این کار را موفق گفت
من تربیت نداد و سر انجام نه نمود چون امر املاحظه کردم و حسب دلخواه نیافتم لیکبار ناخوش شدم
و از غایت رنجش و ناخوشی دیر اگفتم که ابانو کور بودی که این چنین کردی پس همین گفتن من

Marfat.com

این کلمه و کور شدن وی پس او واویلا کردن گرفت که اکنون چه کنم و کجا روم که ما را هیچ نظر نمی آید ما هم
ازین ماجرا حیران شدم و افسوس کردم که چرا گفتم و این حرف از زبان من چرا برآمد و او را عذر خواستم
افاده خدمت ایشان بعالم سرد و هم فی الجمله سری میداشتند از ثقات شنیدم که در مرض موت
که از نهایت ضعف و نحافت و سقوط قوی گردش از یک پهلو به پهلوی دیگر استعانت قویه
از مردمان متصور نبود گوینده شعری بصوت حزین بسرائید در آنحال ایشان را وجدی در گرفت
چنانچه جستی زدند و راست برخاستند پس روز دویم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند رحمهم
الله رحمة واسعة ذکر بعضی احوال کرامت اشتمال و کلمات معرفت سمات جامع اوصاف کمال مظهر اسرار
ذی الجلال قدوه ارباب انتباه زبده مقربان حضرت اله حضرت شاه اهل الله سلمه الله تعالی
که برادر خورد عینی حضرت ایشانند افاده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سره حضرت ایشان را بنام اهل الله ندا فرمودند خادمان حرم عرض
نمودند که نام مبارک ایشان ولی الله است و حضرت باین نام ندا میفرمایند فرمودند که عنقریب
است که برادر ایشان متولد شود این نام وی است که زبان من بان جاری شده است پس
بعد چندی ایشان متولد شدند و باین نام مسمی گشتند والحق کاسمه اهل الله هستند که از ایام صبی
در تقوی و طهارة و علم و فضل نشو نما یافتند فطرتی صافی و طبیعتی پس عالی و ذهنی ثاقب
و رای صایب و فهمی دقیقه یاب و ذکائی روشن مثل آفتاب می دارند جمیع کتب متداول
بر حضرت ایشان گذرانیده فراغ حاصل نمودند در وجودت فهم و دقت نظر رتبه بس
عالی دارند و در مناظره علوم طبعی نهایت دشوار پسند برای خدمت کتاب الله رساله
لغات القرآن مشتمل بر شرح غریب قرآنی و بعضی توجیهات ضروریه بعضی آیات مختصر و کافی
که طالب علم را وقت تلاوت حاجت مراجعت تفاسیر نماند تالیف فرمودند و رساله

Marfat.com

وقصد نمود که بخدمت ایشان استفاضه نماید اما بسبب سفری که ویرا طرف دکهن در پیش آمد
این معنی صورت نه بست افاده ایشان نقل فرمودند که میر ابوسعید که یکی از مریدان
خاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره بودند روزی بخانه ایشان رفتم مرا اندرون
خانه خود بردند وان را نمودند دیدم مصفاست پس هیچ چیز از اساس البیت در انجا
نیست سوای یک چارپای و یک تخت و یک سبوچه آب و یک دولائی که حضرت
قبله گاهی اوشان را ده بودند تجرید تام و تفرید کامل می داشتند پس بمن گفتند که همشیره
من همیشه بمبالغه تمام استدعاء دعا از من درباب تولد فرزند بخانه من میکردند و در این امر
بجد بودند بالضرور دعا کردم اجابت ان هم معلوم شده است انشاالله تعالی فرزند خواهد شد
اما ما نخواهیم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسیدند ایشان
ازین عالم رحلت نمودند بعد ازان فرزند متولد شد افاده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
و نه از هجرت در شهر شعبان ایشان به نیت اربعین قصد اعتکاف نمودند همان شب عارضه
حرارت پیدا شد دو سه روز اظهار این امر بکسی نفرمودند اخر چون مرض غلبه کرد بالضرور
از خلوت برآمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان در ازار گذشت هرچند معالجه
میکردند فایده معتد بها نمی بخشید اخر ما بخدمت برادر کلان خود حضرت شیخ عبیدالله التماس
کردند که این مرض را هیچ ادویه نفع نمی بخشد و معلوم شد که بدون دعا و توجه شریف رفع نخواهد شد
پس حسب الاستدعا خدمت ایشان دران باب دعا فرمودند شب هنگام در واقعه
دیدند که دو سه اوباش هندی اند می خواهند که مسجدی را منهدم سازند وانرا از
اساس براندازند انها را بزجر بلیغ منع فرمودند پس از توبیخ ایشان دران وقت
ازان کار باز ماندند پس علی الصباح انمژده شفا دادند پس هم چنان واقع شد که عقرب

شفا روی

Marfat.com

شفا روی نمود هیچ مرض نماند بعد ازان چون ماه جمادی الاخر رسید باز مرض معاودت کرد
باز تخفیف ظاهر شد همدران اثنا دنبلی بر سر جانب پشت پیدا گردید و طغیانی نمود تا که بست هشتم
شهر سطور قبیل صبح دوشنبه ازین جهان رحلت فرموده برفیق اعلی پیوستند رحمه الله رحمة
واسعة عهدی وارث جهت تاریخ وفات یافت ذکر قلیل از احوال فضایل اشتمال صاحب
علم الیقین والعرفان المبین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر علاتی
حضرت ایشان و در سن کلان تر از ایشان بودند و والده شان از اولاد خواجه یوسف
قتال اند که از اکابر اهل دهلی بودند و از ذریه خواجه مودود چشتی قدس سره در فن طبابت
حدیثی ثاقب و دستی رسا داشتند عالمی از امراض و علل بمعالجات ایشان شفا
یافت و در صنعت تیراندازی از سرآمد اهل زمان خود بودند گویند که یکبار از مسافت
دور و دراز بر درختی خشک که بسیار سطبر و محکم بود تکه شاخ زدند که دران درخت تر از و شد
پس بجهت آنکه این امر شهرت نگیرد زیرا که اراده مسرب بودند آن تکه را از هر دو طرف
تراشیده صاف نمودند و گاهی بر توده چنان بجلدی و چستی تیر شان میزد که پرهاش
از غایت تنگی خانه گنجایش نیافته تراشیده شده می افتاد و تیر تا بسوفار غرق میشد
و بحسب صفای فطرت ربی مجاهده و ریاضت راه باطن بر ایشان وا شده بودند
مذاق توحید شهودی میداشتند و از ملاحده زبان نهایت ناخوش بودند از زبان
اسرار بیان حضرت شیخ حبیب الله قدس سره بنده کاتب الحروف سماع می دارد که
میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره مستفید
و فیض یاب بودند که حضرت خواجه در واقعه بر ایشان توجه فرموده و تاثیری انداخته بودند
و گاه گاه نوعی همت را کار میفرمودند چند گاه طور سیاهیان داشتند و از وقتی که طریقه فقر

Marfat.com

محبت ماسوی الله که هیچ مطلوبی محبوبی بجز ذات حضرت بیچون در خاطرش قرار نگیرد
و هرچه از ضروریت کارگاه بشریت نگاه تامل کند بسوای قدر لابدی راغب و مایل
نگردد و بعد در من قال ؎ حرص قانع نیست بیدل ورنه ز اسباب معاش و آنچه ما در کار
داریم اکثری در کار نیست ؛ و تحصیل این مقام همانا بدوام ذکر هادم اللذات و مورث
الالام است و تجلیه درایه ذات حضرت حق سبحانه و تعالی است بصفت تعظیم و محبت
هرچه تمامتر مقدور گردد و حصول این دولت یا بمصاحبت صاحب قلبی دست دهد که از اشعه
آفتاب و خاطرش این ذره وار هم تابان و درخشان گردد یا بمداومت ذکر مع لزوم الفکر
که طریقه اسم ذات و نفی و اثبات است حاصل شود و موهبت الهی درباره هنر ناقابلی
که توجه فرماید بلا سبق استعداد کشتی قوی و انجذابی محکم بدلش ریزد که خواه مخواه با بطوع اولا
الاکراه سر از گریبان حضور نتواند برداشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء افاده بست و
چهاردهم از رمضان المبارک خوابی اتفاق افتاد گویا در محفلی از محافل منوره و منزلی
از منازل مطهره ارواح بعضی حضرات طریقه مجتمع اند و در مسئله النوم فی باب المسجد مذاکره می فرمایند
و مکالمه می نمایند آخر الامر وجه توجه باین نیازمند فرموده گفتند که تو هم آنچه دانی بگوی و راهی که داری
بپوی ملتمس کردم که با وجود حضور این منابع العلوم و الاحکام و ینابیع العقول و الاحلام ما را چه یارا که
درین مسئله غامضه زبان تحقیق گشایم و لسان تدقیق آرایم بس نیست که بتائید نعم الهی و نعمای
تائیدات لامتناهی درین مجلس مقدس راه یافتم و به بساط تقرب قومی که لا یشقی جلیسهم
در حق شان واقع است مقامی گرفتم فرمودند چه باک هر کس بقدر ادراک آنچه می داند می گوید
و هر کرا می خواهد می جوید لاجرم معروض داشتم که نزدیک این فقیر محقق آنست که علی تقدیر
غلق الباب اگر نایم از خارج از مسجد است پس مکروه و الا فلا ازین سخن همگنان آفرین و تحسین کردند

گویا فی نفس

Marfat.com

گویا فی نفس الامر جواب مسئله همین بوده است دران اثنا آنچه مدعا ازین کلمات بوده است
می فهمیدیم که مراد از نوم فی باب المسجد غفلتی است که بحسب تقاضای بشری بنی آدم را از طریانش
لاچاری است چنانچه از حدیث انه لیغان علی قلبی و از اثر نافق حنظله واضح می گردد پس اگر آن
غفلت بحیثیتی است که مانع از حضور اجمالی و صفای قلب نگشته فلا باس به توان شمرد زیرا که
آنقدر از نوع بشر ممتنع الانفکاک است و آنچه ممتنع الانفکاک باشد وجودش در حکم عدم است
و اگر بوضعی است که بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تیقظ از سنة الفطرة هیچ اثری
از نور و صفای دل که در سابقة الحال بسبب حضور حاصل بود باقی نمانده و خود را اجنبی محض
و بیگانه صرف می یابد و در آمدن در نسبت خویش محض از امور مستانفه می پندارد پس
در طریقه ابرار و اخیار لاچار بکراهیت نیز بهی حکم توان فرمود و در وظیفه سابقین سالکین
بکراهیة تحریمی نشان باید داد افاده انی قد رایت رؤیا عجیبة رزقنا و بعد و ایاکم من برکاته و اما
بنعمة ربک فحدس کانی فی مجلس ناس علیهم سیما الصالحین حوالیه حیاض و انهار محفوف
باشجار و ازهار اذ نودیت بان هناک شجرة موسی علیه السلام التی تجلی علیه الرب تبارک
و تعالی و هو لان متجلی علیها فانطلقت الیها فاذا هی شجرة الثمر الهندی لیست بعنقیر عظیمة
ولا حدیثة صغیرة خضرة اوراقها فی غایة الکمال و النضارة اغصانها فی نهایة الجمال اذا نظر الیها
حصل حضور تعالی اکمل حضور و تظهر نسبة سریان الواجب فی الممکنات و معیته بهم ابلغ ظهور
لا یمکن ان تحصل فی هذا العالم لکن لیس هناک نار و لا شعلة الا نور فی نور و ظهور علی ظهور
فخوطبت ان هذا من بلوغ العبد و الحمد لله علی ذلک فیخطر ببالی ان المراد و بالنار فی الکتاب
هو النور الذی تانس به موسی علیه السلام و قال سآتیکم منها بقبس او اجد علی النار
هدی ای سآتیکم من ذلک النور بهدایة تامة یحصل بها ما یحتاج الیه من قبس او هادی

Marfat.com

العلام افاده روزی در مجلس علی سبیل الحکایة ذکر بعضی اقاویل ملاحده وقت و زنادقه
زمان که بر اصول قواعد دین متین ما ایراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اندران
میان بر زبان این فقیر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الثقلین
علیه الصلوات والتحیات غیر از دلایل اقناعیه هیچ حجتی شایان الزام و قاطع خصومت
خصام یافته نمی شود و سخن درین باب بسطی پذیرفت بنوعی که در هنگام مناظره جهت
اثبات قول و پرورش کلام خود گویا طرف مخالف گرفتیم شب بخواب چنان نمودند
که دو ملک از فلک فرود آمده اند بر اسپان یکرنگ سوار اند جوانان خوش روی و خوش
لباس و در کمین من پیش در ایستاده اند و من می خواهم که از دست آنها بلطایف
الحیل خود را برهانم و از پیشگاه نظرشان بگوشه مختفی شده بگذرم ناگاه یکی از ان دو کس
اسپ خود را جهانده از سر دو انگشت خوی بازوی مرا بگرفت و برداشته پیش فردوس
زین بنهاد بقسمی که تاثیر گرفتنش و الم دو انگشتش تا سه روز محسوس میکردم بعد از ان
بطرف بالا می رفتند یکی عقب دیگری گاهی راست در هوا بجانب غلامی تاختند
و گاهی بطریق طایره در جو شما چرخها می زدند تا بجای رسیدند که عمارتی قدیم البنیا و کوشکی
وسیع الفضا بنظر در آمد گویا اثری از آثار و تیرگی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
ذلک انجا موجود است در کناره از ان مکان مرا فرود آوردند و درین تمام سیر و طیر با من
سرزنشها میکردند و معاتبه ها می فرمودند که تو باشی که کاغذبادی بیرانی تو باشی که ببازیچه
تنگ ببازی ترا لایق است که باین چیزها متلعب گردی ترا سزاوار است که باین
ملاهی متلهی باشی و من معذرتها می کنم و ازین منکرات انکار می ورزم که گاهی در عالم
طفولیت و ایام صبا هم بکاغذبادی تبازیده ام تا باوان شباب و زمان اشتداد رسد

هر نسخه

Marfat.com

اما هرگز سخن مرا گوش نمی کنند و غیر از تشنیع و تقبیح چیزی نمی زنند لاجرم گفتم التمایت من الذ
کن لما دیت که اگر کرده ام یا نکرده ام باز دیده ام یا نه باز دیده ام آنیک توبه می کنم و استغفار می
نمایم که بار دیگر باین امر مرتکب نشوم گفتند خوب وضو کن و وضو کردم دو رکعت نماز بگذار
نماز گذاردم استغفار بخوان استغفار خواندم فرمودند برو همانا که این حرف گفتند بیدار شدم و بهوش
آمدم در تعبیر این خواب و تاویل این عتاب و خطاب تردد می بخاطر جا کرفت و اضطرابی
بدل راه یافت اخر چنان مفهوم کردید که منشای این معاتبه همان انعماش بوده است در اباطیل
اقامیل اباطیل مشبهات امیر ربنا لاتزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة
انت الوهاب افاده شبی خوابی دیده شد کویا روح این کس را مجردا من لوث الجسد لطرف
عالی برند تا که نسبت منقطع کردید واز ان فوق الخیل الاعظم تیر مجازی می توان نمود انجا
تجرد محض محسوس کشت و با این همه سیر جهت علو منقطع نکشت درهمان اثنا در عین تجرد محض
محسوس کشت جهت محدودی مکدر چنانچه در کلاب مثل نسیج العنکبوت رقیق می افتد
متلافی کشت حیرت شد که این چیست بعد لدنی ان طبقه کدر منقطع کردید باز مجرد صرف
ز تجرد اول که موجب تساقط و الحنان قلب بود میسر آمد انجا چنان فهمانیدند که بعد از انسلاخ
بدن روح تراد عوصه چهار کهدی تا این مقام خواهیم رسانید و چنان مدرک میشد که ان مجرد
کذر در حق این کس چنان باشد که اولاد در عاقبت نمانید و بفهمانید که این معبود شما است
و مومنان از روی رویی در کشند که این معبود ما نمی تواند بود بعد از ان بربوبیت ذات مشرف
نمانید و الله اعلم افاده در شب سبت و یکم از ماه رمضان در عین صلوة التروی سیر عالم ارواح
واقع شد چنان معلوم کردید که ارواح را بعد از انسلاخ از قوالب خود ها انا فانا و زمانا قرنا بعد قرنا بحسب
قوی و اضمحلالی محکم در پیرامون تشخصات جزئیه راه می یابد بوضعی که نمک در آب می کداز د

Marfat.com

چشتی و قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سرهما مشرف گشتم
گویا محفلی است عظیم و مجلسی است بس فخیم که این هر دو بزرگ در انجا تشریف دارند
و غالبا سرود هم در میان است و بر اکثری از حضار کیفیت وجد و شوق و ذوق مستولی است
یکی ازین شیخین بر کناره آن مجلس ایستاده و دیگری بر طرف مقابل و محاذی وی قائم گشته در ان
اثنا از توجه وجیه این حضرات بر این فقیر تغیر حالت طاری گردید بی اختیار بسان گردباد ایشان
می پیچیدم و غلطان و پیچان از یک جانب مجلس تا بجانب دیگرش می رفتم چون
قریب هر یک از ایشان می رسیدم نسبتی قوی مثل تند بادی از نسبت در می یافتم بمن
میرسید که از قوه تحریکش تا بطرف دیگری متحرک میگردیدم و علی هذا القیاس از انطرف
باز مثل تند بادی از نسبت در می یافتم که بسبب ان تا بجانب اول می شتافتم و در ان
میان آوازی شنیدم که می فرمایند نسبت او نسبت همین معنی دارد پس اگر شرح ان
قدر مشترک کنم که از نسبت هر دو بزرگ در می یافتم آن است که محض اسم ذات
بود بکیفیتی که اسم عین مسمی گردیده کلمه الله را عین الله میدیدم و ازین سو تا بدان سو در عین الله
می گردیدم و در میان نسبت قابضه از هر واحد بعد از اشتراک در این قدر فرقی بغایت
غامض که در بیانش بیان تحریر عاجز و لسان تقریر قاصر است در ان وقت مدرک میشد

فالحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله افاده شبی بخواب دیدم گویا پای امام
شافعی را رضی الله عنه بریده بطریق تبرک در سبوی آب داشته اند و تا حال تفرق و تفسخ
بروی عارض نگشته و سراینده بزبان هندی می سراید که چار روز بیار متعاقبش بخاطر رسید
که مجتهدان دین علما شرح متین نیز در نسبت مع الله قدمی راسخ داشتند گو سلوک
شان بروش سالکان طریقت باشد یا نه یعنی هر کسی که چار روز در دنیا با خدا باشد

بعد از خلع

بعد از خلع بدن روح او پذیرای حیات ابدی و سرمدی میگردد خواه کمال وی بر طریقه اتقیا
و ابرار باشد خواه بر وضع اهل سلوک ذوی الافکار هر چند این اقرب طرق است
لیکن ان اسم کما قال من قال ؎ ضماره قلندر سزد آزمین نمائی ؎ که دراز دور دیدیم ره و رسم
پارسائی ؎ راه پارسائی آنست که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
و سروری در خاطر پدید آید و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که مماثل و مشابه باشد
با نوار ذکر و آثار فکر والله اعلم افاده چنان بوضوع پیوسته که بهایم و طیور را حضرت
علام الغیوب علم ما سیکون زاید از نوع بنی انسان کرامت فرموده اما علی سبیل
الاجمال بلا اطلاع بر اسباب و لمیات ان و چندانی که کهن سال باشند و طویل العمر گردند
در این کمال ازدیاد پذیرند چنانکه روزی در عالم منام غرابی را دیدم که چند هزار سال عمر
دارد و از راه ضعف جسد و سستی بدن بر پشت غرابی دیگر سوار است و بعضی مردمان
از وی حصول مرادات و مطالب خود را استطلاع می کنند گفتم طرفه ماجرائی است
که انسان از حیوان استکشاف علوم نماید و افضل از مفضول استفاده فواید فرماید
پس جم غفیر از رجال و اناث و اعالی و ادانی استعجاب تعجب کردند و استغراب غرابت
نمودند که مسلم الثبوت و بدیهی التحقیق است که حیوانات باسرها وقایع مستقبله
و قضایای آینده را علی وجه الکمال از بنی آدم میدانند علی الخصوص نوع غراب لاسیما
طویل العمر منه که درین باب افضل و اکمل از جمیع ما عدا خود است پس این درویش
نیز بعضی از مقدمات متوقعه را سوال نموده و وی از بودن آن جواب گفت چون
بار دیگر از تعیین مدت حصول و تقریر زمان وصول استفسار واقع شد گفت اما علی
هذا التفصیل فلا تعلم الا قلیلا فانتبهت من المنام و تنبهت هذا المرام والله العلم عند الملک

Marfat.com

طریقه فیکون کلمة من الابتداء لا للتبعیض ولا ینافیه شیء من الاحادیث وما نقل ان موسی علیه السلام

علق حشیشا بعصاه واراد ان تحلیت فانما هو مستفاد من قصص الیهود والله اعلم بالصواب

افاده روزی در واقعه بشرف رویت جمال باکمال حضرت ذو الجلال مشرف گشتم گویا خشتی است

مجوف مدور شکل بدوره یک گز قدری زیاده طولانی بقدر قامت انسانی بر مثال کوله چوبی

که در چاه می اندازند از بلور براق یا زجاج شفاف که ظاهرش حاکی باطن است و باطنش

ممثلی از انوار بلا کیفیت و چونکی بر عمودی مانند چرخ کلال گردشی دارد بوضعی که نورش ساکن

و قایم است و کوله آن و نرو گردان هرگاه بصر بصیرت بظاهرش افتد حالت فنا فی الله روی

آورد هرگاه تامل بباطنش باشد بقا بالله طاری گردد بگوش هوش چنان گفتند که بیرونش

مقام تشبیه و اندرونی مقام تنزیه و دورانش موجب بقای عالم هرگاه که ساکن خواهد گردید

غیر الله سبحانه همه در کتم عدم خواهند رفت وکل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام

بر منصه ظهور جلوه گر خواهد گشت از اینجا واضح می شود که کارخانه وجود طرفه اختلافی دارد یک طرفش

تقدسش صرف و تنزه محض که لا تدرکه الافهام ولا تحیط به الاوهام و بالفرض بعد از تصفیه ها

اگر ادراک ملکوتی بدانجا راه یابد و تعلقی پذیرد بواسطه مقام تشبیه است که گویا حاکی آن تواند

بود و طرف دیگرش تکیف و تکدر حرف که گویا هیچ گونه تنزه بحت ربطی و راهی نداشت

و فیما بینهما مقامات مختلفه شبیهی بتنزه و شبیهی به تشبه هر کسی بر حسب استعداد خود بهر مقامی که

ترقی نماید ذات او سبحانه و تعالی را همان وضع در می یابد پس هر واحد از مشبه و منزه

مصیب و معذور و کل واحد علی ما خلق علیه محبوبا لا تشبیها یاباه العقل والنقل و یستکیف

فی الفرع والاصل افاده شبی حقیقت مجذوب را با حقیقت سالک قرین دیدم

گویا سالک بتعظیم تر پیش می آید و پای مجذوب را بوسه میدهد و مجذوب مراقبه کرده

واحوال

Marfat.com

واحوال دریافت نموده دریای سالک افتاد وگفت که سابقت تُرا ست لیکن
با وجود این تکریم دست دراز کرد و دستار از سرش فرود آورد و این فقیر دران وقت ازین واقعه
حیران فهمید که سالک آنست که با وجود استیلای نسبتش مع الله قوای عقلیه ان چنان واقع شده اند
که از تشعشع انوار الهیه کلال وملال در مجرد تصورتش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول وطریق
سلوک این همان قوة مدرکه راشش تواند بود تخلافِ مجذوب که بارگاکت در سالست
قوای ادراکیه نسبتش قوی ومستولی گردد که در مبادی خلقت قوه علمی ضعیف سرشته اند
زانکه نسبتش قوی است وسالک را در نهاد جبلتِ ادراک قوی نهاده اند نه انکه نسبتش
ضعیف است پس سالک جامع کمالات ظاهری وباطنی است ومجذوب صاحب
باطن صرف اما قباحتی که در بعضی اشخاص سالکین مخوف است همان حُبِ جاه وخواهش
ثروت پس دفع عمایم کنایت از ازالهٔ آن است وفرو آوردنِ دستار اشاره بدفع آن
افاده شبی در خواب جم غفیری از قمار وخمر خوار دیده شد بعضی سیه روی وبعضی سرو پا برهنه
مست وخراب خاک مذلت افتاده از مطالعهٔ احوال شان ظلمتی بر قلب مستولی گشت
خانچه مبادی عیش تیرگی بر حاسهٔ بصر طاری میگردد برای ازاله این قوت مشغول نمازشدم
معهذا اثر ظلمانیه ان تمامه مرتفع نمی گشت از انجا فهمیده میشد که ارتکاب معاصی در مجازات
هر ارواح اموات شبیه حال حیات طرح کیفیات می نماید تشرب مسکرات درین عالم
بعد از زوال بدن ظلمتی شدید می آرد که حاسهٔ ادراکش از تخمر خود ایذای سخت می یابد چنانکه
اثر آن درین عالم محسوس می شود وانتفاع ندارد که باوجود این تعذیب بانواع دیگر هم معذب
گردد افاده شبی از لیالی رمضان المبارک که در حقیقت مطلع انوار صبح سعادت ومظهر
آثار فرخ اقبال بود در عالم منام بشرف ملازمت ارواح خواجه بزرگ حضرت خواجه معین الدین

Marfat.com

وساعت بساعت مستحیل بمائیه میگردد همین شان انفکاک عوارض جسمانیه علی التراخی
والتباطی ملحق بانها می شود تا آنکه غیر از جزو لایتجزی و نقطه بسیطه از انانیه صغری در حیز وجود باقی
نمی ماند گویا در لیالی مظلمه کواکب دریه تابان و درخشان از دور می نمایند وجه توجه بعالم تجرد
دارند و آثار بقیه جسمانیه را ازاله می نمایند اندران میان شرف ملازمت روح پرفتوح
حضرت قبله گاه قدس الله اسرارهم دست داد بهمان وضع که بغیر از امر بسیط که از تراکیب
عالم کون و فساد بمراحل دورتر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان لمعان که در غایت
صفا و براقت از بنی صنف خود است و قریب بدان رسید که این قدر هم که آثار تشخص
دارند بگذارند و بصرافت اصلی ملحق گشته داخل انانیت کبری گردند و همدران میان ستاره
صغیره است که بروح حافظ علیهم الله بهیئتی نشان می دهند بهمان صفت سابقه و ارواح
باقیه که لا تعد و لا تحصی بودند باسم و رسم انها اطلاع دست نداد والسلام علی من اتبع الهدی
افاده شبی از لیالی متعالی رمضان المبارک پیش از سحر در مراقبه بودم ناگاه لطیفه قلبی
بنطق اندر آمد که مخزن علو غیب در این وقت مفتوح گشتند هر سوالی که کرده شود فورا بجوابش
فایز گردی دل بقلق آمد غیر از چند امری حاضر نشد که پرسیده شود و آنچه از آن سوال واقع شد
و بجوابش ممتاز شدم این بوده است سوال اعمال جوارح را چه ثمره و حضور صرف حضرت
حق را چه بهره جواب حضور صرف مثمر جمعیت و سرور قلب و ظهور اوست سبحانه بعد از انسلاخ
اجساد و اعمال جوارح موثر در تزاید نعمای خارجیه چون حور و قصور و انهار و اشجار سوال از مذاهب
و ملل کدام مختار است جواب را دیگر توجه الی الله باشد همه چیز است و توجه الی الله را صورت
بستند بحرکت آدمی بجانب مقدم خود بروی وسیله خویش در حالی که شکم بر زمین افتاده
باشد سوال دعوات را در این زمان چرا سرعت تاثیر نیست جواب قوت روح بسبب

Marfat.com

ترب انقضاء دوره نمانده است والله اعلم برادهٔ سوال آثار کشف وکرامت از اهل سلوک
چرا عزیز او جود است جواب غالب درین زمان تقرب الی الله بسبب ذکار طبع است وعبور
بر مقامات باطنه سرسری واقع میشود واین آثار ثمره متانت وکثره ذکر است سوال احوال احقر
جواب ذکار فطرت سوال احوال اخوی محمد عاشق چیست جواب تبری از نحاس مصفی
متبرق ظاهر میشود مندیا بین شکل ▭ گفتم هیچ نفهمیده ام جواب آمد استقامت افاده در وقت
غره غره صبی که از حیاتش یاس تمام بود وانتظار انتقالش عارض بر عام وخاص مشاهده
افتاد که فرشته از آسمان نزول فرمود واندکش تا سر دیوار ما محسوس نظر بود متیقن گشت ولو انه
ملکا تنضی الامر یکی از دو امر صورت بندد باجهت از مرض ما عروض باعوض صورتش چنین بوده
که وجهی از ابرک سبز گاهی براق بر چه تمام مترطوبتش وجوه جبکسری کم عرضش پنج بشش
انگشت یکی طرفش شکل مربع وفیما بینش مدور بر این شکل مصور ▭ افاده شبی از خواب چون
چشم گشادم کوکبی پیش روی خود برافق درخشان دیدم کو با چشمکها میزند واین منبع از جانب
ان نجاطرم در دادند که مبدا فیاض را دریچه آم یعنی حرکتی از قبض وبسط که در من است دروازه ا-
جهت سلوک ارباب طلب وراهی است برای افاضه کیفیت حضور کو با تاثیر ان کوکب
مخصوص این منبع بوده است وحال انکه اهل نجوم نسبت این امر بمشتری کرده اند وان دیگری
بود ازان باز چندانی که تلاشیدم نیافتم افاده روزی چنان مشهود گشت که حضرت هو بلا کیف
تشریف آوردند وساخته فاعته مقارن این فقیر میکردند تا انکه داخل سنیه گشتند خود ازان
مدل در آمدند چندانی که عین زما کردیدند دران وقت احوال ثلثه مجمع بودند بنعت غیبت وحضور
وانانیت وبعد از انکه متبنه گشتم رائحتی در دل ولدام در سنیه یافتم که هیچ زبان از عهده بیان
کیفیت ان نتوان برآمد والله اشاره بوعلی قلندر قدس سره حین قال فی وحده کنهه

Marfat.com

بباری جو کہرانوی کیہان کیہان کیجی یعنی ان جاء المحبوب ببیت الحبیب ماذا یفعل به ولعل صحه
افاده روزی قبیل صبح در جامع شاه جهانی نوری دیده شد گویا مثل عمودی از آسمان
تا زمین ثابت و قایم است و احساس آن نه از قبیل مدرکات و مفهومات بود بل از جمله
محسوسات و مبصرات اخر از آن شبیه بوده است باجزاء هوا کثیف که قریب مباه یا اماکن
بدمه متراکم می گردد و تنوران از جهت تشعشع و لمعان بود بلکه بکیفی دیگر خارج ازین و آن هرچند
ادراکش از حاسه بصر بود اما گویا بلا مقابله و محاذات هم توانش دریافت نمود پس از آنجا
واضح میگردد که هرگاه درین عالم ادراک نوری از حاسه بصر بلا اشتراط محاذات و مقابله تواند
بود بعد از رفع کدورات بشریه اولی و اخری است که بنور بخت حضرت واجب الوجود بهمان
چشم سر فایز گردیم و هیچ تحیز و تمکن و اتصال شعاع از عین رای بمرئی و دیگر عوارض رویت
جسمانی موجود و بعد از انقضای این معامله چنان بخاطر در دادند که مراد از الله نور السموات
والارض مثل این نور خواهد بود که بقای این عالم بسبب همین نور است نه آنکه تعکلفات
اخر اختیار باید کرد که الله منور السموات والارض و موجدهما گفته اند بلکه ظهور حضرت حق درین
عالم در لباس همین نور خاص باشد که اتم و اکمل از جمیع افراد نور است افاده روزی بوستان
شیخ سعدی رحمت الله علیه را سیر میکردم چون بر این ابیات گذشتم باقتضاء وقت پسند آمد
و مکرر بان مترنم گشتم ؎ دو بیتم جگر کرد روزی کباب ؛ که می گفت گوینده باریاب
دریغا که بی ما بسی روزگار ؛ بروید گل و بشکفد نوبهار ؛ بسی تیر و ماه اردی بهشت ؛
بیاید که ما خاک باشیم و خشت ؛ ناگهان بلا سابقه خیال می بینم که دل بشوی مترنم است
چون اصغا کردم و گوش هوش نهادم این بیت بود ؎ چون بدانستی که ظل کیستی ؛
فارغی گر مردی و گر زیستی ؛ و متعاقب بخاطر در دادند که تحسر از مرگ و تالم از موت

شایان

شایان کسی است که حقیقت خود را از عوارض جسمان جدا و متمیز نشناسد تا نزدیک فقدان
انغم والم هرچه تمامتر باشد روی نمایدش اما انکه هستی خود را ظل هستی رب العالمین داند
و وجود خود را پرتوه از وجود حضرت ارحم الراحمین بیند او را از موت چه غم و از موت چه الم
که هرچه این بلی و ابتلا و تفرق و تمزق هست بر کسوة است لایش را چه ازار و متلبس را چه
دشوار والعلم عند الله الملک القهار افاده اکثر بخاطر می گذشت که هر کسی را که در صنعت تقریر
و تحریر دست و زبانی داده باشند هیچ معنی غامض و مدعای دقیق نتواند بود که وی از عهده
بیانش نه برآید و در هیچ حالتی و مقامی کیفیتش روی نه نماید الا که با حسن اسالیب العبارة
والاشارة بیان وافی و شافیش تواند کرد بر عکس این فهم و بر خلاف این وهم شبی
از شام تا سحر حالتی گذشت و کیفیات عجیبه بر دل مستولی ماند که بجز انکه اعتراف بعجز از بیان
ان تواند کرد گنجایش ندارد و بغیر انکه اقرار بابکمی والکنی خود توان نمود تبیانش نیست
نتوان گفت چه بود و چه نبود و نشاید نوشت که چه دید و چه نمود والعلم عند الملک الودود افاده
مرغی دیدم که بر سر دیوار اشیان دارد و بچیدن دانه که پایین دیوار افتاده سر خود را از ان
اشیان برآورده متوجه فرود آمدن نشسته است ناگاه خودش در همانجا ماند و صورتی از ان
منفصل گشت و تا بزمین آمد و دانه را برچید و بطریق رجعت قهقری باز متصل باصل خویش
گردید و در وقت انفصال ان صورت تا زمان اتصال بینهما مثل خطی بود که حبل تدلیش
بتعبیر توان نمود چنانچه عنکبوت از لعاب خود ریسمانی برآورد و بوساطت آن صاعد و هابط
میگردد هر جزوی از اجزاء ان خط فی الحقیقت صور ان ظاهر بوده است پس خیال کردید که
گویا از سر دیوار تا پایین آن سلسله طیور است و چیدن دانه این طایر طرف سلسله
بوساطت طیور متعاقبه بعینه چیدن ان طایر طرف دیگر است معنی فعل این اخیر منتقل میشود

Marfat.com

نشسته

بفعل ماتقدم وفعل وي بفعيل ماتقدم عليه تا انكه هستي ميكردد باصل طايري كه در انسان خود
بود از مطالعه اين ماجرا و مكاشفه اين ما مضي امري چند بخاطر در ريخته اند از انجمله انكه خبايثه
بني آدم را بعد از صفاي باطن و ايخلاي مواطن اين قسم كرامات و خرق ماوات دست
مي دهد بعضي حيوانات را كه مشابه بانسان مي باشند در اصل خلقت خويش
حاصل مي شود بلا سابقه تكسب و اجتهاد و از انجمله انكه انتقالات و انفصالات عالم ارواح
نيز همين شان خواهد بود كه از حقيقتش همراه اراده او شيئي منفصل كردد كه هر جا كه خواهد برود
و هر كاه كه خواهد باز آيد و عين اصل خود شود و فيما بينهما ربطي است كه متحمل حمل مواطاة و حمل اشتقاق
باشد و عالم اقليم ملايكه علويه و سفليه و از انجمله انكه بتجلي حضرت قيوم سبحانه در
صورة ما ظهور نبوي است كه اصل حقيقت او سبحانه و تعالي را حلول و تداخل نيست اما
ظهوري بي كيف و بروزي بيچون مي شود كه مصحح حمل اني انا الله رب العالمين مي تواند كرديد
و الا ظاهر است كه بر اين صورة ما ربه منكيفه حكم اين امر ني كيف از قبيل محال است
اين معيت در نيابد عقل و هوش ـ زين معيت دم مزن بيهوش خموش ـ والعلم عند الملك
المتعال افاده بعد از ارتفاع عوارض جسمانيه روح انساني را طرفة سيري در پيش است
كه در هر لحظه از لحظات و لمحه از لمحات از كيفي بكيفي منتقل ميكردد و اكثر از اهل سعادت را
در هر مسيرش لذتي علي حده و تشرفي ديكر از اهل شقاوت است نعوذ بالله منها در هر سيرش
الي ديكر و مضرتي علي حده حاصل شود اما هر از يكي كه اهل تنعم را بسبب دولت عموم بعد از مذلت
خصوص دست دهد مما لا عين رأيت ولا اذن سمعت ولا خطر علي قلب بشر است
زيرا كه درين عالم هيچكس غير از عرفا معموم علمي هم اكاه نيست تا بجايي چه رسد و عرفا هم كه با
دولت علمي فائز شده اند و انما اللذات مي پندارند بر تو اثبت از ان و عشر عشير

بقيه اثبات

بنسبت انکه در اواخرها دست دادنی است چنان در پیشگاه خیال صورت
سیرش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جمره آتش می نهند و آهسته آهسته دخانش
متصاعد گردیده از اجزاء کثیف زیادی متباعد می شود و بمشام عالم میگردد و دماغ
ایشان لذتی وافر و حلاوتی متکاثر از ان بر می دارد فهذا هو قوله صلی الله علیه
وسلم لا عین رأت ولا اذن سمعت الخ والله اعلم افاده الحمد لله الذی جعل الروح
من عالم الامر والصلوة والسلام علی سیدنا محمد افضل البشر فی القدر وعلی اله
واصحابه واتباعه الی یوم الحشر والنشر اما بعد فهذه مما الهمنی الله وعلمنی بکمال جوده فی
مجلی وجوده انه متجلی فی عوالم الملک والملکوت بتجلیات ذاتیه وصفاتیه اما عالم الاجساد
فهو من تجلی صفاته جمالیة او جلالیة واما عالم الارواح فهو من تجلی ذاته تعالی وتقدس
فلما اراد الله سبحانه خلق ادم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام قمر اولا طینته علی مقتضی
ظهور صفاته فی عالم الناسوت ثم تجلی علیه بذات فنفخ فیه من روح وامر الملائکة بسجوده
فنفخ الروح فیه فلیس الا تجلیه تعالی فی مضغة قلبه محجوبا بحجب نورانیت بعضها انور
واظهر وازهر من الاخر ولو اهده للحجب لما امکن تکیف المنزه وتحیز المقدس الا تری
الشمس لما تری الا من وراء السحاب والا فاین التراب ورب الارباب
فهذه الحجب هی اللطائف السنیة التی جرت اسمائها علی الشمس الصوفیة من
القلب والروح والسر والخفی والاخفی فکما ان نور الباصرة مودعة فی رطوبة تحفیا طبقات
وتحفظها رطوبات لا یمکن بقاءها فی تلک الرطوبة الرقیقة فاتمه فی حدقة صیفة
الا یحفظها بالطبقات بعضها فوق بعض کذلک یستحیل ان یتعلق ما هو فی غایة القدوسیة
ونهایة التنزه عن الکیفیة بمتعلق مضیئة او علقیة بلا هذه اللطائف اللطیفة والطبقات

Marfat.com

التطنیفة وقد مثلت لدی واهمنی هذا الامر بیاقوتة مستعلة حمراء فی رقة رقیقة بیضاء
تبلالا اشعتها وراء العجاب بحیث صار بونها یاملا الی صفرة کالشمس عند طلوعها
او غروبها فی افق السماء ولقد بان عند ذلک سیر قول من قال من عرف نفسه فقد
عرف ربه فان الدرک اذا ادرک نفسه المشار الیه بانا الاولی وجد تحققا وتعینا وراء
التعین الجسمانی الفانی ثم اذا اغمض البصر وجد عند ذلک تحققا اخر وراء التحقق الاول
وتعینها خدا ء التعین المقدم وهکذا وهکذا الی ان یصل علمه بانا الثانوی المشار الیه بقوله
وفی الاخفی انا وما هذا الا نقطة واجبة تجلت فی کسوة امکانیة ولک ان تعبر هذا وتمثله
مثل الشمس فی المرات او القمر ماء الفرات او السراج فی القاموس ناره منور ونوره
محسوس وهذا هو الذی مثل الله به تبارک وتعالی نور نفسه فی کتابه العزیز فقال الله نور
السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح وبعد ما صورت هذه التصاویر وقررت
هذه التقاریر لا یخفی علی من علم المخفی والاخفی انه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل
شیء علیم ~~از عالم غیب نازل شده~~ در بعض لیالی رمضان در منام چنان نمودند که
گویا مکتوبی در باب تکمیل نفوس از عالم غیب نازل شده بقدر یکدو ورقه عبارتش
نهایت صاف نوشته نثر ونظم باهم پیوسته مضامینش گویا بعینه مضامین فقرات
حضرت خواجه احرار که همگی همت در توجه الی الله واعراض من حب غیر الله مصروف
باید داشت یک بیت اولش که گویا فذلکه جمیع بوده است یاد ماند وباقی همه بتاراج
نسیان رفت ؎ چنان در عشق وحق باید عدم با ساز وسامانی ؎ نه تن ماند نه جان ماند
بماند جان جانانی ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب حضرت ایشان که در حق شان از انجناب
کرامت مآب بشارات وتشریفات شرف صدور یافته اما مجملا پس حضرت ایشان

ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب

Marfat.com

در بعضی از مکاتیب فیض اسالیب از کلک کرامت سلک رشحه تحریر بخشیدند
که نعم الهی که در دوستان جانی مشاهده کرده می شود شکر انها بکدام زبان بیان کرده..
ای که نعمتهای تو از عد فزون ٭ شکر نعمتهای تو از حد برون ٭ عجز از شکر تو باشد شکرها
کرد بود فضل تو مارا رهنمون ٭ از انجمله محبت مفرطه در میان یکدیگر قدانرک وحظ النفس
وطالب وطلب چیز برای یکدیگر چه در دنیا وچه در اخرت وچه در غیبت وچه در
حضور گویا یک تن اند ویک جان این خصلت پاکیزه تا وقتی که هست انشاالله
نورانیت صحبت متضاعف باشد وروز دار انجمله ترک رغبت بمستلذات
دنیا الا بقدر ضرور وترک اعتراض بر حضرت مالک جل جلاله در مظاهر او واین صفت
تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است درخاطر این عبد ضعیف صحبتی از هریکی
بنوعی دیگر کل کرده وشاخ وبرگ آورده انهی والا مفصلا پس درضمن ذکر هریک
انشاالله تعالی مرقوم خواهد گشت وباید دانست که این بنده کاتب حروف در بیان
احوال این بزرگواران انچه از انجناب در باب هر فردی از ایشان تلویحا یا تصریحا یافته
غالبا بران اعتماد نموده وهم بران قدر اقتصار کرده واگر چیزی بسبب ادراک خود بران
افزوده انرا نیز بر انحضرت مکرر عرض نموده چون انرا از جمله تقریر یافته بثبت ان
پرداخته فلله الحمد لسموهو ولی التوفیق وفی جمیع الاحوال خیر رفیق ذکر بعضی از احوال واقوال
قدوه کاملان راه وعمده سالکان دل اگاه عالم الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول
صاحب الذوق والوجدان کامل المعرفة والایقان عرفان پناه شاه نورالله سلمه الله
تعالی که از قدما راصحاب وکملای احباب وبهین خلیفه حضرت ایشانند ازادان
بدو شعور بر تحصیل علم وفضل مجبول ومفطور بودند وتوفیق واصلاح ارا سته وپیراسته

به افزودن

ذکر بعضی از احوال واقوال

Marfat.com

وهم در ایام صبا از راه حسن ادب مورد نظر عنایت حضرت شیخ بزرگ قدس الله
سره گشته کتب صغار بر شیخ بدر الحق گذرانیدند که اطفای والده حضرت ایشان
و از خلفای حضرت ایشان بودند و از علما راسخین منجمله تلامذه حضرت شیخ بزرگ و حضرت
جدی قدس الله سره هما و فیض یاب طریقت از جناب این هر دو بزرگوار بودند
و چندی از نسخهای متوسطه بر حضرت قبله گاه بنده کاتب الحروف خواندند و اتمام
تحصیل ایشان در جناب حضرت ایشان است و بر سلامت فهم و جودة ذهن
و استقامت طبع بدرجه کمال فایزند در اوان تحصیل در مدرسه روشن الدوله ظفر خان
موظف بودند همدران ایام روزی نزدیک مزار پر اسرار حضرت بزرگ قدس
الله سره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که انجناب بموجب اشارة از ان مزار
ایشان را امر به بیعت فرمودند پس ایشان انرا نفحه من نفحات الله دانسته تعرض
ان نفحه نموده همدران مجلس شرف بیعت حاصل کردند و از انجناب شغلی از اشغال
طریق استفاضه نمودند بعد چند گاه حضرت مرشد حقیقی چون استعداد شان کامل
و همت شان بلند یافتند بترک وظیفه ظفر خانی و اختیار فقر امر فرمودند نفس
مبارک در ایشان تاثیری بلیغ نمود با وجود انکه ان وظیفه را محض برای خدمت والده
و استرضای وی اختیار کرده بودند بحکم اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی همه را ترک داده
تجرید تام گزیده کفنی پوشیدند باز چون انجناب دل ایشان را بدقایق علوم رسمیه
و خوض دران باب شغف تمام دیدند و این معنی را مانع کار سلوک یافتند باعتزال
از حضور مجالس مذاکره علمیه امر فرمودند ایشان حسب الامر چندی ان ریاضت را
بر هم خود لازم گرفتند دران اثنا سفری که جناب ایشان اول بار اختیار فرموده بودند

سدید

Marfat.com

پیش آمده دران میان ایشان خدمتهای که بتقدیم رسانیدند از هیچکس بظهور
نه پیوست مصابرت برشاق سفر و خدمت جمیع رفقا از تهیه طعام و حمل اثقال
و تیمار مرضی و رضاجوئی همه با علم و خوشنودی و عدم اظهار ملال و کلال و عدم رویه نفس
خویش انچه از ایشان بوجود آمد ممکن نبود که از دیگری بوقوع آید گویا ان سفر سبیکه امتحان
ایشان بود چون رز استعداد شان کامل عیار برآمد مورد عنایات بی غایات جناب
کرامت مآب حضرت ایشان گشتند و مهبط انوار و اسرار ولایات گشته لوح مراحمت
از ان سفر مبارک جناب حضرت در قصبه بدایونه که اقامتگاه مرشدان با اخلاص ایشان
است تشریف آورده بودند در انجا بسبب خاطری که از قبل الهامات الهیه بود ایشانرا
فرقه خلافت عنایت فرموده بدرس علم ظاهری و ارشاد اسرار باطنی نصب فرمودند
پس برکت توجهات عالیات عالمی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان
از بادیه جهل بسر منزل علم و فضل رسیدند و از حنضیض غوایب باوج هدایت واصل
گردیدند و جمیع اعتماد مشایخ ان نواحی منقاد و معتمد ایشان گشتند بسیجی از تلامذه ایشان
تاریخ رسیدن شان در مقام یافته ه آئی آمدنت باعث آبادی ما
و بجداد است مجمع
کمالات ایشان بجمیع اوصاف حمیده موصوف است و از همه صفات ذمیمه پاک
و منزه بی انکه کار بریاضت کشد تخلیه از رزایل و تحلیه بفضایل فطری ایشان است و تصفیه
و تحلیه توجه حضرت مرشد برحق علی وجه الکمال بی مونت جهاد بحصول پیوسته در مقامات
سلوک از قناعت و توکل و عدم التفات بدنیا و اهل دنیا و عدم مداخلت بکارهای اهل
زمان قدمی راسخ دارند و در وجد و شوق حالتی دارند پس لطیف و در وله و ذوق کیفیت
نهایت شریف که ه وتدرکنی فی ذکر قشویره ه من الوجد لایکویه علم الاجابت ه دانی

Marfat.com

لروحي عند ذلك هزة ؛ وافساد روحا دون وثبته دانثبت ؛ ودر تحمل وبردباري مرتبه
رفيع حاصل نموده وجود ايشان كويا حلم مجسم است كه خشونت مزاج دخلي ندارد وصفت
عدالت در نهايت كمال دارند در مخاطبات ومكاتبات وتقرير وتحرير ومذاكرات
عليمه اعتدالي مرعي مي دارند كه احسن ازان صورت نه بندد ودر معرفت مقدار هر يك
ومعامله بحسب ان قولاً وفعلاً بمرتبه رسيده اند كه در ديگري يافتن محال است باعتقاد
بنده كاتب الحروف در حسن اخلاق واداب لياقت امامت بايشان مسلم است
جناب حضرت مرشدنا ومولانا در مثالي كه بايشان عنايت فرموده اند از كلك كرامت
سلك باين عنوان ارقام نموده اند كه ان الله في عبادت نفحات ومن تلك
النفحات بالنسبة الي اخينا الفاضل اللبيب الكامل الحبيب الشيخ نور الله بن معين
الدين الحلبي نور الله ظاهره وباطنه بنور مرضياته وطهر بارزه وكامنه بظهور وكره وطاعاته
ان حيثه من باطنه لتحصيل علوم الدين من الحديث والتفسير والفقه والاصلين وغيرها
وقاده اليه فتاكد خاطر الطلب في قلبه وصار حثيثا عليه تا انكه اشاره بسلوك
شان فرمودند كه ثم جاء المدد تترى ولم يزل يترقي مرة بعد اخري ويسير في الامم الذي
اراه الله لنا وسار فيه عباد الله الصالحون قليلنا ندرت فيه توحيد الجنة وفك رهان
الملكة ثم انفقات انانيته وجالت في ميادين التوحيد هويته ثم خاص الي الشهود الصراح
ثم رجعه من حيث كان البراح وهذه هي طريقة السلف والخلف الصالحين ومما انشدت
فيه ؎ بقد بلوتك في سلب وفي عتب ؛ فما وجدتك الا خالص الذهب ؛ ولم تسم
بنور الله الا لانه ؛ عما قليل يكون النور فارتقب ؛ ودر مكتوبي ديگر عنايت فرمودند
كه اگر بجانب شما نظر كرده مي شود سروري ديگر بر روي كار مي آيد لطيفه خفيه اگاه دست

Marfat.com

وقلب نیز نست در اصل فطرت افتاده است و در اصل جبلت استقامتی و متانتی
دارید و ترک التفات بدنیا خود جبلت شما است انتهی و با مثال این الطاف همیشه
ممتاز از اصحاب و مغبوط جمیع احباب می باشند بالجمله وجود مسعود ایشان از عطایای الهیه ا
که غنیمتش باید شمرد افادهٔ خواجه محمد ابن ولی اللهی نقل کردند که گویا در واقعه دیدم که گویا حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم بدست مبارک خود بر پارچه کاغذ نبشت فرمودند که درین زمانه
شیخی ازین طایفه که در صحبت او نشینند میان نور الله است افاده فرمودند که در قیلولهٔ بودم
بین نوم و یقظه چنانچه کلام مردمان که در اینجا نشسته بودند می شنیدم ناگاه ظاهر شدند بعضی اهل
مقابر در حال فربه روی ایشان سیاه است و دندان ایشان بیرون از لبها برآمدند و بوی
بد از ایشان می آید متعاذی شدم و دوری از ایشان خواستم دو شخص ظاهر شدند و گفتند
که مقام عجیب را به بین اکثر مقابر قصبه بدخانه و بعضی مقابر جای دیگر را دیدم بعضی اهل مقابر انها بودند
که در زندگی ملاقات با ایشان داشتم و نام بعضها شنیده بودم و می شناختم ان دو شخص
مرا گاهانیدند که اینها فلان و فلان هستند و بسیاری می شناختم بالجمله اکثر معذب بودند
و قلیلی ناجی با وجود تنگی گور که نوعی از عذاب است فراخی نیز تمام دارد و وجود ان معذب
کلان شده مثل جبل و از هر نوع عذاب از گزیدن مار و کژدم و ورم بدن و زدن بالاست
حدیثیه و بدبوئی بمرتبه که در این عالم شمیده نشده در هر جای از بدن متعلق است در یک
گور این معامله است و در گور دیگر تنعم دارد است و یکی را از دیگری اطلاع نیست و چند
دیدم که اوشان ترک کرده بودند باز بران محکم نمانند و در دل ایشان طلب اسباب
غالب آمد اگرچه بظاهر ترک ماندند در نهایت تنگی و عتاب هستند و اکثر اهل دنیا
که اقامته فرائض میکردند و از منهیات شدیده اجتناب میکردند یا فضه اجتناب

Marfat.com

می داشتند و بعیش مباح مشغول بودند در عالم قبر نیز در عیش و تنعم اند در مقابر اکثر قبور
یاد میدارم و می شناسم که اهل این قبر در تنعم است یا در عذاب و چه صورت میدارد
و چه در لباس از معاینه احوال ایشان اضطرابی و لرزشی در بدن من و بکا غالب آمد
چنانچه که قریب یکدو ساعت می لرزیدم و گریه و های های میکردم و اهل مجلس میدیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه ان حال را یاد می کردم و اهل مجلس می دیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه ان حال را یاد می کردم بی اختیار میشدم و گریه
و بیهوشی غالب می آمد بعد چند ساعت تسکین حاصل شد والله اعلم بحقیقة الحال
افاده ایشان نقل نمودند که در مبشره دیدم که گویا انحضرت صلی الله علیه وسلم در دولت
خانه خویش که در مدینه منوره بود تشریف می دارند و ما انتظار می کشیم که بیرون تشریف
بیارند پس ساعتی بگذشت که از دولت سرای خاص بیرون تشریف آوردند و در انجا
بمکانی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند و این بنده کاتب حروف را نام بردند
که تو و شخصی دیگر که هم نام تو است دران مجلس عالی بار دارید و بشرف جلوس و قربت
انجناب مشرف هستند و ما در مواجهه شریفه ایستاده ام که دران حال شخصی آمده بجناب
نبوت عرض نمود که در حق معاویه چه می فرمائید انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
اگر چیزی بد کرده باشد پسر وی کرده باشد و وزر پسر بر پدر نمی باشد و بکسی که صحبت
ما یافته هر که بی کند ما از وی راضی نیستم و گویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاویه
فقط گفته بود بغیر لفظ تعظیم پس بعد ازان بیدار شدم افاده ایشان ارقام نمودند که روزی
از انفاس العارفین احوال شیخ الهداد قدس سره جایی که غلبه کیفیت بیخودی ایشان
مرقوم است بتقریب خواندن فرزندم عطاء الله بمطالعه در آمد بخاطر رسید که این کیفیت

Marfat.com

بیخودی ایشان مرقوم رست تبقریب خواندن فرزندم عطا الله مطابق درآمد بخاطر رسید
که این کیفیت بیخودی بالمال یافته نمی شود وقت شب حضرت مقدس مدظلهم العالی را
بخواب دیدم که تشریف آورده اند وبی فرمایند که برای دیدن تو آمده ام وکیفیت بیخودی
جوشش زده چنانچه که این فقیر نیز متاثر شد وکیفیت بیخودی مستولی گردید چون از خواب
بیدار شدم خود را متاثر یافتم ولفضل الله وسوایس که عارض شده بود مرتفع گشت والحمدلله
علی ذلک افاده ارقام فرموده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شخص صوفی لباسی می پرسد
که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفتم که ان نماز را ما دامی کنیم به بینید پس وضو کردم
وتحریمه بستم در قیام بجا قرارت ادعیه ماثوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی وخشوع وخضوع
کلی بادای آمد وطمانینه قلب ومشاهده انوار حاصل گردید بوده در رکوع رفتم بجای تسبیح توحید
افعالی ظهور تمام گرفت که قبل این بآن ظهور اتفاق مشاهده ان نیفتاده بود وچون در سجده
افتادم فنای وجود دست داد ونماند در وجود مگر یک موجود ودر هر سه این حالت
یک شوق ومحبت اتم همدست بود چون در سجده ثانیه شدیم وجود نیز کم شد ونماند
مگر شوقی صرف بی کیف پس سلام کردم ان شخص سایل گفت که غرض ما از این سوال
همین نماز بود سالک را همین طور سلوک باید کرد افاده ایشان نوشتند که روزی در
خواب قیلوله بودم که کسی آمد وخبر رسانید که شاه بادی برای دیدن شما می آید گمان کردم
که درویش صاحبشان خواهد بود برخاستم ووضوی کردم وراسته نشستم ناگاه دیدم
که عورتی درآمد وبا او عورتی دیگر همراه است آمده متصل پهلوی من نشست ودریچه خود را برکنید
من پیوست از این معامله نیک متعجب ماندم که این زن کیست ومقصود او چیست گفتند
این زنی است از رعایا که نامش شاه بادی است از او دست بردست من کرده تسلیم

Marfat.com

که مرا بشما عرضی است وان انست که تعویذی می خواهیم تا فلان حاکم بر من مهربان شود گفتم این
چنین تعویذها نوشتن کار ما نیست معذور دار هرگز دست بر نداشت اخر ناچار شده قلم
وکاغذ گرفته نوشتم خداوندا بصفت غفوری خود که این زن را ازین شناعت برآر و توفیق
توبه کرامت کن این لطافه را پیچیدم و بدست وی دادم خوش شده وعده هدیه کرده رفت
که بعد حصول مقصود ایفا کنم پس ده روز ازین معامله گذشته بود که شخصی از اغنیا او را درخواست
و بحباله نکاح خود در آورد پس وی از کردار خود باز ماند افاده ایشان نقل فرمودند که یکبار
حضرت صاحب مد الله ظلهم العالی در قصبه بدهانه تشریف میداشتند شخصی در شیشه
خورد گلاب گذرانید عزیزی که خادم بود انرا برداشته بر طاقچه نهاد چون ان شیشه مطبوع بود
بخاطر فقیر خطور کرد که این شیشه را بعد خروج گلاب ما خواهم گرفت پس هرگاه از قصبه مذکور
بطرف پهلت کوچ فرمودند ان عزیز شیشه مذکور را در سبوچه خورد مضبوط کرده باشیار
دیگر همراه گرفت در انحال هرچند چند بار خطور کرد که از ان عزیز شیشه گرفته بیارم لیکن چنان
گذاشت که سوال کرده بگیرم اما میلش از خاطر زایل نشد پستر بعد ارتحال خدام جناب
مقدس حجره را که در طاقچه ان شیشه مذکور نهاده بود چند بار اتفاق رفت و روب افتاد
و همه طاقچه ها را چنانچه باید و شاید پاک و صاف نموده آمد و اثری از ان شیشه یافته نشد
بعد از ان چون ماه رمضان رسید و شب بست و هفتم آمد بعد تهجد بخاطرم افتاد که اگر درین
وقت گلاب بودی باستعمال آمدی اتفاقاً دست من بر همان طاق رسید همون شیشه
پر از گلاب دیدم متعجب شدم و از گلاب قدری استعمال کردم و باز ان شیشه بر همان طاق
داشتم چون علی الصباح ان طاقچه را تفحص کردم در ان هیچ نبود افاده ایشان نوشتند
که باری در نماز مغرب بودم که بعض اخلاق و شمایل حمیده حضرت مقدس مد ظلهم العالی

متصور شدند

Marfat.com

متصور شدند و ازین جهت اطمینان و سرور در قلب و متخیله قرار یافت من بعد در تخیل آمد
که حضرت مقدس مرتبه جامعیه دارند شاید که استمداد از جناب ایشان در هر امر جزئی
چندان مفید نباشد باز در دل رسید که استمداد از جناب معظم در هر امر فایده می دارد و در
انجاح هر مقصدی اثری می بخشد گو که توجه عالی بدان سو مصروف باشد یا نباشد باز عقب
این عالم ملایک که بتدبیر عالم موکل اند متصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان
صدائی می آید هم چو صدای هنگامه که از بعید مسموع می شود بی آنکه کلمات مفهوم شوند پس
گوش داشتم که بشنوم اما از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند پس آواز لفظ اصلح در خیال رسید
و بس افاده بدستخط ایشان یافته شد که بتاریخ سیزدهم صفر روز شنبه سنه ۱۱۶۷ بجناب حضرت
مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتم که بی اختیار دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم
بوس حاصل نماید اما از جهت بعضی موانع این دولت دیر دیر دست میدهد و جناب
مقدس فرمودند که این ظاهر است والله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت
قلبی نیست جناب مقدس که در این عاجز عطا فرمودند افزونی بگرفت تا که سر چشم مشتاق
شده بنظاره جمال مبارک خطها یافتن گرفت و آن محبت قلبی در تمام وجود عنصری هم چو آب
در ریگ خشک سرایت کرد و جسم بکیفیت آن ممتلی گشت تا که بدن گرمی تمام احساس نمود
مثل کسی که مسکری خورد یا نوشد و اثر آن در ظاهر همه بدن در می گیرد درینولا صورتی مثل صورت
عنصری از جناب مقدس جدا شد و از آنجناب انتقال نمود و در بدن عاجز حلول کرد
سر در سر و دست در دست و هم چنین باقی اعضا و آن حسرت و افسوس که بعد خدمت
دل می خراشید تسکین یافت و تا حال آن حلول صورت باقی است و از نظر غایب نیست
و نخواهد شد ان شاء الله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوس بچشم سر است

Marfat.com

الحمد لله علی ذلک افاده ایشان ارقام نمودند که وقتی غیبت دست داد معلوم شد که
وجود و حیات و بقای همه موجودات در ذهول از ما سیم خویش در جلوه ذات الهی است
و این تعجب است که عالم همه با غفلت در وجود و حیات هستند دیگر معلوم شد که با وجود آنکه
ذات الهی در همه ساری است و متصف بخیر و مکان و کیف نیست معهذا او را در ماورا
عالم وجودی هست و کیف و خیر و مکان است بر خلاف خیر و کیف این عالم و تحقیق این
وجدان حضرت مرشد حقیقی دامت افاضاتهم ارشاد فرمودند که اصل حقیقت الحقایق
از هر تقید منزه است و معهذا در مظاهر کثیره متجلی شده و هر جا حکمی پیدا کرده از انجمله در قلب
شخصی اکبر تجلی فرموده و از ان تجلی بر ملکوت عکس نورانی افتاده است باعتبار این عکس
اگر چیزی اثبات کنند و براقتی و شعشعانی تقریر نمایند بجا است سالک را بسیار است
که چشم معرفت باین عکس نورانی متوجه شود و عقیده خیر در دلش متمثل گردد اما تحقیق
جمع است در تنزیه و تشبیه بوجهی که مذکور شد و نیز باید دانست که حیات هر حی بل وجود
هر موجود بتقویم حضرت وجود است انرا و این در وجود نفس الامری است باین معنی آگاه
باشد یا نباشد بسا است که بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استغراق
و استهلاک علمی ظاهر شود و حکم کند که حیات هر حی بسبب معرفت حق است و باز چون
بعض عاقلان را موجود بیند باشکال در ماند و منشاء این ان است که در نفس این
سالک علم حضوری حضرت وجود همان ارتباط نفس الامری اوست پس حال خود
بروی غالب می آید و در همه چیز ارتباط را متلبس بهمان لباس علمی می بیند و التحقیق
ما ذکر ماه افاده ایشان فرمودند تخلیه از حب جاه و مال و کبر و ریا و جمیع رذایل و تهذیب
نفس و تحلیه بحماید از رضا و توکل و تسلیم و جز ان از نوع انسان مقصود بالذات است

متصف

و همین است

Marfat.com

وہمین است قرب وکمال وشریعت بیان اوست واین کمال کما ہو جز در ذوات علیہ انبیا
علیہم الصلوٰۃ والسلام یافتہ نمی شود بلکہ ممتنع است کہ غیری را حاصل شود وطریقہ بقا وفنا
مع لوازمہ کہ راہ ولایت است وسیلہ حصول اوست مقصود اصلی نیست غرض
از فنا وبقا حصول ان کمال است واصحاب مخصوصین را رضی اللہ عنہم این کمال ببرکت
صحبت علیہ بوجہی حاصل است وغیر ایشان را متصور نیست پس ایشان با حصول این
کمال اگر از فنا وبقا باز ماندہ باشند مضایقہ نیست وبچیزی کہ کمل افراد خبر میدہند حسن
لذاتہ است نعت را نمی سزد او را کمال نتوان گفت اگر انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام نیز از ان
خبر ندہند بعید نیست والعلم عند اللہ وعند اولی اللہ العلم افادہ ایشان ارقام فرمودند کہ شاہد

فی صلوٰۃ من صلوات المغرب ان من العوالم عالما غیر عالم المثال الذی تتشبح فیہ صور الاعمال
تحققت فیہ حقایق الاشیاء الثابتۃ فی نفسہا وحقایق العقاید الحقۃ وحقایق الاحکام
التی لا تبدل الادیان والملل وحقایق العبادات والاحکام فیہ وجود اصلا مثلا الصلوٰۃ بحقیقتہا
التی ہی التعظیم للہ تعالی من العبد متحققۃ فی ذلک العالم وہیاتہا المخصوصۃ لا ذکر بہا فیہ وعلی
ذلک القیاس سایر الاعمال فاذا شاہد العارف ذلک العالم ویجد بین حقیقۃ وحقیقۃ
الاعمال اتصال ولا یجد صور الاعمال یعرف ان التکالیف الشریفۃ رفعت عنہ اذ التکلیف
تعلقت بصور الاعمال ورایت ان لون ذلک العلم ابیض مع حمرۃ خلطت فیہ وحقایق
الاشیاء کانہا جواہر نثرت واللہ العلم عند اللہ افادہ ایشان نوشتند گفت اری فیما مضی

ان ذاتہ تعالی نفسہ تجافی الموجودات ووجوداتہا عین وجودہ تعالی وذاتہ تعالی ہو وجود
بمعنی ان الوجود الحجت الجامع لجمع الحیات والاعتبارات والمعانی من حیث انہ غیر واضح
فیہ واحد منہا حتی ہذہ الحیثیۃ ایضا ہی مرتبۃ الذات من وحیث انہ غیر واضح فیہ ہذہ الاعتبارات

Marfat.com

فاطمة لما يشذ عنها واحدي مرتبة الالوهية والمعبودية وهاتين المرتبتين غير مدركة بالعقول ومن
حيث انه تجلي لواحد من تلك الاعتبارات هو الممكن المعابد وباختلاف الاعتبارات في الشرف
ومراتبه والعموم ومراتبه والقوة ومراتبها وغيرها ومقابلها اختلفت الموجودات الممكنة
باختلافاتها المحسوسة والمعقولة باشتراك بعضها ببعض في بعض المعاني انتزعت في
الاجناس والانواع تسطير هذه المراتب الثلثة الشمعة من حيث هي ومن حيث انها متشكلة
باشكال اخر غير انها من حيث هي اعتبار محض موجودة في مراتبها لا يضر وجود واحدة بالاخري
ثم تبدل ظني ورايت ان ذاته تعالي ليس هو وجود البحت بل وجود مفاض اول من ذاته
تعالي وراء الوراء ونسبته تعالي به تقرب نسبة العلة بالمعلول الا نسبة الظاهر بالمظاهر
والاستغراق في المفاض الاول نوع من التشبيه والعلم عند الله تعالي والراسخين من العلماء
واظن الان ايضا ان توجه المبتدي الذاكر باسمايه الذاتية اقرب الي الذات من توجه
الواصلين الي غير الذات اذ نيقة نظر السلاك في ضمن ذكره اللساني اذا تقلبي الذات
انصرف بعقلية عن التجليات التجليات ونظرهم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاده
ديگر ارقام فرمودند اني لاري في هذه الايام ان في الخبير بالله جزء له نسبة الي الذات البحت
كنسبة الجزء الي الكل غير انه يشبه الجزئي الي الكلي من جهت تطابق الذات لذلك الجزء
وعرفان هو البتة والحيرة بنفسه الذي هو عين الذات ولا يسع استناد الكمال والمقام
والحال لا ثمة تفريد ولا توحيد ولا فناء لا بقاء ولا غيبة ولا حضور ولا قبض ولا بسط ولا انس
ولا وحشة ولا تجلي ولا استتار ولا يقال انه كمل بعد ان لم يكن له ذلك اذ هذه المراتب
في نشات الاطايف من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي منبسط علي هياكل الموجودات
وهو فوق الوجود وكل موجود من العقول والملايكة والارواح والافلاك والعناصر وكل جزء من

Marfat.com

اجزاء الانسان فکماله هو التشبه بالوجود المظاهر فی العوالم الذی یظن انه عین الذات
او التقرب والاتصال بما فوقه الذی هو من اتم واصفی مظاهر الظاهر فاما الجزء الموصوف
فانه هو المخصوص بقرابة الذات واری انه لا یعم نوع الانسان بل بمخصوص بعض منهم ولیس هو
داخل فی نوعیته ولا هو من لوازمه الا انه مختص الانسان به من بین الموجودات کلها اذا هو
المظهر الاتم وهو حامل الامانة واری انه بنیة ذلک المجزء لیس من کمال النبوة اذ کمالات
النبوة والولایة تحت الوجود وهو عالی من ذلک فلا اجد حرجا ان تخلعه بنی والعلم عند الله
واراسخین بعلمه افاده کاهی سالک یافت خود را می یابد که نقطه ذات او که خلاصه
اوست بذات باری عز اسمه که اصل اوست ملتصق و پیوسته است بصوق قطره
بدریا واین لصوق غیر فناء انا وانقلاب علم انا است که در مبداء توحید می باشد واین
لصوق و یافت این لصوق نصیب هیچ یکی از مدرکات جز آن نقطه نیست و دیگر می بیند
که مرا این سالک در عالمی از عوالم قدس وجودی است مقدس نورانی خدا این وجود
عنصری واو را باین وجود عنصری دو نسبت اند یک اعتبار نسبت رب بمربوب
وعابد بمعبود هرچه که تصرف باین وجود عنصری است بایجاب اوست و مدرکات
این وجود بتوجه خود بسوی آن وجود مقدس برکات در خود ملاحظه می نمایند واین توجه را
کمال خود می فهمند و دیگر نسبت متعین که در هر دو یک متعین بدو تعین است و حقیقت
هر دو یکی است فرق هر دو همین است که یکی مقدس است و دیگر خسیس یکی تابع و
دیگر متبوع لمعان آن درین اثر می کند و ظلمت این بروجی حجاب میگردد حاصل آنکه
وقتی سالک را دو یافت است یکی لصوق نقطه باصل او و دیگر توجه مدرکات عنصری
بوجود مقدس خود که معبود و ریش توان گفت بلکه گاهی مدرکات همین می فهمند

وقتی

افاده ارقام فرمودند قد كنت شاهد منذ زمان اضمحلال الوجودات في الوجود الواحد مع تطور الاطوار المتخلفة في الاحوال والاوقات فوقتا تغلب رويته الوحدة في الكثرة في الوحدة وتارة الوحدة المعرفة الذهول اما سواها الى غير ملك الاطوار والكيفيات ثم من حين نسبتها الى الذات جلي شانه خارجة عن النسبت المعقولة والوجدانية من الجزئية والجزئية والبعضية والمجولية والمظهرية وغيرها بل الها بذاته تعالى شانه بري عن تعبير بالنسبة وعن جميع التعبرات وكذا نسبة تلك النقطة في مرايت تحققه التي يقال فيها انه الانسان من عالم الناسوت والمثال والروح وغيرها ليست هي من النسبت المتعارفة المدركة وخط تلك النقطة من المعرفة شيئ غير الاضمحلال والمشاهدة والفناء وخارج عن كميات النسب وكيفياتها المعتبرة عند اهليها بل لا يمكن ان يوصف به الا تمثيلا وتشبيها بالتنبيه والتفيط فهمه وعرفت ان معرفتها هذه مستمرة باستمرارها غير متجددة وعرفت ان وجود ملك النقطة ليس من لوازم الانسانية بل من خصائص بعض الافراد وشاهدت في ذيل هذا ان الوجود الواحد الذي كنت وعرفته عين الحق تعالى شانه ما هو بين بل الذات ومتعالي انه وانما هو مظهر من مظاهره ومرايت له ان بعض الاحكام الذي اعتقدت به في سابقت الزمان لا تخلو عن تشبيه بل انما هو نوعا من الانسان بما هو انسان في ما دار الورار ثم ما في ورار واما معرفة النقطة فالاحكام فيها كلها كاذبة والمقام البيان عنها فاطنه هذا ما في الحال وهو اعلم بحقيقة الحال والمآل ذكر پاره از حالات كرامت سمات وكلمات حقايق آيات زبده اصحاب فضايل وعرفان خلاصه ارباب ذوق ووجدان حافظ عبد النبي الملقب بحافظ عبد الرحمن كه از علماء معتبر حضرت ايشانند عالم اند بعلوم كتاب وسنت وكامل اند در شريعت وطريقت وحقيقت كتب حديث از صحاح وغيره بر انحضرت خواندند واسرار باطن از انجناب اندوخته جميع معارف

Marfat.com

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مرات باطن ایشان از غایت
صفا و جلا پرتو انداخته و همه علوم شان در واقع علوم آنجناب اند که بر ساحت استعداد
کمال بنیاد ایشان ورود یافته نظر در حال ایشان موجب مزید ایمان بکمال تصرف و قوة
فیض جناب ولایت مآب حضرت ایشان می گردد و فی نفس الامر همه کمالات ایشان
افاضی است که کسب را دران مدخل نیست و تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل در ذات ایشان
وهبی است که تحصیل را در وی گنجایی نه هیچ وقت ایشان از لیل و نهار خالی از اطاعت
نمی کنند و یا در مراقبه می باشند یا در نماز و مناجات و یا در تلاوت قران در معموری اوقات
وصفی دارند که احسن از ان متصور نباشد و باموز معاشیه هرگز التفاتی نیست با وجود
اهل و عیال از فکر انها پروای نه گویا وجود شریف ایشان صرف ملکیه است مجسم بصورة
بشریه بالجمله در کمالات ذات ملکی صفات ایشان بالاتر ازین چه باشد که حضرت
مرشد حقیقی در مثالی که بایشان مرحمت نموده اند از زبان کلک کرامت سالک
چنین عنایت فرمودند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیة بعباده فی بواطنهم بغیر ادراکها
و نعما هنیة فیما بینه و بینهم من جهت جذبهم الیه بدق فیهم معانیها و من تلک الطاف الحقیقة
والنعم النهیة فی حق احبنا فی الله الصالح المفتح المعمور باطاعات اوقاته المغمور فی بحار الحسنات
انفاسه الحافظ عبد الرحمن بن الحافظ نظام الدین التوی نزیل ولی بلدة اقامتها احسن الله
الیه فی الدنیا والعقبی واجزل علیه نعمه فی الاولی والاخری ان ساقه الی والهم طلب الطریقة
الخاصیة الصوفیة منی ثم الهمه الصرفی سلوک سهلها و وعرها و تحمل الشدائد فی طی خصبها
و فقرها و وفقه الاهتمام بالمراقبات والتوجهات و کشف علیه التوحید و منح النسب
المعتبرة عند القوم نسبة الاحسان والنسبة الاویسیة و نسبة یادداشت و نسبة

Marfat.com

التوحید ونسبت العشق وعامله باشیاء من خرق العوائد واذاقه حلاوة المناجات وزرق
اللذة فی اصناف العبادات تراآی له نور الارواح وسومر بمسامرات لطیفة واطلع
علی شیء من خواص الاسماء والایات مع مناصحة ظاهرا وباطنا لله ولرسول ولمشایخ
الطریقة وسلامة صدره من الغل والحسد وقلة میله الی الحرص وطول الامل وقوة صبره
فی الشدائد والامراض وعدم احساسه لتلک الالام عند اشتغاله بالعبادات الی
کثیر من الطاف الله یطول بیانها ویعسر تعدادها وایضا در بعضی از مکاتیب از قلم الهام
رقم در حق ایشان باین عنوان ارقام فرمودند که اگر بطرف حافظ عبدالرحمن ملاحظه می افتد
گویا یکروئی ویک جهتی وفنا در یکدیگر بصورت ایشان متمثل شده ولطایف آگاه
ومصداق باقی امة واحدة یوم القیمة وهمیشه منظور نظر وشب وروز مورد توجهات
جناب حضرت اند هرکه از انجناب استفاضه شفا از علل وامراض می نماید تعویذ ودعا
ایشان حواله می فرمایند گویا افاضه این قسم برکات را بمنزله جارحه حضرت ایشانند
واقعات ولایت ایات وکلمات اسرار سمات ایشان بسیارند که بجایگاه خود
رقم زده خامه معارف شمامه شان شدند اما بعضی از انها در این اوراق مرقوم می شوند
پاره روایة بالمعنی وپاره روایة باللفظ افاده ایشان نوشتند که باری وقت شام
جوع بر من غلبه کرد وطعامی میسر نیامد چون وقت عشا رسید نزد آشنائی که بر مسافتی از مقام
من می ماند بتوقع مواسات برفتم ونماز عشا همراه وی گذاردم او بحال من نپرداخت
پس نفس خود را ملامت کردم که عبث مرا در حرکت نواند اختی متصل این خطره سروری
بی نهایت روی نمود واستغنا از طعام حاصل شد پس چون از انجا بازگشتم گذر من
بر خانه امیری افتاد وحشم وخدم وی بنظر آمد بدل گذشت که سبحان الله یکی را این

دولت است

Marfat.com

دولت است و ما را چه خود قوت هم بهم نمیرسد درین خطره بودم که حالتی بین الیقظة والنوم
طاری شد دیدم جایی است که عذاب و غضب خدای تعالی دران نازل
شده گویا در صورت طاوسها از هوا فرود می آیند و سگان و مردمان بمنقار گوشت
ایشان را بریده می خورند چنانکه نمی میرند و نمی زیند درهمین حال رخ باین فقیر کرده قصد
نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین مزاحمت نه نمائید و انها اهل دنیا بودند
پس روی از من گردانیدند در انوقت توبه کردم که باز خواهش دنیا نکنم و بطریق الهام ظاهر شد
که هر که این درود را بخواند از عذاب دوزخ نجات یابد اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد
کنه وکن فیکون افاده ایشان نوشتند که یکبار در واقعه دیدم که در مقامی که مزار پر انوار حضرت
خواجه قطب الدین است قدس الله سره حاضرم و در گوشه این بیت می خوانم ؎
یا حبیب الاله خذ بیدی ٭ ما لعجزی سواک مستندی ٭ و التجا بجناب حضرت رسالت
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات میکنم و حضرت خواجه در مکانی که قبر شریف است
بر سریری نشسته اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند
چنانچه سریر هم برقص در آمد و بنده بحالی که بود مشغولی داشت و بهیچ چیز التفات نمی کرد
تا انکه حضرت خواجه از سریر فرود آمده و بالتفات و مهربانی تمام بسوی بنده متوجه شدند
و دستار مبارک از سر خود فرود آورده بر سر بنده نهادند بمجرد ان حالت من متغیر شد و تمامی
نسبت و برکات ایشان در ما سرایت و نفوذ نمود افاده ایشان نوشتند که باری حضرت
خواجه قطب الدین قدس سره را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان است
مضجع اند پای مبارک ایشان را بوسه دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که تو بمرتبه
ولایت خود خواهی رسید و وعده این معنی نموده و گویا این معنی را از اعطاء دستار که در واقعه

Marfat.com

سابقه بود استنباط نمودم ان وعده تمام متحقق نشده اگرچه اندکی بهره ورشده ام لیکن
بکمال کدام وقت متحقق خواهد شد فرمودند که نخوانده در قران مجید که حق تعالی بانحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده بودند که ابوجهل را خواهم کشت وباوجودانکه حق سبحانه خواسته بود
دیدی که چه تدبیر وحیلها بوقوع آمد افاده ایشان نوشتند که مجذوبی بود بردوکان نانوایی می
نشست وتکلم نمی کرد بعد از موت او وبرادر واقعه دیدم که گویا پیش وی سازها وسرودها نهاده اند
وان نانوائی را می گوید که بگیر وبنواز وی بگرفتن ونواختن شروع کرد ان مجذوب بعصبه درآمد
وساز را از دست بگرفت که تو نواختن نمیدانی وگویا از نواختن اراده تحقق حالت می کرد همراه
ذکر وکیفیت وسیع ان پس خود بدست گرفته نواختن شروع نمود وحالتی عجیب روی داد
وگویا دوهره زبان هندی که معنیش نفی واثبات است سرودن گرفت چنانکه در وقت
نفی منتفی شد وحق جل وعلا در وی متجلی گردید بصورتی که از ناف تا سر او شعلها برق
می زد درمیان این صورت مرا فهمانیدند که جهد این چنین باید کرد وامر کردند که جهد کن بوجهی
وقتی که نفی کنی منتفی گردی ونماند مگر وجود حق پس ان کیفیت در من انتقال کرد وبارها بان
طور ذکر کردم والله الموفق افاده ایشان نوشتند که در سنه اربع وخمسین بعد الالف والمائة
حضرت مرشد حقیقی دامت برکاتهم در عشره اخیره رمضان اعتکاف فرمودند وخواجه
محمد امین نیز بشرف مجاوره متعکف بنعم الشرف مشرف شدند ومارا بسبب موانعی
این سعادت میسر نشد بنابران حسرت تمام روی آورد شب سنگام در واقعه دیدم که گویا
بر در صفه مسجد قنائی استاده کردند واندرون انحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
ومردی خفته در مجلس شریف عاخراند ومعلوم می شود که مجلس ورد وشوق است
وکلمات شوق انگیز بلند گوش می شوند وکیفیت شوق ان بقعه را احاطه کرده واز تمام مجلس

انزل

Marfat.com

رنگ شوق و محبت ذات فائض میگردد و گویا سیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر اند و از جذب صحبت آنجناب بتاثیر بلیغ ایشان
متاثر شدند و یک صدای گریه آمیز از ایشان ظاهر شد و من گویا بیرون قنات هستم
اگرچه همه آثار صحبت در می یابم اما حسرت و افسوس در خاطر است که چرا اندرون صفحه داخل
نیم در همین حال یکبارگی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندرون من ظاهر شدند و در میان
من هستند بمجرد این کیفیت عالم دگرگون شد و آن اضطراب براحت و سرور مبدل گشت
افاده ایشان نوشتند که باری در واقعه دیدم که گویا در حجره که اعتکاف گاه حضرت مرشد
حقیقی است نشسته ام دیدم که از بالای طاق یک نوری سفید سوی من فرود آمد و در وی
صدای کلمه یا حی یا قیوم برحمتک استغیث بر می آید و می دانم که این نور همین کلمه مبارک است
و تلفظ یا حی یا قیوم نیز در اوست پس در دامن ما در آمد و اثر آن درون و برون ما را احاطه کرد
و همین کلمه را بلذت تمام خواندن گرفتم در آن اثنا حضرت ایشان تشریف آوردند و پرسیدند
چه می خوانی گفتند کلمه یا حی یا قیوم برحمتک استغیث را باین طور یافته ام و همین را می خوانم
فرمودند خوب می کنی و خوب یافتی اکنون خبردار باش که یک بزرگ که تا هنوز وی را
زیارت نکرده ام می آید وقتی که بیاید ما را خبر کنی عرض کردم که بسیار خوب اما در اینجا کسی نیست
از کجا خواهد آمد فرمودند که از سطح این حجره خواهد آمد و همون است یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
در همین حال که حضرت تشریف بردند یک روح مجسم از سطح حجره ظاهر شد و در هوا بطرف
دروازه حجره جانب حضرت روانه شد و بدست خود بسوی حضرت اشاره می کرد که
بیائید چون آنوقت حضرت ایشان تشریف نیاوردند باز در هوا غایب شد و من
هرچند قصد کردم بما نیامد و من هم چنان مشتاق ماندم و آن روح مجسم لباس پوستین

Marfat.com

شتری رنگ پوشیده بود افاده ایشان نوشتند که باری در واقعه دیدم که گویا حضرت
مرشد حقیقی مد الله ظلهم العالی متصل محراب مسجد شریف نشستند و بنده هم حاضر است
پس بحال این بنده متوجه شده فرمودند که ادخلت طریقنا قلت نعم دخلت و دست
مبارک خود را برای بیعت کشادند فی الحال هر دو دست خود را در میان دو دست
حضرت ایشان در آوردم و دانستم که چیزی مخصوص را اراده فرموده اند زیرا که از سابق
در غلامان انجناب فرط بودم و شرف بیعت حاصل نموده پس دران حال دیدم که صورت
حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره بالای سر حضرت ایشان حاضر است
و از کلام اسرار التیام حضرت ایشان معلوم میشود که مغلوبیتی دارند و تغیر حال هویداست
وان تغیر در من هم اثری بلیغ نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این فقیر
نهاده میفرمایند اخرب اخرب و ازین لفظ در انوقت معنی فرد براین صورت را بذهن میرسد
پس همین گفتن و تصرف نمودن ان صورت درجه بدرجه پایین می آید گویا حضرت
ایشان اتفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن فقیر داخل شد
و تا بسینه رسید و بعد ازان تاثیر ان را مدتها می یافتم ایشان نوشتند که شب بست و
شهر رمضان المبارک بعد ادای مغرب بطریق معتاد بعد صلوة دعا می خواستم
یکبارگی دیدم که حال شب دگرگون شد و تغیری بتن ظهور یافت ازین سبب در دعا
حلاوتی و جمعیتی یافتم پس بوقت عشا در نماز فرض و تراویح رقت و سرور در قلب
و آرام و راحت جمیع لطایف را یافتم اما رقت و سرور پیشدستی میکرد بعد ازان چون
از نماز فارغ شدم و بحضور کرامت ظهور حضرت مرشد حقیقی سعادت مواجهه دست د
در خاطر خطور کرد که از جناب حضرت ایشان استفسار نمایم که سرور و رقت قلب بکدا

Marfat.com

کوکب منسوب است اما مجالم نشد که این معنی التماس نمایم پس همان وقت در کیفیت
ان لیل خوض افتاد ظاهر شد که هیئت فلکی مستحسن و مسعود است و آثار افلاک و نجوم
بلکه آثار ارواح انها بالذات ظهور می نمایند و روحانیات در ضمن انها و توجه تجلی اعظم
در ضمن افلاک مقتضی و مستدعی شده تولد روحانیات مستحسنه را و تمام شب هر وقت
که تامل کردم همین عالم یافتم که ازین هیئت امور خیر متولد شدند و نمو یافته بکمال خود خواهند رسید
و نزول خواهند نمود و اجمالا صور انها را میدیدم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر شد
و انها را حضرت تجلی اعظم با سعادت منضم ساخته غلبه بخشید پس بالکلیه در انوقت
بدعا پرداختم و بشکرانه نعمت حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم و اصحاب انجناب
رفع الله درجاتهم مشغول گشتم دران ضمن چون نام خواجه محمد امین گرفتم دیدم که معانی از معانی
است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا بنده مستغنی اند و ایضا دران شب حدوث
قوة علوم و ادراکات و بلوغ ان بکمال معاینه افتاد و نیز در انوقت معلوم شد که شبی
دیگر هم عظیم القدر درین شهر باقی است اما بسبب اجمال واضح نگشت که برکات این
چه قسم خواهند بود افاده یکبار در عشره اخیره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
دو باب مفتوح گشته و کیفیات و علوم ان هر دو منزل شده در یک باب که فتوح ان
سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و حقایق نفس الامریه اند که نسبت
بمبدا خود خیر محض اند گو به نسبت این عالم شر باشند و مناسبت بلطایف خفیه دارند و توان
گفت که از عالم تکوین اند و در باب دیگر که نزول فتوح ان موخر است کیفیات و علوم مقیده اند
و مناسبت بلطایف بانده دارند و دران کیفیات پیش دستی همان لطایف راست
و فتح و فتوح این باب بوساطت ملا اعلی و جبرئیل است و مقتضی ان کیفیت ها لطف

Marfat.com

شرعی است و بان منصبع بینند مگر معدودی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدر حامل
انوار صاعده و نازله فتح و فتوح همین است و در تمام سال تفصیل این دو باب باشد اما آثار
باب اول مرضی ملا اعلی نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و آثار باب ثانی مقبول و مرضی
ایشان است اما ان قلیل اند افاده ایشان نوشتند که یکبار معلوم شد که درین ایام که مردم مریض
شده اند مداوی ایشان بهتر ازین نیست که التجا و رجوع در جناب حق سبحانه باسم سلام نمایند
و اعداد وی گرفته در دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
خواندن را مناسبتی تمام باشد باید و ان بدیر میسر میشود بالجمله چیزی بعمل ارند که قوی اسم سلام
باعتبار ذات او خاکی باشد از و وشیح و مظهر او گردد و شکل مثلث و مربع و مخمس را
وجدان ایا می کند پس باید که دایره مدور با عداد فقط نویسد باین صورت ۱۲۱ و مراد
از دایره ان است که گویا این معنی اسم از اسمان فرود می آید پس اگر تا هفت دایره کشیده
دران اعداد ثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در گلو بستن بسیار
نافع است و اگر برای حفظ مال و متاع نوشته در میان ان دارند محفوظ ماند و از آتش باین اسم
پناه باید جست و اگر کسی بر انگشتری جست هم چنان نقش کند و در دست پوشد مثمر
همین فواید است و اگر درین ایام اعداد این اسم نوشتن صد بار در صبح و همان قدر بعد عصر ما قبل
ان تا عشا که این همه وقت اوست وظیفه کند از همه بلاها و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
ماند بلکه عالمی ببرکت او در سلامت باشند و هر چند کثرت در نوشتن باشد آثار کثیر
بوجود آیند و وضع دیگر آنست که قوای ماساریقا معنوی اسم سلام که در هر شی موجود است
و سلامتی ان از حوادث بسبب اوست تا زمانی که اسم دیگر که مقتضی هلاک است غالب
نیاید پس ان قوی را از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع در حق آنست که عارف باشد

بیان این دائره

و راه کشیدن

Marfat.com

وراه کشیدن ان می داند واگرنه با اشباح ومظاهر ان اسم توسل نماید تا اثار وبرکات
این اسم نزول فرمایند واین معنی بدو وجه است یکی انکه توسل باسم سلام متحرک میگرداند
تدبیر کلی را ودیگر انکه این توسل میرساند بحقیقت وعین اسم سلام که دران عالم در چند
جا ظهور اوست واز انجا اثار وبرکات ان تواند کشید ونیز معلوم شد که قوای ذاتی واصلی
این اسم که دران عالم موجودند انرا بهر طوری که تواند بسوی خود متوجه گرداند وسعی در بقاء نظامات
کلیه حامل خود این اسم میگرداند چنانکه یک اخبار بلند قصد نمود که عالم را هلاک کند بتدبیر یا تصالی
ویا مدادن مالی انرا ازین داعیه باز داشت ونیز سعی در بقاء نظام جزئی چنانکه جان داری را
در گرسنگی وتشنگی که هلاک اوست طعام وآب داد یا مصیبت زده را پناه بخشید یا غمگین را
تسلی وتسکین داد یا بار عیال کسی برداشت یا تداوی بیمار یا بیمار داری نمود یا رسمی
که موجب هلاک مال وهلاک نفوس باشد انرا برانداخت وامثال اینها قوای اسم
سلام را بعینه کشیده می آرد وموجب سلامتی این شخص واهل ومال وتوابع وی میگردد اما
ینفع الناس فیمکث فی الارض ما ینفع الناس عام است که از جزئیات وی است
نفعی که سبب بقاء وسلامتی باشد اطباء تجار اگر نیت ایشان درست باشد
وسایط وجود اسم سلام باشند وبهمین اشاره است که در حدیث آمده که خدا تعالی
پرسید شخصی را در دنیا چه کردی گفت تجاوز میکردم معسر را ومهلت میدادم غنی را
بسبب این پس او را بخشیده ونیز دلالت می کند این حدیث قدسی جای که فرمود
که من مریض بودم تو عیادت نکردی وجایع بودم تو طعام ندادی وبنی ادم پرسیدند ای
رب عالم چگونه مریض شدی وجایع شدی وانت رب العالمین فرمود فلان بنده
من مریض وجایع بود تو او را عیادت نکردی وطعام ندادی عیادت او از عبادت من است

وتشنگی

وطعام او طعام من است

یعنی تدبیر کلی و داعیه کلیه مقتضی شفا و اشیاع او بودند تو اگر این میکردی خادم می گشتی
داعیه و تدبیر کلی را باین معنی حدیث انکه این شخص بمرتبه از خود فانی و بحق باقی شده که بمضمون
حدیث کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی به یبصر به همه چیز که او راست من شده ام
پس هرچه برای او میکردی برای من میشد و چون درست شد که سمع او و بصر او سمع
و بصر من است جایز است که گفته شود که اطعام او اطعام من است و عبادت او
عبادت من والله اعلم افاده ایشان فرمودند که در حقیقت تهذیب لطیفه قلب
ان است که محبت کلی ویرا حاصل گردد یعنی ان محبت که ذات حق را بجمیع ظهورات
متحقق است و تهذیب لطیفه روح آنست که روح را قیم تمام عالم یابد چنانچه قیم بدن خاص
است و تهذیب لطیفه سر آنست که معرفت کلی بجمیع انانیات عالم ویرا روی نماید
و چون بفضل الهی تجلی اعظم متحقق گردد جمیع ارواح ابدال و اوتاد و خضر و حقیقت کعبه
و غیرها بوی منجذب شوند و تدبیرات کلیه بوی مربوط و منوط گردند افاده ایشان ارقام فرمودند
که مناسبت با ملاء اعلی دو قسم است یکی از جهت توجه الی الله که انها را بحسب جبلت
خود دارند و بسبب همان توجه در حظیرة القدس مجتمع اند و سابق و مقرب اند از همه
و اول اند از روی نزول قضا و اول اند از روی حمل آن و وسایط جود الهی شده اند
و همیشه سوال می کنند چیزی را که خیر بنی آدم باعتبار نوع در آن است و این معنی ناشی
از فیضان الهی است که ایشان بجبلت خود انرا منقاد هستند و گاهی سبب فیضان
هیجان داعیه ازین عالم می شود چنانکه شخصی بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم قضیه را
مرفوع گردانید که در این باب حکم الله چیست پس همت انحضرت صلی الله علیه وسلم
متوجه و ملحق گشت بملاء اعلی و همان انجناب ایشان را بهیمان آورد تا که ان داعیه را

شرح ملاء اعلی

قبول

Marfat.com

قبول نموده و در بر گرفته بموقف عرض رسانیدند پس بسبب ان از جناب حق سبحانه
حکمی صادر شد و جبرئیل را فرمودند که بانحضرت رساند بالجمله دران توجه که ملا اعلی
دارند بعضی اشخاص شرکتی پیدا می کنند و بانها منجذب می شوند گو که بحسب قالب بشری
درین عالم باشند چنانچه چند چراغ را روشن کنم در یکجا شعاع همه انها مجتمع شده متحد میگردد
واین را لحوق بملا اعلی می مانند و قسم دیگر ان است که میان مبدا ملا اعلی و میان
این قسم اشخاص که بحسب قالب درین عالم اند برای حکمت نزول فیض الهی بوساطت
ایشان حجاب تعین برخیزد و رجوع باصل خود متحقق گردد چنانکه رجوع انهار بسوی دریا شود
که همان دریا ماند و بس و نامی و نشانی از انهار نماند همون دریاست که اول اوست
و اوسط اوست و اخر اوست متصل فی نفسه که بجنبش وسط تمام می جنبد و این کمال
بس نادر است و فهم ان نیز سوای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین تعین انست
که جبرئیل و جبرئیل و عرش عرش الله و حمله عرش و بنی ان بنی و کامل ان کامل ازان تعین شده
بعد از انکه اصل دو ماه اینها با مبدا خود که فیضان اوست با مبدا خود متحد است و مراد از
رجوع باصل خود دیگر است و مراد رجوع سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از موطن دیگر است
و رجوع هم بهمان موطن است بخلاف فرقه ملا اعلی و کاملین که ملحق بملا اعلی اند که شان
اینها شان خداست و ظهور و کمون شان در همان شان است و مقتضی همان شان
بود که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام تمام ملا اعلی متوجه شده تصدیعه شان نتوانستند
دید و حکم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صدور یافت و به بیماری حضرت
ایوب علیه السلام تمام ان خطیره متاثر شد و بندا حضرت ایوب همه منادی شدند
و خطاب در رسید که فاستجبنا له فکشفنا له ما به من ضر افاده ایشان نوشتند که

Marfat.com

در بعضی صور قصد و اراده انبیا صلوات الله علیهم و کمل اولیا که نواب انبیا اند متوجه میشود
بان عالم و توجه ایشان کشیده می آرد و اراده الهی را که قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام تقلب وجه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوی آسمان مقدم بود بر حکم فول وجهک و در بعضی جای داعیه و اراده الهی
مقدم و باعث می شود انبیا صلوات الله علیهم و کمل را بر کاری که بان مامورند چنانکه فرموده است
صلی الله علیه وسلم ان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا یتلوا راسی فیدعوه
خبزة قال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم کما تغزک وانفق فسینفق علیک وابعث
جیشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعک من عصاک ذکر پاره از فضایل و کمالات
و کلمات الهام آیات خازن امین جواهر اسرار الهی و حامل متین انوار لا متناهی خواجه
محمد امین ولی اللهی الکشمیری که از اخص احباب و اجله اصحاب جناب حضرت ایشانند
تا که در وطن مالوف بودند بمقتضای صفای فطرت در صحبت اهل دل نشست و برخاست
میکردند و الفتی خاص بان برگزیدگان می داشتند و از آنجا بتقریب تجارت برآمده
چون در لاهور رسیده چندی رحل اقامت افکندند در آنجا هم مورد الطاف این
طایفه علیه شدند تا که بحسب قسمت در بلده شاه جهان آباد رسیدند و چندگاه بمقتضای
کمال عقل معاش بکار تجارت شغل ورزیدند آخرها قاید توفیق الهی بدلالت خواجه محمد ناصر
نقشبندی که سرآمد خلفای حضرت شیخ محمد زبیر سهرندی قدس سره هستند بجناب
ولایت مآب حضرت ایشان رساند و جذب صحبت منبع برکت در ایشان گرفت
و از کامن استعداد نشان کمال عقل معاد مرور فرمود تا که همه آن کار و بار را ترک داده
مجاورت آستانه فیض آشیانه التزام نمودند و در ادای خدمات خاصه کمر همت بر بستند

قبلة

و برخواست

Marfat.com

وبدین وسیله بسی فیوض ظاهری وباطنی اندوختند کتب حدیث وتفسیر از انجناب
استفاضه نمودند ودر بعض مسودات خاصه حضرت ایشان جهدهای بلیغ مبذول داشته
علی احسن الوجه انرا سرانجام دادند چنانچه بسوی شرح احادیث مولی وترجمه ان وکتاب
قرة العین ورساله فوز الکبیر فی اصول التفسیر وفتح الخبیر ورساله الانصاف فی باب
الاختلاف ورساله عقد الجید فی مسایل الاجتهاد والتقلید وغیر اینها همه بحسن اهتمام
ایشان بر روی کار آمدند وبدین منع حق خود بر جمیع مستفیدین انجناب ثابت کردند
وهمه را مرهون احسان خویش ساختند بالجمله سعی در این امر بجای رسانیدند که حضرت
ایشان از غایت بنده نوازی فرمودند که شما را بمنزله جوارح خود می دانم وباین منزلت
بر همه فدویت کیشان انحضرت سربلند گردیدند ودر محبت وفدویت وفنا بدرجه
فایز گشتند که چون وقتی از اوقات متبرکه استدعای دعای در حق خود از انجناب
نمودند از انحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالا تو محتاج دعا جداگانه نیستی که محبت
تو مرکوز باطن است انچه از حق سبحانه برای خود خواسته می آید برای تو مثل آن مسالت
میرود ودر دعائی که برای نفس خود است شریکی ونفوز شرف این قسم تخصیص مغبوط
جمیع اصحاب انجناب آمدند وخود مرتبه بالاتر ازین چه باشد که محب در باطن محبوب
جای یابد واز زبان وی شهادت فنای خود شنود که اللهم ارزقنا نصیبا منه واز راه
کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای املا فرمودند مشتمل بر توسل
بغوامض اسرار خاصه وانرا باعتصام الامین بحبل الله بذریعة توسل ولی الله موسم
نمودند تا ایشان بدان مناجات بجناب قاضی الحاجات میکرده باشند بنده
کاتب الحروف نیز طفیل ایشان شرف اجازت آن یافته الحمد لله علی ذلک

مسومی

قرة العینین

موسوم

Marfat.com

حمد ایوانی کرمه دیگانی نغمه و در اجازه نامه روایت جمیع مصنفات خامه و همه مرویات
نفس نفیس که بنام ایشان از انجناب صادر شده بود تنویه ذکر شان از قلم کرامت
رقم بدین عنوان تراوش یافته که اخی فی الله و بغیته نصحی و معدن اسراری خواجه محمد امین
اکرمه الله بشهوة اللئام و در بعضی مکتوبات که بنام شاه نورالله شرف صدور یافته او
حال خواجه موصوف باین کلمات مرحمت ایات نشان دادند که اگر بجانب خواجه
محمد امین دیده می آید محبت مفرط به نسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشاهده میشود
و لطیفه روح مهیات و حسن اخلاق و لطائف شمایل جبلی است و در بعضی مکاتیب
از احوال کرامت مآل ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند که ایشان از میان لطائف
عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وهبی است از وجوه قلب که بروح نزدیک
است و وهبی از وجوه روح که بقلب مایل است پس غالب است که ظهور ثمره طهارت
و عبادت و نسبت او بالسبته و یادداشتی که غالب بران انس باشد و محبت اهل الله
بوجه انس و الفت بیشتر بود پس الحمد لله که حسب الاشارة انامه و انوار این معانی در دوات
ایشان حلوه کردند و رساله شفاء القلوب که از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
مطالب ان تخصیص تمام ایشان یافته بلکه جمع تالیف ان محض لسبب ایشان است
در جزالت و متانت انشا دستی رسا دارند چنانچه رساله نوشته اند در بیان فضایل
و شمایل جلایل و پاره از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
خوبی و لطافت و جزوی لطیف از مثنوی دارند در مناجات در کمال رقت و درد
و در وسایل مناجات فضایل و مناقب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم نهایت
ملاحت و حسن ادا رونق نمودند چند بیتی از ان بطریق انموذج در اینجا ثبت نموده می آید

تا بحکم

Marfat.com

تا بحکم الفرقة تنبی عن الخبر اطلاع بحاصل آید نظم خداوندا بآه جان غمناک ٭ بچشم خون فشان و
سینه چاک ٭ بنام آنکه جان خاک ره اوست ٭ قلم شیدای روی چون مه اوست
بان مهر سپهر رهنمای ٭ بآن اعجوبه صنع الهی ٭ بان دریای علم بیکرانه ٭ بان قطب جهان فروزمانه
بان غواص بحر بی نشانی ٭ بآن سیاح اقلیم معانی ٭ بان مشکل کشای مستمندان ٭ چراغ افروز بزم نقشبندان
حکیم نکته دانی سر اشیا ٭ مراد حکمت تعلیم اسما ٭ بآن جان جهان زندگانی ٭ بان روح و روان شادمانی
بآن در ثمین کان وحدت ٭ بان نور مبین جان کثرت ٭ بان خورشید برج فضل و ارشاد ٭ بان نجم هدایت قطب اوتاد
بآن عین ظهور نور هستی ٭ بآن مرات وجه حق پرستی ٭ بان دانا رموز پرده غیب ٭ بان کشاف حسن ذات لاریب
بان عکس جمال ذات مطلق ٭ چه عکسی گشته اندر ذات ملحق ٭ ابو الفیاض نام قدسیانش ٭ بنازم من ازین تعظیم شانش
زکی امتی گفتش پیمبر ٭ رسول مجتبی آن بدر انور ٭ قدم ننهاده اندر ملک اشباح ٭ بنام احمد شی خوانده ارواح
امام و مقتدا و قبله گاه هم ٭ ولی الله شاه دین پناهم ٭ تنم را خاک راه این حرم کن ٭ سرم زین خاکساری محترم کن
مرا مهجور مفکن از در او ٭ که تا چون حلقه باشم بر در او ٭ افاده ایشان از جمله عنایات حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم نقل نمودند که ارشاد فرمودند که حق تعالی بمصداق منطوق
ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین متولی جمیع امور معاش و معاد ماست
بفضل خود و بدین لطف مخصوص گردانیده و سبب اظهار این نعمت آن است که معلوم چنان
شده که در حق تو نیز از جناب متولی الامور للعباد حظی از تولی شامل است یعنی منظور حضرتش
کارسازی امور معاش و معاد در حق تو مشهود گشته انشاء الله تعالی در وقتی از اوقات
بنوعی از توجهات کشف تموزجی از طرحهای این مرتبه نموده خواهد شد لیطمئن قلبک
والحمد لله علی ذلک افاده حافظ جیو صاحب نوشتند که یکبار شب دوازدهم ربیع الاول
بطریق الهام در خواب معلوم شد که امشب شب قدر است پس بیدار شدم و بهمین

محترم کن

الجمله ذات مجمع صفات ایشان از جمله مادرات است

بیت و نمو کرده شروع در نماز نمودم قدری که مقدر بود خواندم باز در خواب شدم دیدم که پیش
در صحن ایوان خانقاه حضرت مرشدی و مولانای مد الله ظلهم العالی روی شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حاضر است و این فقیر و بعضی اصحاب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
خواجه محمد امین و غیره تقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطور حلقه ایستاده اند و از سینه
هر یکی خطوط اشعاعیه نورانیه متصل بنور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده اند
بلکه امتحیته اند پس از جانب اینها تشیع ایمان و اخلاص و محبت است و از جانب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رافت و شفقت و از آنجناب شعاعی که بایشان فائض شده همان مقدار است
که سینهای ایشان را مقابل شده الا خواجه محمد امین که نوری از آنجناب بطرف ایشان فائض
شده پس عظیم است که تمام ایشان را احاطه نموده و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متکلم می شوند بانفار این کلام که من شما را دوست می دارم و من از شما راضیم اگرچه خطاب عام
بود اما معلوم میشد که مقصود بالاصاله خواجه مذکور اند و دیگران به تبع پس از تمام توجه و التفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عظمت شان و مهابت ایشان در من سرایت کرد و دران
وقت قبولیتی در ایشان مشاهده افتاد که کسی دیگر بان خصوصیت بنظر نیامد ازین سبب در
بیداری زیادتی محبت یافته شد اللهم ارزقنا زیاده محبة فی الله آمین و عرفان پناه شاه
نور الله فرمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند مشاهده نمودم
که یک نور خواجه موصوف احاطه نموده و بقوت همان نور جمیع حرکات ایشان بجا می آمد ظهور
می کند افاده ایشان نقل کردند که شب بست پنجم رمضان که ثالث اوتار عشره اخیره بود
قریب نصف شب یا قلیلی کم ازان که ابتدا کرمی خواب بود در منام دیدم که حضرت ولی
نعمت دام ظله امر میفرمایند به تیمم برای تهیا درود برکات این شب و درین اثنا

Marfat.com

انجذابی و وجدی قوی و رقتی تمام در قلب مشاهده نمود و معلوم چنان شد که امشب شب
قدر است در عین بکا و وجد تمام فقیر کاتب حروف بروند که گویا پیش ما آمده و دستهای
ما کرده و تبسم کرده می گوئی که ترا این حالتی که دست داده درین وقت کسی را میسر نشد و من
در عین شوق و بکا و رقت تملق می نمایم در این اثنا بیدار شدم و بموجب امر حضرت که در
خواب به تیمم فرموده بودند تیمم کردم و زمانی اندک نشسته مشغول دعا شدم اما طبیعت مساعده
نکرد باز خوابیدم باز لثار جمعیت و آرام در دل یافتم و دیدم که حضرت ایشان حاضر اند و من
کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین
حالت تا هنگام سحر بود وقت صبح این مذکور در جناب عالی معروض داشتم و بخدمت
حافظ نیز ظاهر کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و رقت بود حالت شما
صادق است و فرمودند که من در حق یاران مشغول دعا بودم ترا در کیفیت عظمی مستغرق
یافتم که پاره از آن پرتو ظاهر کردند افاده ایشان نقل کردند که روزی حضرت ولی نعمت
دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در واقعه دیدم که گویا ترا می گویم که ما میدانستیم که تو از مردم
کشمیری اما اکنون معلوم شد که تو از اولاد حضرت شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
هستی بعد ازین تعبیر این رویا فرمودند که حضرت شعیب را خطیب الانبیا می گویند پس این
اشارت است یا آنکه از دست تو بعضی علوم ما ترویج یابند افاده ایشان نوشتند که
چنان معلوم شد که حضرات اکابر سلسله عن آخرهم مستوفی حقوق خود اند بذکر خیر هر چند تقدم
و تاخر فضل یکی بر دیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استیفای حق خود خواه اعلی باشد
خواه ادنی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعظیم کرده شود دون فواضل پس سلسله منقطع
شود و بغیر منتهی سلسله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ فاضلی منظور نمی ماند

Marfat.com

درینصورت فایده وساطت که دون حضرت است صلی الله علیه وسلم مستور میشود
والله اعلم بحقیقت الحال افاده ارقام نمودند که وقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام متفکر بود که نزول جراد ذهب با همه کثرت در جیب
و دامان وصحن وبام ایشان ویکی ازان که بیرون افتد نگذارند که ضایع شود وجسته بروند
وبیارند وخطاب اما اغنیک وجواب ان ما اغنی عن برکتک فرو رفته بود ومی خواست
که از کسی نپرسد مگر که از غیب افاضه سر این واقعه فرمایند در نماز ظهر دوم شوال چنان افاضه
فرمودند که اهتمام حضرت ایوب در التقاط یک جراد بعد ازانکه هیچ حاجت بوی نداشتند
از اقتضای ادب ولی نعمت بود چون منعم حقیقی بر بنده انعام فرماید هر چند حقیر بود اما مقتضای
عبودیت وبندگی قبول نعمت وانعام است بکمال تعظیم واحترام واین تعظیم در حقیقت
عاید بحضرت مفضل منعام خواهد بود نه به نعمت وانعام افاده نقل نمودند که روزی در احصای
نعمای الهیه که از حد احصا گذشته متفکر بود وپس در نشاط وسرور این فکر استغراق داشت
این کلمه در خیال ریختند که عنایات الهی زیاده ازان مستبطن است در خاطر میگذرد
او کما الهم افاده ایشان روزی در حلقه مراقبه صبحی بمواجهه حضرت ایشان دامت برکاتهم
نشسته بودند که باین عبارت ملهم شدند بخاور کاغذی که کلام حق در وی نوشته شود
وبهتر بنده که صورت ما در وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان معتکف بودند
بر ایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا انکه فیض او متعدی نباشد افاده
ایشان نقل کردند که باری بعد وتر در آخر شب رو بقبله نشسته بودم بگوشم آوازی آمد
که مردم پهلست هیچ محنت نمی کنند درین اثنا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم
پهلست بر شرف آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام اعتکاف

نشسته بودم

Marfat.com

نشسته بودم که ناگهان بطور الهام و القا ظاهر شد که توجه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندیه است
قانعی دآرد یعنی فهم ان مشکل است باز بعد دو سه روز اطلاع بخشیدند که طریق رابطه بشیخ
بشیخ که در حقیقت وی بنی اعظم ظهوری تمام دآرد انهم توجه بوجه خاص است بسیار
مفید و نهایت نافع در حق سالک مقتدی پس حضرت ایشان این را شنیده ارشاد
فرمودند که این هم بطنی است از بطون ان کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شکر نعمت انست
که تعظیم همه اسباب و جمیع وسایط وصول ان هم تا بمسبب الاسباب بر قلب و جوارح
این منعم علیه ظهور یابد و فی الحقیقت این سلسله در نظر وی ممثل شود پس ازین جهت خضوعی
وتذللی مناسب هر یک ازان وسایط بروی کار آید تا که عظمت حضرت رب الارباب
بوجه اکمل بر قلب وی استیلا یابد و انهمه وسایط را مظاهر وجود وی تعالی داند و تعظیم انها
تتمه تعظیم او سبحانه ادراک نماید پس ان مقام الحمد لله از وی یابد افاده گفتند روزی میبیت
مولوی روم قدس سره که سه نفخه اند شما را دیدورفت و هر کرا دریافت جان بخشید و رفت
بیادم آمد و ما را حسرتی گرفت درین تحسر نوعی از تلف روی داد دران میان فرمودند که نبی
علیه الصلوة والسلام همه نفخه الهیه است و قرآن عظیم نیز نفخه است و امثال ذلک و هر یک
ازین نفخات تفصیلی دآرند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد ازان افاقت روی داد افاده
ایشان گفتند که در رویا دیدم که با شیخ گفتگوی افاده و استفاده می دارم بوی گفتم که
طریق افاده و استفاده دو وجه دآرد یکی انکه این کس در مواجهه کاملی نشیند و ان کامل
توجه کلی بعالم تجرد دآرد و از انجا بر دل وی الوان فیوض ریزش می نماید و از دل وی بی تعمل
او کیفیات عجیبه فراخور حال هر کدام از حاضرین بر بواطن ایشان فائض می شود و دیگر انکه
جمیع بمواجهه کاملی خود را بگمانند و وی با نقصد متوجه حال هر یک از حاضرین شده

افاده

فیوض

Marfat.com

افاضه برکات می نماید و هر یکی مقدار استعداد از وی فیض پذیر میشود پس چون بیدار شده
این واقعه را در حضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند و مقام
اول را بمقام انبیا تعبیر نمودند که اصلا ایشان را توجه قصدی باین عالم نیست و هرچه بواسطه
انبیا باین عالم مترشح است مثل قسم اول است و قسم ثانی را از خواص ولایت عامه
اشاره فرمودند و طور اول را بما نمودند که طریق صاحب این دوره است افاده ایشان
گفتند که وقتی علمی عجیب افاضه شد هر تجلی منشا خلقی است بیک تجلی موجد حیوان است
وان دیگر موجد ان مخلوق دیگر حتی اخر تجلی سبب ایجاد انسان گردید پس چون ادمی را رفته
رفته بهمان تجلی رجوع افتد لامحاله انا الحق می گوید و همین بود که قایل انا الحق انا الحق گفت
اما نه ان انا الحق که زبان زد اهل توحید است بلکه انرا زبان و بیان و نام و نشان است
وان وقتی دست دهد که تراکم حجب بشریه مندفع شود و نماند مگر همان تجلی و گفتن انا الحق در ان
وقت از همان تجلی صادر است پس این را بحضور حضرت ایشان عرض کردم ارشاد
فرمودند که علم حق است و تجلی مذکور عبارت از مبدا است ذکر مجملی از احوال سعادت
اشتمال سالک واجد صوفی ماجد شیخ محمد عابد که از جمله مجازان بدعوت طریقت از جناب
حضرت ایشانند در ابتدا از زمره لشکریان بودند اما بمقتضای صفاء فطرت و علو استعداد
شوق راه خدا پیدا کرده از خدمت منبع فیض و برکت عارف بالله الصمد حضرت شیخ محمد
و امام التقویم قطب الله التعظیم حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله اسرارهما استفاده اشغال
طریقت نموده و برکات صحبت می اندوختند و از ورزش اشغال ذوق و شوق کمال
و اشنای احوال ارباب وجد و حال حاصل کرده بودند بعد انقضای ان صحبتها کمر بندگی
جناب ولایت مآب حضرت ایشان بستند و از لباس عسکریه برآمده مجردانه خود را

الطریق

بالطریقه باین

Marfat.com

بالکلیه این جناب تسلیم نمودند تا که بفضل کارساز حقیقی فتحات دست داد و پرده
اسرار بگشود و شاهد نسبت قوم بوجه احسن جلوه نمود و احوال و مواجید این طایفه
علیه روی آورد پس از انجناب شرف اجازة ارشاد یافته باستقامت تمام مسند
آرای افاده و افاضه شدند و در مثالی که از انجناب بنام ایشان شرف صدور یافته
باین کلمات کرامت آیات تشریف یافتند که ان اخانا الصالح الراغب فی اتباع
حبیب الله صلوات الله علیه وسلامه المشتهر بذکر الله والتفکر فی آلاء الله الشیخ محمد عابد زاد
الله فی توفیقه صحبت سیدی الوالد وجدی لامی قدس الله اسرارهما واخذ عنهما اشغال الطرق
الثلث النقشبندیة والجیلانیة والچشتیة وعمل بها مدة طویلة وصحبت بعدهما هذا الفقیر عفی الله
عنه والحقه بسلفه وحصل السکینة الباطنة والبادات علی ما احب ثم انه شرح الله
صدری ان اختاره داعیا الی اشغال الطرق الثلث وارتضیه مرکبا یفیض محبته للموفقین
من عباد الله والهمنی انه عقیق بان یوخذ عنه الاشغال ویستضیء بنور صحبته السالکون وان
الله جاعل فی صحبته الناس خیرا فها انا اخیره لیبلغ الاشغال والاوراد التی سمعها منی
ومن سید المذکور وعمل بها ورای آثارها الی من توسم فیه الخیر من الناس الخ بالجمله در
احکام از احکام شریعت رسوخی تمام و در وظایف طریقت اجتهاد دوام و به بیزیکی حقیقت
انصباغی مالا کلام می دارند و ذات جامع حسنات ایشان از مغتنمات است افاده
ایشان نقل کردند که مدتی پیش از ظهور رفته تا در شاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در واقعه دیدم که سراپا نور اند و تمام لباس هم نور است و احوال شاه جهان آباد مرا مینمایند
پس چنان بوقوع آمد افاده ایشان گفتند که چنان ادراک نموده می آید که گویا ذات حق
دریایی است و وجود این شخص دران دریا حباب برخاسته و در وی محبتی و شوقی بآن

Marfat.com

دریا پیدا شد و باز چون این دریا تلاطم نمود ان حباب در وی مضمحل گشت تا که صورت
انحباب هیچ نماند اما شوقی و محبتی هنوز دران قطره باقی است ذکر قدری از احوال استقامت
اشتمال فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میان محمد شریف که یکی
از خلفاء جناب حضرت ایشانند صوفی اند منشرح صاحب استقامت متورع منشا و مولد
شان بلاد سند است همدران دیار اولا در خدمت یکی از بزرگان که از خلفاء شیخ کلیم الله
دهلی اند سلوک میکردند و اشغال طریق را ورزش می نمودند و ریاضات و مجاهدات
بتقدیم میرسانیدند بعد ازان بحکم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا فضل الهی بطرف
حضرت ایشان هدایت نمود و جاذبه سعادت ازلی ازان دیار کشیده باین آستان رفیع
ایشان رسانید پس چون استعداد بلند داشتند ان همه کمالات سابقه را مبادی
و معادات شناخته کمر سعی بر مقصود اصلی بر بستند و بحکم ؎ بدریا چون رسد سیلاب
آغاز سفر باشد ؛ از سیرهای آفاقی در گذشته سلوک را از سر نو بر گرفته در سیر انفس پا نهادند
پس بتوجهات کارکشای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطائف نفس
اطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند ؎ کان لله
بوده در ما مضی ؛ تا که کان الله له آمد جزا ؛ و شرف اجازت ارشاد یافته رخصت
همان دیار گرفته در انجا مسند آرای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه این همه کمالات
صفتی است پس عزیز الوجود که درین زمان تجرد در ذات ایشان یافته نمی شود الا ما شاء
الله که با وجود سیرابی از زلال وصال تعطش کمال است که هر سال از وطن مالوف مسافت
هزار کروه کثری کم زیاده مفاوز و قیافی قطع نموده بشرف آستانه بوسی حضرت مرشد حقیقی
مشرف گشته فیوض جدیده اخذ می نمایند ؎ شربت الحب کاسا بعد کاس ؛ فما نفد

Marfat.com

شراب و مارویت ٭ در این قحط سال طلب بیان حال بی مثال ایشان است
بالجمله ذات صاحب الایات درین صفت یادگار اکابر سلف است واگاه ساز
طالبان خلف جناب حضرت ولی نعمت دام مجدهم مثالی که بایشان مرحمت فرمودند
دران باین عنوان عنایتها نمودند که دخل علینا فی شهور سنه ثلث وخمسین من المایة الثانیة
عشر اخونا فی الله الراغب فی الوصول الی الله محمد شریف بن خیر الله مهاجرا لطلب الطریقة
الصوفیة وقد کان عالج اعمال الطریقة واشغالها ومراقباتها قبل ذلک مدة وعرف غورها
ونجدها وتفحص ان سینها وشینها فعرفته لطائف النفس والمقامات المسنونة علی
کل لطیفه والنسب التی علیها مدار الطریق المشهورة وعرفته کیفیة نقل التلمیذ من
لطیفه الی لطیفه ومن نسبت وسایر الدقایق المهمة وعرفته کیفیة اظهار خوارق العادات
والتوجهات المورثة لها کل ذلک کما فتح الله علی وفهمنی وبارک لی فیما ورثته عن مشایخی
معرفت کل ذلک کما ینبغی وزنته بالمیزان الذی اعطانیه ربی فوجدته صحیحا صحیحا والحمد لله
فها انا اخیره الارشاد الطالبین بالطریقة الصوفیة علی تنوعها ولالباس الخرقة لهم والتوجه
الیهم والصحبة معهم والنسبة الخرقة الصوفیة الخ ذکر قدری از فضایل وجلایل صاحب علم المؤید والعرفان
المسدود سیدی شرف الدین محمد که از خواص تلامذه حضرت ایشانند در سلامت
ذهن وجودت ادراک از بسی مستعدان امتیاز تمام دارند ودر خوبی صفات وحسن
اخلاق نادره الافاق اند تخلیه از رذایل وتحلیه بفضایل در ذات ستوده صفات ایشان
فطری است وتزکیه ظاهر باحکام شریعت وتصفیه باطن باداب طریقت جبلی از مشرب
صوفیه صافیه سیراب اند واز اذواق این طایفه علیه مرزوق در علوم قوم فهمی رسا دارند
واز اصطلاحات ایشان نیک ماهر در هر حقیقت از ایشانند که لباس عسکریه را

Marfat.com

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم خاصه حضرت ایشان شغل تمام دارند و در ادراک
اسرار ان بحظ اوفا فایز بلکه از بس که فطرتی صافی دارند و استعدادی عالی از بعض معارف انجناب
انعکاس پذیر گشتند چنانچه در رساله نقاوة التصوف که تصنیف ایشان است
مسایل مهمه عقاید از سر اختلاف ادیان و امتیاز طریقه انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازات
و معاد جسمانی و بیان سر قدر و مسئله اختیار تحقیق محققانه نمودند چنانچه حضرت ایشان
بعد مطالعه انرا از کلک کرامت سلک باین تفریط تشریف دادند که الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی اما بعد از جمله عنایات وهاب کریم جل مجده درباره نفوس زکیه افاضه
ثلج و یقین است به نسبت عقاید حقه و افاده طریق تقصی از مضایق شبهات واهیه و
الهام وجه جمع در میان مذاهب مختلفه و پیش این فقیر بحق الیقین مقرر شده است که تا نفس
ناطقه شخصی صورت علمی را از مبدا فیاض قبول نکرده است و در عین ثابته او آن نور را ودیعت
ننهاده اند تکلم بان علم از جهت تحقیق و امعان گویا از نفس وی می روید صورت ندارد کما قال
المعارف الجامی قدس سره ؎ جامی اوصاف می صاف نیارد گفتن : گر نه فیضش رسد
از باطن خم می در پی :: و ازین طایفه که باین نعمت هنیه سرافراز اند و برادر دینی ما شرف
الدین محمد اند که متصف بخصال سنیه و بهیه و کسبیه اند و در رساله نقاوة التصوف تحریر
معارف بلند و تنقیح عقاید حقه موفق شده اند و قد طالعتها من اوالیها الی اخرها فوجدتها راسخة
المبانی صحیحة المعانی افاض الله تعالی علی مولفها شآبیب نعمه و عامله و فی جمیع احواله بجوده
و کرمه و اوصله فی دنیاه و اخراه الی ما یرجوه و یتمنا امین امین امین کتبه الفقیر الی رحمة الله
الکریم ولی الله بن شیخ عبد الرحیم کان الله تعالی و رساله ثانیه موسومه بالوسیلة الی الله که نیز تصنیف
ایشان است دران مسئله ذکر کرده اند که عطیه بست الهی و شربی است از مناهل اسرار

ولی الهی

Marfat.com

ي اللهي است كه حضرت ولي الفضل والاحسان بمحض امتنان ايشان را كرامت فرموده
ميد است كه كشف اين معني مفتاح بسي از ابواب مغلقه معارف خاصه انجناب كردد
ان مسئله مذكوره بدل عقيدت منزل اين بنده فدويت كزين باين طائفه عليه نهايت
سپيده انرا التذاذ بذكرها دراين اوراق مي نويسد وهي هذه ان اول التعينات لحضرت
لوجود المطلق الشان الكلي الذي له صلاحية كل شان واعتبار واضافة يقال له في لسان
لصوفية حقيقة الحقايق والبرزخ الاولي الوحدة وفي هذه المرتبة كل التعينات والحقايق
ندمجة والصوفية قالوا بالكشف والوجدان انه الحقيقة المحمدية وفي وجدان الافقر انه له هو حقيقة بيان
هوية في التعينات الوجوبية وهو التجلي الاعظم في حاق وسط النفس الكلية الانسان الكبير وعليه
ينطبق الاسماء التسعة والتسعون وهوية في التعينات الامكانية وهو محمد صلى الله عليه وسلم
ومن هنها قال الشيخ الكبير رضي الله عنه بادني تسامح للتجلي الاعظم انه الحقيقة المحمدية كما في الباب
السادس من الفتوحات المليكة والتنبيه على ذلك عن الحقايق عبارة عن الذات المتلبسة
بشيوناتها في حضرة العلم والموجودات عبارة عن الذات المتلبسة باحكام تلك الحقايق
واثارها في حضرة العين فاذا اظهرت الكثرة من الوحدة الحقيقية بمراتبها متفاوتة من الافراط
والتفريط والاعتدال بين تلك الشيون ومن البديهي ان نسبة المرتبة الاعتدالية الي ذلك
الشان الكلي اتم واولي من نسبة غيرة من المراتب فاولوية نسبة التجلي الاعظم اليه بديهي لا يخفي على من له
لطف قريحة اما اولوية نسبة محمد صلى الله عليه وسلم فمن تتبع احوال الكمل واخلاقهم من بدء النوع
الانساني الي اخره لا يخفي عليه ايضا ان احواله واخلاقه صلى الله عليه وسلم كان في حاق وسط
الاعتدال فنبه صلى الله عليه الي ذلك الشان الكلي اتم واولي من جميع الافراد كاملين والنضر
بهذا مثالا ذلك الشان الكلي بمنزلة الدايرة المحيطة وجميع الافراد الكاملين بمنزلة النقاط المحاطة

Marfat.com

فيها في نسبة كل واحد من تلك النقاط الي ذلك المحيط نسبت متفاوتة اقرب الي جانب
والبعد عن جانب الا نسبة النقطة المركزية فانها الي جميع جوانب المحيط سواء فللمركز مزيده
خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية لنقطة اخري فالحكم بان المحيط حقيقة المركز اولي من غيره
لان توجه المحيط بجميع شيونه المركز علي السواء والي غير من تلك النقاط بغلبة بعض شيونه
بعض اخر فاذا تمهد هذا فليعلم ان بروز الحقايق مرة بعد اخري من المسلمات عند الصوفية كما قيل
الياس هو ادريس عليهما السلام يعني بذلك ان حقيقتهما واحدة ظهرت في شخصين
وبرزت في صورتين وهذا ليس بناسخ فيقول الحقيقة المحمدية هي حقيقة الحقايق ظهرت
صلي الله عليه وسلم باكمل الوجوه لكن لابد لها من ظهورين في مظهرين اخرين هما وارثاه صلي الله
وسلم وشارحا كماله وصدقها عليه صلي الله عليه وسلم وعلي هذين الوارثين كصدق الصـ
النوعية علي اكمل افراد لصلاحية المادة لظهورها بتمامها وعدم منعها منعها بوجه من الوجوه لكـ
صلي الله عليه وسلم اقدم واسبق وهما تابعاه فهو الافضل وتلك الظهورات الثلثة
الحقايق اقتضتها الحكمة الازلية والرحمة الالهية قال تعالي وما ارسلناك الا رحمة
لان الموجودات مظاهر لحقايق وهي منبثة من حقيقة الحقايق ولها جهتان جهت
والاحتوار علي جميع الحقايق وبهذه الجهت العالم كله مظهرها ولو بواسطة وجهت المعدو
في عداد الحقايق وبهذه الجهة لها مظاهر خاصة اما في المرتبة الوجوبية فقد عرفت اما
المكانية ففي كل عالم لها انموذج وظهور في حاق وسطه اما في النوع الانساني فهو لاء ا
لان الكمالات مرجعها الي اصلين النبوة والولاية وحقيقة الحقايق جامعة لها لان حقيقة
النبوة برزخية بين الحق والخلق وهي اصل البرازخ وحقيقت الولاية القرب بالله
اقرب الحقايق الي اول الاوايل فلما فتح باب النبوة وبعث الانبياء عليهم السلا

Marfat.com

اقتضت

دايرة النبوة درجة بعد درجة اقتضت الحكمة والمرحمة ان تظهر حقيقة الحقايق في حاق وسطها
ظهورا تاما لا يتصور ظهورا على منه قال النبي صلى الله عليه وسلم بعثت لاتمم مكارم الاخلاق
وقال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي فنسخ الشرايع بشريعته وختم النبوة به صلى
الله عليه وسلم فهو اول مظهر لتلك الحقيقة لكن لما كان المقصود اتمام حقايق النبوة واتقانها
فكل ما ظهر منه صلى الله عليه وسلم فهو من باب النبوة وحقايقها واحكامها واثارها ولم يتكلم صلى الله
عليه وسلم بحقايق الولاية واسرارها لقصور افهام اكثر الخلق الا برمز وايماء مع الخواص فبعد بقي حقايق
الولاية واسرارها مكتوما لمصلحة العامة فلما ختمت النبوة والقت احكامها ورسخت في نفوس
الانسانية واحاطت بها حيث لم تبق رتبة التزلزل فيها كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
يئس الشيطان ان يعبد غير الله في جزيرة العرب اقتضت الحكمة ان تظهر حقايق الولاية بارزة
وتتبع دايرتها فظهر للولاية في هذه الامة المرحومة شان خاص لم يكن من قبل لكن اتساع
دايرتها ايضا تدريجي لان استعدادات اللاحقين ولاسباب اخر ايضا كما لا يخفى على من
تتبع احوال الصحابة والتابعين وطبقات الصوفية فلما اتسعت دايرتها واستعدت
النفوس استعدادا تاما ظهرت حقيقة الحقايق في حاق وسطها في مظهرها الثاني لتقنين قوانين
حقايق الولاية منها القول بوحدة الوجود ولوازمها وتدوين قواعد اسرارها واحكامها واثارها
وهو لا يشيخ الاكبر والنور الازهر محي الدين محمد بن العربي رضي الله عنه فهو الفاتح انجام الولاية الخاصة
المحمدية اما كونه فاتحا فلتدوينه الكتب في الحقايق وتقنين قواعدها وتفصيل مجملها بحيث لم يتيسر
لاحد قبله كما لا يخفى على من تتبع مصنفاته اما كونه خاتما فلان حقيقة الحقايق ظهرت في هذا المظهر
لاجل اظهار حقايق جنتا التي هي اصل الولاية فتحقق الشيخ رضي الله عنه بهذه الجهة
مقصود اولي بحيث لم يصح لاحد بعده فهو خاتم لهذا التحقيق الاولي القصدي وكل من

Marfat.com

تحقق بحقايق الولاية التي فتحت بالشيخ فمنه الشيخ في رفينه علم اولم يعلم لانه الفاتح المسابق
كما قال منه محمد صلى الله عليه وسلم في رفينه الشيخ لانه صلى الله عليه وسلم سابق في مظهرية حقيقة
الحقايق وشرط لمظهرية الشيخ لها لذلك قال فالعضوض بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية
فهو حسنة من حسنات الرسول ثم لما دونت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وتحققت النفوس
الكاملة باصولها وفروعها وغلب على الاستعدادات المختلفة نتايجها وثمراتها ومر الدهور
والاعصار وتطاولت اليها ايدي الافكار اختلطت علوم الولاية بعلوم النبوة لشدة غموضهما
اختلاطا صعب التميز بينهما بل اختلطت العلوم كلها من النافعة والضارة لاختلاط الناس
عربهم وعجمهم ولاختلاف استعداداتهم وابرصتهم والتمارس العلوم وتداول الكتب بينهم فتيسر
لكل احد من الناس ان يحمل اي عبارة من اي علم شاء على وفق مذاقه بطريق فن الاعتبار
ويستدل بها على مدعا وهو لا يدري ان حملها بطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لا ينافي به الاستدلال
فاشتبه الامر على نفوس المستعدين وتعسر التحقق لها بالعلوم على خيالها فاصبت المضية
واستطارت البلية كل الجهات حتى ان الزنادقة والملاحدة وتستروفي زي الصوفية وتطاولت
ايديهم بعبارات القران العظيم والاحاديث النبوي صلى الله عليه وسلم وكلمات المشايخ
الكبار وحملوها على غير المراد وفضلوا واضلوا فكاد الزمان ان يكون شبيها بزمان الجاهلية فاقتضى
التدبير الكلي والحكمة الازلية ان تظهر حقيقة الحقايق بالقدر المشترك الجامع بين علوم النبوة
والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مظهر الثالث ليكون منصة لظهور حقايقها
الجامعة المميزة بين العلوم ومراتبها فهو يقين قوانين وبدون قواعد تحصيل بها الامتياز انام
بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المعتدة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام
والتصوف والتصوف والسلوك فينزل كل علم منزلة ويبلغ كل عبارة واشارة

الجامع

مبلغه

مبلغة وهو الكامل الكمل زبدة المتقدمين قدوة المتاخرين قطب المدققين غوث المحققين
الشيخ ولي الله المحدث الدهلوي سلمه الله سبحانه ومن كان له لطف قريحة وطالع مصنفاته
الشريفة وتحقق بقواعدها وقوانينها خصوصًا الكتاب الحجة البالغة واللمعات والطاف
القدس والهمعات والمكتوب المرسل الى المدينة والكتاب المسوى في شرح الموطا لم تبق له
ريبة في تصديق هذا المطلب الانهي والمقصد الاقصى قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء
فليكفر فمثل مصنفاته الشريفة بالنسبة الى التصنيفات السابقة في العلوم مثل رجل ماهر
باللغات باسرها اتى جماعة وجدا ودينارا به يطلب به كل واحد بلغت العنب فوقع اللدغ
والدفع بينهم بسبب اختلاف الفاظهم فاخذ هذا الرجل الدينار من ايديهم واشترى عبا واعطاهم
فلما راوا ذلك شكروا له ورضوا بينهم وتعانقوا فافهم تذييل در حكايت حال عبد ذليل
بنده مولف اين رساله واضح ميكرداند كه چون اين عبد ضعيف از تسويد وترتيب اين اوراق
فارغ شده انها را بنظر كرامت اثر مجدد ملة حكيم الامة حضرت ولي النعمت دام مجدهم
كذراند بعد تشريف ان بمطالعه شريف ارشاد فرمودند كه چيزي از احوال خود هم در اين
رساله بنويس اين بنده چون از قسم حالاتي كه درين كتاب تحرير يافته در خود هيچ نمي يافت
وايضا از مظنه توهم لياقت انتظام در سلك اصحاب كمل انجناب حيا ميداشت
لاجرم در امثال اين امر تعلل مي پرداخت وهر كونه عذرها واضح مي ساخت پس
در اين باب تعلل وتسويف بسيار ملاحظه فرمودند وخود بنفس نفيس به تحرير مكتوبي مشتمل
بر بيان كرامتهاي ذات منبع اسرار ولايات خويش كه نسبت اين فاقد الاستعداد بظهور
آمدند خاكسار را شرف امتياز وافتخار بخشيده به ثبت ان در صدر مقاله مامور ساختند
پس بحكم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم لاچار بامثال اين امر جليل القدر پرداخت

فليوس

Marfat.com

وحکایات نتایج توجہات ذات مصدر کرامات کہ مقصود بالذات درین مقالہ
ہمانند شکر او ثناء الا فجز او نوار در ذیل ان مکتوب نگاشت ومن اللہ العصمۃ والسداد
فی المبدا والمعاد والمکتوب ہذا بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما
بعد فان افانا الشیخ محمد عاشق نعم اللہ تعالی علی ظاہرہ وباطنہ کثرہ لا تحصی ولا احصی وہا وبرخی من جملتہا
ان خلقہ اول ما خلق زاہد فی الدنیا راغبا فی سلوک طریق الوصول الی اللہ تعالی فلا ذکر انی سمعت
منہ اول سن تمیزی وتمیزہ کلاما یدل علی رغبتہ فی الاموال والمناصب واللذات الحسیۃ الخسیۃ
بل کان من اول قمرہ غایۃ ہمتہ ونہایۃ نہمتہ ان یصل الی ما یزغہ الیہ استعداد الجبلی وجذبہ الیہ اللطف
الازلی ومن جملتہا ان انشاہ من بیت الولایۃ وجعل انظار المشایخ علیہ فکم من لطف حصل لہ من
سیدی الوالد قدس سرہ ومن ابیہ وعمہ قدس اسرارہما ومن جملتہا ان جعلہ مارا بابائہ العنصرین
والروحانیین منقادا لہم غیر منازع معہم ولا عاصیہا علیہم سواء فی ذلک قولہ وفعلہ وقلبہ ولسانہ ومن
جملتہا ان رزقہ علم من الکتاب والسنۃ وما یستقیم بہ ہو وکل من التزم اتباعہ علی جادۃ السنۃ
وجملتہا ان جعل بینی وبینہ محبۃ فی اللہ سری فی کلیتنا احکامہا واسرارہا فقربنا والحمد للہ متحابین فی اللہ
اجتمعنا علی ذلک وتفرقنا علی ذلک واثمرت فینا فوائد لا تحصی وہدایات لا اذکر الناس منہ
علی ہذا القدور وسا ذکر ما بقی عند اللہ اذا حصل ما فی الصدور وبعثر من فی القبور ومن جملتہا ان
ان وفقہ لسلوک طریق اللہ وانصار فی اللہ والبقاء باللہ فشاہد عجائبہا ومارس غرائبہا و
تفحص سنیہا وشینہا وسار فی غورہا ونجدہا ومن جملتہا ان وفقہ الحج بیتہ الکرم وزیارۃ نبیہ المعظم
صلوات اللہ علیہ وسلامہ ولم یجعل حجہ حجا عامیا ولا زیارتہ زیارۃ عمیا بل جعلہ فی کل ذلک
علی بینۃ من ربہ ویتلوہ شاہد منہ ومن جملتہا عن فتح عین البصیرۃ فی فانکشف لہ من اسرار
الکتاب والسنۃ ما سبق بہ کثیرا من السابقین واعجز عن شاوہ کثیرا من اللاحقین ومن

والسنۃ

من

ان

جملتہا

جملتها ان اجل فیه سر الارشاد وجعله وکر العنایة الارواح البطیة قطن به اجسدها الذی یجدون به خطا
من الوجود الناسوتی وهذا سر شاهدت منه امرا عظیما وجاءنی به الثلج مرة بعد اخری الی غیر ذلک
من مناقب یعجز عن شرحها البیان ویکل دون احاطتها اللسان وبالجملة فاشهد الله بالله انه صفوة
الله فی خلقه وحجة الله فی ارضه وانه سر الاسرار ونور الانوار وانه مهب النفحات ومعدن البرکات
وانه سابق السباق والبدیع النادر فی الافاق وانه صاحب لسان صدق وجنان حق وانه اللاولیا
کریم ابن الکریم ابن الکریم کما کان یوسف الصدیق بشهادة نبینا صلوات الله علیهما فی الانبیا الکریم
ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم وهو معدن اسراری وحامل انواری قلبی معه ابدا ونظری الیه سرمدا

ابن الکریم

بده کیدی وصحبة کصحبتی وقوله کقولی وفعله کفعلی ورضاه هو بعینه رضای وکشفه ووجدانه هو بعینه کشفی و
وجدانی ؎ انی که تو از نام تو می بارد عشق ؛ از نامه و پیغام تو می بارد عشق ؛ عاشق شود آنکس که
بکویت گذرد ؛ آری ز در و بام تو می بارد عشق ؛ طوبی لمن اتبعته ولاذ به واسترشد منه واعتمد علیه
حفظنی الله تعالی واباه جمیع بنیاتی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اقول قولی هذا واستغفر الله وله لجمیع
المسلمین آمین وباید دانست که هر جلد این مکتوب که افتخار نامه دین و دنیاست از دیگر تحریر و تقریر
مغنی است لیکن بحکم آنکه ؎ چون طمع خواهد ز من سلطان دین ؛ خاک بر فرق قناعت بعد ازین
اطاعت ولی الامر نماید و از سر حکایت حال می کنند که تولد این بنده بسال عاشر بعد الالف
والمایة هجری دهم شهر رمضان اتفاق افتاده بعضی از اعزه محمد غازی تاریخ یافته پس جده اموی
بفرزندی گرفته در حجره تربیت خویش پرورش داد و چون بلفظ آشنا شد و یکدو سپاره
از قرآن آموخت جد من که ابوام من شیخ عبد الوهاب که از عظمای عشیره خود و از اصحاب
شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله سره العزیز بودند و در خط نسخ استاد تمام قرآن
عظیم و نسخه نصاب صبیان تعلیم نمودند پستر بافاده رساله میزان حرف و سطری از بوستان

Marfat.com

سعدی جناب حضرت جدی اکمل العارفین واعظم الواصلین بالله الصمد حضرت شیخ محمد قدس
الله اسرارهم این بنده را شرف امتیاز بخشیدند واین عبد ضعیف هرچند دران ایام بدرجه جلی
نرسیده بود اما چند بار در سیر وسفر برکات سعادت انجناب مشرف شد ودر سفر وحضر
صحبتها رفیض را ادراک نمود والتفاتها رعظیم بحال خویش دریافت یاد دارم که روزی حالتی
غریب میداشتند واین بیت بشوق تمام می خواندند ؎ خیال زلف تو پختن نه کار خامان است
که زیر سلسله رفتن طریق عیاری است ؛ ووقتی دیگر کیفیتی شگرف روی آورده بود واین
بیت بزبان اسرار بیان می راندند ؎ هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ؛ کس را کار
وقوف نیست که انجام کار چیست ؛ ودر وقت رحلت ایشان ازین جهان حاضر بود دران
ساعت بر ایشان کیفیتی عجب مشاهده نمود بعد ازان جمله کتب تحصیله صغار وکبار از منقول تا
ومعقول تا بشرح مواقف بخدمت معدن برکت حضرت قبله گاهی قدوة اولیاء الله حضرت
شیخ عبدالله قدس سره استفاده نمود مگر پاره از کافیه وقدری از شرح ملا که بخدمت حضرت
عمی عمدة الواصلین بالله حضرت شاه حبیب الله قدس سره خوانده بود وهم در ایام تحصیل باری در
رمضان که حضرت قبله گاهی قران با تدبیر معانی ومراجعه تفاسیر تلاوة میفرمودند حاضر بود دران
اثنا چون باین آیه رسیدند که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین باین بنده متوجه شده این آیه را
دو سه بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک در گرفت وهمان معنی گویا تخم شوق سلوک
طریقت گردید بعد چند گاه شغلی از اشغال طریقت ارشاد فرمودند وورزش ان پیش
گرفت اما جمعیت قلبی کما حقه روی نمی نمود اگرچه شوقی وطلبی می داشت وحضرت عمی قدس
سره نیز بحال این عبد ضعیف بغایت کرم والتفات خاص مبذول میفرمودند بارها در حلقه
مراقبه ایشان حاضر شد وچند بار توجه باین بنده فرمودند ودر معارف خاصه مخاطب می نمودند

Marfat.com

وتحریران امر میفرمودند چنانکه دیگری شریک این سعادت نبود و بخدمت منبع کرامت حضرت
شیخ بزرگ امام الطریقه قطب الحقیقه شیخ عبدالرحیم قدس الله ارواحهم کرات مرات فیض
اندوزی نمود در مجلس درس و بیان معارف شرف حضوری یافت و در حلقه مراقبه بار یافته
سعادتها اندوخت و عنایات بی پایان در حق این خاکسار مبذول فرمودند در ایام مرض اخیر
که شرف اندوزی حضور میداشت بعض اوقات چون در مواجهه شریفه شرف صحبت
حضرت مولای و مرشدی مد الله ظلهم العالی می یافت و توجه انجناب باین فدوی در رسوخ
عقیدت این عبودیت گزین بحضرت ایشان مشاهده می نمودند بغایت مبتهج میشدند
چنانچه باری از غایت سرور بحضرت قبله گاهی خطاب نموده فرمودند که فیما بین این هر دو
اخلاص بسیار است و ما بسیار خوش و راضی هستیم شبی این بنده در منشره دید که گویا حضرت
شیخ بزرگ تنها وضو نشسته اند و این بنده را میفرمایند که تو چرا در انجا نمی مانی و سماع قرأت
شرح هدایه حکمت حضرت ایشان نمی کنی این خاکسار گویا گستاخانه معروض داشت که
حضرت سلامت ایشان بما التفاتی نمی دارند دران اثنا گویا حضرت ایشان در انجا گذر
فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفته بنده به اشارد
فرمودند که بگیر پس دران حال این عقیدت گزین دامن ایشان گرفت بالجمله بعد تحصیل
کتب مذکوره حضرت قبله گاهی برای استفاده و استفاضه علوم و اداب طریقت بنابر سنت
اسلاف که این معنی ازان خاندان عالیشان متوارث بود از جناب ولایت مآب
امام المحققین وارث الانبیا والمرسلین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
دامت برکاتهم رخصت فرمودند پس چون قاید سعادت ازلی این خاکسار را کشیده
بان خدمت عالی مشرف گردانید باستفاده کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیه

Marfat.com

قدیم وسمش بازغه ومحکم الاصول وافق المبین بعضی از انها بقراءة وبعضی بسماع مشغول شد
ومقداری از هر یک بحسب اقتضاء وقت تحصیل نمود وچند جزو از صحیح مسلم قراءة کرد ودر مکه
معظمه تجاه البیت الشریف تفسیر سوره فاتحه از تفسیر بیضاوی وتبرکا وتیمنا از انحضرت خوانده شد
وبارشاد شغل طریقت مشرف گشت روزی قریب مزار منبع اسرار حضرت شیخ بزرگ
نشسته بودند واین بنده شرف مواجهه داشت درانحال برزبان غیب بیان راندند که انقیاد
باطن بدون انقیاد ظاهر تمام نمی شود این فدویت نهاد این نفس را نفحة من نفحات الله
دانست همانوقت بلا اکتراث سعادت بیعت حاصل کرد وتعبیر رویاء سابق متحقق گشت
پس همین توجه انجناب صورت توحید محبت روی نمود دران اثنا جناب حضرت ایشانرا
داعیه سفر اول حرمین پیش آمد واین خاکسار را نیز سابق توفیق برکات فیض انتساب
کشید ودر حقیقت ان سیر وسفر سلوک طریقت گردید که دران میان صورتی از فنا
فی الشیخ روی نمود چنانچه انسلاخ از قصد واراده خود وتلون بلون عزم ومشیت ان جناب
دست داد وبدان سبب جبریل رضا که انتذاذ بالبلوی است میسر گشت که ازان همه شداید
سفری لذتی میگرفت ودر هر شدت منت انجناب بذوق ووجدان ادراک می کرد وبی
اختیار کلمه طیبه که بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان بزبان می راند واز هر که دران حال تلیف
وترحم بر شداید خود دریافت میکرد از وی نفرة وبیزاری می نمود ودران سفر شب وروز
یک ساعت هم از دولت حضور هم محروم نشد اگر بیداری بود مصروف مشاهده روی
مبارک بود واگر خواب بود نزدیک بستر خاص بلا مفاصله می بود وهر معرفت وعلم جدید
که دران اثنا برایشان ورود نمود این بنده بآن مخاطب میشد واسباب تحریر همین بنده
مهیا میداشت ودران میان بسی کرامات انجناب را مشاهده کرد چنانچه انها در قسم

اول این رساله

Marfat.com

اول این رساله تحریر نمود پس دران سفر ثمرات توجهات انجناب را در خواب
و بیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قومی ذکر نفی و اثبات در میان خود میدارند
این بنده گفت که نفی و اثبات این چنین باید کرد که ما می کنیم پس در ذکر شروع کردم
چون لا را بر کشیدیم ما از میان خود برفتیم چنان احساس کردم که گویا چیزی از ما کم شد
چنانچه زمین بطریق خسف غایب می شود و هر وقت که نفی کردم همین صورت روی نمود
و ازان تعجب میکردم روزی وقت صبح از خواب افاقت آمد دران وقت در متخیله
چنان افتاد که گویا چشم کشادیم و دیدیم که افتاب برآمده و وقت نماز باقی نمانده پس
از غایت گرانی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
بی تردد خواب کرده بعد فراغ باید برخاست مقارن همین خطره بدل القا شد که هی من
اسباب التلهف والتاسف پس بمجرد ورود این کلمه غفلت خواب بالکلیه برفت
و همان وقت چشم وا شد دیدم که وقت نماز باقی است زود برخاستم و وضو ساختم
و نماز گذاردم و شکر وی تعالی ادا کردم باری این بنده بمرض تب لرزه مبتلا شد پس
هرگاه نوبت ان میرسید بشدتی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماند روزی بعادت معهوده
غلبه نمود چنانکه توانائی حرکت نماند دران حال بیتی بیاد آمد ؎ یارا ز اغوش دل می جوشد
از دورم هنوز بصد تجلی ساقی بزم است و مخمورم هنوز ؛ چون دو سه بار تکرار کردم در من تاثیری
بلیغ کرد و حالی و کیفیتی روی نمود که انمرض را بالکلیه ازاله فرمود و توانائی معاودت کرد چنانچه
دران حال در خود قوتی احساس کردم که اگر خواهم ده کروه راه پیاده روم دران ساعت
حرکات وجدیه می کردم مردمان پنداشتند که اضطراب بیماری است گفتم که این قلق
مرض نیست بلکه ازاله ان بوجهی شده است که باز عود نخواهد کرد پس هم چنان شد

Marfat.com

که ازان اثر باقی نماند و همدرانروز وقت مراقبه صبح کشف مثالی این معنی در ضمن صورتی روی
نموده بود والحمد لله علی ذلک و در منامات از جانب حضرت خواجه محمد الباقی بیرنگ
قدس سره اثر پذیر گشت و بارها در واقعات بشرف صحبت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبدالرحیم قدس سره مشرف شده و تاثیرات و کیفیات این در خود یافت
و هم چنین در واقعه زیارت پیر بهلائی که از مشایخ حضرت سید آدم بنوری در طریقه قادریه
هستند میسر آمد و اثری بلیغ یافت و بعضی از مجاذیب را در رویا مشاهده نمود و اثر
توجه شان بیافت و بعضی از صلحا در مبشرات معانقه حضرت سید المرسلین رحمة العالمین
صلی الله علیه و آله و سلم این خاکسار را و عنایت خرقه باین بنده مشاهده نمودند والحمد لله
علی ذلک حمدا کثیرا یکبار این عبد ضعیف از جناب ایشان مامور شد باعتکاف سه ماهه
در وطن پس دران میان از توجهات عالیات انواع نسبت قوم را چنانچه نسبت مناجات
و نسبت توحید و غیرها ادراک نمود و قوة توجه آنجناب را چنان مشاهده کرد که هرگاه گرامنامه
متضمن ارشاد نسبتی و حالتی میرسید گویا مصحوب وی افاضه آن کیفیت می فرمودند که بمجرد
مطالعه اش متلون بان حال و کیفیت می گشت و همدران میان معنی بعضی آیات قرآنی
بر طبق مذاق تصوف واقع شدند و هم چنین بعضی اسرار دیگر و ازان باز حقایق و اسرار
کتاب و سنت روی نمودن گرفتند والحمد لله علی ذلک یکی از نعم الهی که بی سابقه کسب
و عمل بمحض محبت او تعالی نصیب این عبد ضعیف شده آن است که از اول بدو شعور
محبت و خلوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی ودیعت نهاد که در ایام
صبا و طفولیت سوای طریقه ادب معامله و محاوره که فیما بین الاطفال می باشد یاد ندارم
که ازین بنده به نسبت ایشان بوجود آمده باشد بل یاد دارم که حرفی هم که موهم همسری

و قصور توهم

وتصور تعظیم واجلال باشد هرگز از زبان سر نزده وخطره که خالی از اعتقاد کمال باشد در
دل خطور نکرده بلکه بسا اوقات الفاظی که در توصیف اولیاء کمل از اقطاب واوتاد
منقول اند بی اختیار در مدح انجناب بر زبان جاری میشدند واز ان لذتی می گرفت
واز انجناب لطفی وکرمی که مبذول میشد که ؎ دل من داند ومن دانم وداند دل من
بعد از ان چون هر دو جانب بخط وسواد اشنای شد باب مکاتبات مفتوح گشت
وهمین معنی سبب حصول بلکه صنع کتاب افتاد والا نه این بنده مثل اطفال گاهی بر لوح مشق
خط نکرده دیگر از مشایخ کبری ربانیه انکه از ابتداء ظهور معارف واسرار از ان منبع انوار
این بنده بشرف تخصیص خطاب انجناب مشرف شد چنانچه اگر مستعد بسعادت
حضوری بود مخاطبه واگر احیانا بظاهر از ان محفل ولایت منزل جدا می افتاد ومکاتبه باین
کرامت مخصوص میشد حتی لو حلف علی ان کل ما ظهر من علومه واسراره دامت برکاته
لاسیما من باب التصوف فما ظهر الا لاجل العبد الضعیف وفی مخاطبته انشاء الله لا یحنث
زیرا که اکثری از ان قبیل که غیری در خطاب ان باین بنده سهمی وشریکی نیست ودر بعضی
که بظاهر دیگری هم فی الجمله دخلی پیدا کرده بحکم بیتی تازی که در بعضی نوازشنامها باین خاکسار
مرحمت گشته که ؎ وانی وان خاطبت الف مخاطب فانت الذی اعنی وانت
المخاطب در حقیقت بان مخصوص گردیده وکتاب حجة الله البالغه که از عمده تصانیف
انجناب در علم خاص اسرار شریعت است معنون بنام کمترین فدویان است پستر توفیق
احراز از ان کلمات معجز ایات کرامت نمود پس بعضی ها را از انها که کتب ورسایل
مرتب بودند از مسودات استخراج نموده مبیض ساخت وچون بشرف تبیض خیر کثیر
مشرف شد سبقا سبقا دقایق ان را از انجناب حل نموده در سمط تحریر کشیده

Marfat.com

وتدوین نموده بتقریر خیر کثیر موسوم گردانید و پاره را که در ضمن رقعات و مکاتیب
علی التفاریق شرف صدور یافته بودند مدون ساخته رسایل مستقله گردانید و قدری را
که در خلال مجالس از زبان الهام بیان استماع نموده بود بر حسب فهم خویش بقید کتابت
در آورده جمع ساخته درین رساله ثبت نمود باز همه رسایل تصوف را در یک جلد
جمع گردانیده کلیات مدون کرد پس آنجناب نهایت منبسط خاطر گشته باهتزاز
آمده باین کلمات نوازش آیات از غایت بنده نوازی این خاکسار را شرف
امتیاز بخشیدند که هذا امر منکم بدو الیکم یعود و تلک الکلمة کنتم احق بها و اهلها و حق الرب
المعبود و بنا بر خصوصیت و محرمیت اسرار و اطلاع بر معارف خاصه فدوی خود را بعلی
ملقب نمودند و باین کرامت سرافرازی کونین بخشیده باین شعر خطاب فرمودند ؎
لک یا علی یا علی عهد مودة ؛ تنمو ولا تفنی ولا تغیر ؛ دیگر ازین عظیمه الهیه آنست که حج بیت
محرم خود و زیارت حبیب مکرم خویش برکاب سعادت حضرت ایشان و حضرت
قبله گاه میسر گردد دران سفر مبارک که سنه یکهزار و یکصد و چهل و سیم اتفاق افتاد
بهر گونه اقتراب از آنجناب مشرف گردانید چنانچه در خواب و بیداری از قدمهای
مبارک جدائی نبود و در طی منازل بر مرکب خاص ردیف آنجناب می بود و در جمیع
مناسک هر دو حج برکات فیض انتساب و در عرفات بمکان خاص حضرت رسالت
علی صاحبها افضل الصلوات و اکمل التسلیمات قیام بجنب حضرت ایشان میسر آمد
و در دعاهای مخصوصه مستعد بسعادت پائین گشت و در عمرهای که در لیالی رمضانیه ادا
فرمودند ملازم خدمت عالی می بود و در اعتکاف عشره اخیره رمضان المبارک
در مسجد البیت الحرام هم در حجره آنحضرت و در جلوس بمواجهه نبویه علی صاحبها من

الصلوات

Marfat.com

الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها همیشه بجنت انجناب باریاب و بعضی
احوال و واردات خاصه انمقام کرامت التیام حضرت ایشان معاین و مشاهد
و بشرف اطلاع بر اسرار مفاضه از جناب ختمه بر ایشان مشرف و در همه معارف
حرمین مستسعد بسعادت خطاب بلکه رساله فیوض الحرمین بالتماس این عبد ضعیف
مولف گردید و بسعادت تبیض ان این خاکسار مستسعد گشت و بعد سلوک جدید
حضرت ایشان بطریق اویسی از روح کریمه حضرت خاتم الرسل صلوات الله وسلامه
علیه اول کسی که بشرف بیعت انجناب مشرف شد این بنده است و هذه بیعة ثانیه
و این بیعت در شب قدر فی الثلث الاخیر در حجر کعبه تحت میزاب الرحمة بود فالحمد لله
علی ذلک و در قراة حضرت ایشان صحیح بخاری و دارمی و دیگر کتب را که بر قدوة المحدثین
شیخ ابی طاهر کردی مدنی بود بشرف سماع مشرف شد و در اجازة روایة ان طفیلی
طفیلی ایشان و چون بعد مراجعت از ان سفر کرامت اثر حضرت ایشان در واقعه بجناب
حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند و از انجناب بافاضه نسبت خاصه
ختمیه ممتاز شدند اول شخصی که بعد این واقعه مبارکه بخدمت کرامت منقبت حضرت
ایشان بان حیثیت شرف بیعت حاصل نمود این عبودیت نهاد و تلک بیعة ثالثة
و این عبد ضعیف انچه ذخیره شرف و سعادت در هر دو جهان می دارد همین بیعتها سه گانه
است و بس والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه و دیگر از عطایای فخیمه الهیه آنست
که در اعتکافات اربعینه حضرت ایشان قریب هفت کرة طفیلی انجناب شد و در ان
ایام فیوض نظام شب و روز مجاور خلوة خاص گشت و در اوقات مخصوصه در خلوت
خاصه باریافت و بشرف محرمیة اسرار و انوار که با نهادات کرامت ایات

Marfat.com

اختصاص

متفرد است اختصاص میسر آمد و بالعکاس ان بسی علوم و دقایق حقایق که فوق از استعداد
این فدویت بودند باین بنده روی نمودند و انها را حسب الامر العالی در رساله درات
الاسرار و شرح الاعتصام من تعلیم ولی الانعام و رساله کشف الاحجاب عن رموز
فاتحة الکتاب جمع ساخت و تاویل کلمه قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در منشره باین
خاکسار فرموده بودند که در اینجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان چرا
استماع نمی نمائی متحقق گشت و بسیاری از احوال شگرف آنحضرت مشاهده نمود و بحسب
حوصله تلون بانها دست داد و به بشارتهاء عظیمه چنانچه بشارت معاوی که افراد و اتا
بآن منفردند لا بحسب الاستحقاق بل بمحض الامتنان مفتخر گردید و بطفیل انجناب بسی برکات
لیالی قدریه احراز نمود بالجمله حکایات اعتکافات مفصلا از قسم اول این رسا
می توان جست دیگر از عطیات ربانیه بشارات انجناب اند و کرمهاء انحضرت که ع
التوالی والتواتر بمحض رحمت امتنانیه بر این خاکسار مبذول اند باری از قلم منبع الف
وکرم که شرف صدور یافته که والذی نفسی بیدی لانت احب وافضل واوقع فی ال
فلعلک لا تعلم هذه الدقیقة او اغضت عنها ولولاک ما کنا فلان کاتب الدنیا و
باین عنوان عنایت فرموده سرافراز ساختند که کم روزی می گذرد که یاد ایشان
نمی گذرد نه آن یاد که نصیب بیگانگان یا آشنایان یا اخوان یا امثال ایشان باس
بل ذکر اتشی لنفسه ولجزیه و یکبار باین عبارت نوازش فرموده مفتخر کونین کرد
که فقیر به نسبت ایشان همان معنی در خود می یابد که شاعر گفته ؎ تنقل الهضبات
جرعاتها ؎ وصابتنی یا علولا تنقل ؎ و در مکتوبی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر
برادر عزیز میان محمد عاشق دیده می شود قرة عینی دیگر حاصل می شود لطایف اکا

بغایت

Marfat.com

بنایت اکاه ولطیفه روح ایشان گدازی طرفه دارد دقلب نیز درین باب شاگردی روح می کند
ولطافت اخلاق وفا در یکدیگر خود ایشان را موهبتی است ثانیا باین کرامت نوازش فرمودند
کره بحد تنی نفسی بانک واصل ؛ الی نقطه فضوا وسط المرکز ؛ وانک فی تهک البلاد منفخم ؛ یکیف
یوماکل شیخ وماهذه ؛ ای عزیز با تمیز وقیق خواهد بود که بلبان حال ان کوی دران دیار که قبل ازنو
گفتند بلبان حال قدمی نهده علی رقیة کل ولی چه توان کرد که گرم شده ام اگر پیش ازین قلم رانم
سخن از قانون مخاطبات بدر می افتد ونزعم انک جرم صغیر وقیک انطوی العالم الکبیر دیگر باین
اشعار کرامت آثار سر افتخار این خاکسار بادج سمار سانیدند ؛ فان یک خطا علمت نانه
سبیلی الیک الامر لما بد سانیا ، سیانتیک امر الاطباق بهاته ؛ الی کل سر مجانه عالیا وثلج وبرد بکمان
شاکم ؛ بریحان همانی فوادک لا وغاه ؛ دیگر بشارتی که شکران از مقدره این ذره مثال بیرون
واقزون است مباهات کونین نخشیدند که خداوندا کرم عمیم تو بهمه کس فرا رسیده وهمه کس را بانت
دیگیری این مسکین راهم بر دیته تجیا حضرت تو بر نفس ناطقه محمد عاشق قریر العین ومسرور
القلب گردان ایمن یا رب العالمین حالا اختیار کنیم شمارا از بعض انچه تفهیم فرموده است از حالات
ایده شماکن انت علیاهیک من الاضمحلال فی التوجه وتجرید التوجه الی الله والنشاط فی الله فسیبد
ذلک بادی فیسهل لک طریق ای حضور لله سبحانه بحیث یکون الحاضر امراقد وسیادایة ذلک انک
ستعلم ان للامر الذی کنت مشتاقا الیه حصل لک بالفعل بعد ان کنت تعلما علما غیر بتی وبحیث
یکون الحاضر بعینه الفقد وسیه التی فازبها کل ممکن وایة ذلک انک تحصر عندک شیی واحد یحیث
الحس ویخیل للدرکة هو العلم الحضوری الذی اتیت الیه من قبل اضمحلال التوتر وهو العلم الحصولی الذی
تشیک وحیث مدرکنک ثم یفیض الله سبحانه من فوق العرش تجیا جلیل الشان بامر الرحمان
شایع یحیط من وراء ک ثم یکون بایکون مما علیمنی ربی جل جلاله ولم باذن لی فی الاخبار لک من

Marfat.com

کمالاتک الحاصلة فی هذه الدار والدار الاخری لوجه اجمالی واین بشارت من الله را غنیمت شمرند
وازان نعم شمارند که نه شما قابل ان بود بدونه این مسکین ونه هیچ احد بلکه بکرم بی علت خویش بی
سابقه قابلیت عطا فرمود فاذا وصل الیک کتابی هذا فارکع رکعتین لله شکرا علی ما قضی لک
من الخیرات وعفر وجهک فی التراب وارج رجائه واثقا ولا تدع فیک سبیلا للتشویش علی الهم
عظیم جود وکرمک وانی لی من لسان اشکرک علیه فانت کما اثنیت علی نفسک
ووقتی باین بشارت عظیمه فخیمه تشریف بخشیدند که امیدواری از فضل حضرت باری انست
که چون عکوس برایای تجلی اعظم با حقیقت تجلی اعظم پیوندد واشعه گرداگرد عکوس جمع گردد
وما وشما اسوده الی ابد الاباد بهم قرین یکدیگر باشیم وصالا لا فراق بعده وانبساطا لا انقباض بعده
دراین معنی بیتی هندی بخاطر ریخته اند ؎ میری من نت بسی جسکدیکهه مجهی چین ؛ کلی کلی اب کیون
بهری کون کوکی دن رین ؛ دیگر از کرم عمیم فهیم به بشارت نعیم مقیم که خلاصه وجان جان جمله بشارت
است سر این کمینه درگاه والا باوج سدرة المنتهی ملا علی رسانیدند که اخر این رساله طمعا
الی ثمنه بالخیر ثبت خواهد نمود وهم چنین الطاف بی اکناف انجناب شب وروز در حق این
ضعیف مبذول اند ؎ گر بر تن من زبان شود هر موئی ؛ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ؛ دیگر از
سینه انست که این کمترین خاکساران را در حضور حضرت قبله گاهی وحضرت عمی قدس
اسرارهما ودیگر مشایخ وعلما بعطاء خرقه جامعه واجازه طرق ثلثه نقشبندیه وقادریه وچشتیه
طرق مشایخ صوفیه علیه وروایه علوم نقلیه وعقلیه سربلند ساختند ومثالی طویل مشتمل
کبیره علوم که کلماتی چند ازان تبرکا در اینجا می نویسد عنایت فرمودند وبعده ازان حضرت ق
قدس سره باشاره حضرت ایشان دستار خلافت واجازت طرق ثلثه مذکوره و
فواید طریقت که از جهت اباء کرام واز جانب حضرت شیخ بزرگ قدس سره بایشا

Marfat.com

رسیده بودند در مجلس عالی مرحمت فرمودند و همه اشغال و اوراد ارشاد نمودند و در آن حال
مصافحه معهوده کردند و فاتحه استقامت خواندند و الکلمات المعهودة المثالیة هذه انا انا
الفاضل الکامل سرمایة الکاملین و وارث اجداده الواصلین المحابر قصبات السبق
فی میدان العلم والعمل المتجنب باتم وجه من موجهات الزلل والخلل سیاق الغایات
وصاحب الامانت الشیخ محمد عاشق ابن مولانا المکرم المبجل الموصوف بالفضایل الکسبیة
والوهبیة الشیخ عبید الله متع الله المسلمین ببقایه ابن الشیخ الاکمل الاجل العالم العارف
ولی الله الصمد مولانا الشیخ محمد قدس الله سره العزیز وهو رضی الله عنه جدی ابوامی و
قد ورثت منه فی نفس اشیاء ابصرها اذا تاملت فی نفس نعم الله تعالی علیه متواترة
متکاثرة لا تحصی ولا تعد ولا تنازع فیها ولا ترد من جملتها ان اودع فیه محبتی من اول ترعرعه
وکان سیدی الوالد صاحب الکرامات الجلیلة والمقامات الجزیلة قدس الله
سره العزیز آنی انا وایاه متحابین فی الله متجالسین لله فیقول انی اراهما متحابین وانه
یسیر فی ذلک وعسی ان یکون له شان ضم الهم طلب طریق منی وتحکمتی فی هذا الطریق و
منح محبة عظیمة لی مستوعبة بظاهره وباطنه وقلبه وقالبه ولسانه ورزق الاقبال الانام
الاخذ منی فما زال یتیسر الله یصد ویصد حتی رایت فیه نیط لطیفة انا والحجر البهت
وحتی رایت فیه تمکنا تاما واستقرارا قویا وامنت من تقلب احواله وتذبذب اقواله
ورایت قد انفتح له الباب الذی بینه وبین عینه الثابتة فهو ماخذنا باخذ من منیعة غیر تقلیبه
ورضیت اخلاقه واعماله واستحسنت اطواره واوضاعه وبینا تهانایم رایت کانی جالس
فی جماعة عظیمة من ارواح الصالحین والملایکة فنزلت صحیفة فیها اسماء الله الحسنی
او ارید منی ان اقرا ما علی اسم اخی المذکور والله شارة الله فقرات منها ثلثة ا

والرحمن والرحيم ثم لو ولت صحيفة اخرى قد كتب فيها اسما النبي صلى الله عليه وسلم
وازيد مني اقرارها ايضا على اسمه والاشارة اليه فقرارت منها اسمين السيد وابو
فاطمة فما تيقظت حتى فطنت انه سيكون له شان وسينال نصيبا من التخلق باسما
الله تعالى واسمائه المصطفى صلى الله عليه وسلم وظني في سر تخصيص السيد وابي فاطمة
ولله اعلم ان الدعوة الى الله كلمة باقية في عقبه وعطية خالدة تالدة في ذريته وقد جرى على
لساني يوما ولا اشك انه ليس جاريا على اللسان بحكم العادة بل هو مجرى من حيث لا يحتسب
هذا البيت في مخاطبته ؎ واني وان خاطبت الف مخاطب ؎ فانت الذي اعني وانت
المخاطب ؎ وهو بحمد الله عتبة نصحي ودعاء علمي وحافظ اسراري وناظور كتبي بل هو كان الباعث
على تسويد كثير منها والمباشر لتبيضه واظن ان علومي يبقى في الناس من جهت والله
اعلم فالهمت ان ابث في الناس خيره ولا ادع سره مكنونا ولا اذره فالبسته ثوبه
صوفية الباس اجازة وانابة كما البستها سيدي الوالد الباس اجازة وانابة و
كما البستها الشيخ ابو طاهر المدني وختمتها بحمد الله مستوعبة لجميع طرق الاولياء ان شاء الله
تعالى واجزت له ان يلقن الاشغال الصوفية التي سمعها مني او لم يسمعها وانه بحمد الله ممن يسلم
في ذلك الاجتهاد ويجوز على فراسته الاعتماد وان يتصرف في المريدين السالكين وان
يدرس الحديث والتفسير والفقه وساير علوم الدين مما اخذ مني او شاركني في اخذ من
مشايخ الحرمين المحترمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبايع الناس ويلبسهم الخرقة
الصوفية واجزت له رواية جميع ما صنفته من العلوم المتنوعة ما قرر علي وهو الاكثر او لم يقرر
واجزت بمثل ذلك لكل من قام بنشر علمي من ذريته طبقة وبعد طبقة وقد ودينه والصالحين
من اصحابه وذريته من الله وهم امانتي عند الله ارجو ان يحفظ الله امانتي ويتعاهد تركتي

فلا يزال

الصوفية

فلا يزال يسلك بهم الجادة الجلية النسبية السنية ويحق بهم القارعة القوية المصفية
ويوفقهم لنشر دين النبي صلى الله عليه وسلم وروايته حديثه ويهدي بهم اهل القران طبقة
بعد طبقة بمعونة وعنايته انه قريب مجيب وهذا ما جرى به اللسان وتحرك به البنان من
آثار اخينا المذكور كان الله تعالى له وله وراء ذلك عندي منزلة وفي قلبي مكانة وفي
حقه بشارات والى ما عنده اشارات لا تدركها الافهام ولا يحيط بجوانبها الكلام والقليل
يكون نموذج الكثير والغرفة تنبي عن البحر الكبير وورا ذلك فلا اقول لانه كم سر لسان النطق
عنه اخرس ؛ والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا ؛ وبعد وفاة حضرت قبله گاهي تجديد
الباس خرقه فقريه فخريه به منبت اجازة ارشاد واراده حصول استقامت ظاهر وباطن
بر بلند كونين ساختند ودران ميان در محضر عظيم از ناس كلمه هذه كبدي ومحبة محبتي
ورضاه رضاي مكرر كرامت بخشيدند وانرا بتقريرات متنوعه اظهار فرمودند وروز دوم
از الباس اين خرقه خرقه تبرك كه از عطاياي عارف بزرگوار حضرت شيخ نظام نارنولي
جد امجد اعلى اين بنده شيخ ابو الفتح قدس سره را بود وعن كابر بعد كابر آنرا مي پوشيدند باين عاجز
پوشانيدند ودر همان ايام بمبالغه تمام بدرس مشكوة بحضور پر نور خود امر فرمودند وازان باز در بر نواز شنامه
غالبا بلفظ سجاده نشين اسلاف كرام باستحقاق تمام افتخار بخشيدند وبه بشارة عظيمه كه همت
ارواح طيبه اين نفس ناطقه را بمنزله ذكر خود ساخته اند فر وجود اين نفس را بمنزله وجود ناسوتي خود مي
دانند سر اين خاكسار را باوج عزت رسانيدند بايد دانست كه چون آفتاب ذره را بنمايد
در حقيقت خود را ستوده است وبتوصيف نور وضياء خويش لب گشوده والا نه معلوم است
كه ذره را خود وجودي نيست پس نمود از كجا آرد پس بايد كه ناظر در اين مقاله در غلط بيني نيفتد
وگمان هيچ كمالي براين عاجز نبرند كه ويرا جز كساد بازاري نيست ووراي ناكس قدري

Marfat.com

واعتباری نه سه من همان عاشق پارینه که هستم هستم :: بالجمله فرد خود می گویند و خود می شنوند از ما
و شما بهانه بر ساخته اند :: وهذه هی البشارة الموعودة کتابتها نرجو من فضل الله تعالی رجاءا
موکدا محققا ان بجمیع نبینا ونبیکم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر حیث وایضا حیث

یکون اعالی الجهات تصور الشمس واسافلها مثل السراب اللا
منفوض جمیعا فی ذلک البحر البشاء ثم نرفع روسنا بعد الغوص
ولا نهاک نحن ولا روسنا بل یکون کل ذلک
لا الله بالله فی الله من الله الی الله وتلک
الامثال نضربها للناس وما
یعقلها الا العاملون
والحمد لله تعالی
اولا وآخرا
وظاهرا
وباطنا

باتمام رسید والعدام الحامید کتاب قول جلی واسرار الخفی بروز جمعه بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان
سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق دوازدهم ماه اگست سنه ۱۸۱۳ عیسوی و قاریان این کتاب
سهوی یا غلطی باشد چشم پوشی نموده بکذلک عفو بتراشند و کاتب ما
الانسان مرکب من الخطا والنسیان

الهی یا مرزا این ۲۲

اِختتامیہ

بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

اَلۡحَمۡدُ للّٰہ عَلٰی مَا عَلَّمَنَا اَنۡعَمَ، وَعَلَّمَنَا مَالَمۡ نَعۡلَمۡ وَالشُّکۡرُ لَہٗ عَلٰی مَا اَلۡھَمَ وَوَفَّقَنَا لِلسَّبِیۡلِ اَلۡاَقۡوَمِ، وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی حَبِیۡبِہِ الۡمُصۡطَفٰی وَصَفِیِّہِ الۡمُجۡتَبٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی آلِہٖ وَاَزۡوَاجِہٖ وَذُرِّیَّتِہٖ وَصَحۡبِہٖ وَمَنۡ تَبِعَھُمۡ بِاِحۡسَانٍ اِلٰی یَوۡمِ الدِّیۡنِ وَعَلَیۡنَا مَعَھُمۡ یَارَبَّ الۡعَالَمِیۡنَ۔

اللہ تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ زیرِ نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کا کامل صرف ایک نسخہ کتب خانہ انوریہ تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثارِ الولی ہے۔ کاتب اِس نسخہ کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہٗ وعمّ احسانہ کو منظور تھا کہ یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک سو اسّی سال پرانے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

Marfat.com

یہ تکیہ حضراتِ قلندریہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجّادہ نشین جناب عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین وناصر اُن کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیزِ گرامی مولوی حافظ تقی انور علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اُردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت ومحبّت نے مجبور کیا کہ مقدمہ لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔

مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوّف کے اسرار ومعارف وفیوض ومکشوفات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے نئے سلسلۂ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور بے مثال ہے۔ جو شخص حضراتِ مشائخ کی عبارات وتعبیرات سے واقف نہیں ہے وہ اِس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ ولی اللہ کے کلام کو بُرا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظِ شیراز رحمۃ اللہ فرماتے ہیں۔

چو بشنوی سخنِ اہل دل مگو کہ خطا است سخن شناس نہ ئی دلبرا خطا ایں جا است

اور جو اصحابِ قلوب کے استعارات ومکالمات سے واقف ہے وہ آپ کی جلالتِ قدر اور علوِّ منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ نے کہا ہے۔

دل سراپردۂ محبّت اوست دیدہ آئینہ دار طلعت اوست
دورِ مجنوں گزشت نوبت ماست ہر کسے پنجروز نوبتِ اوست
گر من آلودہ دامنم چہ عجب ہمہ عالم گواہِ عصمتِ اوست

Marfat.com

لہذا اس عظیم القدر کتاب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا چھپنا ضروری ہے، چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار جناب سیادت پناہ والا مرتبت سیّد محمد حسن حسینی سجادہ نشین درگاہ حضرت گیسو دراز واقع گلبرگہ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے نہ صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دوشنبہ ۲۰ شوال ۱۴۰۹ھ مطابق ۵ جون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی اس گرمی میں کاکوری سے آمد اور پھر دوسرے دن مراجعت نے انیس کا یہ شعر یاد دلا دیا۔

خیالِ خاطرِ احباب چاہیئے ہمدم　　انیس ٹھیس نہ لگ جائے آبگینوں کو

قلندر صاحب کو پروردگار جلّ شانہٗ وعمّ احسانہٗ اجرِ کثیر عنایت فرمائے۔ اَلدَّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِہٖ کے بموجب آپ اس کارِ خیر میں از اوّل تا آخر شریک ہیں۔ اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سالہ کتابت کی اور اب اس عکسی طباعت کی عاجز نے درجِ ذیل تاریخ کہی ہے۔

بحمداللہ کہ القول الجلی را　　کتابت "باعثِ لُطف وعنایت"　　۱۲۲۹

زلطف حق تعالیٰ زید بنگر　　"چراغِ رہ" شدہ سالِ طباعت　　۱۴۰۹

حضرت شاہ ولی اللہ قدّس سرّہٗ کے مسلکِ تصوّف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی چراغِ راہِ ہدایت ہے۔ وَفَّقَنَا اللّٰہُ لِمَرْضَاتِہٖ۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے کہ کاتب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رَحِمَہُ اللّٰہُ وَرَضِیَ عنہ نے اِس کتاب کو تین حصّوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصّہ کو قسم کہا ہے۔ پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مراثی، اِس قسم میں آپ کے کمالات، مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعۂ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

Marfat.com

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخرِ کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے نسبی اور قرابتی تعلق ہے۔

اِس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" پٹنہ میں موجود ہے۔ قسم دو صفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم اوّلاً و اخراً وظاھراً وباطناً فقط۔

اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم

مُہر

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳۳ میں بھی ہے۔

کتاب القول الجلی کی قسم دُوم اور سُوم کی تصحیح اس نسخہ سے ہو سکتی ہے۔ سَو سوا سو سال پہلے اِس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردۂ خفا میں مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصحیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجدّد الف ثانی قدس سرّہٗ نے ساحتِ صدر میں پانچ اُن لطائفِ عالمِ امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلّی مزکّی ہو کر اپنی نُورانیت حاصل کر لیتے ہیں، سالک کو مقامِ فنائیت تک پہنچاتے ہیں، سالک حضرتِ معبودیّتِ صِرفہ اور حضرتِ اطلاق میں فنائیت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرّہ ذرّہ کہتا ہے۔

نے از تو حیاتِ جاوداں می خواہم　　نے عیش و تنعّمِ جہاں می خواہم
نے کام دل و راحتِ جاں می خواہم　　ہر چیز رضائے تُست آں می خواہم

حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحتِ صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق اَلْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا سے ہے۔ یہ لطائفِ فعّالہ ہیں۔ آپ نے اِن لطائف کے اسرار و دقائق کا خوب بیان کیا ہے۔

Marfat.com

عاجز کے جدّ الجدّ حضرت شاہ ابوسعید نے کتاب "ہدایۃ الطالبین" میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ مستوی سے بعض مقامات کا ظہور سالک پر ہوتا ہے، سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہیئے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں، جو ان کی سیر میں مصروف ہوا، انتہا کی لذّت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگہے ایست ہر چہ بروے می رسی بروے مَرا ایست

حضرت شاہ ولی اللہ نے ان لطائفِ فعّالہ کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو پڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہر دلعزیزی کا خیال آیا اور درجِ ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۴ رشوال ۱۱۱۴ھ ✻ وفات شنبہ ۳۰ رمحرم ۱۱۷۶ھ

قطبِ دیں احمد، ولی اللہ شاہ بود بے شک جبرِ اکمل، دیں پناہ

پاک باطن، صاحبِ کشفِ صحیح راست با زو نیک دل بے اشتباہ

سالِ میلادش "ہمایوں بخت" بُود ذاتِ پاکش بہرِ عالم گشت ماہ ۱۱۱۴

زید بشنو ایں صدائے ہاتفی "روضۂ اقدس" شدہ آرام گاہ ۱۱۱۴

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے سرمایۂ افتخار ہے۔ رَحْمَۃُ اللّٰہِ عَلَیْہِمْ وَاَفَاضَ عَلَیْنَا مِنْ بَرَکَاتِہِمْ وَاَسْرَارِہِمْ اَللّٰھُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّہٗ وَتَرْضَاہُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَیْرًا مِنْ اُوْلَاہُ۔

چشم دارم کز گنہ پاکم کنی پیش ازاں کاندر لحد خاکم کنی

اندراں دم کز بدن جانم بری از جہاں با نورِ ایمانم بری

بِحُرْمَۃِ النَّبِیِّ وَآلِہِ الْاَمْجَادِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

جمعہ ۔ ۱۷ ر ذی الحجہ ۱۴۰۹ھ درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر۔ شاہ ابوالخیر مارگ

۲۱ ر جولائی ۱۹۸۹ء ترکمان دروازہ، دہلی ۶

Marfat.com

خوشخبری

ادارۂ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثارِ الولی کا فارسی نسخہ طبع کرا رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدّمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجدّدی دہلوی مدظلّہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیشِ نظر حضرت شاہ ولی اللہ قُدس سرّہٗ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اِس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اِس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوا رہا ہے۔

Marfat.com

مقدمہ

از کلکِ گہر ریز عالم اجل فاضل اکمل قاموس علوم و اسرار مجمع الفضائل والمکارم قدوۃ الاصاغر والاکابر یادگار علمائے سلف صالحین محقق العصر حضرت مولانا ابوالحسن زید فاروقی دہلوی المصداق سِرٌّ لابیہ نبیرہ امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی سہرندیؒ بسط اللہ تعالیٰ ظلال رافتہ علیٰ رؤس العالمین۔

حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِوَلِیِّیَ اللّٰہُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتَابَ وَھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا وَشَفِیْعِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاھِرِیْنَ

حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ

ولادت:۔ طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۴ر شوال ۱۱۱۴ھ (۲۱ر فروری ۱۷۰۳ء)

وفات:۔ ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ر محرم ۱۱۷۶ھ (۲۱ر اگست ۱۷۶۲ء)

آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق حسن خاں نے کتاب "ابجد العلوم" کے صفحہ ۹۱۳ میں لکھا ہے۔

Marfat.com

(ترجمہ) میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحیی البکری التیمی الترہتی مرحوم نے اپنی کتاب "الیانع الجنی" میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انھوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح وبسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم وفضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصار کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جاسکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خاندان" میں ۶۱ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر مظہر بقا نے "اصول فقہ اور شاہ ولی اللہ" میں ۷۰ کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مؤلف "اعلام الہدی" یعنی "تذکرۂ حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابو سعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من! ظاہرا صحبت ایشان رو بہ استتار کشیدہ۔ تصنیفات آں حضرت قریب بہ نود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر و اصول و فقہ و کلام و حدیث مثل حجۃ اللہ البالغہ و اسرار فقہ و منصور و ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفاء و ترجمہ قرآں کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد نود جز کلاں بہ حجم خواہد بود و دیگر رسائل در حقائق و معارف مثل الطاف القدس و ہمعات و

Marfat.com

فیوض الحرمین و انفاس العارفین وغیرہم کہ نشان از صحبت و برکت خدمت می دہند، می باید کہ عزیمت برایں آرند کہ ہمہ را نویسانیدہ رائج نمایند۔"

یہ مکتوب حیدر آباد سندھ کے مجلہ "الرحیم" کی جلد ۲ شمارہ ۳ از ماہ اگست ۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من۔ حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے اوجھل ہو چکی ہے۔ آپ کی تصنیفات نوّے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں ہیں۔ تفسیر، اصول، فقہ، کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ البالغہ، اسرار فقہ، منصور از الۃ الخفاء اور ترجمۂ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسّی نوّے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل حقائق معارف میں ہیں۔ جیسے الطاف القدس، لمعات، فیوض الحرمین، انفاس العارفین اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکتِ خدمت کا پتہ دیتی ہیں، چاہیے کہ آپ اس کا عزم کر لیں کہ سب کو لکھوا کر رائج کریں۔"

مولانا برکاتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں تحریفات کا عنوان دیکر دردانگیز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کمیابی اور نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوط دہلی سے پہلے ہی شروع ہو چکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۶۱ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے علم میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب کے مصنفات کو نایاب کر کے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب کے نام سے کی گئی۔" آپ نے ۱ البلاغ المبین ۲ تحفۃ الموحدین ۳ اشارۂ مستمرہ ۴ قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

Marfat.com

ابطال شہادۃ الحسین ۲ اَلْجَنَّۃُ الْعَالِیَہ فی مناقب المعاویہ لکھے ہیں کہ ان دو کو ارباب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا ہے اور لکھا ہے کہ مکمل رسائل و کتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جا و بے جا ترمیم و اضافہ اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے: یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کرام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

افسوس صد افسوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل شنیع میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں۔ یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت کئی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ۔ اور مت ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔

مولانا برکاتی نے "البلاغ المبین" وغیرہ کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت و الجماعت کے نظریات سے متضاد نظریات اور وہ متشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں، جن کو یہ حضرات "تمسک بالکتاب والسنۃ" کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب "توحید" کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے احناف کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہے "کتاب التوحید" محمد بن عبدالوہاب نجدی کی کتاب ہے اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویۃ الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور بن باز وغیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں "کتاب التوحید" کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کل شئ

Marfat.com

یرجع الی اصلہ کا ظہور ہوا۔ یعنی ہر چیز اپنے اصل کی طرف لوٹتی ہے۔
مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب "انفاس العارفین" نے تقدیم کے صفحہ ۲۸ میں لکھا ہے۔

اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیا ہے کہ صرف جعلی کتابیں ہی نہیں بلکہ الحاقات بھی ہوئے ہیں، مثال کے طور پر شاہ صاحب کی تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جاسکتی ہے جو اُن کی ساری تعلیمات میں ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالاں کہ شاہ صاحب کے دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی (اور تحریف کرنے والوں کی یہ عبارت لکھی ہے)

(نعوذ باللہ) کل من ذھب الی بلدۃ اجمیر او الی قبر سالار مسعود او ماضاھا ھا لاجل حاجۃ یطلبھا فانہ اثم اثما اکبر من القتل والزناء لیس مثلہ الا مثل من کان یعبد المصنوعات او مثل من کان یدعوا اللات والعزیٰ (تفہیمات الٰہیہ مطبوعہ حیدرآباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۴۹ ج ۲

یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر اجمیر یا سالار مسعود کی قبر کو (بہرائچ) جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا۔ جو قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہے جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات و عزیٰ کو پکارتا ہے

عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا ملانے والا شریعت مطہرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرضِ قطعی کے ثواب سے یا حرامِ قطعی

Marfat.com

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور ہر ایک شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمہودی رحمہ اللہ نے کتاب "وفاء الوفا باخبار دار المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۱۳۱۴ میں لکھا ہے۔ مروان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہا الصلاۃ والتحیۃ پر اپنے رخسار دل کو رکھے دیکھا۔ مروان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ دین پر اس وقت گریہ نہ کرو جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کرو جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے"۔ اس مبارک حدیث کے سنانے والے اور قبر مطہر پر اپنا رخسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت ابو ایوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ [1]

---

[1] یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔

حدثنا عبد اللہ حدثنی أبی حدثنا عبد الملک بن عمرو حدثنا کثیر بن زید عن داود بن أبی صالح قال أقبل مروان یوما فوجد رجلا واضعا وجهه علی القبر فقال أتدری ما تصنع فاقبل علیه فاذا هو ابو ایوب فقال نعم جئت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

(باقی حاشیہ اگلے صفحہ پر)

Marfat.com

مولانا سید محمد فاروق نے تقدیم کے صفحہ بارہ میں کیا خوب لکھا ہے۔
جزاہ اللہ خیراً۔

ہماری ملّی تاریخ میں کسی چیز پر امت کا مسلسل کاربند ہونا بجائے خود ایک شرعی دلیل اور حجت ہے آخر کیا وجہ ہے کہ اگر چودھری غلام احمد پرویز اس تعامل کا انکار کریں تو وہ مجرم گردن زدنی ٹھہریں لیکن ہم میں سے بعض محققین توحید کے نام پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں تو وہ اسلامی خدمت قرار پائے، شاہ ولی اللہ نے فیوض الحرمین، القول الجمیل، الدرّ الثمین اور انفاس العارفین میں بزرگان دین کے واقعات، کرامات، اشغال و اوراد، تصرفات، چلّوں، روحانی امداد اور اس قبیل کی جو سینکڑوں حکایتیں مثالیں اور اپنے معمولات ذکر کیے ہیں، وہ اسی تاریخی تسلسل کی ایک کڑی ہیں، پھر جگہ جگہ شاہ صاحب نے "کاتب الحروف می گوید" کے الفاظ کے ساتھ انھیں اپنی طرف سے سندِ تحسین بھی دی ہے۔ مناسب معلوم ہوتا ہے کہ یہاں ڈاکٹر ظہور الدین احمد کا وہ جملہ نقل کر دوں جو انھوں نے انفاس العارفین پڑھ کر لکھا ہے۔

"جو لوگ اولیاء اللہ کی روحانی قوتوں کے منکر ہیں اُن کے لیے اس تذکرے (انفاس العارفین) کے بیانات ایسے شواہد پیش کرتے ہیں جن سے انکار شاہ ولی اللہ جیسے برگزیدہ عالم اور مومن کی گواہی سے انکار کے مترادف ہے۔"

(پچھلے صفحہ کا بقیہ حاشیہ) ولم آت الحجر سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تبکوا علی الدین اذا ولیہ اھلہ ولکن ابکوا علیہ اذا ولیہ غیر اھلہ (مسند امام احمد ابن حنبلؒ جلد ۵ صفحہ ۴۲۲)

تقی انور

Marfat.com

یہ عاجز کہتا ہے، مولانا سید محمد فاروق نے لکھا ہے. توحید کے نام سے پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں"۔ کاش مولانا فاروق "چہاردہ صد سالہ تاریخ" لکھتے، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد منبر نبوی عَلٰی صاحبہا الصلاۃ والسلام پر قیام فرمانے کی جگہ حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نہیں کھڑے ہوئے بلکہ ایک درجہ نیچے کھڑے ہوئے انھوں نے مسنون مقام چھوڑا۔ اور "القدس" کی فتح کرنے کے بعد حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے کعب احبار یہودی عالم سے جو کہ آپ کے ہاتھ پر اسلام لے آئے تھے فرمایا: هَلْ لَكَ اَنْ تَسِيْرَ مَعِيَ اِلَى الْمَدِيْنَةِ وَتَزُوْرَ قَبْرَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم" کیا تمھاری خواہش ہے کہ میرے ساتھ مدینہ چلو اور نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر کی زیارت کرو۔ چنانچہ کعب احبار فلسطین سے سفر کرکے آپؐ کی قبر مطہر کی زیارت کے واسطے گئے۔ حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے مسجد شریف کا نام تک نہ لیا۔ حضرت بلال رضی اللہ عنہ کو خواب میں آپؐ کی زیارت ہوئی اور وہ ملک شام سے دیوانہ وار آپؐ کی زیارت کے واسطے روضۂ مطہرہ پر آئے اور اب مُدّعیانِ سُنّت کے نزدیک آپؐ کی زیارت کے واسطے جانے والا مشرک ہے۔ حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما کا معمول تھا کہ آثارِ نبویہ سے مواظبت کے ساتھ برکت حاصل کیا کرتے تھے، مدینۂ منورہ اور مکہ مکرمہ میں جن جن مقامات میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا یا نماز پڑھی تھی وہ بھی ان مبارک مقامات میں قیام کرتے تھے اور نماز پڑھتے تھے اور ان کے صاحبزادے حضرت سالم کا بھی یہی معمول رہا۔ ابن حجر نے فتح الباری جلد ۲ صفحہ ۴۶۹ میں حضرت سالم کے عمل کو بیان کرکے حضرت عتبان رضی اللہ عنہ کا واقعہ لکھا ہے کہ وہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اپنے گھر لے گئے کہ آپ وہاں کسی جگہ نماز پڑھ لیں اور وہ اسی جگہ کو

Marfat.com

چاشنی سے نا آشنا ہیں وہ یقیناً حضرت شاہ ولی اللہؒ کی عبارتوں میں تحریفات کریں گے اور ان پر کفر و زندقہ کا فتوی جڑیں گے جیسا کہ حضرت مجددؒ پر جڑ چکے ہیں۔

مولانا سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے مولانا مسعود عالم کو جو نصیحت کی ہے یہ اُس وقت کی نہیں ہے جب کہ وہ خود اس شاہ راہ پر آ گئے تھے اور فنافی الشیخ کی وادی میں گھوم رہے تھے اور کہہ رہے تھے۔

پا کر تجھے اپنے کو میں کیا بھول گیا ہوں ۔۔۔ ہر سود و زیانِ دوسرا[1] بھول گیا ہوں

(از سید سلیمان ندویؒ)

جس دن سے مرے دل میں تری یاد بسی ہے ۔۔۔ ہر ایک کو میں تیرے سوا بھول گیا ہوں

منظور تری چشمِ رضا جب سے ہوئی ہے ۔۔۔ امید جزا خوفِ سزا بھول گیا ہوں

آتا ہے[2] خدا بھی ترے صدقہ میں مجھے یاد ۔۔۔ گویا کہ بہ ظاہر میں خدا بھول گیا ہوں

سجدہ طرف کعبہ ہے دل تیری طرف ہے ۔۔۔ اب قبلہ بھی اے قبلہ نما بھول گیا ہوں

(سلیمان نمبر معارف اعظم گڈھ سنہ ۱۹۵۵ء صفحہ ۳۳۳)

---

[1] دنیا و عقبیٰ [2] علامہ حضرت سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے اس غزل میں اپنے پیر و مرشد کو مخاطب کر کے اپنا حال عرض کیا ہے حضرت سید صاحب اپنے عہد کے علما میں جو اعلیٰ مرتبہ رکھتے تھے وہ اظہر من الشمس ہے۔ سید صاحب کے اس وجدان اور مرشد سے عشق (پیر پرستی) پر معلوم نہیں "علماء اصحابِ توحید" شرکِ جلی کا فتویٰ صادر کریں گے یا شرکِ خفی کا اہل سنت علمائے کرام میں اس وقت دو ہی بڑے گروہ برسرِ اقتدار اور عام مسلمان کے ذہن و کردار پر اثر انداز بلکہ چھائے ہوئے ہیں (افسوس کہ باہم برسرِ پیکار بھی) ہیں ان میں کا ہر فرد اپنے علم کے زعم و نمائش میں اپنی پاکی داماں کی حکایات بیان کرنے پر نازاں اور اپنے کو رضوانِ جنت سمجھے بیٹھا ہے (عرف عام میں جنت کا داروغہ یا ٹھیکیدار)۔ ایک گروہ میں تکفیر و تفسیق (بے چارے مسلمانوں پر کفر و فسق کے فتووں) کی بھرمار دار و گیر ہے تو دوسرے گروہ میں "مشرک، بدعتی، قبر پرست وغیرہ وغیرہ" القاب کی بے باکانہ تقسیم کی لا انتہا فراوانی ہے۔ العیاذ باللہ:

خانۂ شرع خراب است کہ ارباب صلاح ۔۔۔ در عمارت گری گشید دستار خود اند (تقی اثر)

Marfat.com

یہی مولانا سید سلیمان تھے جو اپنی آزادی کے دوران میں سرہند شریف آستانہ عالیہ مجددیہ پر اپنے دوستوں کے ساتھ گئے اور حضرت کے مزار پُر انوار پہ فاتحہ نہیں پڑھی اور مسجد شریف کی دیوار پر بیٹھ گئے اور حضرت مجدد قدس سرہ آپ پر ظاہر ہوئے الخ اور یہی مولانا سید سلیمان حضرت شاہ ولی اللہ کو مولانا اسماعیل کا حقیقی معلم سمجھتے تھے، فَسُبْحَانَ الَّذِیْ یُغَیِّرُ وَلَا یَتَغَیَّرُ وَسُبْحَانَ مَنْ لَا یَقْبَلُ الزَّوَالَ۔

یہ عاجز ملفوظ ہذا میں شاہ ولی اللہ کا بیان لکھ رہا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عمر اپنے حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت تقریباً سترہ سال کی تھی آپ نے ایک دن اپنے فرزند شاہ عبدالعزیز سے فرمایا: "ما بر مزار شریف متوجہ بہ روحانیت ایشان می نشستیم پس راہ حقیقت بر ما کشادہ شد"۔ میں اپنے والد ماجد کے مزار شریف پر ان کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر اکثر اوقات بیٹھا کرتا تھا، پھر حقیقت کی راہ مجھ پر کھلی۔

حضرت والد ماجد کی روحانیت سے آپ پر راہ حقیقت کھلی اور ۱۱۴۳ھ کو اپنے ماموں اور خسر کے صاحبزادے جو آپ سے چار سال چھ بیس دن بڑے تھے اور آپ کے ہمدم و مونس اور آپ کے خلیفہ با اختصاص اور آپ کی تالیفات کے نگراں جناب شیخ محمد عاشق پھلتی جن کی ولادت دس رمضان ۱۱۱۰ھ میں ہوئی اور "محمد غازی" آپ کا تاریخی نام ہے اور دیگر رفقاء کے ساتھ حج اور زیارت روضۂ مقدسہ کے لیے روانہ ہوئے۔ حج سے فارغ ہو کر آپ نے فرمایا

فراغت یافتم از حج و عمرہ — چو احرام سر کوئے تو بستم
میں حج و عمرہ سے فارغ ہو گیا — جب آپ کی گلی کا احرام میں نے باندھا
چو دیدم روئے زیبائے تو جاناں — ز تشویش دو دیدہ خویش رستم

Marfat.com

اے جاناں جب آپ کا زیبا چہرہ میں نے دیکھ لیا — اپنے وجود کی تشویش سے میں نے چھٹکارا پا لیا

بیا ساقی بدہِ جامِ شرابے — کہ مخمورِ صبوحیّ اَلَستم

آؤ ساقی مجھ کو اس شراب کا جام دو — کیونکہ میں تو اَلَستُ بِرَبِّکُم کی صبوحی کا مخمور ہوں

اور پھر آپ نے بارگاہ نبوی میں عرض کیا

اِذَا اَقْلَقَتْنِیْ اَزْمَۃٌ مُدْلَھِمَّۃٌ — تُحِیْطُ بِنَفْسِیْ مِنْ جَمِیْعِ الْجَوَانِبِ

جب اس تاریک مصیبت نے جس نے تمام جانبوں سے میرے نفس کو گھیر رکھا تھا مجھے بے چین کیا

تَطَلَّبْتُ ھَلْ مِنْ ناصِرٍ اَوْ مُسَاعِدٍ — اَلُوْذُ بِہٖ مِنْ خَوْفِ سوءِ الْعَوَاقِبِ

میں نے تلاش کیا، کیا کوئی معین و مددگار ہے کہ انجاموں کی برائی کے خوف سے اس کی میں پناہ پکڑوں

فَلَسْتُ اَرَی اِلَّا الْحَبِیْبَ مُحَمَّدًا — رَسُوْلَ اِلٰہِ الْخَلْقِ جَمِّ الْمَنَاقِبِ

تو میں نے نہ دیکھا بجز حضرت محمد محبوب صلی اللہ علیہ وسلم کے جو مخلوق کے معبود کے رسول اور کھلی تعریفوں والے ہیں

وَمُعْتَصَمِ الْمَکْرُوْبِ فِیْ کُلِّ عَمْرَۃٍ — وَمُنْتَجَعَ الْخُفْیٰ اَنِ مِنْ کُلِّ تَائِبِ

اور ہر مصیبت میں آفت رسیدہ کو بچانے والے اور ہر توبہ کرنے والے کے لیے مغفرت کی جراگاہ ہیں۔

وَتَدْکَانَ نُوْرَ اللّٰہِ فِیْنَا لِمُھْتَدٍ — وَصَمْصَامُ تَدْمِیْرٍ عَلٰی کُلِّ نَاکِبِ

اور ہدایت کے طلبگار کے لیے وہ ہم میں اللہ کے نور اور ہر منہ موڑنے والے کے لیے اللہ کی تلوار ہیں

سات مہینے آپ کا قیام مدینہ منورہ میں رہا۔ اس عرصہ میں آپ نے علمائے کرام سے حدیث شریف کی تکمیل کی اور اپنے استاد گرامی ابوطاہر جمال الدین محمد بن برھان الدین ابراہیم المدنی الکردی الکورانی الشافعی کی فرمائش پر حضرت امام ربانی مجدد الفِ ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی قدس سرہ کی تالیف "ردِّ روافض" عربی میں منتقل کی اور اس کا نام "المُقدّمۃ السُّنِیَّۃ فی الانتصار للفِرقۃ السُّنِیَّۃ" رکھا اس رسالہ میں آپ نے جو مدح و ستائش حضرت مجدد کی کی ہے شایان

Marfat.com

مطالعہ ہے۔ اور آپ نے جہاں بھی کچھ فوائد کا اضافہ کیا ہے یا کسی مسئلہ میں اپنی رائے کا اظہار کیا ہے۔ "قال العبد الضعیف عفی اللہ عنہ" لکھ کر کیا ہے۔ ترجمہ کرنے میں آپ نے کسی قسم کا ناجائز تصرف نہیں کیا ہے۔ اس مبارک رسالہ کا نسخہ جب عاجز کو دستیاب ہوا، برخوردار سراسر نیک اطوار، ڈاکٹر ابوالفضل محمد فاروقی رحمہ اللہ رضی عنہ نے جمعہ ۱۰ ماہ مبارک میلاد ۱۴۰۳ھ ۱۶ دسمبر ۱۹۸۳ء کو حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، دہلی ۶ سے اس کو شائع کیا، جَزَاہُ اللہُ خَیْرَ الْجَزَاءِ وَجَعَلَ الْجَنَّۃَ مَثْوَاہُ۔

مدینہ منورہ کے قیام کے دوران میں روضۂ مبارکہ و مقدسہ سے اور بقیع غرقد میں قبۂ اہل بیت اطہار سے آپ نے خوب فوائد حاصل کئے۔ حضرات ائمۂ اہل بیت سے آپ کو نیا طریقہ ملا ہے۔ آپ نے اس کا ذکر فیوض الحرمین میں کیا ہے۔

چھ یا سات شعبان کو آپ مدینہ منورہ سے مکہ مکرمہ کو روانہ ہوئے شیخ محمد عاشق نے مقدمہ میں لکھا ہے کہ حضرت شاہ ولی اللہ نے اپنے خاص اونٹ پر مجھ کو جگہ دی۔

واضح رہے کہ حجاز مقدس میں اونٹ کے دونوں طرف تقریباً چار چار فٹ لمبے کھٹولے ہوا کرتے تھے۔ اور ہر کھٹولہ میں ایک شخص ہوا کرتا تھا۔ ان کھٹولوں کو شغدُف کہا کرتے تھے۔

اور لکھا ہے گیارہ شعبان ۱۱۴۴ھ کی رات کو منزل رابغ میں حضرت نے فرمایا: "اگر کوئی میرے بیان کیے ہوئے معارف اور حقائق کو اس طرح لکھ لے کہ لوگ سمجھ سکیں وہ فوائد و اسرار کا مشاہدہ کرے گا۔"

Marfat.com

اپنا مصلیٰ بنالیں۔ چنانچہ آپ نے وہاں نماز پڑھی اور حضرت عتبان نے اس مبارک جگہ کو اپنا مُصَلّیٰ بنایا۔ یہ واقعہ بیان کرکے ابن حجر نے لکھا ہے هُوَ حُجَّة فی التبرک بآثار الصّالحین۔ یعنی یہ واقعہ اللہ کے نیک بندوں کے آثار سے برکت حاصل کرنے کے لیے حجت ہے۔

بر زمینے کہ نشانِ کف پائے تو بود سالہا سجدۂ صاحب نظراں خواہد بُود

افسوس صد افسوس اب اس شخص کو مشرک کہا جاتا ہے جو آثار صالحین سے برکت حاصل کرے۔ حضرت شاہ ولی اللہ اور آپ کے صاحبزادوں کی تالیفات میں تحریف کا سلسلہ تقریباً ڈیڑھ سو سال سے رائج ہے اور اب تیس چالیس سال سے "اصحاب توحید منظم طریقہ سے "اصلاح" کے نام پر اس مذموم فعل کا ارتکاب کر رہے ہیں عاجز کے پاس حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمۂ قرآن مجید طبع کردہ حکیم غلام بخف۔ مطبع سلطانی میں ۱۲۶۴ھ کا موجود ہے۔ یہ مبارک نسخہ حضرت سیدی الوالد قدس سرہ کے استعمال میں رہا کرتا تھا۔ اتفاق سے عاجز نے تاج کمپنی لاہور کا ۱۳۷۳ھ کا چھپا ہوا نسخہ لیا اتفاقی طور پر اس میں دو تحریفات کا پتہ چلا ہے اور یہ دونوں تحریفات فوائد میں کی گئی ہیں عاجز ان کو لکھتا ہے

۱؎ سورۂ بقر کی آیت ۱۰۸ کے ترجمہ کے آخر میں ف لکھ کر حاشیہ میں تحریر فرمایا ہے۔

اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا اور خلق نے اس میں راہ پائی اور منافق اس وقت اندھے ہو گئے۔ تحریف کرنے والے نے۔ اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا۔ کو۔ اللہ کے نبی نے دین اسلام کو روشن کیا۔ کر دیا اس کو خبر نہیں کہ اللہ نے سورۂ مائدہ کی آیت ۱۵ میں فرمایا ہے"۔ لَقَدْ جَاءَكُمْ

Marfat.com

مِنَ اللّٰہِ نُوْرٌ وَّ کِتَابٌ مُّبِیْنٌ۔ تم پاس آئی ہے اللہ کی طرف سے روشنی اور کتاب بیان کرتی۔ یہ نور اور روشنی ہمارے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہی کی مبارک ذات ہے اسی مبارک نور اور روشنی میں ہم کو کتاب پڑھنی اور سمجھنی ہے۔

ع۲ سورۂ طارق کی آیت ۸ کے ترجمہ میں یہ فائدہ تحریر فرمایا ہے۔ اللہ دنیا میں پھیر لاوے گا مرنے کے بعد۔" مُحرّرؔ نے لفظ "دنیا میں" نکال دیا ہے اور لکھا ہے۔ اللہ پھیر لاوے گا مرنے کے بعد۔

عاجز سے ایک صاحب نے کہا کہ یہ تبدیلی آواگون کے ثابت نہ ہونے کے لیے کی گئی ہے۔ افسوس ہے اس مُصلح نے "پھیر لاوے گا" پر غور نہ کیا۔ جہاں سے لے جانا ہوتا ہے لانا بھی وہاں ہی ہوتا ہے۔ اگر یہی بات ہے تو اس شخص کو چاہیے کہ سورۂ بقرہ کی آیت ۲۵۹ اَوْ کَالَّذِیْ مَرَّ عَلٰی قَرْیَۃٍ کو حذف کر دے کیوں کہ اس میں حضرت عُزَیر کا پورے ایک سو سال بعد اُسی مقام پر پھر زندہ ہونے کا واقعہ بیان کیا گیا ہے جہاں ان کی وفات ہوئی تھی۔

حضرت شاہ رفیع الدینؒ کے نواسے مولانا ظہیر الدین سید احمد نے سو سال پہلے لکھا ہے۔

"آج کل بعض لوگوں نے بعض تصانیف کو اس خاندان کی طرف منسوب کر دیا ہے اور درحقیقت وہ تصانیف اس میں سے کسی کی نہیں اور بعض لوگوں نے جو ان تصانیف میں اپنے عقیدے کے خلاف بات پائی تو اس پر حاشیہ جڑا اور موقع پایا تو عبارت کو تغیر و تبدل کر دیا الخ

مجلۂ الرحیم کے مدیر نے ماہ فروری ۱۹۶۸ء کے پرچہ میں لکھا ہے۔

شاہ ولی اللہ صاحب کی خاص باتیں جو انھوں نے مقبول عام باتوں

Marfat.com

کے ضمن میں لکھی ہیں اگر آج بھی ان کو الگ کر کے پیش کیا جائے تو اکثر راسخ العقیدہ بزرگ ان سے بھڑک اٹھتے ہیں اور گو وہ شاہ صاحب کی عظمت اور بزرگی کی وجہ سے چُپ رہتے ہیں لیکن اُن پر کڑھتے ہیں مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم و مغفور نے مولانا مسعود عالم مرحوم کو ایک خط میں لکھا تھا کہ شاہ ولی اللہ کا مطالعہ بڑی احتیاط سے کرنا چاہیے کیوں کر کہیں کہیں وہ کفر کی حدود تک پہنچ جاتے ہیں[1]۔" (رسالہ الرحیم صفحہ ۶۲۷ فروری ۱۹۶۸ء)

مولانا سید سلیمان کی اس عبارت سے معلوم ہوتا ہے کہ انھوں نے "انفاس العارفین" اور "القول الجلی فی ذکر آثار الولی" کا مطالعہ کیا ہے کیوں کہ ان دونوں کتابوں میں "اصحابِ توحید" اور علم ظاہر کے اکثر علماء کرام کی سمجھ سے بالاتر باتیں ہیں۔ شاہ ولی اللہ قدس سرہ نے حضرات صوفیۂ اعلام قدس اللہ اسرارہم العلیہ کی اصطلاحات اور اُن کے اندازِ بیان میں بہت کچھ لکھا ہے حضرت شاہ ولی اللہ کا پایہ اگر علم ظاہر مین بلند سے بلند تر تھا علم باطن میں بھی اولیاء برگزیدہ میں سے ایک فرد اکمل تھے۔ آپ جس وقت علم باطن کے اسرار و

---

[1] سید صاحبؒ ایک جگہ اور لکھتے ہیں "حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلویؒ کی تعبیرات ایسی نازک ہیں کہ کفر و اسلام کے درمیان پل صراط کا فرق رہ جاتا ہے (الرحیم جنوری ۶۴ء) سید صاحب کے یہ افکار و نظریات اس عہد کے ہیں جب وہ علوم ظاہری کے بہت بڑے عالم و فلسفی تھے اور العلم حجاب الاکبر کے حجاب میں تھے۔ مولانا تھانویؒ کے آخر عہد میں ان کی خدمت میں حاضر ہوئے اس وقت ؎ مولوی ہرگز نہ شد ملائے رُوم — تا غلام شمس تبریزی نہ شد کا مشاہدہ و یقین حاصل ہوا اور ان کی غلامی (مریدی) میں داخل ہو کر قال را بگذر و مرد حال شو — پیش مرد کاملے پامال شو۔ اپنی پائے مالی اور قید (مریدی) پر خوش و نازاں ہو کر کہتے ہیں ؎ تھی جب آزادی تو ہر سو دوڑ تھی۔ قید میں آرام ہی آرام ہے۔ حضرت اقدسؒ کے مشاہدات و حقائق و معارف سے قبل از بیعت آپ کو دلچسپی و شفقت ہو بھی نہیں سکتا تھا کیونکہ اس دور میں تو ابن تیمیہ کے افکار

رموز بیان فرماتے ہیں کامُ الوصال کی سرشاری ظاہر و باہر ہوتی ہے۔ مولانا برکاتی نے اپنی کتاب کے صفحہ ۸۶ میں حضرت شاہ عبدالعزیز کا ارشاد نقل کیا ہے بعد مراقبہ ہر چیہ بہ کشف می رسید می نگاشتند" یعنی آپ پہلے مراقبہ کرتے تھے جو کچھ آپ کے پاک سینہ پر اس وقت منقش ہوتا تھا آپ اس کو قلم بند کرتے تھے سرشارانِ جامِ الست کی یہی کیفیت ہے۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقیؒ کے بیان کردہ اسرار و معارف پر بعض ظاہر بینوں نے اعتراض کیا تو آپ نے اپنے پیر بھائی خواجہ حسام الدین احمد کو لکھا۔

ایں فقیر کہ ایں ہمہ دفاتر در بیان علوم و اسرار ایں طائفہ علیہ نوشتہ است بے مزج سکر، حاشا و کلّا کہ آں حرام و منکر است و گزاف و سخن بافی است، سخن بافان کہ بہ صحو خالص متصف اند بسیار اند، چرا ایں قسم سخنان نہ بافتند و دلہائے مردم را از جا نہ بردند ؎

فریاد حافظ ایں ہمہ آخر بہ ہرزہ نیست
ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست

(دفتر سوم مکتوب ۱۲۱)

یعنی اس طائفہ عالیہ کے علوم و اسرار کے بیان کرنے میں فقیر نے جو یہ تمام دفاتر لکھے ہیں کیا یہ سب سُکر و سرشاری کی آمیزش کے بغیر لکھے گئے ہیں۔ ہرگز نہیں۔ ہرگز نہیں! ایسا کرنا مُنکر اور حرام اور سخن سازی ہے۔ وہ سخن ساز جو اس سکر و سرشاری سے خالی ہیں کیوں اس قسم کی باتیں نہیں بنا سکے اور کیوں نہیں لوگوں کے دلوں کو اپنی جگہ سے ہلا سکے۔

حافظ کی یہ ساری فریاد آخر بیکار اور لغو نہیں ہے، قصہ بھی انوکھا ہے اور بات بھی نرالی ہے جو افراد ان علوم و اسرار سے بے بہرہ ہیں اور اس

Marfat.com

حضرت شاہ ولی اللہ سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ بنوریہ سے وابستہ تھے ۱۱۴۴ھ میں کامل سات مہینے مدینہ منورہ میں قیام کیا علم ظاہر میں وہاں کے گرامی قدر علماء سے استفادہ کیا اور علم باطن میں روضۂ مبارکہ و مقدسہ کی خاک روبی کی اور حضرات اہل بیت اطہار کے مزارات مقدسہ کی زیارت کی اور وہاں مراقبات کرنے سے درجاتِ کمال پر فائز ہوئے۔ آپ نے الدر الثمین میں حضرات حسنینؓ کی عنایتوں کا ذکر فرمایا ہے اور لکھا ہے فَمِنْ یَوْمِئِذٍ انْشَرَحَ صَدْرِیْ لِلتَّصْنِیْفِ فِی الْعُلُوْمِ الشَّرْعِیَّۃِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ - اس دن سے میرا سینہ کھل گیا علوم شریعت کے تصنیف کرنے میں اور آپ نے فیوض الحرمین میں لکھا ہے۔ جب میں نے اہلِ بیت اطہار کے قبور کی زیارت کی مجھ پر ایک خاص طریقہ کا اظہار ہوا جو اللہ تعالیٰ کے اولیا کا طریقہ ہے۔

اہل تمکین اور اصحاب صحو و آگاہی ایسے امور کا اظہار نہیں کرتے ہیں اور آپ کو حکم ملا کہ اس کا اظہار کریں۔ ہو سکتا ہے اس میں یہ حکمت ہو کہ خلائق کو معلوم ہو جائے کہ اصحاب قلوب پر ایسے واقعات ظاہر ہوا کرتے ہیں لہذا اپنی ناوانی کی بنا پر اس کا رد و انکار نہ کیا جائے۔ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے مبارک ارشاد کو جناب سعدی شیرازی نے دو شعر میں بیان کیا ہے۔ فرمایا ہے ؎

مرا پیر دانائے روشن شہاب — دو اندرز فرمود بر روے آب

یکے آں کہ بر غیر بدبیں مباش — دوم آں کہ بر خویش خود بیں مباش

ع۲ حضرت ایشان فرمودند کہ دوازدہم ربیع الاول بہ حسب دستور قدیم قرآن خواندم و چیزے نیاز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسمت کردم و زیارت موئے شریف نمودم۔ در اثنائے تلاوت ملاء اعلیٰ حاضر شدند و روح پر فتوح

Marfat.com

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ جانب ایں فقیر و دوست داران ایں فقیر بہ غایت التفات فرمود و دراں ساعت کہ ملا را علیٰ و جماعتِ مسلمین کہ با فقیر بود بہ نازد نیائش صعود می کنند برکات و نفحات ازاں حال نزول می فرماید۔

(ص۳) ترجمہ ص۹۸

یعنی۔ حضرت نے فرمایا۔ قدیم طریقہ کے موافق بارہ ربیع الاول کو میں نے قرآن مجید کی تلاوت کی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی کچھ نیاز تقسیم کی اور آپ کے مبارک بال کی زیارت کرائی۔ تلاوت کلام پاک کے دوران میں ملاء اعلیٰ کا ورود ہوا (فرشتے نازل ہوئے) اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پُرفتوح نے اس فقیر اور اس سے محبت کرنے والوں کی طرف بہت التفات فرمائی۔ اس وقت میں نے دیکھا کہ ملاء اعلیٰ (فرشتوں کی ٹولی) اور ان کے ساتھ مسلمانوں کی جماعت نیازمندی اور عاجزی کی بنا پر بلند (عروج کر رہی ہے) ہو رہی ہے (اوپر اٹھ رہی ہے) اور اس کیفیت کی برکتیں اور اس کی لپٹیں نازل ہو رہی ہیں۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے صاف طور پہ ثابت ہے کہ خاص بارہ ربیع الاول کو شاہ ولی اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فاتحہ اور نذر و نیاز دلوایا کرتے تھے اور یہ آپ کا پرانا طریقہ تھا اور نیک بخت حاضرین کو موئے مبارک از بس مکرم و مقدس کی زیارت کراتے تھے اور شیرینی تقسیم کرتے تھے۔ تاریخ کی تعیین کی وجہ سے (پناہ بخدا) کراہت تو درکنار، آپ کو برکات اور انوار نظر آتے تھے آپ حاضرین محفل کے درجات بلند ہوتے ہوئے دیکھتے تھے۔[1] ھٰذہٖ سبیلی

---

[1] حضرت اقدس کو جو فیوض و برکات اور محفل میلاد مبارک میں ملائکہ کے نزول کے مشاہدات ہوئے وہ بالتفصیل آپ نے اپنی تالیف فیوض الحرمین (مطبوعہ) میں تحریر فرمائے ہیں۔

Marfat.com

ادعو الی اللہ علیٰ بصیرۃ انا ومن اتبعنی۔

آپ نے رسالہ الدر الثمین کے صفحہ ۸ حدیث ۲۲ میں اپنے حضرت والد مولانا شاہ عبدالرحیم کا بیان نقل کیا ہے کہ میں ایام مولود میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے میلاد کا کھانا پکوایا کرتا تھا۔ ایک سال کچھ پاس نہ تھا۔ کچھ بھنے چنے تھے ان کو میں نے تقسیم کیا۔ میں نے دیکھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے بھنے چنے رکھے ہوئے ہیں اور آپ شاد اور بشاش ہیں۔

اس سے صاف ظاہر ہے کہ شاہ ولی اللہ اور آپ کے والد بزرگوار پابندی کے ساتھ میلاد مبارک کے دن خوشی کا کھانا اور شیرینی تقسیم کیا کرتے تھے اور یہی حضرت شاہ عبدالعزیز اور آپ کے شاگردوں کا طریقہ رہا۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

۳۔ حضرت ایشاں فرمودند کہ در ایام عاشوراء از جانب ائمہ اہل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین مکرر اشارات معلوم شد کہ چیزے برائے فاتحۂ ایشان باید کرد، بنا بر اں روزے چیزے از حلاوہ حاضر کردہ شد و قرآن ختم نمودہ فاتحہ خواندہ شد پس سرور و ابتہاج در ارواح طیبۂ ایشاں مشاہدہ افتاد و نیز ارشاد فرمودند کہ چوں در ارواحِ طیبۂ اہل بیت رضی اللہ عنہم بہ امعان نظر تأمل واقع شد بہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ امتیازے و مکنتے و عظمتے مشاہدہ افتاد کہ مثل ذلک در دیگراں معلوم نہ شد و خیال واضح گشت کہ نسبتے کہ مخصوص اہل بیت است گویا از تلاحق افکار دراں حضرت تام و کامل گشتہ و بعد ازاں اتباع ہماں نسبت و تلون باقی ماند و پس در اولیاء اللہ سطوتے و ہیبتے کہ در غوث اعظم معلوم می گردد در دیگرے یافتہ نہ می شود۔ (صفحہ ۷۹-۸۰) ترجمہ صفحہ ۱۰۵

یعنی۔ حضرت نے فرمایا۔ عاشوراء کے ایام میں حضرات ائمہ اہل بیت اطہار رضی اللہ عنہم کی طرف سے مکرر اشارہ ہوا کہ اُن حضرات کی فاتحہ کرائی جائے

Marfat.com

چنانچہ ایک دن شیرینی منگوائی گئی اور قرآن مجید کا ختم کرکے فاتحہ دلائی گئی اور حضرات ائمۂ اطہار کی ارواح طیبہ میں خوشی اور مسرت کے آثار ظاہر ہوئے[1]۔ پھر حضرت نے ارشاد کیا جب حضرات ائمۂ اہل بیت اطہار کی ارواح طیّبہ میں گہری نظر ڈالی گئی تو حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی مبارک روح میں ایک خاص قسم کا امتیاز، تمکنت اور عظمت نظر آئی جو اوروں میں دیکھی نہ گئی اور کھلے طور پر یہ بات سمجھ میں آئی کہ جو مخصوص نسبت اہل بیت میں ہے وہ انکار کے مل جانے کی وجہ سے اتمام اور اکمال کی شکل اختیار کر گئی ہے اور آپ کے بعد یہ مبارک نسبت اسی کیفیت پر رہی اور پھر اس نسبت مبارکہ کی جو شوکت و عظمت حضرت غوث اعظم سیدنا عبدالقادر جیلانی میں نظر آتی ہے وہ کسی دوسرے میں نظر نہیں آتی۔

تشریح۔ اس مبارک ملفوظ سے صاف طور پر معلوم ہوا کہ حضرات ائمۂ اہل بیت اطہار قدس اللہ اسرارہم کے ایثار اور خوشنودی کی وجہ سے حضرت شاہ ولی اللہ نے ایام عاشورا میں ان حضرات کی فاتحہ دلوائی۔

شاہ ولی اللہ نے حضرت جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی نسبت مبارکہ کے متعلق بہت خوب کہا ہے۔ حضرات مشائخ کبار نے ایک اور وجہ تحریر فرمائی ہے کہ حضرت جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی والدہ اُمّ فَرْوَہ دختر حضرت قاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہم تھیں۔ حضرت قاسم مدینہ منورہ کے فقہائے سبعہ میں سے ایک امام تھے۔ حضرت جعفرؒ کو ان سے علمی اور روحانی

---

[1] آپ کے صاحبزادہ و جانشین سراج الہند حضرت شاہ عبدالعزیز محدث رحمۃ اللہ علیہ تاحیات مجالس محرم کرنے کے پابند رہے جس میں صحیح و مستند روایات بیان فرماتے تھے اور کثیر مجمع ہوتا تھا۔ تحریر فرماتے ہیں کہ ایک ہزار تک لوگ جمع ہو جاتے ہیں (فتاویٰ عزیزی مطبوعہ)

Marfat.com

آپ نے لکھا ہے یہ سن کر میں نے اسی وقت کچھ لکھا اور پھر باقاعدہ پندرہ شعبان کو مکۂ مکرمہ میں اس کام کو شروع کیا اور اس کا نام "القول الجلی فی ذکر آثار الولی" رکھا۔

اسّی نوّے سال پہلے تک اس کتاب کے چند نسخوں کا پتہ چلتا ہے مولانا رحمان علی مؤلف کتاب "تذکرۂ علمائے ہند" اور سید صدیق حسن خاں کے پاس یہ کتاب تھی لیکن اب اس کتاب کا کامل نسخہ تکیہ کاظمیہ قلندریہ کاکوری کے علاوہ غالباً دوسری جگہ نہیں ہے۔ خدا بخش لائبریری میں ناقص نسخہ ہے۔ اس کتاب کی تین قسمیں یعنی تین فصلیں ہیں پہلی قسم باقی دونوں قسموں سے بڑی ہے اور یہی حصہ خدا بخش لائبریری میں نہیں ہے۔

تکیہ کاظمیہ قلندریہ کاکوری کے سجادہ نشین محترم گرامی جناب مولانا مولوی محمد مصطفےٰ حیدر قلندر ہیں اُن کے برادر خورد محترم گرامی جناب مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر قلندر ہیں، تکیہ ان صاحبان کے دم سے آباد ہے تین سال ہوتے ہیں کہ عاجز کی ان سے ملاقات ہوئی اور معلوم ہوا کہ جناب برادر خورد کے بڑے صاحبزادے مولانا مولوی حافظ تقی انور علوی حفظہ اللہ رو وفقہ لما یحبہ ویرضاہ نے کتاب القول الجلی کا بامحاورہ بہت عمدہ ترجمہ اردو میں سَعْیُ التَّقِی فِی تَرْجُمَۃِ الْقَوْلِ الْجَلِی کے نام سے کیا ہے۔ عاجز نے چند جگہ سے ترجمہ کو اصل سے ملا کر دیکھا اور بہت دل خوش ہوا کہ جناب مؤلف نے جو کچھ لکھا ہے مترجم سلمہٗ نے اس کے مفہوم کو صحیح پیرائے میں بیان کیا ہے نیز جا بجا بہترین صوفیانہ شرح حواشی میں کی ہے اس کتاب سے حضرت شاہ ولی اللہ کے صحیح حالات منظر عام پر آجائیں گے۔ آپ اگر علم ظاہر میں یگانہ دہر تھے تو علم باطن

Marfat.com

میں بھی اللہ تعالیٰ کے فضل وکرم سے صاحبِ طریق نُو تھے، آپ کا کشف بے مثال تھا اور آپ کے انکشافات کی نظیر ملنی مشکل ہے۔ عاجز نے جناب مولانا محمد مجتبیٰ حیدر سے شاہ ولی اللہؒ کے چودہ ملفوظات لیے ہیں جو القول الجلی میں تحریر ہیں تاکہ حضرت اقدس سرہ کے صحیح حالات کا سب کو علم ہو اور حقیقت امر واضح ہو کہ آپ اہل سنت و جماعت کے مقتدا تھے، وہابیہ اور "اصحابِ توحید" کے عقائد سے آپ کا کوئی تعلق نہیں تھا، اب ناظرین کرام حضرت کے ملفوظات اور انکشافات ملاحظہ فرمائیں۔ شاہ ولی اللہؒ کو گروہ اسمٰعیلیہ، وہابیہ، غیر مقلّد اور اہل حدیث نے تحریفات وتزویرات کرکے اپنے رنگ میں عوام کے سامنے پیش کیا ہے۔

القول الجلی فی ذکر آثار الولی کے چند مکشوف اور ملفوظ

ع[1] روزے عرس حضرت بزرگ بود قدس سرہ، حضرت ایشان بر مزار پر اسرار نشستہ بودند کہ ناگاہ حق سبحانہ بحضرت ایشان الہام فرمود کہ ایں تقریر را بہ مردم برسانید۔ وھو ھذا۔

ایں فقیر نسبت شتی دارد، بہ یک لسان ولی اللہ بن عبدالرحیم است وبہ دیگرے انسان است، وبہ دیگر حیوان وبہ دیگر نامی وبہ دیگر جسم وبہ دیگر جوہر، وبہ لسانِ آخر ہست است وبہ اعتبار آں لسان ہم حجرم ہم شجر ہم فرس ہم فیل وہم بعیر وہم غنم، تعلیم اسماء مر آدم را من بودم، وآنچہ نوح

---

[1] اس واقعہ سے واضح ہے کہ آپؒ اپنے والد ماجد حضرت بزرگ شاہ عبدالرحیم صاحبؒ کا عرس کرنے کے پابند تھے حضرت شاہ عبدالعزیزؒ حضرت اقدسؒ کا عرس کیا کرتے تھے بلکہ کتاب ہذا میں آپؒ کے سویم اور اس میں فاتحہ خوانی کا ذکر بالتفصیل ہے

Marfat.com

طوفان شد وسبب نصرت اُونسد من بودم، آنچہ برابراہیم گلزار گشت من بودم توریت موسی من بودم، احیاء عیسی میت را من بودم، قرآن مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم من بودم، والحمد للہ رب العالمین۔

پس بحضرت ایشان ایں کلام گراں آمد کہ عادت شریف اخفاء امثال ایں امور بود اما معلوم فرمودند کہ عدم اظہار ایں معنی موجب نوعے از چیزے خواہد بود، مضطر شدہ آں را بیان فرمودند دراں حال آثار شدت کلفت در روے مبارک حضرت ایشان مشاہدہ می افتاد، چنانچہ در بعض اوقات در حال وحی بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد تے طاری می شد بسیرٍ من اسرار اللہ تعالیٰ۔ ہم چنیں کمل در شہ بعضے احیان ازاں معنی خالی نہ می باشند۔ (اصل صہ ۳۶) ترجمہ اردو صفحہ ۴۹

یعنی ایک مرتبہ حضرت بزرگ کے عرس شریف کے موقع پر آپ مزار شریف کے پاس بیٹھے تھے کہ آپ کو الہام ہوا کہ لوگوں تک یہ بات پہنچا دو کہ یہ فقیر چند نسبتیں رکھتا ہے، ایک نسبت سے ولی اللہ فرزند عبدالرحیم ہے اور ایک سے انسان ہے اور ایک سے حیوان اور ایک سے نامی اور ایک سے جسم اور ایک سے جوہر، اور ایک اعتبار سے وہ موجود ہے اور اس اعتبار سے پتھر بھی ہوں، درخت بھی ہوں، گھوڑا بھی، ہاتھی بھی، اونٹ بھی بھیڑ بھی" آدم کو اسماء کی تعلیم" میں تھا، نوح کا طوفان جو اٹھا اور ان کی کامیابی کا سبب ہوا، وہ میں تھا، ابراہیم پر جو گلزار ہوا وہ میں تھا، موسیٰ کی تورات میں تھا، عیسیٰ کا مردے کو زندہ کرنا میں تھا، مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کا قرآن میں تھا، سب تعریف اللہ رب العالمین کے لیے ہے۔

Marfat.com

ایسے امور کے متعلق آپ کی عادت چھپانے کی تھی، لیکن آپ کو محسوس ہوا کہ ان چیزوں کا ظاہر نہ کرنا کسی خاص بات کا سبب بن جائے گا لہذا مجبور ہو کر آپ نے بیان فرمایا، جیسا کہ بعض اوقات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر وحی کے نزول کے وقت شدت طاری ہوتی تھی، اور یہ اللہ کے بھیدوں میں سے ایک بھید ہے۔ آپ کی اُمّت کے اصحابِ کمال بھی اس حالت سے خالی نہیں ہیں جس وقت آپ نے اس الہام کا بیان فرمایا اس وقت شدّت اور کلفت کے آثار آپ کے مبارک چہرہ پر نظر آرہے تھے۔

تشریح۔ یہ عاجز کہتا ہے، اربابِ طریقت کے لیے اس مبارک کشف میں کوئی غرابت نہیں ہے۔ اصحاب قلوب جب مراقبہ کرتے ہیں اور صفات تکوینیہ کی تجلیات سے سرشار ہوتے ہیں ان پر وحدت وجود کے اثرات ظاہر ہو جاتے ہیں۔ حضرت امام ربّانی مجدد الفِ ثانی قدس سرہ نے دفتر اول کے مکتوب ۲۹۱ میں لکھا ہے۔

"ایسی توحید والے اربابِ قلوب اگر اسی مقام سے عالم کو مراجعت کریں گے تو عالم کے ہر ذرّہ میں اپنے محبوب کو دیکھیں گے"

یعنی مراقبہ میں لطائف کو عروج حاصل ہوتا ہے۔ مراقبۂ صفات ہو یا ذات۔ عروج کے وقت سالک اس میں فانی اور مستہلک ہو جاتا ہے اور جب لطائف کا نزول ہو چکتا ہے تو اس پر صحو طاری ہو جاتا ہے البتہ خمار اور سرور کی کیفیت اس پر ظاہر ہوتی ہے اور اگر سالک کے لطیفہ کو عروج ہوا اور وہ اس حالت میں مراجعت کرے تو دنیا کے ہر ذرہ میں اس کو وہ کیفیت نظر آئے گی جو مراقبہ میں پیش آئی ہے۔

Marfat.com

فوائد حاصل ہوئے۔ علامہ بدرالدین نے حضرات القدس میں آپ کا یہ قول لکھا ہے۔ وَلَدَنِی اَبُوْ بَکْرٍؓ مَرَّتَیْنِ۔ ابو بکرؓ سے دو مرتبہ پیدا ہوا ہوں ایک جسمانی پیدائش ہے کہ وہ میرے نانا ہیں اور ایک روحانی پیدائش ہے کہ میں ان کے سلسلہ سے مستفید ہوا ہوں۔

۴ حضرت ایشان فرمودند کہ در عالم مثال در یکے از فرزندان خود جاہے وثروتے تمام وعظمتے ونورانیتے عظیم مشاہدہ نمودم امید آن است کہ ایں معنی ظہور نماید ودر بعضے از فرزندان علمے وسیع معلوم می شود واز بعضے دیگر بقائے نسل ادراک نمودہ می آید۔ (ص۸۲) ترجمہ ص۱۰۹

یعنی حضرت نے فرمایا میں نے عالم مثال میں اپنے فرزندوں میں سے ایک میں عزت، دولت، بڑائی اور عظیم نورانیت دیکھی۔ امید ہے اس کا ظہور ہوگا اور بعض فرزندوں کا علم وسیع معلوم ہوا اور دوسرے بعض سے نسل کا باقی رہنا معلوم ہوا۔

تشریح۔ آپ کے فرزند شاہ عبدالعزیز کو اللہ تعالیٰ نے مقبولیت، علمیّت، نورانیّت کی دولت سے نوازا۔ شاہ ولی اللہ نے کتابیں لکھیں اور شاہ عبدالعزیز نے چار اطراف میں اُن کے علم کو پھیلایا، آپ سارے ہندوستان کے مُسَلَّم استاد ہوئے۔ شاہ عالم بادشاہ نے جاگیر عنایت کی دو مواضع آپ کے اور آپ کے تین بھائیوں کے اور ایک بلاشرکت غیرے آپ کا[1]۔ بادشاہ آپ کے

---

[1] تین موضع جاگیر میں تھے جو شاہ عالم بادشاہ اور دولت راؤ سندھیا کے نذر کیے ہوئے تھے حسن پور اور مراد آباد پرگنہ سکندر آباد تو چاروں بھائیوں میں مشترک تھے اور ایک موضع محل جنہ (قریب پھلت) بلاشرکت صرف آپ (شاہ عبدالعزیزؒ) کا تھا۔ آپ کی وفات کے وقت قریب ایک لاکھ روپیہ نقد اور دیگر بیش قیمت سامان آپ کی ملکیت تھا۔ چند ہزار روپے اپنے نواسوں شاہ محمد اسحٰقؒ، شاہ محمد یعقوبؒ کو برائے سفر حج وعمرہ دیئے اور چند ہزار روپے اپنی تجہیز وتکفین اور دیگر مابعد مراسم تعزیت (فاتحہ وغیرہ) کے لیے ورثا کو دیئے۔ (تلخیص از مقالات طریقت مطبوعہ صفحہ ۴۰)

Marfat.com

حلقۂ وعظ میں آیا کرتے تھے۔ شاہ رفیع الدین اور شاہ عبدالقادر آپ کے دست و بازو تھے۔ جب تک یہ دونوں بھائی زندہ رہے آپ سکون سے رہے اللہ تعالیٰ ان حضرات پر اپنی خاص رحمتیں نازل فرمائے۔

ع۵ وقتے ظاہر شد کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اہل بیت آنجناب متوجہ حال فقیر و جمیع اطراف فقیر است و نیز روشن شد کہ نور الٰہی در عالم اجسام بہر دو قسم ظہور می نماید۔ ظہور تشریعی و ظہورِ تکوینی۔ ظہور تشریعی بر ضبط قواعدِ کلیۂ شرعیہ است و ظہور تکوینی مبنی بر اقامتِ مصلحت کلیہ بغیر مراعات قواعدِ کلیہ، علمے کہ متعلق بہ اول باشد علم ظاہر است، و علمے کہ متعلق بہ ثانی است علم باطن است، بالجملہ بہ حسب نور تکوینی و علم باطن ہیچ احدے بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ائمۂ اثنا عشر رضی اللہ عنہ قوی تر نیست گویا ملاء اعلیٰ کہ بنائے احکام عالم بر آنہا است از اعظم الفریق اند بہ حسب نسبت او بدیشان متوجہ شدن تریاقے مجرب است۔ (ص۸۰) ترجمہ ص۱۱۴

یعنی۔ ایک مرتبہ ظاہر ہوا کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور اہل بیت مبارک آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم اس فقیر کے حال پر اور اس کے تمام اطراف پر متوجہ ہے اور واضح طور پر معلوم ہوا کہ عالم اجسام میں اللہ تعالیٰ کا نور دو طرح کا ظاہر ہوتا ہے ایک تشریعی ظہور اور دوسرا تکوینی[1] ظہور۔ تشریعی ظہور کی اساس شریعت کے قواعد کلیہ کے ضبط اور استحکام پر ہے اور تکوینی ظہور کی اساس قواعد کلیہ کی مراعات کے بغیر، مصالح کلیہ کے قائم رکھنے پر ہے، وہ علم جس کا تعلق پہلے نور (تشریعی) سے ہے وہ علم ظاہر ہے اور وہ علم جس کا تعلق دوسرے نور تکوینی سے ہے وہ علم باطن ہے۔ خلاصۂ کلام یہ ہے کہ نور تکوینی اور علم باطن کی

---

[1] نیست را ہست نمودن و در وجود آوردن۔ نیست کو ہست کرنا (عدم سے وجود میں لانا)

Marfat.com

رُو سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد اثنا عشری ائمہ سے زیادہ قوت والا کوئی نہیں ہے یہ حضرات گویا کہ ملاءِ اعلیٰ کا ایک بہت باعظمت فریق ہے جس پر اس عالم کا استحکام اور مضبوطی ہے۔ جو نسبت اِن حضرات کی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے اس کی وجہ سے ان حضرات کی طرف متوجہ ہونا مجرب تریاق ہے یعنی اکسیر اعظم ہے۔

تشریح۔ اس میں کوئی کلام نہیں ہے جیسا کہ حضرت امام احمد کی روایت کردہ حدیث میں ہے کہ نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اہل بیت اطہار کی محبت حضرت نوح علیہ السلام کی کشتی کی طرح ہے جو اس میں بیٹھا وہ طوفان سے بچا اور جو نہ بیٹھا وہ ہلاک ہوا۔ حضرات صحابہ کا احترام برقرار رہے اور آحاد صحیحہ کی مشعل ہاتھ میں رہے۔ وہ اللہ کے لطف وکرم سے قیامت کے لرزہ خیز واقعات اور دوزخ کے درکات سے (گہرائیوں سے) محفوظ رہے گا جیسا کہ امام رازی نے لکھا ہے اور ملا علی قاری نے مرقات میں نقل کیا ہے عاجز نے خلاصہ پیش کیا ہے۔ اللہ کے فضل وکرم سے یہ مبارک جماعت جو نجات کی کشتی میں بیٹھی ہے اہل سنّت وجماعت کی ٹولی ہے۔ والحمد للہ علی ذلک

۶ حضرت ایشان فرمودند کہ شب عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سرہٗ در مقبرۂ شان ہنگامہ و سرودے، بہ مردمان شوقے و وجدے بود۔ در مسجد خویش بعد عشا نشستہ بودم کہ یک پارۂ نور آوردند و گفتند کہ آنچہ در آں جا ذوق و شوق و کراماتِ توجہ روح مبارک شان بود، ہمہ مرکب شدہ ایں صورت گرفتہ کہ ارسال یافتہ و درہماں اثنا نفس ناطقہ را سریان در تمام عالم ظاہر شد و واضح ساختند کہ آں نور تابع از آں منبع است اگرچہ از انجا مرسول ہم است۔ (صفحہ ۱۰۰) ترجمہ صفحہ ۱۲۹

Marfat.com

یعنی۔ حضرت نے فرمایا۔ حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سرہ کے عرس کی رات کو ان کے مقبرہ میں لوگوں کی بھیڑ اور نغمہ سرائی کا ہنگامہ برپا تھا لوگ اپنے شوق اور وجد میں مصروف تھے۔ میں عشاء کے بعد اپنی مسجد شریف میں بیٹھا تھا کہ نور کا ایک ٹکڑا میرے پاس لایا اور کہا گیا کہ وہاں پر ذوق وشوق اور روح مبارک کی کرامات کا جو کچھ ظہور ہوا ہے وہ سب مل کر اس صورت میں ہو گئے ہیں جو آپ کو ارسال کیا گیا ہے، اسی دوران میں نفس ناطقہ کا اثر تمام عالم میں ظاہر ہوا اور یہ بات واضح کی گئی کہ وہ نور اسی منبع کا تابع ہے اگرچہ وہاں سے بھیجا بھی گیا ہے۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے ثابت ہے کہ آپ کے محترم چچا کا (بھی) عرس ہوا کرتا تھا اور محفل سماع وسرود منعقد ہوا کرتی تھی اور لوگوں پر ذوق وشوق طاری ہوتا تھا اور آپ کے محترم چچا کی روح کی کرامات (اور برکات و انوار) کا ظہور ہوا کرتا تھا اور وہ محفل نورانی ہوا کرتی تھی۔ شاہ ولی اللہ کو اس احتفال پر کوئی اعتراض[1] نہ تھا بلکہ آپ کو اس سے مشاہدات اور فیوضات روحانی حاصل ہوتے تھے۔

ع اتفاق چناں افتاد کہ قبل ازاں، شب وقت خواجہ محمد امین و خواجہ ابوالخیر بہ طبخ دوا برائے آنجناب مشغول شدند و دریں باب اہتمام تمام بہ کار بردند، وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ سابق

---

[1] حضرت اقدسؒ نے اپنے والد ماجدؒ کی چشم دید روایت حضرت مجدد الف ثانیؒ کے پیر و مرشد حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندیؒ کے عرس کا حال جس میں قوالی کا بھی بندوبست ہوتا تھا نیز حضرت اقدسؒ نے اپنے استاد شیخ ابراہیم کردیؒ مدنی کا شدتِ ذوق سماع اور اس کے فوائد انفاس العارفین صفحہ ۱۸۴ و ۱۸۵ میں لکھے ہیں۔ تقی انور

Marfat.com

ازیں مدتے دراز شد کہ یکبارگی درخانۂ ما چیزے از طعام بہ دیر میسر آمدہ بود و میاں نور اللہ متصدی سرانجام بعضے اسباب آں شدہ بودند، بنابراں نماز مغرب پیش از جماعت ادا کردہ آں را سرانجام دادند پس نماز شاں بہ جناب الٰہی بہ محل قبول رسیدہ بود ہم چنیں امروز عمل ایں ہر دو عزیزاں قبول گشتہ۔ (ص۱۲۲) ترجمہ ص۱۵۱

یعنی۔ اس سے پہلے ایسا اتفاق ہوا تھا کہ خواجہ محمد امین اور خواجہ ابوالخیر بڑے اہتمام سے رات کے وقت (حضور کی) دوا پکانے میں مصروف ہو گئے تھے (اس کام کی وجہ سے جماعت ان سے فوت ہو گئی تھی) حضرت نے رات کو فرمایا، اس واقعہ سے ایک زمانہ پہلے ایک مرتبہ ہمارے گھر میں کھانے کا سامان دیر سے میسر آیا، میاں نور اللہ (بڈھانوی) بعض چیزوں کی فراہمی میں ساعی (کوشاں) ہوئے تھے اور اس (حضرت اقدس اور آپ کے اہلبیت کی خدمت کی) وجہ سے انھوں نے مغرب کی نماز جماعت سے پہلے پڑھ لی تھی اور پھر کام کے پورا کرنے میں مصروف ہو گئے تھے۔ ان کی نماز بارگاہ الٰہی میں قبول ہو گئی تھی۔ اسی طرح آج کے عمل میں ان دونوں عزیزوں کی نماز قبول ہو گئی ہے۔

تشریح۔ جماعت سنت موکدہ ہے بلا عذر چھوڑنا باز پرسی کا سبب ہے خواجہ محمد امین ولی اللّٰہی اور خواجہ ابوالخیر اور اُن سے پہلے میاں نور اللہ سے جماعت فوت ہو گئی تھی۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو کشف کے ذریعہ معلوم ہوا کہ ان تینوں سے باز پرسی نہ ہوگی، ان تینوں کو ان کا اخلاص کام آیا۔

ع (بہ حالت اعتکاف در ماہ رمضان) شب بست و نہم نادر کیفیتے داشت کہ بہ جز شوق و وجد و انجذاب چیزے دیگر را گنجائش نہ بود، بہ تقریبے بعضے

Marfat.com

نغمہائے طیبہ کہ در جوار آں مکان اتفاق افتادہ بود نیز ہیچ آں کیفیت شدہ بودند، بالجملہ تمام شب بہ ہمیں رنگ گزشت در ثلث اخیر وقت حضرت ایشان بہ غایت خوش بود، از شوق و ذوق سرتاپا استلائے عظیم داشت، و مستی و جوش از ہر بن موے مبارک می تراوید، و اثرے عجیب در تشرف آں دوران حضور در گرفتہ بود، دراں وقت نغمہ سرایت حافظ شیراز کہ

تا ز میخانہ و مے نام و نشاں خواہد بود سر ما خاک رہ پیر مغاں خواہد بود

آغاز نہید از اں آواز پرسوز و گداز دل و جگر ہر یک می پاشید، ہر کس از خود بے اختیار می خواست کہ خود را پروانہ وار بران شمع الٰہی فدا سازد الخ.

(۱۲۳) ترجمہ صـ۱۵۲

یعنی۔ اعتکاف کی حالت میں رمضان کی انتیسویں رات کو آپ پر نادر کیفیت طاری ہوئی کہ شوق، وجد اور جذبہ کے سوا کسی شے کی گنجائش نہ تھی، متصل مکان میں اتفاقی طور پر کوئی خوشی تھی اور وہاں اچھے گانے ہو رہے تھے اور ان کی آواز آ رہی تھی، اس سے شوق و محبت کی آگ اور بھڑکی اور اسی کیفیت میں ساری رات بسر ہوئی۔

تہائی رات باقی تھی، آپ خوش تھے اور ذوق و شوق میں از سر تا پا ڈوبے ہوئے تھے، مستی اور جوش آپ کے ہر بُن مُو سے ٹپک رہا تھا کہ گانے والے نے حافظ شیراز کا عشق و محبت میں ڈوبا ہوا شعر پڑھا جس کا مطلب کچھ ایسا ہے۔

جب تک میخانہ، معرفت اور شراب محبت کا نام و نشان باقی ہے ہمارا سر ساقی خمخانہ الست کی راہ کی مٹی بنے گا۔

یہ عاشقانہ اور مستانہ شعر اور پھر پڑھنے والے کی پرسوز و گداز آواز نے

Marfat.com

ہم میں سے ہر ایک کا دل اور جگر پاش پاش کر دیا، اس وقت جتنے جاں نثار وہاں موجود تھے سب کی تمنا تھی کہ اس نورانی شمع (حضرت اقدس) پر اپنے کو پروانے کی طرح فدا کر کے خاکستر ہو جائیں، رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

تشریح۔ شیخ محمد عاشق رحمہ اللہ کے اس بیان سے صاف طور پر ظاہر ہے کہ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ نہ مُلّائے خشک تھے اور نہ صوفی خشک علم ظاہر میں اگر بے مثل و بے بدل تھے علم باطن میں اچھی مثال "رُوَیْدَکَ اَنْجَشَۃُ لَا تَکْسِرِ الْقَوَارِیْرَ" کے تھے۔

حضرت انجشہ کا واقعہ

قصۂ حادی جنابِ اَنجَشہ — کردہ نقل آں را جماعت از خیار

انجشہ حُدی خواں کا قصہ — بہترین لوگوں کی ایک جماعت نے نقل کیا ہے

آں حُدی خوانِ جنابِ مصطفیٰ ﷺ — از رجز خواندے بہ صورت زیر زار

آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا وہ حُدی خواں — نرم اور غمگین آواز سے رجز پڑھتا تھا

اشتر بے چارہ زاں صوتِ جمیل — مست گشتہ تیز رفتے زیر بار

بے چارہ اونٹ اس حسین آواز سے — بوجھ میں دبا ہوا مست ہو کر تیز چلتا

در سفر بارے حُدی آغاز کرد — بود سرور نیز بر ناقہ سوار

ایک مرتبہ سفر میں اس نے حدی شروع کی — سرورِ عالم صلی اللہ علیہ وسلم بھی اونٹنی پر سوار تھے

خواند مستانہ بہ نوعے پاک دل — ذکر پاکش ماند شیریں یادگار

اس پاک دل نے مست ہو کر اس طرح حدی پڑھی — کہ اس کا پاک ذکر یادگار بن گیا

چوں جنابِ مصطفیٰ ﷺ شعرش بدید — کاں بہ رنگِ برق گشتہ شعلہ بار

جب جنابِ مصطفیٰ ﷺ نے اس کے شعروں کو دیکھا — کہ وہ بجلی کی طرح شعلے برسا رہے ہیں

گفت لَا تَکْسِرِ قَوَارِیرِ اَنجَشہ — سینہ ہا را تا نہ سوزاند شرار

Marfat.com

فرمایا اے انجشہ شیشیوں کو نہ توڑ — تاکہ سینوں کو چنگاریاں نہ جلادیں
خوش نصیب است آں کہ سُکر و اِنبساط — صَرفِ یادِ حق کند لیل و نہار
وہ خوش نصیب ہی جو سکر اور انبساط کو — شب و روز خدا کی یاد میں صرف کردے

در رہ الفت بہ عزم و صدقِ تام — مردواراں پا نہادہ استوار
پورے عزم اور سچائی کے ساتھ محبت کی راہ میں — مردانہ وار مضبوط قدم جمائے ہوئے ہو
چشمِ پُر نم آہ پُر سوزش بود — تن زبون و قلب باشد بے قرار
اس کی آنکھ نمناک اور دل پر سوز ہو — جسم عاجز اور دل بے قرار ہو
ہر زماں از شوق مستیہا کند — ہر نفس بر جانِ جانانش نثار
ہر لحظہ شوق سے مستیاں کرے — ہر سانس میں محبوب کے نام پر قربان ہو
ذکرِ پاکش دارُوئے دلہا است زید — آتشِ عشقش سپر باشد ز نار
اے زید اس کا پاک ذکر دلوں کی دوا ہے — اس کے عشق کی آگ جہنم کی سپر ہو

افسوس ایسے فرد اکمل و بے مثال کو اہلِ آہو اڑ نے وہابیّہ کے عقائد کا علم بردار ظاہر کیا ہے۔ آپ کے صاحبزادے اور آپ کے ماموں کے صاحبزادے آپ کے رفیق دمونس، آپ کے خلیفۂ اعظم جناب شیخ محمد عاشق آپ کے مسلک پر ترجمان اہل سنّت و جماعت تھے۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

ع 9 آگاہی آمد، ایں فرزندان کہ لطفِ الٰہی ایشاں را بہ ما عطا کردہ است ہمہ سُعَدا اند، نوعے از ملکیت بر ایشان ظہور خواہد کرد لیکن تدبیر غیب تقاضہ می کند کہ دو شخص دیگر پیدا شوند کہ در مکّہ و مدینہ سالہا احیائے علوم نمایند و ہماں جا وطن اختیار کنند، از طرف ما در نسبت ایشاں بہ ما متمکن باشد زیرا کہ آدمی زادہ بہ وطن مادر میلان طبعی دارد، انتقال جماعہ کہ وطن والا ایشان متمکن باشد بہ سرزمینے بالطبع مستحیل است مگر بہ سبب قسر قاسر۔
(ص ۲۳۸-۲۳۹) ترجمہ ص ۲۱۱

Marfat.com

یعنی۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے لطف سے یہ اولاد جو مجھ کو عنایت کی ہے، سب نیک بخت ہین اوران پر ایک طرح کی فرشتگی کا ظہور ہوگا اور غیبی تدبیر کا تقاضہ ہے کہ وہ افراد اور پیدا ہوں جو سالہا سال مکہ اور مدینہ میں علوم دین کی ترویج کریں اور وہیں کی وطنیت اختیار کرلیں ماں کی طرف سے ان کا رشتہ مجھ سے ہوگا۔ ایسی جماعت جس کا تعلق والدہ کے وطن سے ہو، وطن کو چھوڑنا مشکل کام ہے مگر یہ کہ کوئی بہت جدوجہد کرے۔

تشریح۔ آپ کے تین صاحبزادوں کا قیام دہلی میں تھا۔ شاہ عبدالعزیزؒ شاہ رفیع الدینؒ اور شاہ عبدالقادرؒ۔ یہ تینوں حضرات بہ ظاہر بشر اور بہ باطن فرشتہ تھے، عاجز کے پردادا حضرت شاہ احمد سعیدؒ فرمایا کرتے تھے۔ کہ۔ یہ تینوں بھائی علم کے سمندر تھے اور تفسیر کلام الٰہی میں شاہ عبدالعزیز اللہ کی آیات میں سے ایک آیت تھے، تینوں بھائی صاحب نسبت وکشف صحیح تھے اور شاہ عبدالقادر کا کشف نہایت عمدہ تھا انھوں نے بارہ سال تک مجاہدہ اور اس طریقہ کے بعض خلفا سے استفادہ کیا تھا۔ الخ اور حضرت شاہ عبدالعزیز کے نواسے شاہ محمد اسحاق اور شاہ محمد یعقوب مع متعلقین واولاد اور اپنے داماد وں اور ان کے اہل وعیال اور مع دوسرے رفقا کے ۱۲۵۸ھ کو حرمین محترمین، ہجرت کرگئے اور وہاں سالہا سال علوم دین پڑھاتے رہے اور آخر وہاں کی پاک مٹی میں پیوند ہوگئے۔ رحمۃ اللہ علیہما۔

شاہ ولی اللہ کی وفات ۱۱۷۶ھ میں ہوئی ہے ان کی وفات کے بیاسی سال کے بعد یہ واقعہ ظاہر ہوا۔ سید صدیق حسن خاں نے اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" مطبوعہ نظامی کانپور در ۱۲۸۸ھ کے صفحہ ۴۳۰۔ ۴۳۱

Marfat.com

مین القول الجلی کی عبارت نقل کر کے لکھا ہے"۔ مصداق ایں آگاہی بہ ظاہر وجود ہر دو نواسۂ شاہ عبدالعزیز دہلوی است، مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب کہ ہجرت از دہلی کردہ در مکہ اقامت نمودند و سالہا بہ احیائے روایت حدیث بہ اہل عرب و عجم پرداختند"۔ یعنی اس آگاہی کا مصداق بہ ظاہر شاہ عبدالعزیز دہلوی کے دونواسے مولوی محمد اسحاق اور محمد یعقوب ہیں جو دہلی سے ہجرت کر کے مکہ میں مقیم ہوئے اور برسوں اہل عرب اور عجم کو حدیث کی روایت کی"۔ یہ ہے اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰہِ کی ایک مثال نواب صدیق حسن خاں (بھوپالی) کے پاس القول الجلی کا نسخہ تھا اور وہ اس کو مستند سمجھتے تھے وہ حضرت شاہ ولی اللہ کے کشف کے قائل ہو گئے باوجودیکہ وہ اہل حدیث کے امیر اور غیر مقلدین اور وہابیوں کے اپنے عہد میں امام تھے)

عنا روزے بہ شیخ عبدالعزیز کہ خلف الصدق ظاہراً و باطناً حضرت ایشان اند در ضمن بعض تقریبات فرمودند کہ حضرت قبلہ گاہ ما چوں ازیں عالم انتقال نمودند عمر ما مثل ہمیں عمر شما بود و میاں اہل اللہ یعنی برادر خورد بہ سن رفیع الدین بودند پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات متوجہ بہ روحانیت ایشان می نشستیم پس راہ حقیقت بر ما کشادہ شد۔ پس ازیں حکایات تنبیہ بر قرب ارتحال خویش کردند۔

روزے فرزندان گرامی را بہ بشارات نواختند و بہ شیخ عبدالعزیز خطاب نمودہ فرمودند کہ فرزندم شیخ محمد را نسبتے مع اللہ مانند نسبت شاہ حسین ۔ فلاں کہ معلم فرمودند و از خاطر برفت۔ خواہد شد و نام تو در ملاء اعلیٰ حجۃ اللہ است و نام رفیع الدین ابو العجائب اعنی تسخیر عناصر دے را باشد کہ ہر چہ

Marfat.com

از زبان او برآید صورت وقوع گیرد و نام عبدالقادر معین الحق که حجۃ اللہ را بہ مال یا بہ نوعے دیگر اعانت نماید، پس شیخ عبدالعزیز عرض نمودند کہ آیا مارا ولایت نہ خواہد بود فرمودند نہ فہمیدید کہ حجۃ اللہ جارحۂ الٰہی می باشد در اتمام مراد وے تعالیٰ۔ الحمد للہ در ہر یک از ایشان آثار ایں بشارات ظاہر و باہر است (ص ۲۶۲) ترجمہ ص ۶ حصہ دوم

یعنی ایک دن بعض تقریبات کے دوران اپنے فرزند شیخ عبدالعزیز سے جو ظاہراً اور باطناً آپ کے خلف صدق ہیں فرمایا کہ ہمارے والد ماجد جب دنیا سے آخرت کو منتقل ہوئے ہماری عمر تمہاری اس عمر کی طرح تھی اور میرے چھوٹے بھائی میاں اہل اللہ کی عمر رفیع الدین کی سی عمر تھی۔ میں آپ کے مزار شریف پر آپ کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا پھر مجھ پر راہ حقیقت کھلی۔ ان حکایات کے بعد آپ نے آگاہ کیا کہ میری رحلت کا زمانہ قریب آگیا ہے۔

ایک دن آپ نے اپنے چار فرزندان گرامی کو بشارات عظیمہ سے نوازا آپ نے شیخ عبدالعزیز سے فرمایا، میرے فرزند شیخ محمد کو اللہ سے نسبت ظلال شاہ حسین۔ آپ نے بیان فرمایا تھا جو میرے ذہن سے اتر گئی ہے۔ کی نسبت کی طرح ہو گی۔ اور تمہارا نام ملاء اعلیٰ میں حجۃ اللہ ہے اور رفیع الدین کا نام ابوالعجائب ہے۔ ان کو عناصر کی تسخیر حاصل ہو گی جو بات کہیں گے وہ ہو گی اور عبدالقادر کا نام معین الحق ہے، وہ مال سے یا دوسرے طریقہ سے حجۃ اللہ (شیخ عبدالعزیز) کی مدد کریں گے یہ سن کر شیخ عبدالعزیز نے آپ سے کہا کہ کیا ولایت مجھ کو نہ ملے گی۔ آپ نے فرمایا۔ تم سمجھے نہیں حجۃ اللہ اللہ تعالیٰ کا آلہ ہے۔ وہ اس سے مراد کی تکمیل کراتا ہے۔

Marfat.com

محمد عاشق نے کہا ہے۔ الحمد للہ سب میں بشارات کے آثار صاف طور
ظاہر ہیں۔

تشریح۔ اس مبارک قطعہ میں دو واقعات کا بیان ہے۔

پہلے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے فرزند دوم شاہ عبدالعز
فرمایا کہ حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت میری عمر اتنی تھی جتنی
تمھاری عمر ہے۔ میں ان کے مزار شریف کے پاس ان کی روحانیت کی
متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا تا آں کہ راہ حقیقت مجھ پر کھلی۔

افسوس ہے اب مدعیان سنّت و اصحابِ توحید کے نزدیک
عمل شرک میں داخل ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو جو نعمت ملی ا
ابتدا ان کے والد ماجد کی مرقد مبارک سے ہوئی اور اس کا اتمام س
دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے روضۂ مبارکہ پر ہوا، وہ روضۂ مُقدّس
کے زیارت، سراسر سعادت کا شوق امیر المؤمنین حضرت عمر فار
کَعبِ اَحبَار کو دلا رہے ہیں۔

دوسرے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے (اپنے صرف چار صاحبزا
شیخ محمد، شیخ عبدالعزیز، شیخ رفیع الدین، شیخ عبدالقادر کو بشارا
سے نوازا ہے اور جناب شیخ محمد عاشق نے لکھا ہے کہ بشارات کے
صاف طور پر ثابت ہیں [1]

ع۱۱ چوں سلخ محرم سَنَۃَ سِتٍّ وسَبْعِیْنَ بَعْدَ الأَلفِ وَمِ

---

[1] حضرت اقدسؒ کی وفات کے وقت آپ کے صاحبزادگان کی عمریں ع۱ شیخ محمد ت
۲۹ یا ۳۰ سال ع۲ شیخ عبدالعزیز ۱۶ سال چھ ماہ ع۳ شیخ رفیع الدین ۱۳ سال ع
عبدالقادر تقریباً ۹ سال ع۵ شیخ عبدالغنی ۵ سال تھیں۔

Marfat.com

رسید کہ از عمر شریف سال شصت و دوم شروع شدہ بود وقت صبح روز شنبہ مرزا جان جاناں کہ از مشاہیر طریقۂ نقشبندیہ احمدیہ اند با یاران خویش بہ عیادت آمدند و خلوت ساختند کہ بہ جز چند کس از مخصوصان کہ ایں بندہ ہم طفیلی شان بود، دیگرے نہ بود، پس حلقۂ مراقبہ شد و قریب نیم پاس ہم ہماں صحبت ماند۔ بعد ازاں چوں مجلس مراقبہ منقضی شد و مرزا رخصت خواستند ازاں وقت حال مزاج شریف متغیر گشت پس ازاں آنًا فانًا آثار انتقال ظہور نمودند تا کہ وقت ظہر ہماں روز طائر روح پاک شاں بہ عالم قدس طیران نمود و بہ رفیق اعلیٰ پیوست۔

(ص ۲۶۳) ترجمہ ص حصہ دوم

یعنی۔ جب ۱۱۷۶ھ کے محرم کی آخری تاریخ ہوئی اور آپ کی عمر کا باسٹھواں سال شروع ہو گیا تھا۔ ہفتہ کے دن مرزا جانِ جاناں جو کہ طریقہ نقشبندیہ احمدیہ کے مشاہیر میں سے ہیں اپنی جماعت کے ساتھ عیادت کے لیے آئے، خلوت کی محفل ہوئی، چند مخصوص افراد کے علاوہ کوئی نہ تھا، یہ بندہ مخصوص افراد کا طفیلی تھا یعنی محفل میں شریک تھا۔ تقریباً آدھ گھنٹہ مراقبہ کی محفل رہی پھر مرزا نے رخصت طلب کی۔ اس وقت سے شاہ ولی اللہ کے مزاج شریف میں تغیر ہوا اور لحظہ بہ لحظہ موت کے آثار ظاہر ہونے شروع ہو گئے چنانچہ اسی دن ظہر کے وقت طائر روح پاک نے عالم قدس کو پرواز کی اور رفیقِ اعلیٰ سے جا ملا۔ قَدَّسَ اللّٰہُ سِرَّہٗ وَنَوَّرَ ضَرِیحَہٗ۔

تشریح۔ آپ کی وفات ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۲۹ ماہ محرم الحرام ۱۱۷۶ھ مطابق ۲۱ اگست ۱۷۶۲ء کو دہلی میں ہوئی اور اپنے والد ماجد

Marfat.com

کے پہلو میں مدفون ہوئے۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔

جناب محمد عاشق نے حضرت میرزا کا ذکر کیا ہے اس سلسلہ میں ان کا مختصر ذکر کیا جاتا ہے۔

آپ کا اسم گرامی شمس الدین حبیب اللہ جانِ جاناں ہے اور مظہر آپ کا تخلص ہے۔ آپ کے والد ماجد کا نام میرزا جان ہے آپ کا نسب محمد بن حنفیہؓ کے واسطے سے حضرت علی کرم اللہ وجہ تک ۲۸ وسائط سے پہنچتا ہے۔ چوں کہ آپ کے جدِ اعلیٰ نے سلاطین تیموریہ کی بیٹی سے شادی کرلی تھی میرزا کا خطاب پایا اور دربار کے امرا میں ان کا شمول ہوا۔

لفظ میرزا کی اصل امیرزادہ ہے۔ کثرت استعمال سے میرزا اور پھر مرزا ہو گیا۔

آپ کی ولادت گیارہ رمضان ۱۱۱۱ھ یا ۱۱۱۳ھ کی ہے۔ آپ کے احوال شاہ غلام علی نے مقاماتِ مظہری اور کمالاتِ مظہری میں اور شاہ نعیم اللہ نے بشارات مظہریہ اور معمولات مظہریہ میں تفصیل کے ساتھ لکھے ہیں۔

مقامات مظہری مطبع احمدی ۱۲۶۹ھ کے صفحہ ۳۴ میں حضرت شاہ ولی اللہؒ کا ارشاد نقل کیا ہے کہ

"مجھ کو اللہ نے ایسا صحیح کشف عنایت کیا ہے کہ روئے زمین کی حالت مجھ سے پوشیدہ نہیں ہے، سب کچھ ہاتھ کی ہتھیلی کی لکیروں کی طرح مجھ پر ہے۔ اس وقت حضرت میرزا جان جاناں کا مثل کسی ملک اور کسی شہر نہیں ہے، جس کو مقامات کے سلوک کی آرزو ہو اُن کی خدمت میں حاضر ہو" یہ لکھ کر حضرت شاہ غلام علی نے لکھا ہے: "آپ کے فرمانے کے بہ موجب

Marfat.com

حضرت شاہ ولی اللہ کے اصحاب استفادہ کے لیے آپ کے پاس آئے"۔ اور لکھا ہے حضرت شاہ ولی اللہ خطوط میں آپ کو ان القاب سے یاد کرتے تھے۔

"متع اللہ المسلمین بافادات قیما لطریقۃ الاحمدیۃ و رَوّی ریاض الطریقۃ بتوجہات نفسہ الزکیۃ آمین"۔

اور خدائے عزوجل آں قیم طریقۂ احمدیہ وداعی سُنن نبویہ را درپرگاہ داشتہ مسلمین را ممتع و مستفید گرداناد" اور "خدائے عزوجل آں قیم طریقۂ احمدیہ خصوصًا وطریقۂ صوفیہ عمومًا وآں متحلی بہ انواع فضائل و فواضل را درپرگاہ سلامت داشتہ انواع برکات بر کافۂ انام مفتوح گرداناد"۔

معمولات مظہری کے مقدمہ کے آخیر میں سامع خاں کا بیان لکھا ہے کہ میں شیخ محمد علی حزیں کے پاس راستہ میں ایک بلند جگہ بیٹھا تھا۔ ناگاہ حضرت میرزا گھوڑے پر سوار اس راستے سے گزرے شیخ محمد علی حزیں نے دریافت کیا۔ یہ جوان کون ہے۔ کسی نے کہا یہ حضرت میرزا جان جاناں ہیں محمد علی حزیں نے کہا۔ "چشم بد دور ہمہ دانی و ہمہ جانی"۔

حضرت میرزا حضرت شاہ ولی اللہ کی بہت قدر کرتے تھے۔ سچ ہی اصحاب کمال ہی اہل کمال کی قدر کرتے ہیں" کلمات طیبات کے صفحہ ۸۳-۸۴ میں آپ کا مکتوب شریف ہے۔ اس میں حضرت شاہ ولی اللہ کے متعلق تحریر فرمایا ہے

(ترجمہ) حضرت شاہ ولی اللہ محدث رحمہ اللہ نے نیا طریقہ بیان کیا ہے اور اسرار و معارف اور علوم کی باریکیوں کی تحقیق میں آپ کا خاص طرز ہے ان کمالات اور ان تمام علوم کے ہوتے ہوئے آپ علماء ربانیوں میں سے ہیں محقق صوفیوں میں جو علم ظاہر اور علم باطن کے جامع ہوئے ہیں اور جنھوں نے علم لَو کا بیان کیا ہے آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں"۔

Marfat.com

فیوض الحرمین مطبوعہ ۱۳۰۷ھ کے صفحہ ۶۳ میں ہے۔

میں ائمہ اہل بیت کی طرف متوجہ ہوا۔ میں نے ان کا ایک خاص طریقہ پایا اور وہی اصل ہے اولیاء کے طریقوں کا، میں اس اصل کا بیان کرتا ہوں اور ان منضمات (جو اس سے ملے ہیں) کا بیان بھی کرتا ہوں جو اولیاء اللہ کے طریقوں میں ہوئے ہیں اور وہ اصل یہ ہے کہ "یادداشت" کی طرف التفات رکھی جائے۔ الخ

عاجز کہتا ہے طریقہ نقشبندیہ کی اصل طریقۂ خواجگان ہے اور اس طریقہ کے سرکردہ حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی متوفی ۵۷۵ھ ہیں آپ کو حضرت خضر سے فوائد حاصل ہوئے ہیں آپ کے آٹھ ارشادات ہیں جو ان کے طریقہ کی اساس ہیں ۱ہوش دردم ۲نظر برقدم ۳سفر در وطن ۴خلوت در انجمن ۵یاد کرد ۶بازگشت ۷نگاہ داشت ۸یادداشت۔

حضرات خواجگان کے نزدیک ذوق اور وجدان کی رو سے دوام آگاہی حاصل ہونے کا نام "یادداشت" ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ نے اس اصل کو حضرات ائمۂ اہل بیت کے طریقہ کا اصل قرار دیا ہے۔

سلام از ما رسد بر جان ایشاں الٰہی از تو رحمت بے کراں باد

۱۲ (از قسم دوم) فرمودند از درویشے اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر بزند ایں رغبت بہ الہام حق ظاہر نماید کہ برائے اعلاء کلمۃ اللہ بودہ است قبول نہ باید کرد و سخن او را معتبر نہ باید داشت کہ مفتون تسویل[2] نفس و شیطان شدہ

---

[1] یہ کشف چونکہ قسم دوم کتاب القول الجلی میں ہے، بلفظہ پٹنہ لائبریری کے نسخہ میں صفحہ ۳۴ پر ہے جس کا عکس میرے پاس آگیا ہے۔ [2] تسویل۔ شیطان کا لوگوں کے نفس میں گناہوں کو آراستہ کرنا۔ سخن آرائی و افترا (غیاث وغیرہ)

Marfat.com

است، زیرا کہ وجود سلطنت در اولیائے ایں امت بہ الہام حق و انتظام امر ملت صورت نہ یافتہ مگر در حضرت امام مہدی کہ در آخر زماں پیدا می شوند کہ قیم ایں ہر دو امر بہ الہام الٰہی خواہند شد و غیر ایشان ہر کہ مدعی ایں معنی شود حکم بہ بطلان او باید کرد کہ میل او از سر نفسانیت است کہ ہیچ اصل نہ دارد (صفحہ ۳۴۲)

یعنی۔ آپ نے فرمایا اگر کسی درویش سے سلطنت کی خواہش اور حکومت کی رغبت ظاہر ہو اور وہ اس رغبت کو الہام حق کہہ کر بیان کرے کہ اللہ کے کلمہ کی سربلندی کے واسطے ہے۔ قبول نہ کیا جائے کیوں کہ یہ ہر اباغ نفس و شیطان کا بنایا ہوا ہے اس امت میں اللہ کے الہام سے ملت کے انتظام کے لیے اولیاء اللہ میں سے سوا حضرت امام مہدی کے جو کہ آخر زمانہ میں پیدا ہوں گے کسی اور کے لیے انتخاب اور قیام کی گنجائش نہیں ہے۔ حضرت امام مہدی ان دونوں کاموں کو کریں گے (یعنی اعلاء کلمۃ اللہ اور انتظام امر ملت) ان کے علاوہ جو بھی اس کا دعوی کرے اس کی غلط ردی کا حکم کیا جائے۔ کیوں کہ اس کا یہ فعل از راہ نفسانیت ہے اور اس کی کوئی اصل نہیں ہے۔

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا یہ کشف اور بیان بڑا اہم اور غور طلب ہے۔ آپ کے کلام کا خلاصہ یہ ہے کہ اولیائے حق اور اللہ کے برگزیدہ افراد میں سے اگر کوئی دعوی کرے کہ مجھ کو الہام ہوا کہ مسلمانوں کا امیر بنوں اور اسلام کی خدمت کروں تو سمجھ لو کہ اس کو اپنے کشف اور الہام کے سمجھنے میں مغالطہ ہوا ہے۔ یہ کام آخیر دور میں حضرت امام مہدی کریں گے

اس مکاشفہ میں شاہ ولی اللہ کے دو الفاظ مدار بحث و تحقیق ہیں۔ ایک لفظ درویش ہے اور دوسرا لفظ الہام ہے۔ درویش خدا رسیدہ

Marfat.com

کو کہتے ہیں یعنی وہ نیک بندہ جس کی لَو خدا سے لگ گئی ہو اور الہام دل میں اچھے خیال کے آنے کو کہتے ہیں۔ اب "مکتوبات سید احمد شہید" کے مکتوب ۲۶ میں اس عبارت کو ملاحظہ کریں جو صفحہ ۱۴۸ میں ہے۔

"مصلحت وقت چناں اقتضا کرد کہ اقامت ایں رکن رکین اسلام بدون نصب امام بہ وجہ مشروع صورت نہ می بندد بنا علیہ بہ تاریخ دوازدہم جمادی الثانیہ سنہ ۱۲۴۲ ہجری مقدس بہ اتفاق مشاہیر سادات کرام و علمائے اعلام و مشائخ عظام و صاحبزادگان ذوی الاحترام و خوانین ذوی الاحتشام و جماہیر خواص و عوام از اہل ایمان و اسلام بہ بیعت امامت بر دست ایں جانب واقع گردید و بہ روز جمعہ خطبہ بہ نام ایں جانب خواندہ شد ہر چند ایں خاکسار ذرۂ بے مقدار بہ حصول ایں مرتبۂ منیف اولاً بہ اشارات غیبی و الہامات لاریبی مبشر بود الخ

اور اس کا ترجمہ صـ ۱۵۲ میں لکھا ہے یہ ہے

"مصلحت وقت کے مدنظر یہ تھی کہ اس رکن اعظم جہاد کا قائم رہنا شریعت کی رو سے بغیر امام کے تقرر کے ممکن نہیں تھا۔ اس لیے ۱۲ جمادی الثانی سنہ ۱۲۴۲ھ مقدس کو مشاہیر کرام، مشائخ عظام اور قابل احترام شہزادوں اور صاحب حشمت خوانین اور تمام خاص و عام مسلمانوں کے اتفاق رائے سے امامت[1] کی بیعت اس عاجز کے ہاتھ پر تکمیل پائی اور جمعہ کے روز میرا نام خطبہ میں پڑھا گیا

---

[1] اس کے بعد ہی حضرت سید احمد شہیدؒ اپنے خطوط میں اپنے کو "امیر المومنین" لکھنے لگے (سوانح احمدی) دیوبند کے جلیل القدر عالم مولانا عبید اللہ سندھی تو عقیدت میں غلو کے اس مقام تک پہنچ گئے کہ وہ تو حضرت سید صاحبؒ کو "امام معصوم" بھی لکھ گئے ہیں یہ اہل سنت والجماعت کے عقیدہ کے قطعاً خلاف ہے۔ (الرحیم جنوری سنہ ۶۵ء صفحہ ۱۶ و ۱۹)

Marfat.com

اس خاکسار ذرۂ بے مقدار کو اس بلند مرتبہ کے حاصل ہونے کی بشارت غیبی اشارے اور الہام کے ذریعہ جن میں شک و شبہ کی کوئی گنجائش نہیں پہلے ہی دی گئی تھی۔"

ایسے الہامات و اشارات کو جو مرہون سلطان خیال ہوں حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ (مکتوب ۲۹۱ از دفتر اول میں) معلول قرار دیتے ہیں۔ کاش "درویش" جناب سید اور ان کے رفقاء کار حضرت شاہ ولی اللہ کے اس ارشاد سراسر رشاد کو پہلے ہی ملاحظہ فرما لیتے۔ شاہ ولی اللہ کی وفات کے ۶۶ سال بعد آپ کا یہ کشف ثابت ہوا۔ اگر سید صدیق حسن خاں اس مکاشفہ کا بھی ذکر کر دیتے تو بہتر ہوتا۔

مولانا عبید اللہ سندھی نے "حزب امام ولی اللہ کی اجمالی تاریخ کا مقدمہ" کے صفحہ ۱۶۵ میں لکھا ہے۔

جس دن سے امیر شہید افغانوں کے امیر بنے اسی وقت سے بغاوت کی چنگاری اس اجتماع میں چمکتی رہی اگر معاملہ ہمارے ہاتھ میں ہوتا تو ہم افغانوں کا امیر بناتے اور اسے امیر شہید کے بورڈ کا ایک ممبر بنا دیتے الخ

مولانا سندھی نے جو رائے لکھی ہے، درست رائے ہے ہو سکتا ہے کہ انھوں نے یورپ اور روس وغیرہ کے دورہ میں "ہمفرے جاسوس" کی رپورٹ پڑھی ہو جس کو جرمنی کی حکومت نے چھپوایا تھا اور پھر اس کا ترجمہ دوسرے ممالک میں چھپا اور اب پاکستان میں "ہمفرے کے اعترافات" کے نام سے

لہ حضرت سید احمدؒ کی ولادت سے ۲۵ سال قبل اور آپ کے رفیق خاص عالم اجل مولانا اسمٰعیل کی ولادت سے ۱۰ سال قبل حضرت اقدسؒ اس عالم فانی سے انتقال فرما چکے تھے۔

Marfat.com

چھپا ہے کہ کس طرح انگریزوں نے محمد بن عبدالوہاب نجدی کو سلطنت عثمانیہ کو کمزور کرنے کے لیے تیار کیا اور پھر محمد بن سعود امیر نجد کو اس بات پر آمادہ کیا کہ وہ محمد بن عبدالوہاب کے باطل عقائد کی حمایت کرے اور نجد کا بادشاہ بنے۔ چنانچہ ۱۷۳۴ء / ۱۱۴۷ھ میں محمد بن سعود نے وہابی مذہب اختیار کیا۔ مذہبی امور میں وہ ابن عبدالوہاب کا مطیع ہوا۔ اور آج تک یہی کیفیت ان دونوں گھرانوں کی ہے۔

۱۳ء چوں آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در فتح مکہ مصاریع کعبہ را گرفتہ ایستادند و جماعۂ از صنادید قریش را کہ در باب ایذائے آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سعی بلیغ داشتند و سینہائے ایشان بہ عداوت پر بود دیدند کہ ہمہ جمع شدہ ایستادہ اند فرمودند چہ می گویید گفتند می گوئیم کہ اَنتَ اَخٌ کَرِیمٌ فرمودند شاید ارادہ می کنید قصۂ یوسف را۔ گفتند آرے۔ فرمودند، من ہم می گویم لا تثریب علیکم الیوم یغفر اللہ لکم ایں کلمہ گفتن ہماں بود و غل و حسد از دل ہا رفت۔ ہماں غرض تحفۂ حادثہ پیدا شد۔ از باب لطف و صفا کہ خرق عادت باشد بلا شک۔ و اصل ایں خرق عادت قوت زہرہ بود کہ از میان نفس نفیس آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جوش زدہ قوائے زہرہ را کہ در نفوس ایشاں کافرہ بودند در ہیجان آورد و ہر دو با ہم طرفہ تعالج نمودند و طرفہ انجذابے و روحے و راحتے و بہجتے و سروری بہ ظہور رسید و ہم چنیں وہب بن عمر بہ قصد کشتن آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بر بعض امور معینہ مطلع ساختند، در ضمن ایں مطلع ساختن طرفہ قوت زہرہ از نفس حضرتؐ بر آمد و بر نفس وہب شر صفت رسید و رعونت را بہ کلی بسوخت۔ و ہم چنیں شمامہ مرزبانی قصۂ ہند

Marfat.com

زوجۂ ابی سفیان۔ اینہا ہمہ قوت زہرہ است کہ از نفس صاحب دولتے برآمد و
بہ نفوس دیگراں می رسد و قوائے کامنۂ ایشان را در ہیجان می آرد و
طلسمے طرفہ بہ نمود می رسد، ہم چنیں در بدر قوتِ مزیخیہ ممزوجہ بہ دو چندان
از قوت شمسیہ ممزوج شدہ از نفس نفیس آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برجوشید
و غائب را مسخر خود گردانید و رعب آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ مسیر یک ماہ
منتشر گردانید، و ہم چنیں روز حجۃ الوداع قوتِ مشتری با قوتِ شمسیہ و
قوتِ قمر و قوتِ زہرہ و قوتِ زحل و قوتِ عطارد در ہم آمیخت۔ مِنْ
کُلِّ وَاحِدٍ مِنْہَا جُزْءٌ وَاحِدٌ۔ تا آں کہ یک چیز شد۔ در عالم تحفۂ تسخیری
و تالیفی و فرمانی و تشریعی منتشر گردانید۔" (ص ۳۶۱-۳۶۲)

یعنی فتح مکہ کے دن جب رسول اللہ علیہ وسلم بیت اللہ شریف کے
دروازے کے پٹوں کو پکڑ کر کھڑے ہوئے اور قریش کے سربرآوردہ لوگوں
کی ایک جماعت آپ کے سامنے کھڑی تھی جنھوں نے آپ کی ایذا رسانی
میں پوری کوشش کی تھی اور جن کے سینے آپ کی عداوت سے بھرے ہوئے
تھے۔ آپ نے ان سے فرمایا۔ تم کیا کہتے ہو۔ انھوں نے کہا، ہم کہتے ہیں
اَنْتَ اَخٌ کَرِیْمٌ"۔ آپ کرم کرنے والے بھائی ہیں۔ آپ نے فرمایا شاید
تمھارا مقصد یوسف کا قصہ دہرانا ہے۔ پھر آپ نے فرمایا۔ میں بھی کہتا
ہوں۔ لَا تَثْرِیْبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰہُ لَکُمْ۔ کچھ الزام نہیں تم
پر آج بخشے اللہ تم کو، اس بات کے سنتے ہی سارا مکر و حسد اُن کے
دلوں سے نکل گیا، فتح مکہ کا مقصد یہی خرق عادت کا تحفہ تھا جو لطف
و صفا کے طریقے سے بلاشک ظاہر ہوا۔ اس خرق عادت کی اصل زہرہ کی
قوت تھی جو آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر

Marfat.com

نکلی اور اس نے زہرہ کی ان قوتوں کو نفوس اہل مکہ میں کافرانہ پوشیدہ تھیں ہیجان میں ڈال دیا۔ پھر دونوں نے باہم مل کر عجب معالجہ کیا اور کیا ہی عمدہ و اعلیٰ انجذاب و خوشی و راحت و مسرت کا ظہور ہوا۔

ایسا ہی معاملہ وہب بن عمر کے ساتھ پیش آیا جب وہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے قتل کرنے کے ارادہ سے آیا۔ آں حضرت نے اس کو بعض معینہ امور (خفیہ راز) سے آگاہ کیا۔ آپ جب ان امور کا بیان فرما رہے تھے آپ کے نفس مبارک سے زہرہ کی قوت نکلی اور چنگاری کی طرح وہب کے نفس پر گری اور وہب کی رعونت اور خباثت یکسر جل گئی۔

اسی طرح کا قصہ ثمامہ مرزبانی اور ہند زوجہ ابوسفیان کا ہے یہ سب قوت زہرہ کی کارستانی ہے کہ صاحب دولت کے نفس سے نکلتی ہے اور دوسروں کے چھپے ہوئے قوا کو ہیجان میں ڈال کر انوکھا طلسم دکھاتی ہے

اسی طرح بدر کے دن گرنے والی قوت اپنے سے دگنی آفتابی قوت سے گھل مل کر آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر نکلی اور غالب کو اپنا مطیع کر لیا اور ایک مہینہ کی مسافت تک آپ کا رعب طاری کر دیا۔

اسی طرح حجۃ الوداع کے دن مشتری کی قوت۔ آفتابی قوت، ماہتابی قوت زہرہ کی قوت، زحل کی قوت، عطارد کی قوت سے گھل مل گئی۔ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْہَا جزءٌ واحد۔ ان میں سے ہر ایک کا ایک ایک جزء۔ یہ سب مل کر ایک شے ہو گئیں اور اس نے تمام عالم میں مسخر کرنے، مالوف کرنے حکم نافذ کرنے اور ایک شریعت کا تحفہ پھیلا دیا۔

Marfat.com

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی حقیقی وابستگی طریقت میں سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ سے ہے یوں اجازت دیگر سلاسل میں بھی ہے۔ حضرت مجدد قدس سرہ کے زمانے تک سلسلہ نقشبندیہ کے مدارج کا بیان ولایت کبریٰ تک ہوا تھا۔ حضرت مجدد قدس سرہ نے نہایۃ النہایۃ تک اس کا بیان کیا، اور آپ نے بیان کیا کہ انسان کی تخلیق میں عالم اَمر اور عالم خلق کے اجزا شامل ہیں۔ عالم امر کے اجزاء نورانی ہیں اور وہ انسان کے سینہ میں مکین ہیں۔ یہ نورانی اجزا ہماری کوتاہیوں اور گناہوں کی وجہ سے اپنی نورانیت کھو بیٹھتے ہیں۔ اور جب خوش نصیب بندہ اللہ کی یاد میں مصروف ہوتا ہے یہ اجزاء اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں اور جب وہ خوش نصیب مراقبہ کرتا ہے تو یہ نورانی اجزاء پرواز کر کے اپنے اصول تک پہنچتے ہیں جو عالم اَمر میں ہیں۔ آپ نے پانچ نورانی اجزا کا بیان کیا ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کو نیا طریقہ حضرات ائمہ اہل بیت اطہار رضی اللہ عنہم سے ملا ہے۔ اس نئے سلسلہ کا تفصیلی بیان عاجز کی نظر سے نہیں گزرا ہے۔ آپ کے اس مبارک مکشوف سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ ان پانچ نورانی طاقتوں کے علاوہ دوسری نورانی طاقتوں کے اجزاء سے بھی انسان کے سینہ کو محلّی اور مجلّی قرار دیتے ہیں۔ سورۂ حم السجدہ کی آیت ۵۳ میں اللہ تعالیٰ نے فرمایا ہے۔ سَنُرِیْهِمْ آیٰتِنَا فِی الْاٰفَاقِ وَفِیْ اَنْفُسِهِمْ۔ ہم دکھادیں گے ان کو اپنی آیات آفاق میں اور ان کے نفسوں میں۔ دلائل قدرت میں سے جو کچھ عالم کبیر میں ہے اس کا نمونہ انسان کا جسم ہے

نے فلک راست مُسلّم نہ ملک را حاصل
آں چہ در سِرّ سویدائے بنی آدم ہست

Marfat.com

کچھ پہلے کتاب "القول الجلی" پر ایک مقالہ ندیم حیدر علوی کا کوروی کا دہلی کے "مجلۂ قاری" میں چھپا تھا۔ ایک مولوی صاحب نے اس کو پڑھ کر عاجز سے کہا۔ حضرت شاہ ولی اللہ نے نجوم اور تاثیراتِ کواکب کا بیان کیا ہے اور یہ کچھ مناسب نہیں حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کا یہ مکشوف بعض دیگر فضلا کی نظر سے بھی گزرا اور انھوں نے اس مکشوف (نیز بعض دیگر مکشوفات) کے حذف کرنے کا مشورہ دیا۔ اس سلسلہ میں عاجز کے پاس ایک مفتی صاحب کا مکتوب آیا اور انھوں نے عاجز سے اس سلسلہ میں استفسار کیا۔ عاجز نے تحریر کیا کہ کسی کی تالیف میں کمی بیشی کا تصرف ناجائز ہے۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے کلام پاک میں کئی جگہ اس قبیح فعل کی برائی بیان کی ہے۔ افسوس ہے مولانا اسمٰعیل کے پیروان اس کام میں بہت آگے بڑھ گئے ہیں۔ حضرت شاہ ولی اللہؒ حضرت شاہ عبدالعزیز کی تحریرات و مکتوبات، حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمہ قرآن اور دوں کی کتابیں، حضرت مجدد الف ثانیؒ۔ اُن کی اولاد، حضرت شاہ غلام علی، حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی اور دیگر اکابرین کے احوال میں خوب ہی تحریفات کر کے محمد بن عبدالوہاب نجدی اور مولانا اسمٰعیل کا ہمنوا سب کو قرار دیا ہے اللہ تعالیٰ اس کتاب القول الجلی کو ان لوگوں سے محفوظ رکھے اور یہ کتاب بلا کسی تصرف کے چھپے۔ بنا بریں اس سلسلہ میں عاجز کچھ لکھتا ہے۔

علامہ ابو عبداللہ محمد بن احمد انصاری قرطبی متوفی دوشنبہ ۹ شوال ۶۷۱ھ نے اپنی تفسیر الجامع لاحکام القرآن" میں فَالْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا" کے بیان میں لکھا ہے۔ قال القشیری۔ اجمعوا علیٰ ان المراد الملائکۃ وقال الماوردی فیہ قولان احدھما الملائکۃ قالہ الجمہور

Marfat.com

والقول الثانی ھی الکواکب السبعہ حکاہ خالد ابن معدان عن معاذ بن جبل۔ قشیری نے کہا ہے اتفاق کیا ہے علماء نے کہ المُدَبِّرَاتِ اَمرًا سے مراد فرشتے ہیں اور ماوردی نے کہا ہے کہ المدبرات کے بیان میں دو قول ہیں۔ ایک قول میں وہ ملائکہ ہیں اور یہ جمہور کا قول ہے اور دوسرے قول میں وہ سات سیارے ہیں اس قول کو خالد بن معدان نے حضرت معاذ بن جبل رضؓ سے بیان کیا ہے۔ علامہ قرطبی نے یہ بھی لکھا ہے کہ اس قول کو قشیری نے اپنی تفسیر میں لکھا ہے۔ اللہ تعالیٰ نے تدبیر عالم کا تعلق کثرت کے ساتھ نجوم کی حرکات سے وابستہ کر دیا ہے۔ اگرچہ تدبیر کرنے والا اللہ ہی ہے چونکہ یہ کام نجوم کے سپرد کر دیا گیا ہے اس لیے نجوم کو مُدَبِّرَات فرمادیا ہے یعنی تدبیر کرنے والیاں۔

علامہ سید ابو الفضل شہاب الدین محمود آلوسی نے تفسیر رُوح المعانی جـ ۹ صـ ۲۰۳ میں والنازعات غرقًا سے فَالمُدَبِّرَاتِ اَمرًا تک کا بیان اس طرح کیا ہے کہ ان آیات کا تعلق سَیَّارَات سے ہے۔ لکھا ہے کہ حسن و قتادہ و اَخفش و ابن کیسان و ابو عبیدہ نے والنازعات غَرقًا کا حمل نجوم پر کیا ہے۔ اور ابن عباس و حسن و قتادہ و اخفش نے وَالنَّاشِطَاتِ نَشطًا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور حسن و قتادہ نے وَالسَّابِحَاتِ سَبحًا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور اَلمُدَبِّرَاتِ اَمرًا کا حمل نجوم پر معاذ رضؓ سے مروی ہے۔ تدبیر کی نسبت کواکب کی طرف مجازی ہے۔

علامہ سید محمد امین معروف بہ ابن عابدین نے رسالہ سُلُّ الحُسَام الہِندی میں جو کہ ان کے مجموعۂ رسائل کے دوسرے حصہ میں ہے لکھا ہے

Marfat.com

قال الامام المرغینانی صاحب الہدایۃ فی کتابہ مختارات النوازل واَمّا علم النجوم فھو فی نفسہ حسن غیر مذموم

یعنی ہدایہ کے مؤلف امام مرغینانی نے اپنی کتاب مختارات النوازل میں لکھا ہے کہ علم نجوم فی نفسہ اچھا علم ہے اور وہ مذموم نہیں ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ کے بیان سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ کے نزدیک سیارات کی قوتِ فعّالہ نورانی طاقت ہے۔ اور ان نورانی طاقتوں سے انسان کا سینہ معمور ہے اور وہ پاک نفوس کہ جن کے سینے آماجگاہ تجلیات وانوار ہیں ان طاقتوں سے بہ حکم الٰہی کام لیتے ہیں۔ آپ کے بیان پر کوئی ایراد وارد نہیں ہوتا، اسرار و معارف کا اظہار آخر وقت تک اللہ کے نیک بندے کرتے رہیں گے ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاءُ۔

ء۱۴ از قسم سوم۔ خدمت ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سرہٗ در موضع پھلاودہ بہ زیارت قبر ایشان رفتند، در انجا اژدحام بسیار بود ومردمان کثیر ہجوم آوردہ قبر او شان را تقبیل می کردند، خدمت ایشان آں جا قدرے توقف نمودہ از مقبرہ برآمدہ بیرون آں نشستہ وفرمودند تا شخصے بہ قید حیات می باشد ہر چند یاد حق می کند دراں ترقیات می نماید اَمّا بہ سبب علاقۂ جسمانیہ از بشریہ ناسوتیہ خلاصی ادرا بالکلیہ میسر نیست وچوں ازیں عالم انتقال نمود آں ہنگام از بشریت بالکلیہ نجات حاصل می شود وصفت لاہوت غالب می گردد ولہٰذا مسجود می شود

(ص ۳۸۷)

یعنی۔ حضرت مخدوم جمال الدین قدس سرہ کے عرس کے دن آنجناب موضع پھلاودہ آپ کی قبر شریف کی زیارت کے لیے تشریف لے گئے

Marfat.com

وہاں بہت بھیڑ تھی۔ آپ کی قبر شریف کے چوگنے میں کثرت سے لوگ مصروف تھے آپ نے تھوڑی دیر وہاں توقف کیا پھر مقبرہ سے باہر آکر بیٹھ گئے اور فرمایا۔ جب تک انسان زندہ رہتا ہے جس قدر بھی وہ اللہ کی یاد کرتا ہے اس کو ترقیات حاصل ہوتی ہیں اور جسمانی تعلق کی وجہ سے بشریت اور عالم اجسام کی بندھنوں سے پوری طرح چھٹکارا نہیں پا سکتا، اور جب وہ اس جہاں سے رخصت ہو جاتا ہے اس وقت اس کو بشریت کے عوارض سے پوری طرح نجات حاصل ہو جاتی ہے اور اس پر لاہوتی صفت غالب آجاتی ہے لہذا لوگ اس کی طرف جھکتے ہیں۔"

تشریح۔ حضرت نے اس مبارک ملفوظ میں ناسوت اور لاہوت کے الفاظ استعمال کیے ہیں ناسوت عالم اجسام کا نام ہے جس وقت روح جسم میں داخل ہوتی ہے دور ناسوتی کا آغاز ہوتا ہے اور پھر جب خوش نصیب بندہ اپنے مولی جل شانہ کی یاد کرتا ہے اور تجلیات اسماء الٰہیہ سے محظوظ ہوتا ہے وہ مقام ملکوت پر فائز ہوتا ہے اور جب مرتبۂ صفات میں اس کو فنائیت حاصل ہوتی ہے مقام جبروت حاصل کرتا ہے اور جب وہ خوش نصیب ذاتِ بحت الٰہی کی تجلیات کی آماجگاہ بنتا ہے، مقام لاہوت حاصل کرتا ہے اور جب تک روح کا تعلق جسم سے رہتا ہے وہ اسی مقام کو بہ تمام و کمال حاصل نہیں کر سکتا۔ اور جب اس کی روح قفس تن سے پرواز کر جاتی ہے وہ عالم قدس کے مزے لیتی ہے اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنّٰتٍ وَّ نَهَرٍ فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقْتَدِرٍ"

Marfat.com

میں ایسے خوش نصیبوں کا بیان ہے۔ جَعَلَنَا اللّٰہُ مِنھُم جو لوگ ڈر والے ہیں. باغوں میں ہیں اور نہروں میں، بیٹھے سچی بیٹھک میں نزدیک بادشاہ کے جس کا سب پر قبضہ ہے۔

اس ملفوظ میں حضرت نے "لہٰذا مسجود می شود" فرمایا ہے اس مسجودیت کے سمجھنے کے لیے دو مبارک صحیح حدیثوں کو نظر میں رکھنا ضروری ہے لہٰذا عاجز ان کا ترجمہ لکھتا ہے۔

۱؎ مشکات کے باب ذکر اللہ والتقرب الیہ میں بخاری سے روایت ہے کہ ابو ہریرہ نے کہا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ فرماتا ہے اللہ تعالیٰ جو شخص میرے کسی ولی سے دشمنی رکھتا ہے اس کو میں لڑائی سے خبردار کر دے تا ہوں اور میرا بندہ کسی شے سے بھی جو مجھ کو بہت محبوب ہے میرا قرب نہیں پا سکتا جو کہ وہ میرے عائد کردہ فرض سے پاتا ہے اور میرا بندہ ہمیشہ نوافل کے ذریعہ میرا قرب حاصل کرتا رہتا ہے یہاں تک کہ میں اس سے محبت کرنے لگتا ہوں اور جب مجھ کو اس سے محبت ہو جاتی ہے تو میں اس کی وہ سماعت ہو جاتا ہوں جس سے وہ سنتا ہے اور وہ بینائی ہو جاتا ہوں جس سے وہ دیکھتا ہے اور وہ ہاتھ ہو جاتا ہوں جس سے وہ گرفت کرتا ہے اور وہ پاؤں ہو جاتا ہوں جس سے وہ چلتا ہے۔ اگر مجھ سے وہ طلب کرے البتہ میں اس کو دوں اور اگر وہ مجھ سے پناہ چاہے البتہ میں اس کو پناہ دوں گا۔ الخ

۲؎ مشکات کے اَلْحُبُّ فی اللّٰہِ ومن اللّٰہِ میں مسلم کی ابو ہریرہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اللہ تعالیٰ جب کسی بندے سے محبت کرتا ہے وہ جبریل کو بلا کر کہتا ہے۔ مجھ کو فلاں بندہ سے محبت ہے

Marfat.com

تم اس سے محبت کرو۔ چناں چہ جبریل کو اس سے محبت ہوتی ہے اور پھر وہ آسمان میں منادی کرتے ہیں کہ اللہ کو فلانے سے محبت ہے تم سب اس سے محبت کرو چناں چہ آسمان والے اس سے محبت کرتے ہیں ثُمَّ يُوْضَعُ لَهُ الْقَبُوْلُ فِی الْاَرْضِ پھر زمین میں اس کے لیے مقبولیت رکھدی جاتی ہے الخ

یعنی زمین پر رہنے والوں کے دلوں میں اس کی محبت پیدا ہوتی ہے خود بخود دل اس کی طرف مائل ہوتے ہیں سورۂ مریم کے آخر میں ہے ان الذین آمنوا وعملوا الصّٰلِحٰتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا جو یقین لائے اور کی ہیں نیکیاں اُن کو دے گا رحمان محبت۔" یعنی اللہ ان سے محبت کرے گا، یا ان کے دل میں اپنی محبت پیدا کرے گا یا خلق کے دل میں ان کی محبت پیدا کرے گا۔ اللہ تعالیٰ کے وہ برگزیدہ نیک بندے جو اللہ تعالیٰ کے محبوب بنتے ہیں اور جن کا سننا، دیکھنا، پکڑنا، چلنا سب اللہ کے واسطے ہوتا ہے۔ ایسے برگزیدہ بندوں کی محبت اللہ تعالیٰ عوام کے دلوں میں ڈالتا ہے پھر عوام کے دل خود بہ خود اس کی طرف جھکتے ہیں، یہی ہے شان مسجودیت جو فنا فی اللہ ہونے کی وجہ سے اولیاء اللہ کو حاصل ہوتی ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ باکمال عالم دین اور بلند مرتبہ شیخ طریقت ہوئے ہیں حضرت میرزا جان جاناں مظہر قدس اللہ اسرارہما اُن کے متعلق فرماتے ہیں:۔ "آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں۔" ایسے حضرات کے اقوال کو ان طریقوں سے حل کرنا ضروری ہے جو حضرات مشائخ کے طریقے ہیں۔

Marfat.com

علامہ اجل مفتی عنایت احمد کاکوروی متوفی ۱۲۷۹ھ نے حضرت شاہ ولی اللہ کے متعلق کیا خوب فرمایا ہے۔ آپ کے الفاظ کو نزہتہ الخواطر نے عربی میں نقل کیا ہے اس کا مفہوم اس طرح ہے۔

شاہ ولی اللہ کی مثال شجر طوبیٰ کی طرح ہے کہ تنہ اُن کے گھر میں ہے اور اس کی شاخیں تمام مسلمانوں کے گھروں تک پہنچی ہوئی ہیں مسلمانوں کا کوئی گھر اور ٹھکانا ایسا نہیں جہاں اس کی ٹہنی نہ پہنچی ہو۔ اکثر لوگوں کو خبر نہیں کہ اس ٹہنی کی جڑ کہاں ہے۔

یعنی ہندوستان میں جو علم دین پھیلا ہے اللہ تعالیٰ نے اس کا ذریعہ آپ کی مبارک ذات کو کیا ہے شیخ محمد محسن صدیقی ترہٹی نے "الیانع الجنی" کے آخیر میں لکھا ہے کہ میں نے دو مرتبہ علامہ عبدالحق فاروقی خیرآبادی کو کہتے سنا ہے جب کہ انھوں نے حضرت شاہ ولی اللہ کی کتاب "اِزالَۃُ الخَفَا" کا مطالعہ کیا۔ ایک مجمع کو مخاطب کرکے آپ نے فرمایا (عاجز ترجمہ لکھتا ہے)

"جس شخص نے یہ کتاب تصنیف کی ہے وہ علم کا ایسا بحر ذخار ہے جس کا ساحل نظر نہیں آتا اور اُن پر اعتراض کرنے والا جاہلوں میں سے ایک ایسا غبی جاہل ہے جس کے سمجھنے کی توقع نہیں کی جا سکتی، یا وہ اُن انعامات پر حسد کر رہا ہے جو اللہ تعالیٰ نے ان پر کئے ہیں"

اللہ تعالیٰ القول الجلی کے اس ترجمہ کو بہ وجہ احسن طبع کرائے اور پھر اصل فارسی نسخہ اہل علم اور ارباب کمال کے سامنے آئے اور حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی باطنی بلند پروازی اور عُلوِ منزلت کا علم

Marfat.com

سب کو ہو۔

حضرت میرزا کا ارشاد "آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں" حقیقتِ امر کا اظہار کرتا ہے عاجز آپ کو مُتنبّی کے اس شعر کا مصداق پاتا ہے۔

مَضَتِ الْقُرُوْنُ وَمَا اَتَیْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَقَدْ اَتَیْتَ فَعَجَزْنَ عَنْ نُظَرَائِهٖ

زمانے گزرے وہ اُن جیسا نہ لا سکے، اور وہ آئے تو اُن کا مثل لانے سے قاصر رہے

قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهٗ وَ نَوَّرَ ضَرِیْحَهٗ۔ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّ آخِرًا۔

جمعہ ۲ ربیع الآخر ۱۴۰۷ھ
۵ دسمبر ۱۹۸۶ء

ابوالحسن زید فاروقی
درگاہ حضرت شاہ ابوالخیرؒ
شاہ ابوالخیر مارگ دہلی ۶

Marfat.com

آگاہی

اس کتاب "القول الجلی فی ذکرِ آثارِ الولی" کے جملہ حقوق منیجر کتب خانۂ انوریہ، واقع تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ کے حق میں محفوظ ہیں۔ کوئی صاحب اُن کی اجازت کے بغیر طبع کرنے کا ارادہ نہ کریں۔

طباعت : بارِ اوّل بہ اجازت جناب منیجر صاحب

سنہ ۱۴۰۹ھ سنہ ۱۹۸۹ء

کتاب کا نام : القول الجلی فی ذکرِ آثارِ الولی

صفحات : ۵۶۰

مصنّف : مولانا شاہ محمد عاشق پھلتی

کتابت : مخطوطۂ سنہ ۱۲۲۹ھ سنہ ۱۸۱۳ء

مہتمم : ابوالنصر انس فاروقی

معاون : محمد ادریس قریشی ۲۴۰۰۰ کوچہ میر ہاشم، شاہ ابوالخیر مارگ دہلی

طابع : شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

تعداد : ایک ہزار

قیمت : تیس ۳۰ روپے

(نعمانی آفسٹ پریس دہلی)

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

اَلْقَوْلُ الْجَلِی

فِی ذِکْرِ

آثَارِ الْوَلِی

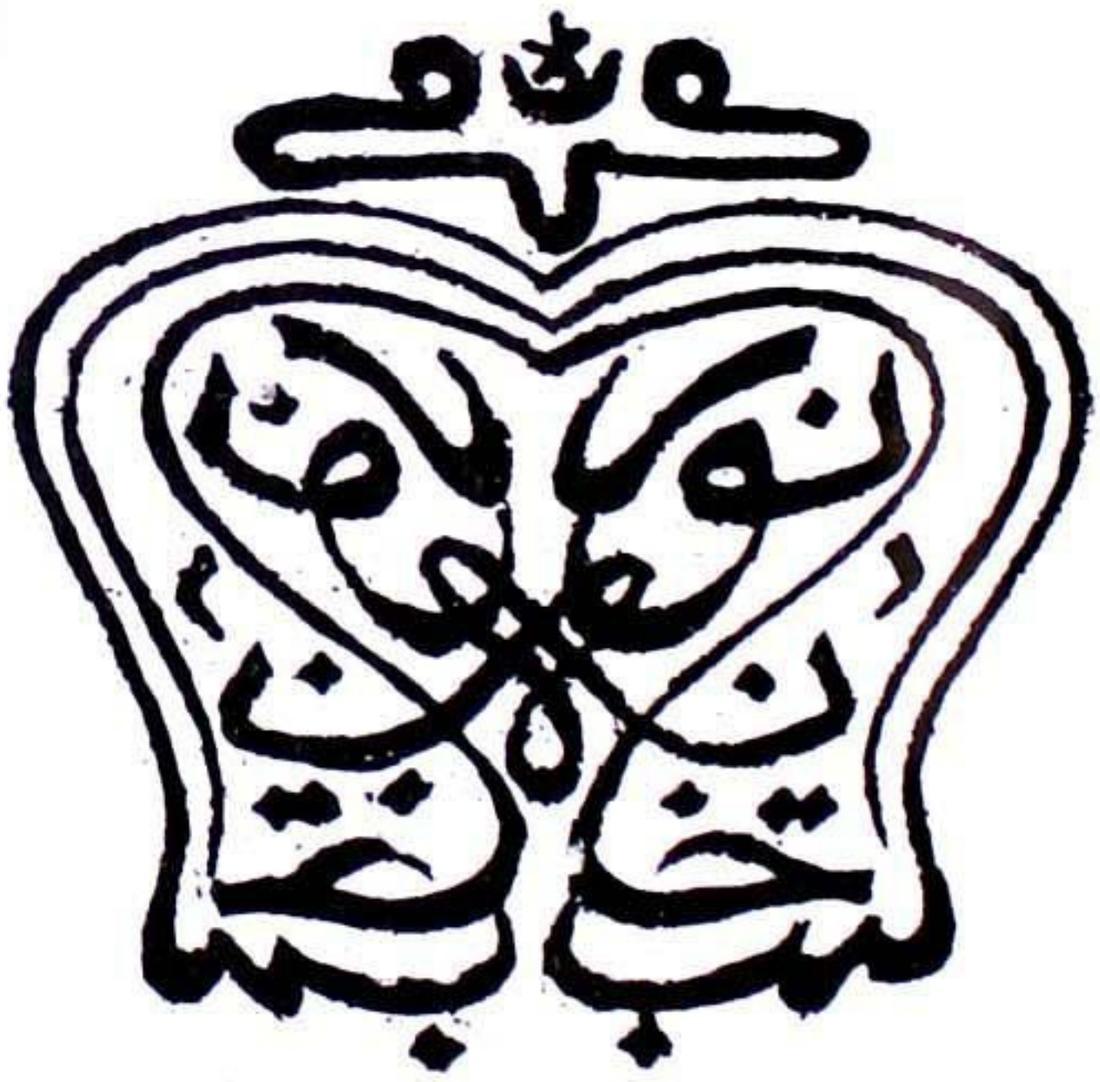

دَر بَیَان ملفوظاتُ ومکشوفات ومعارف حضرت شاہ وَلی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابوالنّصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

در

شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

Marfat.com